

فتح المجيد شرح كتاب توحيد

تأليف:

عبدالرمن بن مسن آل شيخ

تمقيق و تفریح:

اشرف بن عبدالمقصود

فهرست محتویات

شرح حال مؤلف کتاب «فتح المجید» با قلم نوه اش جناب استاد شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم آل شیخ.....	۱
تولد و علم آموزی.....	۱
شاگردان شیخ عبدالرحمن بن حسن.....	۶
ستایش علما از او.....	۷
تالیفات شیخ عبدالرحمن بن حسن.....	۹
مقدمه.....	۱۱
کتاب التوحید.....	۲۴
فصل یکتا پرستی (توحید) و گناہانی که بوسیله آن پوشیده می شوند.....	۶۱
سخن علماء در بیان معنای «لا اله الا الله».....	۶۹
باب خوف از شرک.....	۱۱۵
باب: فرا خواندن به شهادت لا اله الا الله یعنی هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد...۱۲۷	۱۲۷
باب: تفسیر توحید (یکتا پرستی) و شهادت لا اله الا الله.....	۱۴۸
باب: از جمله موارد شرک؛ پوشیدن حلقه؛ بند و مواردی از این دست، به منظور از بین بردن و یا دفع بلا است.....	۱۸۰
باب: آنچه در خصوص تعویذ (دعانویسی) و تمائم (چیزهایی که برای دفع چشم می آویزند) آمده است.....	۱۹۲
باب: کسی که به درخت یا سنگ یا چیزهایی نظیر آنها تبرک جوید.....	۲۰۹
باب آنچه پیرامون قربانی کردن برای غیر خدا آمده است.....	۲۲۴
باب: در مکانی که برای غیر خدا قربانی شود، برای خداوند قربانی نمی شود.....	۲۳۸
باب: نذر برای غیر خداوند بلند مرتبه شرک است.....	۲۴۹
باب: پناه بردن به غیر خداوند متعال شرک است.....	۲۵۸
باب: استغاثه یا دعا کردن از غیر خدا شرک است.....	۲۶۵

باب: آنچه در خصوص سبب کفر بنی آدم و ترک دینشان آمده است که سبب آن همان،
 غلو و افراط پیرامون افراد صالح خودشان است. ۳۶۱

باب: سخت گیری در خصوص کسی که خداوند را در نزد قبر شخص صالحی می پرستد،
 و چگونگی پرستش آن شخص. ۳۷۸

باب: اینکه غلو در خصوص قبر صالحان آنها را تبدیل به بتی می کند که به غیر خدا
 پرستیده می شوند. ۳۹۹

باب: حمایت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از حریم توحید و بستن راهی که منجر به شرک می شود. ۴۱۶

باب: این که برخی از افراد این امت بتها را می پرستند. ۴۳۰

باب: آنچه (در شریعت) پیرامون جادوگری آمده است ۴۶۱

باب: بیان مواردی از جادوگری ۴۷۹

باب: آنچه پیرامون کاهنان و امثال آنها در شریعت آمده است ۴۹۲

باب: آنچه در خصوص نُشره: (در شریعت) آمده است. ۵۰۶

باب: آنچه پیرامون فالگیری (تطیر) - در شریعت - آمده است ۵۱۲

باب: آنچه در خصوص پیشگویی از طریق ستارگان آمده است ۵۴۰

باب: آنچه در خصوص نسبت دادن باران به منزلگاههای ماه، آمده است ۵۵۰

باب ۵۷۲

باب ۵۹۱

باب ۶۰۹

باب ۶۲۲

باب: از شرایط ایمان صبر داشتن به خداوند بر مقدرات او است. ۶۳۲

باب: از جمله شرک این است که انسان با عملش طالب دنیا باشد نه رضای خداوند. ۶۵۵

باب ۶۷۴

باب: انکار چیزی از اسماء و صفات خداوند ۷۱۱

یاد اوری آنچه که از علمای سلف در خصوص متشابه وارد شده است. ۷۲۰

باب ۷۳۱

- باب: آنچه پیرامون شخصی که با سوگند به خداوند قانع نمی‌شود، آمده است ۷۴۵
- باب: پیرامون چنین سخنی که فرد بگوید: «آنچه خدا و تو بخواهی» ۷۴۹
- باب: هر کس روزگار را دشمنام دهد در واقع خداوند را آزرده است ۷۵۶
- باب (درستی یا نادرستی عبارتی مثل) قاضی القضاة و امثال آن ۷۶۴
- باب: احترام گذاشتن به اسمهای خداوند و تغییر نام افراد به سبب اسماء خداوند ۷۶۹
- باب: تمسخر و شوخی کردن با چیزی که در آن یاد خدا یا قرآن یا رسول خداست ... ۷۷۵
- باب ۷۸۳
- باب ۷۹۳
- باب ۸۰۲
- باب: در مورد منع از سلام گفتن بر خدا ۸۱۱
- بابی پیرامون این سخن که فرد بگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش ۸۱۸
- باب: اینکه شخص به کسی نگوید بنده و کنیز من ۸۲۳
- باب: اگر کسی بخاطر خداوند چیزی را در خواست کرد، رد نمی‌شود ۸۲۶
- باب: از وجه خدا تنها برای بهشت درخواست می‌شود ۸۳۳
- باب: آنچه (در شریعت) پیرامون «لَو» (اگر) آمده است ۸۳۸
- بابی پیرامون نهی از نکوهش و بدگویی کردن باد ۸۵۲
- باب ۸۵۵
- بابی پیرامون آنچه در شریعت در خصوص منکران قدر آمده است ۸۷۱
- باب آنچه در خصوص تصویر گران (مجسمه سازان) آمده است ۸۸۱
- باب: آنچه پیرامون زیادی سوگند خوردن آمده است ۸۹۶
- باب آنچه در خصوص عهد خدا و عهد رسول خدا (ص) آمده است ۹۰۸
- باب: آنچه پیرامون سوگند یاد کردن به خداوند وارد شده است ۹۱۸
- باب: به واسطه خداوند از مخلوق او طلب شفاعت نمی‌شود ۹۲۳
- باب: ۹۳۸



بنام خداوند بخشنده مهربان

شرح حال مؤلف کتاب «فتح المجید» با قلم نوه اش جناب استاد شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم آل شیخ.

وی علامه شیخ ابراهیم بن حسن بن شیخ الاسلام روشنگر دینی قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن محمد بن برید بن مشرف تمیمی منسوب به (قبیله) تمیم. همان قبیله‌ای که صحابی گرانقدر ابوهریره رضی الله عنه، بنابر روایتی که بخاری در صحیح خود آورده است، در خصوص نسل آن قبیله می‌گوید: از زمانی که سه چیز در مورد بنی تمیم از پیامبر ﷺ شنیدم، آنان را دوست دارم؛ پیامبر ﷺ در مورد آنان فرمود: ۱- آنان سختگیرترین افراد امت من بر دجال خواهند بود. ۲- دختر اسیر شده‌ای از آنها نزد عایشه بود پیامبر ﷺ فرمود: آزادش کن چرا که آن از فرزندان اسماعیل است. ۳- هنگامی که صدقات آنان به نزد پیامبر ﷺ رسید، فرمود این صدقه‌های قوم من است.

تولد و علم آموزی

شیخ عبدالرحمن بن حسن در سال ۱۱۹۶ در درعیة متولد شد. در خانواده‌ای ریشه‌دار از حیث ارجمندی و علم، رشد و نمو کرد. جدش، روشنگر دعوت محمدی، شیخ الاسلام

محمد بن عبدالوهاب و عموهایش که پیشوایان سرشناسی بودند و علمای برگزیده شهر نجد توجهی ویژه به او داشتند، سپس کتاب التوحید را نزد جدش شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب از ابتدا تا ابواب سحر قرائت کرد و (همچنین) تمام کتاب (آداب المشی الی الصلاة) را نزد وی قرائت نمود.

در مجالس بسیاری از جمله در درس صحیح بخاری، تفسیر و کتابهای احکام به قرائت عمو و استادش، شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، حضور داشت. صحیح بخاری را به قرائت عمو و استادش شیخ علی بن محمد بن عبدالوهاب و تفسیر سوره بقره را از ابن کثیر به قرائت عمویش شیخ عبدالعزيز بن محمد بن عبدالوهاب فرا گرفت. در جلسه قرائت عمو و استادش شیخ حسن بر پدرش شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب حضور یافت در حالی که در سن تمیز بود. در جلسه قرائت کتاب منقی الاخبار توسط شیخ عبدالله بن ناصر بر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب حضور داشت. همچنین شیخ عبدالرحمن در مجالس دیگری از مجالس جدش با قرائت اساتید دیگر حضور بهم رسانیده است.^۱

شیخ عبدالرحمن بن حسن بر تمامی عمومها و اساتید سه گانه اش؛ عبدالله، علی و حسین فرزندان شیخ محمد بن عبدالوهاب فقه و حدیث فراوانی قرائت کرده و در بسیاری از مجالس آنان در درس فقه و حدیث حضور داشته است. کتابهایی مثل مختصر الشرح، المقنع و غیره را بر شیخ حمد بن ناصر، السیره النبویه را بر شیخ عبدالله بن فاضل، کتاب شرح الشثوری در فرائض را بر شیخ عبدالرحمن بن خمیس، کتاب شرح الجزریه قاضی زکریا انصاری را بر شیخ احمد بن حسن بن رشید حنبلی و کتاب (شرح الفاکهی علی متممة النحو) را بر شیخ ابوبکر حسین بن غنام قرائت کرده است.

۱- همانگونه که شیخ عبدالرحمن بن حسین تأیید کرده است راویان (درس شیخ الاسلام) محمد بن عبدالوهاب معروف اند، بسیاری از علمای مدینه و دیگران به صورت روایت خاص و عام آنها را فرا گرفته اند از جمله آنان محمد بن حیات سندی و شیخ عبدالله بن ابراهیم الفرضی الحنبلی است.

این برخی از اساتید عبدالرحمن بن حسن در نجد بود، اساتیدی نیز در مصر داشت که از جمله برجسته‌ترین آنان می‌توان از افراد زیر نام برد: ۱- شیخ حسن قویسینی مصری، شرح جمع الجوامع محلّی در علم اصول و مختصر السعد در علم معانی و بیان را در مجلس این استاد فرا گرفت و جز اندک از مجلس درس این دو کتاب را از دست نداد. شیخ قویسینی در تمامی مرویات خود به وی اجازه داد و نسخه‌ای که تمامی بحثهای نخستین کتابهایی که با سند خود از شیخ محدث عبدالله بن سالم مصری، شارح بخاری روایت کرده است را در بر می‌گیرد، به وی سپرد.

و نسخه‌ای را که در برگیرنده تمام بخشهای روایتهای خود از شیخ محدث عبدالله بن سالم مصری، شارح بخاری است به وی سپرد، و تمام آنچه در آن به روایت او از شیخ عبدالله شرقاوی از شیخ محمد بن سالم حنفی از شیخ عید بن علی النمرسی از شیخ عبدالله بن سالم بصری مطرح شده را نیز به وی اجازه داد. قویسینی اجازه صحیح بخاری به روایت خود از شیخ داود القلعی از شیخ احمد بن جمعه بجیرمی از شیخ مصطفی اسکندرانی معروف به ابن صباغ از شیخ عبدالله بن سالم بصری با سند آتی خود در اجازه بجیرمی به شیخ عبدالرحمن بن حسن داده است. همچنین قویسینی به وی اجازه روایت صحیح بخاری از او (قویسینی) از استادش سلیمان بجیرمی از شیخ محمد عشاوی از شیخ ابوالغرعجمی از شیخ محمد شویری از شیخ محمد رملی از شیخ الاسلام زکریا ا نصاری از حافظ ابن حجر عسقلانی از شیخ تنوخی از شیخ سلیمان بن حمزه از شیخ علی بن حسین بن منیر از ابوالفضل بن ناصر از شیخ عبدالرحمن بن منده از محمد بن عبدالله بن ابی بکر جوزقی از مکی به عبدان نیشابوری از امام مسلم از امام بخاری، داده است. گفت (گفتم با این مسند صحیح مسلم را روایت کرده است) شیخ عبدالرحمن بن حسن این استاد خود- قویسینی- را به این شیوه ستوده است که وی از برترین چهره‌های علمی در مصر بود.

۲- شیخ عبدالرحمن جبرتی، شیخ عبدالرحمن بن حسن می‌گوید: جبرتی برای من حدیثی را به شیوه مسلسل بالأولیه- با شرط خود- (اصطلاح خاص حدیثی است) یعنی

گفته تمامی روایان آن حدیث را نقل کردن، روایت کرد. (و آن نخستین حدیثی بود که از وی شنیدم).

سند آن حدیث را برای وی قرائت کردم تا اینکه به امام سفیان بن عیینه رحمه الله تعالی از ابوقاموس برده عبدالله بن عمرو بن عاص از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنها رسانیدم. که رسول خدا ﷺ فرمود: (خداوند رحمن - تبارک و تعالی - بخشایندهگان را می‌بخشد. بر کسانی که در زمین هستید ببخشید (مهر بورزید) تا آنکس که در آسمان است به شما رحم کند (شما را ببخشد).

- تمامی مرویات خود را از استادش شیخ مرتضی حسینی - یعنی مولف تاج العروس و سایر مصنفات برگزید و ارزشمند دیگر - از شیخ عمر بن احمد بن عقیل و شیخ احمد جوهری و روایت هر دوی آنها از عبدالله بن سالم بصری که او نیز از ابوعبدالله محمد بن علاءالدین بابلی از شیخ سالم منهوری از نجم غیطی از شیخ الاسلام زکریا انصاری از حافظ شیخ الاسلام احمد بن علی بن حجر عسقلانی صاحب کتاب فتح الباری، به من اجازه داد.

اکثر روایاتی که از اساتیدمان در کتابها مطرح کردیم به او ختم می‌شوند. ولی سند روایتشان از بخاری به این نحو است که حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله از ابراهیم بن احمد تنوخی از احمد بن ابی طالب حجار از حسین بن مبارک زبیدی حنبلی از ابوالوقت عبدالاول بن عیسی بن شعیب سنجری هروی از ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد بن مظفر بن داود داودی از ابومحمد بن عبدالله بن احمد سرخسی از ابوعبدالله محمد بن یوسف بن مطر فربری از امام بخاری رحمه الله، روایت کرده‌اند.

شیخ عبدالرحمن بن حسن می‌گوید: بر او - جبرتی - اسانیدش را از استاد مذکورش - یعنی مرتضی حسینی - به طور متصل به مولفین کتابهای حدیثی مثل امام احمد، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه رحمه الله، قرائت کردم، پس به آن و به سند مذهبمان با روایت او از استاد مذکورش یعنی مرتضی حسینی - از سفارینی نابلسی

حنبلی از ابوالمواهب به طور متصل به پیشوایمان یعنی احمد بن حنبل رحمه الله تعالی، به من اجازه روایت داد.

۳- شیخ عبدالله باسودان، وی از بزرگترین چهره‌های علمی در مصر بود که شیخ عبدالرحمن بن حسن با آن برخورد کرد. به عبدالرحمن در تمامی مرویات خود اجازه داد و نسخه خود را که متضمن اوائل کتابهایی بود که با سند خود از استاد محدث عبدالله بن سالم بصری روایت کرد، به عبدالرحمن سپرد، علامه عبدالرحمن بن حسن در خصوص آن می‌گوید: (تمامی آنچه در نسخه معروف شیخ عبدالله بن سالم در مصر است را به من اجازه داد- یعنی شیخ عبدالله باسودان- و آن را از اصلش که اینک نزد ماست و به روایت او از محمد بن جوهری از پدرش از استادش عبدالله بن سالم است، نقل کرده است.

شیخ عبدالرحمن می‌گوید: به من با مذهب پیشوایان - یعنی امام احمد بن حنبل: به روایت خود از شیخ احمد الدمنه‌وری از استادش احمد بن عوض از استادش محمد خلوتی از استادش منصور بهوتی از شیخ عبدالرحمن بهوتی از شیخ یحیی بن موسی الحجاوی از پدرش که سند پدر به امام احمد رحمه الله مشهور است، اجازه روایت داد.

۴- مفتی الجزائر محمد بن محمود الجزائری حنفی اثری، شیخ عبدالرحمن بن حسن می‌گوید: او را خوش عقیده و بسیار سخاوتمند در علوم شرعی یافتیم و نخستین حدیثی که به صورت مسلسل اولیه- اصطلاح خاص روایت حدیث - که عین گفته روایان را به صورت موردی نقل کند- برای ما روایت کرد. شیخ عبدالرحمن می‌گوید: به مرویات خود از استاد مذکورش- یعنی حموده و استادش علی بن امین به من اجازه روایت داد.

قسمتی از صحیح مسلم و اول بخاری روایت ابن سعاده^۱ با سند متصل به مؤلف رحمه الله تعالی و قسمتی از (الاحکام الکبری) حافظ عبدالحق اشبیلی را نزد وی قرائت کردم. او در دفتر یادداشت بجا ماند از درس او اسانید (نام روایان) وی را در آن نوشته‌ام.

۱- این روایت ابن سعاده از روایاتی که نزد ابن حجر است برتر است. ابن حجر بدان دست نیافته و از آن آگاهی نداشت. در مغرب زمین این روایت، روایت قابل اعتمادی است، علامه محمد الأمير الکبیر آن

۵- شیخ ابراهیم عییدی استاد قرائت در مصر به ده روش قرائت می‌کرد. شیخ عبدالرحمن بن حسن اول قرآن را در نزد وی قرائت کرد و یادآور شده که سندهای متصلی به قاریان هفتگانه و قراء دیگر در دست داشت (نزد وی موجود بود).

۶- شیخ احمد بن مسلمونه، شیخ عبدالرحمن بن حسن یادآور می‌شود که با وی ملازمت‌های ویژه‌ای داشت. بسیاری از قرآن، شاطیبه و شرح الجزریه شیخ زکریا انصاری را نزد وی قرائت کرده است، شیخ عبدالرحمن در تمجید استادش - شیخ احمد بن مسلمونه - می‌گوید: خوش اخلاق و فروتن بود، در قرائتها بسیار توانا و چیره‌دست بود. روایات و سندهای متصلی به قرائت کنندگان هفتگانه و دیگران داشت.

۷- شیخ یوسف صاوی شیخ عبدالرحمن بیشتر شرح الخلاصه ابن عقیل رحمه الله را نزد وی قرائت کرد.

۸- شیخ ابراهیم بیجوری، شرح الخلاصه اشموتی را تا باب الإضافه نزد وی قرائت کرد و در تدریس کتاب فی السلم در وی حاضر شد.

۹- شیخ محمد الدمنهوری، شیخ عبدالرحمن در تدریس کتابهای فی الاستعدادات و الکافی فی علم العروض و القوافی وی حضور داشته و می‌گوید: آن دو کتاب را با حاشیه‌اش در دانشگاه الأزهر برای ما قرائت کرد.

شاگردان شیخ عبدالرحمن بن حسن

شیخ عبدالرحمن بن حسن: دائماً مشغول تدریس، تشویق و پشتیبان علم بود. در حق دانشجویانش بسیار نیکوکار، نرم‌خو، بخشنده، سخاوتمند، آرام و باوقار بود. بسیار عبادت می‌کرد. برای دانشجویان خود چهره‌ای مبارک بود، چرا که با اندکی شاگردی در محضر او با بهره‌گیری از فهم و درکش چیره‌دست و زبده می‌شد. بسیاری از چهره‌های برجسته علمی از وی کسب علم کرده‌اند. از جمله کسانی که از او علم آموخته‌اند فرزندش شیخ

را در کتابش بنام «الأرب من علوم الإسناد و الأدب» از شیخ ابوالبرکات عبدالقادر بن علی بن یوسف بن محمد الفاسی نقل کرده است.

عبداللطیف است. ابتدا در مصر و پس از بازگشت از مصر، در ریاض نزد وی قرائت کرده است، شیخ حسن بن حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالله بن حسن بن حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ حسین بن محمد بن حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالعزیز بن عثمان بن عبدالجبار بن شبانه، شیخ عبدالرحمن بن حمد نمیری، شیخ عبدالله بن جبر، شیخ حمد بن عتیق، شیخ محمد بن سلطان، شیخ عبدالعزیز بن حسن بن یحیی، شیخ محمد بن ابراهیم بن عجلان، شیخ محمد بن عبدالعزیز، شیخ عبدالرحمن بن عدوان، شیخ محمد بن ابراهیم بن سیف، شیخ عبدالله بن علی بن مرخان، شیخ علی بن عبدالله بن عیسی، شیخ احمد بن ابراهیم بن عیسی، شیخ عبدالرحمن بن محمد بن مانع، شیخ محمد بن عبدالله بن مسلم، شیخ محمد بن عمر بن مسلم و دیگرانی که سخن با برشمردن یک یک آنان به درازا می کشد.

ستایش علما از او

شیخ عبدالرحمن بن حسن بسیار مورد ستایش اهل علم قرار گرفته است. در خلال ستایش و تمجیدی که از علما در خصوص وی آمده است می توان توصیف ابن بشر در کتاب (عنوان المجد فی تاریخ نجد) و شیخ ابراهیم بن صالح بن عیسی نجدی در کتاب الدرر، یاد کرد. فرد نخست پیرامون حوادث سال هزار و دویست و چهل و یک گفته است: (در آن سال استاد دانشمند مجرب، سودمند دانشجویان، فقیر به عنایت پروردگار جهانیان، جامع انواع علوم شرعی، پژوهشگر علوم دینی، احادیث نبوی و آثار سلف، وارث علم از پدران و نیاکان خود (نسل اندر نسل او اهل علم بودند)، همان کسی که ناتوانان با بهره گیری از علم او کارکشته و توانا شدند، یکی از بزرگترین قاضیان اسلام و مسلمانان، مفتی تاج سر تمام موحدان، یاریگر سنت سرور فرستادگان و در پاسخگویی درست به مردم موفق، شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب. نزد امام ترکی بن عبدالله - خداوند روحش را شاد کند - رفت، (امام) از دیدار او خرسند گشت و بسیار او را گرامی داشت و با درخشش او بر عام و خاص مسلمانان خرسند و شاد گشت) در ادامه

ابن بشر در شرح حال ارزشمند این امام می گوید: (از دسیسه های اهل بدعت بسیار آگاه و هوشیار بود، نامه ای برای وی نگاشتم و در پایان آن برایش دعا کردم در پایان دعا گفتم) (آنه علی ما یشاء قدیر) یعنی او بر هر آنچه بخواهد قادر است. در پاسخ به نامه من در اثناء ان نوشت (این سخن، سخن بسیاری از مردم است هنگامی که از خدا چیزی می خواهند که بدون قصد و نیت بر سر زبانها جاری و مشهور شده است، حال آنکه خداوند بر هر چیزی که بخواهند قادر است. اهل بدعت با این سخن قصد و نیت شری دارند. در حالی که هر آنچه در قرآن آمده این است که خداوند بر هر چیزی قادر است و در قرآن و سنت اساساً چیزی که مخالف این باشد وجود ندارد، چرا که قدرت خداوند همه چیز را در بر گرفته و کامل است. قدرت و علم دو صفت فراگیر (شامل) خداوند است که به تمام موجودات و معدومات تعلق پیدا کرده است. ولی قصد اهل بدعت از این سخن که خداوند بر آنچه بخواهد قادر است، تنها این است که قدرت خداوند به یک چیز تعلق نمی گیرد مگر آنکه مشیت او بر آن تعلق گیرد).

ابن بشر می گوید: باری نامه تهنیت آمیزی به قصد بازگشت فرزندش شیخ عبداللطیف از مصر به وی نوشتم، در دعایم به خداوند با صفات کاملش که تنها خود آنها را می داند، متوسل شدم. در پاسخ به من نوشت (خداوند ترا در وسیله خواسته های از او که مطرح کرده ای موفق کند و خداوند به سبب آن دعاها نیکوترین پاداشها را بهره تو گرداند، گفتم) (خداوند به تو با صفات کاملت که کسی جز تو آنها را نمی داند، متوسل می شوم)، بدان ای مرد هوشمند ادیب آنچه که کسی جز او نمی داند تنها کیفیت صفت است پس کسانی که اهل علم به صفات خدا هستند آنها را می دانند (یعنی علما صفات را می دانند ولی کیفیت آنها را نمی دانند)، همان طوری که امام مالک گفته است (استواء خداوند معلوم و کیفیت (چگونگی) مجهول است)، این امام بین آنچه از معنای صفت دانسته می شود آنگونه که شایسته خداوند است و بین کیفیت آن تفاوت قائل می شود (این دو را از هم جدا می کند) از این رو گفته می شود استواء خداوند به استواء مخلوق تشبیه نمی شود معنای آن همانطوری که خداوند خود را بدان توصیف کرده ثابت است ولی

چگونگی آن صفت را تنها خداوند می‌داند، از این رو به چنین چیزی تذکر داد و امام مالک نیز با زبان سلف (صالح) سخن گفت. ابن بشر پس از مطرح کردن این (داستان) از شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمه الله می‌گوید: (به وسعت علوم، آگاهی، درک، پژوهش و دقتی که او داشت بنگرید).

شیخ ابراهیم بن صالح بن عیسی در خصوص حوادث سال هشتاد و پنجم بعد از هزار و دویست در کتاب خود بنام (عقد الدرر فیما وقع نجد من الحوادث فی آخر القرن الثالث عشر و اول الرابع عشر) می‌گوید: در غروب روز شنبه یازدهم ذی القعدة الحرام استاد دانشمند فاضل الگو، سردسته یکتا پرستان و درهم شکننده کافران عبدالرحمن بن حسن بن شیخ الإسلام و پیشوای عالمان سرشناس محمد بن عبدالوهاب رحمه الله، وفات یافت. وی پیشوای برجسته، محدث، فقیه، پرهیزکار و متقی بود و در تمامی علوم دینی دستی توانا داشت. او به طور مداوم استقامتی نیکو، احترامی کامل و سخنی نافذ نزد کاربدستان (امیران) و کسانی که پایین دست بودند داشت تا اینکه خداوند بلند مرتبه در تاریخ مذکور جاننش را گرفت.

تالیفات شیخ عبدالرحمن بن حسن

شیخ عبدالرحمن بن حسن تصنیفات سود مند بسیاری را تالیف کرده است از جمله آنها؛ کتاب فتح المجید در شرح کتاب التوحید، قره عیون الموحدین، کتابی در رد داود بن سلیمان بن جرجیس، کتابی در رد عثمان بن منصور و کتابی و کتاب های دیگری غیر از این موارد و به سؤالات متعددی پاسخ گفته که اگر جمع شوند جلد قطوری می‌شد.

پیش از این در سخن ابراهیم بن صالح گذشت که شیخ عبدالرحمن بن حسن در غروب روز شنبه یازدهم ذی القعدة در هزار و دویست و هشتاد و پنجمین سال پس از هجرت وفات یافت. خداوند متعال شیخ عبدالرحمن بن حسن را در بالاترین درجه

فردوس جای دهد و بابت خدمات وی به اسلام و مسلمانان نیکو ترین پاداش را بهره او گرداند.^۱

ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عبد الطیف ابن عبد الرحمن بن حسن آل شیخ.

۱- منابعی که این شرح حال از آن گرفته است عبارتند از (روضه الأفكار ابن غنام) جواب شیخ عبد الرحمن بن به کسانی که از وی در خصوص روایتش از اساتید خود پرسیده اند، که این ضمن جزء دوم مجموعه رسائل و مسائل نجد، چاپ النار مطرح شده است. و کتاب عنوان المجد ابن بشر و (عقد الدرر) ابراهیم بن صالح بن عیسی.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

مقدمه

تمام ستایشها بر وجه تعظیم خداوندی را سزااست که پروردگار جهانیان است فرجام نیکو از آن پرهیزگاران و بد فرجامی و نگونسازی شایسته ظالمانی همچون اهل بدعت و مشرکان است.

گواهی می‌دهم که هیچ معبود بر حقی جز خداوندی که یکتا و بی شریک است، وجود ندارد. تنها معبود اولین و آخرین و نگهدارنده آسمانها و زمینهاست.

پروردگارا بر محمد و آل و اصحاب او، و بر کسانی که از آنان پیروی می‌کنند، تا روز جزا درود و سلام فراوان بفرست.

کتاب توحیدی که امام شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب - خداوند او را اجر و پاداش فراوان دهد و بر او و کسانی که تا روز حساب دعوتش را اجابت کردند ببخشاید - تالیف کرد، درنوع خود کتابی بی نظیر و بدیع در بیان توحید و براهین آن بود. دراین کتاب تمام دلایل را به منظور توضیح و روشن نمودن توحید، جمع کرده است. از این رو پرچمی برای یکتا پرستان و علیه ملحدان و کافران است. و بسیاری از آن بهره مند گشتند.

این امام: در سرآغاز رشد و بالندگی خود، خداوند سینه اش را برای حق آشکاری که فرستادگانش را برای آن فرستاده است مثل خالص کردن عبادت با تمام انواع آن برای خداوندی که پروردگار جهانیان است و انکارشکی که بسیاری دچار آن شده اند، گشایش داد. خداوند همتش را بالا برد، عزمش را نیرو بخشید تا به منظور دعوت اهل نجدبه توحیدی که اساس و پایه اسلام و ایمان است بپاخیزد و آنان را از بندگی درختان، سنگها، طاغوتها و بتها، وایمان به ساحران و منجمان و جادوگران باز دارد. پس خداوند به وسیله دعوت او تمام بدعتها و گمراهی هایی را که شیطان بدان فرا می خواند باطل ساخت. خداوند به واسطه او پرچم جهاد را برافراشت و شبهات مخالفین ازجمله اهل

شرك و ستیز را نابود کرد و بیشتر مردمان آن دیار اعم از مردمان شهر و روستا برای اسلام گردن نهاد و آن را پذیرفتند. دعوت و تالیف وی در سرزمینهای دور دست پخش شد تا جایی که حتی دشمنان وی نیز به فضلش اقرار کردند مگر کسی که شیطان براو چیره گشته ایمان را نزد او ناپسند داشته و بر ستیز و طغیان خود اصرار ورزیده باشد.

اهل جزیره با دعوت او صبحی دوباره آغاز کردند. همانگونه که قتاده: در خصوص وضعیت ابتدای این امت می گوید: هنگامی که مسلمان سخن لاله الله سردادند، بر مشرکان گران آمد و آنرا انکار کردند. ابلیس و لشکریانش عرصه پذیرش را بر آنان تنگ کردند ولی خداوند آنرا پیش برد و غالب گردانید. و آنرا بردشمنش یاری نمود و چیره ساخت. زیرا سخنی است که هر کس بوسیله آن مبارزه کند پیروز می شود و هر کس بوسیله آن بجنگد یاری داده می شود. تنها مردم این جزیره ای که سوارکار باشبایی اندک و مدتی کوتاه از زمان آنرا می پیماید، در میان انبوهی از مردم که بدان شناخت ندارند و به آن اقرار نمی کنند، آنرا می شناسد. (یعنی در میان این همه انسان تنها مردم جزیره بدان شناخت دارند. خداوند سینه بسیاری از علما را برای دعوت او گشود، با درخشش او شاد و خرسند گشتند و با شعر و نثر وی را ستودند. از جمله آنها شعری است که دانشمند صنعاء، محمد بن اسماعیل امیر در خصوص این شیخ رحمه الله تعالی سروده است:

خبرهایی از او به مارسیده که وی شریعت شریف را دگر بار برایمان به (پاکی و شفافیت) نخستین خود بر گرداند. تا آشکار سازد آنچه را که هر جاهل و بدعت گزاری از دین پوشانده است و آنرا موافق شریعت واقعی که نزد ماست از قرآن و سنت بر گرداند. تا ستونهای شریعت را که در همه جا ویران شده بود و مردم از رشد و بالندگی در آنجا باز مانده و گمراه شده بودند (بار دیگر) آباد کند و بازسازی نماید.

(همان مکانهای که) در آنها معنای شرع و نظیر آن یغووث و وَدَّ - (بتهای زمان حضرت نوح که نماد انسانهای صالح پیشین بودند) را باز گردانده. و دوستدار آنها شده بودند - چه دوست داشتن بدی و چه دوستی بد فرجامی!-

در هنگام سختی ها آنها را به فریاد می خواندند همانگونه که فرد ناچار خداوند یکتا و بی نیاز را فریاد می خواند. چه بسیار قربانی هایی که در میدانگاه ها و فضاها اطراف آنها به نام غیر خدا آشکار و علنی قربانی شدند. و چه بسیار طواف کنندگانی که بوسه زنان بر آن قبرها طواف می کردند و رکنهای آن ها را با دستشان لمس می نمودند. شیخ ما، دانشمند احساء ابوبکر حسین بن غنام: در خصوص وی در غالب شعر می گوید:

(خداوند در زمانی (هنگامی) مقام هدایتگری او را بالا برد که گمراهی در آن زمان اوج میگرفت و بالا می رفت. پروردگارش آب گوارای فهم را به او نوشاند. پس سیراب گشت و سوار بر موج معارف از جهل و نادانی گریخت (به سوی دانستی بیشتر رهسپار گردید)

یکتا پرستی (توحید) پس از محو شدن به وسیله او حیاتی دوباره پیدا کرد و راه آشکار شرک توسط او سست و واهی گردید.

بر قله بزرگواری بالا رفت که کسی جز او بدان دست نیافته و هیچ مرد شجاعی توان از بین بردن آنرا نداشت. و در راه آشکار سنت احمد رضی الله عنه به جدیت و چالاکی تلاش کرد تا آنچه از آن زدوده و نابود شده بود دگر بار زنده و بلند سازد.

با آیات و سنتی که دستور داده شدیم تا در اختلاف و تنازع به آن مراجعه کنیم، مناظره می کرد. سماء توسط او آشکار شد و مرز آسیب پذیر آن، لبخند شادی سرمی دهد و شبانگاه نابودی اش روشن می شود و می درخشد.

راه آشکار گمراهی به وسیله او به نابودی برگشت. و مردم به وسیله اورهیافته و خوش اند.

نجد دامن افتخارش را به وسیله او گسترانید (کشید)، رواشد که او با تیز بینی و فراست نام آنرا بلند و ارجمند کند.

آثارش در آنجا (نجد) در معرض دید مسافران است، پرتو انوار (معرفت) او در آنجا می درخشد و نور افشانی می کند.

موضوع کتاب مذکور وی (فتح المجید) بیان آنچیزی است که خداوند پیامبرانش را برای آن فرستاده است از جمله یگانه پرستی در عبادت خداوند و بیان آن با دلایلی از کتاب و سنت و مطرح کردن آنچه از شرک که با توحید و یگانه پرستی منافات دارد و یا شرک اصغری که با کمال واجب آن منافات دارد و مسائلی از این دست و بیان آنچه فرد را به توحید نزدیک و بدان متصل و متصف می کند.

شرح این کتاب را نوه مصنف، شیخ سلیمان بن عبدالله رحمه الله تعالی بر عهده گرفت و شرحی نیکو و سودمند بر آن نگاشت. هر آنچه لازم و مورد انتظار بود در آن بیان کرده و آشکار نموده است و آنرا (تیسیر العزیزالمجید، فی شرح کتاب التوحید) نامیده است.

هر جا «شیخ الاسلام» را بکار گرفته مقصود وی ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه است و هر جا که «الحافظ» بکار گرفته مقصود وی از احمد بن حجر عسقلانی است.

هنگامی که شرحش را مطالعه کردم در یافتم که در برخی جاها سخن را به درازا کشیده و در پاره ای موارد نیز تکرارهایی مشاهده می شود که در مجموع نیازی به طرح آنها نبود و کتابش را کامل نمی کرد. از این رو به تهذیب و تنقیح و تکمیل آن پرداختم و چه بسا برخی از روایتهای نیکو را به منظور فائده مندی بیشتر در آن وارد ساخته و آنرا «فتح المجید بشرح کتاب التوحید» نام نهاده ام.

از خداوند خواستارم که این کتاب را برای هر جوینده علم و هر خواهنده معرفتی سودمند گرداند و آنراخالصانه برای خود قرار دهد و هر آنکس را که در بهره گیری از آن تلاش کند باغات پر نعمت بهشتی را به او ارزانی نماید. هیچ نیرو و توانی جز به نیرو و توان خداوندی که بلند مرتبه و عظیم است، وجود ندارد.

سخن مصنف رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

(مصنف) کتابش را با تأسی به کتاب خدا و عمل به این حدیث «کل امر ذی بال لایبدا فیہ بسم الله الرحمن الرحیم فهو أقطع» یعنی هر کار قابل توجهی (ارزشمندی) که با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز نشود بی فرجام است، آغاز کرده است. حدیث مذکور را ابن حبان با روش آورده است.^۱ ابن صلاح می‌گوید: این حدیث حسن است و ابو داود و ابن ماجه^۲ آن را با این لفظ آورده اند که «کل امر ذی بال لایبدا فیہ بالحمد لله أو بالحمد فهو أقطع» یعنی هر کار قابل توجهی که با حمد خدا و یا حمد آغاز نشود بی فرجام است.

۱- جداً ضعف است. ابن حبان این حدیث را با این لفظ نیاورده است بلکه فقط وی با لفظ «بحمد الله» در شماره (۱) و (۲) - الإحسان آورده است تخريج آن نزد ابو داود و ابن ماجه پس از این خواهد آمد. و فقط خطیب بغدادی در کتاب الجامع لإخلاق الراوی (۱۲۱۰) و سمعانی در أدب الإملاء (۵۱) از طریق خطیب و سبکی در الطبقات الشافعیه (۶/۱) از طریق رهاوی روایت کرده که وی نیز همانطوری که بسیاری از اهل علم بدان اشاره نموده اند در کتاب الأربین آورده است. همانطور که صاحب الفتوحات الربانیه (۲۹۰/۳) نقل کرده حدیث جداً ضعیفی است که الحافظ نیز آن را تضعیف کرده است. سیوطی نیز با این لفظ در کتاب الجامع آنرا تضعیف کرده و با لفظ (بحمد الله) آن را حسن دانسته است. البانی در الإروا و شماره (۱) می‌گوید: جداً ضعیف است و سخن کسی که آن را احسن دانسته ترا نفریبد.

۲- ضعیف است ابو داود: کتاب الأدب (۴۸۴۰): باب الهدی فی الکلام. و ابن ماجه: کتاب النکاح (۱۸۹۴): باب خطبه النکاح. در روایت ابو داود با لفظ (بالهد فهو اجزم) آمده و اشاره کرده است که آن مرسل است با ابن وصف ابن صلاح، نووی و عراقی آن را حسن دانسته اند و حافظ در کتاب الفتح دار (۸/۱) اشاره دارد به این که اسناد آن جای بحث و نظر است. و البانی نیز در کتاب الإروا شماره (۲) آن را تضعیف کرده است.

و احمد نیز با این لفظ آورده است که « کل امر ذی بال لا یفتح بذكر الله فهو ابتداءً و اقطعُ » یعنی هر کار قابل توجهی که با یاد خدا آغاز و افتتاح نشود بی فایده و بی فرجام است.

دارقطنی از ابو هریره به طور مرفوع با این لفظ آورده است که « کل امر ذی بال لایبدأ فیہ بذكر الله فهو اقطعُ »^۱

مصنف در برخی نسخه ها در آغاز فقط به بسم الله الرحمن الرحيم اکتفا کرده است. زیرا آنگونه که گذشت رساترین ثناء و یاد خداوند است. و پیامبر ﷺ در نامه نگاری های خود به آن بسنده می کرد همانطوری که در نامه های خویش به پادشاه روم هرقل این گونه عمل کرده است.^۲ اتفاقاً با نسخه ای بر خوردم که به دست مصنف: نگاشته شده و در آن با بسم الله الرحمن الرحيم و حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر ﷺ آغاز کرده است.

بنابر این آغاز کردن با بسم الله الرحمن الرحيم حقیقی و با حمد و ثنا نسبی اضافی است؛ یعنی به نسبت آنچه بعد از حمد و ثنا می آید، حمد و ثنا پیش درآمد و آغازگر است.

« با » در بسم الله به یک محذوفی تعلق دارد که بسیاری از متأخران آن را فعل خاصی که متأخر است قلمداد کرده اند.

فصل: قلمداد کردن متعلق « با » در بسم الله بدانسبب است که اصل آن است که فعل عمل می کند.

خاص بودن فعل مذکور به سبب آن است هر کس که کاری را با بسم الله آغاز میکند آنچیزی را که با بسم الله آغاز کرده پنهان می دارد.

۱- ضعیف است: احمد (۳۹۵/۲) دارقطنی (۲۲۹/۱) اشاره کرده است که در شماره ۲ تخریج آن گذشت.

۲- صحیح بخاری (۳۰/۱-۴۱) صحیح مسلم (۱۷۷۳).

متأخر بودن فعل محذوف بدان خاطر است که بر اختصاص دلالت می کند این عمل برای تعظیم خداوند شایسته تر با هستی سازگار تر است. زیرا مهمترین چیزی که باید با آن آغاز کرد یاد خداوند بلند مرتبه است.

علامه ابن قیم: برای حذف عامل فوایدی را بر شمرده است که از جمله:

- در سرآغاز هر چیز جایگاهی است که شایسته نیست یاد غیر خداوند بلند مرتبه بر آن پیشی گیرد.

- هرگاه فعل حذف شود آغاز کردن هر عمل، قول و حرکتی با بسم الله الرحمن الرحیم درست است، پس حذف فعل در ابتدا عامتر و رایجتر است. خلاصه سخن ابن قیم در اینجا به پایان می رسد.

باء «بسم الله» برای همراهی و مصاحبت است و بنا بر قولی برای استعانت است. از این رو می توان این عبارت را تقدیر کرد که به نام خداوند تألیف میکنم درحالیکه با تمام هستی و وجودم، به یاد و نام او استعانت و تبرک می جویم. که این فعل در آیه ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ﴾ العلق: ۱ «بخوان به نام پروردگارت» و در آیه ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَمْرَتَهَا وَمَنْسَهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (هود: ۴۱) «حرکت آن به نام خداست» ظهور یافته و از حالت تقدیر خارج شده است زیرا همانطوری که آشکار است مقام سخن می طلبد که فعل در آنجا آشکار شود.

و اسم از سُمُو مشتق شده که معنای بلند مرتبگی است. و بنا بر قولی از وَسْم به معنای علامت و نشانه مشتق شده است. چراکه نامگذاری یک چیز به معنای تعریف و علامت گذاری آن است. ریشه لفظ «الله» به گفته کسانی و فرآء از الإله است که همزه آن حذف و دو لام در هم ادغام شده اند. که در پی ادغام، دو لام تبدیل به یک لام مشدد مفخم گردیده است.

علامه ابن قیم می گوید: نظر صحیح که دیدگاه سیبویه و جمهور پیروان اوست و جز اندک افراد، کسی با آن مخالفت نکرده این است که لفظ الله از «الإله» مشتق شده و جامع معانی تمامی اسمای نیکو و صفات بلند مرتبه خداوند است. مقصود کسانی که قائل

به اشتقاق لفظ الله هستند این است که آن بر صفتی از صفات خداوند متعال دلالت دارد و آن هم صفت الهیت است که همانند سایر اسمهای نیکوی خداوند مثل علیم، قدیر، بصیر، سمیع و از این قبیل صفات است. و این اسماء بدون شک از مصادرشان مشتق یافته اند و همگی قدیم اند. مقصودمان از اشتقاق این است که اسماء در لفظ و معنی از مصادر خود سرچشمه میگیرند و با آن ها مرتبط اند، نه اینکه از مصادر خود به عنوان اصل متولد شده باشند و فرع آن ها تلقی شوند.

و این که نحوی ها مصدر را اصل و آنچه از آن مشتق می شود را فرع نامیده اند بدان معنا نیست که یکی از دیگری متولد شده است. بلکه بدان معناست که یکی از آنها در برگیرنده دیگری و افزون بر آن است. (دایره شمول یکی بیشتر از دیگری است)

ابو جعفر بن جریر می گوید: کلمه ی « الله » اصل است که همزه به عنوان فاء الاسم ساقط شده و در دو لام که یکی عین الاسم و دیگر زائد است التقاء ساکنین پیش آمد سپس در هم ادغام شده اند و در لفظ به یک لام مشدد تبدیل گردیده اند.

در تأویل معنای کلمه ی « الله » از ابن عباس برای ما روایت شده است که فرمودند: « یعنی او کسی است که هر چیزی به سوی او بر می گردد و تمامی مخلوقات او را می پرستند و بندگی می کنند » در ادامه ابن جریر با سند خود از ضحاک از عبدالله بن عباس آورده است که گفت: الله صاحب الوهیت و عبودیت بر تمامی مخلوقات خود است. اگر پرسشگری بپرسد که چه چیزی دلالت دارد بر این که الوهیت همان عبادت است؟ و إله همان معبود است و اصل و ریشه إله از وزن فعل و یفعل است؟ این بیت روبه بن عجاج را میتوان یاد آورد شد که: الله در الغانیات المده - سبحن و استرجعن من تالهی

که تالهی به معنای تعبدی است یعنی با عمل خودم خداوند را می طلبم. بی تردید تاله بر وزن تفعّل از ریشه أله یالهُ است و أله هر گاه به نطق در آید به معنای بندگی کردن برای خداست. مصدری از آن آمده است که دلالت دارد بر این که عرب به وسیله آن به عملی اطلاق می کرد که به اندازه انجام شود نه به زیاده از حد.

و این همان چیزی است که سفیان بن وکیع با سند خود از ابن عباس آورده است که وی این آیه را اینگونه قرائت کرده ﴿وَيَذَرِكُ وَعَالِهَتَكَ﴾ الأعراف: ۱۲۷ که ﴿وَعَالِهَتَكَ﴾ را به معنای عبادتک: یعنی تو و عبادت ترا ترک گویند. و ابن عباس می گوید: فرعون پرستیده می شد نه این که خودش چیزی را بپرستد.

و با سند دیگری نیز از ابن عباس آورده است که گفت: ﴿وَيَذَرِكُ وَعَالِهَتَكَ﴾ فرعون پرستیده می شد نه این که خودش چیزی را بپرستد. که نظیر این گفته را از مجاهد نیز آورده است. سپس می گوید: گفته ابن عباس و مجاهد بیانگر آن است که «آله» به معنای عبد یعنی پرستید است و مصدر آن إلهه میباشد. وحدیثی را به صورت مرفوع از ابو سعید آورده است که گفت: مادر عیسی وی را به نویسندگان سپرد تا وی را آموزش دهند پس معلم به وی گفت: بسم الله را بنویس. سپس عیسی گفت: آیا می دانی الله چیست؟ الله معبود تمامی معبودان است. (۵) (معبود حقیقی الله است. دیگر معبودان پنداری و واهی اند).

علامه ابن قیم: می گوید برای این اسم شریف ده ویژگی لفظی وجود دارد. که همه آنها را برمی شمارد. سپس می گوید: ولی پیرامون ویژگیهای معنوی آن دانا ترین انسانها پیامبر ﷺ می گوید: (خداوندا) آن گونه که تو خود را ستوده ای قادر به ستایش تو نیستیم.^۱ و نمی توانیم آنگونه که باید ترا بستاییم و تمجید گوئیم).

پس چگونه می توانیم ویژگیهای اسمی را که مسمای آن به طور مطلق تمام کمالات را در خود دارد و مسمای آن شایسته هر مدح و ستایش، هر مجد و ثنا و تمام و جلال و کمال از آن اوست و هر عزت و جمالی، هر خیر و احسان، هر نوع بخشش و فضل و نیکی از آن او و از سوی اوست. چون بر هر اندکی این اسم برده شود فراوان می گردد و هر ترسی را می زداید، هر گرفتاری با آن به گشایش منجر می شود، رهگشای هر هم و

غمی است و هر تنگنایی به وسیله آن فراخ می یابد. هر ضعفی که خود را بدان در آویخت قوت گرفت و هر خواری به وسیله آن عزت یافت. هر نیاز مندی را بی نیاز ساخت و هر سرگشته ای را پناه داد. هر شکست خورده ای را تأیید کرد و نصرت نمود و ضرر هر مضطری را کشف کرد.

هیچ آواره ای نبود مگر آن پناهنده داد. پس آن اسمی است که گرفتاری ها به وسیله آن از بین می روند و برکات به وسیله آن نازل می شوند و فراخوان ها اجابت می یابند و لغزشها راستی می یابند. گناهان کوچک دفع می شوند و نیکیها به وسیله آن جلب می گردند.

آن اسمی است که زمین و آسمان ها به وسیله آن پا برجا هستند، کتابها به وسیله آن نازل گشته و انبیاء ارسال شده اند. بدان وسیله قوانین الهی تشریح شده و حدود بر پا گشته اند. به وسیله آن جهاد تشریح شده و انسانها به دو دسته سعادت مند و شقاوتمند تقسیم گردیده اند. روز حقیقی بزرگ و روز واقعه (روز قیامت) به وسیله آن تحقق می یابد. ترازو های عدالت به وسیله آن وضع می شوند؛ پل صراط نصب می گردد و بازار بهشت و جهنم برپا می شود.

به وسیله آن پروردگار عالمیان، پرستش و ستایش می شود و به حقانیت آن فرستادگان مبعوث شده اند، سؤال در قبر و روز رستاخیز پیرامون آن است، دشمنی به خاطر آن است و محاکمه نیز به سوی آن است. دوستی و دشمنی به سبب آن است و به وسیله آن هر کسی که حقش را شناخت و آن را بر پاداشت سعادت مندی یافت. و هر کس جهل ورزید و حق آن را ترک گفت شقاوتمند گردید. رمز خلق و امر خداوندی است خلق و امر به وسیله آن بر پاشدند و ثبت گردیدند و نهایت بدان ختم می شوند. خلقت به وسیله آن و به سوی آن و به خاطر آن است. خلق و امر، ثواب و عقابی نیست مگر این که با آن آغاز شده و به آن منتهی می گردد. موجب و مقتضای خلق و امر است. ﴿رَبَّنَا

مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (آل عمران: ۱۹۱) « یعنی خداوند این

هستی را به باطل خلق نکرده ای. تو پاک و منزهی ما را عذاب آتش محفوظ دار »

تا پایان سخن وی:

در خصوص ﴿ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ (۳) ابن جریر می گوید: سرّی بن یحیی از عثمان بن زفر برای من روایت کرد که از عزیر می شنیدم می گفت: « الرحمن یعنی رحمت خداوند بر تمامی مخلوقات و الرحیم نیز رحمت بر مومنان است. و با سند خود از ابو سعید خُدَری آورده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: عیسی بن مریم گفت: الرحمن: یعنی رحمن آخرت و دنیا والرحیم یعنی رحیم در آخرت.

ستایش سزاوار خداوند است و درود و سلام بر محمد و آل محمد.

ابن قیم: می گوید: اسم «الله» دلالت دارد بر اینکه خداوند مألوه و مبعود است و تمامی مخلوقات با محبت، تعظیم و خضوع به او پناه می برند و در نیازها و بلاها به به او پناهنده می شوند. و این همه مستلزم کمال ربوبیت و رحمتی است که کمال ملک، ستایش، الوهیت، ربوبیت و رحمانیت است.

ملک و پادشاهی او مستلزم جمیع صفات کمال است. بنابراین ثبوت آن برای کسی که زنده، شنوا، بینا، قادر، متکلم، انجام دهنده هر آنچه که اراده کند و حکیم در افعال نباشد، محال و غیر ممکن است. صفات جلال و جمال به نسبت اسم «الله» اخص است و صفاتی از قبیل فضل، قدرت، یگانگی در ضرر و نفع، بخشش و منع، نفوذ مشیت، کمال قوت و تدبیر امور مخلوقات به نسبت اسم «رب» اخص است. و صفاتی مانند احسان، بخشش، نیکی، مهربانی، منت، رأفت و لطف به نسبت اسم «رحمن» اخص است.

همچنین ابن قیم: می گوید: «الرحمن» صفت قائم به خداوند سبحان، رحیم دلالت بر تعلق آن صفت به مرحوم دارد. برای فهم این مطلب در فرموده خداوند تأمل کن که می فرماید:

﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ۴۳﴾ (الأحزاب: ۴۳) یعنی بر مؤمنان رحیم است «

﴿إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۱۱۷﴾ (التوبه: ۱۱۷) یعنی خداوند نسبت به آنان رئوف و

مهربان است. هرگز در قرآن نیامده است که خداوند به مؤمنان رحمن است.

وی می گوید: اسما پروردگار، اسما و صفاتی است که دلالت بر صفات کمال او دارند و هیچگونه منافاتی در بین عِلْم بودن و وصف بودن وجود ندارد. بنابراین رحمن اسم و وصف خداوند متعال است. و از حیث صفت تابع اسم الله است و از حیث اسم بودن نیز بی آنکه تابع باشد در قرآن وارد شده است. حتی به صورت اسم عِلْم نیز

وارد شده است ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) یعنی رحمانی که بر تخت سلطنت قرار گرفته است. خلاصه سخن ابن قیم.

«الحمد لله» در کلام مصنف به معنای ستودن خداوند بر فعل جمیل اختیاری بوجه تعظیم است. که محل صدور آن زبان و قلب است. بطوری که شکر با زبان، و قلب و اعضاست، و از حیث چیزهایی که به شکر تعلق دارد نسبت به حمد عامتر است ولی از حیث سبب خاصتر از حمد است، چرا که شکر در برابر نعمت است ولی سبب حمد عام تر متعلقش خاص تر است.

زیرا حمد هم در برابر نعمت و هم غیر آن است و در بین آن دو عموم و خصوص وجود دارد، در یک چیز با هم جمع و در عین حال هر کدام به طور جداگانه ماده خاص خودشان را دارا هستند.

این گفته مصنف: «و صلی الله علی محمد و علی آله و سلم» درست‌ترین گفته در معانی درود خداوند بر بنده‌اش است. چنانکه بخاری: از ابو العالیه روایت کرده است که گفت: «درود خداوند بر بنده‌اش همان ستودن بنده در نزد ملائک است. که ابن قیم: این گفته را تایید و در کتاب خود «جلاء الأفهام» و «بدائع الفوائد» از آن پشتیبانی کرده است. از نظر من (شارح) گاه در آن دعا مد نظر می‌باشد همانطوری که در مسند به طور مرفوع از علی روایت شده است که فرمود: فرشتگان مادامی که یکی از شماها بر نماز ایستاده است بر وی درود می‌فرستند و می‌گویند: خداوندا بر آنان بیخشاو به آنان رحم آور. این گفته مصنف «و علی آله» یعنی بر پیروان دینش. که امام احمد برای صحت آن نص آورده و بیشتر یاران وی نیز بر همین نظرند. با این وصف صحابه و دیگر مومنان را در بر می‌گیرد.^۱

۱- صحیح است. احمد (۱/۱۴۴) هیشمی در کتاب الجمع (۲/۳۶) می‌گوید: در سند آن عطاء بن سائب است که وی موثق می‌باشد ولی در پایان عمر خود دچار آشفتگی حواس شد. این حدیث صحیح و از حدیث ابو هریره که بخاری آن را آورده است ثابت شده است (بخاری) کتاب الأذان (۶۵۹) باب فضل

کتاب التوحید

مصدر کتاب: کتب، یکتب، کتاباً، کتابه و کتاباً که مدار این ماده برای جمع است. از جمله تکتب بنو فلان: هنگامی گفته می‌شود که جمع شوند. کتیبه: جماعتی از کلمه. کتابت با قلم بدان سبب است که حروف و کلمات با هم جمع می‌شوند. کتاب بدان سبب کتاب نامیده شده است که برای بیان مقصودی جمع گردیده است.

توحید دو گونه است:

توحید در معرفت و اثبات که همان توحید ربوبیت، اسما و صفات است.

توحید در طلب و قصد که همان توحید عبادی و الوهیت است.

علامه ابن قیم: میگوید: توحیدی که فرستادگان خداوند به آن دعوت می‌دادند و کتاب های آسمانی به سبب آن نازل شده اند همین دو گونه توحید است: توحید در معرفت و اثبات، توحید در طلب و قصد. که نوع اول همان اثبات حقیقت ذات پروردگار متعال، صفات، افعال، اسماء او، سخن گفتن با انسانها به وسیله کتاب هایش، سخن گفتن با هر کدام از بندگان خود که بخواهد، اثبات عموم قضاء و قدر او و حکمتش، که قرآن به شیوا ترین وجه پیرامون این نوع توحید سخن گفته است. مثلاً در ابتدای سوره حدید، سوره طه، آخر سوره حشر، ابتدای سوره سجده، ابتدای سور آل عمران، سوره اخلاص و غیره به کاملترین وجه پیرامون این مقوله سخن گفته است.

نوع دوم توحید: همان چیزی است که سوره کافرون ﴿قُلْ يَتَّيِبُهَا لِكُفْرَانِكُمْ﴾ (الكافرون: ۱) و آل عمران آمده: ﴿قُلْ يَتَّهَلُّوا لِكُتُبِنَا تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١٦٤﴾﴾ (یعنی بگو: ای اهل کتاب بیاید به سوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد. پس هر گاه سر برتابند بگویند گواه باشید که ما منقاد (فرمان خداوند) هستیم.

و پایان سوره سجده، ابتدا، وسط و پایان سوره مؤمن، ابتدا و پایان سوره اعراف: تمام سوره انعام و بیشتر سوره های قرآن در برگیرنده این نوع توحید بوده و شاهد چنین توحیدی است و به سوی آن فرا می خواند.

چرا که قرآن یا از خداوند، اسماء، صفات، افعال و اقوال او خبر می دهد که همان توحید علمی خبری است و یا به بندگی یکتاپرستانه خداوند فرا می خواند و از غیر خداوند باز می دارد که همان توحید ارادی طلبی است. یا امر و نهی و الزام به فرمانبرداری از امر و نهی خداوند است که این مقوله واجبات و مکملات توحید است. یا گزارشی است از اهل توحید و یکتا پرستان و آنچه در دنیا بر آن‌ها روا داشته اند و گرامیداشتنی که در آخرت به عنوان پاداش توحید نصیب آنان می گردد. و یا گزارشی است از مشرکان و آنچه به سبب عملکرد آنان بر سرشان آمد و بد فرجامی که در آخرت به عنوان پاداش و جزا به سبب خروج از حکم توحید بهره آنان می گردد. بنابراین تمامی قرآن پیرامون توحید، تکالیف و جزای آن، شرک و اهل آن و سزایی که به آنها می رسد، است. (با اختصار)

سپس شیخ الاسلام (ابن تیمیه) رحمته الله علیه می گوید: توحیدی که رسولان برای آن فرستاده شده اند در برگیرنده اثبات بندگی موحدانه برای خدا و گواهی دادن بر این که معبود برحق جز خداوند وجود ندارد. فقط باید او را پرستید و به او توکل کرد، برای او دوست

داشت و به خاطر او دشمنی ورزید و فقط بر اساس رضای او و به قصد تقرب جستن به او عمل کرد. و پیام انبیاء در برگیرنده اثبات اسما و صفاتی است که خداوند برای خود اثبات کرده است. خداوند می فرماید ﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (البقرة: ۱۶۳) یعنی معبود شما. معبود یکتای است که معبود بر حقی جز او وجود ندارد و او بخشاینده مهربان است. خداوند متعال می فرماید ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارَهُبُونَ﴾ (النحل: ۵۱) یعنی خدا گفته است دو معبود. دو گانه برای خود بر نگزینید بلکه خداوند معبود یگانه ای است و تنها و تنها از من بترسید و بس. و در جای دیگر می فرماید ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (المؤمنون: ۱۱۷) یعنی هر کس که با خدا معبود دیگری را به فریاد خواند - و مسلماً هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت حساب او با خداست قطعاً کافران رستگار نمی گردند.

خداوند می فرماید: ﴿وَسَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ﴾ (الزخرف: ۴۵) «یعنی از انبیا پیشین ما بپرس آیا، معبودهایی بجز خدا را برای پرستش شدن قرار دادیم» خداوند از تمامی انبیا گزارش می دهد که آنان مردم را به بندگی خدای واحد فرا می خواندند.
خداوند می فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِ إِنَّا بِرَبِّهِمْ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ وَرَبِّكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ: إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (الممتحنة: ۴)

(الممتحنة: ۴)

«یعنی ابراهیم و کسانی که به او گرویده بودند الگوی خوبی برای شماست. بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و چیزهای که بغیر از خدا می پرستید. بیزار و گریزانیم و

شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم و دشمنانگی همیشگی و کینه توزی میان ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید. «

خداوند در خصوص مشرکان می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ آيْنَا لَنَارِكُوا إِلَهَتَنَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٦﴾﴾ (الصافات: ۳۵ - ۳۶) « چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می شد خدایی جز خدای یگانه نیست تکبر می ورزیدند: و می گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!»
از این دست آیات در قرآن فراوانند.

مقصود از توحید آن گونه که برخی از متصوفه و اهل کلام گمان می کنند، تنها توحید ربوبیت نیست. یعنی اعتقاد به این که خداوند به تنهایی جهان را آفرید. آنان بر این باوراند که اگر چنین چیزی را با دلیل ثابت کردند گویا هدف نهایی توحید را به اثبات رسانیده اند. هر گاه به این امر گواهی دادند و در آن فنا شدند گویی در نهایت توحید فنا شده اند.

بنابر این اگر فردی به آن صفاتی که مستحق پروردگار متعال است اقرار نمود و او را از هر صفت ناپسندی منزّه داشت، و اقرار کرد که او به تنهایی خالق تمام هستی است موحد تلقی نمی شود مگر اینکه شهادت و گواهی دهد که معبود به حقی جز خداوند یگانه وجود ندارد و اقرار کند که تنها خداوند شایسته پرستش است و خود را به بندگی او ملترم نماید. چرا که إله همان مألوه و معبود به حق و تنها او شایان پرستیدن است. نه این که اله به معنای کسی باشد که قادر به خلقت و اختراع است.

اگر مفسری اله را به معنای قادر بر خلق تفسیر کرد و بر این باور بود که خاصترین و صف (اله) همین معناست و اثبات این معنا را نهایت توحید دانست - همانطوری که متکلمان صفاتی بر این نظرند چنین چیزی را از ابوالحسن اشعری و پیروان او نقل می کنند - حقیقت توحید؛ یعنی همان چیزی که خداوند فرستادش ﷺ را برای آن برانگیخت را، نشناخته اند. چرا که مشرکان عرب اقرار داشتند که خداوند به تنهایی خالق همه هستی است با این وصف آنان مشرک بودند. خداوند می فرماید ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا

وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾ (یوسف: ۱۰۶) یعنی اکثر آنانی که مدعی ایمان به خداوندند مشرک هستند.

گروهی از گذشتگان گفته اند: از عرب می پرسیدند چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده است. می گفتند: خداوند با این وصف غیر خداوند را پرسش می کردند. خداوند می فرماید:

﴿ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا نُنْقِطُ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَيُمِيتُهُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾ (المؤمنون: ۸۴ - ۸۹)

یعنی بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیستند. اگر دانا و فرزانه آید. خواهند گفت از آن خدایند بگو پس چرا نمی اندیشید و یاد آور نمی گردید. بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است. خواهند گفت از آن خداست. بگو پس چرا پرهیزگاری پیش نمی گیرید. بگو: چه کسی فرماندهی همه چیز را در دست دارد. و او کسی است که پناه می دهد و کسی در برابر او پناه داده نمی شود. اگر فهمیده و آگاهید؟ خواهند گفت از آن خداوند است. بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده آید؟

چنین نیست که هر کس اقرار نماید که خداوند عَلَّمَهُ پروردگار و آفرینندهی تمامی آفریده ها است، پس او بندهی خدا است و تنها او را عبادت می کند، خواسته هایش را از او طلب می نماید و به او امیدوار می شود و تنها از او بیم دارد و دوستی و عداوت را بر اساس ارتباط با خدا بنیان گذاری می کند و از پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان برداری می کند و فرامین و منهیات او را پیروی کرده و طبق آن عمل می نماید؛ زیرا تودهی مشرکین نیز اقرار می نمودند که خداوند عَلَّمَهُ خالق و آفرینندهی هر چیزی است، اما شفیعیانی را به عنوان

شریک خداوند، در نظر گرفتند و همانندهایی را برای خدا به وجود آوردند، خداوند می فرماید:

﴿ أَمْ آخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ أَلَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ (الزمر: ۴۳ - ۴۴)

یعنی؛ بلکه آنان بدون رضایت و اجازه خداوند میانجی‌هایی را برگزیده‌اند بگو آیا هر چند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند؟ بگو هر گونه میانجیگری از آن خداست، مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست.
خدا می فرماید:

﴿ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِتُوكَ اللَّهُ يَمَّا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سَبَّحْنَهُ، وَتَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾ ﴾ (یونس: ۱۸) یعنی ایشان بغیر از خدا چیزهایی را میپرستند که نه بدیشان زیان می رسانند و نه سودی عایدشان می سازند و می گویند اینان میانجی های ما نزد خداوند هستند. بگو آیا خدا را از وجود چیزهایی با خبر می سازند که خداوند در آسمانها و زمین خبری از آنها ندارد؟ او پاک و برتر است از آنچه [با وی] شریک می سازند.

خداوند می فرماید:

﴿ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾ ﴾ (الأنعام: ۹۴) یعنی؛ شما تک و تنها به سوی ما برگشته‌اید همانگونه که روز نخست شما را آفریدیم. و هر چه به شما داده بودیم از خود بجای گذاشته‌اید. و میانجیگرانی را با شما نمی بینیم که گمان می بردید که در امورات شما با خدا شریک هستند. دیگر پیوند شما گسیخته است و چیزهایی که گمان می بردید از شما گم و ناپدید گشته است.

در جای دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۱۶۵) یعنی برخی از مردم هستند که غیر از خداوند، خدا گونه‌هایی بر می‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند.

به همین سبب پیروان این افراد برخی برای خورشید سجده می‌کردند و برخی نیز برای ماه و ستارگان و آنان را به فریاد می‌خواندند و برایشان روزه و مناسک عبادی انجام می‌دادند و به آنان تقرب می‌جستند، به این ادعا که این عمل شرک نیست بلکه شرک آن است که باور کنم آنان تدبیر امور مرا انجام دهند. پس هرگاه آنان را سبب و واسطه قرار دادم مشرک نیستم. در حالی که واضح و روشن است که در اسلام این امور شرک محسوب می‌شوند. سخن شیخ الاسلام در این جا به پایان رسید.

فرموده خداوند متعال: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ (الذاریات: ۵۶) و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند

این گفته مصنف که وقول الله تعالى: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ (الذاریات: ۵۶) مجرور و عطف به توحید (که قبلاً مطرح شد) است. جایز است که آنرا بعنوان مبتدا مرفوع در نظر بگیریم.

شیخ الاسلام می گوید: عبادت یعنی از آنچه خداوند بر زبان فرستادگان خود امر کرده اطاعت و فرمانبرداری شود.

همچنین (شیخ الاسلام) گفته است. عبادت اسم جامعی است که تمامی گفتارها و اعمال ظاهری و باطنی انسان را که خداوند بدان راضی و آنرا دوست دارد، در بر می گیرد. ابن قیم می گوید: مدار عبادت پانزده قاعده است که هر کس آنها را کامل کند مراتب بندگی را به جا آورده و کامل کرده است. به این توضیح که اعمال عبادی به سه قسمت تقسیم می شوند: عبادت قلب، زبان، و اعضاء (جوارح). احکام عبودیت و بندگی نیز پنج قسم اند: واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح. که هر کدام این احکام می توانند بر یکی از موارد سه گانه قلب، زبان و جوارح مترتب شود.

قرطبی می گوید: اساس عبادت تذلل و فروتنی است. وظایف شرعی بر کسانی که مکلفند عبادات نامیده شده اند. چرا که آنان با خضوع و فروتنی برای خدا بدانها ملتزم اند و آنها را انجام می دهند.

معنای آیه (مذکور در متن اصلی) این است که خداوند خبر داده است خلقت جن ها و انسانها برای عبادت کردن خداست و حکمت خلقت آنان همین است و بس، که از نظر من همان حکمت شرعی دینی است.

عماد بن کثیر گفته است: عبادت خداوند در واقع همان اطاعت او در فعلی است که بنده بدان امر شده و ترک چیزی است که از آن باز داشته شده است که حقیقت دین

اسلام همین است. چرا که معنای اسلام تسلیم بی چون و چرا برای خداوند بلند مرتبه است تسلیمی که نهایت ذلت، خضوع و فرمانبرداری از خداوند را متضمن باشد.

همچنین در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: معنای آیه این است که مخلوقات فقط او را عبادت کنند بی آنکه شریکی برای او قائل شوند پس هر کس از او اطاعت کرد بی کم و کاست او را پاداش خواهد داد. و هر کس عصیان و نافرمانی پیشه کند به سخت‌ترین شیوه مجازاتش می‌کند. و بیان داشته که خداوند هیچگونه نیازی به آنان ندارد بلکه آنها در تمامی حالت نیازمند او هستند و او خالق و رزق دهنده آنان است. علی بن ابی طالب علیه السلام پیرامون آیه مذکور می‌گوید: خداوند فقط بخاطر این آنان را خلق کرد تا به آنها دستور بدهد که او را پرستش کنند و آنان را به پرستش و عبادت خود فرا خواند. مجاهد نیز می‌گوید: آنان را خلق کرد تا آنها را به انجام اموری دستور دهد و از اموری آنان را باز دارد. که زجاج و شیخ الاسلام همین نظر را برگزیده اند. دلیل این ادعا نیز این است که خداوند می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ (القیامه: ۳۶) یعنی آیا انسان می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود. امام شافعی رحمته الله در توضیح سُدًى می‌گوید: یعنی شخصی که نه امری به او تعلق گیرد و نه از چیزی نهی شود.

خداوند در جاهای مختلف قرآن می‌فرماید: ﴿اعبدوا ربکم﴾ ﴿اتقوا ربکم﴾ یعنی پروردگارتان را بندگی کنید و از پروردگارتان بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید. پس آنان را به چیزی دستور می‌دهد که بخاطر آن خلقشان کرده و فرستادگانی را بدان منظور فرستاده است، بی تردید مراد آیه همین است و جمهور مسلمانان همین مفهوم را می‌فهمند و به همین مضمون بدان استناد می‌جویند و آن را حجت می‌آورند.

ابن کثیر می‌گوید: آیه مذکور با این فرموده خداوند شباهت دارد که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (النساء: ۶۴) یعنی هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به فرمان خدا از او اطاعت شود، پس هر پیامبری گاه اطاعت می‌شود و گاه از او سرپیچی می‌کنند. خلقت انسانها نیز به همین شیوه برای بندگی و عبادت کردن خداست که در پی آن گاهی عبادت می‌کنند و گاه عبادت نمی‌کنند. و خداوند سبحان

نگفته است که آنها را خلق کرده تا همگان به طور اجباری برای خداوند عبادت کنند بلکه فرموده است آنان را خلق کرده تا خودشان عبادت کنند و خودشان انجام دهنده عبادت باشند تا بدین وسیله با خلقت آنان و انجام عبادت توسط آنان سعادت برایشان حاصل شود و آنچه خداوند بدان راضی است و آنرا دوست دارد بدست آورند، پایان احادیث متواتری نیز بر این معانی گواهی می‌دهند. از جمله آنها حدیثی است که مسلم در صحیح خود آورده است.^۱

مسلم از انس بن مالک رضی عنه از پیامبر ﷺ آورده است که فرمودند: خداوند بلند مرتبه به پست ترین درجه اهل جهنم از لحاظ عذاب (کم عذابترین فرد) می‌گوید: اگر تمام دنیا و آنچه در آن است و نظیر آن نیز همراه آن از آن تو بود آیا حاضر بودی برای رهایی از آتش فدیة دهی؟ در پاسخ می‌گوید: بلی. خداوند می‌گوید: از تو ساده تر و کمتر از آن را خواستم در حالی که تو در پشت آدم بودی (پیمان فطری) که برای خداوند شریک قائل نشوی اما تو سر باز زدی و شرک پیشه کردی.

پس این مشرک با آنچه خداوند بلند مرتبه از وی خواسته بود مخالفت ورزید. و خواسته خداوند بنابر بر یکتا پرستی و شریک قرار ندادن هیچ چیزی را با او رعایت نکرده. و با آنچه خداوند خواسته بود مخالفت کرده و غیر خداوند را شریک او ساخته. و این همان اراده شرعی دینی است که قبلاً گذشت. بنابر این بین اراده شرعی دینی و اراده تکوینی قدری رابطه عموم و خصوص مطلق وجود دارد. هر دو اراده در حق فرد مخلص و فرمانبردار با هم جمع می‌شوند و در واقع با هم مشترکند ولی اراده تکوینی قدری در حق کسی که عصیان و سرپیچی کند، از اراده تشریحی جدا می‌شود. با فهم این مضمون می‌توان از نادانی‌های متکلمان و پیروان آنان رهایی یافت.

۱- مسلم: کتاب المنافقین (۵، ۲۸) (۵۱): باب طلب الکافر الفداء بملء الارض ذهباً. این یک نوع کوتاهی کوتاهی است چرا که بخاری نیز این حدیث را در کتاب الرقاق (۶۵۳۸) باب من نوقش الحساب عذب آورده است. کتاب الرقاق (۶۵۵۷): باب صفة الجنة و النار.

خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶) یعنی ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده ایم که
خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.

در استناد مصنف به آیه: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶) طاغوت از طغیان به معنای از حد گذشتن مشتق شده است. عمرین
خطاب رضی الله عنه گفته است: طاغوت یعنی شیطان. جابر رضی الله عنه گفته است. طاغوت ها کاهنانی
بودند که شیاطین بر آنان نازل می شدند. که این دو روایت را ابن ابی حاتم نقل کرده
است. مالک نیز گفته است هر آنچه غیر از خداوند پرستیده شود طاغوت است.
از نظر من (شارح) آنچه گفته شد برخی از مصادیق و افراد طاغوت اند. علامه ابن
قیم تعریف جامعی از طاغوت به این نحو ارائه نموده است: هر آنچه چیزی که بنده از حد آن
تجاوز کند و از اندازه آن در گذرد طاغوت است خواه آنچیز معبود باشد، خواه متبوع و
فرمانروا. بنابراین طاغوت هر ملتی، همان کسی است که به غیر از خدا و رسول حاکمیت
امور خود را به نزد آن می برند، یا اینکه به غیر از خدا آنرا می پرستند، یا بی آنکه
بصیرتی از جانب خداوند داشته باشند از آن تبعیت می کنند و یا در چیزی که نمی دانند
که اطاعت از خداست یا غیر از خداست از او اطاعت می کنند. (جاهلان از او اطاعت
می کنند). پس اینان طاغوت های عالم هستند که هر گاه در آنها و به همراه آنها در احوال
مردم تأمل کنی در خواهی یافت که بیشتر آنان از عبادت خداوند و رویگردان و مشغول
عبادت طاغوتیان هستند. از اطاعت فرستاده خدا ﷻ روبرتافته و به اطاعت طاغوت و
تبعیت از آن در آمده اند.

اینک معنای آیه مذکور: خداوند بیان داشته است که در میان هر گروهی از مردم
فرستاده ای را با این سخن بر انگیخت که ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ یعنی

خدای یگانه را پرستید و عبادت غیر خدا را رها کنید. همانطوری که می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا﴾ (البقرة: ۲۵۶) یعنی کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به دست آویز محکم ناگسستنی در آویخته است. مفهوم لاله الا الله، همان دست آویز محکم و ناگسستنی است.

عماد بن کثیر پیرامون ابن آیه می‌گوید: تمامی انبیا به عبادت خدا فرا می‌خواندند و از عبادت غیر خدا باز می‌داشتند خداوند سبحان به طور مداوم به همین منظور فرستادگان خودش را به سوی مردم می‌فرستاد و این امر (فرستادن پیامبران) از زمانی که در میان فرزندان آدم شرک رخ داد یعنی در زمان قوم نوح، نوحی که نخستین فرستاده خداوند برای اهل زمین بود تا خاتم پیامبران محمد- درود و سلام خداوند بر او باد - ادامه پیدا کرده است. دعوت خاتم پیامبران ﷺ تمامی انس و جن از خاور تا باختر، را همگان را در بر می‌گیرد. همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (الأنبياء: ۲۵) یعنی هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه به آنان وحی کردیم که بگویند هیچ معبودی برحق جز من نیست پس مرا پرستش کنید. خداوند در این آیه کریمه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶) یعنی در میان هر ملتی پیامبری برانگیختیم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید. پس برای احدی از مشرکان چگونه رواست که بگوید ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (النحل: ۳۵) یعنی اگر خدا می‌خواست هیچ چیزی به غیر از او را پرستش نمی‌کردیم. مشیت و خواست شرعی خداوند متعال از آنها منتفی می‌شود چرا که خداوند به زبان فرستادگان خود با این سخن آنها را از مشیت شرعی خود باز داشته است. ولی مشیت تکوینی خداوند - که همان توانایی تقدیری آنان است - برای آنان در اینگونه مشیت حجتی نیست. چرا که خداوند متعال جهنم و اهل آن از شیاطین و کافران را خلق

کرد. حال آنکه برای بندگان خود به کفر راضی نیست (راضی نیست که آنان کافر شوند) و برای این عدم رضایت خود بر کفر بندگان حجت بالغه و حکمت قاطع دارد. سپس عقوبت آنان را پس از انذار پیامبران در دنیا برایشان ناپسند داشته است. از این رو می‌فرماید: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ﴾ (النحل: ۳۶) یعنی برخی از آنان را خداوند هدایت کرد و برخی دیگر مستحق گمراهی بودند.

از نظر من (شارح) این آیه تفسیر آیه قبل است؛ یعنی آیه: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ که جای تأمل است و این آیه دلالت می‌کند که حکمت ارسال پیامبران دعوت کردن امتشان به یکتا پرستی و بازداشتن آنان از عبادت غیر خدا بود. و دین تمامی انبیاء و فرستادگان خدا همین است گرچه در شریعت با همدیگر متفاوت باشند. همانطوری که خداوند می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ (مائدة: ۴۸) یعنی برای هر ملتی از شما راهی و برنامه ای قرار داده ایم. بر این اساس عمل قلب و جوارح از لوازم ضروری ایمان است.

خداوند می فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾﴾ (الإسراء: ۲۳ - ۲۴) یعنی پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید هرگاه یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی و بال تواضع و مهربانی را برایشان فرود آور و بگو پروردگارا بدیشان مرحمت فرما همانگونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند.

در این گفته پروردگار که: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ یعنی پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. مجاهد می گوید:

﴿وَقَضَىٰ﴾ یعنی وصیت کرده است. که ابی بن کعب، ابن مسعود و دیگران نیز به همین شیوه قرائت کرده‌اند.

ابن جریر از ابن عباس روایت کرده است که ﴿وَقَضَىٰ﴾ یعنی «امر» به معنای دستور داد در نظر گرفته است.

و معنای این گفته خداوند: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ این است که تنها خداوند را پرستید نه غیر از او را. و این همان مفهوم لا اله الا الله است.

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: نفی محض و اثبات بدون نفی، هیچکدام توحید نیستند بلکه توحید متضمن نفی و اثبات است که حقیقت توحید همین است و بس. (یعنی اثبات خدا و نفی ماسوا)

و معنای این فرموده خداوند: ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ این است همانگونه که خداوند به یگانه پرستی خود فرمان داده به احسان والدین نیز امر کرده است مثلاً در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ (لقمان: ۱۴) یعنی سپاسگزار من و پدر و مادرت باش و بازگشت به سوی من است.

این فرموده خداوند که ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا نَهْرَهُمَا﴾ الإسراء: ۲۳ یعنی از سوی تو به نسبت آندو فعل ناپسندی صادر نشود حتی «اف» گفتن که پایین‌ترین درجه سخن و فعل ناپسند است نسبت به آنان رو مدار. همانطوری که عطابن ابی رباح می‌گوید: یعنی دست به سوی آندو دراز نکن.

در این آیه هنگامی که خداوند انسان را از فعل و سخن ناپسند باز داشت در برابر به فعل و سخن نیکو فرمان داده است. از این رو می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ (۲۳) الإسراء: ۲۳ یعنی با نیکویی و با متانت و وقار با آنان سخن بگو.

این فرموده خداوند که: ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ الإسراء: ۲۴ به معنای متواضع بودن با آنهاست. ﴿وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا﴾ الإسراء: ۲۴ یعنی در پیری و هنگام وفاتشان به آنان رحم داشته باش. همانگونه که در کودکی بر من مهربانی کردند و تربیت نمودند.

روایتهایی فراوانی پیرامون نیکی به پدر و مادر آمده است که از جمله آنها حدیثی است که از طریق انس و دیگران روایت شده^۱ که پیامبر ﷺ بر منبر بالا رفت و فرمود:

۱- صحیح است: کنانی در نظم المتناثر (۱۲۶) آورده و از نه نفر صحابی تخریح نموده است: کعب بن عجرة، مالک بن حویرث، ابو هریره، ابن عباس، جابر بن سمره، عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی، انس، عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله. این حدیث به طرقی که کنانی آورده صحیح است ولی به طرق دیگر برخی صحیح، برخی حسن و بعضی دیگر نیز ضعیف اند. می‌توان به فضل الصلاة علی البنی ﷺ با تحقیق البانی (ص ۳۰: ۳۳) مراجعه کرد. همچنین کتاب جلاء الأفهام ص (۲۶)، (۵۵: ۵۷) و القول

آمین، آمین، آمین. پرسیدند ای رسول برای چه آمین گفتی؟ فرمودند: جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد. چشم کسی که نام تو نزد وی برده شود ولی بر تو درود نفرستد کور باد، بگو: آمین پس گفتم: آمین! سپس گفت: کور شود چشم کسی که ماه رمضان بر او بگذرد و تمام شود ولی در آن ماه بخشیده نشود، بگو: آمین! پس گفتم آمین! سپس گفت: کور شود چشم کسی که پدر و مادر وی و یا یکی از آندو به پیری برسند ولی او را داخل بهشت نکنند. بگو: آمین! پس گفتم آمین! (مقصود اینکه نیکی به پدر مادر موجب دخول بهشت می شود)

امام احمد از حدیث ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه پشت سر هم فرمود: «خسارتمند است آن مردی که پدر و مادرش یا یکی از آنان را دریافته، اما وارد بهشت نمی شود». عماد بن کثیر گفت: از این طریق روایتی صحیح می باشد.

ابی بکره گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «توجه کنید، تا شما را از بزرگ ترین گناه کبیره با خبر کنم. مردم گفتند: بله، متوجه هستیم ای رسول خدا! فرمود: بزرگ ترین گناه کبیره قرار دادن شریک و انباز برای خدا و اذیت پدر و مادر است. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر چیزی تکیه کرده بود، بلند شد و نشست و فرمود: متوجه باشید، سخن و شهادت دروغ هم از بزرگ ترین گناهان کبیره است. پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه ای این جمله را تکرار فرمود: که آرزو داشتیم سکوت کند». بخاری و مسلم روایت کرده اند.^۱

البدیع ص (۱۴۱: ۱۴۵). مسلم نیز این حدیث را در کتاب البر والصلوة (۲۵۵۱) (۹) باب رغم انف من ادرك ابويه او احد هما عند الكبر فلم يدخل الجنة آورده است که شارح آن را ذکر نکرده است.

۱- بخاری کتاب الادب (۵۹۷۶) باب حقوق الوالدین من الکبائر و مسلم کتاب الأیمان (۸۷) (۱۴۳) باب بیان الکبائر و اکبرها

از عبدالله بن عمر رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: رضایت و خشنودی پروردگار در رضایت و خشنودی پدر و مادر است و خشم او نیز در خشم آندوست. که ترمذی آنرا روایت کرده و ابن حبان و حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده‌اند.^۱

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (النساء: ۳۶) یعنی خداوند را بپرستید و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید. (در جای دیگر) می‌فرماید:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ وَإِلَىٰ وَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَيْتُمْ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْنُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾﴾ (الأنعام: ۱۵۱ - ۱۵۳)

۱- سند آن ضعف است: ترمذی کتاب البر والصلوة (۱۸۹۹) باب الفضل فی رضا الوالدین و ابن حبان (۲۰۲۶) حاکم (۱۵۲۰/۴) با شرط مسلم آن را صحیح دانسته است که ذهبی نیز آنرا تأیید کرده و البانی نیز در الصحیحة (۳۰/۲) نظر آن دو را تأیید می‌کند. ارنائو و نیز در تخریج شرح السنة سندش را صحیح دانسته است. ولی درست این که سند آن ضعیف است. چرا که در سند آن عطا عامری وجود دارد که مجهول الحال است و کسی جز فرزندش یعلی از وی روایت نکرده است. ابوالحسن قطان در التهذیب (۲۲۰/۷) و ذهبی در المیزان (۷۸/۳) می‌گوید «وی فقط با فرزندش شناخته شده است» در التقریب (۲۳/۲) آمده است که وی مقبول است.

یعنی بگو: بیایید چیزهایی را برای شما بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما به شما و ایشان روزی می دهیم، و به گناهان کبیره نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را به ناحق نکشید که خداوند آنرا حرام کرده است این ها اموری هستند که خداوند به گونه مؤکد شما را بدانها توصیه می کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک نشوید تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود برسد. و پیمانانه و ترازو به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش موظف نمی سازیم و هنگامی که سخنی گفتید دادگرای کنید هر چند از خویشاوندان شما باشد. و به عهد و پیمان خدا وفا کنید. اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می کند تا اینکه متذکر شوید و پند گیرید. این راه، راه مستقسم من است از آن پیروی کنید و از راههایی پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می کند تا پرهیزگار شوید.

از ابو سعید ساعدی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم که ناگهان مردی از بنی سلمه وارد شد و گفت: ای رسول خدا! آیا بعد از فوت پدر و مادرم راهی برای نیکی با آنان باقی مانده است؟ فرمود: «آری، نماز بر جنازه ی آنان، طلب استغفار برای گناهانشان، اجرای توصیه های آنان، ایجاد صله ی رحم با کسانی که از طریق

آنان به شما می‌پیوندند و احترام از دوستانشان». ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند. احادیث ذکر شده در این راستا فراوان می‌باشند.^۱

عماد ابن کثیر در خصوص این آیه ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (النساء: ۳۶) می‌گوید: در این آیه خداوند بندگانش را به بندگی خود دستور می‌دهد، اینکه فقط خدای یگانه را عبادت کنند زیرا که او خالق و رازق و منعم بندگان است و در تمامی حالت به آنان لطف می‌کند و تنها او مستحق پرستیدن است و باید او را به یگانگی پرستند و هیچکدام از مخلوقاتش را شریک او نگردانند، پایان.

و این آیه همان آیه ی حقوق دهگانه نامیده می‌شود و در برخی از نسخه‌های قابل اعتماد از این کتاب آیه مذکور پیش تر از آیه سوره انعام آمده است. از این رو برای مناسبت با گفته ابن مسعود که بعد از آیه سوره انعام خواهد آمد این آیه را پیشاپیش مطرح کرده ام چرا که قول ابن مسعود بعد از آیه سوره انعام مناسب تر است.

در تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَنلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقَ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَدَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (الأنعام: ۱۵۱)

عماد بن کثیر رحمته الله می‌گوید: خداوند متعال به پیامبر و فرستاده خود ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ﴾ یعنی برای این مشرکان که غیر خداوند را پرستش می‌کنند بگو، آنچه را که از رزق، خداوند بر آنان حرام کرده است. ﴿تَعَالَوْا﴾ یعنی بیاید و رو به من کنید. ﴿أَنلُ﴾ یعنی برایتان برشمارم و بگویم ﴿مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ﴾ یعنی آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده و این گمان و وهم نیست که از خیال نشأت گرفته باشد

۱- ضعیف است: ابو داود کتاب الادب (۵۱۴۲) باب فی بر الوالدین. ابن ماجه کتاب الادب (۳۶۶۴) باب صل من کان ابوک یصل. که البانی در تخریج المشکاة (۴۹۳۶) آنرا تضعیف کرده است.

بلکه امر خدا و وحی قاطع و حقیقی اوست. (أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَيَالْأُولَادِينَ) یعنی هیچ چیزی را شریک او مسازید. گویا که در این کلام چیزی حذف شده است که سیاق بدان دلالت دارد. و تقدیر این است که خداوند شما را سفارش می کند. پس وصاکم در تقدیر است از این رو در آیه دیگری می فرماید: (ذَلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ) یعنی این چیزی است که شما را بدان سفارش می کند.

از نظر من (شارح): معنای آیه این است که خداوند شرک به خود را که به ترک آن شما را سفارش کرده بر شما حرام گردانیده است.

در مغنی ابن هشام در خصوص این فرموده خداوند که (أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا) هفت قول مطرح شده که بهترین آنها همین است که ابن کثیر آن را آورده است. که به دنبال آن خداوند بیان می دارد که برای او شریک قائل نشوید. که وصاکم در یکی از آنها حذف شده است و حرف جر و قبل از آن به آن توصیه ای که وصاکم در آن حذف شده نیز بر می گردد. از این رو هرگاه از آنان پرسیده شد که رسول خدا ﷺ به آنان چه گفت: در جواب گفتند: می گوید: خداوند را پرستش کنید و هیچ چیزی را شریک او نگردانید. و آنچه پدرانتان می گویند ترک گوید. همانظوری که ابوسفیان و دیگران آنگونه که خود از گفته پیامبر ﷺ فهمیده بودند از زبان پیامبر ﷺ به هرقل گفت: میگوید: بگوید: لا اله الا الله تا رستگار شوید.^۱

قرطبی در خصوص این فرموده خداوند که: ﴿وَيَالْأُولَادِينَ إِحْسَنًا﴾ النساء: ۳۶ می گوید: احسان به والدین یعنی نیکی و حفظ و نگهداری از آنان و فرزنداری از

۱- صحیح: ابن خزیمه (۸۲/۱) بیهقی (۷۶/۱) دارقطنی (۴۴/۳، ۴۵) این حدیث را تخریج کرده اند و حاکم نیز (۶۱۱/۲، ۶۱۲) آنرا آورده و سند آنرا صحیح دانسته که در این امر ذهبی با وی موافقت کرده است. شمس الحق آبادی در حاشیه مغنی (۴۴/۳) می گوید: تمام راویان آن موثق اند. طبرانی نیز آنرا روایت کرد و کلیه رجال آن را موثق می داند، مجمع الزوائد (۲۱/۶) احمد هم آنرا روایت کرده است (۶۳/۴)، (۳۷۱/۵، ۳۷۶). هیثمی (۲۲/۶) می گوید: رجال آن صحیح است.

دستورات (مشروع) آنان. از بین بردن سختی و مشقت آنان و ترک سلطه و چیرگی بر آنان. «إِحْسَانًا» بنابر مصدریت نصب شده است و ناصب آن فعلی است از لفظ خودش. که تقدیر آن اینگونه است: و أحسنوا بالوالدین إحساناً.

در این فرموده خداوند: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ أَمْلَقِي تَحْنُ نَزْفُكُمْ وَإِيَاهُمْ﴾ الأنعام: ۱۵۱ املاق یعنی فقر. معنای آیه این است که دخترانتان را از ترس ناداری و فقر نکشید و و زنده بگور نکنید چرا که من رازق آنها و شما هستم. قرطبی آورده است که برخی از اعراب جاهلی از ترس فقر پسرانشان را نیز می کشتند.

در صحیح مسلم و بخاری^۱ از عبدالله بن مسعود روایت شده است که گفتیم ای رسول خدا. کدام گناه نزد خدا بزرگترین گناه است. فرمودند: اینکه برای خداوندی که ترا خلق کرده همتایی قرار دهی. گفتیم: سپس کدام؟ فرمود: فرزندی را از ترس اینکه با تو طعامی بخورد به قتل برسانی. گفتیم سپس کدام؟ فرمود: با زن همسایه ات زنا کنی.

سپس رسول خدا ﷺ این آیات را تلاوت کردند: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿١٨﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٢١﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ (الفرقان: ۶۸ - ۷۰) (یعنی و کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی کنند. و انسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است به قتل نمی رسانند مگر به حق، و زنا نمی کنند، چرا که هرکس این را انجام دهد کیفر آن را می بیند. عذاب او در قیامت دو برابر می گردد و خوار و ذلیل و همیشه در عذاب می ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل

۱- بخاری کتاب التفسیر (۴۷۶۱) باب و الذین لا يدعون مع الله الها آخر مسلم: کتاب الایمان، (۸۶)،

(۱۴۲) باب کون الشریک اقبح الذنوب و بیان اعظمها بعدها.

صالح انجام دهد که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

ابن عطیه در خصوص این فرموده خداوند که: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾^ط الأنعام: ۱۵۱ می گوید: این نهی عمومی از تمامی انواع فواحش یا گناهان است. چرا که ظاهر و بطن تمامی چیزهای آشکار و پنهان را در بر می گیرد. پایان.

پیرامون این فرموده خداوند که: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^ط الأنعام: ۱۵۱ در صحیح مسلم و بخاری^۱ از عبدالله بن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است (خون فرد مسلمانی که به رسالت محمد و یگانگی خداوند در پرستش گواهی می دهد حلال نیست مگر در یکی از حالات سه گانه زیر: زن و مردی که همسر دارد ولی دچار زنا شده است، شخصی که فرد دیگری را کشته باشد و شخصی که مرتد شده و جماعت مسلمان را ترک کرده باشد).

ابن عطیه در خصوص این آیه: ﴿ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^ط (۱۵۱) الأنعام: ۱۵۱ می گوید: (ذلكم) اشاره به این محرمات است. وصیت نیز امر مؤکدی است که خداوند مقرر نمود است.

در ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَلَا لَعَلَّ﴾ برای تعلیل است: یعنی خداوند متعال ما را به این سفارشها توصیه کرده تا آنها را بفهمیم و بدان عمل کنیم.

در تفسیر طبری آمده است که در آیات مذکور نخست «تعقلون» سپس «تذکرون» و بعد از آن نیز «تتقون» مطرح شده چرا که اگر تعقل کنند و بفهمند به یاد می آورند و متذکر می شوند و هرگاه به یاد آوردند می ترسند و پرهیزگاری می کند.

۱- بخاری: کتاب الدیات (۶۸۷۸): باب قول الله تعالى «إن النفس بالنفس والعین بالعين...». و مسلم کتاب القسامه (۱۶۷۶) (۲۵): باب ما یباح به دم المسلم.

ابن عطیه در خصوص این فرموده خداوند: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾ الأنعام: ۱۵۲ می‌گوید: این نهی عامی است که نزدیکی به تمامی وجوه تصرف از مال یتیم را در بر می‌گیرد. و در واقع سد ذریعه است سپس نزدیکی و تصرفی که نیکوست را استثنا کرده و آنهم تصرفی است که سعی در رشد و نمو مال یتیم دارد. که مجاهد در خصوص « بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » می‌گوید یعنی تجارت در آن جایز است (و نزدیکی به مال یتیم به نحو احسن همان تجارت با آن است).

مالک و دیگران پیرامون (حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) می‌گویند: یعنی رشد و زوال سفاهت همراه با بلوغ جسمی. که چنین تعبیری از زید بن اسلم، شعبی، ربیع و غیره نیز روایت شده است.

ابن کثیر در مورد ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾ الأنعام: ۱۵۲ می‌گوید: خداوند متعال برای داد و ستد به رعایت عدالت امر می‌کند. ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ الأنعام: ۱۵۲ یعنی خداوند کسی را که در داد و ستد برای حق تلاش می‌کند بیش از اندازه مکلف نمی‌سازد. پس اگر تمام توان و نیروی خود را به کار بست ولی دچار خطاء شد حرج و سختی براو نیست. (بلکه به اندازه توان خود مسئول است).

و این فرموده خداوند که: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ الأنعام: ۱۵۲ بیانگر رعایت عدل در گفتار و کردار برای دور و نزدیک (خویشاوند و غیر خویشاوند) است.

حنفی می‌گوید: عدل در رفتار برای دوست و دشمن چه در خشم و چه در رضا و خشنود نباید تغییر کند. بلکه گفتار شخص باید حق باشد گرچه فرد متقابل خویشاوند نزدیک او باشد. یعنی به سبب دوستی و نزدیکی از آنها جانبداری کند چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَيْكُمْ إِلَّا تَعَدَّلُوا أَعَدَّلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾

وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ (المائدة: ۸) دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیکتر است.

ابن جریر پیرامون این فرموده خداوند که: ﴿وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا﴾ (الأنعام: ۱۵۲) می‌گوید: یعنی به وصیتی که خداوند به شما توصیه کرده وفا دار باشید. و ایفای عهد خداوند آن است که از امر و نهی وی اطاعت کنید و به کتاب و سنت رسول وی عمل کنید. و این وفای به عهد خداست. دیگران نیز چنین نظری دارند.

این فرموده خداوند که: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُؤْمَرْ بِالْعَمَلِ فَلْيُجِدْ فِيهِ صِدْقًا مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ﴾ (الأنعام: ۱۵۲) یعنی اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پند گیرید و جانبداری را رها کنید.

و این که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (الأنعام: ۱۵۳) قرطبی در خصوص آن بیان داشته: این آیه به ما قبل خودش عطف می‌شود؛ این آیه حاوی نهی، امر و هشدار از پیروی کردن غیر راه خدا طبق تبیینات احادیث صحیح و نظریات سلف صالح، می‌باشد. از فراء و کسائی روایت شده که گفته‌اند: کلمه‌ی (ان) در محل نصبه است و به معنی "اتلو ان هذا صراطی" است. و جایز است که در محل جره باشد و به معنی "وصاکم به و بأن هذا صراطی" است. قرطبی گفته: مراد از کلمه‌ی صراط، دین اسلام می‌باشد. و کلمه‌ی (مستقیما) در مقام حال و منصوب است و به معنی: هموار و یکنواخت آمده که هیچ‌گونه کژی‌ای در آن نباشد، خداوند به دنبال کردن راهی فرمان داده که آن را از طریق پیامبرش، محمد ﷺ تشریح نموده و سرانجام آن بهشت است، و راه‌هایی فرعی از آن راه مستقیم منشعب شده و هر کس راه مستقیم را دنبال نماید، نجات می‌یابد و هر کس راه‌های فرعی را پیگیری کند، سرانجام او آتش دوزخ می‌باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ یعنی با تبعیت از کژراهه‌ها از راه اصلی خداوند باز می‌مانید و منحرف می

شوید. امام احمد، نسائی، دارمی و ابن حاتم اینگونه از ابن مسعود روایت کرده‌اند و حاکم نیز آنرا صحیح دانسته است.^۱ که ابن مسعود گفت: رسول خدا ﷺ خطی را با دست خود ترسیم کرد. سپس فرمود: این راه مستقیم خداوند است پس از آن خطوط فرعی را در دو سمت راست و چپ آن ترسیم نمود و فرمود: اینها راههای دیگرند (فرعی اند) هیچکدام آنها نیست مگر اینکه شیطانی در آن به سوی خود فرامی خواند. سپس این آیه را ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ الأنعام: ۱۵۳ قرائت فرمودند.

مجاهد نیز در تفسیر ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ الأنعام: ۱۵۳ گفته است مقصود از سبل بدعت‌ها و شهواتهاست.

ابن قیم رحمته الله می‌فرماید: لازم است که سخنی مختصر و کوتاه پیرامون صراط مستقیم بگوییم. مردم با توجه به صفات و متعلقات آن عبارات مختلف و گوناگونی گفته‌اند در حالی که حقیقت آن یک چیز است و راهی است که خداوند برای رسیدن به خود به زبان فرستاده گانش برای بندگان خود تعیین کرده است. نه راهی دیگر. و آن راه این است که خداوند را به یگانگی پرستند و تنها از فرستادگان او اطاعت کنند در عبادت کسی را شریک او پیشه کنند و تنها از فرستاده او اطاعت نمایند. و تمام مضمون شهادتین «اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» همین است و بس. صراط مستقیم به هر چیزی که تفسیر شده در ضمن این دو اصل می‌گنجد.

نکته (قابل توجه) این که با دل و جان خداوند را دوست بداری و در جهت جلب رضای او تلاشت را بکار گیری، و در قلبت جایی نماند که با حب خدا آباد نشده باشد، و اینکه اراده خود را متعلق به رضای او گردانی، و آبادی قلب را با تحقق بخشیدن به کلمه

۱- صحیح: احمد (۴۱۴۲)، (۴۴۳۷) نسائی در سنن کبری و تحفة الأشراف (۱۴۹/۷) دارمی (۶۷/۱) حاکم (۳۱۸/۲) آن را تصحیح کرده و ذهبی نیز با آن موافقت نموده است. ارنائووط در شرح السنة (۱۹۷/۱) می‌گوید: سند آن حسن است.

ی لاله الا الله حاصل می شود و بکار گرفتن تمام اراده در جهت جلب رضای خداوند نیز با تحقیق شهادت محمد رسول الله حاصل می گردد. این همان؛ دین حق است، همان شناختی که خداوند پیامبرش ﷺ را برای بپا داشتن آن برانگیخت.

کمتر عبادتی است که این مضمون مدار و محور چرخش آن نباشد

سهل بن عبدالله می گوید: بر شماست که از اثر و سنت تبعیت کنید. چرا که من می ترسم با گذشت اندک زمانی دورانی خواهد آمد که هر گاه فردی از پیامبر ﷺ و اقتداء به او در تمام احوالش سخن بگوید او را مورد نکوهش قرار دهند، و از او برمند و تبری جویند، او را خوار دارند و به وی اهانت کنند

ابن مسعود می‌گوید: هر کس بخواهد به وصیت محمد ﷺ که پیام بی کم و کاست و تمام و کمال اوست بنگرد. پس این فرموده خداوند را بخواند که ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ الأنعام: ۱۵۱ تا این فرموده خداوند ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾ الأنعام: ۱۵۳ یعنی بگو: بیاید چیزهایی را برای شما بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است، تا آخر.

در گفته مصنف ابن مسعود همان عبدالله بن مسعود بن غافل - با فای معجم - بن حبیب هذلی، ابو عبدالرحمن صحابی بزرگواری که از زمره پیشگامان نخستین، اهل بدر، احد، خندق، بیعت رضوان و از دانشمندان بزرگ صحابه بود. عمر بن خطاب رضی الله عنه وی را به امارت کوفه برگزید. در سال سی و دو هجری وفات یافت، خداوند از وی راضی و خشنود باد!

این اثر ابن مسعود را ترمذی روایت کرده و آن را حسن دانسته است. ابن منذر، ابن ابی حاتم، و طبرانی نیز آن را حسن دانسته اند.^۱ برخی از آنان گفته‌اند اثر مذکور بدین معناست: هر کس بخواهد به وصیتی بنگرد که گویا نوشته شده و بی تغییر و تبدیل و مهر خاتمه بر آن خورده باشد، بنگرد، به این فرموده خداوند (قُلْ تَعَالَوْا) و تا پایان آیات را بخواند. این وصیت را به کتابی مهر خورد و مکتوب تشبیه کرده است که کم و زیاد نمی‌شود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز به کتاب خدا سفارش و وصیت نکرد. همانطوری که

۱- حسن است: ترمذی: کتاب التفسیر (۳۰۷۰) باب و من الأنعام. ترمذی می‌گوید حدیث حسن غریبی است. طبرانی نیز در الکبیر (۱۰۰۶۰) بر همین نظر است در تخریج کتاب جامع الاصول (۱۳۷/۲) ارناؤوط آن را حسن دانسته است

مسلم روایت کرده است، پیامبر ﷺ فرمودند: « من در میانان چیزی را بجا می گذارم اگر بدان متمسک شوید گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداست.^۱ »

از عباده بن صامت روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمودند کدامیک از شما با این آیات سه گانه با من معامله می کند؟ سپس فرموده خداوند را تلاوت نمود (أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ) تا این که از سه آیه فارغ شد، سپس فرمود هر کس به آنها وفا کند پاداشش با خداست و هر کس چیزی از آنها را ناقص انجام دهد اگر خداوند در دنیا او را گرفتار کرد همان عقوبت اوست ولی اگر او را برای آخرت به تأخیر انداخت. عاقبت آن دست خداست او را عقوبت و عذاب می دهد و اگر خواست از او در می گذرد و مشمول عفو خود می گرداند. این حدیث را ابن ابی حاتم روایت کرد و حاکم آن را صحیح دانسته است. محمد بن نصر نیز در کتاب «الإعتصام» همانند حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده است.^۲

۱- مسلم، کتاب الحج (۱۲/۸) (۱۴۷): باب حجة النبي ﷺ از حدیث طولانی جابر.

۲- اسناد آن ضعیف است: ابن ابی حاتم که در تفسیر ابن کثیر (۱۹۱/۲) و حاکم (۳۱۸/۲) در تفسیر سوره انعام آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی به طریق سفیان بن حسین از زهری از ابو ادریس خولانی از عباده موافقت کرده است حافظ در کتاب التقریب (۳۱۰/۱) می گوید: غیر از زهری تمامی رجال آن قابل اعتماد و وثوق اند.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است که گفت: من پشت سر نبی صلی الله علیه و آله سوار مرکبی بودم پس به من فرمود: ای معاذ! آیا می دانی حق خداوند بر بندگان و حق بندگان بر خداوند چیست؟ گفتم خدا و رسولش داناترند. فرمود: حق خداوند بر بندگان این است که تنها او را پرستش کنند و چیزی را شریک وی نسازند، و حق بندگان بر خداوند این است کسی را که هیچ چیز را شریک خدا قرار نداده باشد، عذاب ندهد. گفتم: ای رسول خدا آیا مردم را بشارت ندهم. فرمود به آنان بشارت نده که خود را پشتگرم بدانند (در نتیجه جسارت به گناه پیدا کنند) مسلم و بخاری در صحیح خود آورده اند.

این حدیث به روشهایی در صحیح مسلم و بخاری آمده است^۱ که در برخی از روایات آنچه مصنف بدان استناد کرده، آمده است.

معاذ بن جبل رضی الله عنه همان ابن عمرو بن اوس انصاری خزرجی، ابو عبدالرحمن، صحابی مشهور و از بزرگان صحابه است در جنگ بدر و جنگ های بعد از آن شرکت داشت. در علم، احکام و قرآن عالمترین صحابه بود - خداوند از او راضی و خشنود باد - پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: معاذ در روز قیامت یک گام پیش تر از علما حشر می شود.^۲

۱- بخاری: کتاب الجهاد (۲۸۵۶): باب اسم الفرس و الحمار کتاب اللباس (۵۹۶۷) کتاب الاستئذان (۶۲۶۷) کتاب الرقائق (۶۵۰۰) کتاب التوحید (۷۳۷۳) مسلم کتاب الأیمان (۳۰) (۴۹).

۲ - صحیح است: از حدیث عمر بن خطاب به صورت مرفوع روایت شده است که ابن سعد آنرا تخریج کرده است (۲ / ۳۴۸، ۵۹۰) ابو نعیم نیز در حلیة (۱ / ۲۲۸) آورده که اسناد آن، آن گونه که در صحیح (۳ / ۸۲) آمده ضعیف است. از مراسیل محمد بن کعب، ابوعون، حسن بصری محسوب می شود. در نزد ابن سعد (۲ / ۳۴۷) از مراسیل صحیح است. آلبانی نیز (۳ / ۸۳) آنرا صحیح دانسته می گوید: در حالت

«برتوه» یعنی یک گام. در قاموس آمده است «رتوه» گام یا بلندی و پله ای از زمین و ساعتی از زمان و دعوت و سرشت، پرتاب یک تیر به اندازه ی یک میل یا طول زمانی است که چشم می بیند. راتی یعنی عالم ربانی.

در «النهایه» آمده است مقصود از این که وی یک «رتوه» از علما پیشگام تر است این است که به اندازه تیری که پرتاب می شود جلوتر از دیگران است. بنابر قولی رتوه اندازه یک میل یا برد دید انسان است. معاذ در سال هجدهم هجری شمسی در شام بر اثر طاعون عمواس در گذشت. پیامبر ﷺ در روز فتح مکه وی را در آن جا جانشین خود ساخت تا به مردم دین بیاموزد.

این سخن معاذ که من پشت سر نبی ﷺ سوار الاغی بودم بیانگر جواز سوار شدن دو نفر با هم بر یک وسیله ای است. همچنین نشان دهنده ی فضیلت معاذ رضی الله عنه که همراه پیامبر ﷺ بر یک مرکب سوار شده بود.

الاغ مذکور در روایت بنابر بر روایتی اسمش عفیر بود. از نظر من (شارح) همان مرکبی بود که مقوقس پادشاه مصر به پیامبر ﷺ اهداء کرده بود.

این حدیث نشان دهنده فروتنی پیامبر ﷺ نیز است از این که در کنار فرد دیگری سوار برالاغ شده و این عمل بر خلاف چیزی است که انسانهای متکبر دارند (یعنی انسانهای متکبر هرگز چنین کاری را در شأن خود نمی بینند) این عبارت که آیا می دانی حق خداوند بر بندگان چیست؟ سوالی است که به صورت استفهام مطرح شده چرا که استفهام در درون پایدارتر و برای فهم تعلیم گیرنده رساتر و بهتر است. حق خداوند بر بندگان یعنی هر آنچیزی که در حق خداوند بر عهده ی بندگان است. حق بندگان بر خداوند یعنی آنچه که تحقق آن حتمی و شدنی است چرا که خداوند به سبب موحد

کلی بدون تردید با طرقی که این حدیث روایت شده صحیح می باشد و هر کس که کوچکترین شناختی نسبت به این علم شریف دارد تردیدی در صحت آن ندارد.

بودن و یکتا پرستی به بندگان خو پاداش نیکو وعده داده است. ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ (۶) یعنی وعده‌ی خدا است. خداوند خلف نمی‌کند.

شیخ الاسلام می‌گوید: اینکه انسان مطیع و فرمانبردار خداوند مستحق پاداش است بدان سبب است که خداوند استحقاق فضل و انعام دارد نه اینکه این استحقاق یک نوع مقابله باشد همانطوری در بین دو مخلوق وجود دارد. برخی از مردم می‌گویند: استحقاق (پاداش نیکو به انسان مطیع) معنایی ندارد جز اینکه خداوند به چنین چیزی خبر داده و وعده‌ی او نیز حق و صدق است. حال آنکه بیشتر مردم استحقاقی زائد بر این استحقاق را ثابت می‌کنند. همانطوری که کتاب و سنت نیز بدان دلالت دارند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۴۷) یعنی همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است. ولی اهل سنت می‌گویند: خداوند رحمت خود را واجب کرده است خودش این حق را برای خویش خواسته است و هیچ مخلوقی نمی‌تواند چنین حقی را بر او واجب کند، ولی معتزله ادعا می‌کنند قیاس مخلوق به این حق (پاداش مؤمنان و فرمانپذیران) بر خدا واجب است و بندگان خودشان از خداوند اطاعت می‌کنند بی آنکه خداوند آنان را مطیع خود کند. از این رو بندگان خود مستحق پاداش اند بی آنکه موجب پاداش باشد ولی در این امر دچار اشتباه شده‌اند. جبریه، قدریه تابع جهم و قدریه نافییه نیز در این امر دچار خطا و اشتباه شده‌اند.

این گفته معاذ که خدا و رسولش ﷺ داناترند، بیانگر حسن ادب یادگیرنده (خود معاذ) است و شایسته است هر کسی که موردی را نمی‌داند از این گفتار سرمشق گیرد بخلاف بیشتر تکلف‌کنندگان که اینگونه نیستند. این گفته که «خداوند را پرستند و هیچ چیزی را شریک وی قرار ندهند» بدان معناست که فقط خداوند یگانه را پرستش کنند.

علامه ابن قیم رحمته الله به نیکوترین شیوه از عبادت تعریف جامعی را در قالب شعر ارائه داده که می‌گوید: عبادت خداوند رحمن یعنی نهایت دوست داشتن او همراه با نهایت فروتنی و خاکساری که این دو (نهایت دوست داشتن و نهایت فروتنی) دو قطب عبادت‌اند.

با این دو چرخ عبادت می چرخد و مادامی که این دو قطب در میان نباشند چرخ عبادت نیز دائر نخواهد بود. مدار اصلی این چرخ فرمان فرستاده ی اوست نه هوا، نفس اماره و شیطان.

این عبارت که « و لا یشرکوا به شیئا » یعنی تنها او را پرستش کنند و از هر گونه شریکی او را میرا و منزه دارند و هر کس خداوند را از هر گونه شریک میرا نسازد، عبادت او را به آنچه‌انکه شایسته یگانگی اوست انجام بجا نیاورده است (تنها او را پرستیده است) بلکه وی مشرک بوده و برای خداوند هم‌تا قرار داده است، که معنای گفته مصنف همین است.

در شرح عبارت « و فی‌ه: أن العبادة هی التوحید؛ لأن الخصومة فی‌ه» آمده: عبادت همان توحید است، زیرا اختلاف در مورد آن است. و در برخی منقولات الهی چنین آمده « من و جنیان و انسانها در وضعیت بسیار عظیمی بسر می‌بریم؛ من آفریننده هستم، اما دیگری عبادت می‌شود، روزی دهنده من هستم، اما از دیگری تشکر به عمل می‌آید، برکت خود را بر بندگان می‌فرستم، اما از جانب آنان شر و بدی صعود می‌کند، با نزول نعمتهایم خود را محبوب آنان قرار می‌دهم، اما با انجام گناهانشان نفرت و کینه را با من اظهار می‌دارند.

حافظ (ابن حجر) در خصوص این عبارت « و حق العباد علی الله: أن لا یعذب من لا یشرک به شیئا » می‌گوید: در این عبارت به نفی شرک از سوی بندگان برای رهایی از عذاب خداوند بسنده کرده است چرا که آن به طور اقتضاء مستلزم توحید و لزوماً مستدعی اثبات رسالت پیامبر ﷺ نیز است (یعنی نفی شرک هم مقتضی توحید و هم مستلزم اثبات رسالت است و هرگاه فردی برای خدا شریک قائل نشود در واقع هم توحید را پذیرفته و هم رسالت انبیاء را) بنابراین هر کس رسول خدا ﷺ را تکذیب کند پس خدا را نیز تکذیب کرده است و هر کس خدا را تکذیب کند مشرک است و این

عبارت همانند سخن کسی است که می گوید هر کس وضو بگیرد نمازش صحیح است؛ یعنی همرا با سایر شروط نمازش صحیح است.

این عبارت « أفلا ابشر الناس؟ » یعنی به مردم بشارت ندهم؟ بیانگر آن است که بشارت دادن به دیگران در چیزی که بشارت دهنده را خوشنود کند مستحب است. و اینکه صحابه در چنین حالتی به همدیگر بشارت می دادند از این رو مصنف رحمته الله نیز آن را آورده است.

عبارت « لا تبشر هم فی تکلوا » یعنی به آنان بشارت نده که آنان به آن اعتماد کنند و در اعمال نیک از یکدیگر سبقت نمی گیرند و اعمال را ترک می کنند.

در روایتی آمده است: معاذ در هنگام وفات خود از ترس گناه آنرا بیان کرد. وزیر ابو مظفر می گوید: آنرا فقط از جاهلی که غرق در جهل خود شده بود، پوشیده می داشت به جهت اینکه مبدا با بی ادبی خدمت در اطاعت و فرمانبرداری از خداوند را ترک کند، ولی کتمان آن از انسانهای زیرکی که هرگاه چنین چیزی را بشنوند فرمانپذیریشان را افزایش می دهند و می دانند که افزونی نعمت ها، طاعت بیشتر می طلبد، دلیلی ندارد.

در این باب علاوه بر آنچه گذشت فوائد دیگری نیز وجود دارد از جمله آنها: ترغیب و تشویق فرد در جهت اخلاص عبادت برای خدا، عبادت با شرک نه تنها سودی نمی بخشد بلکه اساساً نمی توان آنرا عبات نامیده، هشدار به عظمت حق پدر و مادر و تحریم نافرمانی آنها، یادآوری عظمت آیات محکمی که در سوره انعام وجود دارند و جواز پوشیده نگهداشتن علم برای تحقق یک مصلحت.

در عبارت مصنف « أخرجاه » یعنی بخاری و مسلم آن را آورده اند.

بخاری رحمته الله همان امام محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن بردزبه جعفی، حافظ بزرگ حدیث، صاحب کتابهای «الصحيح»، «التأريخ»، «الأدب المفرد» و کتاب های دیگری که از تصنیفات اوست، وی از احمد بن حنبل، حمیدی، ابن مدینی و همردیفان آنها روایت کرده است. مسلم، ترمذی، فربری از او روایت کرده اند. در سال ۱۹۴ هجری قمری متولد شد و در سال ۲۵۶ هجری قمری وفات یافت.

مسلم رحمته الله : همان مسلم بن حجاج بن مسلم ابوالحسین قشیری نیشابوری صاحب کتاب های «الصحيح»، «العلل»، «الوحدان» و چند کتاب دیگر است. از احمد بن حنبل، یحیی بن معین، ابو خيثمه، ابن ابی شبيه، بخاری و همردیفان آنان روایت کرده است. ترمذی، ابراهیم بن محمد بن سفیان راوی «الصحيح» و دیگران از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۰۴ هـ ق متولد شد و در سال ۲۶۱ هـ ق در نیشابور وفات یافت - رحمه الله عليهم.

از جمله مسائل این باب عبارت اند از: نخست: حکمت خلقت جن ها و انسان ها.

دوم: عبادت همان توحید است. چرا که دشمنی بشر با یکدیگر در خصوص آن است.

سوم: هرکس موحد نباشد خداوند را پرستش نکرده است و معنای این فرموده ی خداوند از زبان پیامبر ﷺ ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ (۲) الکافرون: ۳ یعنی شما نمی پرستید آنچه را که من می پرستم، در همین معناست.

چهارم: حکمت فرستادن انبیاء.

پنجم: رسالت پیامبر ﷺ تمامی امت ها را در بر گرفته است.

ششم: دین تمام انبیاء یکی است.

هفتم: بزرگترین مسأله این است که عبادت خداوند جز با کفر ورزیدن به طاغوت حاصل نمی شود.

هشتم: طاغوت اسم عامی است که هر آنچه غیر خدا پرستیده شود را در بر می گیرد.

نهم: بزرگی منزلت آیات محکم سه گانه ای که در سوره انعام آمده است در نزد سلف (صالح) در این آیات ده مسأله مطرح شده که نخستین آنها نهی از شرک است.

دهم: آیات محکمت در سوره اسراء که در آن هیجده مسأله وجود دارد. خداوند آنها را با این فرموده آغاز کرده است که ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ (۲۲) الإسراء: ۲۲ یعنی با خداوند معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و زبون می شوی. با این آیه به اتمام می رساند که: ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَنُلْقِيَ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ (۳۹) (اسراء ۳۹) یعنی با خداوند معبود

دیگری قرار مده که نکوهیده و مطرود در دوزخ افکنده می شوی. و خداوند برای اینکه ما را به عظمت شأن این آیات آگاه سازد می فرماید: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ الإسراء: ۳۹ یعنی این ها از امور حکمت آمیز است که پروردگارت به تو وحی کرده است.

یازدهم: آیه سوره نساء که آیه حقوق نامیده شده است. خداوند آنرا با این فرموده آغاز کرده است که: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ النساء: ۳۶ یعنی خداوند را بپرستید و چیزی را شریک او نسازید. دوازدهم: تذکر به وصیتی که پیامبر ﷺ در هنگام وفاتش بدان سفارش کرد.

سیزدهم: شناخت حق خداوند بر ما.

چهاردهم: شناخت حق بندگان بر خدا، هر گاه حقش را اداء کنند.

پانزدهم: بیشتر صحابه این مسأله را نمی شناختند.

شانزدهم: جواز پوشیده نگهداشتن علم برای یک مصلحت.

هفدهم: استحباب بشارت مسلمان به سبب چیزی که او را خرسند کرده است، یا دیگران را خرسند می سازد.

هیجدهم: ترس از اینکه فقط به وسعت رحمت خدا اتکا شود (خشم و غضب او را در نظر نگرفتن در نتیجه به اعمال زشت تن دادن)، ناپسند و نکوهیده است.

نوزدهم: کسی که سوالی از وی مطرح می شود ولی آن را نمی داند باید بگوید: خدا و رسولش داناترند.

بیستم: جایز است که برخی از مردم در علمی متخصص باشند و علم به آنان اختصاص یابد ولی برخی از این فضل برخوردار نباشد.

بیست و یکم: فروتنی پیامبر ﷺ در سوار شدن بر الاغ در ردیف فرد دیگری که پشت سرش نشسته بود.

بیست و دوم: جواز درکنار هم نشستن دو نفر بر یک مرکب یا وسیله سواری.

بیست و سوم: فضیلت و ارجمندی معاذ بن جبل.

بیست و چهارم: عظمت شأن این مسأله (توحید)

فضل یکتا پرستی (توحید) و گناهانی که بوسیله آن پوشیده می‌شوند

خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (انعام: ۸۲) یعنی کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند. امن و امان تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت‌یافتگانند.

در این عبارت مصنف که «باب فضل التوحید وما ی کفر الذنوب» «باب» خبر مبتدای محذوف است. که تقدیرش «هذا قلت» یعنی این که می‌گویم (قصد گفتن آنرا دارم) است.

و جایز است که آن را مبتدای خبر محذوف در نظر بگیریم، به این نحو که «هذا» خبر آن باشد - در عبارت مذکور «ما» جایز است که مای موصولی باشد که عائد آن محذوف است. به این تقدیر که عائد آن بیان باشد یعنی بیان آنچه از توحید که گناهان را می‌پوشاند. و جایز است «ما» مصدری باشد. یعنی تکفیره الذنوب که «ما» ما و «ی کفر» جانشین مصدر تکفیر شده لذا «ما» مصدری است که این نظر راجح و بهتر است.

ابن جریر پیرامون آیه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (انعام: ۸۲) می‌گوید: از مثنی با ذکر سندی که از وی می‌آورد - از ربیع بن انس روایت شده که گفت: «ایمان یعنی خود را تنها برای خداوند خالص کردن»

ابن کثیر در خصوص این آیه می گوید: بدین معناست کسانی که عبادتشان را فقط برای خدا خالص کرده اند و چیزی را با او شریک نساخته اند، در روز قیام در امن و امان اند، در دنیا و آخرت هدایت یافته اند.

زید بن اسلم و ابن اسحاق می گویند؛ این آیه حکم نهایی میان ابراهیم و قوم اوست. از ابن مسعود روایت شده هنگامی که این آیه نازل گشت مردم گفتند: (ای رسول خدا!) کدامیک از ما بر نفس خود ظلم نکرده است؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: نه شما اینطور نیستید. آیا گفته لقمان را نشنیدید ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۳) لقمان: ۱۳ یعنی: شرک ظلم بسیار بزرگی است.^۱

بخاری نیز با سند خود آورده است، عمر بن حفص بن غیاث از پدرش وی نیز از اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله ﷺ روایت کرده است که گفت: هنگامی که آیه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ نازل شد. گفتیم ای رسول خدا (با این وصف) کدامیک از ما بر خود ظلم نکرده است؟ فرمود آنگونه نیست که شما می گوید، ایمانشان را با ظلم نیامیخته اند، یعنی با شرک نیامیخته اند. آیا سخن لقمان را نشنیده اید که به فرزندش گفت: ﴿يَبْنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۳) لقمان: ۱۳ یعنی: ای فرزندم برای خداوند شریک قرار مده که شرک ستمی بس بزرگ است.^۲

احمد نیز به همین شیوه از عبدالله آورده است که گفت: هنگامی که این آیه: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ نازل شد. بر اصحاب پیامبر ﷺ این امر سخت آمد. پس گفتند: ای رسول خدا! کدامیک از ما بر خود ظلم نکرده است؟ فرمود: آنگونه نیست که شما در نظر دارید، آیا نشنیده اید آنچه را که بنده صالح خدا گفته است: ﴿يَبْنِيَّ لَا تُشْرِكْ

۱- بخاری: کتاب الأنبياء (۲۶۲۶): باب قول الله تعالى واتخذ الله ابراهيم خليلاً

۲- صحيح است. احمد (۳۷۸/۱) آنرا روایت کرده و سند آن بر اساس شرط مسلم بخاری صحيح است.

بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾ ﴿۱۳﴾ ظلم همان شرک است. از عمر روایت شده که ظلم را به گناه تفسیر کرده است. بنابراین شرک نوزیدن موجب امنیت از هر نوع عذاب است. حسن و کرخی می گویند: (کسانی که شرک نمی ورزند) در آخرت امنیت دارند و در دنیا نیز رهیافته اند.

شیخ الاسلام می گوید: آنچه بر اصحاب سخت آمد این بود که آنان گمان کردند عدم ظلمی که در آیه مذکور شرط امنیت گرفته شده همان ظلم بنده بر خود است (هر نوع ظلمی که باشد). لذا تنها کسی امنیت و هدایت دارد که به خود ظلم نکرده باشد. پس پیامبر ﷺ برای آنان روشن کرد که ظلم مذکور در کتاب خدا همان شرک است و هر کس ایمانش را با این ظلم در نیامیزد اهل هدایت و امنیت است. همانگونه که خداوند در خصوص برخی از بندگان برگزیده خود می فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ. وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿۳۲﴾ ﴿۳۲﴾ (فاطر: ۳۲) یعنی سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود عطا کردیم، برخی از ایشان به خود ستم می کنند، گروهی از ایشان میانه رووند و دسته ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی ها پیشتازند، این واقعاً فضیلت بزرگی است.

این به معنای نفی بازخواست از کسانی که با ارتکاب گناه بر خود ظلم کرده و توبه نکرده اند، نیست. چرا که خداوند می فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا

أَعْمَالَهُمْ ﴿۶﴾ ﴿۶﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾ ﴿۷﴾ (الزلزله: ۶ - ۷) یعنی هر کس به اندازه ذره غباری کار نیک و بد انجام داده باشد سزا و پاداشش را خواهد دید

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای رسول خدا کدامیک از ما کار بد نکرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابابکر! آیا بیمار نگشته ای؟ آیا دچار حزن نمی گردی؟ آیا دچار شکم درد نشده ای؟ این همه سزای عمل بدتان است که در دنیا می بینید. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان می کند، مومنی که پس از مرگ داخل بهشت می شود همان کسی است که با مصیبت های دنیایی جزای کارهای بد خود را می بیند.

از این رو برای رسیدن به امنیت و هدایت کامل باید خود را از ستم و ظلم‌های سه‌گانه زیر دور نگه داشت: شرک ورزیدن، ستم روا داشتن به بندگان، و ستم در حق خود غیر از ارتکاب شرک، و اگر کسی در حق خود ستم روا دارد، تنها به امنیت و هدایتی مطلق دست می‌یابد، به این معنی که او طبق وعده‌ی الهی در آیه‌ای دیگر، وارد بهشت می‌شود، زیرا خداوند او را به راه مستقیمی هدایت فرموده که سرانجام آن بهشت است، اما بر حسب نقص و کاهش ایمانشان از امنیت و هدایت آنان نیز کاسته می‌شود.

منظور پیامبر ﷺ از عبارت «انما هو الشرك» (آن یک شرک است) این نیست که هر کس مرتکب شرک اکبر نشده باشد به امنیت و هدایت کامل دست می‌یابد؛ زیرا احادیث فراوانی همراه با نصوصی از قرآن بیان داشته‌اند که مرتکبین گناهان کبیره در معرض ترس و خوف می‌باشند و به امنیت و هدایت کاملی دست نیافته‌اند که به وسیله‌ی آن به راه مستقیم هدایت یابند، راه کسانی که بدانان نعمت داده است و هرگز با عذابی روبرو نمی‌شوند، زیرا اصل و پایه‌ی هدایت به راه مستقیم و نعمت خداوند را به دست آورده‌اند و باید وارد بهشت شوند

در عبارت «انما هو الشرك» اگر مراد شرک اکبر باشد، پس مقصود آن است هر کس دچار آن نشده باشد (اهل آن نباشد) از هر عذاب دنیا و آخرت که به مشرکان وعده داده شده در امنیت است. ولی اگر مراد جنس شرک باشد (اعم از اکبر و اصغر) در آن صورت باید گفت: مواردی مثل بخل شخص بر دوست داشتن مال به برخی واجبات، دوست داشتن چیزی که خداوند را به خشم می‌آورد مثلاً ترجیح دادن هوای نفس را بر محبت خدا و مسائلی از این دست که از مصادیق شرک اصغرند، ظلم بر نفس محسوب شده و همه اینها به نسبت اهمیت خود، امنیت و هدایت فرد را از بین می‌برند از این رو سلف (صالح) با این اعتبار اینگونه گناهان را داخل شرک قلمداد کرده‌اند.

ابن قیم رحمه الله پیرامون این آیه: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ

الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾ می‌گوید: صحابه پرسیدند: ای رسول خدا کدامیک از ما ایمانش را با ظلم در نیامیخته است؟ پیامبر ﷺ فرمود: آن (ظلم) شرک است. آیا سخن

بنده صالح (لقمان) را نشنیده اید که فرمود: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۳) هنگامی که اصحاب در مقصود از ظلم در آیه مذکور دچار اشکال شدند و گمان کردند که ظلم نفس نیز داخل آن است و هر کس بر نفس خود ظلم کرد - هر نوع ظلمی که باشد - امنیت و هدایت ندارد پیامبر ﷺ درود و سلام خداوند بر او - به آنان پاسخ داد، ظلمی که هدایت و امنیت را از انسان سلب کند همان شرک است به خدا سوگند چنین پاسخی است که هر بیماری را شفا می بخشد و هر تشنه ای را سیراب می گرداند، و ستم مطلق و کلی عبارت از شرکی است که عبادت را در غیر جای خود قرار می دهد. و امنیت و هدایت مطلق نیز آن است که در دنیا و آخرت به امنیت انجامد و به راه راست هدایت یافته باشد. ستم مطلق و کلی نیز این است که امنیت و هدایت مطلق و کلی را برکند. گفتنی است که ستم به طور کلی باعث جلوگیری از امنیت و هدایت کلی می باشد، به این معنی که مطلق در برابر مطلق و جزئی در برابر جزئی قرار می گیرد.

از عباده بن صامت روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هرکس گواهی دهد که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد؛ (خداوندی که یکتا و بی شریک است)، و گواهی دهد که محمد ﷺ بنده و فرستاده خداست و عیسی نیز بنده و فرستاده اوست و کلمه ای است که به مریم القا کرد، و روحی از جانب خداست، و گواهی دهد بهشت و جهنم حق اند با هر عملی که داشته باشد خداوند او را داخل بهشت می‌کند. مسلم و بخاری این روایت را درآورده اند.

مصنف میگوید از «عباده بن صامت روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هرکس گواهی بدهد که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد، خداوندی که یکتا و بی شریک است، گواهی بدهد که محمد بنده و فرستاده خداست و عیسی نیز بنده و فرستاده اوست و کلمه ای است که به مریم القا کرد و روحی از جانب خداست.

و گواهی بدهد بهشت و جهنم حق اند. هر عملی که داشته باشد خداوند او را داخل بهشت می‌کند. که مسلم و بخاری این روایت را آورده اند.^۱

عباده بن صامت بن قیس انصاری خزرچی، ابو ولید، یکی از برگزیدگان صحابه و بدری مشهور. سال ۳۴ هجری قمری در سن ۷۲ سالگی وفات یافت. بنابر قولی تا زمان معاویه رضی الله عنه به حیات خود ادامه داد.

این عبارت «هرکس گواهی دهد که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد» یعنی کسی که با شناخت معنای آن، آن را به زبان بیاورد و به طور ظاهری و باطنی به مقتضای آن عمل کند، چرا که شهادت متضمن علم و یقین و عمل به مدلول آن است.

۱- بخاری: کتاب الانبیاء (۳۴۳۵): باب قوله تعالی (یا اهل کتاب لا تغلوا فی دینکم) و مسلم: کتاب الایمان (۲۸)(۴۶): باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً.

همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْنَا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (محمد: ۱۹) یعنی بدان و علم پیدا کن که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد. یا اینکه در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (الزخرف: ۸۶) یعنی جز کسانی که به حق گواهی می‌دهند آنرا می‌دانند (بدان علم دارند).

ولی به اجماع علما، صرف به زبان آوردن «لا اله الا الله» بدون شناخت معنای آن و بدون یقین داشتن و عمل به مقتضای آن، از جمله تبری جستن از شرک، اخلاص در گفتار و عمل؛ چه گفتار قلبی و زبانی و چه عمل قلب و جوارح، هیچگونه نفعی ندارد.

قرطبی در کتاب «الفهم علی صحیح مسلم» در بابی تحت عنوان «باب لای کفی مجرد التلفظ بالشهادتی»، بل لابد من استیقان القلب» یعنی بابی پیرامون این مسأله که صرف تلفظ و به زبان آوردن شهادتین کفایت نمی‌کند بلکه لزوماً شخص باید یقین قلبی داشته باشد، می‌گوید: این تفسیر (شرح و تفسیری که خود پیرامون این باب مطرح کرده است) تذکر و هشدار است بر فساد مذهب غلاة مرجئه همانهایی که تلفظ شهادتین را برای ایمان کافی می‌دانند، نه تنها احادیث این باب بر فساد دیدگاه آنان دلالت دارد، بلکه هر کس در مذهب آنان کمی دقت کند فساد آن در می‌یابد، چرا که لازمه چنین عقیده‌ای آن است که نفاق را تجویز می‌کند و بر این اساس منافق مومن تلقی می‌شود و این نظر بطور قطعی دیدگاه باطلی است. در این حدیث عبارت «من شهد» بر این مضمون دلالت دارد، زیرا فقط در صورتی صحیح است که با علم، یقین، اخلاص و راستی همراه باشد.

امام نووی می‌گوید: این حدیث، حدیث بسیار بزرگ و دارای منزلت والایی است. و از جمله جامعترین احادیثی است که در برگیرنده عقاید است، زیرا پیامبر ﷺ تمامی آن چیزهایی را که از ملل کفر صادر می‌شود با وجود اختلاف و فاصله‌ای که با یکدیگر دارند در این حدیث جمع کرده است.

در این چند حرف چیزهایی را که مابین تمام آنهاست اقتصاراً بیان کرده است

و معنای «لا اله الا الله» نیز این است که هیچ معبود به حقی جز خداوند وجود ندارد. و این که در جاهای مختلف قرآن آمده است. که در سخن بقاعی بطور صریح خواهد آمد از نظر حافظ در حدیث مذکور «وحدّه» تأکیدی برای اثبات، «و لا شریک له» تأکید برای نفی است. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۱۳﴾ (بقره: ۱۶۳) یعنی معبود شما معبود یگانه‌ای است که هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد و رحمن و رحیم است. و می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ (الأنبياء: ۲۵) یعنی هیچ فرستاده‌ای را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم (بگویند): هیچ معبود به حقی جز من وجود ندارد پس مرا بندگی کنید.

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿۶۵﴾ (الأعراف: ۶۵) یعنی هود را به سوی قوم عاد که نیز از آنان بود روانه کردیم گفت: ای قوم من خداوند را پرستید و جز او هیچ معبود به حقی ندارید. در پاسخ به او گفتند: ﴿أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ، وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ﴿۷۰﴾ (الأعراف: ۷۰) یعنی نزد ما آمده‌ای تا (به ما بگویی) خداوند را به یگانگی پرستیم و آنچه پدرانمان می پرستیدند رها سازیم!؟

خداوند می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْتَ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۶۲﴾ (الحج: ۶۲) یعنی به همین منوال است.. خداوند حق است و آنچه را که به جز او فریاد می خوانند و پرستش می نمایند باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است.

بنابراین عبارت مذکور الوهیت را که همان عبادت است، از هر چیزی غیر از خداوند نفی می کند و آنرا فقط برای خدای یگانه به اثبات می رساند. قرآن نیز از ابتدا تا انتهای این مساله را بیان کرده و آن را تأیید و به سوی آن ارشاد و راهنمایی می کند.

پس عبادت با تمام انواع خود از میل همراه با حب، فروتنی و خاکساری قلب صادر شده که صدور آن با رهبت و رغبت (ترس و امید) همراه است. و تمامی این حالات مستحق خداوند (فقط باید برای او چنین حالاتی رادر درون پرورش داد) همانطوری که دلایل این باب و قبل از آن نیز به این امر دلالت دارند. بنابراین هر کس چیزی از آن حالات را برای غیر خدا صرف کند، در واقع برای خدا همتایی قرار داده است. که با این وصف سخن و عمل و نفعی به او نمی رساند.

سخن علماء در بیان معنای «لا اله الا الله»

سخن ابن عباس را قبلاً بیان داشتیم. وزیر ابومظفر در «الافصاح» گفته: سخن ایشان که گفت: «گواهی دادن به این که جز الله معبود دیگری وجود ندارد». مقتضی آن است مقتضی آن است که گواهی دهنده به عدم وجود معبودی جز الله آگاهی نیز داشته باشد، چنان که خداوند فرموده است: (فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

و از این رو که الوهیت برای خداوند واجب می باشد و شایسته کسی دیگر نیست، لفظ «الله» بعد از کلمه «الا» به صورت مرفوع آمده. گفت: فایده کلی آن این است که بدانید این کلمه شامل کفر به طاغوت و ایمان به خداوند می باشد، زیرا بعد از نفی الوهیت برای غیر از خدا و اثبات آن برای خداوند متعال، ناخودآگاه به طاغوت کفر ورزیده می شود و به خداوند ایمان آورده می شود.

ابن قیم در کتاب «البدائع» در رد سخن کسانی که مستثنی را خارج از مستثنی منه قلمداد کرده اند، می گوید نه تنها از مستثنی بلکه از مستثنی منه و حکم آن خارج شده بنابراین مستثنی منه نمی تواند در داخل مستثنی قرار گیرد. اگر چنین باشد، شخص با گفتن «لا اله الا الله» در اسلام داخل نمی شود. چرا که آن الوهیت خداوند را ثابت نمی کند، در حالیکه این عبارت (لا اله الا الله) بزرگترین سخنی است که برای نفی الوهیت از غیر خداوند، و برای اثبات آن به طور اختصاص برای خداوند وضع شده است. دلالت آن بر اثبات الوهیت خداوند بسیار بهتر است از دلالت این عبارت که «الله اله» یعنی خداوند

معبود است. و هیچکس تردیدی در این ندارد. ابو عبدالله قرطبی در تفسیر خود در مفهوم «لا اله الا الله» می گوید یعنی هیچ معبودی جز او نیست.

زمخشری می گوید: «اله» از اسمهای جنس مثل الرجل (مرد) و الفرس (اسب) است، که بر هر معبود حق یا باطلی واقع می شود، سپس معنای آن بر معبود به حق غلبه یافته است. (یعنی معنای غالب آن همان معبود به حق است) شیخ الاسلام می گوید: «اله» همان معبود فرمانرواست. پس «اله» همان مألوه است و مألوه نیز یعنی کسی که مستحق پرستیدن است و این استحقاق به سبب صفاتی است که اتصاف به این صفات مستلزم آن است که در نهایی ترین حد دوست داشته شود، و مستحق نهایت خضوع و فروتنی گردد. بنابراین «اله» همان معبود محبوبی است که دلها به دوست داشتن او گرایش پیدا می کنند، خاکسار و فروتن می شوند؛ از او می ترسند و به او امید دارند در سختی ها به او روی می آورند، در کارهای مهم خود او را به فریاد می خوانند، در مصالح به او توکل می کنند، به او پناه می برند و با یاد او آرامش می یابند و با دوست داشتن او آرام می گردند. و او کسی نیست مگر خداوند یگانه.

از این رو «لا اله الا الله» راست ترین سخن است، اهل آن اهل خدا و حزب او هستند. انکار کنندگان آن، دشمنان خدا و اهل خشم و عذاب اویند. هرگاه بنده ای آنرا به درستی ادا کرد تمام مسائل، حالات و ذائقه های او نیز صحت می یابد. و اگر بنده ای آن را صحیح انجام نداد، از علوم و اعمال او فساد لازم می آید. (علم و عملش فسادگر و ویرانگرند). ابن قیم می گوید: «اله» همان کسی است که دلها با محبت، بزرگداشت، انابت، اکرام، تعظیم، خاکساری و فروتنی، ترس و امید و توکل به سوی آن می گروند و گرایش پیدا می کنند.

ابن رجب می گوید: اله کسی است که اطاعت می شود نه اینکه در برابر او عصیان و نافرمانی صورت گیرد، این فرمانپذیری نیز به سبب هیبت اوست که از روی تکریم، محبت، ترس، امید، توکل، خواستن و به فریاد خواندن او انجام می شود. تمامی این حالات و اعمال شایسته کسی جز خداوند صاحب عزت و جلال، نیست. هر کس مخلوقی

را در چیزی از این امور که خصائص ویژگیهای الوهیت است، شریک خداوند قرار دهد به همان میزان به اخلاص او در مورد «لا اله الا الله» که به زبان آورده است، خدشه وارد می‌شود و در آن چیز به همان اندازه از عبودیت خداوند به عبودیت مخلوق تن داده است و در آن چیز عبودیت مخلوق را پذیرفته است.

بقاعی می‌گوید: «لا اله الا الله» نفی بسیار بزرگی است نفی این که معبود بر حقی غیر از بزرگترین پادشاه عالم (خداوند متعال) باشد، و علم داشتن به این مساله بزرگترین نجات دهنده از ترسهای قیامت است، در صورتی که آن علم نافع، و مقرون به اذعان، و عمل به مقتضای آن باشد، و در غیر این حالت جهل محض است.

طیبی می‌گوید: «إله» فعال به معنای مفعول است، مثل کتاب به معنای مکتوب: أَلِهٌ آلِهَةٌ: یعنی: عَبْدٌ عِبَادَةٌ یعنی عبادت کرد.

شارح می‌گوید: از این دست سخنان در کلام علما فراوانند و علما بر آن اجماع دارند.

بنابراین «لا اله الا الله» بر نفی الوهیت از هر چیزی غیر از خداوند، و اثبات آن فقط برای خداوند دلالت می‌کند. و این همان توحیدی (یکتا پرستی) است که انبیاء به سوی آن دعوت کرده اند و قرآن از ابتدا تا انتهای بدان دلالت دارد. همانطوری که خداوند از زبان جنیان می‌فرماید:

﴿قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۗ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾﴾ (الجن: ۱ - ۲) بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فراداده‌اند، سپس گفته‌اند: «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نمی‌دهیم.

پس «لا اله الا الله» جز برای کسی که مدلولش را نفیاً و اثباتاً شناخته و بدان اعتقاد پیدا کرده و پذیرفته است و بدان عمل کرده، نفعی نمی‌رساند. ولی اگر کسی بی علم،

اعتقاد و عمل آنرا به زبان آورد. چنانچه پیش از این در کلام علماء ذکر نمودیم، چنین حالتی جهل محض بوده و بی تردید علیه او حجت خواهد بود.

و عبارت «وحده لا شریک له» در حدیث مذکور جهت تاکید و برای بیان مضمون معنای عبارت «لا اله الا الله» است، که خداوند آن را در داستانهای انبیاء و فرستادگان خود در کتاب آشکارش بیان کرده است. چقدر قبرپرستان به احوال صاحبان آن قبرها ناآگاهند! و چه بسیار شرکی که در آن افتاده‌اند با کلمه اخلاص «لا اله الا الله» منافات دارد.

مشرکان عرب و دیگران «لا اله الا الله» را لفظاً و معنأً انکار کردند. ولی مشرکان امروز لفظاً به آن اقرار دارند و معنای آن را انکار می‌کنند، یکی از آنان را می‌بینی که کلمه «لا اله الا الله» را به زبان می‌آورد، ولی با انواع عبادتها بسوی معبود دیگری روی می‌آورد به غیر خداوند پناه می‌برد و می‌گردد. عباداتی مثل حب، بزرگداشت (تعظیم) ترس و امید، توکل و دعا و غیر آن انواع دیگر. حتی شرک آنان به مراتب از شرک عرب فراتر رفته، هرگاه یکی از آنان دچار سختی شود مخلصانه غیر خداوند را به فریاد می‌خواند، و بر این باور است که نزد او کشایشی زودتر بدست می‌آورد، بخلاف مشرکین نخست که فقط هنگام سرخوشی و توانگری شرک می‌ورزیدند اما در سختیها مخلصانه بسوی خداوند روی می‌آوردند. همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا

رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَجَّهْم إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

العنكبوت: ۶۵

یعنی هرگاه برکشتی سوار شوند خداوند را خالصانه به فریاد می‌خوانند سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند باز ایشان شرک می‌ورزند. با این حال روشن می‌شود که مشرکان این دوران، نسبت به توحید از مشرکان عرب و مشرکان پیش از آنها جاهلترند.

و عبارت «و أن محمداً عبده و رسوله» یعنی به آن گواهی دهد.

که به نیت تکرار عامل به قبل از خود معطوف شده است. معنای «عبد» در اینجا یعنی به ملکیت درآمده و بنده. یعنی آن کس که به ملکیت خدا درآمده و عبودیت خاص و وصف اوست. همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (الزمر: ۳۶) یعنی: آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست. بالاترین مرتبه بنده، عبودیت خاص و رسالت است، که پیامبر ﷺ در این دو وصف شریف کاملترین انسانهاست، ولی ربوبیت و الوهیت هر دو حق خداوند متعال است. در ذره‌ای از آن نه فرشته و نه پیامبری مشارکت ندارد.

و عبارت «عبد و رسوله» این دو صفت را با یکدیگر به صورت جمع آورده است تا هرگونه افراط و تفریط را در خصوص شأن پیامبر ﷺ دفع کند، زیرا بسیاری از کسانی که مدعی‌اند از زمره امت او هستند در سخن و عمل (نسبت به او) دچار زیاده روی و غلو شده‌اند و در پیروی از وی کوتاهی کرده‌اند و به دیدگاهایی که مخالف نظر اوست اعتماد نموده‌اند، در تاویل اخبار و احکام او، رویگردانی از مدلول آنها و سرپیچی از فرمانبرداری از آنها با طرح تاویلات (نا سالم) ظلم و ستم روا داشته‌اند.

زیرا گواهی بر اینکه محمد ﷺ رسول خداست مقتضی است که به وی ایمان آورده شود، آنچه خبر داده تصدیق گردد، در آنچه دستور داده اطاعت شود و از آنچه که نهی کرده و ناپسند می‌داشت دوری گزیده شود. امر و نهی او بزرگ داشته شود. سخن هیچ کس، هرچه که باشد بر سخن او مقدم داشته نشود در حالیکه آنچه امروز پیش از این منتسبین علم از جمله قاضیان و مفتیان دچار آن شده‌اند، خلاف مقتضای گواهی مذکور است. خداوند یاریگر است.

دارمی در مسند^۱ خود از عبدالله بن سلام روایت کرده که می‌گفت: صفت رسول خدا ﷺ را اینگونه می‌یابیم (گویا این حدیث قدسی است) (خداوند می‌فرماید): ما ترا گواه، بشارت دهنده، ترساننده و سپر امی‌ها فرستادیم، تو بنده و فرستاده من هستی که او را متوکل نامیده‌ام. تند و خشن نیست و در بازارها (خیابانها) داد و نعره نمی‌زند، بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد بلکه می‌بخشد و در می‌گذرد. تا زمانی که ملت کژ و منحرف را راست نکرده او را از دنیا نمی‌بریم و راستی ملت منحرف نیز آن است گواهی بدهد معبود بر حق جز خداوند وجود ندارد به وسیله این گواهی است که چشمهای نابینا، گوشهای ناشنوا و دلهای قفل شده گشوده می‌گردد. عطا بن یسار می‌گوید: ابو واقد لیثی به من خبر داد از کعب نیز، همانند این سخن عبدالله بن سلام را، شنیده است

عبارت «و أن عیسی عبدالله و رسول الله» برخلاف دیدگاه مسیحیان که عیسی را پسر خدا سومین از سه تا (پدر، پسر، روح القدس) می‌دانند. خداوند بسیار متعالی تر از آن است که آنان می‌گویند، خداوند می‌فرماید: ﴿ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ ﴾ ﴿المؤمنون: ۹۱﴾ یعنی «خداوند هیچ فرزندی نگرفته و معبود دیگری همراه او نیست.» پس لزوماً با علم و یقین باید گواهی داد که عیسی بنده، فرستاده و مملوک خداست که او را از زنی بی‌همسر (شوهر) خلق کرد. همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿ إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾ ﴿آل عمران: ۵۹﴾ یعنی مثل خلقت عیسی همانند خلقت آدم است که چون او را از خاک و سپس به او گفت پدید آ پس پدید آمد.

۱- صحیح است: دارمی (۵/۱) در مقدمه: باب صفت پیامبر ﷺ در کتاب‌ها قبل از مبعث وی، بخاری نیز در کتاب البیوع (۲۱۲۵): در بیاب کراحت فریاد زدن در بازارها آورده و به روایت ابن سلام نیز اشاره کرده است. آجری در شریعة ص (۴۴۹) به روش دیگری که صحیح است از ابن سلام آورد هاست

بنابراین عیسی رب و معبود نیست، خداوند پاک منزّه است از آنچه آنان شریک او قرار می دهند. خداوند می فرماید:

﴿ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝۲۹ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۝۳۰ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۝۳۱ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۝۳۲ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۝۳۳ ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝۳۴ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحٰنَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝۳۵ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝۳۶ ﴾ (مریم: ۲۹ - ۳۶)

یعنی (مریم) اشاره بدو (عیسی) کرد و گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم. (عیسی) گفت: من بنده خدا هستم برای من کتاب را خواهد فرستاد و مرا پیامبر خواهد کرد و مرا در هر کجا که باشم شخص پربرکت و سودمندی قرار می دهد. و مرا به نماز خواندن و زکات دادن - تا وقتی که زنده باشم سفارش می فرماید. مرا به نیکی و نیک رفتاری در حق مادرم سفارش می کند وزورگو و بدرفتار نمی سازد. و سلام خدا بر من است آن روز که متولد شده ام و آن روز که می میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می شوم، این است عیسی پسر مریم، این سخنی راستین در حق اوست. سخن راستینی که (مسیحیت) در آن تردید می کنند سزاوار خداوند نیست که فرزندی داشته باشد و منزّه است. هرگاه اراده پدید آوردن چیزی و انجام کاری کند تنها کافی است که به آن بگوید: بشو، بی درنگ می شود و تنها خداوند پروردگار من و شماست پس او را پرستش کنید، این است راه راست. خداوند در آیه دیگری می فرماید:

﴿ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ۝۱۷۲ ﴾ (النساء: ۱۷۲) یعنی هرگز مسیح ابایی از این ندارد که بنده ای برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز. هر کس که از عبادت خدا

سرباز زند و خویشان را بزرگتر از آن شمرده همگی آنان را در پیشگاه خود جمع خواهد آورد.

همچنین مومن با عبارت مذکور بر بطلان سخن دشمنان عیسی گواهی می‌دهد. سخنی که عیسی را فرزند نامشروع قلمداد کردند، خداوند همه آنان را از رحمت خود به دور می‌دارد. اسلام هیچ فردی هنگامی که به سخن این دو گروه (مسیحیت و یهود) در خصوص عیسی، آگاهی بیابد ولی از آن تبری نجوید، مقبول و صحیح نیست. بلکه مومن باید به آن چیزی که خداوند فرموده است اعتقاد داشته باشد و سخن خدا این است که عیسی بنده و فرستاده خدا است.

و عبارت «و کلمه» بدان جهت است که عیسی علیه السلام «کلمه» نامیده می‌شود زیرا با قول «کن» از سوی خداوند به وجود آمده همانطوری که مفسران گذشته چنین دیدگاهی دارند.

امام احمد در کتاب «الرد علی الجهمیه» می‌گوید: خداوند عیسی را با کلمه ای که به مریم القا کرد، بوجود آورد. هنگامی که به او گفت: «کن» پس عیسی به وسیله گفتن «کن» (باش) بوجود آمد و عیسی خود آن «کن» نیست بلکه با گفتن کن بوجود آمد. و «کن» قولی است از سوی خداوند متعال و «کن» مخلوق نیست، و مسیحیت و جهمیه در خصوص عیسی به خدا دروغ می‌بندند.

عبارت «الفاها الی مریم» ابن کثیر می‌گوید: خداوند عیسی را با کلمه ای که جبرئیل آنرا نزد مریم آورد، خلق کرد. پس از روح خود به دستور پروردگار در مریم دمید و عیسی به اذن خداوند به وجود آمد که وی ناشی از کلمه ای بود که خداوند به عیسی گفت: «کن» بشو! پس او نیز شد

و روحی که خداوند نزد مریم فرستاد همان جبرئیل علیه السلام بود.

عبارت «و روح منه» ابی بن کعب می‌گوید: عیسی روحی از ارواحی است که

خداوند خلق کرده و با این عبارت که: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ (الأعراف: ۱۷۲) یعنی آیا

من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری (چرا) آنان را به سخن آورده است (برانگیخته خداوند به سوی مریم که بر او وارد شد).

این روایت را عبد بن حمید، عبدالله بن احمد در زوائد مسند، ابن جریر، ابن ابی حاتم و دیگران آورده‌اند. حافظ می‌گوید: خداوند عیسی را با «منه» یعنی از جانب او توصیف کرده است بدان معناست که موجودتیش از جانب خداوند است. همانطوری که می‌فرماید ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ (الجاثیه: ۱۳) آورده است. یعنی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از جانب وی برای شما مسخر گردیده است، (جَمِيعًا مِّنْهُ) معنی آن این است که موجودات از خداوند به وجود آمده‌اند، چنان که معنی آیه‌ی دیگری نیز همین گونه است که خداوند این اشیا را مسخر نموده است و با قدرت و حکمت خود آنها را به وجود آورده است

شیخ الاسلام می‌گوید: هرگاه چیزی به اسم خداوند متعال اضافه شود اگر معنایی باشد که نه می‌تواند به خود قائم بشود نه به مخلوقی از مخلوقات. لزوماً باید صفتی از صفات خداوند و قائم به او باشد. اضافه شدن آن به مخلوق و چیزی که دست پرورده است، ممتنع است. ولی اگر مضاف قائم به ذات خود باشد مثل، عیسی و جبرئیل علیهما السلام و ارواح بنی آدم صفت خدا بودن آن ممتنع است. چرا که آنچه قائم به ذات خود است نمی‌تواند صفت غیر از خود باشد. عین‌هایی که به اسم خداوند متعال اضافه می‌شوند دو حالت دارند:

نخست: اضافه شدن آن به سبب اینکه خداوند آنها را خلق و ابداع کرده است. که این قسم شامل تمامی مخلوقات می‌شود. مثل؛ سماء الله (آسمان خدا) و ارض الله (زمین خدا). تمامی مخلوقات بندگان خداوند و تمام اموال از آن خداست.

دوم: اضافه شدن آن عین به اسم خداوند به سبب معنایی است که خداوند آنها دوست دارد و بدان فرمان داده از این رو آن عین را به دلیل حامل بودن آن معنا به خود اختصاص داده است. مثلاً خداوند کعبه را به عبادتی در آن اختصاص داده که آن عبادت خاص (حج) است، و در غیر آن صورت نمی‌پذیرد یا مثلاً به مال خمس و یا فیء مال

خدا و رسول خدا گفته می‌شود. عباد الله (بندگان خدا) نیز از این جهت است که چون خداوند را عبادت و امر او را اطاعت می‌کنند به اسم جلاله الله اضافه می‌شوند. و این نوع اضافه متضمن الوهیت، شریعت و دین اوست ولی اضافه بر وجه نخست متضمن ربوبیت و خالقیت اوست.

و این عبارت که «والجنة حق و النار حق» (بهشت و جهنم حقد) یعنی گواهی می‌دهد بهشتی که خداوند در کتاب خود بدان خبر داده و آنرا برای پرهیزگاران آماده کرده است حق و ثابت است و تردیدی در آن نیست، همچنین گواهی می‌دهد، آتش جهنمی که خداوند در کتاب خود بدان خبر داده و آنرا برای کافران مهیا نموده حق و ثابت است. همانطوری که خداوند می‌فرماید:

﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾﴾ (الحديد: ۲۱) یعنی بر یکدیگر پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیامبران ایمان داشته باشند، این عطا خداست و خدا دارای عطای بزرگ و فراوان است.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ (البقرة: ۲۴) یعنی از آتشی خود را به دور دارید که افزونیه آن مردم و سنگ است و برای کافران آماده شده است. این دو آیه و آیاتی نظیر آنها برخلاف دیدگاه بدعت گزاران دلیل اند بر اینکه بهشت و جهنم در حال حاضر خلق شده اند و این دو آیه دال بر ایمان به معاد هستند.

و عبادت «أدخله الله الجنة على ما كان من العمل» یعنی خداوند او را با هر عملی که داشته باشد وارد بهشت می‌کند، جواب شرط است. در روایت دیگری آمده است که خداوند او را از هر دری از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد وارد می‌کند.

حافظ (ابن حجر) در توضیح این عبارت «علی ما کان من العمل» یعنی با هر عملی که داشته باشد، می‌گوید: یعنی هر عمل صالح یا فاسدی که داشته باشد، زیرا اهل توحید حتماً وارد بهشت می‌شوند. و یا ممکن است معنایش این باشد که خداوند آنان را با توجه به اعمالشان در درجات مختلف بهشت وارد می‌کند.

قاضی عیاض می‌گویند: آنچه در حدیث عباده آمده ویژه کسانی است که همراه با به زبان آوردن آنچه پیامبر ﷺ فرموده است، حقیقت ایمان و توحیدی که در حدیث وارد شده را نیز با شهادتین مقرون سازد. و این امر چنان پاداشی دارد که بر گناهان وی برتری می‌یابد و موجب بخشش، رحمت و در نخستین وهله موجب دخول در بهشت می‌گردد.

مسلم و بخاری در حدیث عتبان آورده اند «فأن الله حرم على النار من قال: لا اله الا الله یعنی بذلك وجه الله» یعنی خداوند آتش جهنم را بر کسی که بگوید هیچ معبودی بر حقی جز خدا و جود ندارد و با گفتن این عبارت خواهان(روی) رضای خدا باشد، حرام کرده است. (یعنی تنها رضای خداوند را در نظر بگیرد و مشتاق روی او باشد).

و عبارت «لهما» که مصنف در اصل متن عربی آورده است مقصود این است که بخاری و مسلم در صحیح آورده اند. این حدیث قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم و بخاری آنرا روایت کرده‌اند.^۱

عتبان با کسر عین همان ابن مالک عمرو بن عجلان انصاری از قبیله بنی عوف، صحابی مشهور است که در زمان خلافت معاویه وفات یافت

بخاری^۲ در صحیح خود با سندش از قتاده آورده است که گفت: انس بن مالک برای من روایت کردند که پیامبر ﷺ در حالی که معاذ در کنار وی بر پشت پالان شتر نشسته بود، فرمودند: ای معاذ: گفت: لیک ای رسول خدا و تا سه مرتبه این خطاب رسول خدا ﷺ و اجابت معاذ تکرار شد

پیامبر ﷺ فرمود: هیچ فردی نیست که با صدق قلب گواهی بدهد، معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد فرستاده اوست. مگر اینکه خداوند متعال او را بر آتش جهنم حرام کرده باشد. معاذ گفت: ای رسول خدا. این امر را به مردم گزارش دهم تا

۱- قسمتی از حدیثی است که بخاری در کتاب الصلاة(۴۲۵) باب المساجد فی البيوت و مسلم در کتاب المساجد(۲۶۳)(۲۳) باب الرخصة فی التخلف عن الجماعة بعدر آورده اند.

۲- بخاری کتاب العلم(۱۲۸) باب من خص بالعلم قوماً دون قوم كراهية ألا يفهموا و مسلم: کتاب الايمان(۳۳)(۵۴) باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة قطعاً.

بوسیله شنیدن آن شاد و خرسند شوند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: در آن صورت به این گفته اعتماد و تکیه خواهند کرد (یعنی از عمل باز می مانند)، پس معاذ به منظور پرهیز از گناه در هنگام وفاتش آنرا روایت کرد. بخاری با سند دیگری آورده است^۱ معتمر با سند دیگری برای ما روایت کرده و گفت: از پدرم شنیدم می گفت: پیامبر ﷺ به معاذ بن جبل فرمودند: هر کس خداوند را در حالیکه برای او شریکی قائل نشده ملاقات کند، وارد بهشت می شود. معاذ گفت: آیا به مردم بشارت ندهم؟ فرمود: خیر، من می ترسم از اینکه به همین اعتماد او بسنده کنند (از عمل باز مانند).

به نظر من (شارح) با این سیاق معنای شهادت لا اله الا الله را تبیین کرده است چرا که متضمن ترک شرک از سوی کسی است که با صدق و یقین و اخلاص کلمه شهادت را به زبان می آورد. شیخ الاسلام و دیگران در خصوص این حدیث و احادیثی نظیر آن گفته اند: این امر در خصوص کسی صدق می کند که آنرا به زبان بیاورد و با آن بمیرد. همانطوری که با این گفته مقید شده است که «در دل خود نسبت به آن مخلص باشد» و هیچ گونه تردیدی در آن نداشته باشد و با صدق یقین آنرا بپذیرد.

بنابراین حقیقت توحید جذب و کشش همه جانبه روح به سوی خداوند متعال است که هر کس خالصانه در دل خود گواهی بدهد که هیچ معبود به حقی جز خداوند وجود ندارد وارد بهشت می شود. چرا که اخلاص همان کشش قلب به سوی خداوند متعال است و اینکه خالصانه از گناهان توبه کند و به سوی خداوند باز گردد. پس هرگاه با این حالت بمیرد بدان دست یافته است. در احادیث به تواتر رسیده است که: «کسی که لا اله الا الله را به زبان بیاورد و در قلبش به اندازه یک جو، خردل و یا ذره ای خیر باشد از آتش جهنم خارج می شود» به تواتر روایت شده است.

بسیاری از کسانی که لا اله الا الله را به زبان می آورند ابتدا وارد جهنم شده سپس از آن خارج می گردند. همچنین به تواتر رسیده است خداوند بر آتش حرام کرده از این که

اثر سجده فرزند آدم را بسوزاند. این افراد برای خداوند نماز می خواندند و سجده می کردند. به تواتر رسیده است که هر کس بگوید: لا اله الا الله و گواهی بدهد معبود بر حقی جز خداوند نیست و محمد فرستاده اوست آتش بر وی حرام می شود ولی این گواهی با قیدهای سنگینی همراه شده است و بسیاری از کسانی که آنرا به زبان می آوردند اخلاص را نمی شناسند و بسیاری نیز از روی تقلید و عادت آنرا می گویند و شیرینی ایمان را با درخشندگی قلب در هم نیامیخته اند. و افرادی از این دست که در هنگام مرگ و یا قبر دچار سختی می شوند بسیارند. همانطوری که در حدیث آمده است: (این افراد می گویند) از مردم چیزی را شنیدم من هم همان را به زبان آوردم^۱ (تقلید از مردم) و غالب اعمال این افراد بر اساس تقلید و اقتدار و پیروی از امثال خود است. و نزدیکترین افراد به مصداق این فرموده خداوند ﷻ ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ (الزخرف: ۲۳) یعنی: ما پدران و نیاکانمان را بر آیینی یافته ایم و ما نیز قطعاً به دنبال آنان می رویم «

در آنصورت هیچگونه منافاتی بین احادیث وجود ندارد پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل لا اله الا الله را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد. کمال و یقین موجب می شود که خداوند از همه چیز برای او محبوب تر باشد، بنابراین در دل او هیچگونه اراده ای برای انجام آنچه خداوند حرام کرده است باقی نمی ماند و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه خداوند بدان فرمان داده، ندارد. چنین کسی است که بر آتش بر وی حرام شده است، اگر چه قبل از آن گناہانی داشته باشد، ولی بعد از چنین

۱- صحیح است قسمتی از حدیث ابوهیرة در سوال دو فرشته است: ابن ماجه در کتاب الزهد (۴۲۶۸) باب ذکر القبر و البلی آورده است و حافظ در فتح (۲۳۸/۳) سند آنرا صحیح دانسته است. بوصیری در الزوائد (۳۰۳۱۲، ۳۰۳۱۳) سند آنرا صحیح قلمداد کرده است. علامه آلبنانی در تخریج المشکاة (۵۰/۱) سند آنرا با شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح دانسته است. قسمتی از حدیث عایشه، انس، ابو سعید خدری و غیره نیز است. در کتاب عذاب القبر و سوال الملکین بیهقی نیز آمده است.

ایمان و اخلاص، و توبه، و محبت و یقین کامل گناهان او محو و نابود میگردد همانگونه که شب توسط روز محو می گردد.

پس هرگاه «لا اله الا الله» را با کاملترین وجه که مانع شرک اکبر و اصغر باشد، بگوید و بر هیچ نوع گناهی مصر نباشد بر او بخشیده خواهد شد و بر آتش حرام می گردد. اگر به گونه‌ای آنرا به زبان آورد که از شرک اکبر رهایی یابد نه شرک اصغر، و پس از آن چیزی که مناقص آن باشد از وی صادر نشود با چنین حالت و فعل نیکوی پابرجا نخواهد ماند، پس حسنات و نیکی های فرد ترجیح داده می شود و همانطوری که در حدیث بطاقه آمده، چنین فردی بر آتش حرام می گردد، ولی در درجه وی به میزان گناهی که مرتکب شده است در بهشت پایین می آید و ناقص می شود، و این برخلاف آن فردی است که بدیهایش بر نیکی هایش برتری یافته و با حالتی که مصر بر گناهان است از دنیا می رود. چنین فردی مستحق آتش است.

اگر شخص لا اله الا الله را به زبان آورد و به طوری که از شرک اکبر در امان ماند ولی با این حالت از دنیا نرود بلکه بعد از آن گناهی را مرتکب شود که بر که نیکی و توحید او را خدشه دار کند، چنین فردی در حالت نخست با اخلاص محسوب می شد ولی گناهی را انجام داد که توحید و اخلاصش را سست و ضعیف گردانیده است و آتش گناهان وی قوت گرفته تا جایی که نیکی توحیدش را سوزاند. این برخلاف فردی است که مخلص و اهل یقین است و نیکی هایش بر گناهان ترجیح دارد و و برتری دارد. و بر گناهان اصرار نمی ورزد پس اگر با این حال بمیرد وارد بهشت می شود.

تنها ترسی که متوجه فرد مخلص است این است که گناهی را انجام دهد که در پی آن ایمانش ضعیف شود و لا اله الا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می شود به زبان نیاورد و خوف اینکه دچار شرک اکبر و اصغر شود. اگر هم از شرک اکبر سالم بماند اندکی شرک اصغر با او باقی است که گناهی به آن اضافه می شوند در نتیجه جانب گناهان وی بر جانب حسنات می برتری می یابد و گناهان، ایمان و یقین را ضعیف می کنند، در نتیجه کلمه ی «لا اله الا الله» نزد او ضعیف شده و مانع اخلاص در

قلب می‌گردد. و چنین شخصی همانند کسی است که هذیان می‌گوید و یا در خواب سخن می‌گوید. یا همانند کسی است که صدایش را با آیه ای از قرآن بی آنکه طعم و شیرینی معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند. چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از گفتن آن دچار گناهی شده‌اند که ناقص گفته‌اند آنان است، بلکه بدون صدق و یقین گفته‌اند و بدون صدق و یقین می‌میرند. زیرا گناهان فراوانی دارند که مانع ورود آنان به بهشت می‌شود.

پس هرگاه گناهان فزونی یافتند گفتن لا اله الا الله بر زبان سنگینی می‌کند و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‌گردد. از عمل صالح کراهت پیدا می‌کند - گوش فرا دادن به قرآن برای شخص سنگین می‌شود و با یاد غیر خدا خرسند می‌گردد و به باطل اطمینان حاصل می‌کند، سخن زشت و همنشینی با اهل غفلت و بی‌خبر را برای خود شیرین می‌پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد.

پس چنین فردی اگر «لا اله الا الله» را به زبان آورد چیزی را به زبان آورده است که در قلبش نیست و عمل او گفته‌اش را تصدیق نمی‌کند. حسن بصری می‌گوید: ایمان به ادعا و آرزو نیست بلکه چیزی است که در دلها می‌نشیند و ادعای آنرا تصدیق می‌کند. پس هرکس خیری بگوید و عمل کند از او پذیرفته می‌شود و هرکس خیر بگوید و عملش شر باشد گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود. بکر بن عبدالله مزنی می‌گوید: ابوبکر با فزونی روزه و نماز از آنان پیشی نگرفت بلکه با آن چیزی پیشی گرفت که در قلبش جای گرفته بود.

پس هرکس «لا اله الا الله» بگوید ولی به موجب آن عمل نکند بلکه با وجود آن گناهی را مرتکب شود در حالیکه در گفته خود صادق و بدان یقین داشته باشد با این وصف، گناهان صدق و یقینش را ضعیف می‌کنند و در نتیجه شرک اصغر عملی به گفته او می‌پیوندد (یعنی: گفته شخص در عمل با شرک اصغر مقرون می‌گردد) این گناهان بر نیکی گفته شخص برتری می‌یابد و با اصرار بر گناهان از دنیا می‌رود. بر خلاف کسی که کلمه توحید را با یقین و صدق به زبان می‌آورد که چنین شخصی یا اصلاً اصراری بر

گناهان نمی ورزد و توحید وی متضمن صدق و یقین اوست و نیکی های وی نیز برتری دارند. یا اینکه کلمه توحید را با صدق و یقین کاملی که منافی گناهان و یا منافی ترجیح گناهان باشد به زبان نمی آورد. و یا با صدق و یقین کلمه توحید را به زبان می آورد ولی پس از آن گناهایی مرتکب می شود که بر نیکی های او برتری دارد و به سبب کسب این بدیها یقین در دل وی ضعیف می شود، در نتیجه چنین قولی برای از بین بردن گناهان قوی نمی گردد، بدیها و گناهان او بر نیکی ها برتری می یابند و این دودسته از زمره کسانی هستند که کلمه توحید را به زبان آورده ولی داخل آتش جهنم می شوند. بسیاری از علما از جمله ابن قیم، ابن رجب و دیگران چنین چیزی را مطرح کرده اند.

از نظر من (شارح) آنچه شیخ الاسلام تقریر کرده است. مجموع احادیثی را در خود جمع می کند. می گوید: در حدیث دلیلی دال بر اینکه در ایمان نطق بدون اعتقاد و اعتقاد بدون نطق کفایت نمی کند. و در روایت مذکور تحریم آتش بر کسی که اهل توحید کامل است، وجود دارد.

و در آن (حدیث) آمده است که عمل نفعی نمی رساند مگر اینکه خالصانه برای خداوند متعال و بر وجهی باشد که به زبان فرستاده اش والتی آنرا تشریح کرده است.

قرطبی در یادآوری خود بر عبارت «من ایمان» در حدیث مذکور می گوید: یعنی از اعمال ایمانی که همان اعمال جوارح است. در آن دلالت به این مطلب است که اعمال صالح از ایمان است. دلیل اینکه مقصود او ایمان است چیزی بود که گفتیم. ولی مقصود وی مجرد ایمانی که همان توحید و نفی شریک برای خدا و اخلاص به قول «لا اله الا الله» باشد، نیست. آنچه در آن حدیث آمده مبنی بر اینکه خارج شوید سپس خداوند پاک و منزله همگی را در یک آن بر می گیرد و گروهی را که هیچگونه خیری انجام نداده اند خارج می سازد «مقصود از آن توحید مجرد از اعمال است. خلاصه ای از شرح متن ابن ماجه.

از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: «موسی گفت: ای پروردگار من چیزی به من بیاموز که ترا به وسیله آن یاد کنم و ترا بدان وسیله بخوانم. خداوند فرمود: ای موسی بگو لا اله الا الله» یعنی هیچ معبود بر حقی جز الله نیست موسی گفت: ای پروردگار من: همه بندگان تو این عبارت را می گویند گفت: ای موسی اگر آسمانهای هفتگانه و ساکنان آن، غیر از من و زمینهای هفتگانه بر یک کفه ترازو قرار گیرند و لاله الا الله در کفه دیگر، کفه ای که لا اله الا الله در آن است بر کفه دیگر سنگینی خواهد کرد. ابن حبان و حاکم آنرا روایت کرده اند و حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده است.

مصنف می گوید: از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: «موسی گفت: ای پروردگار من چیزی به من بیاموز که ترا به وسیله آن یاد کنم و ترا بدان وسیله بخوانم. خداوند فرمود: ای موسی بگو «لا اله الا الله» یعنی هیچ معبود بر حقی جز الله نیست موسی گفت: ای پروردگار من: همه بندگان تو این عبارت را می گویند گفت: ای موسی اگر آسمانها هفتگانه و ساکنان آن غیر از من و زمینهای هفتگانه بر یک کفه ترازو قرار گیرند و «لا اله الا الله» در کفه دیگر، کفه ای که «لا اله الا الله» در آن است بر کفه دیگر سنگینی خواهد کرد. ابن حبان و حاکم آنرا روایت کرده اند و حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده است.^۱

۱- ضعیف است: ابن حبان (۲۳۲۴) حاکم (۵۲۸/۱) آنرا صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است هبثی در المجمع (۸۲/۱۰) پس از آنکه آنرا به ابویعلی نسبت می دهد می گوید: رجال آن با وجود ضعف در آن بدان اعتبار کرده اند ارنائووط در تخریج شرح السنة (۵۵/۵) آنرا تضعیف کرده است.

اسم «ابو سعید» سعد بن مالک بن سنان بن عبید انصاری خزرچی، صحابی بزرگوار است پدرش نیز یکی از یاران بزرگوار پیامبر ﷺ است. ابو سعید به دلیل کم سن و سالی در جنگ احد شرکت داده نشد ولی شاهد پیکارهای بعد از احد بود. در سال شصت و سه یا شصت و چهار و شصت پنج در مدینه و بنابر قولی در سال هفتاد و چهار هجری وفات یافت.

عبارت «أذْکُرْکَ» یعنی ترا به وسیله آن بستایم و به یادآورم، عبارت «أدعوکَ» یعنی ترا بدان وسیله بخوانم و از تو به وسیله آن بخوام.

عبارت «قل یا موسی: «لا اله الا الله» یعنی یادآور کننده باید تمام آنرا به زبان بیاورد فقط به لفظ جلاله «الله» و یا «هُوَ» که برخی از جاهلان غلو کننده متصوفه بکار می گیرند، بسنده نکند، چرا که آن بدعت و گمراهی است.

عبارت «کل عبادک یقولون هذا» فعل یقولون با خط مصنف به صورت جمع استعمال شده ولی در اصل برای رعایت لفظ «کل» که مفرد است باید به صورت مفرد استعمال شود و در مسند از حدیث عبدالله بن عمرو با لفظ جمع آمده است همانطوری که مصنف آنرا بر معنای کل بکار برده است.

عبارت «کل عبادک یقولون هذا» یعنی چیزی را می خواهم که در میان بندگانت ویژه من باشد. در روایتی پس از عبارت «کل عبادک یقولون هذا» عبارت قل: لا اله الا الله. قال لا اله الا الله انت یا رب انما ارید شیئاً تخصنی به» آمده است: یعنی بگو هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد. موسی نیز گفت: هیچ معبود بر حقی جز تو نیست چیزی را از تو می خواهم که ویژه من باشد.

نه تنها برای مردم بلکه عالم «لا اله الا الله» یک ضرورتی است که نهایت ندارد از همه اذکار وجودش بیشتر، دسترسی به آن آسانتر و معنایش عظیم تر است، در حالیکه مردم جاهل و بیسواد از آن رویگردان شده به دعاهای اهل بدعت که نه در کتاب است و نه در سنت روی می آورند.

و در عبارت «عامرهنَّ غیری» عامر بر سماوات عطف شده و منصوب است. یعنی آسمانهای هفتگانه و ساکنانی که در آنهاست به غیر از خداوند متعال، زمینهای هفتگانه و آنچه در میان آنهاست در یک کفه ترازو قرار داده شوند «لا اله الا الله» سنگینی خواهد کرد.

امام احمد^۱ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمودند: نوح علیه السلام در هنگام وفات به پسرش گفت: ترا به «لا اله الا الله» سفارش می کنم. زیرا اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را بر یک کفه ترازو بگذارند و لا اله الا الله را در کفه دیگر، «لا اله الا الله» بر آنها سنگین تر خواهد بود. (کفه «لا اله الا الله» بر آنها برتری میابد) و اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه حلقه پیچیده‌ای باشند «لا اله الا الله» آنها را از هم جدا خواهد کرد و بر آنها چیره خواهد شد.

عبارت «فی کِفَّةٍ» با کسره کاف و تشدید فاء یعنی کفه ترازو.

عبارت «مالتَ بهنَّ» یعنی بر آنان برتری میابد و سنگینی می کند و آن بدان سبب است که در برگیرنده نفی شرک و اثبات توحیدی است که برترین اعمال و اساس دین و مذهب است پس هر کس با اخلاص و یقین آنرا به زبان بیاورد و به مقتضا، لوازم و حقوق آن عمل کند و بر آن پایداری ورزد با چنین نیکی و احسانی هیچ چیزی برابری نمی کند.

همانطوری که خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (الأحقاف: ۱۳) یعنی کسانی که می گویند: پروردگار ما

۱- صحیح: احمد (۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۵/۲) حاکم آنرا صحیح دانسته (۴۸، ۴۹/۱) و ذهبی با حاکم موافقت کرده است، هبشمی (۲۲۰/۴) می گوید: رجال احمد مطمئن موثقند. آلبانی نیز در صحیح (۲۱۰/۱) می گوید: سندش صحیح است.

تنها خداوند است سپس مقاومت می ورزند (پایداری می کنند) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می شوند.

این حدیث دلالت می کند بر اینکه، «لا اله الا الله» برترین ذکر است. مثل حدیث مرفوعی که عبدالله بن عمرو روایت کرده است: بهترین دعا، دعای روز عرفه است و بهترین چیزی که من و انبیاء پیش از من گفته ایم: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدير» است احمد و ترمذی آنرا روایت کرده اند^۱ یعنی هیچ معبود بر حقی جز خداوند یگانه بی شریک نیست، پادشاهی و ستایش از آن اوست بر هر چیزی تواناست.

همچنین عبدالله بن عمرو به صورت مرفوع روایت کرده است «مردی از امت من را در روز قیامت از میان مردمان فریاد زده می شود، و نود و نه یادداشت برای او پخش می شود هر کدام از یادداشتها به اندازه فاصله دید یک چشم است سپس به او گفته می شود آیا چیزی از اینها را انکار می کنی؟ آیا نویسندگان مراقب و محافظ من ظلمی بر تو کرده اند، می گوید: خیر پروردگار من. به او گفته می شود آیا عذر یا کار نیکی داری؟ آن مرد با حالت ترس می گوید خیر.

به او گفته می شود چرا تو نزد ما کار نیکی داری و امروز بر تو ظلمی روا نباشد. پس شناسنامه ای همراه با یادداشتهای مذکور برای وی در آورده می شود. سپس به او می گویند: بر تو ظلمی نخواهد شد. یادداشتها را در یک کفه و شناسنامه را در کفه دیگر قرار می دهند. پس یادداشتها سبک شدند و کفه شناسنامه (کارت هویت) سنگینی کرد.

۱- حسن است: ترمذی کتاب الدعوات (۳۵۸۵) باب فی دعاء یوم عرفه. البانی با شواهدش در صحیحۃ (۱۵۰۳) آنرا حسن دانسته است. همانگونه که مؤلف به مسند احمد نسبت داده این حدیث در سند احمد نیست و آنچه در مسند است (۲/۲۱۰) و از ابن عمرو روایت شده این است که «بیشتر دعای پیامبر ﷺ در روز عرفه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير است. یعنی معبود بر حقی جز خداوند یگانه نیست پادشاهی و ستایش از آن اوست تمام نیکی ها در دست اوست و او بر هر چیزی تواناست.

ترمذی این حدیث را روایت کرده و نسائی، ابن حبان و حاکم آن را حسن دانسته‌اند. حاکم به شرط مسلم آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز در تلخیص خود می‌گوید صحیح است.^۱

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: برتری اعمال بر صورت‌ها و تعدد آنها نیست بلکه برتری آنها به برتریشان در قلوب است. (دلهاست) پس صورت (شکل) دو عمل می‌تواند یکی باشد ولی در بین آن دو به فاصله آسمانها تا زمین برتری و تفاضل می‌باشد. می‌گوید: در حدیث بطاقه (حدیثی که گذشت) تأمل کن! همان حدیثی که یک نوشته (شناسنامه) در برابر نود و نه یادداشت قرار می‌گیرد که هر کدام از یادداشتها به اندازه دید یک چشم طول دارد با این وصف یک نوشته (شناسنامه) بر تمامی آنها سنگینی می‌کند و نودونه یادداشت در برابرش سبک می‌شوند. در نتیجه فرد دچار عذاب نمی‌شود. معلوم است که هر یکتا پرستی یکی از این نوشته‌ها (شناسنامه) را داراست. ولی بسیاری از آنها به سبب گناهانشان وارد آتش جهنم می‌شوند.

مصنف می‌گوید: ابن حبان و حاکم آنرا روایت کرده‌اند: ابن حبان همان محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ، ابو حاتم تمیمی بستی، حافظ تصانیفی مثل الصحيح، التاريخ، الضعفاء، الثقات و غیره است. حاکم می‌گوید که وی می‌گوید پیمان‌هایی از علومی همانند فقه اللغه، حدیث و وعظ و از مردان خردمند است در سال ۳۵۴ در شهر بستی وفات یافت.

۱- صحیح است: ترمذی کتاب الایمان (۲۶۳۹) باب ماجاء فیمن یموت وهو شهر آن لا اله الا الله. ترمذی می‌گوید حدیث حسن غریب است. ابن ماجه: کتاب الزهد (۴۳۰۰) باب ما یرجى من رحمة الله یوم القيامة ابن حبان (۲۵۲۴) حاکم (۶/۱) (۱۸۸، ۱۸۹/۲) می‌گوید به شرط مسلم صحیح است و ذهبی نیز با وی موافق است. البانی در الصحیحة (۲۱۳/۱) می‌گوید: «هو كما قالوا» یعنی گفته ذهبی و حاکم صحیح است. حدیث آنگونه بدان نسبت داده است در سنن نسائی نیست مراجعه شود به تحفة الاشراف (۳۴۲/۶)

حاکم نیز اسمش محمد بن عبدالله بن محمد نیشابوری، ابو عبدالله الحافظ معروف به ابن البیع. در سال ۳۲۱ متولد شد، از جمله تصانیف وی عبارتند از: تاریخ نیشابورو غیره در سال ۴۰۵ هجری وفات یافت.

ترمذی با حدیثی که آنرا حسن می‌داند از انس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند فرموده است، ای فرزند آدم اگر به اندازه زمین دچار خطا و لغزش شوی سپس در حالتی مرا ملاقات کنی که برایم شرک قائل نشدی به اندازه زمین مغفرت و بخشش شامل حالت می‌کنم.

مصنف رحمته الله می‌گوید: ترمذی با حدیثی که آنرا حسن می‌داند از انس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که وی فرمود: خداوند فرموده است، ای فرزند آدم اگر به اندازه زمین دچار خطا و لغزش شوی سپس در حالتی مرا ملاقات کنی که برایم شرک قائل نشدی به اندازه زمین مغفرت و بخشش شامل حالت می‌کنم. مصنف رحمته الله جمله آخر حدیث را مطرح کرده است. در حالی که ترمذی تمام آن حدیث را بدین نحو آورده است: از انس روایت شده است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است. ای فرزند آدم چون مرا فراخواندی و امید به من بست. بی توجه به آنچه انجام داده بودی ترا بخشیدم و ابایی نداشتم. ای فرزند آدم اگر گناهت به کرانه های آسمان رسید چون از من طلب مغفرت کردی ترا بخشیدم و هیچگونه ابایی نداشتم، ای فرزند آدم! اگر به اندازه زمین دچار خطا و لغزش شوی سپس در حالتی مرا ملاقات کنی که برایم شریک قائل نشدی به اندازه زمین مغفرت و بخشش شامل حالت می‌کنم.

۱- صحیح است: ترمذی کتاب الدعوات (۳۵۴۰) باب فضل التوبة والاستغفار و ما ذکر من رحمة الله لعباده ترمذی می‌گوید: حدیث حسن غریب است. این حدیث به سبب شواهد فراوانی که دارد صحیح است. علامه ابن رجب در کتاب جامع العلوم والحکم حدیث چهل و دوم آنرا شرح داده است. ما نیز به صورت جداگانه آنرا شرح و تحقیق کرده و آنرا تحت عنوان اسباب المغفرة نامیده‌ایم.

ترمذی: اسمش محمد بن عیسی بن سورۀ بن موسی بن ضحاک السلمی، ابو عیسی، صاحب «الجامع» و یکی از حفاظ حدیث و نابینا بود. از قتیبه، هناد، بخاری و دیگران روایت کرده است. در سال ۲۷۹ هجری قمری وفات یافت.

انس: ابن مالک بن نصر انصاری خزرجی، خادم رسول خدا ﷺ که ده سال به خدمتگذاری وی پرداخت. پیامبر ﷺ در حق وی دعا کردند: خداوند مال و فرزندانش را فزونی بخش و او را داخل بهشت گردان. در سال نود و نه بنا به گفته ای نود و سه هجری با سنی متجاوز از صد سال وفات یافت.

امام احمد نیز به معنای حدیث مذکور از ابوذر بالفظ زیر روایت کرده است که «عمل قراب الارض خطیئة ثم لقینی لا یشرک بی شیئاً جعلت له مثلها مغفرة» یعنی هر کس به اندازه زمین دچار لغزش شده باشد، سپس در حالتی با من ملاقات کند که برایم شریک قائل شده است همانند آن برایش بخشش و مغفرت قرار می دهم. مسلم آنرا روایت کرده^۱ و طبرانی^۲ نیز از حدیث ابن عباس از پیامبر ﷺ آورده است. قراب با ضم قاف و بنا بر گفته ای با کسر آن که ضم مشهورتر است، به معنای پُری یا نزدیک به پُر شدن، به اندازه زمین است.

و عبارت «ثم لقینی لا تشرک بی شیئاً» یعنی مرا ملاقات کنی در حالی که چیزی را شریک من قرار نداده ای به شرط (دوری از شرک) که شرط سنگینی برای دسترسی به مغفرت خداوند است. خواه این سالم ماندن از شرک اندک باشد، یا زیاد بزرگ باشد یا کوچک.

۱- مسلم: کتاب الذکر والدعا (۲۶۸۷)(۲۲) باب فضل الذکر والدعا والتقرب الی الله تعالی

۲- صحیح است: طبرانی در الکبیر (۱۲۳۴۶) الصغیر (۲۰، ۲۱/۴) هیشمی (۲۱۱۷/۱) می گوید طبرانی در سه جا آنرا روایت کرده است که در آن ابراهیم بن اسحاق صینی و قیس بن ربیع وجود دارند که هر دوی آنها در اعتماد اختلافی هستند و دیگر رجال آن صحیح اند.

هیچکس از آن در امان نمی ماند مگر اینکه خداوند متعال او را سلامت دارد و آن هم سلامتی قلب است. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾﴾ (الشعراء: ۸۸ - ۸۹) یعنی روزی که نه مال سود می بخشد نه فرزندان بلکه کسی سودمند است که با دلی (قلبی) سالم نزد پروردگارش آمده باشد.

ابن رجب می گوید: هر کس همراه (یگانه پرستی) به اندازه تمام زمین خطا همراه داشته باشد و خداوند را ملاقات کند خداوند به همان میزان مغفرت شامل حال او خواهد کرد. اگر توحید فرد و اخلاصش برای خداوند متعال کامل شود و شروط توحید را با قلب، زبان و جوارح خود و یا قلب و زبانش در هنگام مرگ به پا دارد این امر موجب مغفرت و بخشش تمامی گناهایی که قبل از آن مرتکب شده است می شود، به طور کلی مانع دخول وی در آتش جهنم می گردد.

هر کس کلمه توحید در قلبش تحقق پیدا کند، محبت، تعظیم، اجلال، ترس، خشیت و توکل هر چیزی غیر از خداوند درد او خارج می شود در آن هنگام تمامی گناهان و خطاهای فرد می سوزند اگر چه همانند کف روی دریا باشد.

علامه ابن قیم رحمته الله در معنای حدیث مذکور می گوید: برای کسانی که اهل توحید محض هستند، توحیدی که با هیچگونه شرکی در نیامیخته است، چیزهایی بخشیده می شود که بر غیر آنها بخشیده نمی شود. بی تردید موحدی که هیچ چیزی را با خداوند شریک نکرده است اگر به میزان کل زمین خطا با پروردگارش ملاقات کند به همان میزان خداوند مغفرت شامل حال او می گرداند.

و این امر برای کسی که در توحید خود نقصی ایجاد کرده باشد حاصل نمی شود. زیرا با توحید خالصی که با شرک در نیامیخته است. هیچگونه گناهی باقی نمی ماند. چرا که متضمن محبت، اجلال، تعظیم، ترس و امید به خداوند یگانه است و موجب شستن گناهان می شود، اگر چه این گناهان به اندازه تمام زمین باشند بنابراین آلودگی گناه عارضه ای است دافع آن (توحید) بسیار قوی است.

این حدیث متضمن مفاهیمی است که از جمله آنها عبارتند از: کثرت ثواب (پاداش) توحید، گستردگی کرم، بخشش و رحمت خداوند، رد بر خوارج که گناهکاران را کافر قلمداد می‌کنند، رد بر معتزله که قائل به منزلت بین منزلتین - همان فسق - هستند و می‌گویند: نه مؤمن است و نه کافر و همیشه در آتش باقی می‌ماند.

در حالی که درست‌ترین نظر، نظر اهل سنت است که می‌گویند: اسم ایمان از فرد گناهکار سلب نمی‌شود و نه می‌توان به طور مطلق وی را مومن نامید، بلکه گفته می‌شود وی مومن معصیت کار است یا با ایمان خود مومن و با گناهی کبیره ای که مرتکب شده فاسق است، که کتاب سنت و اجماع سلف امت سلامی بر این معنا دلالت می‌کند. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ به اسراء برده شد، چون به سدره المنتهی رسید. سه چیز به وی عطا شد؛ نمازهای پنجگانه، آیات پایانی سوره بقره به وی بخشیده شد و از میان امت او بر کسی که چیزی را شریک خداوند قرار نداده باشد گناهان بزرگ او مورد مغفرت قرار گرفت. مسلم^۱ این حدیث را روایت کرده است

ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: امام احمد، ترمذی، ابن ماجه و نسائی^۲ از انس بن مالک روایت کرده اند که گفت: رسول خدا ﷺ این آیه را قرائت کردند ﴿هُوَ أَهْلُ النَّفْوَىٰ وَ أَهْلُ الْغَفْرَةِ ۝﴾ (المدثر: ۵۶) یعنی او سزاوار این است که از او بترسند، (آنچه موجب خشم او شود از آن اجتناب کنند) و سزاوار بخشش است.

پروردگارتان می‌گوید: من اهلیت آنرا دارم از من بترسند و کسی را همتای من نگیرند و هر کس از اینکه همراه من معبودی برگزیند، پرهیز می‌کند، شایستگی آنرا دارد که بر او ببخشم.

۱- مسلم کتاب الأمان (۱۷۳) (۲۷۹) باب فی ذکر سدره المنتهی

۲- ضعیف است: احمد (۳/۲۴۳، ۱۴۲) ترمذی: کتاب التفسیر (۳۳۲۸) باب ومن سورة الحشر ونسائی در الكبرى در تحفة الاشرف (۱/۱۳۹) ابن ماجه: کتاب الزهر (۴۲۹۹) باب ما یرجى من رحمة الله يوم القيامة.

مصنف رحمه الله می‌گوید: در پنج مفهوم (پیامی) که در حدیث عبادۀ مطرح شده است تأمل کن و چون بین آن و حدیث عتبان جمع کنی معنای لاله الا الله و خطای فریب خوردگان برایت روشن و آشکار خواهد شد. انبیاء نیازمندند به اینکه فضل «لا اله الا الله» به آنان گوشزد شود و تذکر به اینکه لا اله الا الله بر تمامی مخلوقات برتری دارد، با این وصف بسیاری از کسانی که آنرا به زبان می‌آورند کفه ترازوی وی (اعمال) آنان سبک می‌شود. در این حدیث اثبات صفات خداوند وجود دارد و این برخلاف دیدگاه معطله است.

با شناخت حدیث انس و فرموده پیامبر ﷺ در حدیث عتبان مبنی بر اینکه خداوند هر کس را که بگوید لا اله الا الله و جویای روی خدا باشد بر آتش حرام می‌کند. روشن شد که ترک شرک تنها به زبان نیست.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح شد عبارتند از:

نخست: وسعت فضل خداوند.

دوم: فراوانی پاداش توحید نزد خداوند.

سوم: توحید علاوه بر اینکه ثواب فراوانی دارد گناهان را نیز می‌پوشاند.

چهارم: تفسیر آیه ۸۲ سوره ی انعام.

پنجم: تأمل در پنج پیام (مفهومی) که در حدیث عبادۀ مطرح شده است. ششم: از جمع کردن حدیث عبادۀ، عتبان و احادیث بعد از آنها مفهوم گفته «لا اله الا الله» روشن میگردد و خطای کسانی که فریب خورده‌اند نیز آشکار می‌شود.

هفتم: توجه به شرطی که در حدیث عتبان آمده است

هشتم: انبیاء نیازمندند به اینکه فضل لا اله الا الله به آنان گوشزد شود.
 نهم: توجه به اینکه «لا اله الا الله» بر تمامی مخلوقات برتری دارد، با
 این وصف بسیاری از کسانی که آنها را به زبان می آورند کفه ترازوی
 (اعمال صالح) آنان سبک می شود.

دهم: نص بر اینکه زمین نیز همانند آسمان هفتگانه است.
 یازدهم: در زمین و آسمانهای هفتگانه ساکنانی وجود دارند.
 دوازدهم: اثبات صفات برای خدا بر خلاف دیدگاه معطله
 سیزدهم: با شناخت حدیث انس می توان دریافت فرموده پیامبر ﷺ در
 حدیث عتبان «که خداوند بر آتش حرام کرده است کسی را که بگوید لا اله
 الا الله و با این گفته جویای روی خدا باشد» مقصود ترک شرک است نه
 اینکه فقط با زبان نفی کردن.

چهاردهم: تامل در جمع بین این دو، که عیسی و محمد دو نفر از بندگان
 و فرستادگان خدایند.

پانزدهم: شناخت اینکه اسم کلمه خدا به عیسی اختصاص دارد.
 شانزدهم: شناخت اینکه عیسی روحی است از جانب خداوند.
 هفدهم: شناخت اینکه فضل ایمان به بهشت و جهنم است.
 هیجدهم: شناخت عبارت «علی ماکان من العمل» یعنی هر عملی که
 داشته باشد.

نوزدهم: شناخت اینکه ترازوی اعمال در قیامت دو کفه دارد.

بیستم: شناخت مطرح شدن وجه (روی) خدا.

هر کس توحید را محقق سازد بی حساب وارد بهشت می شود

خداوند می فرماید: ﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَوْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (۱۲۰) ﴿

(النحل: ۱۲۰) یعنی ابراهیم پیشوایی مطیع و حقگرا بود و از زمره مشرکان نبوده است در جایی دیگر می فرماید: ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴾ (۵۹) ﴿

(المؤمنون: ۵۹) یعنی کسانی که برای پروردگارشان شریک قرار نمی دهند.

این عبارت مصنف که هر کس توحید را محقق سازد بی حساب وارد بهشت می شود یعنی عذابی نمی بیند. از نظر من (شارح) تحقق توحید یعنی خالص و تصفیه کردن آن از هرگونه شائبه های شرک، بدعت و نافرمانی. خداوند در این فرموده خود که ﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَوْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (النحل: ۱۲۰) ابراهیم علیه السلام را با این صفاتی که بیانگر نهایت تحقق توحید است توصیف می کند:

نخست اینکه وی امتی بود یعنی پیشوا، امام و معلم نیکی و خیر بود. و این پیشوا و امام بودن تحقق نمی یابد مگر با کامل شدن صبر و یقینی که بدان وسیله می توان به امامت در دین دست یافت صفت دوم ابراهیم «قانت» بودن است، شیخ الاسلام می گوید. «قنوت» یعنی دوام فرمانبرداری (اطاعت)، پس هرگاه نمازگذار قیام، رکوع و سجده هایش را طولانی کرد قانت محسوب می شود. خداوند می فرماید: ﴿ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ

ءَانَءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ﴾ (الزمر: ۹) کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می شود و خود را از آخرت بدور می دارد و خواستار رحمت پروردگار خود است (برابر است با کسی که اینگونه نیست)؟!!

سومین صفت ابراهیم «حنیف» یعنی حقگرا بودن است. علامه ابن قیم رحمته الله می گوید حنیف یعنی کسی که روبه خدا می کند و از هر آنچه غیر اوست رو می گرداند.

صفت چهارم ابراهیم این است که وی از زمره مشرکان نبود، یعنی به دلیل درستی اخلاص، کمال صدق و دوری گزیدن از شرک، مشرک تلقی نمی شود.

به نظر می رسد (شارح) مطلب فوق را این فرموده خداوند روشنتر می سازد که

﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ ﴾ (الممتحنه: ۴) یعنی برای شما در ابراهیم و کسانی که هم کیش اویند از برادران پیامبرش، الگویی نیکوست.

ابن جریر رَحِمَهُ اللهُ در خصوص این آیات که:

﴿ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ۗ الْإِقْوَالُ لِإِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَعْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ﴾ (الممتحنه: ۴) یعنی بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و چیزهایی که به غیر از خدا می پرستید بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم. دشمنانگی و کینه توزی همیشگی بین ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید. مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می کنم و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی توانم بکنم.

خداوند (در آیه دیگری) از زبان خلیل خود علیه السلام به پدرش آزر می گوید:

﴿ وَأَعْتَرِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴾ (۴۸)

﴿ فَلَمَّا أَعْتَرَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۗ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴾ (۴۹) (مریم: ۴۸-۴۹) یعنی: از شما و آنچه به غیر از خدا می پرستید کناره گیری و دوری می کنم و تنها پروردگارم را می پرستم، امید است در پرستش پروردگار، بدبخت و نومید نگردم. هنگامی که از آنان و چیزهایی که به جز خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، بدو اسحاق و یعقوب بخشیدم و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم.

این تحقق توحید است و آن هم تبری از شرک و اهل آن و کناره گیری از آنان و

کفر و دشمنی و بغض نسبت به آنهاست. پس خداوند نیز یاریگر است.

مصنف رحمته الله در خصوص این آیه ﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً ﴾ النحل: ۱۲۰ میگوید: صفت امة بدان خاطر بیان شده است تا سالک طریق حق به سبب کمی و قلت سالکان این طریق دچار ترس و وحشت نشود ﴿ فَأَيُّتَا لِلَّهِ ﴾ مطیع پادشاهان و تجارت پیشگان سرکش نباشد ﴿ حَنِيفًا ﴾ همانند دانشمندان گمراه به چپ و راست نگراید. ﴿ وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ بر خلاف کسانی که چون طرفدارانشان زیاد شد خودشان را از زمره مسلمانان می پندارند (یعنی کثرت را ملاک حقانیت قرار می دهند نه صفت و اوصاف را).

ابن ابی حاتم از ابن عباس پیرامون این فرموده خداوند ﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً ﴾ روایت کرده است که ابراهیم خود تنها برآیین اسلام بود و کسی در زمان وی بر آیین اسلام نبود.

از نظر من (شارح) منافاتی بین این مطلب و آنچه قبلاً گذشت مبنی بر اینکه ابراهیم در خیر پیشوایی بود که به وی اقتدا می شد، وجود ندارد.

خداوند می فرماید ﴿ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ (المؤمنون: ۵۷ - ۵۹) یعنی کسانی که از خوف خدا در هراسند آنانی که به آیات پروردگارشان ایمان دارند، افرادی که برای پروردگار خود انباز قرار نمی دهند.

این آیات مومنانی را که برای بهشت از هم پیشی می گیرند توصیف می کند آنان را با صفاتی می ستاید یکی از بزرگترین این صفات آن است که برای پروردگار خود شریک قرار نمی دهند. از آنجایی که شخص گاهاً در معرض چیزهایی از قبیل شرک آشکار و پنهان قرار می گیرد که موجب مخدوش شدن اسلام وی می شود، از این رو این عوارض را از مومنان پیشگام نفی می کند و این همان تحقق پیدا کردن توحیدی است که به وسیله آن اعمالشان نیکو، کامل و سودمند می شود.

از نظر من (شارح) عبارت «حسن و کملت» یعنی نیکو و کامل شدن به اعتبار سلامت آنها از شرک اصغر است. ولی در ترک شرک اصغر نمی توان چنین تعبیری را

بکار برد. و این جای تدبر دارد. این کثیر در خصوص این آیه ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ يُرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴾ می گوید: یعنی غیر خدا را به همراه خدا نمی پرستند بلکه او را به یگانگی می پرستند و می دانند هیچ معبود برحقی جز خداوند و جود ندارد، خداوندی که یگانه و بی نیاز است، همسر و فرزندی برنگزیده و هیچگونه نظیری ندارد.

مصنف می‌گوید: از حصین بن عبدالرحمن روایت شده که گفت: در خدمت سعید بن جبیر بودم که فرمود: امشب کدام یک از شما آن ستاره را دید که سقوط کرد؟ گفتم: من آن را دیدم، سپس گفتم: اما من در حالت نماز نبودم، بلکه (ماری) مرا نیش زده بود. گفت: پس چکار کردی؟ گفتم: از رقیه استفاده کردم. گفت: چه چیزی شما را بر آن داشت؟ گفتم: از حدیثی پیروی کردم که شعبی برای ما نقل کرده بود. گفت: چه چیزی را برای شما نقل کرده است؟ گفتم: ایشان از بریده بن حصیب نقل کرد که گفته: «رقیه تنها برای چشم زخم و تب استفاده می‌شود». گفت: هر کس به احادیث شنیده شده توجه نماید کار نیکی را انجام داده است

ابن عباس از پیامبر ﷺ برای ما روایت کرده است که فرمودند: امت‌هایی بر من عرضه شدند. پیامبری را دیدم که با یک گروه بود، پیامبری دیدم با یک یا دو مرد و بعضی از پیامبران تنها یک نفر را به همراه داشتند، در آن لحظه جمعیت زیادی را مشاهده نمودم که گمان بردم امت من هستند، اما به من گفتند: آن جمعیت موسی و قومش می‌باشند، پس نگاهی افکندم و ناگهان جمعیت بسیار بزرگی را مشاهده نمودم، به من گفتند:

امت توست در میان آنها هفتاد هزار نفر بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند. سپس پیامبر ﷺ بپا خواست و وارد منزل خود شد مردم پیرامون این فرموده وی سرگرم سخن شدند. برخی گفتند: شاید آن جمع هفتاد هزار نفری کسانی باشند که پیامبر ﷺ مصاحبت کرده‌اند. برخی گفتند: شاید کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده و برای خدا چیزی را شریک قرار نداده‌اند. و مسائل زیادی را مطرح کردند، پس پیامبر ﷺ بر آنان وارد شد و گفتگوی خود را به او خبر دادند. فرمود: آنان کسانی هستند که از کسی طلب تعویذ نویسی نمی‌کنند، خود را داغ نمی‌کنند و فال نمی‌گیرند و به خداوند توکل می‌کنند.

عکاشه بن محسن بپا خواست و گفت: از خداوند می خواهم مرا از زمره آنان قرار دهد. پیامبر ﷺ فرمود: تو از آنانی. مرد دیگری بپا خواست و گفت: از خداوند می خواهم مرا نیز از زمره آنان قرار دهد پیامبر ﷺ فرمود: عکاشه در آن از تو پیشی گرفت.

مصنف می گوید: از حصین بن عبدالرحمن رضی الله عنه روایت شده است که گفت: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: کدامیک از شما ستاره ای را که دیشب به سرعت پایین آمد دیدید؟ گفتم: من سپس گفتم: ولی من در نمازی نبودم و گزیده شده بودم. گفت: چه کاری انجام دادی؟ گفتم: رقیه نمودم. گفت: چه چیزی ترا به این کار واداشت. گفتم حدیثی که شعبی برایم روایت کرد، گفت: شعبی چه حدیثی را برایت گفت. گفتم: از بریده بن حصیب برایم روایت کرد که گفت: رقیه نیست مگر برای زخم چشم و گزیدن، گفت: به نیکویی شنید آن کسی که شنید (یعنی درست شنیده ای و به نیکویی به خاطر سپرده ای).

مصنف بی آنکه روایت مذکور را به کسی نسبت بدهد آورده است. بخاری به طور مختصر و طولانی آنرا روایت کرده است در این کتاب با لفظی که مسلم روایت کرده، آمده است. ترمذی و نسائی نیز آن را روایت کرده اند. حصین بن عبدالرحمن سلمی، ابو هذیل کوفی، فردی موثق که در سال ۱۳۶ هجری در سن ۹۳ سالگی وفات یافت. سعید بن جبیر همان امام فقیه که از بزرگترین یاران ابن عباس بود. روایت وی از عایشه و ابوموسی مرسل است در اصل کوفی و برده بنی اسد بود، هنوز به پنجاه سالگی نرسیده بود که در سال ۹۵ هجری در برابر حجاج به قتل رسید.

عبارت «انقض» یعنی سقوط کرد، نزول کرد «البارحة» یعنی نزدیکترین شبی که گذشت، دیشب، شب گذشته. ابوالعباس ثعلب می گوید: قبل از زوال خورشید می گویند:

رایت اللیل ولی بعد از زوال می گویند، رأیت البارحة دیگران نیز چنین نظری دارند. که در واقع از برح مشتق شده، به معنای زال: یعنی زایل شده است.

عبارت «أما أني لم اكن في الصلاة» یعنی من در نماز نبودم. صاحب مغنی اللیب می گوید: أما با فتحه و تخفیف دو درجه دارد. نخست اینکه حرف استفتاح وبه منزله الا تلقی شود، که هرگاه إن پس از آن واقع شود همزه إن کسره می گیرد. دوم به معنای حقاً یا احق یعنی مستحق تر، شایسته تر باشد. برخی نیز می گویند: «أما» دو کلمه است همزه برای استفهام و «ما» اسم است به معنای شیء یا چیز، که مجموع آن دو به معنای این است که آیا آن چیز حق است. که همین نظر اخیر درست تر و ما بنابر ظرف بودن نصب است. و بعد از یا با «أن» آغاز می شود. ولی در این جا وجه نخست مناسب تر است گویند، همان حصین، ترسید از اینکه حاضران گمان کنند که وی ستاره را در حالتی که نماز می خواند، دید. از این رو از خود این گمان را نفی کرد. که این دال بر بزرگواری و حرص سلف بر اخلاص و دوری از ریا و تظاهر بر خلاف واقع است.

عبارت «ولكني لدغت» یعنی گزیده شدم. «لُدِغْتُ» با ضمه لام و کسره غین: لغویان آن را به معنای گزیدن در نظر گرفته اند مثلاً می گویند «لدغته العقرب السموم» یعنی عقرب و موجوداتی سمی او را گزیدند. این هنگامی است که موجود سمی، سمش را به کسی بزند یا با نیش خود به کسی سمی بزند (کسی را نیش سمی بزند).

و عبارت «قلت: ارتقيت» که با لفظ مسلم «استرقیت» است یعنی درخواست تعویذ کردم.

در عبارت «فما حملك على ذلك» یعنی چه چیزی ترا به این امر وا داشت. درخواست حجت است از فرد جهت صحت نظر یا دیدگاهش. عبارت «حدیث حدثناه الشعبي» یعنی حدیثی که شعبی برایم روایت کرده است. اسم شعبی، عامر بن شراحیل همدانی است در زمان خلافت عمر رضی الله عنه متولد شد. از افراد مورد اعتماد و فقهای تابعین است. در سال ۱۰۳ هجری قمری وفات یافت.

عبارت «عن بُریده» بریده با ضمه حرف اول و فتحه حرف دوم اسم تصغیر برده است. ابن حصیب بن حارث اسلمی، صحابی مشهور که بنا بر گفته ابن سعد در سال ۶۳ وفات یافت.

عبارت «لارقیة إلا من عین أو حمة» یعنی رقیة (جایز) نیست مگر برای چشم (بد) وگزیده شدن. احمد و ابن ماجه به صورت مرفوع از بریده نقل کرده اند. احمد، ابوداود و ترمذی از عمران بن حصین هم به صورت مرفوع روایت کرده اند. هیثمی می گوید: رجال احمد موثق اند.^۱ «العین» چشم یعنی فردی با چشم خود دیگری را میزند و بدچشمی می کند. (چشم زد) «الحمة» سم عقرب و نظیر آن. خطابی گفت: معنی حدیث این است که رقیه (دعای نوشته) چشم زخم و تب از هر چیز دیگری بهتر و شفا دهنده تر می باشد. و پیامبر ﷺ نیز برای خود و برای دیگران از رقیه استفاده نموده است.

عبارت «قد أحسن من انتهى الی ما سمع» به معنی این است که هرکس از علم و دانشی بهره جوید که به او رسیده و بدان عمل نماید، کار نیکی را انجام داده، بر خلاف کسی که از روی نادانی عمل می نماید و یا این که به علم و دانش موجود عمل ننماید، او مجرم و گناه کار محسوب می گردد. و این داستان بیانگر آگاهی سلف و اخلاق زیبای آنان می باشد

عبارت «ولکن حدثنا ابن عباس» ابن عباس همان عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر ﷺ است. پیامبر ﷺ در حق وی دعا کرد. پروردگارا او را در دین فقیه

۱- صحیح است: احمد(۴/۴۳۶) ابوداود: کتاب الطب(۳۸۸۴) باب فی التعلیق التمام، ترمذی: کتاب الطلب(۲۰۵۷) باب ماجاء فی رخصة فی الرقیه عن عمران بن حصین. ارنو ووط در تخریج شرح السنة(۱۶۲/۱۲) اسناد ترمذی را صحیح قلمداد کرده است. البانی در صحیح الجامع(۷۳۷۳) و تخریج المشکاة(۴۵۵۷) آنرا صحیح دانسته است. مسلم(۲۲۰)(۳۷۴) به صورت مرفوع از بریده روایت کرده است و ابن ماجه(۳۵۱۳) به صورت مرفوع آورد که در اسناد وی ابوجعفر رازی است.

کردان و تاویل به او پیاموز.^۱ او نیز مصداق این دعا بود. در سال ۶۸ در طائف وفات یافت. مصنف می‌گوید عبارت «قد احسن من انتهی إلى ما سمع» در روایت مذکور بیانگر عمق علم سلف است. پس حدیث نخست مخالفتی با حدیث دوم ندارد.

عبارت «عرضت علی الامم» تمام امتهای بر من عرضه شدند. در ترمذی و نسائی^۲ از روایت عبث بن قاسم از حصین بن عبدالرحمن آمده است. که آن عرضه شدن، در شب اسراء بود. حافظ می‌گوید: اگر این گفته محفوظ باشد قوتی است برای کسانی که قائل به تعدد اسراء هستند. چرا که در مورد اخیرا اسراء در مدینه نیز اتفاق افتاده است.

از نظر من (شارح) این دیدگاه جای تأمل و بررسی دارد.

عبارت «و رای النبى و معه الرهط» یعنی پیامبر ﷺ را به همراه گروهی دیدم. در صحیح مسلم، رهط به صورت تصغیر یعنی الرهیط آمده است. که بنا بر گفته نووی به جماعتی گفته می‌شود که کمتر از ۱۰ نفر است.

عبارت «والنبى و مع الرجل والرجلان، والنبى و لیس معه احدٌ» یعنی پیامبری با یک یا دو مرد همراه بود، پیامبری نیز هیچ همراه و یاری نداشت. این سخن ردی است بر کسانی که به فراوانی و کثرت نفرات برای حقانیت یک نبی استناد و احتجاج می‌کنند. عبارت «أذا رفع لی سواد عظیم» در اینجا مقصود شخصی است که از دور دیده می‌شود.

عبارت «فطننت انهم امتی» یعنی گمان کردم که آن امت من است. زیرا اشخاصی که از دور دست دیده می‌شد فقط شکلی از آنها به نظر می‌رسید. در صحیح مسلم آمده

۱- صحیح است: بخاری(۱۴۳) کتاب العلم. مسلم (۲۴۷۷)(۱۳۸). احمد (۳۳۵/۱، ۳۲۸، ۳۱۴، ۲۶۶) حاکم(۵۳۴/۳) حاکم کرده‌اند حاکم آنرا کرده و ذهبی نیز موافق وی است. هینمی در المجمع (۲۷۶/۹) احمد و طبرانی با اسانیدی آنرا روایت کرده اند احمد به دو طریق روایت کرده که رجال هردو طریق صحیح اند.

۲- صحیح است: ترمذی: کتاب صفة القيامة(۲۴۴۶)(۱۶) ترمذی می‌گوید: حسن صحیح است، نسائی نیز در کبری و تحفة الأشراف(۴/۴۱۰) حسن آنرا صحیح دانسته است.

است «ولکن انظر إلى الأفق» یعنی ولی من به افق نگاه می کردم. مصنف این عبارت را نیاورده است. شاید از منبع اصلی که حدیث را از آن نقل کرده ساقط شده باشد، خداوند داناتر است.

عبارت «وقیل لی هذا موسی و قومه» به من گفته شد این موسی و قومش است. یعنی موسی پسر عمران، کلیم خداوند رحمن، قوم او نیز همان پیروان وی از بنی اسرائیل اند. عبارت «پس دیدم ناگهان جمعیت زیادی را مشاهده نمودم» به من گفته شد این امت تست در میان آنها هفتاد هزار نفر بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند» یعنی به سبب اینکه توحید را محقق کرده اند. در روایت ابن فضیل آمده است که از میان این افراد امت تو هفتاد هزار نفر وارد بهشت می شوند. در حدیث ابوهریره، در صحیح و مسلم بخاری^۱ آمده است «چهره آنان همانند ماه شب چهاردهم می درخشد» امام احمد و بیهقی^۲ در حدیثی از ابوهریره آورده اند پیامبر ﷺ فرمودند: از خداوند طلب کردم (که بر تعداد اهل بهشت از امت من) بیفزاید تا اینکه بر هر هزارل هفتاد هزار نفر افزود). حافظ می گوید سند آن روایت جید است.

عبارت «ثم نهض» یعنی سپس بپا خواست. عبارت، «مخاض الناس فی اولئک» یعنی مردم پیرامون آنها (هفتاد هزار نفر اهل بهشت) به سخن پرداختند. این عبارت بیانگر مباح بودن گفتگو و مباحثه پیرامون نصوص شرعی به منظور بهره‌مندی از آنها و بیان حق است و همچنین بیانگر عمق علم سلف و شناخت آنها به مسائل شرعی است که جزء عمل کردن به آن به چیزی که بدان شناخت حاصل می کردند هم و قصدی نداشتند. بر خیر و صلاح حریص بودند. که مصنف نیز این مطلب را مطرح کرده است.

۱- بخاری: کتاب اللباس (۵۸۱۱) مسلم الایمان (۲۱۶) (۳۶۹).

۲- صحیح است: احمد (۳۵۹/۲) حافظ الفتح (۴۱۰/۱۱) می گوید: سندش جید است. آلبانی در الصحیحة (۱۴۸۶) آنرا صحیح دانسته است.

عبارت «فقال هم الذین لا یسترقون» یعنی آنان کسانی هستند که از کسی طلب رقیه نمی کنند و در صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) و مسند احمد نیز از حدیث ابن مسعود چنین عبارتی وارد شده است.

و در روایتی از مسلم با لفظ «ولا یرقون» یعنی تعویذ نمی کنند آمده است. شیخ الاسلام ابن تیمه می گوید: این قسمت اضافی که در حدیث آمده وهم و خیال راوی است، چرا که ولا یرقون سخن پیامبر ﷺ نیست. پیامبر ﷺ هنگامیکه در مورد رقیه مورد سوال واقع شد، فرمود: هر کس از شما که می تواند به برادرش سودی برساند پس به او سود برساند^۱ و (در جایی دیگر) می فرماید: تعویذ مادامی که شرک نباشد اشکالی ندارد.^۲

همچنین جبرئیل برای پیامبر ﷺ و پیامبر نیز برای اصحابش رقیه خواندند.^۳ فرق است بین کسی که رقیه انجام می دهد با کسی که از دیگران طلب رقیه می کند، چرا که فرد طلب کننده تعوذ از غیر خدا با دل و جان طلب میکند و توجه دارد، در حالی که رقیه خوان کار نیکویی انجام می دهد، مقصود از توکل که در هفتاد هزار آمده است توکل به تمام معناست. از دیگران طلب رقیه و داغ نمی کنند. ابن قیم رحمه الله نیز چنین سخنی را گفته است.

عبارت «ولا یرقون» یعنی از غیر خود نمی خواهند که برایشان داغ کنند، همانطوری که از دیگران طلب تعویذ نمی کنند، تسلیم قضا هستند از بلا لذت می برند.

۱- مسلم: کتاب اسلام (۲۱۹۹) (۶۱) باب استجاب الرقیه من العین والنملة والحمة والمنظرة.

۲- مسلم: کتاب السلام (۲۲۰۰) (۶۴) باب الرقیه من العین والنملة والحمة النظرة.

۳- تعویذ جبرئیل برای پیامبر ﷺ: مسلم: کتاب السلام (۲۱۸۶) (۴۰) باب الطلب والمرض.. از حدیث ابو سعید خدری ؓ. مسلم کتاب السلام (۲۱۸۵) (۳۹) باب الطب از حدیث عایشه رضی الله عنها. تعویذ پیامبر ﷺ برای اصحاب ش. بخاری: کتاب الطب (۵۷۴۵) (۵۷۴۶) باب رقیقة النبی ﷺ. مسلم کتاب السلام (۲۱۹۴) (۵۴) باب استجاب الرقیه.. از حدیث عایشه رضی الله عنها.

از نظر من (شارح) عبارت «لا یکتون» اعم است از اینکه آنرا از کسی طلب کنند یا اینکه با اختیار خودشان آنرا انجام دهند. ولی داغ کردن ذاتاً جایز است. همانطوری که در صحیح مسلم^۱ از جابر بن عبدالله روایت شده است که پیامبر ﷺ پزشکی را نزد اُبی بن کعب فرستاد یکی از رگهایش را قطع کرده داغ نمود.

در صحیح بخاری^۲ از انس روایت شده است که وی پهلویش را داغ کرده در حالی که پیامبر ﷺ در قید حیات بود. ترمذی و دیگران^۳ از انس روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ (اسعد بن زراره را به سبب خاری داغ کرد)

در صحیح بخاری^۴ به صورت مرفوع از ابن عباس روایت شده است «شفا در سه چیز است: نوشیدن عسل، پیمانه حجاجت و داغ کردن با آتش و من از داغ کردن باز می‌دارم». و در لفظی نیز آمده است داغ کردن را دوست ندارم. ابن قیم رحمته الله می‌گوید: احادیثی که پیرامون داغ کردن هستند چهار نوعند: نخست: انجام دادن آن
دوم: عدم دوست داشتن آن.

سوم: تمجید کسی که آنرا ترک کند.

چهارم: نهی از آن. به شکرانه خداوند تعارضی در میان این احادیث نیست. چرا که انجام دادن آن دال بر جوازش نیست و عدم دوست داشتن آن نیز بر منع آن دلالت ندارد. تمجید از کسی که آنرا ترک کند، دلیل بر آن است که ترک آن بهتر و والاتر است نهی از آن بوجه کراهت و اختیار است

۱- مسلم: کتاب السلام (۲۲۰۷) (۷۳) باب لكل داء دواء

۲- بخاری: کتاب الطب (۵۷۱۹) باب ذات الجنب

۳- صحیح است ترمذی: کتاب الطب (۲۰۵۰) باب ما جاء فی الرخصة فی ذالك. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن غریب است. ابن حبان (۱۴۰۴) ابن غریب است. ابن حبان (۱۴۰۴) ابن مفلح در آداب الشرعیة (۱۰۱/۳) می‌گوید: در اسناد آن افراد موثق هستند.

۴- بخاری: کتاب الطب ۵۶۸۰-۵۶۸۱ باب الشفاء فی الثلاث.

عبارت «ولا يتطرون» یعنی تشاوموم به پرنده و امثال از این دست نمی‌کنند (فالگیری و شوم یا بی نمی‌کنند). إن شاء الله پیرامون فالگیری و آنچه بدان مرتبط است در آینده سخن خواهیم گفت، (بعداً خواهیم آمد).

و عبارت «وعلی رهم یتوکلون» یعنی بر پروردگارشان توکل می‌کنند. این عبارت در واقع طرح اصلی جامعی است که سایر افعال و خصال از آنان متفرع شده اند؛ یعنی توکل بر خداوند و با صدق پناه بردن به او و با دل و جان به او اعتماد کردن و این نهایت تحقق توحیدی است که بهره‌اش تمامی مقامات ارجمندی از قبیل محبت، امید، ترس، رضایت به پروردگاری معبود بودن خداوند و رضایت به قضای الهی است.

دانستن این نکته لازم است که حدیث مذکور به هیچ وجه برای مفهوم دلالت ندارد که آنها (اهل بهشت) نباید مستقیماً به اسباب موجود در این عالم دست بزنند. (یعنی بدون اسباب توکل کنند). چرا که در حالت کلی و عمومی اخذ اسباب و ارتباط آنها یک امر فطری و ضروری است که جدایی از آنها ممکن نیست، بلکه اخذ اسباب و ارتباط مستقیم برقرار کردن به بزرگترین سبب عین توکل است. همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق: ۳) یعنی هر کس به خدا توکل کند خداوند او را بس است. بلکه مراد این است که آنان امور مکروه (ناپسند) را با وجود اینکه به آنها نیازمندند، مثل داغ کردن و رقیه کردن را با توکل به خداوند ترک می‌کنند. این ترک کردن به سبب ناپسند بودن آن سبب است. به ویژه مریض گمان ببرد که در چیزی شفای اوست به تار عنکبوت نیز تشبث می‌جوید و بدان متمسک می‌شود.

اخذ اسباب به طور مستقیم و مداوا کردن به گونه‌ای که کراهتی در آن نیست. توکل را مخدوش نمی‌سازد.

و ترک آن نیز مشروع نیست. همانطوری که در صحیحین (مسلم و بخاری) به صورت مرفوع از ابوهریره روایت شده است که «خداوند هیچ دردی را نازل نکرده مگر اینکه دواپی (شفایی) نیز برای آن نازل کرده است هرکس آنرا شناخت به مطلوب خود رسید و هرکس بدان جاهل بود، از مطلوب باز مانده و از شفای خود محروم گشت.

از اسامه بن شریک روایت شده است که گفت «من نزد پیامبر ﷺ بودم که گروهی نزد وی آمدند. سپس گفتند: ای رسول خدا می توانیم مداوا و درمان کنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای بندگان خدا آری مداوا کنید چرا که خداوند عزوجل هیچ دردی را قرار نداده است مگر اینکه شفایی نیز برای آن قرار داده است، فقط یک درد درمان ندارد. گفتند: آن درد کدام است؟ فرمود آن هم پیری است. احمد آنرا روایت کرده است.

ابن قیم رحمته الله تعالی می گوید: این احادیث در برگیرنده اثبات اسباب و مسبب و ابطال گفته منکرین آنهاست. به مداوا کردن دستور می دهند چرا که منافاتی با توکل ندارد همانطوری که نه تنها دفع درد گرسنگی، تشنگی و سرما با اضدادشان منافاتی با توکل ندارد، بلکه حقیقت توحید تنها با اخذ مستقیم اسبابی که خداوند شرعاً و تقدیراً به مقتضای مسیبات آنها نصب کرده، تحقق و تمام و کمال می یابد. تعطیل کردن این اسباب همانطوری که بر امر و حکمت خدشه وارد می کند ذات توکل را نیز مخدوش می سازد. توکل فرد را تضعیف می کند چرا که تعطیل کننده اسباب گمان می کند که ترک آنها نشان دهنده قوت توکل وی است. ترک این اسباب نشانه عجز و ناتوانی است و با توکل، که حقیقت اعتماد قلب بر خداوند متعال در دستیابی به چیزی است که در دنیا به فرد نفع می رساند و ضرر دین و دنیا را از وی دفع می کند، منافات دارد. پس ناگزیر فرد باید مستقیماً به این اسباب اعتماد کند در غیر این صورت حکمت و شرع را تعطیل کرده است، فرد نباید عجز خود را توکل و توکل خود را عجز قلمداد کند.

علما در خصوص مداوا (درمان کردن) اختلاف نظر دارند. اینکه آیا مداوا کردن مباح و ترک آن افضل است یا اینکه مستحب یا واجب است؟ قول مشهور امام احمد مباح بودن مداوا است به دلیل حدیثی که گذشت و احادیثی که هم مضمون آن هستند. از نظر شافعیه مستحب است تا جایی که نووی در شرح مسلم مدعی است که این دیدگاه، دیدگاه جمهور سلف و عموم خلف است. وزیر ابومظفر نیز همین نظر را برگزیده و می گوید: در مذهب ابوحنیفه به مستحب بودن آن تا حدی که به واجب نزدیک

می‌شود، تاکید شده است و از نظر مالک فصل و ترک آن مساوی است و مالک گفته است، اشکالی در مداوا کردن و یا ترک آن نیست.

شیخ الاسلام می‌گوید: در نزد جمهور علما واجب نیست و فقط گروه اندکی از پیروان شافعی و احمد آنرا واجب دانسته اند.

عبارت «فقام عكاشة بن محصن» یعنی عکاشه بن محصن بپا خواست. عکاشه با ضمه عین و تشدید کاف «محصن» با کسر میم و سکون حاء و فتحه صاد - ابن حرثان اسدی از قبیله بنی اسد بن خزیمه از پیشگامان نخستین به اسلام و از زیباترین مردان (عرب) بود. هجرت کرده، و شاهد جنگ بدر بود و در آن شرکت داشت. در دوازده هجری در جنگ رده به همراهی خالد بن ولید به دست طلیحه اسدی به شهادت رسید. طلیحه اسدی پس از آن اسلام آورد و با سعد ابی و قاص در جنگ قادسیه علیه سپاه فارس جنگید و در نبرد مشهور جسر به شهادت رسید.

و عبارت: «ای رسول خدا از خداوند بخواه تا مرا از زمره آنان قرار دهد فرمود: تو از زمره آنانی» بخاری در روایتی با این تعبیر آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوندا او را از زمره آنان قرار بده» که در این عبارت طلب دعا از کسی است که بهتر از فرد طالب است.

عبارت «ثم قام رجل آخر» یعنی مرد دیگری برخواست. به صورت مبهم مطرح کرده است، نیازی نیست که از اسم آن فرد جستجو کنیم.

عبارت «عکاشه در آن بر تو پیشی گرفت» قرطبی می‌گوید: مرد دوم از احوالی که عکاشه داشت برخوردار نبود. از این رو پیامبر ﷺ خواسته اش را اجابت نکرد. چرا که اگر اجابت می‌کرد در آن صورت جایز بود که تمامی حاضران چنین خواسته ای را مطرح کنند و مساله تسلسل پیدا می‌کرد، که پیامبر ﷺ با این گفته ادامه آنرا سد باب کرد. مصنف رحمته الله می‌گوید: در این عبارت توریه استعمال شده و نشان دهنده اخلاق نیکوی اوست.

مسائلی که در این باب مطرح شد عبارتند از:

نخست: شناخت مراتب (درجات) مردم در توحید.

دوم: معنای تحقق توحید در فرد.

سوم: تمجید خداوند سبحان از ابراهیم مبنی بر اینکه وی از زمره مشرکان نبود.

چهارم: تمجید خداوند از اولیاء بزرگ به دلیل سلامت آنان از شرک.

پنجم: ترک تعویذ و داغ کردن نشانگر تحقق توحید در فرد است.

ششم: مانع تمام آن خصلتها (ترک تعویذ و داغ کردن) توکل است.

هفتم: عمق علم صحابه به دلیل شناخت و آگاهی آنان و به این عمق علم خود تنها از طریق عمل دست یافتند.

هشتم: حرص صحابه بر کارهای خیر.

نهم: فضیلت و برتری امت محمدی نسبت به سایر امتهای از حیث کیفیت و کمیت.

دهم: فضیلت اصحاب موسی.

یازدهم: عرضه شدن امتهای به محمد ﷺ.

دوازدهم: هر امتی تنها با پیامبر خود حشر می شود.

سیزدهم: کم تعداد بودن کسانی که به دعوت انبیاء پاسخ مثبت دادند.

چهاردهم: اگر دعوت پیامبری در زمان وی اجابت نشده باشد آن پیامبر تنها حشر می شود (به درگاه خدا حاضر می شود).

پانزدهم: بهره (نتیجه) این علم آن است. که فرد به کثرت (فراوانی) اشخاص مغرور نمی شود و به کمی آنان نفرات هم ناامید و گوشه گیر نمی گردد.

شانزدهم: رخصت تعویذ و رقیه در چشم زدن (بدچشمی) و گزیدگی.

هفدهم: عمق (ژرفای) علم سلف به سبب عبارت «قد احسن من انتهی الی ماسع» یعنی به نیکویی شنید و عمل کرد، کسی که چنین و چنان شنید. هیجدهم: دوری سلف از اینکه فردی را به چیز نداشته بستایند (تملق گویی کنند).

نوزدهم: عبارت «انت منهم» یعنی تو از زمره آنانی، نشانه ای از نشانه های نبوت است.

بیستم: فضیلت عکاشه.

بیست و یکم: بکار گرفتن توریه (کلماتی که مضمون آن پنهان است).

بیست و دوم: اخلاق نیکوی پیامبر ﷺ

باب خوف از شرک

خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (النساء: ۴۸) یعنی: بی گمان خداوند شرک به خود را نمی بخشد ولی گناهان غیر از شرک را برای هر کس که خود بخواهد می بخشد.

مصنف این باب را باب خوف از شرک نامیده است.

مصنف می گوید: «خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (النساء: ۴۸) یعنی بی گمان خداوند شرک به خود را نمی بخشد ولی گناهان غیر از شرک را برای هر کس که خود بخواهد می بخشد.

ابن کثیر رحمته الله می گوید: خداوند خبر داده است که (لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَكَفَىٰ) یعنی برای بنده‌ای که او را ملاقات کند و بر او شرک ورزیده است نمی بخشد (وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) یعنی دیگر گناهان بندگانش را برای هر کسی که بخواهد می بخشد. از این آیه روشن می شود که شرک بزرگترین گناه است. چرا که خداوند خبر داده است کسی که از آن توبه نکرده باشد نمی بخشد، ولی گناهان دیگر غیر از شرک وابسته به خواست و مشیت خداوند است، اگر خواست آن گناهان را برای او می بخشد، و می بخشد و اگر هم خواست به وسیله آنها او را جزا می دهد. و این امر موجب می شود که بنده از شرکی که چنین شأنی نزد پروردگار دارد بیشتر بترسد. چرا که آن زشت ترین زشتی ها و ظالمانه ترین ظلمهاست. پروردگار جهانیان را کم پنداشته و حق خالص وی را صرف غیر او کرده است. غیر خدا را معادل خداوند در نظر گرفته است، همانطوری که

خداوند می فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ (الأنعام: ۱) یعنی سپس کسانی که به پروردگارشان کفر می ورزند برای او انباز (شریک) بر می گرینند. چرا که این کار نقص کننده مقصود خلق و امر (خلقت و شریعت) و از هر جهت منافی آن است. این نهایت دشمنی با پروردگار جهانیان و رویگردانی متکبرانه از طاعت و خاکساری در برابر اوست. سرپیچی از فرمانپذیری او امر او است همان اوامری که تنها صلاح عالم بوسیله آن و چون زمین از این اوامر خالی شد و کسی از آنها تبعیت نکرد قیامت برپا خواهد شد. همانطوری که پیامبر ﷺ می فرمایند: قیامت برپا نمی شود مگر زمانی که در زمین الله گفته نشود.

این حدیث را مسلم^۱ روایت کرده است زیرا شرک شباهت دادن مخلوق در خصوصیات الهی مثل صاحب نفع و ضرر، عطا و منع بودن، به خالق متعال و مقدس است. هر کسی این خصوصیات و خصوصیات دیگری مانند ترس، امید، توکل و متعلق دعا قرار دادن را که تنها برای خدا هستند به مخلوق نسبت دهد در واقع آن مخلوق را به خالق شبیه کرده است. کسی را که برای او مالک ضرر نفع و مرگ و زندگی و حیات دوباره نیست، به خداوندی شبیه کرده است که تمامی ستایشها از آن اوست و تمام هستی را او خلق کرده، صاحب اختیار (مالک) همه چیز است و تمامی کارها به سوی او بر می گردد و هر آنچه خیر و نیکی است در دست اوست. هر آنچه بخواهد می شود و هر آنچه نخواهد نمی شود. بر آنچه می بخشد مانعی وجود ندارد. و آنچه را منع می کند کسی قادر به بخشش آن نیست، هرگاه رحمتی را به روی مردم بگشاید هیچ کس نمی تواند آنرا ببندد و هر آنچه او ببندد هیچکس قادر به رها کردن آن نیست، خداوند شکست ناپذیر با حکمت است. ناپسندترین تشبیه، تشبیه چیزی که ذاتاً عاجز و فقیر است به چیزی است که در ذات خود قادر و غنی است.

۱- مسلم: کتاب الایمان (۱۴۸)(۲۳۴) باب زهاب الایمان آخر الزمان

از جمله ویژگیهای الوهیت این است که از هر جهت کمال مطلق است و از هیچ جهتی نقص ندارد و این موجب می‌شود که تمامی عبادتها مخصوص او باشد. تعظیم و بزرگداشت، خشیت و دعا، امید و انابت، توکل، توبه و استعانت، نهایت حب به همراه ذلت و خاکساری، عقلاً و شرعاً و براساس سرشت واجب است که فقط برای خداوند یگانه باشد. عقلاً و فطرتاً ممتنع است که این امور برای غیر خدا باشد.

هرکس چیزی از این اعمال را برای غیر خدا انجام دهد، آن غیر را به چیزی مانند کرده است که شبیه، مانند و همتایی ندارد. و این زشت‌ترین و باطل‌ترین تشبیه است. به سبب همین امور و اموری دیگر است که خداوند سبحان با وجود اینکه رحمت را بر خود واجب کرده است شرک را نمی‌بخشد، معنای سخن ابن قیم رحمته علیه همین است.

این آیه دیدگاه خوارج را مبنی بر تکفیر گناهکاران و دیدگاه معتزله را مبنی بر اینکه مرتکبین کبایر برای همیشه در آتش می‌مانند، نه مومن اند و نه کافر، رد می‌کند. جایز نیست که این فرموده خداوند (وَيَعْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ) بر توبه کنندگان حمل شود. چرا که توبه کننده از شرک بخشیده می‌شود همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰٓىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ۗ﴾ الزمر: ۵۳ یعنی ای بندگان من که در معاصی زیاده روی کرده‌اید از لطف و رحمت خداوند مأیوس و ناامید نشوید، قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.

در اینجا خداوند به طور مطلق و عمومی تمام گناهان را مد نظر داشته است و مرا از آن توبه کنندگانند، در حالیکه در آیه مذکور در این باب مقید و خاص است و مراد کسی است که توبه نکرده است. خلاصه گفتار شیخ الاسلام رحمته

ابراهیم خلیل علیه السلام گفته است: ﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ (۳۵) (ابراهیم: ۳۵) یعنی: من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار. صنم: یعنی آنچه به شکلی تراشیده باشد و دارای شکل و قیافه باشد. وثن: برای خلاف آن استعمال می‌شود. چنین معنایی را طبرانی از مجاهد نقل کرده است.

از نظر من (شارح) گاهی صنم، وثن هم نامیده می‌شود، همانطوری که ابراهیم خلیل علیه السلام می‌گوید ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا﴾ (العنکبوت: ۱۷) یعنی شما غیر از خدا بتهایی را می‌پرستید و دروغ می‌بافید. بنابر نظری، که قوی نیز است وثن عامتر است. پس همانطوری که قبرها وثن تلقی شده‌اند بتها (اصنام) هم وثن نامیده شده‌اند.

فرموده ﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ یعنی من و فرزندانم را از پرستش بتها دور دار، بین ما و آنها فاصله بیافکن. خداوند نیز دعای وی را اجابت کرده و فرزندانش را انبیا قرار داده است و آنان را از عبادت بتها به دور داشته است. در ادامه ابراهیم آنچه را که موجب ترس وی از شرک بود بیان کرده است: ﴿رَبِّ إِنِّي أَخْلَلْتُ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ﴾ (ابراهیم: ۳۶) یعنی پروردگار من آنان بسیاری از مردم را گمراه کردند.

این یک واقعیت در تمامی دورانهاست. پس هرگاه انسان پی برد که بسیاری از مردم دچار شرک اکبر شده و با عبادت بتها گمراه گشته‌اند، این امر موجب ترس وی از این امر می‌شود که خود نیز دچار آن شرکی شود که خداوند آنرا نمی‌بخشد. ابراهیم تیمی می‌گوید: چه کسی بعد از ابراهیم از بلای شرک در امان می‌ماند؟ این اثر را ابن جریر و ابن ابی حاتم روایت کرده‌اند.

تنها کسی از وقوع در شرک خود را در امان می‌داند، که به شرک و آنچه وی را از آن نجات می‌دهد مثل علم به خدا و توحیدی که پیامبران را به سبب آن فرستاده است و نهی از شرک به خدا، جاهل و نادان باشد.

در حدیث آمده است (که پیامبر ﷺ فرمودند: ترسناک ترین چیزی که بر شما می‌ترسم شرک اصغر است. در خصوص آن پرسیده شد فرمود: آن ریا است.

مصنف می‌گوید: در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم شرک اصغر است. در خصوص آن پرسیده شد فرمود: آن ریا است مصنف در اینجا بطور مختصر و بی آنکه به کسی نسبت دهد، حدیث مذکور را آورده است. این حدیث را امام احمد، طبرانی و بیهقی^۱ روایت کرده‌اند که لفظ احمد بدین شرح است: یونس از لیث از یزید - یعنی ابن الهاد - برای ما روایت کرد که از عمرو وی نیز از محمود بن لبید شنید که می‌گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: ترسناک ترین چیزی که بر شما می‌ترسم شرک اصغر است، گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ پیامبر ﷺ فرمودند: ریا، خداوند خطاب به آنان (ریاکاران) می‌گوید: به نزد کسانی که در دنیا برایشان ریا می‌کردید بروید. پس بنگرید آیا پاداشی نزدشان وجود دارد؟

المنذری می‌گوید: محمود بن لبید پیامبر ﷺ را دیده است ولی تا آنجایی که من می‌دانم شنیدن وی از پیامبر ﷺ صحیح نیست. ابن ابی حاتم گفته است که از نظر بخاری وی صحابی پیامبر ﷺ بوده است، که ابن عبدالبرو حافظ این دیدگاه را ترجیح داده‌اند. طبرانی با سندهای بهتری از محمود بن لبید از رافع بن خدیج روایت کرده است. محمود بن لبید در سال ۹۶ هجری قمری در حالیکه ۹۶ ساله بود در گذشت.

۱- صحیح است: احمد (۵/۴۲۸:۴۲۹) طبرانی در الکبیر (۱/۴۳۰) البانی در الصحیحة (۹۵۱) و صحیح الجامع (۱۵۵۱) آنرا صحیح دانسته است.

این عبارت «ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم شرک اصغر است» بیانگر شفقت، مهربانی و رأفت وی بر امت خود است، هیچ شری نیست مگر اینکه پیامبر ﷺ آنان را بدان راهنمایی کرده و بدان فرمان داده است. و هیچ شری نیست مگر اینکه برای آنان تبیین نموده و آنان را از آن با خبر ساخته و از آن بازداشته است. همانطوری که در روایت صحیحی می فرماید: خداوند پیامبری را بر نیانگیخت مگر اینکه بر آن نبی واجب بوده است تا امتش را بدانچه که خیر می داند راهنمایی کند.^۱

هنگامی که شرک اصغر به نسبت اصحاب پیامبر ﷺ، با کمال علم و قوت ایمانشان مورد ترس پیامبر ﷺ واقع شده است. پس چگونه کسی که از لحاظ علم و ایمان به مراتب پایین تر از آنهاست از آن (شرک اصغر) و بالاتر از آن خوف و ترس نداشته باشد. بویژه هنگامی که شناخته شده است، بیشتر علمای امروز در مناطق مختلف از توحید جز همان مقداری که مشرکان نیز بدان اقرار داشتند، نمی دانند. معنای الوهیت را که کلمه اخلاص آنرا از هر آنچه غیر خداست دور می سازد و نفی می کند، نمی شناسند.

ابویعلی و ابن المنذر^۲ از حذیفه بن یمان از ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده اند که فرمود: شرک پنهانتر از راه رفتن مورچه است. ابوبکر گفت: ای رسول خدا شرک جز این است که غیر خدا پرستیده شود یا آنچه به همراه خدا به فریاد خوانده شود. پیامبر ﷺ فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند، شرک در میان شما از راه رفتن مورچه نیز پنهانتر است. از جمله مصادیق شرک این است که بگویی خداوند و فلانی به من بخشیدند.

«ند» آن است که انسان بگوید: اگر فلانی نبود فلانی مرا کشته بود.

۱- قسمتی از حدیثی است که مسلم روایت کرده است: کتاب الأمانة (۱۸۴۴) (۴۶) باب وجوب الوفا ببيعة الخلفاء.

۲- صحیح است: ابویعلی ص (۲۰-۱۹) مصورة المكتب الاسلامی. درالمنثور (۵۴/۴) ارناؤوط در تخریج مسند ابوبکر این حدیث را به دلیل شواهد فراوانی که دارد تصحیح کرده است

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرکس در حالی بمیرد که همتایی برای خدا به فریاد می خوانده است وارد جهنم می شود. این حدیث را بخاری روایت کرده است.

مصنف می گوید: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرکس در حالی بمیرد که همتایی برای خدا به فریاد می خوانده است وارد جهنم می شود. این حدیث را بخاری روایت کرده است.^۱ ابن قیم رحمه الله می گوید: ند یعنی شبیه، گفته می شود فلانی ند فلانی، یا ندید اوست، یعنی مثل و شبیه اوست. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۲) یعنی برای خداوند شبیه و مانندی قرار ندهید در حالیکه می دانید.

عبارت «هرکس در حالی بمیرد که همتایی برای خدا می خوانده است» یعنی شبیه و همتایی را در عبارت برای خداوند قرار دهد که او را به فریاد بخواند، از او بطلبد و درخواست یاری و کمک کند، وارد جهنم می شود. ابن قیم رحمته الله می گوید: از شرک پرهیز. شرک ظاهراً آن قسمتی از شرک است که قابل بخشش نیست. و آن هم برگرفتن همتا برای خداست از هر چیزی که باشد از قبیل سنگ یا انسان. بدین نحو که آنرا به فریاد بخواند یا بدو امید ببندد یا از او بترسد یا او را همانند خداوند دیان دوست بدارد.

بدان که برگرفتن «ند» (همتا) برای خداوند دو نوع است: نخست: این که برای خداوند در اقسام عبادات یا برخی از آنها شریکی قرار دهد و این نوع، شرک اکبر است.

۱- بخاری کتاب التفسیر (۴۲۹۷) باب «ومن الناس من يتخذ من دون الله انداداً».

دوم: همتا قرار دادن از نوع شرک اصغر است مثلاً مردی بگوید: آنچه خدا بخواند و تو بخوای یا بگوید: اگر خدا و تو نبودی. یا اندکی ریا به کار بردن. در خیری آمده است که چون مردی به پیامبر ﷺ گفت: اگر خدا و تو بخواید. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا مرا همتای خدا قرار دادی؟ بلکه باید بگویی آنچه خداوند یگانه بخواند. احمد، ابن ابی شیبہ، نسائی، ابن ماجه و بخاری نیز در «ادب المفرد»^۱ روایت کرده‌اند. حکم آن در باب فضل توحید آمده است.

در این حدیث بیان شده است که فرا خواندن غیر خدا در آنچه‌ای که جز خدا کسی بدان قدرت ندارد شرک آشکار است. مثل درخواست شفاعت از مردگان، این کار در اختیار و دست خداست و چیزی از آن در دست غیر خدا نیست. واوست که به شفاعت کننده ای اجازه می‌دهد تا برای کسی که با اخلاص و توحید به خدا پیوسته ولی گناهان کبیره ای هم مرتکب شده، شفاعت کند. که تقریر این مقوله در بحث شفاعت خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

۱- حسن است احمد (۱/۳۴۷، ۲۸۳، ۲۲۴، ۲۱۴) بخاری ادب المفرد (۷۸۳) نسائی در عمل الیوم والیلة (۹۹۵) ابن ماجه: کتاب الکفارات (۲۱۱۷): باب النهی أن یقال ما شاء الله وشئت. از حدیث ابن عباس ؓ که ارناؤوط در تخریج مسند ابوبکر (ص ۵۵) و آلبانی نیز در الصحیحة (۱۳۹) آن را حسن دانسته‌اند.

مسلم از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس خداوند را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار نداده است داخل بهشت می‌شود و هرکس او را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار داده است داخل جهنم می‌شود».

مصنف رحمته الله می‌گوید: مسلم^۱ از جابر از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس خداوند را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار نداده است داخل بهشت می‌شود و هرکس او را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار داده است داخل جهنم می‌شود».

«جابر» همان جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی است که وی و پدرش از یاران ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. پدرش دارای مناقت مشهوری است، رضی الله عنهما. جابر در سال ۷۰ هجری قمری در سن ۹۴ سالگی در حالیکه چشمانش را از دست داده بود در مدینه درگذشت.

در خصوص عبارت «هرکس خداوند را ملاقات کند در حالی که چیزی را شریک او قرار نداده است» قرطبی می‌گوید: یعنی در الوهیت، خلق و عبادت چیزی را شریک خداوند قرار ندهد. در شریعت معلوم و مورد اتفاق اهل سنت است که هرکس باین حالت بمیرد حتماً وارد بهشت می‌شود. و هرکس با شرک بمیرد هرگز وارد بهشت نمی‌شود. و هیچ رحمتی از سوی خداوند به وی نمی‌رسد و برای همیشه در آتش می‌سوزد بی آنکه عذاب او قطع شود و نهایت آن به سر آید.

۱- مسلم: کتاب الایمان (۹۳) (۱۵۲): باب من مات لایشرك بالله شيئاً دخل الجنة ومن مات مشركاً دخل النار.

امام نووی می گوید: مشرکینی که داخل جهنم می شوند به طور عموم تمامی آنان مدنظر است. در آتش وارد می شوند برای همیشه در آن به سر می برند و هیچگونه تفاوتی بین مشرکین اهل کتاب یهودی و نصرانی و مشرکان بت پرست و سایر کفار نیست. برای اهل حق فرقی میان کافر عنادی و غیر آنها وجود ندارد همچنین کسانی که مخالف دین اسلام و کسانی که به اسلام منتسب بودند ولی سپس حکم به کفر و انکار از آنان صادر شده با دیگران تفاوتی ندارند. ولی این یک امر قطعی است که اگر فردی برای خداوند شریک قائل نشده باشد حتماً وارد بهشت می شود، ولی اگر گناه کبیره ای که مُصِر بر آن باشد، نداشته باشد نخست او وارد بهشت می شود. ولی اگر مصر بر یک کبیره ای باشد و با آن حالت بمیرد تحت مشیت خداوند است اگر خداوند از او بگذرد در همان ابتدا وارد بهشت می شود، سپس از آتش خارج شده وارد بهشت می گردد.

دیگران گفته اند: پیامبر ﷺ در حدیث مذکور به نفی شرک بسنده کرده است چرا که نفی شرک در ضمن خود توحید را نیز می طلبد (در واقع با نفی شرک توحید اثبات می شود). و با فراخواندن به توحید لزوماً رسالت پیامبران نیز اثبات می شود زیرا هرکس فرستاده خدا را تکذیب کند در واقع خداوند را تکذیب کرده است و هرکس خدا را تکذیب کند او مشرک است. همانند آن است که بگویی: هرکس وضو بگیرد نمازش صحیح است یعنی با سایر شروط نمازش صحیح است بنابراین مراد آن است که هرکس در حالتی بمیرد که به تمامی چیزهایی که برای ایمان واجب است ایمان داشته باشد چه آنهایی که ایمان اجمالی آنها لازم است و چه ایمان تفصیلی آنها وارد بهشت می شوند.

مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

- اول: ترس از شرک.
- دوم: ریا از زمره شرک است.
- سوم: ریا از زمره شرک اصغر است.
- چهارم: ترسناک ترین چیزی که باید از آن بر صالحان ترسید ریا است.
- پنجم: نزدیکی بهشت و جهنم.
- ششم: جمع بین نزدیک بهشت و جهنم در یک حدیث.
- هفتم: هرکس خداوند را با حالتی که چیزی را شریک او قرار نداده است دیدار کند وارد بهشت می شود.
- هشتم: مساله بزرگ خواستن حضرت ابراهیم خلیل از خداوند برای خود و فرزندانش مبنی بر حفظ آنان از بندگی بتها.
- نهم: اعتبار اینکه حالت اکثر مردم پرستش بتها بوده است.
- ﴿ رَبِّ اِنَّهُمْ اَصْلَلْنَ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ ﴾ ابراهیم: ۳۶ پروردگار من! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند.
- دهم: تفسیر کلمه «لا اله الا الله» همانطوری که بخاری مطرح کرده است
- یازدهم: فضیلت کسی که از شرک سالم مانده است.

باب: فرا خواندن به شهادت لا اله الا الله یعنی هیچ معبود برحقى جز الله وجود ندارد.

خداوند می فرماید ﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (یوسف: ۱۰۸) یعنی بگو این راه من است که با آگاهی و بینش به سوی خدا فرا می خوانم و پیروان من هم (چنین می باشند) و خدا را منزّه می دانم و از زمره مشرکان نمی باشم.

مصنف می گوید: باب فرا خواندن به شهادت لا اله الا الله.

مصنف رحمه الله توحید و برتری آن و آنچه موجب ترس از ضد آن می شود را مطرح کرده است در اینجا به این امر تذکر می دهد که برای موحد و فردی که توحید را شناخته است شایسته نیست فقط به خود اکتفا کند بلکه بر او واجب است با حکمت و پند نیکو دیگران را نیز به سوی آن فرا خواند. و این روش فرستادگان خدا و پیروان آنان است. حسن بصری هنگامی که این آیات را تلاوت می کرد:

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ (فصلت: ۳۳) ترجمه: « گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا فرا می خواند و کارهای شایسته انجام می دهد و اعلام می دارد که من از زمره مسلمانان هستم » گفت: چنین شخصی ولی برگزیده و انتخاب شده خداست. این فرد دوست داشتنی ترین فرد بر روی زمین در نزد خداست. دعوت خداوند را اجابت نموده به

سوی آن فرا می‌خواند. و در اجابت خود اعمال خوب انجام می‌دهد و در نهایت نیز می‌گوید: من از زمره مسلمانانم و این جانشین و خلیفه خداوند است.

مصنف رحمه الله به این فرموده خداوند استناد کرده است که ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۸).

ابوجعفر ابن جریر در تفسیر این آیه چنین می‌گوید خداوند بلند مرتبه به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: «قُلْ» یعنی بگو ای محمد «هَذِهِ» یعنی این دعوتی که به سوی آن فرا می‌خوانم و راهی که بر آن هستم؛ فرا خواندن به توحید خدا و اخلاص عبادت برای معبودان و بتهای ساختگی، که نهایت آن اطاعت خدا و ترک گناه است. «سَبِيلِي» یعنی راه و دعوت من است «أَدْعُو إِلَى اللَّهِ» یعنی به سوی خداوند یگانه‌ای که بی شریک است فرا می‌خوانم «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ» یعنی با بصیرت بدان و یقین و علم از جانب من به آن «أَنَا» یعنی نه تنها من بلکه «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» هر کس که مرا تصدیق کرده و به من ایمان آورده است نیز با بصیرت دعوت می‌دهد (وَسُبْحَانَ اللَّهِ) خداوند به او می‌گوید: خداوند را منزّه بدان و تعظیم بدار، از اینکه در پادشاهی خود شریکی داشته باشد و یا معبودی غیر از وی سلطنت و حاکمیت مطلق داشته باشد. (وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) یعنی من از اینکه اهل شرک به او باشم بری هستم، نه من از آنانم و نه آنان از من هستند.

در شرح المنازل می‌گوید: خداوند می‌خواهد با استدلال به بالاترین درجات علم بررسی و آن هم همان بصیرتی است که نسبت معلوم در آن به قلب همانند نسبت یک چیز دیدنی به چشم است. و این ویژگی است که صحابه نسبت به سایر امت بدان ممتاز و مختص بودند و آن بالاترین درجات علم است.

خداوند می‌فرماید ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ یعنی من و پیروانم با بصیرت هستیم. بنابراین «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» عطف بر مرفوع در «أَدْعُو» است یعنی من با بصیرت به سوی خدا فرا می‌خوانم و کسانی که از من تبعیت می‌کنند نیز با بصیرت

به سوی خداوند فرا می خوانند. بر اساس هردو نظر آیه بر این امر دلالت می کند که پیروان وی اهل بصیرتند و به سوی خداوند متعال فرا می خوانند و هرکس این ویژگی ها (اهل بصیرت و دعوت) را نداشته باشد در حقیقت و موافقت از پیروان او محسوب نمی شود گرچه در ادعا و انتساب خود را به پیروی از او نسبت دهد.

مصنف رحمه الله می گوید: مسائل این باب عبارتند از: توجه داشتن به اخلاص چون بسیاری بنام حق مردم را بسوی خود فرا می خوانند،

دوم: بصیرت و آگاهی از فرائض است،

سوم: به اخلاص چون بسیاری اگر به حق فراخوانند فرد بدون اخلاص به سوی خود فرا می خواند. بصیرت (آگاهی) از فرائض است.

چهارم: یکی از دلایل حسن و نیکویی توحید این است که خدا را از شبیه پاک و منزه می دارد.

پنجم: زشتی شرک در این است که شبیه را برای خداوند جلوه می دهد.

علامه ابن قیم رحمته الله در معنای این گفته خداوند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ النحل: ۱۲۵ یعنی «به سوی راه پروردگارت باحکمت و پند نیکو (دیگران) فراخوان» می گوید خداوند پاک و منزه مراتب دعوت را مطرح کرده است و آنها را بر حسب وضعیت و حال فردی که فرا خوانده می شود به سه قسم تقسیم کرده است. فرد دعوت شونده یا طالب حق و دوست دار آن است، و حق را در صورت شناخت پیدا کردن بدان، بر غیر حق ترجیح می دهد. چنین فردی با حکمت دعوت می شود. نیازی به پند و جدال ندارد. یا اینکه خود در گیر ضد حق است و اگر حق را بشناسد آنرا ترجیح می دهد و از آن تبعیت می کند. چنین فردی باید با موعظه ترغیب و ترهیب شود (ترس و اشتیاق) در وی ایجاد گردد.

قسم سوم نیز این است که فرد معاند معارض حق است چنین فردی باید با بهترین شیوه به گفتگو و جدال به سوی حق فرا خوانده شود این در صورتی است که امید بازگشت وی باشد در غیر این صورت باید جدال کرد.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ معاذ را به سوی یمن فرستاد به او فرمود: نزد گروهی از اهل کتاب می روی، پس نخستین چیزی که آنان را بدان فرا می خوانی شهادت بر «لااله الا الله» است و در روایت دیگری آمده است. آنها را فرا می خوانی که خداوند را به یگانگی بپرستند، اگر از تو در این امر اطاعت کردند به آنها بیاموز که خداوند در شبانه روز پنج وعده نماز بر آنان فرض کرده است. اگر در این امر نیز از تو اطاعت کردند به آنان بیاموز که خداوند صدقه ای را بر آنان واجب کرده تا از ثروتمندان آنان گرفته و به فقرا بدهند. اگر در این امر هم از تو اطاعت کردند پس برتوست که از اموال ارزشمند آنان دوری جویی، و از دعای مظلوم بترس چرا که بین دعای او و خداوند حجابی نیست. مسلم و بخاری این حدیث را آورده اند.

مصنف می گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ معاذ را به سوی یمن فرستاد به او فرمود: نزد گروهی از اهل کتاب می روی پس نخستین چیزی که آنان را بدان فرا می خوانی شهادت بر لااله الا الله است و در روایت دیگری آمده است. آنها را فرا می خوانی که خداوند را به یگانگی بپرستند اگر از تو در این امر اطاعت کردند به آنها بیاموز که خداوند در شبانه روز پنج وعده نماز بر آنان فرض کرده است. اگر در این امر نیز از تو اطاعت کردند به آنان بیاموز که خداوند صدقه ای را بر آنان واجب کرده تا از ثروتمندان آنان گرفته و به فقرا بدهند. اگر در این امر هم از تو اطاعت کردند پس برتوست که از اموال ارزشمند آنان پرهیزی، و از دعای

مظلوم بترس چرا که بین دعای او و خداوند حجابی نیست. مسلم و بخاری^۱ این حدیث را آورده اند.

حافظ می گوید: فرستادن معاذ به یمن در سال دهم هجری قبل از حج پیامبر ﷺ بوده است. همانطوری که بخاری در اواخر مغازی بدان اشاره کرده است. بنابر قول ضعیفی در پایان سال نهم، هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از جنگ تبوک اتفاق افتاده است. واقدی با سند خود از کعب بن مالک و ابن سعد نیز در الطبقات این حدیث را روایت کرده اند و همگان اتفاق نظر دارند که وی تازمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه در یمن بود. سپس به سوی شام رهسپار گشت و در همانجا در گذشت.

شیخ الاسلام می گوید: از فضائل معاذ رضی الله عنه این است که پیامبر ﷺ او را به عنوان مبلغ، آموزگار دین، معلم و حاکم به یمن فرستاد.

در خصوص عبارت «نزد گروهی از اهل کتاب می روی» قرطبی می گوید: مقصود یهود و نصاری است چرا که آنان در یمن از مشرکان عرب بیشتر و غالبتر بودند و این امر را بدان خاطر به وی گوشزد می کند تا خود را برای گفتگو با آنان آماده سازد.

حافظ می گوید: این «فرموده پیامبر ﷺ به معاذ» گویی بستر سازی و زمینه چینی برای وصیت است تا معاذ همت خود را به منظور آنان جمع کند و به کار بندد.

در عبارت عربی «فلایکن اول ما تدعوهم الیه شهادة أن لا اله الا الله» «شهادة» اسم یکن و مرفوع که مؤخر واقع شده است و «أول» خبر مقدم است و جایز است که برعکس نیز باشد.

عبارت «در روایت دیگری آمده است آنان را فرا می خوانی که خداوند را به یگانگی پرستند» این روایت در کتاب التوحید صحیح بخاری ثابت شده است. مصنف با طرح این روایت به معنای شهادت «لا اله الا الله» اشاره کرده است. معنایش توحید عبادی

۱- بخاری: کتاب المغازی (۴۳۴۷) باب بعث ابی موسی و معاذ الی الیمن قبل حجة الوداع. مسلم کتاب الایمان (۲۹) باب الدعای الشهادتین و شرائع الاسلام.

خداوند و نفی عبادت غیراوست. در روایت دیگری آمده است: « فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله » یعنی نخستین چیزی که آنان را بدان فرا می خوانی بندگی (عبادت) خداست. که معنای آن کفر به طاغوت و ایمان به خداست. همانطوری که خداوند فرموده است ﴿ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ﴾ (البقرة: ۲۵۶).

یعنی هر کسی به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد به محکم ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد. عروۃ الوثقی «محکم ترین دستاویز» همان لا اله الا الله است و در روایتی از بخاری^۱ آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند آنها را به شهادت لا اله الا الله و انی رسول الله فرا بخوان» یعنی گواهی بدهند که معبود برحقى جز خداوند وجود ندارد و من پیامبر ﷺ فرستاده خداوندم.

از نظر من (شارح) گواهی بر لا اله الا الله هفت شرط لازم دارد تنها با اجتماع این شروط برای گوینده خود سودمند است.

نخست: علمی که منافی جهل باشد.

دوم: یقینی که منافی شک باشد.

سوم: قبولی که منافی رد باشد.

چهارم: فرمانبرداری که منافی ترک فرمان باشد.

پنجم: اخلاصی که منافی شرک باشد.

ششم: صدقی که منافی دروغ باشد.

هفتم: محبتی که منافی ضد خود باشد.

این روایت دلیل است بر اینکه توحید – همان اخلاص در عبارت برای خداوندی که یگانه و بی شریک است و ترک عبادت غیر خدا – نخستین واجب است. از این رو

۱- بخاری: کتاب الزکاة (۱۳۹۵): باب وجوب الزکاة

نخستین چیز بود که انبیاء علیهم السلام بدان دعوت داده اند ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^{۳۲} یعنی برای خداوند بندگی کنید و معبود بر حقی غیر از او ندارید. خداوند از زبان نوح می‌فرماید ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾^{۳۳} هود: ۲۶ یعنی جز خداوند چیز دیگری را نپرستید که معنای لا اله الا الله مطابق همین است.

شیخ الاسلام می‌گوید: آنچه که ضرورت دین پیامبر ﷺ دانسته و تمام امت اتفاق نظر دارند که اصل اسلام و اصل نخستین اسلام و اول چیزی است که انسانها بدان فرمان داده شده اند، شهادت لا اله الا الله و محمداً رسول الله است با آن کافر مسلمان، دشمن دوست و کسی که خون و مالش مباح است، خون و مال وی محفوظ و معصوم می‌شود. اگر این گفته در قلب گوینده باشد وارد ایمان شده است.

و اگر تنها به زبان جاری کند به قلبش وارد نشود وی در ظاهر اسلام است نه باطن ایمان. ولی اگر با وجود توان آنرا به زبان نیاورد به اتفاق تمام مسلمانان، نزد سلف این امت، پیشوایان امت و جمهور علما، چنین فردی در ظاهر و باطن کافر است. مصنف رحمه تعالی می‌گوید: انسان گاهی ممکن است عالم باشد ولی معنای لا اله الا الله را نداند و یا معنای آنرا میدانند ولی به آن عمل نمی‌کند.

از نظر من (شارح) چه بسیارند از این دست انسانها - خداوند بر تعدادشان نیفزاید! عبارت «فإن اطاعوك لذلك» یعنی اگر در آن از تو اطاعت کردند؛ گواهی دادند و فرمان بردند.

عبارت «فأعلمهم أن الله افترض علیهم خمس صلوات» یعنی به آنها بیاموز که خداوند در شبانه روز پنج وعده نماز بر آنان فرض کرده است، بیانگر آن است که نماز بزرگترین واجب پس از شهادتین است

امام نووی در شرح معنای آن می‌گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه خواستن انجام فرائض در دنیا تنها پس از پذیرفتن اسلام جایز است. این بدان معنا نیست که آنان مخاطب انجام فرائض نیستند. بلکه به سبب عدم انجام آن در آخرت بر عذابشان افزوده

می‌شود و دیدگاه صحیح این است که کفار مخاطب فروع شریعت، فروعاتی که بدان امرو نهی شده، هستند و این دیدگاه بیشتر علماست.

عبارت «به آنان بیاموز که خداوند صدقه ای را بر آنان واجب کرده تا از ثروتمندان آنها گرفته و به فقرا بدهند» دلیل است بر اینکه زکات واجب ترین رکن پس از نمازهای پنجگانه است که از ثروتمندان گرفته و به فقرا داده می‌شود. پیامبر ﷺ در این فرموده به طور ویژه فقرا را آورده است چرا که بر حق آنان به نسبت حقوق اصناف دیگری که مشمول زکاتند، تاکید بیشتری شده است.

علاوه بر این حدیث مذکور بیانگر آن است که امام (حاکم) متولی گرفتن و صرف کردن زکات است و هرگاه شخصی از پرداخت آن امتناع ورزد به زور باید از او بگیرد. از حدیث مذکور این برداشت نیز می‌شود که زکات را می‌توان برای یک صنف هم مصرف کرد که دیدگاه امام مالک و احمد نیز همین است. جایز نیست که به فرد ثروتمند و کافر غیر مؤلف زکات بدهند و زکات رد مال طفل و مجنون به دلیل عمومیت حدیث واجب است همانطوری که این دیدگاه جمهور علماست.

از نظر من (شارح) فقیر هرگاه به صورت لفظ مفرد آورده شود مسکین را نیز دربر می‌گیرد و مسکین نیز اگر مفرد آورده شود فقیر رادر بر می‌گیرد، شیخ الاسلام نیز این مقوله را تایید کرده است.

عبارت «وای‌هاک و کرائم الاموال» یعنی بر توست که از اموال ارزشمند شان حفاظت کنی.

«کرائم» از باب تحذیر نصب و جمع کریمه است. صاحب کتاب «المطالع» می‌گوید: (کریمه) جامع کمال ممکن در حق آن چیزی است که با آن توصیف می‌شود مثل فراوانی شیر، جمال صورت و فراوانی گوشت و پشم، که نووی نیز آنرا مطرح کرده است.

از نظر من (شارح) کرائم اموال همان مال، گرانبها و نفیس است. حدیث همچنین بیانگر آن است که بر عامل زکات حرام است که کرائم مال فرد را بگیرد و بر صاحب

مال نیز حرام است که از بدترین اموال خود زکات بدهد. بلکه باید از مال متوسط زکات را خارج کرد ولی اگر زکات دهنده رضایت خاطر داشت جایز نیست که از اموال نفیس او زکات گرفته شود.

عبارت «از دعای مظلوم ترس» یعنی بین خود و بین او عدل ترک و ظلم حاکم باشد. این دو امر یعنی حفظ اموال نفیس مردم و ترس از نفرین مظلوم، فرد را از تمامی شرور دنیا و آخرت محفوظ نگه می دارند.

عبارت فوق فرد را از جمیع اقسام ظلم بر حذر می دارد.

«فأنه» برای منزلت است «لیس بی‌نهما و بین الله حجاب» این عبارت در واقع تفسیر ضمیر شان است؛ یعنی نفرین (دعای) مظلوم از خداوند پوشیده نیست و آنرا پذیرفته و قبول می کند. از جمله مضامین دیگری که از حدیث مذکور برداشت می شوند عبارتند از: پذیرفتن خبر واحدی که شخص عادل روایت کرده است و وجوب عمل به آن فرستادن افرادی برای جمع آوری زکات از سوی امام (حاکم) و پند و نصیحت عمال زکات و الیان امور مبنی بر ترس از خدا و تعلیم آنان، نهی و الیان و عمال زکات از ظلم و معرفی عاقبت بد ظلم و ستم، تذکر این نکته که تعلیم باید تدریجی باشد. پیامبر ﷺ مسائل مطرح شده در حدیث مذکور را با رعایت مهم و مهمتر بیان می کند.

از آنجایی که در حدیث مذکور روزه و حج مطرح نشده است، این قضیه برای بسیاری از فقهای اسلام مشکل ایجاد کرده است.

شیخ الاسلام می گوید: برخی از علمای موافق این حدیث به مخالفان جواب داده اند که بعضی از راویان حدیث را مختصر ذکر کرده اند. در حالیکه اینگونه نیست، زیرا این طعن بر راویان است، چرا که اختصار فقط در حدیث واحد، مثل حدیث وفد عبدالقیس اتفاق می افتد، بطوری که برخی روزه را آورده و برخی دیگر نیاورده اند.

حال آنکه در حدیث جداگانه این مساله صدق نمی کند. ولی میتوان به معترضان دو پاسخ داد: نخست اینکه حدیث مذکور بر حسب نزول فرائض مطرح شده است: نخستین فرض خداوند (بر بندگان) شهادتین و سپس نماز است. زیرا خداوند در ابتدای نزول وحی

به نماز فرمان داد. از این رو همانند عموم احادیث در این حدیث حج مطرح نشده است بلکه در احادیث متأخر آمده است

دوم: پیامبر ﷺ هر چیزی را متناسب با جایگاه خاص آن چیز مطرح می کرد، گاهی فرائضی مثل نماز و زکات را که برای آندو می جنگیدند مطرح می کرد، و گاه نماز و روزه را برای کسی که زکات بر او واجب نبود مطرح می نمود، گاهی نیز نماز و روزه و زکات را مطرح می کرد که این یا در صورتی بود که حج فرض نگشته بود یا اینکه شخصی که مخاطب آن روایت بود حج بر وی واجب نبوده است. ولی نماز و زکات منزلتی دارند که سایر فرائض از آن برخوردار نیستند از این رو خداوند متعال در کتاب خود برای برپاداشتن آندو جنگ را تجویز کرده است، چرا که آندو برخلاف روزه که امر باطنی و از جنس وضو و غسل جنابت و مسائلی از این دست که به بندگان سپرده و امری باطنی اند، عبادت ظاهری هستند. زیرا ممکن است که انسانها برای روزه نیت نکند و در پنهانی بخورد همانطوری که می تواند حدث و جنابت خود را کتمان کند. پیامبر ﷺ در خصوص اعمال ظاهری که با مردم به سبب ترک آنها نبرد می شود مذاکره می کرد. همان اعمالی که مردم با انجام آنان مسلمان می شدند از این رو در حدیث مذکور نماز و روزه را مطرح کرده بی آنکه سخنی از روزه به میان آورد اگر چه فرض باشد، همانطوری که در دو آیه براءت که به اتفاق علما بعد از فرض روزه نازل شده است.

بنابراین هنگامی که معاذ را به یمن فرستاد در سخن خود روزه را بیان نکرده است، زیرا روزه تبعی و باطنی است حج را نیز مطرح نکرده است چرا که حج وجوبش عمومی نیست بلکه خاص بوده و در تمام عمر یکبار واجب می شود.

عبارت «اخرجاه» یعنی مسلم و بخاری آورده اند احمد، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه نیز روایات مذکور را آورده اند.

بخاری و مسلم در روایتی از سهل بن سعد رضی الله عنه آورده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قبل از جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا ورسولش را دوست دارد، خدا ورسولش نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او (در خیبر) را فتح می‌کند مردم همان شب را با فکر اینکه پرچم را به دست چه کسی خواهد سپرد، سپری کردند چون صبح فرارسید همگان به امید اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به آنها خواهد سپرد صبح زود به نزد وی رفتند. گفت: علی بن ابی طالب کجا است؟ عرض کردند: ایشان چشم درد گرفته است، پس یکی را دنبال وی فرستادند و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود، و برای وی دعا کرد، او نیز به گونه ای شفا یافت که گویی هیچگونه دردی نداشته است. سپس پرچم را به دست او سپرد و فرمود: کارت را با نرمی و آرامش انجام بده در میان آنان فرود آی، سپس آنان را به اسلام فرا بخوان و آنان را از واجباتی که حقوق خداوند متعال بر آنهاست باخبر ساز. سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند از (شتران سرخ موی) (چیز گرانبها در میان عربها) برای تو بهتر است

در حدیث فوق در لفظ عربی «یدکون» یعنی «یخضون» فرورفتن در چیزی - جستجو کردن، بگو مگو کردن.

در عبارت مصنف «لهما»^۱ یعنی مسلم و بخاری که از سهل بن سعد رضی الله عنه حدیث روایت کرده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز قبل از جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهیم سپرد که خدا ورسولش را دوست دارد، خدا ورسولش نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او در خیبر را فتح می‌کند مردم همان شب را با فکر اینکه پرچم را به دست چه کسی خواهد سپرد، سپری کردند. چون صبح فرارسید همگان به امید اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به آنها خواهد سپرد صبح زود به نزد وی رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ عرض کردند: ایشان چشم درد گرفته است، پس یکی را دنبال وی فرستادند و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود، و برای وی دعا کرد، او نیز به گونه ای شفا یافت که گویی هیچگونه دردی نداشته است. سپس پرچم را به دست او سپرد و فرمود: کارت را با نرمی و آرامش انجام بده در میان آنان فرود آی، سپس آنان را به اسلام فرا بخوان و آنان را از واجباتی که حقوق خداوند متعال بر آنهاست باخبر ساز. سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند از (شتران سرخ موی (چیز گرانبها در میان عربها) برای تو بهتر است

سهل بن سعد همان مالک بن خالد انصاری خزرجی ساعدی، ابوالعباس، صحابی مشهور، که پدرش نیز صحابی بود. در سال ۸۸ در حالیکه متجاوز از صد سال داشت وفات یافت

در صحیحین^۲ از سلمه بن اکوع نیز آمده است که گفت: علی رضی الله عنه هنگام جنگ خیبر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جاماند، به دلیل اینکه دچار چشم درد شده بود. سپس گفت: آیا من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عقب بمانم؟! در پی این پرسش خارج شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- بخاری: کتاب فضائل الصحابة (۳۷۰۱) باب مناقب علی بن ابی طالب مسلم: کتاب فضائل الصحابة (۲۴۰۶)(۳۴): باب من فضائل علی بن ابی طالب

۲- بخاری فضائل الصحابة (۳۷۰۲) باب مناقب علی بن ابی طالب مسلم: کتاب فضائل الصحابة (۲۴۰۷)(۳۵۹) باب من مناقب علی بن ابی طالب.

در عصر همان شبی که صبح آن خداوند عزوجل خیبر را فتح کرد، فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد - یا پرچم را کسی خواهد گرفت - که خدا و رسولش او را دوست دارند یا فرمود: خدا و رسولش را دوست دارد. خداوند با دستان او فتح خواهد کرد. سرانجام با علی و آن چه بدان امیدوار بودیم برخوردیم. مردم گفتند این علی است. سپس رسول خدا ﷺ پرچم را به وی سپرد و خداوند خیبر را به روی آنها گشود.

عبارت «لأعطين الراية» پرچم را خواهم داد. حافظ می گوید: در روایت بریده آمده است «إني دافع اللواء إلى رجل يحب الله ورسوله» یعنی پرچم را به کسی خواهم سپرد که خداوند و رسولش او را دوست دارند.

جماعتی از لغت شناسان این لغت «اللواء» را با لغت «راية» مترادف می دانند. ولی احمد و ترمذی از حدیث ابن عباس روایت کرده اند که رایة رسول خدا ﷺ سیاه و لوائش سفید بود. نظیر این روایت را طبرانی از بریده و ابن عدی از ابوهریره آورده اند، ضمن اینکه این عبارت را نیز بر آن افزوده اند که در آن لواء یا رایة «لا اله الا الله محمد رسول الله» مکتوب بود.^۱

عبارت «خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش نیز او را دوست دارند» نشان دهنده فضیلت بسیار بزرگ علی ﷺ است.

شیخ الاسلام می گوید: این وصف تنها به علی و ائمه اختصاص ندارد، زیرا خدا و رسولش هر مومن پرهیزکاری که آندو را نیز دوست بدارند، دوست دارند، بلکه این حدیث بهترین دلیل علیه نواصبی مثل خوارج است که علی و سایر ائمه را دوست ندارند و آنها را تکفیر و تفسیق می کنند.. احتجاج به این حدیث ادعای روافض را مبنی بر اینکه تمامی احادیثی که در فضائل صحابه است به قبل از مرتد شدن آنها بر می گردد، محکم نمی سازد. چرا که خوارج نیز در مورد احادیثی که در فضل علی ﷺ آمده است چنین

۱- حسن است: ترمذی کتاب الجهاد (۱۶۸۱) باب ماجاء فی الرايات از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما ترمذی می گوید حدیث مذکور حدیث حسن غریبی است طبرانی (۱۱۶۱) از بریده روایت کرده است

دیدگاهی دارند در حالیکه این دیدگاه باطل است، زیرا خداوند متعال و رسول او چنین مدحی را بر کسی که می‌دانند با حالت کفر می‌میرد اطلاق نمی‌کند. همچنین در این عبارت اثبات صفت برای خداوند مطرح شده است و این برخلاف نظر جهمیه و تابعین آنهاست. عبارت «خداوند با دستان او فتح خواهد کرد» بطور صریح بشارت به دست یابی فتح است که این پیش بینی یکی از نشانه‌های نبوت است.

و عبارت «مردم همان شب را با فکر خیال اینکه پرچم را به دست چه کسی خواهد سپرد، سپری کردند» یعنی جویای این بودند که پرچم را به دست چه کسی خواهد داد. همچنین این عبارت بیانگر حرص صحابه و اهتمام آنها به خیر و نیکی و بلند مرتبگی آنان در علم و ایمان است. عبارت «چون فردا صبح رسید، همگان به امید اینکه رسول خدا ﷺ پرچم را به آنها خواهد سپرد، صبح زود به نزد وی رفتند. در روایت مسلم از ابوهریره آمده است که عمر گفت: امارت (فرماندهی) راتنها در همان روز دوست داشتم.^۱ شیخ الاسلام می‌گوید: این عبارت بیانگر گواهی پیامبر ﷺ بر ایمان ظاهری و باطنی علی، اثبات دوستی او با خدا و رسولش و وجوب دوست داشتن وی بر مومنان است. هرگاه پیامبر ﷺ برای شخص معینی به یک چیزی گواهی داد یا در حق وی دعا کرد بسیاری از مردم دوست دارند که چنین گواهی یا ادعایی در حق آنان نیز باشد، اگر چه پیامبر ﷺ چنین گواهی یا ادعایی را در حق بسیاری از مردم گفته باشد. اینجا نیز مانند گواهی بهشت برای ثابت بن قیس و عبدالله بن سلام است، اگر چه پیامبر ﷺ برای دیگران نیز به این امر گواهی داده است. یا گواهی پیامبر ﷺ در حق کسی که شرب خمر کرده بود، مبنی بر اینکه خدا و رسولش را دوست دارد.

عبارت «علی بن ابی طالب کجاست؟» سوال امام از پیرامون و زیردستان خود و جستجوی احوال آنهاست، عبارت «وی دچار چشم دردی شده است» یعنی از چشم درد

۱- مسلم: کتاب فضائل الصحابه (۲۴۰۵) (۳۳) باب من فضائل علی بن ابی طالب

می نالد، همانطوری که در صحیح مسلم^۱ از سعدبن ابی وقاص آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: علی را برایم فرا بخوانید، علی را درحالیکه دچار درد چشم بود نزد وی بردند» در نسخه صحیحی که با خط مصنف است، آمده است «گفته شد که (علی) از درد چشم می نالد سپس پیامبر ﷺ فردی را نزد او فرستاد « ضمیر مستتر در فعل «أرسل» به نبی ﷺ بر می گردد.

مسلم^۲ از طریق ایاس بن سلمه بن اکوع از پدرش روایت کرده است که گفت: (پیامبر ﷺ مرا نزد علی فرستاد او را درحالتی که چشم درد داشت با راهنمایی نزد پیامبر ﷺ بردم).

بَصَقَ بِأَفْتَحِهِ صَادَ عَيْنَهُ وَبِأَبِّ دِهَانَ خَوَيْشِ فَوْتِ نَمُودَ.
و عبارت «برای وی دعا کرد و شفا یافت» یعنی در همان لحظه به طور کامل عافیت پیدا کرد، به گونه‌ای که گویا چشم درد و ضعف چشم نداشته است.
طبرانی^۳ از علی روایت کرده است «از هنگامی که پیامبر ﷺ پرچم را به دست من سپرد چشم درد و سر درد نگرفته‌ام. روایت مذکور دلیلی بر شهادتین است.
و مصنف می گوید: در عبارت «پرچم را به او سپرد» مفهوم ایمان به قدر برای کسی که تلاش نکرده است، وجود دارد و اینکه اگر برای کسی مقدر نشده باشد اگر چه تلاش هم بکند با زهم نمی تواند بدان دست یابد.
و حدیث بیانگر آن است که اخذ اسباب مباح، واجب و مستحب، هیچگونه منافاتی با توکل ندارد. عبارت «کارت را با نرمی و آرامش انجام بده» یعنی با مدارا بدون هر گونه عجله مأموریت را انجام بده. «سَاحَتَ» یعنی میان سرزمین و اطراف آن.

۱- مسلم: کتاب فضائل الصحابه (۲۴۰۴)(۳۲) باب من فضائل علی بن ابی طالب

۲- مسلم: کتاب الجهاد والسير (۱۸۰۷)(۱۳۲) باب غزوة ذی قردو غیرها.

۳- این حدیث با این لفظ حسن است. هیتمی در المجمع نیز آورده است (۱۲۲/۹) احمد وابوایلی به اختصار روایت کرده اند و رجالشان نیز جزام موسی همگی صحیح است ولی روایت طبرانی از علی نیز به این نحو است.

این عبارت که بیانگر رعایت ادب در هنگام جنگ، عجله نکردن و ترک خارج شدن از اعتدال و صداهایی که نیازی به آن نیست، می‌باشد. همچنین بیانگر آن است که امام باید به عمال (کارگزاران) خود فرمان بدهد که با رفقی که مقرون به ضعف نباشد و قصد و اراده ای که به منظور آشوبگری و تخریب نباشد، برخورد کنند. همانطوری که عبارت «سپس آنان را به اسلام فراخوان» به این مضمون اشاره دارد. یعنی به معنای شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله آنان را دعوت کن. اگر خواستی برای آنان بگو که اسلام یعنی شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله و آنچه مقتضای شهادتین از جمله اخلاص عبادت برای خداوند یکتا و اخلاص در فرمانبرداری از پیامبر ﷺ است. اینجاست که حدیث مذکور با معنا و شرحش مطابقت دارد همانطوری که خداوند متعال به پیامبر و فرستاده اش می‌گوید:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾ (آل عمران: ۶۴) یعنی: بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخن داد گرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و آن اینکه) جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرند پس هر گاه سر برتابند، بگوئید گواه باشید که ما فرمانبردار هستیم.

شیخ الاسلام رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: اسلام یعنی تسلیم شدن برای خداوند و آنهم فروتنی و بندگی برای اوست اهل لغت نیز چنین گفته‌اند. وی رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: دین اسلامی که خداوند بدان راضی است و انبیاء را برای آن فرستاده، همان تسلیم شدن تنها برای اوست که اصل آن در قلب است. و فروتنی جهت عبادت خدای یگانه و تنها برای او فروتن بودن نه برای غیر او بنابراین هر کس خداوند را پرستد و به همراه او کس دیگری را پرستش کند، مسلمان نیست. و اصل آن از باب عمل، عمل قلب و جوارح است. ولی اصل ایمان تصدیق قلب، اقرار و شناخت آن است که آن نیز از باب قول قلبی که متضمن عمل قلب است. پایان.

از این رو روشن شد که اصل اسلام همان توحید (یکتا پرستی) و نفی شرک در عبادت است که دعوت تمامی فرستادگان برای آن بوده و آنهم تسلیم یکتا پرستانه برای خدا و فرمانبرداری از او با اطاعت از آنچه که بر زبان فرستادگان خود به آنها فرمان داده است. همانطوری که خداوند از زبان نوح به عنوان نخستین فرستاده ای که برای انسانها فرستاده می‌فرماید: ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا﴾ (نوح: ۳) یعنی: خداوند را پرستیداز او بترسید و از من اطاعت کنید. همچنین روایت مذکور بیانگر مشروعیت دعوت قبل از جنگ است ولی اگر دعوت به آنان رسیده باشد، جایز است که با آنان جنگ آغاز شود، چرا که پیامبر ﷺ قبیله بنی مصطلق را غافلگیر کرد، در حالیکه دعوت به آنان رسیده بود و جنگ با آنان واجب است.

و عبارت « و آنان را از واجباتی که حقوق خداوند متعال بر آنهاست با خبر ساز » یعنی واجباتی که در اسلام مطرح شده است. اگر دعوت ترا پذیرفتند از حقوقی که باید آنها را انجام بدهند آنان رامطلع ساز، مثل نماز، روزه، همانطوری که در حدیث ابو هریره^۱ آمده است: «اگر چنان کاری (شهادتین و متعلقات آن) را انجام دهند از خون و اموالشان بازداشته شده ام مگر به حق» هنگامی که عمر^{رضی الله عنه} به ابوبکر^{رضی الله عنه} در خصوص جنگ وی با مانعین زکات گفت: چگونه با مردم جنگ می‌کند در حالیکه رسول خدا ﷺ فرموده است: «فرمان داده شده ام با مردم تا زمانی که بگویند: لا اله الا الله بجنگم هر گاه چنین گفتند: خون و اموالشان از من در امان است مگر به حق؟» ابوبکر گفت: زکات حق مال است. سوگند به خداوند اگر از پرداخت بزغاله ای (بره ای) که به رسول خدا می‌دادند سرپیچی کنند به سبب منع آن از من با آنها جنگ خواهم کرد.^۲

۱- بخاری: کتاب الزکاة (۱۳۹۹)، (۱۴۰۰) باب وجوب الزکاة. کتاب استنباه المرتدین (۶۹۲۴)، (۹۹۲۵) باب من ابی قبول الفرائض. کتاب الاعتصام (۷۲۸۴) باب اقتداء بسنن رسول الله ﷺ مسلم: کتاب الایمان (۲۰)(۳۲) باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله.

حدیث مورد بحث این باب بیانگر این مضمون نیز است که امام موظف است افرادی را به منظور دعوت به سوی خدا برگزیند. همانطوری که پیامبر ﷺ و خلفای راشدین چنین کاری انجام می‌دادند. در مسند احمد^۱ از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که در خطبه اش گفت: آگاه باشید، به خدا سوگند کارگزارانم را نفرستاده‌ام تا شما را بزنند و اموالتان را بگیرند، بلکه بدان خاطر فرستادم تا دین و سنتهایشان را به شما بیاموزند. عبارت «سوگند به خدا اگر خداوند یکنفر را به دست تو هدایت کند از شتران سرخ موی (چیز گرانبها در میان عربها) برای تو بهتر است».

این در عبارت عربی «لأن یهدی» مصدریه و لام قبل از آن مفتوح است چون لام قسم است. آن و فعل بعد از آن در تأویل مصدر و بنابر مبتدا بودن مرفوعند. و خیر خبر آن است «حُمْرُ» جمع احمر است. «النعم» یعنی برای تو از شتر سرخ موی بهتر است، که شتر سرخ موی از اموال گرانقیمت عرب محسوب می‌شد. نووی می‌گوید: تشبیه امور آخرت به امور دنیا صرفاً جهت تقرب به فهم هاست، در غیر اینصورت ذره ای از آخرت از تمام آنچه در زمین است و چندین برابر نیز بیشتر و بهتر است.

در روایت مذکور فضیلت شخصی که به وسیله او یکنفر هدایت شود و جواز سوگند برای خیر یا فتوا، گرچه کسی هم تقاضای سوگند نکند، مطرح شده است.

۱- سندش ضعیف است: احمد (۴۱/۱) هیشمی درالمجمع (۲۱۱/۵) می‌گوید: احمد در حدیث بلند و بالایی آنرا روایت کرده و ابو فراس شناخته شده نیست در التقریب (۴۶۲/۲) آمده است که وی مقبول است.

مسائل مطرح شده در این باب (به طور خلاصه) عبارتند از:

نخست: روش کسی که از رسول خدا ﷺ تبعیت کند، دعوت به سوی خداست.

دوم: متوجه ساختن فرد داعی بر اخلاص. چرا که بسیاری از مردم اگر به سوی خدا فرا بخوانند، او شخص (بدون اخلاص) به سوی خود دعوت می دهد.

سوم: بصیرت از فرائض (واجبات) است.

چهارم: از نشانه های نیکو بودن توحید فرد، منزله داشتن خداوند را از عیب و نقص است.

پنجم: از جمله قباحت و زشتی شرک این است که خداوند را ناقص و معیوب جلوه می دهد.

ششم: از مهمترین مسائل اینکه دوری مکانی مسلمان از مشرک، به معنای آن نیست که آن مسلمان اعمال مشرکانه انجام نمی دهد.

هفتم: توحید نخستین واجب است

هشتم: قبل از هر چیز، حتی نماز هم، باید به توحید پرداخت.

نهم: معنای اینکه خداوند را به یگانگی بپرستید، در واقع همان مفهوم شهادت لا اله الا الله است.

دهم: انسان گاه از اهل کتاب است و شهادتین را نمی داند و یا اینکه می داند ولی بدان عمل نمی کند.

یازدهم: توجه دادن به اینکه تعلیم باید به تدریج و گام به گام باشد.

دوازدهم: همیشه باید از مهمترین آغاز کرد و به مهم در درجه دوم پرداخت.

سیزدهم: مصرف زکات.

چهاردم: عالم باید از کسی که متعلم است کشف شبهه کند. (شبهه اش را دفع کند).

پانزدهم: نهی از اینکه اموال نفیس مردم مورد تعدی کارگزاران قرار گیرد.

شانزدهم: پرهیز از دعای بد (نفرین) مظلوم.

هفدهم: گزارش بر اینکه دعای مظلوم در پرده باقی نمی ماند (بین خداوند و دعای مظلوم حاجبی نیست).

هیجدهم: از جمله دلایل توحید اتفاقاتی است که برای سرور فرستادگان و اولیاء بزرگوار اتفاق افتاده است. اتفاقاتی مثل سختی، گرسنگی و وبا. نوزدهم: وعده سپردن پرچم، به دست علی، یکی از نشانه های پیامبری بوده است.

بیستم: چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود، یکی از نشانه های پیامبری است.

بیست و یکم: فضیلت علی علیه السلام.

بیست و دوم: فضل صحابه به سبب فکر و اندیشه آنها در آن شبی که قبل از آن وعده سپردن پرچم داده شد و دل مشغولی آنها در خصوص بشارت به فتح.

بیست و سوم: ایمان به تقدیر الهی به سبب به دست آمدن آن برای کسی که برای آن تلاش نکرد و منع آن (قدر) از کسی که برای آن تلاش کرد.

بیست و چهارم: رعایت ادب در عبارت «علی رسلک» یعنی به نرمی و آرامش.

بیست و پنجم: فراخواندن به اسلام پیش از جنگ.

بیست و ششم: اگر کسی قبل از جنگ دعوت شود و پس از دعوت با
او جنگ شود و کشته شود مشروع است.
بیست و هفتم: دعوت باید با حکمت باشد، چرا که در حدیث آمده است.
«آنان را بدانچه بر آنها واجب است مطلع کن»
بیست و هشتم: شناخت حق خداوند در اسلام.
بیست و نهم: ثواب کسی که یکنفر با دستان او هدایت شود.
سی ام: سوگند خوردن برای فتوا.

باب: تفسیر توحید (یکتا پرستی) و شهادت لا اله الا الله

عبارت « تفسیر توحید (یکتا پرستی) و شهادت لا اله الا الله »

از نظر من شارح در عبارت اخیر عطف دال بر مدول صورت گرفته است. اگر گفته شود: با توجه به اینکه در ابتدای کتاب آیاتی که بیانگر معنای لا اله الا الله و متضمن توحید اند مثل این فرموده خداوند ﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا نَهْرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴾ (اسراء: ۲۳) و آیات پیش و پس آن مطرح شد و همچنین آیاتی که در ابواب بعد از آن گذشت. پس چه نیازی به شرح و توضیح این باب است؟

در پاسخ می توان گفت: آیات مطرح شده در این باب در جهت بیان بیشتر به ویژه در خصوص کلمه اخلاص و آنچه بدان دلالت می کند مثل توحید عبادی است. همچنین این آیات برهانی هستند علیه کسانی که خود را به انبیاء و صالحین در آویخته، آنان را به فریاد می خوانند و از آنان می خواهند.

چرا که این مقوله سبب نزول برخی از این آیات هستند، مثل این آیه ﴿ قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِي فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفِ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴾ (الاسراء: ۵۶) یعنی بگو: کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می پندارید، بخوانید. (در واقع امری است که بیانگر تهدید و تحکیم است).

بیشتر مفسران معتقدند که این آیه در خصوص کسانی نازل شده است که عیسی، مادر عیسی، عزیز و ملائکه را می پرستیدند، خداوند به شدیدترین وجه از این عمل آنان

را بازداشته است، همانطوری که در این آیه تهدید و وعده مجازات برای آنان در نظر گرفته شده است.

این دلالت می‌کند که به فریاد خواندن غیر خدا توسط مشرکان، شریک قرار دادن برای خدا و منافی، یگانه پرستی و شهادت لا اله الا الله است، چرا که توحید یعنی فقط خدای یگانه را به فریاد خواندن. و کلمه اخلاص این شرک را نفی می‌کند، زیرا خواندن غیر خدا همان پناه بردن و بندگی کردن برای غیر خداست و دعا (به فریاد خواندن) مغز و جوهره عبادت است.^۱

در این آیه کسی به فریاد خوانده می‌شود که قادر نیست ضرری را از دعاکننده خود دفع کند و یا از جایی به جای دیگر و یا از حالتی به حالت دیگر تغییر دهد اگر چه فرد خوانده شده پیامبر ﷺ یا فرشته باشد و این مؤید بطلان به فریاد خواندن هر مدعوی غیر از خدا است، حال هر کسی که می‌خواهد باشد.

چرا که به فریاد خواندن هر فریاد رسی غیر از خدا فرد داعی را نیازمندتر از آنچه که هست می‌کند زیرا او با خداوند کسی را شریک قرارداده است که هیچگونه نفع و ضرری به او نمی‌رساند و این ایه توحید و معنای لا اله الا الله را تایید می‌کند.

۱- ضعیف است: لفظ حدیث ضعیف است. ترمذی در کتاب الدعوات (۳۳۷۱) باب ماجاء فی فضل الدعاء. آنرا آورده است. ترمذی می‌گوید: این حدیث ضعیف است. البانی نیز در المشکاة (۲۳۳۱) و ضعیف الجامع (۳۰۰۳) آنرا تضعیف کرده است.

خداوند می فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾ (الإسراء: ٥٧)

یعنی: آن کسانی را که به فریاد می خوانند، آنان که از همه مقربترند برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند و به رحمت خداوند امیدوار و از عذاب او هراسناکند، چرا که عذاب پروردگارت (چنان شدید است که) باید خود را از آن دور و برحذر داشت.

این فرموده خداوند ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ بیان می دارد که این روش انبیاء، فرستادگان خدا و آن مومنانی است که از آنان تبعیت می کنند. قتاده گفته است « به خداوند با اطاعت از او و عمل بدانچه وی راضی است تقرب (نزدیکی) بجوید»

ابن زید « یدعون » مذکور در آیه را به صورت « تدعون » قرائت کرده است. عمادبن کثیر نیز می گوید: در این خصوص مفسران اختلاف نظر دارند و از اقوال برخی از بزرگان تفسیر را نیز به عنوان شاهد مثال آورده است.

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: در این آیه مقامات سه گانه مطرح شده است ؛ حب ؛ همان نزدیکی جستن به خدا و متوسل شدن به او با اعمال نیکو. امیدو ترس، که این حقیقت یکتا پرستی (توحید) و حقیقت دین اسلام است. همانطوری که در مسند^۱ از بهز بن حکیم از پدرش از جدش روایت شده است که وی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول

۱- حسن است. احمد (۳/۵) این حدیث به طریق ابو قزعه باهلی از حکیم بن معاویه حیده از پدرش با سند حسن روایت شده است. ولی از بهز بن حکیم از پدرش از جدش نیست و این گمان ابن قیم بوده است. دوسری نیز در نهج السدید (۳۲۸) آورده است. حاکم نیز (۲۱/۱) معنای آنرا از ابوهیره آورده است (نقل به معنا کرده است).

خدا ﷻ سوگند به خدا پس از آنکه به تعداد انگشتانم سوگند خوردم که به نزد تو نیایم، اینک به نزد تو آمده ام. ترا به کسی سوگند می‌دهم که ترا به حق برانگیخت، چیست آن چیزی که خداوند ترا بدان مبعوث کرده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: آن اسلام است. گفت: اسلام چیست؟ فرمود: اسلام آن است که قلبت را تسلیم خداوند و رویت را به بسوی او کنی، نمازهای واجب را به جای آوری و زکات اموالت را پردازی.

محمد بن نصر مروزی از حدیث خالد بن معدان از ابوهیره روایت کرده است که گفت: پیامبری ﷺ فرمود «اسلام علامت و نشانه ای دارد همانند علامت راه از جمله علامتهای آن این است که خداوند را پرستی و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهی، نماز را بر پای داری، زکات پردازی، روزه بگیری و امر به معروف و نهی از منکر کنی و این معنای سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ

أَسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۲۲﴾ (لقمان: ۲۲)

یعنی: کسی که مطیعانه رو به خدا کند، در حالیکه نیکو کار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است سرانجام همه کارها به خدا بازگشت داده می‌شود.

خداوند می فرماید ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾ (الزخرف: ۲۶ - ۲۸) یعنی: وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتا پرستی در میان قوم خود باقی گذاشت تا اینکه ایشان (به سوی یکتا پرستی) برگردند.

خداوند می فرماید ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ ﴾ (الزخرف: ۲۶ - ۲۸) یعنی: وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتا پرستی در میان قوم خود باقی گذاشت تا اینکه ایشان (به سوی یکتا پرستی) برگردند. « کلمه باقیه » یعنی همان « لا اله الا الله ».

پس بیاندهش چگونه ابراهیم خلیل علیه السلام از این کلمه عظیم برای آن معنایی که به سبب آن وضع شده و بدان دلالت دارد، تعبیر می کند به این توضیح که از هر آنچه به غیر از خدا از موجودات خارج که پرستیده می شد، تبری می جوید. معبودانی مثل ستارگان، تندیس ها و بتهایی که قوم نوح آنها را به شکل انسانهای صالحی با عناوینی مثل وَدّ، سُوع، یغووث، یعوق، نسر و غیره درست کرده بودند و آنها را به عنوان بت و همتهای خداوند می پرستیدند. هیچکدام این موارد را برای پرستش استثنا نمی کند و تنها کسی را برای پرستش بر می گزیند که او را آفریده است و آنها هم خداوند یکتا و بی شریک است. و این همان چیزی است که کلمه اخلاص کاملاً بدان دلالت دارد.

همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْتَ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ (الحج: ۶۲).

یعنی: به همین منوال است.... خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می خوانند و پرستش می کنند باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است. بنابراین هر عبادتی از قبیل دعا و غیره که در آن غیر از خدا مقصود باشد باطل و همان شرکی است که خداوند نمی بخشد.

خداوند می فرماید: ﴿ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ﴾ (غافر: ۷۳ - ۷۴)

یعنی: آنگاه بدیشان می گویند: آن چیزهایی را که شریک خدا می کردید کجایند (همان انبازهای) غیر خدا. می گویند از ما نهان شده اند و هدر رفته اند. بلکه اصلاً، قبلاً چیزی را نپرستیده ایم. خداوند اینچنین کافران را سرگشته می سازد. در جای دیگر می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾ (التوبة: ۳۱)

یعنی: (یهودیان و مسیحیان) علمای دین و پارسایان خود را علاوه بر خدا به خدایی گرفته اند. مسیح پسر مریم را نیز معبود می شمارند.

در حدیث صحیح^۱ آمده است پیامبر ﷺ آیه مذکور را برای عدی بن حاتم طائی تلاوت کردند. وی گفت: ای رسول خدا، ما آنان را پرستش نمی کردیم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا حرام خدا را بر شما حلال نمی کردند و شما نیز تبعیت می کردید؟ و حلال خدا را بر شما حرام نمی کردند و شما نیز (به تبعیت از آنان) حلال را حرام نمی کردید؟ گفت: چرا (آری)! پیامبر ﷺ فرمود: این (تبعیت بی چون و چرای شما) همان عبادت کردن آنهاست.

۱- حسن است. ترمذی: کتاب التفسیر (۳۰۹۵): باب و من سوره التوبه. البیهقی (۱۱۶/۱۰)

از این رو اطاعت از علمای دین و پارسایان در معصیت خدا، همان عبادت کردن برای غیر خداست. و با اطاعت در معصیت آنها را می پرستیدند، همانطوری که در میان این امت (اسلام) نیز چنین اتفاقی افتاده است و این همان شرک اکبری است که با توحیدی که مدلول شهادت لا اله الا الله است منافات دارد.

به وسیله این آیه روشن شد که کلمه اخلاص تمام پرستشهای غیر خدا را نفی می کند به دلیل اینکه با مدلول آنها منافات دارد، این پرستشها پرستش مشرکان تمام چیزهایی را که شرکند ثابت و آنچه به عنوان توحید ثابت شده را نفی می کند. خداوند می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۱۶۵)

یعنی: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی بر می گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند.

بنابراین هر فردی که همتایی برای خدا بر گزیند تا علاوه بر خدا آنرا به فریاد بخواند، به آن بگراید و به او امید ببندد تا نیازهایش را رفع و سختی هایش را بگشاید - همان کاری که قبر پرستان، قدرت پرستان و بت پرستان - به ناچار باید - این معبودهای دروغین را - تعظیم کنند و دوستشان دارند. پس آنها را به همراه خدا دوست می دارند. اگر چه خداوند را نیز دوست دارند و لا اله الا الله را به زبان می آورند، نماز می خوانند و روزه می گیرند ولی در واقع در دوست داشتن و پرستش خدا با دوست داشتن و پرستش غیر خدا دچار شرک شده اند. بر گرفتن همتیانی برای خداوند و دوست داشتن آنها همانند خدا تمامی اموال و اعمال آنان را باطل می کند چرا که عمل مشرک از وی پذیرفته نمی شود و صحیح نیست. اینان گرچه می گویند: لا اله الا الله ولی تمامی قیدهایی که این سخن عظیم بدان مقید شده است را رها می کنند از جمله این قیدها علم به مدلول آن است، زیرا مشرک نسبت به مدلول آن جاهل است، قراردادن شریک برای خدا از طریق محبت و غیر آن خود نمایانگر جهل آنان است و این جهل منافی علم است، علمی که اخلاص بدان دلالت دارد و چنین فردی در سخن خود راستگو نیست، زیرا آنچه را

که شرک است نفی نمی کند و اخلاص لازم را اثبات نمی نماید. و همچنین آنچه را که مقتضای یقین است ترک کرده است.

زیرا اگر معنای آن سخن عظیم و مدلول آن را می فهمید، عمل خود را که خلاف مدلول آن است، ناپسند می داشت. و یا در آن تردید می نمود ولی آن عمل را از جهت آنکه حق است قبول نکرده است و با پرستش غیر خدا کفر پیشه نمی کرد.

همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ البقرة: ۱۶۵ یعنی: اما آنها که ایمان دارند دوستی شان نسبت به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان)، شدیدتر است.

چرا که این عده دوستی را برای خداوند خالص کرده و تنها او را دوست دارند و کسی را دوست می دارند که دوست داشتنی ترین است و تمامی اعمالشان را برای خدا خالص می کنند. و به هر آنچه غیر خداست کفر می ورزند. بنابراین برای کسی که خداوند متعال وی را به شناخت حق و قبول آن توفیق داده است و دلالت این آیات عظیم بر معنای شهادت لا اله الا الله و بر توحیدی که معنای این آیات است و تمامی فرستادگان خدا بدان فرا خوانده اند، روشن می گردد، که این جای فکر و تأمل دارد.

مصنف به این فرموده خداوند استناد کرده است که: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ الإسراء: ۵۷، معنای این آیه با آیه قبل از آن روشن می شود که خداوند فرموده است: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِن دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُم وَلَا تَحْوِيلًا﴾ (الإسراء: ۵۶). یعنی: بگو کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می پندارید بخوانید اما نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می توانند آنرا دگرگون سازند.

ابن کثیر رحمته الله می گوید: خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ﴾ یعنی بگو به مشرکانی که، غیر خدا را می پرستند. ﴿ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ﴾ یعنی: بتنها و همتایانی را می پرستید و بدانها رغبت پیدا می کنند ﴿فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ﴾ یعنی: به طور کلی نمی توانند از آنها ضرری را دفع کنند. ﴿وَلَا تَحْوِيلًا﴾ یعنی: نمی توانند آنرا از شما به کس دیگر منتقل کنند.

معنای آیه این است که تنها خداوند یکتا و بی شریک قادر به دفع ضرر، است همان خدایی که خلقت و امر (چگونه استفاده کردن) در دست اوست و از جانب اوست. عوفی در خصوص این آیه از ابن عباس آورده است که گفتند: اهل شرک می گفتند: ملائکه، مسیح و عزیر را می پرستیم که آنها ملائکه، مسیح و عزیر را به فریادی می خواندند.

بخاری^۱ در خصوص آیه مذکور از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «مردمانی از را جن می پرستیدند سپس اسلام آوردند» و در روایتی آمده است «مردمانی از انسانها مردمانی از جن را می پرستیدند سپس جنیان مسلمان شدند و مردمان انس نیز به دین آنان (اسلام) متمسک شدند.

سخن ابن مسعود رضی الله عنه بر این دلالت می کند وسیله مذکور در آیه همان اسلام است و هر دو قول بر این امر دلالت دارند. سدی از ابو صالح از ابن عباس آورده است که گفت: عیسی، مادرش و عزیر (به فریاد خوانده می شدند).

مغیره از ابراهیم روایت کرده است: ابن عباس در خصوص این آیه می گفت: (مقصود از آنها عیسی، عزیز، خورشید و ماه است. مجاهد نیز گفته است: عیسی، عزیر و ملائکه بودند. خداوند فرموده است ﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ الإسراء: ۵۷

۱- روایت نخست در بخاری: کتاب التفسیر (۴۷۱۵) باب «اولئك الذين يدعون يبتغون الي ربهم الوسیله». روایت دوم: در بخاری: کتاب التفسیر (۴۷۱۴): باب «قل ادعوا الذين زعتم من دونه».

یعنی: امید به رحمت خداوند دارند و از عذاب او می ترسند. عبادت تنها با ترس و امید کامل می شود و هر کسی که به منظور عبادت و طلب یاری کردن فریاد می زند و فرا می خواند یا می ترسد یا امیدوار به فریاد رس است یا اینکه ترس و امید هر دو او را در بر گرفته اند و متصف به هر دو حالت و صفت است، در واقع عبادت کرده است و این اعمال را باید مختص خداوند قرار دهد.

شیخ الاسلام رحمته الله پس از مطرح کردن سخنان مفسرین در خصوص این آیه می گوید: تمامی این سخنان حق اند، چرا که این آیه تمامی افرادی را در بر می گیرد که معبود آنها بنده خداست؛ خواه آن معبود فرشتگان باشند، خواه از جن ها و انسانها.

گذشتگان در تفسیر خود، جنسی را که مقصود آیه است به صورت تمثیل مطرح می کردند. همانطوری که ترجمان قرآن (ابن عباس) در پاسخ به فردی که معنای خُبز (نان) را از وی پرسید، ضمن نشان دادن چانه خمیر به فرد پرسشگر گفت: این است. بنابراین اشاره به نوع نان کرد نه عین آن. در تخصیص شمول آیه مذکور طبق روایتهای مطرح شده یکنوع مراد نیست بلکه دایره شمول آن عام است و همه انواع معبود و پرستش را در بر می گیرد.

آیه خطابیه است بر هر فردی که به غیر از خدا را به فریاد می خواند چرا که آن مدعو (فردی که به فریادخوانده می شود) خود به سوی خدا وسیله ای می جوید، به رحمت خداوند امیدوار و از عذاب او می هراسد. و هر کس مرده یا غائبی از پیامبران و صالحین را به فریاد بخواند، خواه با لفظ استغاثه (طلب کمک) باشد خواه غیر آن، مشمول این آیه می شود، همانطوری که فریاد خواندن فرشتگان و پریان را نیز در بر می گیرد.

خداوند متعال از فریادرس خواندن آنها نهی کرده و بیان داشته است که آنها نمی توانند ضرری را دفع و یا آنرا تغییر دهند. نه قادر به رفع کلی ضرر هستند و نه می توانند از جایی به جای دیگر آنرا منتقل کنند مثلاً صفت یا میزان آن ضرر را تغییر دهند. از این رو فرموده است ﴿وَلَا تَحْوِيلًا﴾ که تحویل (تغییر) را به صورت نکره آورده و انواع تحویل را در بر می گیرد.

پس هر کس مرده یا غائبی از پیامبران ؛ افراد صالح یا فرشتگان را که نمی توانند کمک کنند و ضرری را دفع یا آنرا تغییر دهند، به فریاد بخواند، مشمول این آیه می شود. این آیه پاسخ ورد بر کسی است که فرد صالحی را به فریاد می خواند و می گوید: من برای خداوند چیزی را شریک قرار نمی دهم و شرک عبادت کردن برای بتها است.

مصنف به این فرموده خداوند نیز استناد کرده است ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۳۷﴾ (الزخرف: ۲۶-۲۷).

ابن کثیر می گوید: خداوند متعال از بنده، فرستاده و دوست نزدیکش، پیشوای حقگرایان و پدر پیامبران بعد از خود و همان کسی که قریش در نسب و دین به او منتسب گشته (ابراهیم) خبر می دهد که وی از پدر و قومش به سبب پرستش بتها بیزاری می جوید. خداوند از زبان او می گوید: ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۳۷﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۳۸﴾ (الزخرف: ۲۶-۲۸) یعنی « و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: «من از آنچه شما می پرستید بیزارم مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت خواهد کرد و کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسلهای بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند »

و مراد از کلمه باقیه همان عبادت خداوند یگانه و دست کشیدن از عبادت هر آنچه غیر اوست از بتها و در واقع همان لا اله الا الله است که حامل آن از سلاله ابراهیم و از فرزندان اوست کسی که خداوند او را هدایت کرده است.

﴿ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ یعنی به سوی آن کلمه بر گردند (که سخن حق و بهترین قول و هدف آفرینش هستی است).

عکرمه، ضحاک، قتاده، سدی و دیگران در خصوص این فرموده خداوند که ﴿ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ می گویند: یعنی لاله الا الله از میان فرزندان و سلاله ابراهیم، هر کس که آنرا بگوید زایل نمی گردد. ابن جریر از قتاده در خصوص

این آیه ﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٣٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ روایت کرده است که گفت: آنان می گفتند پروردگار ما الله است. همانطوری که خداوند می فرماید:

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾﴾ (الزخرف: ۸۷).

یعنی: اگر از مشرکان پرسی، چه کسی آنان را آفریده است. مؤکدانه می گویند خدا، پس چگونه منحرف می شوند. پس او از پروردگار خود بیزار نیست. عبد بن حمید این روایت را گزارش کرده است.

ابن جریر و ابن منذر از قتاده در خصوص ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ می گویند: اخلاص و توحید در میان فرزندان ابراهیم، آنانی که خدا را می پرستند و او را یگانه می دارند، زایل نمی شود. (یعنی همیشه کسانی خواهند بود). از نظر من (شارح) روشن شد که معنای لا اله الا الله یعنی خداوند را به یگانگی پرستیدن و اخلاص کردن بندگی برای او و بیزاری جستن از غیر اوست. مصنف رحمته الله می گوید: خداوند پاک و منزّه مطرح کرده است که این برائت (بیزاری) و این دوست داشتن همان شهادت بر لا اله الا الله است.

علامه حافظ ابن قیم رحمته الله در قصیده الکافیة الشافیة در خصوص این معنا می گوید: هرگاه چیز پست و ناچیزی از موجودات شوق و عشق او را داشته باشد از شأن و منزلت بسیار بزرگی برخوردار گشته است. مصنف به این فرموده خداوند نیز اسناد می کند.

﴿أَتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَزْكَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ ﴿٣١﴾﴾ (التوبة: ۳۱).

احبار، همان علما و رهبان، همان بندگان (صالح) هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را برای عدی بن حاتم تفسیر کرده است. هنگامی که یکی از مسلمانان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و آیه مذکور را قرائت کرد، عدی گفت (به رسول خدا) گفتم: آنها (احبار و راهبان را) پرستش نمی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا! آنان (احبار و راهبان) حلال را برای آنها (یهود و نصاری) حرام و حرام را حلال می کردند و آنها

(پیروان احبار و راهبان) نیز تبعیت می نمودند. و این همان عبادت (بندگی کردن) برای آنهاست.

احمد این حدیث را روایت کرده و ترمذی آنرا حسن دانسته است. عبد بن حمید، ابن ابی حاتم و طبرانی از طرقی آنرا آورده اند.^۱

سده می گوید: مردان (خدا و صالح) را دلسوز یافتند، در حالی که کتاب خدا را پشت سر انداختند (بدان توجه نکردند و راه خودشان را از آن نطیبیدند). از این رو خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَحَدًّا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (التوبة: ۳۱).

یعنی: بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بپرستید و بس.. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز خدا قرار می دهند.

حلال همان است که خداوند حلال کرده، حرام نیز همان است که خداوند حرام کرده است و دین خدا همان چیزی است که خداوند آنرا تشریح نموده است. با این توضیح آشکار شد آیه مذکور دلالت می کند بر اینکه هر کس از غیر خدا و فرستاده اش اطاعت کند، از کتاب و سنت و آنچه خداوند حلال و حرام کرده است رو بگرداند و در معصیت از آن شخص یا چیز اطاعت کند و در چیزی که خداوند بدان اجازه نداده است از آن فرد پیروی کند، در واقع، آن شخص یا چیز را معبود پروردگار خود برگزیده و شریک خداوند قرار داده است. و این عمل وی با توحیدی که دین خداست و کلمه اخلاص لا اله الا الله بدان دلالت دارد منافات دارد: زیرا اله همان معبود است خداوند اطاعت از آنها (احبار و راهبان) را عبادت نامیده و آنها را ارباب نامگذاری کرده است. همانطوری که می فرماید (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا) یعنی:

به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری خود گیرید. ارباب در اینجا یعنی شریکان خداوند برای عبادت کردن.

﴿ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ (آل عمران: ۸۰) یعنی: مگر (معقول است که) شما را به کفر فرمان دهد بعد از آنکه مسلمان شده اید!

این همان شرک است و هر معبودی رب است و هر فرد فرمانده و تبعیت شده ای در غیر آنچه خدا و پیامبرش بدان دستور داده است، اطاعت و تبعیت شود در واقع شخص تابع و فرمانبردار او را رب و معبود خود قرار داده است. همانظوری که خداوند در سوره انعام می‌فرماید: ﴿ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾ (الأنعام: ۱۲۱). یعنی: اگر از آنان اطاعت کنید حتماً مشرک می‌شوید.

این همان مطابقت آیه با شرحش است؛ این آیه در معنا همانند این آیه قرآن است که می‌فرماید: ﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ ﴾ (الشوری: ۲۱) یعنی: آیا معبودانی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که خدا بدان اجازه نداده است.

شیخ الاسلام در خصوص معنای این فرموده خداوند که: ﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (التوبه: ۳۱) می‌گوید: این افرادی که عالمان دین و راهبان را در حرام کردن حلال و حلال کردن حرام به اربابی گرفته بودند، عملکرد آنان به دور نحو بوده است: نخست: می‌دانستند که علما و راهبان دین خدا را تبدیل کرده‌اند (یعنی دیدگاه خودشان را دین خدا معرفی می‌کردند و گفته خدا چیز دیگری بود) و با آگاهی از این تبدیل و تغییر از آنان تبعیت می‌کردند. در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال به تبعیت از رؤسای خود باور داشتند با علم بر اینکه آنان (علمای دین و راهبان) با این فرستادگان خدا مخالفت کرده‌اند، -چنین باوری کفر است چرا که خدا و فرستاده اش آنرا شرک معرفی کرده‌اند. اگر چه آن افراد برای آنان نماز و سجده بجای

نیاوردند. بنابراین کسی که از دیگری در آنچه خلاف دین است و بداند که آن خلاف دین است، تبعیت کند و معتقد باشد که گفته وی غیر از آنچه‌ی است که خدا و رسولش فرموده اند، مشرک شده است. همانطوری که این افراد متبوع مشرکند.

دوم: اعتقاد و ایمانشان به تحریم حلال و حلال کردن ثابت باشد ولی در نافرمانی از خداوند از آنان (علمای دین) اطاعت کنند. همانطوری که یک فرد مسلمان گناهی را که معتقد به گناه بودن آن است، انجام می دهد. حکم اینگونه افراد همانند حکم افرادی است که اهل گناهند. همانطوری که از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرمودند: اطاعت تنها در چیزهای معروف است. (نه منکر).^۱

آن شخص که حرام را حلال و حلال را حرام می کند، اگر فرد مجتهدی باشد که نیت او نیز تبعیت از پیامبر ﷺ است ولی در آنچه فتوا می دهد حق برای وی پوشیده شود در حالیکه از خداوند نیز در حد توان می ترسد، خداوند به سبب خطایی که مرتکب شده وی را مؤاخذه نمی کند، بلکه در همان اجتهادی که به وسیله آن از پروردگارش اطاعت کرده پاداش می گیرد. ولی اگر فردی می دانست که این فتوا با آنچه پیامبر ﷺ آورده است مخالف و اشتباه است و با وجود خطا بودن از آن تبعیت کرد و از گفته پیامبر ﷺ رویگرداند چنین فردی از آن شرکی که خداوند آنرا ناپسند داشته برخوردار گشته است. به ویژه اگر در آن از هوای خود تبعیت کند و با دست و زبان چنین حکمی را یاری کند با علم براینکه آن مخالف فرموده پیامبر ﷺ است، چنین امری شرک و مرتکب آن مستحق مجازات است. از این رو علما گفته‌اند هرگاه حق شناخته شد، جایز نیست که فرد بر خلاف آن از کسی تقلید کند و فقط در اینکه آیا اگر شخصی قادر به استدلال بود جایز است که تقلید کند یا خیر؟ با یکدیگر منازعه کرده‌اند اگر شخص از اظهار کردن

۱- بخاری کتاب المغازی: (۴۳۴۰) باب سرية عبدالله حذافة السهمي. کتاب الأحكام (۷۱۴۵) باب السمع و الطاعة للإمام مالم تكن معصية كتاب اخبار الآحاد (۷۲۵۷): باب ماجاء في اجازة الخبر الواحد. مسلم: كتاب العادة (۱۸۴۰) (۴۰) باب وجوب طاعة الأمراء من غير معصية الله.

حقی که آنها شناخته است ناتوان باشد، همانند کسی است که می‌داند دین اسلام حق است در حالیکه او میان مسیحیان زندگی می‌کند، چنین فردی هرگاه آنچه را از حق که قادر به عمل کردن آن است انجام دهد بدانچه نمی‌تواند انجام دهد مؤاخذه نمی‌شود، چنین فردی مثل نجاشی و دیگران است. خداوند در کتاب خود پیرامون چنین افرادی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِيعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِعَايَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۱۹﴾ (آل عمران: ۱۹۹) یعنی: برخی از اهل کتاب هستند که به خدا و بدانچه بر شما نازل شده ایمان دارند.

خداوند در سوره مائده می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ (المائده: ۸۳) یعنی: و آنان هر زمان بشنوند چیزهای را که بر پیامبر نازل شده است بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک می‌گردد. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۹﴾ (الأعراف: ۱۵۹) یعنی: در میان قوم موسی گروه زیادی بودند که به سوی حق رهنمود می‌کردند و به حق دادگری می‌نمودند.

ولی کسی که از مجتهد تبعیت می‌کند، اگر از شناخت حق به صورت جزئی (تفصیلی) ناتوان باشد، آنچه بدان قادر است همان را انجام دهد، اگر فرد مجتهد خطا کرده باشد فرد مقلد مجازات نمی‌شود. همانطوری که مثلاً در تعیین جهت قبله اینگونه است. ولی اگر کسی به مجرد هوای نفس خود از دیگری تقلید کند و بی آنکه بداند حق با اوست یا خیر، با دست و زبان خود او را یاری کند، چنین فردی از زمره اهل جاهلیت است، اگر فرد متبوع او خطا کند او نیز گناهکار است: مثل شخصی که بنا بر رأی خود قرآن را تفسیر می‌کند، اگر نظر وی درست باشد باز هم خطا کرده و اگر هم خطا کند او را در آتش می‌سوزانند. این دسته افراد همانند کسانی هستند که همانطوری که قبلاً

گذشت زکات پرداخت نمی‌کنند و عذاب مجازات در پی دارند و یا از زمره بندگان درهم، دینار، لباس فاخر و زن هستند. چرا که دوست داشتن مال آنان را از بندگی اطاعت خداوند باز داشته و بنده مال شده‌اند. اینگونه افراد نیز همانند آنها هستند، ضمن اینکه دچار شرک اصغر هم شده‌اند و به حسب آن مجازات خواهند شد. در حدیث آمده است که «اندکی ریا شرک است»^۱

این مقوله در نصوصی که در آنها به بسیاری از گناهان اسم شرک و کفر اطلاق شده، به طور گسترده مورد بحث واقع شده است پایان.

ابو جعفر بن جریر در معنای این فرموده خداوند که: ﴿وَجَعَلُونَ لَهُ اِنْدَادًا﴾ یعنی: برای او همتایانی قرار می‌دهید، می‌گویید: یعنی برای کسی که زمین را خلق کرده است همتایانی قرار می‌دهید، همانندانی از مردان برای خدا که از آنها در نافرمانی و معصیت از خدا، اطاعت می‌کنید.

از نظر من (شارح) مثل همان چیزی است که بسیاری از بندگان قبرها انجام می‌دهند.

۱- قسمتی از یک حدیث طولانی است که ابن ماجه در کتاب الفتن (۳۹۸۹) باب من ترجی له السلامة من الفتن، روایت کرده است. سند آن همانطوری که در الصحیحه (۱۸۵/۴) نیز آمده است ضعیف است. حاکم (۴/۱) به طریق دیگری آنرا تخریح کرده است. حاکم می‌گوید صحیح است و ذهبی نیز با وی موافق است. رجوع شود به النهج السدید ص (۳۲۹).

خداوند می فرماید: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ (البقره: ۱۶۵).

یعنی: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی بر می گزینند و آنان را همچون خداوند دوست می دارند، و کسانی که ایمان آورده اند خداوند را سخت دوست می دارند.

مصنف می گوید: خداوند می فرماید: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ (البقره: ۱۶۵).

یعنی: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی بر می گزینند و آنان را همچون خداوند دوست می دارند، و کسانی که ایمان آورده اند خداوند را سخت دوست می دارند.

عماد بن کثیر رحمته الله می گوید: خداوند حالت مشرکان را در دنیا و سرنوشت و عاقبتشان را در آخرت مطرح کرده است. از آنجایی که برای خداوند همتیانی قرار داده اند یعنی شبیه و مانند هایی که همراه خدا آنها را می پرستند و همانند خدا دوستشان می دارند. هیچ معبود بر حقی جز خدا نیست، ضد و همتا و شریکی برای او وجود ندارد. در صحیحین (صحیح مسلم و بخاری)^۱ از عبدالله بن مسعود روایت شده است که گفت: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا کدام گناه بزرگترین است؟ فرمود: اینکه برای خداوند همتیانی قرار دهی در حالیکه او ترا خلق کرده است.

عبارت قرآنی ﴿ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ﴾ یعنی: کسانی که ایمان آورده اند خداوند را سخت دوست می دارند. به سبب دوست داشتن خداوند، کمال شناخت آنها نسبت به خداوند و تعظیم و توحیدشان به او، چیزی را شریک خداوند قرار نمی دهند، بلکه خداوند را به یگانگی می پرستند، به او توکل می کنند و در تمامی کارهایشان به او پناه می برند. سپس خداوند متعال به مشرکین به سبب اینکه عمل با شرک بر خود ظلم می کنند وعده مجازات داده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَلَوْ رَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾ یعنی: آنان که ستم می کنند اگر می شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام (رستاخیز) می بینند. (می فهمند که) قدرت و عظمت، همه از آن خداست. برخی گفته اند: در این کلام آنچه مقدر است این است که اگر آنان (ستم پیشگان) عذاب را ببینند آن وقت خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست، یعنی: حکم تنها برای اوست، که یگانه و بی شریک است. پس تمامی چیزها همانطوری که خداوند در جای دیگر می فرماید: ﴿ وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴾ یعنی: خداوند دارای عذاب سختی است.

همانطوری که خداوند در جای دیگر می فرماید: ﴿ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۖ وَلَا يُؤْتِيهِمْ نَافَقَهُ أَحَدٌ ۖ ﴾ (الفجر: ۲۵ - ۲۶)

یعنی در آن روز هیچکس عذابی همسان عذاب او (خداوند) را بدو نمی رساند و هیچکس همچون خداوند او را به بند نمی کشد (بنابراین آیات) خداوند می فرماید: اگر آنچه را که در روز قیامت می بینند، همان امر وحشتناک و ناپسندی که به سبب شرک و کفر شان آنان را فرا گرفته است، (در اینجا) نیز ببینند در آنصورت آن گمراهی را که در آن فرو رفته اند پایان خواهند داد. سپس خداوند از کفر مشرکان و کافران به کمک کاران و یاوران خود و بیزاری جستن متبوعین از تابعین (در روز قیامت) خبر داده است. خداوند می فرماید:

﴿ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا ﴾ (البقرة: ۱۶۶)

یعنی: هنگامی که متبوعین (کسانی که تبعیت می شدند) از تابعین پیروان خود بیزاری جویند.

فرشتگان از کسانی که گمان می کردند در دنیا آنها را می پرستیدند تبری و بیزاری می جویند، پس فرشتگان می گویند ﴿ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾ (القصص: ۶۳)

یعنی: ما در پیشگاه تو از اینان بی زاری می جویم و اینان ما را عبادت نکرده اند. همچنین می گویند ﴿ قَالُوا سُبْحٰنَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ (سبأ: ۴۱) یعنی: (می گویند)، تو منزهی و تنها تو یار یاورمان بوده ای نه آنان، بلکه ایشان جنیان را می پرستیده اند و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته اند.

جنیان نیز از آنان بیزاری می جویند و خود را از عبادت آنان مبرا می دارند. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غٰفِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كٰفِرِينَ ﴿٦﴾ (الأحقاف: ۵-۶)

چه کسی گمراه تر از آن کسی است که افرادی را به فریاد می خواند و پرستش می کند که تا روز قیامت پاسخش نمی دهند و اصلاً آنان از پرستشگران و به فریاد خواهندگان غافل و بی خبرند. و زمانی که مردمان گردآورده شوند، چنین پرستش شدگان و به فریاد خواسته شدگانی، دشمنان پرستشگران و بفریاد خواهندگان می گردند و عبادت ایشان را نفی می کنند و نمی پذیرند. در اینجا سخن ابن کثیر به پایان می رسد.

ابن جریر از مجاهد در خصوص عبارت قرآنی ﴿يُحِبُّهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ می‌گوید: یعنی در دوست داشتن به چیزهای دیگر همانند خداوند مباحات می‌کنند و نظیر و شبیه او - که منزه است - قرار می‌دهند. ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ یعنی: برخلاف کفاری که بتها را دوست دارند (و خداوند را هم در کنار آن بتها به همان اندازه دوست دارند، اهل ایمان بیشتر خداوند پاک و منزه را دوست می‌دارند).

مصنف رحمه الله می‌گوید: از جمله اموری که از تفسیر توحید و شهادت لاله الا الله روشن‌تر است، آیه ای از سوره بقره است که در خصوص کفاری است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ البقره: ۱۶۷ یعنی: از آتش جهنم خارج نمی‌شوند.

خداوند مطرح کرده است که آنان (مشرکان) همتایان را همانند خدا دوست می‌دارند و این دلالت می‌کند که آنان خداوند را بسیار دوست داشتند و با وجود این دوستی داخل اسلام نمی‌شوند. پس حالت کسی که همتایی را بیشتر از خداوند دوست دارد؟ و همچنین حالت آن کسی که تنها آن همتای مدنظر خود را دوست دارد، چه خواهد بود؟ بنابراین آیه مذکور بیانگر آن است که هر کس همراه خداوند فرد دیگری را در محبت شریک او قرار دهد، در واقع آنچه را همتای خداوند و شریک در عبادت برای او قرارداده است، چنین شرکی است که خداوند آنرا نمی‌بخشد. همانطوریکه خداوند در خصوص آنان می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ البقره: ۱۶۷ و مراد از ظلم در فرموده خداوند ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ الأنعام: ۸۲ که قبلاً گذشت همان شرک است. هر کس تنها خداوند را دوست بدارد، این دوستی وی در راستای رضای خدا و به

خاطر او باشد، چنین فردی مخلص است. ولی هر کس خدا را دوست بدارد و همراه او کس دیگری را نیز دوست بدارد پس او مشرک است. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾ (البقرة: ۲۱ - ۲۲)

یعنی: ای مردم خدای خود را بپرستید، آنکه شما و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده اند تا پرهیزکار شوید... خدای شما کسی است که زمین را برای شما بگسترده و آسمان را کاخی بیافرید و از آسمان آب فرو فرساده و با آن انواع ثمرات را بوجود آورد تا روزی شما گردانند. پس شرکاء و همانندهایی برای خداوند نیاورید در حالی که می‌دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده‌اند، و نه شما را روزی می‌دهند).

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در مضمون این مطالب می‌گوید: هر کس برای برآورده شدن نیاز یا گشایش سختی به غیر خدا میل پیدا کند، لازمه اش آن است که دوست دار آن غیر است و اصل این رغبت و گرایش و میل، همان محبت و دوست داشتن است. پایان

پس کلمه لا اله الا الله، هر نوع شرکی در عبارت را نفی می‌کند و تمامی جوانب عبادت را برای خداوند متعال ثابت می‌نماید. پیش تر بیان این مطلب گذشت که اله همان مألوهی است که دلها با محبت و غیر آن از انواع عبادت به سوی او می‌گردانید، پس کلمه لا اله الا الله تمامی انواع عبادات را از غیر خدا نفی کرده و تنها برای خداوند اثبات می‌کند و این همان چیزی است که کلمه اخلاص تطبیقاً به آن دلالت دارد، بنابراین به ناچار باید به معنای آن شناخت پیدا کرد، آنرا باور نمود و قبول کرد و در ظاهر و باطل بدان عمل نمود. خداوند داناتر است.

علامه ابن قیم رحمته الله می‌گوید: توحید محبوب یعنی اینکه محبوب فرد متعدد نباشد، یعنی - در عبادت برای خداوند نباید کسی را همراه کرد، یگانه داشتن خداوند در

دوستی یعنی دوستی چیزی در دل او باقی نماند، همه دوستی ها را به دوستی خداوند ببخشد. اینچنین دوستی - اگر چه عشق نامیده شده است - نهایت صلاح بنده، نعمت فراوان و مایه روشنی چشم است. برای دل او (بنده) صلاح و نعمتی نیست مگر اینکه خداوند و رسولش از هر چه غیر آندو محبوبتر (دوست داشتنی تر) باشد. محبت وی به غیرخدا باید تابع محبت خداوند باشد. جز خدا را دوست نداشته باشد و جز برای خدا دوستدار کسی یا چیزی نباشد. همانطوری که در حدیث صحیح^۱ آمده است «سه خصلت اگر در شخص باشد شیرینی ایمان را چشیده است.» محبت رسول خدا ﷺ (نشأت گرفته) از محبت خداست. دوست داشتن فردی اگر برای خدا باشد در واقع نشانگر محبت خداست و اگر برای غیر خدا باشد نقض کننده محبت خدا و زیادی در محبت آن غیر است. آنچه تصدیق کننده محبت خداست این است که در نزد شخص مُحب (دوستدار) بدترین و مبغوض ترین اشیاء نزد محبوب - که همان کفر است - به اندازه ای ناپسند باشد، که این ناپسندی وی از شیء مبغوض محبوب به منزله افتادن در آتش و حتی شدید تر از آن باشد. بی تردید این بزرگترین نوع محبت است، زیرا انسان محبت هیچ چیزی را بر محبت خود و حیات خود ترجیح نمی دهد مخیر شود. پس هرگاه فردی محبت ایمان به خداوند را بر نفس خود مقدم داشت به طوری که اگر بین کفر و و افتادن در آتش مخیر شود، آتش را ترجیح دهد. ایمان چنین فردی از جانش محبوبتر است و چنین محبتی بالاتر از دوست داشتن عاشقان به معشوق و محبوبشان است. حتی چنین محبتی نظیر و مانندی ندارد. همانطوری که محبوب چنین محبتی نظیر و شبیه ندارد. این همان محبتی است که می طلبد، محبوب مقدم بر جان، مال و فرزند شود. و مقتضی کمال ذلت، فروتنی، تعظیم، بزرگداشت، اطاعت و فرمانبرداری ظاهری و باطنی

۱- بخاری: کتاب الایمان (۱۶): باب حلاوة الایمان. کتاب الایمان (۲۱) باب من کره أن یعود فی الکفر کتاب الإکراه: (۶۹۴۱) باب من اختار الضرب و القتل و الهوان علی الکفر. مسلم: کتاب إلیمان (۴۳) (۶۷): باب بیان خال الإیمان.

برای محبوب است. چنین محبتی در میان مخلوق شبیه و نظیری ندارد و حال آن مخلوق هر کسی که باشد.

از این رو هر کس بین خدا و غیر خدا در این محبت ویژه شریک قائل شود، مشرکی شده که خداوند او را نمی بخشد. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ البقره: ۱۶۵ دیدگاه درست در خصوص معنای آیه این است که ایمان آوردندگان، بیشترین حب را به خداوند دارند و از کسانی که به همتایان خدا دوستی می ورزند دوستی شان بیشتر از دوستی آنان به آن همتایان است. همانطوری که گذشت، محبت مومنان به پروردگارشان اصلاً غیر قابل مقایسه با محبت مخلوق است، همانطوری که محبوب مؤمنان با محبوب غیر آنان غیر قابل مقایسه است. هر اذیتی در راستای محبت غیر خدا، در جهت محبت خداوند نعمت است و هر ناخوشایندی در جهت محبت غیر او، اگر در جهت محبت او باشد خوشایند و موجب روشنی چشم مُحب است.

هر کس برای محبت خداوند مثالهایی از محبت مخلوق به مخلوق بزند مثل وصل، هجران، اذیت یا عذابی، بدون آنکه محب مسبب آن باشد و مثالهایی از این دست - که خداوند بسیار متعالی تر از این مثالهاست - پس او مرتکب زشت ترین و فاحشترین خطاها شده است و چنین شخصی مستحق عذاب و دوری از خداوند است.

در (خبر) صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: هر کس بگوید: لا اله الا الله و بدانچه غیر خدا پرستیده می شود کفر بورزد، مال و خون او حرام شده و حسابش با خداوند عزوجل است.

در (خبر) صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: هر کس بگوید: لا اله الا الله و بدانچه غیر خدا پرستیده می شود کفر بورزد، مال و خون او حرام شده و حسابش با خداوند عزوجل است.

مقصود مصنف از صحیح همان صحیح^۱ مسلم است که از ابو مالک اشجعی از پدرش و وی نیز حدیث مذکور را از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

اسم ابو مالک سعد بن طارق، اهل کوفه و فردی قابل اعتماد است. حدود سال ۱۴۰ هجری وفات یافت. پدرش طارق بن اشیم بن مسعود اشجعی، صحابی است که احادیثی از وی روایت شده است. مسلم می گوید: جز پرسش کسی از وی روایت نکرده است.

در مسند امام احمد از ابومالک روایت شده که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت پیامبر ﷺ فرمود: هر کس خدا را به یگانگی پرستد و بدانچه غیر خدا پرستیده شود کفر بورزد مال و خون او حرام و حسابش با خداوند عزوجل است. احمد به طریق یزید بن هارون آن را آورده است که گفت: ابومالک اشجعی از طریق پدرش برای ما روایت کرده است. احمد از طریق عبدالله بن ادیس نیز آورده است که گفت: از ابومالک شنیدم که گفت: به پدرم گفتم..... هر کس خدا را به یگانگی پرستد و بدانچه غیر خدا پرستیده شود کفر بورزد مال و خون او حرام و حسابش با خداوند عزوجل است.

روایت حدیث با این لفظ در واقع لا اله الا الله را تفسیر می کند. در عبارت «هر کس بگوید لا اله الا الله و بدانچه غیر خدا پرستیده می شود کفر بورزد» در این حدیث پیامبر

۱- مسلم کتاب الایمان (۲۳)(۳۷) باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله.

عصمت عَلَيْهِ السَّلَامُ و خون را منوط به دو امر معرفی کرده است: نخست گفتن لا اله الا الله از روی علم و یقین، همانطوری که در جاهای دیگری غیر از این حدیث، محفوظ ماندن خون و مال مقید به چنین امری شده است.

دوم: کفر ورزیدن بدانچه غیر خدا پرستیده می شود. و صرف لفظ بدون در نظر گرفتن معنا کفایت نمی کند، بلکه باید آنرا به زبان آورد و بدان عمل کرد. از نظر من (شارح) در عبارت بالا معنای این آیه نیز وجود دارد که:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (البقرة: ۲۵۶)

مصنف رَحِمَهُ اللهُ می گوید: این (روایت) بزرگترین چیزی است که معنای لا اله الا الله را تبیین می کند.

وی صرف تلفظ آنرا موجب حفظ مال و خون قرار نمی دهد و حتی شناخت معنا به همراه لفظ و اقرار به آن را کافی نمی داند، بلکه (علاوه بر آن شروط) نباید جز خداوند را به فریاد بخواند و کفر به آنچه غیر خدا پرستیده می شود را نیز به این شروط چهارگانه اضافه کند، تا مال و جانش در حفظ و عصمت باشد. اگر شك و تردید کرد، مال و خونسش حرام نمی شود. پس چقدر این مسأله با اهمیت و ارجمند است و چه نیکو مصنف آنرا روشن می کند و چه استدلال قاطعی در برابر مخالف مطرح کرده است!

گفتم (شارح) این همان شروط خالص و سالم ساختن گفتن لا اله الا الله است و به زبان آوردن آن بدون شروط پنجگانه ای که مصنف رحمه الله مطرح کرده است، اصلاً صحیح نیست.

خداوند می فرماید: ﴿وَقَلْبُهُمْ حَقٌّ لَا تَكُونُ فِتْنَةٌ وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

فَإِنَّ أَنْتَهُوَ فَاتِكُ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (الأنفال: ۳۹)

یعنی: با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد.

(در جای دیگر) می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (التوبة: ۵)

مشرکان (پیمان شکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاهها برای آنان بنشیند. اگر توبه کردند، نماز خواندند و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید.

در این آیات به جنگ با آنان دستور داده شده است تا اینکه از شرک برگردند، اعمالشان را برای خداوند خالص کنند، نماز بر پادارند و زکات بدهند، اگر از این موارد و یا برخی از آنها سرپیچی کنند، همگی کشته شوند.

در صحیح مسلم^۱ از ابوهریره به صورت مرفوع آمده است پیامبر ﷺ فرمودند فرمان داده شده‌ام با مردم بجنگم تا گواهی بدهند معبود بر حقی جز خداوند نیست، به من و آنچه آورده‌ام ایمان بیاورند، اگر چنین کردند خون و اموالشان در امان است جز به حق (خون و مالشان حرام نمی‌شود) و حساب آنان با خداست.

در صحیح (مسلم و بخاری)^۲ از ابن عمر روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: فرمان داده شده‌ام با مردم بجنگم تا گواهی بدهند معبود بر حقی جز خداوند نیست و محمد فرستاده اوست، نماز برپا دارند و زکات بدهند، اگر چنین کردند خون و اموالشان در امان است، جز به حق (خون و مالشان حرام نمی‌شود) و حساب آنان با خداست. این دو حدیث، تفسیر دو آیه سوره انفال و سوره توبه اند. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هر کس بگوید لا اله الا الله ولی به معنای آن معتقد نباشند و به مقتضایش نیز عمل نکند با او جنگ می‌شود تا به مدلول آن که شامل نفی و اثبات است عمل کند.

۱- مسلم: کتاب الایمان (۲۱)(۳۴) باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله

۲- بخاری: کتاب الایمان (۲۵): باب «فإن تابوا و أقاموا الصلاة و آتوا الزكاة فخلو سبيلهم» مسلم: کتاب الایمان (۲۲) (۳۶): باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله.

ابوسلیمان خطابی رحمته الله در خصوص عبارت « فرمان داده شده ام با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله » می گوید معلوم است که مقصود (از مردم) بت پرستان غیر اهل کتاب است. چرا که آنان می گفتند لا اله الا الله با این وصف پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان (مشرکان) می جنگیدند و شمشیر از سر آنها برداشته نمی شد.

قاضی عیاض می گوید: اختصاص عصمت مال و جان به کسی که بگوید: لا اله الا الله تعبیری است از اجابت ایمان و مراد از آن مشرکان عرب و بت پرستان است، ولی غیر از آنها، کسانی که اقرار به توحید داشتند، صرف گفتن لا اله الا الله برای عصمت مال و جانشان با وجود بودن در کفر، کفایت نمی کرد.

امام نووی می گوید: با این وصف ایمان به تمامی چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است لازم است همانطوری که در روایت آمده است « و مؤمنوا بی و بما جئت به » یعنی به من و آنچه با خود آورده ام ایمان بیاورند. شیخ الاسلام در پاسخ به سؤالی پیرامون جنگ با مغولان می گوید: هر گروهی که از التزام به احکام ظاهری، اسلام سرپیچی کند، خواه از این قوم (تاتار) باشد خواه دیگران، جنگ با آن واجب است، تا به احکام اسلام تن در دهد. اگر چه شهادتین رابه زبان بیاورند و به پاره ای از احکام شرعی عمل کنند، همانطوری که ابوبکر صدیق و صحابه رضی الله عنهم با مانعین زکات جنگیدند. فقهای بعد از آنها نیز بر این امر اتفاق نظر دارند.

هرگاه از برخی نمازهای واجب یا روزه یا حج یا از التزام به تحریم خونها یا اموال یا شراب یا قمار یا نکاح یا محارم یا از التزام به جهاد با کفار و سایر التزامات و واجبات دینی سرپیچی کند و از انجام محرماتی که در انکار و ترک آنها هیچگونه عذری ندارد استنکاف نوززند، محرمات و واجباتی که شخص با انکار آنها کافر می شود، با چنین گروه سر پیچی کننده ای به سبب سرپیچی اش جنگ می شود، اگر خود بدانها اقرار کند. و این چیزی است که خلافتی در بین علما در خصوص آن نمی شناسم در نزد محققان چنین افرادی از زمره اهل بغی محسوب نمی شوند بلکه آنان از اسلام خارجند. پایان.

و عبارت «و حساب او با خداوند است.» یعنی خداوند تبارک و تعالی کسی است که به نیکی های فردی که با زبان به چنین شهادتی گواهی می دهد، مطلع است، اگر در گفته خود صادق بود از بهشت برین او را بهره مند خواهد کرد و اگر منافق بود او را دچار عذاب دردناک خواهد کرد، ولی در دنیا بنا بر ظاهر باید حکم کرد، هر کس توحید را به زبان آورد و چیزی را که ظاهراً با آن منافات دارد انجام ندهد و پایبند احکام اسلام بود، باید از جنگ با وی دست کشید. از نظر من (شارح): از این حدیث بر می آید که انسان گاهی می گوید لا اله الا الله و بدانچه غیر خدا می پرستد کفر نمی ورزد و آنچه را که خون و مالش با انجام آن در امان است انجام نمی دهد. که آیات محکم و احادیث بدان دلالت دارند.

تفسیر این ترجمه و ابوابی که پس از آن مطرح می شوند. از جمله بزرگترین و مهمترین مسائل عبارتند از تفسیر توحید، تفسیر شهادن لا اله الا الله که با امور واضح (معنای) آنرا توضیح داده است، تبیین آیه سوره اسراء که در آن عمل مشرکان مبنی بر اینکه فریاد خواندن صالحین رد شده است و بیان گردید که این عمل آنان، شرک اکبر است.

آیه سوره برائت که در آن بیان شده است که فقط برای خداوند یگانه بندگی کنند و تفسیر آیه به اتفاق مفسران این بود که آنان از علما و بندگان خداوند در معصیت اطاعت می کردند، نه اینکه آنان را به فریاد بخوانند.

از جمله مسائل مطرح شده این فرموده ابراهیم علیه السلام به کفار زمان خود بود که: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا آلَؤُنِّي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۳۷﴾﴾ (الزخرف: ۲۶ - ۲۷) در میان معبودهای گوناگون، تنها پروردگار خود را برای پرستیدن استثناد کرده است. خداوند سبحان مطرح نموده که چنین برائت و چنین دوست داشتنی، همان تفسیر شهادت لا اله الا الله است. از این رو می فرماید:

﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۳۸﴾﴾ (الزخرف: ۲۸)

تفسیر سوره بقره در خصوص کفار که خداوند می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا فَنَتَّبِعُوا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿۱۳۷﴾﴾ (بقره: ۱۶۷)

خداوند بیان فرموده است که آنان همتایان خیالی خود را همانند خداوند دوست دارند و با وجود اینکه خداوند را بسیار دوست داشتند ولی

چون این دوست داشتن با دوست داشتن غیر همراه بود آنان را وارد اسلام نمی کرد.

پس وضعیت و حالت کسی که همتایی را بیشتر از خدا دوست دارد چه خواهد بود؟ و همچنین کسی که تنها آن همتای خیالی که برای خدا در نظر گرفته را دوست داشته و خداوند را دوست ندارد، چگونه خواهد بود؟!

مسأله دیگر این فرموده پیامبر ﷺ است «که هر کس بگوید لا اله الا الله و بدانچه غیر از خدا پرستیده می شود کافر شود، مال و خونس حرام می گردد و حسابش با خداوند است. این حدیث از جمله بزرگترین چیز است، معنای لا اله الا الله را روشن می سازد، زیرا پیامبر ﷺ صرف به زبان آوردن و یا به زبان آوردن و شناخت معنا و یا اقرار به آن و یا صرف اینکه فقط خداوند را به فریاد بخواند و شریک برای او قائل نشود را موجب عصمت خون و مال قرار نداده است، بلکه در صورتی جان و مالشان حرام می شود که علاوه بر پنج شرط مذکور بدانچه که غیر خدا پرستیده می شود نیز کفر بورزند. اگر تردید کرد و متوقف شد، مال و جانش حرام نمی گردد.

پس این مسأله چقدر بزرگ و ارجمند است و بیان پیامبر ﷺ نیز چقدر واضح و حجت آن برای مخالف چقدر قاطع و برنده است.

مصنف می گوید: تفسیر این ترجمه (شرح) و ابوابی که پس از آن مطرح می شوند. به نظر من (شارح): ابواب پس از این تفسیر عبارتند از؛ بیان توحید و توضیح معنای لا اله الا الله، همچنین بیان موارد (نمونه هایی) از شرک اصغر و اکبر و مسائلی از قبیل غلو و بدعتها که منجر به شرک می شوند و مواردی که مضمون لا اله الا الله هستند ولی آنرا مطرح نکرده و ترک گفته اند.

پس هر کس آنها را بشناسد و محقق سازد معنای لا اله الا الله و آنچه بدان دلالت دارد از قبیل اخلاص و نفی شرک برای وی روشن می‌شود. بنابراین با شناخت مواردی از شرک اصغر، مواردی از شرک اکبری که منافی توحید است آشکار می‌گردد، شرک اصغر با کمال توحید منافات دارد و هر کس از آن اجتناب کند موحد راستین است. با شناخت وسائل شرک و نهی از آن اهدافی که به سبب آن از وسایل مذکور نهی شده است نیز شناخته خواهند شد، چرا که دوری گزیدن از تمام وسایلی که موجب شرک می‌شوند، مستلزم توحید و اخلاص است و حتی مقتضی آن است.

(از جمله مسائل مطرح شده در ابواب بعدی) دلایل اثبات توحید، اثبات صفات خدا و منزله داشتن خداوند از چیزهایی که شایسته جلال و شکوه او نیست، و هر آنچه خداوند به وسیله آن شناخته می‌شود از قبیل صفات کمال و ادله ربوبیت او که دلالت می‌کنند بر اینکه تنها معبود یگانه اوست و عبادت تنها شایسته اوست، این همان توحید و معنای شهادت لا اله الا الله است.

باب: از جمله موارد شرک؛ پوشیدن حلقه؛ بند و مواردی از این دست،
به منظور از بین بردن و یا دفع بلا است.

خداوند می فرماید: ﴿ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ بِرَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾ (الزمر: ۳۸) یعنی:
بگو: و اگر از آنها بپرسی «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده حتما
می گویند: خدا بگو: آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می خوانید
اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند گزند
او را برطرف سازند و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند
جلو رحمت او را بگیرند بگو: خدا مرا کافی است و همه متوکلان تنها بر او
توکل می کنند.

مصنف می گوید: باب: از جمله موارد شرک: پوشیدن حلقه، بند و مواردی از این
دست، به منظور از بین بردن و یا دفع بلاء است.

رفع یعنی از بین بردن پس از نزول و دچار شدن یک بلاء و دفع یعنی مانع شدن از
نزول بلاء.

مترجم: (رفع درمان و پیشگیری است).

مصنف به آیه ﴿ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ

ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ ﴿٣٨﴾ (الزمر: ۳۸)

ابن کثیر می گوید: این بدان معناست که آنچه به غیر خدا می خوانند، نمی تواند هیچکدام از آن موارد را انجام دهند. ﴿قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ﴾ یعنی: برای کسی که به خداوند توکل کند، او برایش کافی است. چرا که ﴿عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ اهل توکل تنها به او توکل می کنند. همانطوری که هود علیه السلام در گفتگو با قومش چنین می گوید: ﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾﴾ (هود: ۵۴ - ۵۶)

یعنی: (قوم هود گفتند: ای هود!) چیزی جز این نمی گوئیم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است (هود) گفت: من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می پرستید بیزار و بر کنارم.

بجز خدا همگی به نیرنگ و چاره جویی پردازید و به من مهلت ندهید. من بر خدایی تکیه کرده‌ام که پروردگار من و شما است. هیچ جنبه‌ای نیست مگر اینکه خدا بر او تسلط دارد. بی گمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد. مقاتل در معنای آیه مورد بحث می گوید: پیامبر ﷺ از آنان پرسید پس سکوت پیشه کردند. چرا که در آن معنا اعتقاد نداشتند، بلکه آن معبودان را برای این معنا به فریاد می خواندند که آنها واسطه و شفیعانی در نزد خدا هستند، نه اینکه آنها ضرری را دفع کننده و یا دعای شخص گرفتار را اجابت نمایند، زیرا آنان می دانستند که چنین کارهایی تنها مختص خداست.

همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ﴿٥٣﴾ ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾﴾ (النحل: ۵۳ - ۵۴) یعنی: هنگامی که زیانی به شما رسید او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید، سپس هنگامی که خدا زیان را از شما دور کرد گروهی از شما (انبا‌هایی را) شریک پروردگار خود می کنند.

به نظر می رسد (شارح) این آیه و آیاتی نظیر آن وابستگی به غیر خدا را در جلب نفع و دفع ضرر باطل می کند. چرا که آن شرک به خداست، آیه بیانگر این نکته است که

خداوند متعال اهل شرک را با به فریاد خواندن غیر خدا و رغبت به سوی آن نشانه گذاری کرده است و توحید ضد آن است و آن اینکه جز خداوند را به فریاد نخوانند و جز به او رغبت پیدا نکنند و جز به خداوند توکل ننمایند. همچنین تمامی انواع عبادات جز برای خداوند درست نیست. همانطوری که کتاب، سنت و اجماع گذشتگان و امامان امت آنگونه که قبلاً نیز گذشت، بر این امر دلالت دارند.

از عمران بن حُصین رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که در دستش حلقه ایی از فلز برنج بود. فرمود: این چیست؟ گفت: برای (رفع) بیماری و ضعف (پوشیده ام) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در بیاور، چرا که آن فقط بیماری و ضعف تو را افزون می‌کند. اگر تو بمیری در حالی آن در دست تست، هرگز رستگار نمی شوی. احمد این روایت را با سندی که بی اشکال است، روایت کرده است.

مصنف می‌گوید: از عمران بن حُصین رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که در دستش حلقه‌ای از فلز برنج بود. فرمود: این چیست؟ گفت: برای (رفع) بیماری و ضعف (پوشیده ام) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در بیاور چرا که آن فقط بیماری و ضعف تو را افزون می‌کند. اگر تو بمیری در حالی آن در دست تست، هرگز رستگار نمی شوی. احمد این روایت را با سندی که بی اشکال است روایت کرده است.

امام احمد رحمته الله می‌گوید: خلف بن ولید از المبارک از حسن برای من حدیث نقل کرد؛ گفت: عمران بن حُصین رضی الله عنه به من خبر داد پیامبر صلی الله علیه و آله به بازوی مردی نگریست که در دست وی یک حلقه بود، گفت: به نظر من جنس آن از برنج بود سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای به حالت این چیست؟ گفت: برای (رفع) سستی و (ضعف) بیماری است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که آن فقط سستی و بیماری تو افزون خواهد کرد. آن را از خود دور ساز! چرا که اگر بمیری و آن در دست تو باشد هرگز رستگار نخواهی شد. ابن حبان در صحیح خود آن را به این عبارت آورده است که «تو اگر می‌مردی، به آن سپرده

می شدی. حاکم نیز آن را آورده می گوید: سند آن صحیح است و ذهبی نیز وی را تایید کرده است.^۱

حاکم می گوید: بیشتر مشایخ ما بر این نظرند که حسن از عمران شنیده است و گفته او در اسناد حدیث مبنی بر اینکه عمران به من خبر داد، بر همین امر دلالت دارد. عمران بن حُصین، همان ابن عبید ابن خلف خزاعی مکنی به ابو نجید، صحابی که پسر صحابی دیگر است. در سال فتح خیبر اسلام آورد و به سال 52 هجری قمری در بصره وفات یافت.

عبارت «رأی رجلاً» یعنی مردی را دید، در روایت حاکم بدین نحو آمده است که «بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که بر بازویم حلقه برنجی بود. پیامبر ﷺ فرمود این چیست تا پایان حدیث. در روایت احمد فقط عمران راوی حدیث مبهم است. عبارت «این چیست؟» ممکن است استفهام استفصال (توضیح خواستن) از سبب پوشیدن (به دست کردن) آن باشد و یا ممکن است استفهام انکاری می باشد که این احتمال راجح تر است.

لفظ «واهنه» در حدیث مذکور همان رگی است در کتف و تمام دست. و بنابر قولی مرضی است در بازو که تنها مردان دچار آن می شوند نه زنان. پیامبر ﷺ بدان سبب از آن نهی کرد که وی آن را به منظور حفظ خود از درد به دست کرده بود که این عبارت بیانگر معتبر بودن مقاصد در اعمال است.

عبارت «آنها در بیاور: چرا که بیماری و ضعف تو را افزون می کند» کلمه «نزع» یعنی با قدرت کشیدن. پیامبر ﷺ خبر می دهد که آن چیز نه تنها هیچگونه نفعی به وی نمی رساند بلکه به وی ضرر رساننده و ضعفش را افزون میکند. مثل آن هر چیزی که از

۱- اسناد این حدیث ضعیف است. احمد (۴/۴۴۵) و لفظ نیز از وی است. ابن حبان (۱۴۱۱) حاکم (۲۱۶/۴) اسنادش ضعیف است. ابن ماجه (۳۵۳۱) النهج السدید (۱۰۰).

آن نهی شده غالباً نفع نمی رساند و اگر هم برخی نفع برسانند، ضرر آنها بیشتر از نفعشان است.

عبارت «اگر تو بمیری در حالی که آن در دست تست هرگز رستگار نمی شوی». بدان سبب است که آن کار شرک بود، و فلاح همان رستگاری، پیروزی و سعادت است. مصنف رحمته الله می گوید: این روایت گواهی است بر سخن صحابه مبنی بر اینکه شرک اصغر از گناهان کبیره است و با جهل عذر فرد مشرک پذیرفته نمی شود و همچنین شدت و سخت گیری بر کسی که چنان عمل مشرکانه ای را انجام می دهد در حدیث مذکور مشاهده می شود.

عبارت «احمد این روایت را با سندی که بی اشکال است روایت کرده است». مقصود احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادیس بن عبدالله بن حسان بن عبدالله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه بن صعرب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن جدیله بن اسد بن ربیع بن نزار بن عدنان، امام دانشمند، ابو عبدالله الدهلی شیبانی مروزی سپس بغدادی است. پیشوای مردم زمان خود، داناترینشان به فقه و حدیث و پرهیزگارترین و تابعترین فرد از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. همان کسی است که اهل سنت در خصوص وی می گوید: در رویگردانی از دنیا کسی از وی صبورتر و در شباهت به گذشتگان کسی شبیه تر از او نبود. دنیا به نزد او آمد ولی او روی گرداند و شبهات فراوانی به وی روی آورد ولی همه را نفی کرد. آن مرد در شکم حامله مادر خود به بغداد آمد و در سال ۱۶۴ هجری قمری در ماه ربیع الاول در شهر بغداد متولد شد.

احمد علم را در سال وفات مالک ۱۷۹ هجری آغاز کرد. از هشیم، جریر بن عبدالحمید، سفیان بن عینه، معتمر بن سلیمان، یحیی بن سعید القطان، محمد بن ادیس شافعی، یزید بن هارون، عبدالرزاق و عبدالرحمن بن مهدی و جمع بی شماری در مکه، بصره، کوفه، بغداد، یمن و شهرهای دیگر علم فرا گرفته است.

دو فرزندش صالح و عبدالله، بخاری، مسلم، ابوداود، ابراهیم حربی، ابوزرعه رازی، ابوزرعه دمشقی، عبدالله بن ابی دنیا، ابوبکر اثرم، عثمان بن سعید دارمی و ابوالقاسم بغوی از وی حدیث روایت کرده‌اند که ابوالقاسم بغوی آخرین فردی است که از وی روایت کرده است. از اساتیدش عبدالرحمن بن مهدی و اسود بن عامر و از همتایانش علی بن احمد المدینی و یحیی بن معین از او روایت کرده‌اند.

بخاری می‌گوید: دو شب از ربیع الاول سپری شده بود که احمد بیمار شد و در روز جمعه در حالی که دوازده شب از آن سپری شده بود وفات یافت. حنبل می‌گوید: در روز جمعه ماه ربیع الاول سال دویست و چهل و یک ۲۴۱ هجری به سن ۷۷ سالگی وفات یافت. فرزندش عبدالله و فضل بن زیاد گفته‌اند: در دوازدهم ربیع الاول وفات یافت. خدایش رحمت کناد.

احمد و از عقبه بن عامر به سند مرفوع چنین روایت کرده: «هر کس مهره یا طلسمی را به گردن آویزد، خداوند آن طلسم را برای او کارآمد نمیکند و هر کس صدفی را به عنوان محافظ به گردن آویزد، خداوند آن را برای او بی‌ارزش قرار می‌دهد». و در روایتی دیگر چنین آمده «هر کس مهره یا طلسمی را به گردن آویزد، او مرتکب شرک شده است».

مصنف رحمته الله می‌گوید: احمد^۱ از عقبه بن عامر به صورت مرفوع آورده است: «هر کس تمیمه بیاویزد خداوند از او (چشم را) دفع نکند و هر کس ودعه بیاویزد خداوند به او آرامش و سکون ندهد. و در روایتی دیگر آمده است: هر کس تمیمه بیاویزد در واقع مشرک شده است».^۲

حدیث نخست را همانگونه که مصنف نیز گفته است احمد روایت کرده است. همچنین ابو علی و حاکم نیز آن را روایت کرده‌اند، حاکم می‌گوید: سندش صحیح است و ذهبی نیز تأیید می‌کند.

عبارت «در روایتی دیگر» یعنی حدیث دیگری که احمد روایت کرده است. بدین نحو که احمد می‌گوید: عبدالصمد بن عبدالوارث از عبدالعزيز بن مسلم، از یزید بن ابی منصور، از دخین الحجری، از عقبه بن عامر جهنی روایت کرده‌اند، یک گروه ده نفری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند با نه نفر بیعت کرد ولی با یک نفر بیعت نکرد. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله با نه نفر بیعت کردی ولی از بیعت با یک نفر خودداری نمودی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- ضعیف است: احمد (۱۵۴/۴) حاکم (۲۱۶/۴-۲۱۷) ابن حبان (۱۴۱۳) اسناد آن همانطوری که البانی در الصحیحة (۸۱۰/۱) بدان اشاره کرده ضعیف است.

۲- صحیح است: احمد (۱۵۶/۴) حاکم ۲۱۹/۴ المنذری در الترغیب ۳۰۷/۴ و هیثمی در المجمع ۱۰۳/۵ می‌گویند: راویان احمد موثقند. البانی در الصحیحة (۴۹۲) آن را صحیح دانسته است.

فرمود: به دلیل اینکه بر او تمیمه است. آن نفر در تمیمه خود دست انداخت آنرا پاره کرد؛ پس پیامبر ﷺ با او نیز بیعت کرد و فرمود: هر کس تمیمه بیاویزد مشرک شده است و حاکم نیز به همین نحو روایت کرده که راویان آن موثق اند.

عقبه بن عامر، همان صحابی مشهور و فقیه فاضل است. سه سال از سوی معاویه سردمدار مصر شد و در سن نزدیک شصت سالگی وفات یافت.

عبارت « هر کس تمیمه بیاویزد » یعنی به گونه ای بیاویزد که در دل جهت طلب خیر و دفع شر بدان تعلق خاطر پیدا کند.

منذری می گوید: (تمیمه) مهره ای بود که (مشرکان) آنرا آویزان می کردند به این باور که آفات را از آنان دفع می کند، در حالیکه این نادانی و گمراهی است چرا که مانع و دافعی غیر از خداوند متعال وجود ندارد.

ابوسعادات می گوید: التمام جمع تمیمه است. تمیمه مهره های بود که عرب بر فرزندان خود می آویختند، به گمان خود آنها را از چشم زدن حفظ می کرد، پس اسلام آن را باطل نمود.

عبارت « فلا اتم الله له » یعنی خداوند از او (چشم را) دفع نکند! دعایی است علیه فردی که این کار را انجام می دهد. عبارت « وهر کس ودعه بیاویزد » « الودع » با فتحه واو و سکون دال، در « مسند الفردوس » آمده است و دع چیزی است که از دریا در می آورند؛ شبیه صدف است به وسیله آن از چشم زدن حفظ می کنند.

عبارت « فلا ودع الله له » یعنی خداوند به او آرامش و سکون ندهد. ابو سعادات می گوید: این نیز دعایی علیه آن فرد است. ابوسعادات در خصوص این عبارت که هر کس تمیمه بیاویزد در واقع مشرک شده است، می گوید: پیامبر ﷺ این عمل را شرک تلقی کرده است چرا که آنان (مشرکان) می خواهند تقدیراتی را که مقدر شده از خود دفع کنند و از غیر خداوند می خواهند که اذیت را از آنها دفع کند، در حالی که خداوند دافع ضرر است.

ابن ابی حاتم از حذیفه روایت کرده است که وی مردی را دید که در دستش بندی به منظور رفع تب بود. پس آنرا قطع کرده این فرموده خداوند را برای وی تلاوت کرد: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴾ (یوسف: ۱۰۶) یعنی: اکثر آنانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک اند.

مصنف رحمته الله می گوید: ابن ابی حاتم روایت کرده است که وی مردی را دید که در دستش بندی به منظور رفع تب بود. پس آنرا قطع کرده این فرموده خداوند را برای وی تلاوت کرد: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴾ (یوسف: ۱۰۶) یعنی: اکثر آنانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک اند.

ابن ابی حاتم از محمد بن حسین بن ابراهیم بن اشکاب از یونس بن محمد از حماد بن سلمه از عاصم الاحول از عروه روایت کرده است که گفت: حذیفه بر مریضی وارد شد، تسمه ای بر بازوی او دید. پس آنرا قطع کرد یا در آورد.

سپس گفت: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴾ یعنی: اکثر آنانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک اند.

ابن ابی حاتم همان امام ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادريس رازی تمیمی حطلی حافظ، صاحب « الجرح والتعديل »، تفسیر و غیره. در سال ۳۲۷ وفات یافت.

حذیفه، همان ابن الیمان است. اسم یمان حسیل و بنا بر گفته ای حسل، عسی، هم پیمان انصار، صحابی گرانقدری که از پیشگامان بود. گفته می شود که صاحب سیر بوده پدرش نیز صحابی بود.

حذیفه در ابتدای خلافت علی رضی الله عنه در سال ۳۶ از دنیا رفت.

عبارت « مردی را دید که در دستش بندی به منظور رفع تب بود» نادانان به منظور رفع تب تمیمه، بند و چیزهایی از این دست بر خود می آویختند. و کعب از حدیقه روایت کرده است که وی بر مریضی به قصد عیادتش وارد شد. بازویش را لمس کرد، ناگهان بندی بر آن دید. پس گفت: این چیست؟ گفت: چیزی است که در آن برایم تعویذ (دعا) شده است.

پس حدیقه آنرا برید و گفت: اگر می مردی و آن در دست تو بود بر تو نماز نمی خواندم. این روایت بیانگر انکار کارهایی از این دست است گرچه فرد معتقد باشد که آن سبب است. پس در میان اسباب آنهایی جایزند که خدای متعال و فرستاده اش آنرا مباح کرده اند بی آنکه به این اسباب اعتماد شود ولی تمانم، بندها، مهره‌ها، طلسم‌ها و مواردی از این دست، همان چیزهایی که نادانان می آویزند، شرک است؛ انکار و از بین بردن آنها با گفته و عمل واجب است اگر چه صاحب آن نیز اجازه ندهد.

عبارت (این فرموده) خداوند را (برای وی) تلاوت کرد: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴾ حدیقه علیه السلام برای مشرکانه بودن آن چیز به آیه مذکور استدلال کرد که بیانگر صحت استدلال به آنچه خداوند در خصوص شرک اکبر نازل کرده برای شرک اصغر به سبب شمول آیه بر آن و دخول آن در شرک. معنای این آیه نیز از زبان ابن عباس و دیگران در سخن شیخ الاسلام و غیره گذشت. خداوند دانا تر است. این آثار صحابه بیانگر کمال علم آنها به توحید و آنچه با توحید یا کمال آن منافات دارد، است.

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:
 نخست: سخت گیری در پوشیدن حلقه، بند و یا امثال آنها برای چنان منظوری که ذکر شد.

دوم: اگر صحابی می مرد و چنان چیزی بر او بود رستگار نمی شد. گواهی از سخن صحابه‌مبنی بر اینکه شرک اصغر از بزرگترین گناهان است.

سوم: جهل نمی‌تواند برای شرک اصغر عذر تلقی شود.
 چهارم: اعمال مشرکانه مذکور نه تنها در کوتاه مدت نفع نمی رساند بلکه ضرر هم دارد، به دلیل این فرموده که تنها ضعف و سستی ات را افزون می‌کند.

پنجم: در انکار اعمال مثل آن باید شدت و سخت گیری کرد.
 ششم: تصریح به اینکه هرکس چیزی را (به معنا و منظوری که گذشت) بیاویزد به همان چیز وا گذاشته می‌شود.

هفتم: تصریح به اینکه هرکس تمیمه بیاویزد در واقع مشرک شده است.

هشتم: آویختن بند (تسمه) برای دفع یا رفع تب از جمله موارد پیش است.

نهم: تلاوت آیه توسط حدیفه دلیل است بر اینکه صحابه به آیاتی که در مورد شرک اکبرند برای شرک اصغر استدلال می‌کردند.

دهم: آویختن خرمهره (مهره) برای دفع چشم بد، از جمله شرک اصغر است.

یازدهم: دعا بر اینکه هرکس تمیمه بیاویزد خداوند چشم را از او دفع نمی‌کند و هرکس ودعه بیاویزد خداوند به او سکون و آرامش نمی‌دهد، یعنی خداوند او را به آنچه آویخته و می‌گذارد.

باب: آنچه در خصوص تعویذ (دعانویسی) و تمائم (چیزهایی که برای دفع چشم می‌آویزند) آمده است.

در صحیح از بشیر انصاری رضی الله عنه روایت شده است که وی در برخی سفرها، رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فردی را فرستاد تا برگردن شتران گردنبندی از زه کمان باقی نگذارد یا گردنبندی بر گردن شتران نباشد، مگر اینکه آنرا بریده باشد.^۱ (تمام گردنبندهایی که از زه کمان درست کرده و بر گردن شتران آویخته اند بریده شوند).

مصنف می‌گوید: باب آنچه در خصوص تعویذ (دعانویسی و اوراد) و تمائم (چیزهایی که برای دفع چشم می‌آویزند) آمده است.

مصنف می‌گوید: در صحیح از بشیر انصاری رضی الله عنه روایت شده است که وی در برخی سفرها، رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فردی را فرستاد تا برگردن شتران گردنبندی از زه کمان باقی نگذارد یا گردنبندی بر گردن شتران نباشد مگر اینکه آنرا بریده باشد. (تمام گردنبندهایی که از زه کمان درست کرده و بر گردن شتران آویخته اند بریده شوند)

این حدیث در صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) آمده است.

۱- بخاری: کتاب الجهاد (۳۰۰۵): باب ما قبل فی الجرس و نحوه فی اعناق الابل. مسلم: کتاب اللباس و الزینه (۲۱۱۵) (۱۰۵) باب کراهة قلادة الوتر فی رقبة البعیر.

در استناد مصنف به ابو بشیر. بنا بر گفته ای، نامش قیس بن عبید است. که این را ابن سعد گفته است.

ابن عبدالبر می گوید: اسم صحیحی از او به دست نیامده است، وی صحابی است و در جنگ خندق حضور داشته و بعد از سال شصت هجری وفات یافت. گفته می شود که سن او هنگام وفات از صد سال گذشته بود.

حافظ در خصوص عبارت «در برخی سفرها، رسول خدا ﷺ را همراهی می کرد» می گوید: به مکان معینی دست نیافتم (یعنی مکان سفر شخص با پیامبر ﷺ و معین نیست).

عبارت «فردی را فرستاد» بنا بر گفته حافظ، حارث بن ابی اسامه روایت کرده است که آن فرد زید بن حارثه بود.

قلاده (گردنبند) در عبارت عربی بنا بر فاعل بودن مرفوع است. «وتر» با فتحه دو حرف اول، یعنی یکی از تارهای قوس یا زه کمان. مردم دوران جاهلیت عرب هنگامی که زه کمان فرسوده و کهنه می شد آنرا به چیز دیگری تبدیل می کردند و بر گردن چهارپایان می آویختند و باورشان بر این بود که چشم را از آن چهارپا دفع می کند.

عبارت «گردنبندی بر گردن شتران نباشد مگر اینکه بریده شود» روای در نقل عبارت عربی آن از شیخ خود دچار تردید شده است. اینکه آیا لفظ گردنبندی از زره کمان را بکار برده یا به صورت مطلق و بدون قید تنها گردنبند را گفته است. احتمال نخست را روایتی که از مالک روایت شده تایید می کند. اینکه در خصوص گردنبند از او پرسیدند گفت: در خصوص کراهت آن چیزی شنیده ام، مگر اینکه کمان باشد (یعنی فقط زه کمان را شنیده ام). ابوداود نیز لفظ گردنبند را بدون شک و تردید آورده است.

بغوی در شرح السنه می گوید: مالک دستور پیامبر علیه الصلاة و اسلام را به بریدن گردنبندهایی که برای دفع چشم به کار برده می شوند، تأویل کرده است. چرا که آنان زه کمان، تمیمه و گردنبندهای مذکور را بسته و بر آن تعویذ می آویختند به گمان اینکه

آنها را از آفات حفظ می کند. پیامبر ﷺ آنها را از این عمل باز داشت و به آنها آموخت که این اعمال چیزی از امر خدا را بر نمی گرداند.

ابوعبید می گوید: آنان زه کمان را بر شتر می آویختند تا از چشم در امان باشد، که پیامبر ﷺ دستور داد آنها را از بین ببرند. ضمن اینکه به آنان اعلام کرد که این چله ها (زه ها) چیزی را دفع نمی کنند. ابن جوزی و دیگران نیز چنین چیزی را گفتند.

حافظ می گوید: حدیث عقبه بن عامر که ابوداود^۱ به صورت مرفوع آورده است این موضوع را تایید می کند. عقبه می گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس تمیمه بیاویزد خداوند چشم را از او دفع نمی کند. تمیمه، همان چیزی است که به صورت گردنبند از ترس چشم یا چیزهای دیگر بر گردن آویخته می شود.

۱- تخریج آن در شماره ۹۱ گذشت.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: تعویذ، تمائم و توله شرک اند. احمد و ابوداود (این حدیث را) روایت کرده اند.

مصنف می گوید: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: تعویذ، تمائم و توله شرک اند. احمد و ابوداود (این حدیث را) روایت کرده اند.

لفظ ابوداود از زینب همسر عبدالله بن مسعود است که گفت: عبدالله بر گردن من بند (تسمه ای) را دید.

گفت: این چیست؟ گفتم بندی است که در آن برای من تعویذ شده است.

عبدالله آنرا گرفته سپس پاره کرد و گفت: شما آل عبدالله از شرک بی نیازید.

از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: تعویذ، تمائم و توله شرک اند. گفتم: چشمم صدمه دیده بود (درد می کرد) نزد فلان یهودی می رفتم. هنگامی که بر من تعویذ کرد، در دم آرام شد.

عبدالله گفت: آن درد عمل شیطان بود که با دست خود به آن آسیب زده بود. و چون آن یهودی تعویذ کرد آرام شد. برای تو کافی بود تا چیزی را بگویی که پیامبر رضی الله عنه می گفت: پیامبر رضی الله عنه می فرمود: ای پروردگرم مردم! سختی (درد) را از بین ببر، شفا ده که تو شفا دهنده ای، شفائی جز شفای تو نیست، شفائی که دردی به جای نماند.

« التَّمَائِم » چیزی است که بر فرزندان آویخته می‌شود تا به وسیله آن از چشم حفظ شوند. اگر تمیمه از قرآن باشد برخی از سلف در خصوص آن رخصت داده اند ولی برخی رخصت نداده اند. و آنرا نهی شده تلقی کرده‌اند، از جمله آنها ابن مسعود رضی الله عنه است.

« الرقی » همان چیزی است که طلسم یا تعویذ نامیده می‌شود و دلیل شرعی، برخی از موارد آنرا از دایره عمومی شرک خارج کرده است که پیامبر ﷺ در خصوص دفع چشم و گزیدگی (نیش زدگی) به آن رخصت داده است.

« التَّوَلَه » همان چیزی است که آنرا درست می‌کنند به گمان اینکه آن زن را برای شوهر و شوهر را برای زنش دوست داشتنی می‌کند. (بین زن و شوهری که از یکدیگر کراهت دارند حس دوستی برقرار می‌سازد). از عبدالله بن عکیم به صورت مرفوع روایت شده است که هر کس به چیزی تعلق خاطر پیدا کند به همان وا گذاشته می‌شود. احمد و ترمذی روایت کرده‌اند.

ابن ماجه و ابن حبان این موضوع را روایت کرده‌اند و حاکم نیز آنرا روایت کرده و صحیح دانسته است. ذهبی نیز نظر حاکم را تایید می‌کند.^۱

۱- صحیح است: احمد (۳۸۱/۱) ابوداود: کتاب الطب (۳۸۸۳): باب فی تعلیق التَّمَائِم. ابن ماجه: کتاب الطب (۳۵۳۰): باب فی تعلیق التَّمَائِم. حاکم (۴/۴۱۷، ۴۱۸) که این حدیث را با شرط مسلم و بخاری صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. ابن حبان (۱۴۱۲) - موارد. الباتی در الصحیحۃ (۳۳۱) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

رُقی - همان طور که در عبارت عربی مصنف آمده است - همان است که طلسم یا تعویذ، نامیده می‌شود. دلیل شرعی برخی از موارد آنرا از دایره عمومی شرک خارج کرده است. برای مثال پیامبر ﷺ در خصوص دفع چشم و گزیدگی (نیش زدگی) به آن رخصت داده است. از این رو بنابر اشاره مصنف رُقیه موصوفه که شرک تلقی می‌شود، همان است که بغیر از خدا از آن استعانت می‌جویند. ولی هرگاه فقط در آن اسماء خدا، صفات و آیاتش ذکر شده باشد، چنین موردی بنابر آنچه از پیامبر ﷺ رسیده است خوب، جایز و مستحب است.

این گفته که پیامبر ﷺ در خصوص دفع چشم و گزیدگی به آن رخصت داده است، قبلاً در باب کسی که توحید را محقق سازد نیز مطرح شده است. همچنین در غیر آندو موارد نیز به تعویذ رخصت داده است.

مثلاً در صحیح مسلم^۱ از عرف بن مالک روایت شده که ما در جاهلیت تعویذ می‌کردیم. به پیامبر ﷺ عرض کردیم ای رسول خدا نظر شما چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: تعویذهایتان را به من نشان دهید، تعویذ مادامیکه شرک نباشد اشکالی در آن نیست، در این باب احادیث فراوانی وارد شده است.

خطابی می‌گوید: رسول خدا علیه الصلاة والسلام تعویذ انجام داده و تعویذ شده است (یعنی برای او تعویذ شده) و بدان دستور و اجازه داده است. پس هرگاه تعویذ به قرآن و اسماء خداوند باشد مباح است و به انجام آن دستور داده شده است و تنها در صورتی از آن منع شده و کراهت دارد که به زبان عرب نباشد (به زبانی غیر از عربی باشد) چه بسا ممکن است کفر باشد و یا سخنی باشد که شرک در آن وارد شده است.

می‌توان گفت (شارح) از جمله موارد مشرکانه آن همان روشهایی بود که عرب جاهلی به کار می‌گرفتند و می‌گفتند آفات را از آنان دفع می‌کند و بر این باور بودند که

۱- تخریج آن در شماره ۴۹ گذشت.

آن از سوی جنیان و به یاری آنهاست. که خطابی نیز نظیر چنین مضمونی را مطرح کرده است.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: تمامی اسمها مجهول اند پس برای کسی شایسته نیست که به آنها تعویذ کند، چه رسد به اینکه آنها را فرا بخواند (به فریاد بخواند) و اگر چه معنای آن اسم را بداند. چرا که دعا بغیر زبان عربی کراهت دارد و تنها برای کسی رخصت داده شده به زبان غیر عربی دعا کند که عربی را به خوبی نمی داند، ولی الفاظ غیر عربی را شعار قرار دادن از دین اسلام نیست.

سیوطی می گوید: علما با سه شرط بر جایز بودن تعویذ (رُقیه) اتفاق نظر دارند:

۱- تعویذ با کلام خدا، اسماء و صفات او باشد.

۲- با زبان عربی و معنای آن قابل درک و فهم باشد.

۳- تعویذ کننده معتقد باشد که آن تعویذ ذاتا مؤثر نیست بلکه با تقدیر خداوند متعال تاثیر گذار است.

مصنف می گوید: « التمام » چیزی است که بر فرزندان آویخته می شود تا بوسیله آن از چشم حفظ شوند.

خلخال می گوید: التمام جمع تمیمه، آنچه به منظور دفع چشم به گردن اطفال آویخته می شود از قبیل مهره ها و استخوانها. از چنین چیزی نهی شده است، چرا که هیچ دافعی جز خداوند نیست، و طلب دفع اذیت کننده ها جز از خداوند و اسماء و صفات وی جایز نیست.

مصنف می گوید: ولی اگر آنچه آویخته شده از قرآن باشد، برخی از سلف در خصوص آن رخصت داده اند. ولی برخی رخصت نداده اند و آنرا نهی شده تلقی کرده اند. از جمله آنها ابن مسعود رضی الله عنه است.

لازم به ذکر است که دانشمندان صحابه، تابعین و بعد از تابعین پیرامون جواز آویختن تعویذی که از قرآن، اسماء خدا و صفاتش باشد، اختلاف نظر داشته اند. گروهی آنرا جایز دانسته اند که از جمله آنها عبدالله بن عمرو بن عاص، ظاهر روایتی که عایشه

نقل کرده، دیدگاه ابو جعفر باقر و روایتی از احمد می‌باشند و حدیث مذکور را بر تعویذ هایی حمل کرده‌اند که در آن شرک است.

گروهی قائل به عدم جوازند که از جمله نظر ابن مسعود و ابن عباس، ظاهر گفته حدیفه و ابن عکیم، جماعتی از تابعین از جمله یاران ابن مسعود و روایتی از احمد که بسیاری از صحابه نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند. علمای متاخر نیز به استناد حدیث مذکور و آنچه در معنای آن حدیث است، این دیدگاه را قطعیت بخشیده‌اند.

از نظر من (شارح) برای کسی که تأمل کند به سه دلیل دیدگاه اخیر صحیح است.

نخست: نهی عمومیت دارد و چیزی نیست که آنرا تخصیص دهد.

دوم: سد ذریعه (پیشگیری از وقوع) چرا که چنین اعمالی منجر می‌شوند به اینکه چیزهایی را بیاویزند که شایسته نیست.

سوم: وقتی شخص آنرا می‌آویزد به ناچار برای قضای حاجت، استنجا و مواردی نظیر آنها موجب کم‌اهمیتی و کم‌ارزشی آن خواهد شد.

در این احادیث و آنچه سلف (صالح) بر آن بود تأمل کن، چرا که با تأمل در آن غربت اسلام برای روشن می‌شود. چون این مهم را شناختی در خواهی یافت که آنچه پس از قرون فاضله اسلام اتفاق افتاده بسیار گسترده و فراوانند. از جمله مسائلی که اتفاق افتاده عبارتند از: تعظیم قبرها، برافراشتن مساجد بر آنها، رو آوردن به قبرها با جان و دل، انواع عبادات مثل به فریاد خواندن، ترسها و رغبتها برای قبرها، همان عباداتی که تنها

مختص خداوند است نه غیر او، همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا

لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ

إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

﴿١٠٧﴾ (یونس: ۱۰۶ - ۱۰۷) یعنی: به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد

مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی، اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد. اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمی‌تواند آنرا بر طرف

گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند هیچکس نمی تواند فضل و لطف او را از تو بر گرداند، خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می کند. او دارای مغفرت و مهر فراوان است. آیاتی نظیر این آیات در قرآن بی شمارند.

مصنف می گوید: « التولة » چیزی است که آنرا درست می کنند تا میان زن و شوهر حس دوستی برقرار کنند (دو نفر را برای یکدیگر محبوب گردانند) ابن مسعود راوی حدیث، توله را اینگونه تفسیر کرده است، همانطوری که در صحیح ابن حبان و حاکم^۱ آمده است (که به وی گفتند): ای ابا عبدالرحمن رقی و تائم را شناختیم پس توله کدام است؟ گفت: چیزی است که زنان آنرا درست میکنند تا نزد شوهرانشان دوست داشتنی شوند.

حافظ می گوید: توله چیزی است که زن بوسیله آن محبت شوهرش را جلب می کرد و نوعی جادوست، خداوند دانایتر است. هنگامی این اعمال شرک تلقی می شوند که مضمون آنها درخواست دفع مضرتها و جلب منافع از غیر خداوند متعال، باشد. مصنف می گوید: از عبدالله بن عکیم به صورت مرفوع روایت شده است که هرکس چیزی را بیاویزد به همان واگذاشته می شود. احمد و ترمذی آنرا روایت کرده اند. ابوداود و حاکم^۲ نیز آورده اند.

عبدالله بن عکیم مکنی به ابامعبد جهنی کوفی است. بخاری می گوید: دوران پیامبر ﷺ را دریافته است. شهرت و آوازه صحیحی از او شناخته نشده است. ابو حاتم نیز چنین گفته است.

خطیب (بغدادی) می گوید: در کوفه سکونت داشت تا اینکه در زمان حیات حذیفه به مدائن رفت.

۱- تفسیر ابن مسعود، ابن حبان (۱۴۱۳) موارد. حاکم (۴ / ۴۱۸) آنرا تصحیح و ذهبی نیز موافقت کرده است.

۲- حسن است. ترمذی: کتاب الطب (۲۰۷۳) باب ماجاء فی کراهیه التعلیق. احمد (۴ / ۳۲۰ / ۳۱۱).

و فرد مورد اعتماد است. ابن سعد از دیگران آورده است که در زمان سردمداری حجاج وفات یافت.

و عبارت « هر کس به چیزی تعلق خاطر پیدا کند به همان وا گذاشته می شود ». تعلق خاطر پیدا کردن، می تواند با دل و یا عمل و یا هر دوی آنها باشد. « به همان وا گذاشته می شود » یعنی خداوند او را به همان چیزی که بدان تعلق خاطر پیدا کرده می سپارد. بنابراین هر کس به خدا تعلق خاطر پیدا کند، نیازهایش را به او عرضه دارد، به او پناهنده شود و کارش را به او وا گذارد، خداوند برایش کافی است. هر دوری را برای او نزدیک و هر سختی را برایش آسان می کند، ولی هر کس به غیر خدا تعلق خاطر پیدا کند و با رأی، عقل، درمان، تعویذ و مسائلی نظیر آنها که او تجویز کرده است، آرام گیرد، خداوند او را به آن چیز وا می گذارد و نابودش می کند، که از این دست افراد در نصوص دینی و تجربه های گذشتگان معروف اند.

خداوند می فرماید ﴿ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴾ (الطلاق: ۳) هر کس به خداوند توکل کند خداوند او را بس است.

امام احمد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هشام بن قاسم از ابو سعید مؤدب از شخصی روایت می کند از عطاء خراسانی شنید که گفت: با وهب بن منبه در حالی که خانه خدا را طواف می کرد برخوردیم. گفتم: برای من حدیثی کوتاه روایت کن تا در این مکان از تو به حافظه بسپارم. گفت: بله، خداوند تبارک و تعالی به داود وحی کرد: ای داود به عزت و عظمت سوگند. هر بنده ای از بندگان من که تنها به من پناه آورد نه به مخلوقات من، و چنین نیتی را از او بشناسم. اگر آسمانهای هفتگانه و هر آنچه در آنهاست وزمینهای هفتگانه و هر آنچه در آنهاست علیه او طرح و نقشه بریزند، حتما در میان طرحها و نقشه های آنها برای وی راه خروج و چاره ای قرار خواهم داد.

ولی به عزت و عظمت سوگند اگر بنده ای از بندگان من به مخلوقی از مخلوقاتم پناه برد و به چنین نیتی از وی پی ببرم، حتما اسباب آسمان را از دست او قطع خواهم کرد و

زمین زیر پایش بر او سخت خواهد گرفت، سپس هیچگونه اهمیتی برایم ندارد که در چه وادی هلاک شود. (یعنی او را به حال خود وامی گذارم تا هلاک شود).

احمد از رویفیع روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: ای رویفیع شاید که عمرت طولانی شود. پس به مردم خبر بده: هرکس موهای صورتش را گره بزند یا وتّری (زه کمان) را به گردن آویزد یا خود را با مرفوع چهارپا یا استخوانی پاک کند. محمد از او بیزار است.

مصنف می گوید: احمد^۱ از رویفیع روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ به من گفت: ای رویفیع شاید که عمرت طولانی شود. پس به مردم خبر بده: هرکس موهای صورتش را گره بزند یا وتّری (زه کمان) را به گردن آویزد یا خود را با سرگین چهارپا یا استخوانی پاک کند. محمد از او بیزار است.

این حدیث را احمد از یحیی بن اسحاق و حسن بن موسی اشیب روایت کرده است که این دو نفر نیز از ابن لهیعه نقل کرده‌اند. این حدیث داستانی دارد که مصنف آنرا مختصر و کوتاه کرده است.

لفظ حسن (بن موسی اشیب) این است که ابن لهیعه از عیاش بن عباس از شمیم بن بیتان روایت کرده است که رویفیع بن ثابت برای من گفت: در زمان رسول خدا ﷺ یکی از ما شتر برادرش را می گرفت تا نصف آنچه به وی غنیمت داده شده است را به او بدهد تا اینکه آن نصف سهم خود را می برد و حتی یکی از ما نوک پیکان و سپری به غنیمت می برد و دیگری پیمان‌ه ای. سپس پیامبر ﷺ به من گفت... تا پایان حدیث.

۱- صحیح است: احمد (۴/۱۰۸). نسائی (۸/۱۳۵، ۱۳۶) از رویفیع با سندی صحیح. البانی در صحیح الجامع (۷۷۸۷) آنرا صحیح دانسته است. احمد (۴/۱۰۹) ابوداود (۳۶) در آن شبیان تنبانی آنگونه که مؤلف اشاره کرده مجهول است.

سپس احمد از یحیی بن غیلان روایت کرده است المفضل به من گفت: عیاش بن عباس برای ما روایت کرد که شمیم بن بیتان به وی خبر داد که از شیبان قتبانی شنید تا ادامه و پایان حدیث. ابن لُهیعَة، در سند حدیث مورد بحث علماست.

همچنین در خصوص استناد دوم، شیبان قتبانی مورد بحث و مقال علماست. گفته شده که وی مجهول است دیگر رجال حدیث موثق اند. در عبارت « شاید که عمرت طولانی شود» نشانه ای از نشانه های نبوت است، چرا که رویفیع تا سال ۵۶ هجری قمری عمر کرد، سپس در برقه یکی از توابع مصر که امیر آنجا بود وفات یافت و وی از انصار بود، و بنا بر قولی، در سال ۵۳ هجری قمری وفات یافت.

عبارت « پس به مردم خبر بده » دلیل بر وجوب خبر دادن به مردم است. و این وجوب مختص رویفیع نیست بلکه هرکسی که علمی دارد و مردم به آن نیازمندند و نزد کس دیگری آن علم نیست واجب است که آنرا به مردم اعلام کند، و اگر او با شخص دیگری از آن علم بهره مند باشند تبلیغ آن علم بر آنها فرض کفایی است: (یعنی اگر یکی انجام دهد از دیگری ساقط می شود). که ابو زرعه در سنن ابوداود چنین دیدگاهی را مطرح کرده است.

عبارت «هرکس موهای صورتش را کره بزند» لحيه یعنی موهای صورت ریش که از نظر جوهری جمع آن لحي و لحيه است. یعنی با کسره و ضمه لام. خطابی می گوید: نهی پیامبر ﷺ از کره زدن موهای صورت را به دو وجه می شود تفسیر کرد:

نخست: کاری که عربها در هنگام جنگ انجام می دادند؛ ریشهایشان را کره می زدند. این شیوه برخی از غیر عربها بود که موهای صورتشان را می بافتند و کره می زدند. ابو سعادات می گوید: این عمل را به منظور خود برتر بینی و خود پسندی انجام می دادند. دوم: معنایش این است که موهای خودشان را تمرین بدهند تا کره خورده و فر شود و این عمل کسانی است که خود را به زنان شبیه می کنند. (عمل اهل تأیث).

ابوزرعۀ بن عراقی می گوید: شایسته تر و اولی این است که نهی مذکور را حمل بر گره زدن موهای صورت در نماز کنیم. همانطوری که روایت محمد بن ربیع بر این امر دلالت دارد به این عبارت که هرکس موهای صورتش را در نماز گره بزند.....).

عبارت «یا وتری (زه کمان) را به گردن آویزد» یعنی وتر (زه کمان با توضیحی که قبلاً گذشت) را در گردن خود یا چهار پایش بیاویزد. در روایت محمد بن وکیع وتر (زه کمان) همان تمیمه معرفی شده است یعنی مقصود از وتر همان تمیمه است.

وقتی در خصوص فردی که وتری (زه کمان) به گردن خود یا چهارپایش می آویزد اینگونه است پس در خصوص کسی که به مرده ها تعلق خاطر می یابد چگونه خواهد بود؟! کسی که برآورده شدن نیازها و گشایش سختی ها را از مرده ها می خواهد. همان چیزهایی که شریعت در آیات محکم به شدت از انجام آنها نهی کرده است.

عبارت «یا خود را با سرگین چهار پا یا استخوانی پاک کند، محمد از او بیزار است» نووی می گوید: یعنی محمد از عمل او بیزار است، حال آنکه این معنا خلاف ظاهر است. نووی فراوان احادیث را از ظاهرشان تأویل می کند خداوند او را ببخشاید.

در صحیح مسلم^۱ از ابن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است که «خودتان را (با حدث) سرگین حیوان و استخوان پاک نکنید، چرا که آن توشه برادرانتان از جن است». همانطوری که ظاهر مذهب احمد است با سرگین چهار پا و استخوان استنجاء صورت نمی پذیرد و فرد عامل پاداش نمی گیرد.

چنانکه ابن خزیمه و دارقطنی^۲ از ابو هریره روایت کرده اند: پیامبر ﷺ نهی کرده از اینکه با استخوان یا سرگین (مدفوع چهارپا) استنجاء (پاکی از حدث) صورت گیرد و فرموده است که آن دو پاک کننده نیستند.

۱- مسلم: کتاب الصلاة (۱۴۵۰) (۱۵۰): باب الجهر بالقراءة فی الصبح و القراءة علی الجن.

۲- سند آن ضعیف است: دارقطنی (۵۶/۱) می گوید سند آن صحیح است. در سند آن حسن بن فرات بنابر گفته ابو حاتم منکر الحدیث است. رجوع شود به النهج السدید (۱۱۵).

از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: هرکس تمیمه ای را از یک انسان قطع کند شبیه آزاد کردن یک برده است. وکیع این حدیث را روایت کرده است.

وکیع از ابراهیم روایت کرده است که گفت: آنان (اصحاب عبدالله بن مسعود) تمام تمیمه ها را ناپسند می داشتند چه از قرآن و چه از غیر قرآن باشند.

مصنف می گوید: از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: هرکس تمیمه ای را از یک انسان قطع کند شبیه آزاد کردن یک برده است. وکیع این حدیث را روایت کرده است. از نظر اهل علم چنین روایتی در حکم حدیث مرفوع است، چرا که چنین چیزی را نمی توان با رأی و نظر شخصی بیان کرد. پس این روایت مرسل است زیرا سعید بن جبیر تابعی است. این حدیث بیانگر آن است که قطع کردن تائم (تعویذ هایی که به منظور دفع چشم می آویزند) فضیلت است، زیرا این عمل شرک است.

وکیع: همان ابن جراح بن وکیع کوفی است که فردی قابل اعتماد، پیشوا و دارای تصانیفی است که از جمله آنها الجامع و غیره است. امام احمد و همردیفان وی از او روایت کرده اند. در سال ۱۹۷ هجری وفات یافت.

عبارت « وکیع از ابراهیم روایت کرده است که گفت: آنان (اصحاب یا سلف صالح) تمام تمیمه ها را ناپسند می داشتند چه از قرآن و چه از غیر قرآن باشد.

ابراهیم همان امام ابراهیم بن یزید نخعی کوفی، مکنی به ابا عمران، فردی معتمد و از زمره فقیهان بزرگ است.

مزی می گوید: وی به دیدار عایشه رفته ولی چیزی از عایشه روایت نکرده است. (ثابت نشده که چیزی را از وی شنیده باشد). در سال ۹۶ هجری در پنجاه سالگی یا نزدیک آن وفات یافت.

عبارت « آنان تمام تمیمه ها را ناپسند می داشتند تا آخر » مراد از آنان پیروان و یاران عبدالله بن مسعود است. افرادی مثل علقمه، اسود، ابووائل، حارث بن سوید، عبیده السلمانی، مسروق، ربیع بن خثیم، سوید بن غفله و دیگران. آنان بزرگان تابعین بودند. این صیغه را ابراهیم در حکایت اقوال خود بکار می گیرد. آنچنانکه حاقطانی مثل عراقی و دیگران بیان کرده‌اند.

از جمله مسائلی که در این باب گذشت عبارتند از:
 نخست: تفسیر رقی (تعویذ) و تمائم (آنچه به منظور دفع چشم می
 آویزند).
 دوم: تفسیر توله (مهره دوستی که به گمان مشرکان بین زن و شوهر
 رابطه دوستی برقرار می کند).
 سوم: این سه مورد مذکور بدون هرگونه استثناء شرک اند.
 چهارم: تعویذ به کلام خدا برای دفع چشم و گزیدگی از جمله شرک و
 موارد پیشین نیست.
 پنجم: اگر تمیمه از قرآن باشد علما در خصوص آن اختلاف نظر دارند
 که آیا این مورد نیز همانند موارد قبل است یا خیر؟
 ششم: آویختن وترها (زه های کمان) بر چهارپایان به منظور دفع چشم
 از زمره اعمال مشرکانه و مذموم اند.
 هفتم: وعده عذاب شدید بر کسی که وتر (زه کمان) بیاویزد.
 هشتم: فضیلت پاداش نیکوی کسی که تمیمه ای را از فردی قطع کند.
 نهم: سخن ابراهیم (نخعی) با اختلافاتی که گذشت مخالفت ندارد. چرا که
 مقصود وی یاران عبدالله بن مسعود است.

باب: کسی که به درخت یا سنگ یا چیزهایی نظیر آنها تبرک جوید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الثَّلَاثَةِ الْآخَرَىٰ ﴿۲۰﴾ (النجم: ۱۹ - ۲۰) یعنی: آیا چنین می‌بینید (و اینگونه معتقدید) که لات و عزی و منات سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند).

مصنف می‌گوید: باب: کسی که به درخت یا سنگ یا چیزهایی نظیر آنها تبرک جوید. نظیر آنها مثل بقعه، قبر و از این دست چیزها پس او مشرک است.

در ادامه به این گفته خداوند متعال استناد می‌کند که ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الثَّلَاثَةِ الْآخَرَىٰ ﴿۲۰﴾ لات بت ثقیف، عزی بت قریش و بنی کنافه و مناه هم از آن بنی هلال بود و بنابر گفته ابن هشام مناه بت هذیل و خزاعه بود. جمهور « اللات » را با تخفیف تاء و ابن عباس، ابن زبیر، مجاهد، حمید، ابو صالح و رويس از یعقوب آنرا با تشدید تاء قرائت کرده‌اند. بنابر دیدگاه نخست: اعمش می‌گوید: لات را از إله و عزی را از عزیز نامگذاری کرده‌اند.

ابن جریر می‌گوید: مشرکان اسم لات را از اسم خداوند متعال گرفته بودند. پس گفتند: مونث الله است. خداوند بسیار بالاتر از آنچه چیزی است که آنان می‌گفتند. همچنین می‌گوید: عزی مونث عزیز است.

ابن کثیر می‌گوید: لات صخره سفیدی در طائف بود که بر روی آن خانه ای کشیده شده بود. پرده ها و نگهبانانی داشت. حیات بزرگی آنرا در بر گرفته بود که نزد اهل طائف ارزش والایی داشت. اهل طائف که همان ثقیف و پیروان آنها بودند با آن به

دشمنان خود از قبائل عرب بعد از قریش، مباحات می کردند. ابن هشام می گوید: رسول خدا ﷺ مغیره بن شعبه را برانگیخت تا آنرا خراب کرده سپس بسوزاند. بنا بر دیدگاه دوم: ابن عباس می گوید: مردی بود که آرد بیخته را با روغن برای حاجیان مخلوط می کرد. هنگامی که مُرد، ملازم قبر او شدند. که بخاری این روایت را آورده است.

ابن عباس می گوید: مردی در کنار یک صخره قاووت و روغن می فروخت و بر روی آن روغن می گذاخت. هنگامی که مُرد مردم ثقیف به منظور بزرگداشت سوئق (قاووت) فروش مذکور، آن صخره را پرستیدند.

از مجاهد نیز نظیر این، روایت شده است که سعید بن منصور روایت کرده مجاهد گفت: هنگامی که آن مرد مُرد او را پرستیدند. همچنین ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است که آنان آن مرد را پرستیدند. جماعتی از اهل علم نیز چنین نظری دارند. از نظر من (شارح) هیچگونه منافاتی میان دودیدگاه مذکور وجود ندارد. چرا که آنان صخره و قبر را به منظور تعظیم و بزرگداشت می پرستیدند. برای چنین کارهایی، محل های تجمع مردم و گنبد ها و قبرها بنانهاده شد و به عنوان بت برگزیده شدند. این روایات بیانگر آنند که اهل جاهلیت مردمان صالح و اصنام را می پرستیدند.

بنا بر گفته ابن جریر: «عزی» درختی بود در محلی به نام نخله میان مکه و طائف که بر روی آن بنائی درست کرده بودند: قریش آن را بزرگ و ارجمند می داشت. همانطوری که ابو سفیان در روز (جنگ) أحد گفت: ما عزی داریم. ولی شما عزی ندارید. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند سرور و دوست ماست شما دوست و مولایی ندارید.^۱

۱- بخاری: کتاب المغازی (۴۰۴۳): باب غزوة احد. از حدیث براء بن عازب رضی الله عنه.

نسائی و ابن مردویه^۱ از ابو طفیل روایت کرده‌اند، گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، خالد بن ولید را به مخله فرستاد - که عزّی در آن بر روی سه درخت صمغ عربی قرار داشت - پس خالد آن درختان را برید. خانه ای که بر روی آنها بود فروریخت و نابود شد. سپس به نزد پیامبر ﷺ آمده آنرا گزارش کرد. پیامبر ﷺ فرمود: برگرد. چرا که تو کاری انجام ندادی، پس خالد برگشت: هنگامی که نگهبانان او را دیدند به شدت به سمت کوه رفته می گفتند: ی عزّی یا عزّی. خالد به نزد آنها رفت، ناگهان زن لختی را مشاهده کرد که موهایش پراکنده و با دو دستش خاک بر سر می ریخت. پس خالد با شمشیر او را کور کرده به قتل رسانید. سپس نزد پیامبر ﷺ بازگشت و آن حادثه را گزارش نمود، پیامبر ﷺ فرمود: آن عزّی بود.

(شارح): تمام این موارد و حتی بزرگتر از آنها در زمان کنونی نزد ضریح و گنبد های مُردگان و تجمع گاههایی آنها اتفاق می افتند.

« مناة » در محلی به نام مشلل نزد قبیله قدید، میان مکه و مدینه بود، قبایل خزاعه، اوس و خزرج برای آن تعظیم می کردند و آن را بزرگ می داشتند. لیبیک گفتن برای حج را در آنجا آغاز می کردند.

اصل اشتقاق آن از اسم خداوند، یعنی منان است، بنابر قول ضعیفی به سبب فراوانی خونی که آنجا به منظور تبرک ریخته می شد به این اسم نامیده شده است.

بخاری ﷺ در حدیث عروه از عایشه رضی الله عنها می گوید: آن بتی بود که میان مکه و مدینه قرار داشت.

ابن هشام می گوید: رسول خدا ﷺ در سال فتح (مکه) علی را فرستاد و آنرا خراب کرد.

۱- سند آن حسن است: نسائی در الکبری (همانطوری که در تحفة الأشراف ۴/۲۳۵). حسن بودن سند آن به سبب ولید بن جمیع است. التقریب (۲/۳۳۳)

در معنای آیه آنگونه که قرطبی می‌گوید: حذفی صورت گرفته که تقدیر آن می‌تواند اینگونه باشد: (أَفْرَأَيْتُمْ هَذِهِ الْآلِهَةَ) یعنی آیا چنین می‌بینید و نظرتان این است که این معبودها: نفع و ضرر می‌رسانند تا شریکان خداوند بلند مرتبه باشند؟

خداوند می‌فرماید: ﴿الْكُفْرُ الذِّكْرُ لَهُ الْأَنْثَىٰ ﴿١١﴾﴾ النجم: ۲۱ این کثیر در معنای آیه می‌گوید: یعنی آیا برای خداوند فرزند قرار می‌دهید و آن هم دختر، در حالیکه برای خودتان فرزندان پسر را بر می‌گزینید؟

در ادامه خداوند می‌فرماید: ﴿تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾﴾ النجم: ۲۲ یعنی چنین تقسیم کردنی باطل و ظالمانه است. چگونه چیزی را قسمت پروردگارتان می‌کنید که اگر برای مخلوقین بود ظلم و نادانی محسوب می‌شد. خودتان را از جنس ماده (مونث) منزله میدارید در حالیکه آنها را برای خداوند متعال قرار می‌دهید.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ﴾ النجم: ۲۳ یعنی اینها اسمهایی هستند که خودتان و پدرانتان از طرف خود نامگذاری کرده‌اند (از جانب خداوند دلیلی برای آنها نیامده است).

﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ النجم: ۲۳ یعنی حجت و اضحی از سوی خداوند برای آنها نازل نشده است.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ النجم: ۲۳ یعنی سند و مدرکی برای این کار ندارند جز اینکه به پدران و آبائشان که این روش و راه را رفته‌اند حسن ظن دارند، حسن ظن به آنان موجب شده تا روش باطل آنها را تبعیت کنند. ﴿وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ط﴾ النجم: ۲۳ علاوه بر حسن ظن به آباء و اجداد، هوا و بهرمنندی نفس اماره آنان نیز موجب تعظیم آباء و تبعیت بی چون چرای از آنان گشته است. (یعنی به جای اینکه از سوی خداوند دلیل و برهانی داشته باشند تنها به حسن ظن پدران و نیاکان از یکسو و تبعیت از هوای نفس از سوی دیگر تکیه داشتند).

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ﴾ (النجم: ۲۳) یعنی از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (پس چرا تبعیت نمی‌کنند؟). ابن کثیر می‌گوید: با وجود اینکه خداوند متعال فرستادگانی را با حقی روشن و برهانی قاطع به سوی آنان فرستاده است، از آنچه آنان آورده اند تبعیت و اطاعت نکردند و فرمانپذیر نگشتند.

با مطابقت دادن آیات با شرح تفسیری که گذشت می‌توان دریافت، از جهت اینکه بندگان این بتها معتقد به حصول برکت از آنها (بتها) بودند، که دست یافتن به این برکت از طریق بزرگداشت آنها و به فریاد خواندن و طلب یاری کردن از آنها و اعتماد به آنها در جهت بدست آوردن آنچه بدان امید داشتند و آرزو می‌کردند به برکت و شفاعت و میانجی‌گریشان، حاصل می‌گشت.

پس تبرک به قبرهای صالحان مثل لات، به درختان و سنگهایی مثل عزری و مناه از زمره عمل همان مشرکان با بت هایشان محسوب می‌شود، هرکس چنان اعمالی را انجام دهد و در خصوص قبر یا درخت یا سنگی چنان باوری (که مشرکان داشتند) را داشته باشد، در این شرک خود شبیه بندگان اینگونه بتهاست.

ولی واقعیت این است که عمل کرد مشرکان امروزی با معبودهایشان بسیار بزرگتر از عمل مشرکان دوران جاهلی است و خداوند یاری‌گر و کمک‌کننده است.

از ابوواقد لیثی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی حنین رهسپار گشتیم، ما تازه ایمان آورده بودیم. مشرکان درختی داشتند که در کنار آن می ایستادند و سلاح های خودشان را به آن می آویختند، که به آن درخت ذات انواط می گفتند. در کنار درختی گذشتیم. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همانگونه که آنها (مشرکان) ذات انواط دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: الله اکبر! این روشهای باطل پیشینیان است. سوگند به کسی که جانم در دست اوست. چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمُ إِلَهَةٌ قَالَتْ إِنَّكُمْ قَوْمٌ يَجْهَلُونَ﴾ (الأعراف: ۱۳۸) یعنی (ای موسی!) برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان دارای معبودهایی هستند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. از روشهای (باطل) گذشتگان (پیشینیان) تبعیت خواهید کرد.

ترمذی روایت کرده و آنرا صحیح دانسته است.

مصنف می گوید: از ابوواقد لیثی روایت شده است که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی حنین رهسپار گشتیم، ما تازه ایمان آورده بودیم. مشرکان درختی داشتند که در کنار آن می ایستادند و سلاح های خودشان را به آن می آویختند، که به آن درخت ذات انواط می گفتند. در کنار درختی گذشتیم. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همانگونه که آنها (مشرکان) ذات انواط دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: الله اکبر! این روشهای باطل پیشینیان است. سوگند به کسی که جانم در دست اوست. چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمُ إِلَهَةٌ قَالَتْ إِنَّكُمْ قَوْمٌ يَجْهَلُونَ﴾ (الأعراف: ۱۳۸) یعنی (ای موسی!) برای ما

معبودی قرار بده همانگونه که آنان دارای معبودهایی هستند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. از روشهای (باطل) گذشتگان (پیشینیان) تبعیت خواهید کرد. ترمذی روایت کرده و آنرا صحیح دانسته است.

نام ابوواقف، حارث بن عوف است. در این باب از ابوسعید و ابو هریره نیز روایت شده که ترمذی آورده است. احمد، ابویعلی، ابن ابی شیبه، نسائی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و طبرانی نیز نظیر آنرا روایت کرده‌اند.^۱ ابو واقف همانطوری که نامش گذشت، صحابی مشهور، که در سال ۶۸ هـ ق در سن ۸۵ سالگی وفات یافت.

عبارت « با رسول خدا ﷺ به سوی حنین رهسپار گشتیم » در حدیث عمر و بن عوف که ابن ابی حاتم، ابن مردویه و طبرانی روایت کرده‌اند آمده است که وی گفت: به همراه رسول خدا ﷺ در روز فتح به جنگ رفتیم در حالیکه هزار و اندی نفر بودیم، هنگامی که میان حنین و طائف رسیدیم... الی آخر حدیث.

عبارت عربی « نحن حدثنا عهد بکفر » یعنی ما تازه از کفر به ایمان روی آورده بودیم، تازه ایمان آورده بودیم. یعنی دوره ایمان ما به دوره کفر نزدیک بود. این روایت بیان می‌کند که صحابه پیشگام و آنانی که مقدم تر اسلام را پذیرفته بودند، از این مسئله ناآگاه نبودند. و کسی که با باطلی عادت کرده و اینک از آن به حق برگشته است، قلب او از اینکه بار دیگر به آن باطل برگردد در امان نیست. که مصنف این مقوله را مطرح کرده است.

عبارت « مشرکان درختی داشتند که در کنار آن می ایستادند » لفظ عربی عکوف در حدیث مذکور یعنی ایستادن بر چیزی در یک مکان. که می توان به این گفته خداوند از

۱- صحیح است. ترمذی: کتاب الفتن (۲۱۸۰) باب ماجاء لتركبن سنن من كان قبلكم. ترمذی می گوید: (۲۱۸/۵)، ابن جریر (۳۲/۳۱/۹)، طبرانی در الکبیر (۳۲۹۰)، (۳۲۹۴). ارناؤوط در تخریج جامع الأصول (۳۴ / ۱۰) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

زبان حضرت ابراهیم خلیل: ﴿ مَا هَذِهِ السَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴾ (الأنبياء: ۵۲) یعنی: این مجسمه هایی که شما دائما به عبادت ایستاده اید چیستند؟ برای لفظ عكوف اشاره کرد.

و ایستادن مشرکان نزد آن درخت به منظور تبرک جستن از آن و تعظیم برای آن بود. در حدیث عمر و آمده است: بر آن درخت سلاح آویخته می شد و ذات انواط نامیده شده بود و بغیر خدا پرستیده می شد.

عبارت « سلاحهایشان را به آن می آویختند » یعنی به منظور برکت به آنها آویزان می کردند.

(شارح) در این روایت همچنین بیان این مطلب است که عبادت مشرکان برای آنها بتهای مذکور، با تعظیم، ایستادن در پیشگاه و تبرک جستن به آنها بود و با این امور سه گانه درختان و چیزهایی نظیر آنها پرستیده می شوند.

عبارت « گفتیم: ای رسول خدا ﷺ! برای ما نیز ذات انواطی قرار بده » ابوسعادات می گوید: از پیامبر ﷺ خواستند تا نظیر آنرا برایشان قرار دهد ولی پیامبر ﷺ آنان را از آن عمل بازداشت. انواط جمع نوط و نوط مصدر است ولی همان منطوط مدنظر است. (یعنی عمل آویختن بر آن صورت گرفته و اسم مفعول است).

گمان می کردند که این عمل مورد پسند خداوند است و بدان وسیله به خداوند نزدیک می شوند، چرا که آنان (اصحاب) منزلتشان بالاتر از آن است که با پیامبر ﷺ قصد مخالفت داشته باشند.

عبارت « رسول خدا ﷺ فرمودند: الله اکبر » در روایتی دیگر سبحان الله آمده است، مقصود تعظیم خداوند متعال و منزّه داشتن وی از این شرک به هر نوعی که باشد، چیزهایی که جایز نیست به غیر خدا از او خواسته شود و او مد نظر باشد.

پیامبر ﷺ در حالت تعجب تکبیر و تسبیح به کار می برد، هنگامی که چیزی را از فردی می شنید که شایسته خداوند نبود و با ربوبیت و الوهیت خداوند سازگاری نداشت به منظور تعظیم و تنزیه خداوند چنین الفاظی بکار می گرفت.

عبارت عربی « إِنْهَا لَسُنَنٌ » با ضمه سین. یعنی طرق، روشها. (روشهای نادرست پیشینیان).

عبارت « سوگند به کسی که جانم در دست اوست ؛ چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند: ﴿ أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴾ (شما نیز) از روشهای (باطل) گذشتگان (پیشینیان) تبعیت خواهید کرد» این گفته آنها شبیه گفته بنی اسرائیل بود، آنچه جامع این شباهت است اینکه هر دوی آنها خواستند تا معبودی غیر از خداوند برای آنها قرار دهند تا بدان پناه ببرند و او را پرستند.

گرچه لفظشان مختلف، ولی محتوا یکی است، پس تغییر اسم حقیقت شی را تغییر نمی دهد.

از جمله مفاهیم این روایت ترس از شرک و اینکه انسان گاهی یک چیزی را نیکو می پندارد از این رو گمان می کند که آن وی را به خداوند می رساند در حالیکه آنچه از همه چیزها بیشتر فرد را از رحمت خدا دور و به خشم او نزدیک می سازد. این امر را کسی به طور حقیقی نمی شناسد مگر اینکه آنچه را که امروزه از سوی بسیاری از علما و بندگان با صاحبان قبرها اتفاق افتاده را بشناسد اعمالی از قبیل غلو و صرف عبادات اصلی برای آنها به گمان اینکه آنها قادر به چیزی هستند، در حالیکه آن گناه نابخشودنی از سوی خداوند است.

حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن اسماعیل شافعی معروف به ابن ابی شامه در کتاب «البدیع و الحوادث» می گوید: همچنین از این قسم (از شرک) است که به طور عموم همگان بدان دچار شده اند و شیطان برای عموم آراسته است از جمله آنها: درست کردن دیوارها و ستونها، آراستن و تزئین کرد جاهای ویژه ای در هر شهر که شخصی نیز برای مردم داستان سرایی می کند که در خواب فلان شخص را که به نیک نامی و صلاح مشهور است در آن مکان مشاهده کرد، که به دنبال این، چنان کارهای نامشروعی را انجام می دهند.

با حفاظت از آنها واجبات خداوند متعال و سنن او را ترک می‌کنند به گمان اینکه بوسیله آن به خداوند نزدیک می‌شوند، سپس در این امر آنقدر زیاده روی و افراط می‌کنند که آنها را بسیار بزرگ می‌نمایانند به طوری که این اماکن در دل‌های آنها جای گرفته و برای آن تعظیم می‌کنند. با نذر کردن در آن مکانها به آنها امیدوار می‌شوند که بیمارانشان را شفا و نیازهایشان را رفع کنند. می‌پندارند که شفای بیماران و رفع نیازها از چشمه‌ها، درخت، دیوار و سنگ است.

در شهر دمشق از این قبیل مسائل مکانهای متعددی وجود دارند که از جمله آنها: عوینة الحمی که خارج از باب تو ما است. ستون مخلوق در داخل باب الصغیر، شجره خارج از باب نصر در میانه راه، خداوند بریدن و برکندن آن از ریشه و ذات انواط هایی شبیه آنرا که در حدیث وارد شده است، آسان کند.

ابن قیم رحمته الله نیز نظیر همان چیزی که ابو شامه گفته است را مطرح کرده است.

سپس می‌گوید: این سنگ، این درخت و این چشمه نذرها را می‌پذیرد؛ یعنی عبادت غیر خدا را قبول می‌کند. چرا که نذر عبادت و قربت است، که نذر کننده بوسیله آن به آن کسی که برای وی نذر کرده نزدیکی می‌جوید. آنچه با این باب مرتبط است در هنگام مطرح کردن این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که «پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده» خواهد آمد.

در این جمله فوایدی است که از جمله آنچه معتقدین درخت، سنگ و قبور انجام می‌دهند، از قبیل جستن به آنها، ایستادن در مقابل آنها و قربانی کردن برای آنها شرک است. تنها عوام و افراد فرومایه فریب نمی‌خورند، (بلکه کسانی که مدعی علمند نیز دچار چنین اعمالی می‌شوند).

هنگامی که برخی از صحابه با حسن ظن چنان چیزی را از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای آنان بیان کرد که آن درخواست آنان همانند درخواست بنی اسرائیل است که گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ﴾ وقوع شرک در میان این امت چیز بعید و دور از واقع و ذهن نیست. وقتی شرک برای آنها گاه پوشیده بود پس برای کسانی که

در علم و فضل چندین و چند برابر از آنها کمترند و به سبب دوری این زمان از آثار پیامبر ﷺ و غلبه جهل، چگونه شرک برای آنها پوشیده نباشد؟ نه تنها شرک در میانشان اتفاق افتاده بلکه بزرگترین مسائل شرک در الوهیت و ربوبیت هم برای آنان پوشیده مانده و بسیاری از آن اعمال مشرکانه را انجام می دهند و آنها را مایه نزدیکی به خداوند تلقی می کنند.

همچنین حدیث مطرح شده در این باب بیانگر این مطلب است که در احکام معانی معتبرند نه اسامی.

از این رو پیامبر ﷺ درخواست اصحاب را به درخواست بنی اسرائیل مانند کرده است و توجهی به اینکه آنها نام آنها ذات انواط می نامیدند، نمی کند. مشرک، مشرک است حال هراسمی که می خواهد برای شرک خود بگذارد. کسانی که به فریاد خواندن مردگان، قربانی کردن، نذر و چیزهایی از این دست را، بزرگداشت و محبت به آنها نامیده اند باید بدانند که این همان شرک است. حال هر چه که می خواهند بر آن بنامند. موارد دیگر را نیز می توان با این امر مقایسه کرد.

عبارت « از روشهای (باطل) گذشتگان تبعیت خواهید کرد» این خبر درستی است که واقعیت های فراوانی از این امت گواه بر صحت این خبر است. در این عبارت نشانه ای از نشانه های نبوت نمودار است چرا که آنچه بدان خبر داده اتفاق افتاده است.

همچنین حدیث بیانگر نهی پیامبر ﷺ از همانندی با اهل جاهلیت و اهل کتاب در چیزهایی است که آنان انجام می دادند. مگر آنکه دلیلی اثبات کند که آنچه از شریعت محمد ﷺ است و شریعت محمد ﷺ آن را تایید کرده است.

مصنف می گوید: در آن تذکری است برای سؤالاتی که در قبر مطرح می شوند از جمله: پروردگار تو کیست؟ که جواب این سؤال واضح است. نبی تو کیست؟ گزارش و پاسخ به این سؤال با خبرهای غیبی است. دین تو چیست: (کدام است؟). پاسخ به این سؤال از این گفته آنان است که ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا﴾ الی آخر...

یعنی برای ما معبودی قرار داده. حدیث بیانگر آن است که شرک بر خلاف ادعای مخالفین در این امت اتفاق افتاده است. خشم در هنگام تعلیم و اینکه هر آنچه خداوند به سبب آن یهود و نصاری را نکوهش کرده بدان خاطر برای ما گفته تا از آن دوری گزینیم و بر حذر باشیم. آنچه برخی از متأخرین ادعا می‌کنند مبنی بر اینکه تبرک به آثار صالحان جایز است باید گفت به دلایل زیر ممنوع است.

از جمله این دلایل عبارتند از: پیشگامان نخستین از صحابه و کسانی که پس از آنها بودند چنین کاری را با غیر از پیامبر ﷺ انجام نمی‌دادند، چه در هنگام حیات و چه پس از وفاتش، اگر چنین کاری خیر بود حتماً از ما پیشی می‌گرفتند. بالاترین اصحاب عبارتند از ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم. رسول خدا به بهشت رفتن آنها گواهی داده است. هیچکدام از صحابه و تابعین به این بزرگواران تبرک نجسته است.

هیچکدام از تابعین با اساتید بزرگوارشان که در علم و دین الگو بودند، چنین عملی انجام ندادند. جایز نیست که فردی از امت با پیامبر ﷺ مقایسه شود. پیامبر ﷺ در هنگام حیاتش ویژگیها و خصائص منحصر به فردی داشت که هیچکدام از سایر افراد در این خصوصیات با وی مشترک نیست.

منع از چنین کاری می‌تواند به منظور سد ذریعه‌ای باشد برای وقوع در شرک بزرگتر.

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه نجم.

دوم: شناخت صورت امری که (اصحاب) از پیامبر ﷺ در خواست کردند.

سوم: اصحاب (خود سرانه) آن کار (مشرکانه) را انجام ندادند.

چهارم: آنها (اصحاب) به گمان اینکه خداوند آنها دوست دارد و به قصد نزدیکی به او چنین تقاضایی را از پیامبر ﷺ کردند.

پنجم: هنگامی که آنان (اصحاب) نسبت به این امر جاهل بودند، دیگران سزاوارتر به جهل از این موضوع هستند.

ششم: آنان نیکی ها و وعده‌های مغفرتی دارند که دیگران از آن برخوردار نیستند.

هفتم: پیامبر ﷺ در این امر برایشان عذر نمی‌آورد، بلکه آنها را رد می‌کند و می‌گوید: الله اکبر! این روش‌های باطل پیشینیان است و با این واکنش‌های سه گانه، مسأله را مهم و جدی تلقی می‌کند.

هشتم: مسأله بزرگتر و مقصود اصلی این است که پیامبر ﷺ آنان را آگاه ساخت، درخواست آنان همانند درخواست بنی اسرائیل از موسی است، هنگامی که به وی گفتند ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا﴾ برای ما معبودی قرار بده.

نهم: نفی چنین چیزی از سوی پیامبر ﷺ در واقع جزئی از معنای لا اله الا الله بود که پیامبر ﷺ بدان دقت داشت ولی برای آنان پوشیده شده بود.

دهم: پیامبر ﷺ برای صدور فتوا سوگند خورد و تنها برای مصلحت سوگند یاد می‌کرد.

یازدهم: شرک بزرگ و کوچک (اکبر و اصغر) دارد. چرا که آنان (اصحاب) با این درخواست مرتد نشدند.

دوازدهم: عبارت « ما تازه مسلمان بودیم یا تازه از کفر به اسلام روی آورده بودیم » بیانگر آن است که دیگر اصحاب، نسبت به آن موضوع بی اطلاع نبودند.

سیزدهم: تکبیر گفتن در هنگام تعجب، برخلاف نظر کسانی که آنرا ناپسند می دارند.

چهاردهم: سدزرائع (منع از چیزهایی که منجر به چیزهای منهی عنه بالاتری می شود).

پانزدهم: نهی از همانندی (همانند سازی) با اهل جاهلیت.

شانزدهم: خشم در هنگام آموزش (تعلیم). (در صورتی که موضوع بسیار مهم و حیاتی باشد).

هفدهم: قاعده کلی برای این فرموده پیامبر ﷺ که « آن روشهای پیشینیان است ».

هیجدهم: این نشانه ای از نشانه های نبوت است، چرا که آنچه خبر داده بود اتفاق افتاد.

نوزدهم: هر آنچه خداوند یهود و نصاری را در قرآن نکوهید در واقع متوجه ما نیز است.

بیستم: در نزد اصحاب ثابت شده بود که مبنای عبادات براساس امر خداوند است. و همچنین تذکری است از سؤالاتی که در قبر مطرح می شوند. مثل پروردگار تو کیست؟ که پاسخ واضح است. پیامبر تو کیست؟ که از خبرهای غیبی خبر می دهد. دین تو کدام است؟ از گفته آنها مبنی بر اینکه « اجعل لنا » تا آخر به آنها پاسخ می دهند.

بیست و یکم: روش اهل کتاب همانند روش مشرکان مذموم و نکوهیده است.

بیست و دوم: کسی که به باطلی خو گرفته باشد، بعد از قبول حق نیز در امان نیست از اینکه رسوباتی از آن باطل در او باقی مانده باشد، و این بنابر گفته آن صحابی(ما تازه مسلمان شده بودیم و به عهد کفر نزدیک بودیم).

باب آنچه پیرامون قربانی کردن برای غیر خدا آمده است.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ (الأنعام: ۱۶۲ - ۱۶۳) یعنی: بگو: نماز، عبادت، زیستن و مردن من از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است. خداوند هیچ شریکی ندارد و به همین دستور داده شده ام و من اولین مسلمان هستم. (یا نخستین تسلیم شده امر خداوندم).

مصنف می‌گوید: باب آنچه پیرامون قربانی کردن برای غیر خدا آمده است. یعنی آنچه از وعده عذاب برای این کار آمده، چرا که آن شرک به خداست.

در ادامه با این فرموده خداوند استناد می‌کند که ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ ابن کثیر می‌گوید: خداوند متعال به پیامبر خود دستور می‌دهد، تا به مشرکینی که به غیر از خداوند را می‌پرستند و برای آن قربانی می‌کنند خبر دهد که او رَبُّ الْعَالَمِينَ خالصانه برای خداوند نماز می‌خواند و قربانی می‌کند.

چرا که مشرکان بتها را می‌پرستیدند و برای آنها قربانی می‌کردند. پس خداوند متعال به او دستور مخالفت با آنها و انحراف از چیزی که آنها در آن هستند را می‌دهد و دستور می‌دهد که با اراده، نیت و عزمی همراه اخلاص، به خداوند متعال رو کند.

مجاهد در خصوص «نُسُكٌ» می‌گوید: قربانی در حج و عمره است.

سفیان ثوری از سدی از سعید بن جبیر آورده است که «نُسُكِي» یعنی قربانی من که

ضحاک نیز چنین نظری دارد.

دیگران در خصوص ﴿وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي﴾ می گویند: یعنی آنچه از ایمان و عمل صالح که در حیاتم انجام داده ام و آنچه با آن می میرم ﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خالصانه برای خداوند جهانیان است. ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ او شریکی ندارد. ﴿وَبِذَلِكَ﴾ یعنی به این اخلاص ﴿أُمِرْتُ وَأَنَا أَوْلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ دستور داده شده ام، و در این امت نخستین مسلمان هستم. زیرا اسلام هر پیامبری از دیگر افراد تابع آن پیامبر مقدمتر صورت می گیرد.

ابن کثیر می گوید: همانطوری که او پیامبر ﷺ فرموده است، تمامی انبیاء پیش از وی به سوی اسلام دعوت می دادند و اسلام همان عبادت خدای یگانه بی شریک است. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ (الأنبياء: ۲۵) یعنی: ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر اینکه به او وحی کرده ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

آیات دیگری را نیز در این معنا آورده است.

وجه مطابقت آیه با تفسیر و شرح در این است که خداوند متعال به بندگانش فرمان داده است تا با قربانی کردن به او نزدیک شوند، همانطوری که با نماز و سایر عبادات آنان را به بندگی خود فرا خوانده است.

خداوند بلند مرتبه به آنها دستور داده تا تمام انواع عبادتها را تنها برای او خالص کنند نه برای چیزهای دیگری غیر از او.

پس هنگامی که با قربانی کردن و سایر عبادات به غیر خداوند نزدیکی جویند، در واقع برای خداوند در عبادت کردن شریک قائل شده اند. که این مطلب ظاهر این فرموده خداوند است که می فرماید (لا شریک له) در این فرموده شریک در عبادت را از خود نفی می کند، که این امر به شکرانه خداوند روشن است.

خداوند می‌فرماید: ﴿ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخَّرَ ﴾ (الکوثر: ۲) یعنی: تنها برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. از علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا ص از چهار چیز برای من سخن گفت: خداوند لعنت کرده کسی را که برای غیر خدا قربانی کند، خداوند لعنت کرده کسی را که پدر و مادرش را لعن کند.

خداوند لعنت کرده کسی را که جنایت کاری را پناه دهد، خداوند لعنت کرده کسی را که حد و مرز زمین خود و همسایه اش را تغییر دهد. این حدیث را مسلم روایت کرده است.

مصنف می‌گوید: خداوند می‌فرماید: ﴿ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخَّرَ ﴾ یعنی: تنها برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. شیخ الاسلام می‌گوید: خداوند به پیامبر ﷺ دستور داده تا بین دو عبارت یعنی نماز و قربانی جمع کند.

دو عبادتی که بر نزدیکی، فروتنی، افتخار، حسن ظن، قوت یقین و آرامش و اطمینان قلب به خداوند و وعده او دلالت دارند، برعکس حالت کسانی که اهل خود بزرگ بینی و بد سرشت اند. و یا کسانی که خود را از خدا بی نیاز می‌دانند و در نمازشان نیازی به خدا حس نمی‌کنند. کسانی که از ترس فقر چیزی را برای خداوند قربانی نمی‌کنند. از این رو خداوند بین این دو، یعنی نماز و قربانی جمع کرده است. ﴿ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي ﴾ الأنعام: ۱۶۲ نسک همان قربانی است که برای جستن روی خدا انجام می‌شود. این دو عبادت بالاترین چیزهایی هستند که به وسیله آنها می‌توان به خداوند نزدیکی جست. از این رو آن دو را در آیه مذکور با فاء که بر سبب دلالت دارد آورده است، زیرا انجام آنها سببی است برای برپا داشتن شکر خداوند به سبب آنچه از کوثر که خداوند به او بخشیده است.

نماز بالاترین عبادت بدنی و قربانی کردن نیز بالاترین عبادت مالی است. آنچه برای بنده در نماز جمع شده در غیر آن جمع نشده است، همانطور که صاحبان دل‌های بیدار آنرا می‌شناسند و آنچه برای او در قربانی کردن فراهم می‌شود، هنگامی که با اخلاص و ایمان، قوت یقین و حسن ظن همراه باشد، چیزی شکفت انگیز است. پیامبر ﷺ فراوان نماز می‌خواند و قربانی می‌کرد.

(شارح) نماز بسیاری از انواع عبادات را در ضمن خود دارد از جمله آنها: دعا، تکبیر، تسبیح، قرائت قرآن، به گوش دیگران رسانیدن قرائت، حمد و ثنای خداوند، قیام و رکوع، سجود و اعتدال، رو آوردن به خداوند متعال، رو آوردن دل و جان به سوی او و چیزهای دیگری که در نماز انجام دادن آنها مشروع است.

تمامی این امور از انواع عباداتی که جایز نیست ذره‌ای از آن برای غیر خدا صرف شود. همچنین قربانی کردن نیز همانگونه که در سخن شیخ الاسلام گذشت، متضمن اموری از انواع عبادت است، مصنف می‌گوید: از علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از چهار چیز برای من سخن گفت: خداوند لعنت کرده کسی را که جنایتکاری را پناه می‌دهد، خداوند لعنت کرده کسی را که حد و مرز بین خود و همسایه اش را تغییر دهد. این حدیث را مسلم روایت کرده است.

مسلم این حدیث را به چند طریق روایت کرده^۱ که داستان مفصلی دارد. همچنین امام احمد نیز آنرا از ابو طفیل روایت کرده است که گفت: به علی گفتیم: ما را از چیزی با خبر کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو گفته است. (علی) گفت: چیزی را به من نگفته که بر مردم کتمان کرده است، ولی شنیدم که می‌فرمود: خداوند لعنت کرده کسی را که برای غیر خدا قربانی کند، خداوند لعنت کرده کسی را که جنایتکاری را پناه دهد، خداوند لعنت کرده کسی را که پدر و مادرش را لعن کند خداوند لعنت کرده کسی را که مرز زمین (خود و همسایه) را تغییر دهد. علی بن ابی طالب، همان امام امیر المومنین

۱- مسلم: کتاب الأضاحی (۱۹۷۸) (۴۳): باب تحریم الذبح لغیر الله تعالی و لعن فاعله.

ابو الحسن هاشمی، پسر عموی پیامبر ﷺ، همسر دختر پیامبر ﷺ فاطمه زهرا؛ از پیشگامترین پیشگامان نخستین و اهل بدر و بیعه رضوان، یکی از ده نفری که پیامبر ﷺ به بهشت رفتن آنها گواهی داده و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین بود. مناقب او ﷺ مشهور است.

ابن ملجم خارجی (از خوارج) در رمضان سال چهارم هجری وی را به قتل رساند. عبارت: «لعن الله» خداوند لعنت کرده است: لعن یعنی دوری از مظان و مواطن رحمت خدا.

بنابر قولی: لعین و ملعون، یعنی کسی که لعنت بر او تحقق یافته است. او بوسیله لعنت نفرین شود.

ابو سعادات می گوید: در اصل لعن یعنی رانده شدن و دوری از خداوند. اگر از سوی خلق باشد یعنی نکوهش و دعا.

شیخ الاسلام رحمته الله در این معنا می گوید: خداوند از بندگان خود هرکس را که مستحق لعنت باشد بر او لعنت می فرستد، همانگونه که بر مستحقیق درود، درود می فرستد. خداوند می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ٤٣﴾ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ، سَلَامٌ ﴿ (الأحزاب: ٤٤) یعنی: او کسی است که بر شما عنایت و مرحمت می کند (درود می فرستد) و فرشتگانش نیز بر شما درود می فرستند تا خداوند شما را از تاریکی ها بیرون آورد و به نور برساند.

چرا که او پیوسته نسبت به مؤمنان مهربان بوده است. درودشان در روزی که او را ملاقات می کنند، امن و امان باد است.

در همان سوره، در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ٦٤﴾ (الأحزاب: ٦٤) یعنی: خداوند قطعاً کافران را نفرین و از رحمت خود محروم کرده و برای ایشان آتش سوزانی فراهم ساخته است.

همچنین می‌فرماید: ﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخَذُوا وَفُتِلُوا قَتِيلًا﴾ (۶۱) (الأحزاب: ۶۱) یعنی: آنان نفرین شدگان و رانده شدگانند هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید.

قرآن کلام خداوند متعال است که آنرا بر جبرئیل علیه اسلام وحی کرده و فرستاده اش محمد (ص) آنرا ابلاغ نمود و جبرئیل از او شنید همانطوری که در باب الصلاة این شاء الله خواهد آمد. صلاة همانگونه که قبلاً گذشت ثناء خداوند متعال است. خداوند خود درود فرستنده و پاداش دهنده است همانطوری که کتاب و سنت و گذشتگان امت اسلام ما را به آن ارشاد و راهنمایی کرده‌اند.

امام احمد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: خداوند همیشه متکلم است و هرگاه که بخواهد (تکلم می‌کند).

عبارت « هرکس برای غیر خدا قربانی کند » شیخ الاسلام رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در خصوص این فرموده خداوند: ﴿وَمَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۱۷۳) یعنی: « آنچه نام غیر خدا بر آن گفته شود»، می‌گوید: ظاهر آن، این است که آنچه برای غیر خدا قربانی شود. مثلاً بگوید: این قربانی است برای فلان چیز یا کس، اگر چنین چیزی مقصود باشد، چه به لفظ بیاورد و چه بیاورد، تحریم چنین موردی از تحریم آنچه صرفاً برای خوردن گوشت ذبح می‌شود آشکار تر است. مثلاً برای گوشت حیوانی را ذبح کند ولی با اسم مسیح یا امثال او عمل ذبح را انجام دهد، همانطوری که اگر چیزی را به منظور نزدیکی به خداوند ذبح کنیم پاکیزه‌تر و بزرگتر است از آنچه که برای گوشت ذبح کرده‌ایم چرا که آنرا هنگام ذبح با بسم‌الله آغاز کرده‌ایم. بنابراین همانطوری که اگر چیزی با نام مسیح یا زهره ذبح شود حرام قلمداد می‌شود به طریق اولی آنچه که در آن گفته شود برای مسیح یا زهره ذبح می‌کنم یا چنین مقصودی در آن باشد حرام می‌گردد، زیرا کفر عبادت برای غیر خداوند بسیار بزرگ تر است از کفر طلب یاری کردن از غیر خداوند. از این رو اگر به منظور نزدیکی به غیر خدا ذبح شود حرام است اگر چه در آن بسم‌الله هم گفته شده باشد.

همانطوری که گروهی از منافقین این امت گاهی چنین اعمالی را انجام می‌دهند. همان کسانی که به وسیله ذبح (قربانی)، بوی خوش راه انداختن و اعمالی نظیر آن به ستارگان تقرب می‌جویند. اگر اینان مرتد باشند هیچ گاه قربانی آنان مباح نیست.

چرا که در قربانی آنان دو مانع وجود دارد:

نخست: اینکه با نام غیر خدا ذبح شده است.

دوم: قربانی فرد مرتد (از دین برگشته) است.

ذبح برای جن را که برخی از جاهلان در مکه انجام می‌دادند از زمزه اینگونه حرام هاست. از این رو از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که از ذبیحه‌هایی که برای جن انجام می‌شود نهی کرد.^۱

زمخشری می‌گوید: (عرب‌های جاهلی) هرگاه منزلی می‌خریدند یا می‌ساختند یا چشمه‌ای را استخراج می‌کردند، چیزی را از ترس اینکه جن به آنان آسیب برساند، قربانی می‌کردند. به همین سبب ذبیحه‌ها به جنیان اضافه شده است.

ابراهیم مروزی بیان کرده است: آنچه هنگام استقبال از پادشاه، به منظور نزدیکی به او ذبح می‌شود، اهل بخارا به حرام بودن آن فتوا داده‌اند. چرا که آن از جمله قربانی کردن با نام غیر خدا است. عبارت «خداوند لعنت کرده است کسی را که پدر و مادرش را لعن کند» والدین همان پدر و مادر و بالاتر است.

در صحیح^۲ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ناسزا گویی بر پدر و مادر از گناهان کبیره است. گفتند: ای رسول خدا! آیا کسی پدر و مادرش را ناسزا می‌گوید؟!

۱- موضوع است: بیهقی در سنن خود (۳۱۴/۹) از ابوهریره بصورت مرفوع آورده است. البانی نیز در الضعیفه (۲۴۰) حکم به موضوع بودن آن داده است.

۲- بصورت موقوف صحیح است. مسلم: کتاب الایمان (۹۰) (۱۴۶): باب بیان الکبائر و اکبرها. از حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما.

فرمود آری. پدر کسی را ناسزا می گوید، او نیز بر پدرش ناسزا می گوید، مادر کسی را دشنام می دهد او نیز مادرش را دشنام می دهد و ناسزا می گوید.

عبارت « خداوند لعنت کرده است کسی را که جنایت کاری را پناه دهد». یعنی مانع می شود تا حقی که بر گردن او ست از او گرفته شود. لفظ عربی «آوی» یعنی به خود نزدیک می کند و از وی حمایت می کند.

در خصوص لفظ عربی «محدث» ابو سعادات می گوید: با کسره دال و فتحه آن بنا بر فاعل و مفعول بودن روایت شده است. اگر با کسره باشد به این معناست، هر کس که جنایت کاری را یاری کند و از دشمنش او را پناه دهد و مانع قصاص او شود. و اگر دال را با فتحه در نظر بگیریم به معنای امری است که آن فرد در دین خودش به وجود آورده و نوآوری کرده است. که ایواء «پناه دادن» در اینجا به معنای رضایت به آن بدعت و مقاومت بر آن است. پس هرگاه به بدعت رضایت داد و انجام دهنده اش را تأیید کرد و او را طرد نکرد، در واقع او را پناه داده است.

ابن قیم رحمته الله تعالی می گوید: مراتب (درجات) این کبیره با اختلاف مراتب ذات اتفاق (جنایتی) که رخ داده متفاوت است. هرگاه ذات آن اتفاق بزرگ تر باشد. گناه کبیره آن نیز بزرگ تر است. عبارت « خداوند لعنت کرده است کسی را که حد و مرز زمین خود و همسایه اش را تغییر دهد».

لفظ عربی «منار الارض» یعنی نشانه های محدوده آن زمین.

ابو سعادات در کتاب «النهاية» در خصوص ریشه تَخَمَ در عبارت «ملعون من غیر تخوم الارض» می گوید: تخوم یعنی نشانه ها و مرزهای زمین. واحد تخوم همان تَخْمُ است. بنابر قول ضعیفی مقصود از آن حدود حرم بطور خاص است. و بنا بر قول دیگری عام بوده و تمام زمین مد نظر است. مقصود نشانه های است که در راه برای راهنمایی گذاشته شده اند.

بنابر گفته ای: وارد شدن ظالمانه کسی بر ملک دیگری و جدا کردن آن برای خود. لفظ تخوم با فتح تاء هم روایت شده است که جمع آن تَخْمُ است. تغییر آن یعنی پس

و پیش رفتن در آن. این از جمله ظلم در زمین است که پیامبر ﷺ در خصوص آن می‌فرماید: هر کس یک وجب در زمینی ظلم کند روز قیامت از هفت زمین آن را بر گردنش می‌آویزند.^۱

روایت مذکور بیانگر جواز لعن کسانی که ظلم می‌کنند بی آنکه تعیین شود. ولی در خصوص لعن فاسقی که معین است دو نظر وجود دارد: یکی این که جایز است، ابن الجوزی و دیگران این نظر را برگزیده‌اند. دوم اینکه جایز نیست، که ابو بکر عبدالعزیز و شیخ الاسلام این نظر را ترجیح داده‌اند و انتخاب کرده است.

۱- از حدیث سعید بن زید رضی الله عنه: بخاری: کتاب الظالم (۲۴۵۲): باب اثم من ظلم شیئاً من الارض.

از طارق بن شهاب روایت شده رسول خدا ﷺ فرمودند: مردی بخاطر یک مگس وارد بهشت شد و مردی به سبب یک مگس وارد جهنم شد. گفتند: ای رسول خدا ﷺ چگونه ممکن است؟ (در پاسخ فرمود) دو مرد بر قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند. به کسی اجازه نمی‌دادند از آنجا بگذرد مگر اینکه چیزی را برای آن بت قربانی کند. به یکی از آن دو نفر گفتند: قربانی کن. گفت: چیزی ندارم تا قربانی کنم. به او گفتند: قربانی کن اگر چه یک مگس باشد. پس مگسی را قربانی کرد و رهایش کردند و وارد جهنم شد. به دیگری گفتند: قربانی کن! گفت: هرگز چیزی را برای غیر خداوند عزه و جل قربانی نخواهم کرد، پس گردنش را زدند و وارد بهشت شد. احمد آنرا روایت کرده است.

مصنف می‌گوید: از طارق بن شهاب روایت شده رسول خدا ﷺ فرمودند: مردی بخاطر یک مگس وارد بهشت شد و مردی به سبب یک مگس وارد جهنم شد. گفتند: ای رسول خدا ﷺ چگونه ممکن است؟ (در پاسخ فرمود) دو مرد بر قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند. به کسی اجازه نمی‌دادند از آنجا بگذرد مگر جز اینکه چیزی را برای آن بت قربانی کند. به یکی از آن دو نفر گفتند: قربانی کن. گفت: چیزی ندارم تا قربانی کنم. به او گفتند: قربانی کن اگر چه یک مگس باشد. پس مگسی را قربانی کرد و رهایش کردند و وارد جهنم شد. به دیگری گفتند: قربانی کن! گفت: هرگز چیزی را

برای غیر خداوند عز وجل قربانی نخواهم کرد، پس گردنش را زدند و وارد بهشت شد. احمد آنرا روایت کرده است.^۱

ابن قیم رحمته الله می گوید: امام احمد رحمته الله گفته است ابو معاویه از اعمش از سلیمان بن میسره از طارق بن شهاب بطور مرفوع روایت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مردی به سبب یک مگس وارد بهشت شد... ای آخر.

طارق بن شهاب همان بجلی الأحسی، ابو عبدالله است. بالغ شده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را دید.

بغوی می گوید: در کوفه منزل گزید. ابوداود می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده ولی چیزی از وی نشنیده است.

حافظ می گوید: اگر ثابت شود که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است در آن صورت صحابی است.

هر گاه ثابت شد از پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی شنیده است، روایت وی از پیامبر صلی الله علیه و آله مرسل صحابی است، و بنا بر قول راجح چنین روایتی مقبول است. بنابر آنچه ابن حبان بدان قطعیت نهاده وفات وی در سال ۸۳ هـ ق بوده است.

عبارت «دخل الجنة رجل في ذباب» یعنی مردی به سبب (بخاطر) یک مگس وارد بهشت شد. عبارت «گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه ممکن است؟» گویا چنین چیزی را نادر می پنداشتند و از آن تعجب کردند، بنابر این پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان آنچه که این امر کوچک را در نزد آنها بسیار بزرگ کرده بود، روشن کرد و تبیین نمود که این مستحق بهشت و دیگری مستحق جهنم بود. عبارت «دو مرد بر قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند» صنم: (بت)، در لفظ عربی یعنی تصویر تراشیده شده. همان طوری که قبلاً

۱- موقوفاً صحیح است. احمد آن را در الزهد (۱۶، ۱۵) ابو نعیم در حلیة (۲۰۳/۱) از طارق بن شهاب از سلمان فارسی بصورت موقوف با سند صحیح آورده اند دو ستیری در نهج السدید (۶۸) آنرا مطرح کرده است.

گذشت «وثن» نیز به آن اطلاق می‌شود. عبارت «لایجاوزه» یعنی از آن نمی‌گذشتند، به فردی اجازه نمی‌دادند از آنجا بگذرد مگر اینکه یک چیزی، اگر چه اندک باشد برای آن قربانی کند.

عبارت «به او گفتند قربانی کن اگر چه یک مگس باشد پس قربانی کرد و رهایش کردند و وارد جهنم شد» این عبارت بیانگر عظمت شرک است اگر چه در یک چیز بسیار کوچک باشد، باز هم موجب ورود به جهنم می‌شود، همانطوری که خداوند می‌فرماید ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ ۗ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿۷۲﴾ (المائدة: ۷۲) یعنی: بی‌گمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را براو حرام کرده است. جایگاه او آتش است، ستمکاران یار و یاورى ندارد. علاوه بر آنچه گذشت مضامین مطرح شده در این حدیث عبارت اند از: برحذر داشتن از وقوع در شرک، چرا که انسان گاهی دچار آن می‌شود در حالی که نمی‌داند این همان شرکی است که موجب ورود فرد به جهنم است. آن شخص به سببی که ابتدا قصد آن را نداشت وارد جهنم شد و آن کار را به منظور رهای از شربت پرستان انجام داد. آن مرد پیش از آن مسئله مسلمان بود. اگر مسلمان نبود پیامبر (ص) نمی‌گفت: به سبب مگس وارد جهنم شد. عمل قلب بزرگ ترین مقصود است حتی نزد بت پرستان، که مصنف معنای آن را به خوبی مطرح کرده است.

عبارت «به دیگری گفتند: قربانی کن! گفت: هرگز چیزی را برای غیر خداوند عزوجل قربانی نخواهم کرد». که این عبارت بیانگر فضیلت توحید و اخلاص است. مصنف رحمته الله می‌گوید: عبارت مذکور در آن روایت بیان گر شناخت جایگاه شرک در دل‌های مؤمنان است. چگونه بر کشته شدن خود پایداری کرد و با وجود اینکه تنها از وی عمل ظاهری را تقاضا کردند با درخواست آنان موافقت نکرد.

مسائل مطرح شده در این باب به طور مختصر عبارت اند از:

نخست: تفسیر آیه: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾ الأنعام: ۱۶۲

دوم: تفسیر آیه: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْرَسْ﴾ الكوثر: ۲

سوم: آغاز به لعنت کسی که برای غیر خدا قربانی کند.

چهارم: لعن کسی که والدین خود را لعن کند که از جمله آن لعن به پدر

و مادر فردی در مقابل که او نیز به پدر و مادرش لعن کند.

پنجم: لعن کسی که جنایت کاری را پناه دهد. مقصود کسی که حق الله

را رعایت نکند. پس به فردی پناهنده می شود تا او را از اجرای آن حفاظت

کند (مانع اجرای مجازات شود).

ششم: لعن کسی که مرز یا علامت زمین را تغییر دهد، همان خطوطی که

بین حق تو و همسایه ات جدایی می افکند و آنها را معین می سازد. تغییر

آن نیز می تواند با پس و پیش کردن آنها باشد.

هفتم: تفاوت میان لعن معین و لعن بر کسانی که اهل گناهند، بر وجه

عموم.

هشتم: این داستان بزرگ، همان داستان مگس است.

نهم: شخص مذکور به سبب مگسی وارد جهنم شد که مقصود او آن

(قربانی کردن برای مگس) نبود بلکه مقصود وی رهایی از شر مشرکان

بود.

دهم: شناخت جایگاه شرک در دل های مؤمنان، اینکه چگونه آن فرد مؤمن

بر مرگ خود پایداری کرد و با درخواست آنان موافقت نکرد، در حالیکه

تنها عمل ظاهری را از وی درخواست کردند.

یازدهم: کسی که وارد جهنم شد مسلمان بود، چرا اگر کافر بود نمی گفت

به سبب مگس وارد جهنم شد، (بلکه می گفت به سبب کفر وارد جهنم شد).

دوازدهم: روایت مذکور گواه است بر این حدیث صحیح که می‌فرماید:
بهشت و جهنم به هر کدام از شما از بند کفشش نزدیکتر است.
سیزدهم: شناخت این مطلب که عمل قلب مقصود اصلی و بزرگترین
هدف است، حتی نزد بت پرستان.

باب: در مکانی که برای غیر خدا قربانی شود، برای خداوند قربانی نمی‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿لَا نَقُومُ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَنْظُرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (التوبة: ۱۰۸) یعنی: (ای پیامبر) هرگز در آن مسجد (ضرار) قیام نکن و نماز مگذارد. مسجدی (مانند مسجد قبا) از روز نخست بر پایه تقوا بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگذاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.

مصنف می‌گوید: باب: در مکانی که برای غیر خدا قربانی شود، برای خداوند قربانی نمی‌شود. حرف «لا» در عبارت «لا یدبح لله...» لای نفی است و احتمال دارد که «لا» نهی باشد در صورتی که اولی ظاهر تر است.

مصنف رحمته الله می‌گوید: خداوند می‌فرماید: ﴿لَا نَقُومُ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَنْظُرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (التوبة: ۱۰۸) مفسران می‌گویند: خداوند متعال فرستاده اش را از نماز در مسجد ضرار باز داشته است، امت نیز در این امر از روی پیروی کردند، سپس خداوند وی را برای نماز در مسجد قبا که در نخستین روز تأسیس، بر مبنای تقوا (پرهیزگاری) بود، برگزید. تقوا همان اطاعت از خداوند و رسولش و وحدت کلمه داشتن با مؤمنان و قلعه

و محل سکنی بودن برای اسلام و مسلمانان است. (مسجدی که بر مبنای تقوا بنا نهاده شده باشد این ویژگی ها را دارد که اهل آن مطیع خدا و پیامبر ﷺ و خود آن مسجد نیز محلی برای وحدت و یک پارچگی مؤمنان و دژ و پناهگاهی برای حفاظت از احکام اسلام و پیروان آن باشد، به همین سبب در حدیث صحیح آمده است^۱ که پیامبر ﷺ فرمودند: « یک نماز در مسجد قبا همچون یک عمره است».

در حدیث^۲ صحیح آمده است که پیامبر ﷺ مسجد قبا را سواره و پیاده زیارت می کرد. جماعتی از سلف به صراحت بیان کرده اند که مسجد مذکور در آیه همان مسجد قباست. از جمله آنها ابن عباس، عروه، عطیه، شعبی، حسن و دیگران، هستند.

(شارح) این فرموده خداوند که ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْهَا مَسْجِدًا﴾ یعنی در آنجا کسانی هستند که می خواهند خود را پاکیزه دارند، دیدگاه قبلی را تأیید می کنند.

قول ضعیفی نیز گفته است که آن مسجد رسول خداست (مسجد النبی) است به دلیل حدیثی از ابو سعید که گفت: دو مرد در خصوص مسجدی که در روز نخستین بر اساس تقوا بنا نهاده شد، مشاجره می کردند: یکی گفت آن مسجد قباست، ولی دیگری قائل بر مسجد النبی بود. پس پیامبر ﷺ فرمودند: آن مسجد من (مسجد النبی) است که مسلم^۳ این روایت را آورده و نظر عمر، ابن عمر، زبدین ثابت و دیگران نیز همین است. ابن کثیر می گوید: این نظر صحیح است و هیچ منافاتی بین آیه و حدیث اخیر وجود

۱- صحیح است: ترندی: کتاب الصلاة (۳۲۴): باب: ما جاء فی الصلاة فی مسجد قبا که ترندی آنرا حسن دانسته. ابن ماجه: کتاب اقامه الصلاة (۱۴۱۱) حاکم (۴۸۷/۱) از حدیث اسید بن ظهر انصاری ارناؤوط آنرا در تخريج السنة (۳۴۴/۲) صحیح دانسته است.

۲- بخاری: کتاب فضل الصلاة فی مسجد مکه و المدينة (۱۱۹۳): باب من أتى مسجد قبا کل سبت. مسلم: کتاب الحج (۱۳۹۹) (۵۱۵): باب فضل مسجد قبا و فضل الصلاة فيه. از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما.

۳- مسلم: کتاب الحج (۱۳۹۸) (۵۱۴): باب بیان أن المسجد الذی اسس علی التقوی هو مسجد النبی ﷺ بالمدينة

ندارد، چراکه هرگاه مسجد قبا در روز نخست بر مبنای تقوا تأسیس شده باشد پس مسجد رسول خدا ﷺ به طریق اولی (از این ویژگی برخوردار است).

و این بر خلاف مسجد ضراری است که بر مبنای معصیت خدا بنا نهاده شد. همان

گونه که خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفَرِّقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَٰطُ وَاللَّهُ شَهِدٌ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾﴾ (التوبة: ۱۰۷) یعنی: کسانی هستند که مسجدی را بنا کرده‌اند و مقصودشان از آن، زیان و کفر ورزی و تفرقه اندازی میان مؤمنان و کمین گاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیامبرش جنگیده بود و سوگند هم می خورد که نیتی جز خیر و نیکی نداشته‌اند، اما خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند.

به دلیل همین امور خداوند پیامبرش را از ایستادن (به منظور نماز) در آن مسجد باز داشته است.

کسانی که آن مسجد را بنا نهادند، قبل از اینکه پیامبر ﷺ به سوی نبرد تبوک رهسپار گردد به نزد وی آمده و از او تقاضا کردند که در آنجا نماز بخواند، به این استدلال که آنها آن مسجد را برای بیماران در شب‌های سرد زمستانی درست کرده‌اند. پیامبر ﷺ نیز در پاسخ به آنها فرمودند: ما در سفر هستیم اگر برگشتیم خدا بخواند.^۱ (در آنجا نماز می‌خوانیم). هنگامی که پیامبر ﷺ از (تبوک) به سوی مدینه بازگشت، تنها یک روز یا قسمتی از روز باقی مانده بود که به مدینه برسد، در خصوص آن مسجد (مسجد ضرار) به وی وحی شد. پس افرادی را برانگیخت تا قبل از رسیدن او به مدینه آن مسجد را خراب کنند.

۱- ضعیف است: همانطوری که در تفسیر ابن کثیر آمده (۳۸۸/۲) ابن اسحاق آنرا روایت کرده است این جریر (۱۷، ۱۸/۱۱) از جماعتی از تابعین به صورت مرسل روایت کرده است. دو سری در نهج السدید (۷۱) از آن بهره گرفته است.

وجه مناسبت آیه مطرح شده در این باب با شرح و توضیحش در این است که در مکانهای تهیه شده برای قربانی غیر خدا، از قربانی کردن برای خداوند باید اجتناب و پرهیز کرد. مثل همین مسجد؛ از آنجایی که برای معصیت و نافرمانی خدا تهیه شده بود به همین سبب مورد خشم و غضب الهی واقع شد و نماز برای خداوند در آن جایز نبود. این قیاس درستی است، که حدیث ثابت بن ضحاک - در آینده مطرح خواهد شد - آنرا تایید می کند.

در خصوص این فرموده خداوند ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا﴾ امام احمد، ابن خزیمه و دیگران از عویم بن ساعده الانصاری روایت کرده اند که پیامبر ﷺ در مسجد قبا به نزد آنان آمد و فرمود: خداوند شما را به سبب طهارت و پاکی که خواهان آن هستید در داستان مسجدتان (قبا) به نیکی ستوده است. این طهارتی که شما بدان متصف گشته اید کدام است؟ آنان گفتند: به خدا سوگند ای رسول خدا چیزی نمی دانیم، مگر اینکه همسایگانی یهودی داشتیم که پس از قضای حاجت خودشان را می شستند و غسل می دادند ما نیز همانند آنان عمل کردیم. در روایتی از جابر و انس آمده است (که پیامبر ﷺ فرمودند): «ستودن خداوند به همان سبب است پس شما نیز انجام بدهید و بر شما واجب است».

ابن ماجه، ابن ابی حاتم، دارقطنی و حاکم نیز آنرا روایت کرده اند.^۱

ابو العالیه در خصوص این عبارت قرآنی ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ می گوید: پاک کردن با آب نیکوست ولی آنان از گناهان پاک شده بودند. (یعنی کسانی که در

۱- حسن است: احمد (۴۲۲/۳)، ابن خزیمه (۸۳)، طبرانی در الکبیر (۱۷ / ۱۴۰) در الصغیر (۲ / ۲۳) حاکم (۱ / ۱۵۵) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. روایت دیگر از حدیث جابر و انس نزد ابن ماجه کتاب الطهارة (۳۵۵): باب استنجاء بالماء و دارقطنی (۱ / ۶۲) و حاکم (۱ / ۵۵)، (۲ / ۳۳۴) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است. این حدیث به سبب شواهد و طرق زیادی که دارد حسن لغیره است. به نهج السدید ص (۷۱، ۷۳) مراجعه شود.

مسجد قبا بودند به سبب پاکی از گناه و چون خواستار آن بودن، ستوده شده اند.) همچنین در این عبارت بر خلاف دیدگاه اشاعره و امثال آنها، صفت محبت برای خداوند ثابت شده است.

از ثابت بن ضحاک رضی الله عنه روایت شده است که گفت: مردی نذر کرد شتری را در بوانه قربانی کند، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا بتی از بتان جاهلی در آن مکان پرستیده می شد؟ گفتند: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا عیدی از اعیاد آنها در آنجا بوده است؟ گفتند: خیر. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به نذرت وفا کن، زیرا به نذری که در آن معصیت خداست، یا در تملک فرزند آدم نیست، وفا کرد. ابو داود این حدیث را روایت کرده و اسنادش بر اساس شرط آن دو (مسلم و بخاری) صحیح است.

مصنف می گوید: از ثابت بن ضحاک رضی الله عنه روایت شده است که گفت: مردی نذر کرد شتری را در بوانه قربانی کند، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا بتی از بتان جاهلی در آن مکان پرستیده می شد؟ گفتند: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا عیدی از اعیاد آنها در آنجا بوده است؟ گفتند: خیر. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به نذرت وفا کن، زیرا به نذری که در آن معصیت خداست، یا در تملک فرزند آدم نیست، نباید وفا کرد. ابو داود این حدیث را روایت کرده و اسنادش بر اساس شرط آن دو (مسلم و بخاری) صحیح است.

مقصود از ثابت بن ضحاک، همان ثابت بن ضحاک بن خلیفه الأشهلی، صحابی مشهور است. ابو قلابه و دیگران از وی روایت کرده اند. در سال شصت و چهار (۶۴) وفات یافت.

۱- صحیح است: ابوداود: کتاب الایمان و النذور (۳۳۱۳) باب مایومر به من الوفاء بالنذر. حافظ در التلخیص (۴/ ۱۸۰) آنرا صحیح دانسته است. البانی در تخریج المشکاة (۳۴۳۷) و در صحیح الجامع (۲۵۴۸) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

« بُؤَانَهُ » با ضمه باء، قول ضعیفی نیز آنرا با فتح باء در نظر گرفته است. بغوی می‌گوید: مکانی است در پایین تر از مکه نزدیک یلملم. ابو سعادات می‌گوید: صحرايي است در پشت یثیع.

عبارت « آیا بتی از بتان جاهلی در آن مکان پرستیده می‌شد؟ » بیانگر منع انجام نذر در مکانی است که در آن بت وجود دارد. اگر چه بعد از، ازین رفتن آن بت باشد، که نظر مصنف رحمه الله نیز همین است.

عبارت « آیا عیدی از اعیاد آنها در آنجا بوده است؟ » شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: عید یعنی آنچه به طور گرد هم آیی عمومی به وجه عادت همیشه انجام می‌شود. این بازگشت و تکرار همیشگی ممکن است با سر رسیدن یکسال، یک هفته، یک ماه و یا امثال آن باشد. مقصود از گرد هم آیی عادت شده و تکراری در اینجا (در حدیث) همان گرد هم آیی جاهلیت است. در این (گرد هم آیی مذموم) اموری جمع می‌شوند که از جمله آنها روزی است که همیشه آنروز تکرار می‌شود مثل روز فطر و روز جمعه، گرد هم آیی مردم در عید و اعمالی که به منظور عادت یا عبادت در آن انجام می‌شود. گاهی عید به یک مکان خاص و ویژه ای اختصاص پیدا می‌کند و گاهی نیز به طور مطلق (همه مکانها را در بر گیرد).

تمامی این امور گاهی عید نامیده می‌شوند. عید زمانی مثل این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص روز جمعه: این روزی است که خداوند آنرا برای مسلمانان عید قرار داده است.^۱ عید گرد هم آیی و اعمال، مثل این گفته ابن عباس که با پیامبر صلی الله علیه و آله در عید حاضر شدم، عید مکانی مثل این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که قبر مرا عید نگیرید.^۲

۱- صحیح است: ابن ماجه: کتاب اقامة الصلاة (۱۰۹۸) باب ماجاء فی زینة یوم الجمعة. از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما. البانی در صحیح الجامع (۲۲۵۴) با شواهد خود آنرا صحیح قلمداد کرده است.
 ۲- صحیح است: احد (۳۶۷/۲). ابوداود (۲۰۴۲) کتاب المناسک: باب زیارة القبور. از حدیث ابوهریره. نووی در الاذکار (ص ۹۳) آنرا صحیح دانسته. البانی در تحذیر المساجد (۹۷) آنرا حسن قلمداد کرده است. که لفظ آن عبارتست از..... . لاتجعلوا قبری عیدا. ابن ابی شیبہ، ابویعلی و دیگران از حدیث علی

گاهی نیز لفظ عید اسمی است برای مجموع روز و عملی که در آن انجام می‌شود، که این نامگذاری غالب است (و بیشتر عید برای چنین مقصودی استعمال می‌شود). مثلاً پیامبر ﷺ می‌فرماید: ای ابوبکر آنها را رها کن! چرا که هر قومی عیدی دارد.^۱ پایان.

مصنف رحمته الله گفته است عبارت مذکور بیانگر استفصال مفتی (یعنی از ماهیت موضوع دقیقاً سؤال می‌کند تا کامل آنرا بفهمد و فتوا دهد). و ممانعت از انجام نذر در مکان عید جاهلیت، است. اگر چه عید در مکان مذکور از بین رفته باشد.

(شارح) در عبارت مذکور (مفهوم) سدذریعه و ترک همانندی با مشرکان و منع انجام چیزی که وسیله شرک است، وجود دارد.

عبارت «به نذرت وفا کن» دلالت می‌کند بر اینکه قربانی برای خداوند در مکانی که مشرکان برای غیر خدا قربانی و ذبح می‌کردند، یعنی در محل اعیادشان گناه و نافرمانی است. چرا که فرموده او مبنی بر اینکه به نذرت وفا کن تعقیبی است که پس از وصف حکم آمده و بیانگر آن است که دو وصف مذکور سبب حکم هستند. بنابراین سبب دستور به وفا کردن نذر، نبودن آن دو وصف (عید و قربانگاه مشرکان) است. هنگامی که این دو وصف را انکار کردند، به وفا کردن نذر دستور داد. و این امر مقتضی است که وجود بقعه به عنوان مکان عید آنها یا بودن بتی از بتهای آنها در آنجا، مانع قربانی کردن یا ذبح در آنجاست، اگرچه فرد نذر هم کرده باشد. این گفته شیخ الاسلام است.

عبارت «فإِنَّه لا وفاء لنذر فی معصية الله» یعنی زیرا نذری که در آن معصیت خداست وفا نمی‌شود. (نباید آنرا انجام داد)، دلیل است بر اینکه این نذر معصیت است،

رضی الله عنه با لفظ «لا تتخذوا...» آورده اند. که البانی در تحذیر المساجد آنرا حسن دانسته. در حالیکه به دلیل شواهدی که در دست است حدیث صحیح است. اقتضاء الصراط ابن تیمیه ص (۳۲۱-۳۲۲) لفظ آن به طور کامل در شماره ۱۹۵ خواهد آمد.

۱- بخاری: کتاب العیدین (۹۵۲): باب سنة العیدین لأهل الإسلام. مسلم: کتاب صلاة العیدین (۸۹۲)(۱۶): باب الرخصة فی اللعب الذی لامعصية فيه فی ایام العید. از حدیث عایشه رضی الله عنها.

چنانچه در آن مکان برخی از موانع وجود داشته باشند. به اجماع علما آنچه از نذر که معصیت و گناه است انجام آن درست و جایز نیست. ولی در خصوص اینکه آیا کفاره سوگند در چنین نذری واجب می‌شود یا خیر؟ دو دیدگاه مطرح است: که هر دوی آنها از احمد روایت شده است:

نخست: کفاره واجب می‌شود، که دیدگاه مذهب حنابله همین است.

روایت آنرا از ابن مسعود و ابن عباس نقل کرده است. ابو حنیفه و یاران او نیز بر این نظرند: به دلیل حدیثی که عایشه (رضی الله عنها) به صورت مرفوع روایت کرده است. نذر معصیت درست نیست و کفاره آنهم، کفاره سوگند خوردن است. احمد و صاحبان سنن^۱ آنرا روایت کرده‌اند همچنین احمد و اسحاق بدان استدلال نموده‌اند.

دوم: بر او کفاره نیست. این نظر از مسروق، شعبی و شافعی روایت شده است. دلیل آن نیز حدیث الباب است که در آن کفاره مطرح نشده است. در پاسخ به این استدلال باید گفت: کفاره در حدیثی که پیشتر است و به لحاظ زمانی جلوتر گفته شده، مطرح گردیده است، بنابراین حدیث مطلق بر حدیث مقید که قبلا مطرح شده است، حمل می‌شود.

عبارت « ولا فیما لایملک ابن آدم » یعنی نذر در آنچه‌ای که فرزند آدم (نوع بشر) در تملک خود ندارد، درست نیست.

در شرح المصابیح آمده است: معنای عبارت این است که اگر آن نذر مذکور به شخص معینی اضافه شود (به او نسبت داده شود) که نتواند مالک آن شود. مثلا بگوید:

۱- صحیح است. احمد (۲۴۷/۶). ابوداود (۳۲۹۰، ۳۲۹۱) کتاب الأیمان و النذور: باب من رأى علیه كفارة اذكان في معصية. ترمذی (۱۵۳۴) کتاب النذور: باب ماجاء عن رسول الله أن لا نذر في معصية. نسائی (۲۶، ۲۷/۷) کتاب الأیمان و النذور: باب كفارة النذر و ابن ماجه (۲۱۲۵) کتاب الكفارات: باب النذر في المعصية. حدیث صحیحی است که البانی در الإرواء (۲۵۹۰) آنرا تصحیح کرده است.

اگر خداوند بیمارم را شفا دهد پس بر من واجب است برای خداوند فلان برده را آزاد کنم و امثال این. ولی اگر خود را بر یک کاری ملزم سازد، مثلاً بگوید اگر بیمارم شفا یافت بر من واجب است که برده ای را برای خداوند آزاد کنم در حالیکه او در چنان حالتی نه مالک آن است و نه قیمتش. پس هرگاه بیمارش شفا یافت چنین نذری برگردن و عهده او ثابت می‌شود.

عبارت « ابوداود این حدیث را روایت کرده و اسنادش براساس شرط آندو (مسلم و بخاری) صحیح است».

ابوداود: همان سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد اُزدی سجستانی رحمته الله، ملازم و همراه امام احمد، مصنف سنن، مراسیل و کتابهای دیگر است. فردی موثق، پیشوا، حافظ و از بزرگترین عالمان حدیث به شمار می‌رود که در سال ۲۷۵ از دنیا رفت.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح شد عبارتند از:

نخست: تفسیر این فرموده خداوند که ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ التوبه: ۱۰۸ یعنی هرگز در آنجا به نماز به جای نیاور.

دوم: گناه و یا فرمانبرداری از خداوند گاهی بر زمین نیز اثر می گذارد
سوم: مسائلی که مبهم و نا واضح است را باید به مسائلی که روشن و آشکار است بر گرداند تا اشکال و ابهام رفع گردد.

چهارم: مفتی در صورت نیاز می تواند از فردی که سوال می پرسد در خصوص ماهیت و کیفیت موضوع و مساله توضیح و تفصیل بطلبد.
(همان استفسال).

پنجم: مکان خاصی را برای انجام نذر اختصاص دادن هیچگونه ایراد و اشکالی ندارد به شرطی که از موانع خالی باشد.

ششم: منع از انجام نذر در مکان خاص هنگامی که در آنجا بتی از بتان جاهلی باشد، اگر چه آن بت از بین رفته باشد.

هفتم: منع از آن در صورتی که عیدی از اعیاد مشرکان در آن بر پا می شد. اگر چه آن عیدها نابود شده باشند و اثری از آنها باقی نباشد.

هشتم: ادای نذر در چنان بقعه هایی جایز نیست. چرا که آن نذر، نذر معصیت و نافرمانی است.

نهم: پرهیز از همانندی با مشرکان در اعیادشان، اگر چه مقصود شخص همانندی با آنها نباشد.

دهم: انجام معصیت را نباید نذر کرد و نذر در معصیت درست نیست و نباید چنان نذری را انجام داد و ادا کرد.

یازدهم: فرزندان آدم در آنچه که تحت تملک و قدرت آنها نیست، نباید نذر کنند.

باب: نذر برای غیر خداوند بلند مرتبه شرک است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ خَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۝۷﴾ (الإنسان: ۷)

یعنی: آنها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است می ترسند،

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ (البقره: ۲۷۰) یعنی هر بذل و بخششی که می کنید یا هر نذری را که به گردن می گیرید، بی گمان خداوند آنرا می داند.

مصنف می گوید: باب ؛ نذر برای غیر خداوند بلند مرتبه شرک است. یعنی به سبب عبادت بودن نذر، اگر فردی آنرا برای خداوند نذر کرد انجام آن واجب می شود پس نذر برای غیر خداوند متعال شرک در عبادت است.

و این فرموده خداوند که مصنف به آن استدلال کرده است: ﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ خَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۝۷﴾ (الإنسان: ۷) دلالت دارد بر وجوب انجام نذر و ستایش کسی که به منظور فرمانبرداری از خداوند آنرا انجام می دهد، و وفای آن باید به گونه ای باشد که بدان وسیله به خداوند تقرب جوید.

در خصوص این آیه که ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ (البقره: ۲۷۰) ابن کثیر می گوید ؛ خداوند متعال خبر می دهد که وی از تمامی آنچه از نیکی ها، مثل بخشش ها و نذرها که انجام می دهد و عمل می کنند با خبر و آگاه

است. این خبر او برای کسانی که فقط برای خداوند چنان کارهایی را انجام می‌دهند و جویای تقرب به او هستند، متضمن پادشهاست.

با این وصف: نذرهایی که از جانب بندگان قبور، به منظور تقرب به قبرها جهت برطرف کردن نیازها و میانجیگری از گناهان خود انجام می‌دهند، تمامی آنها بدون تردید شرک در عبادت است. همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾ (الأنعام: ۱۳۶) یعنی: مشرکان قسمتی از زراعت و چهار پایانی که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خداست و این برای شرکای ماست. اما آنچه به شرکای ایشان تعلق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد و آنچه متعلق به خدا می‌باشد به شرکای ایشان نیز می‌رسد. چه بد داوری می‌کنند!

شیخ الاسلام می‌گوید: آنچه برای غیر خدا نذر شود، مثل نذر برای بتها، خورشید، ماه، قبور و امثال آنها به منزله آن است که به غیر خدا و بر یکی از مخلوقات سوگند خورده شود، کسی که بر مخلوقات سوگند می‌خورد نه وفای به سوگند بر او لازم است و نه کفاره آن. نذر کننده برای مخلوقات نیز همانند سوگند خورنده است، هردوی این موارد شرک اند. بر عامل چنین امری استغفار از درگاه خداوند واجب است و باید همان چیزی را بگویند که پیامبر ﷺ فرموده است: هر کس به لات و عزی سوگند بخورد پس باید بگوید: «لا اله الا الله»^۱.

(شیخ الاسلام) در ادامه می‌گوید: کسی که برای قبور یا امثال آنها روغن نذر می‌کند و همانند برخی از گمراهان می‌گوید این نذور را از من بپذیر، چنین نذری به اتفاق

۱- بخاری: کتاب الایمان والنذور (۶۶۵۰): باب لا یحلف باللات والعزی ولا بالطواغیت. مسلم: کتاب الایمان (۱۶۴۷) (۵): باب من حلف باللات والعزی فلیقل لا اله الا الله. از حدیث عایشه رضی الله عنها.

مسلمانان گناه و نافرمانی است. انجام دادن آن جایز نیست. همچنین هرگاه مالی را برای نگهداران و یا خادمان و مجاوران آن بقعه نذر کند این نگهداران و ساکنان بقعه با نگهدارانی که در نزد لات و عزری و مناة بودند، شباهت دارند و نظیر آنها هستند، اموال مردم را به ناحق می خورند و از راه خدا باز می دارند. مجاوران و خادمان اینجا شبیه و نظیر کسانی هستند که ابراهیم خلیل علیه السلام در مورد آنها می گوید ﴿ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴾ (الانبیاء: ۵۲) یعنی: این مجسمه هایی که دائماً در جوارشان هستید (به عبادت آنها مشغولید) چیستند.

همچنین شبیه آن کسانی هستند که موسی علیه السلام و قومش بر آنها عبور کردند و گذشتند و خداوند می فرماید:

﴿ وَجُوزُنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ ﴾ (الأعراف: ۱۳۸)

یعنی: بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم به گروهی رسیدند بتهایی داشتند که مشغول پرستش آنها بودند.

بنابراین نذر کردن برای آن نگهداران و ساکنان نزدیک این بقعه ها، نذر معصیت و نافرمانی است. و نذر برای آنها شباهت دارد با نذر برای نگهداران بتها و مجاوران آنها یا نذر برای نگهداران ابداد (مجسمه های مقدس هندوها) و کسانی که در مجاورت آنها سکنی گزیده اند.

رافعی در شرح المنهاج می گوید: نذر برای جایگاههایی که بر قبر شیخ یا ولی است یا به اسم مکانهایی که یکی از اولیا در آن سکونت داشته و یا در آن بقعه یکی از اولیا و صالحین تردد نموده است، اگر نذر کننده قصد و نیتش از چنین کاری - که غالباً چنین قصدی دارند - تعظیم آن بقعه و مکان یا ستون باشد یا تعظیم شخصی باشد که در آن مکان دفن است، یا آن ستون بر آن نسب و یا آن بنا بر اساس اسم او بنا نهاده شده است، چنین نذری باطل و منقعد نمی شود. اگر اعتقادشان این باشد که این اماکن ویژه گیاهی دارند و نظرشان در خصوص موارد مذکور این باشد که بوسیله آنها بلا دفع می شود و نعمتهایی به دست می آید و با نذر کردن برای آنها دردهایشان درمان می گردد،

حتی (تا جایی پیش می روند) که برای برخی از سنگها نذر می کنند به این استدلال که به آنها گفته شده فرد صالحی بدان تکیه داده است، برای بعضی از قبرها چراغ و شمع و روغن نذر می کنند به این باور که قبر فلان یا فلان مکان نذرها را قبول می کند و می پذیرد. با این گونه اعمال عنوان می دارند، هدف و آرزویی که دارند از قبیل شفای بیمار، آمدن فردی غایب یا سلامت مال و موارد و حاجاتی از این دست از انواع نذرهای پاداشی، برآورده می شود. چنین نذرهایی با این توصیفی که مطرح شد بدون تردید باطل اند. نذر روغن، شمع و امثال آنها برای قبرها به طور مطلق باطل است.

از جمله نذرهای باطل شمعهای فراوان بسیار بزرگ و چیزهایی دیگری است که برای قبر ابراهیم خلیل علیه السلام و برای قبر سایر انبیاء و اولیاء انجام می دهند و تنها قصد و نیت نذر کننده و روشن کننده شمع تبرک و تعظیم آن قبر است، به گمان اینکه چنین نذری نزدیکی جستن به خداوند است. تردیدی در باطل بودن چنین نذری وجود ندارد، روشن کردن شمع با چنین قصدی خواه کسی از آن بهره برد و استفاده کند خواه نکند، از نظر شرع حرام و ممنوع است.

شیخ قاسم حنفی در «شرح البحار» می گوید: نذری را که بیشتر عوام آنگونه که مشهود است انجام می دهند، مثلاً فرد، غائب یا بیمار یا حاجتی دارد و نزد برخی از افراد صالح می آید و پوششی بر سرش می گذارد و می گوید: ای سرورم! اگر خداوند غائبم را برگرداند، یا مریضم شفا یابد و یا نیاز و حاجتم برآورده شود، پس این میزان طلا یا نقره یا طعام یا آب یا شمع و یا روغن برای تو نذر می کنم. این نذر به اجماع مسلمانان به دلایل زیر باطل است: چنین نذری برای مخلوق است و نذر برای مخلوق جایز نیست. چرا که نذر عبادت است و عبادت برای مخلوق انجام نمی شود.

۲- کسی که برای وی نذر شده فردی مرده است و مرده مالک چیزی نمی شود.

۳- وی گمان کرده است که آن شخص مرده بغیر از خدا می تواند در امور تصرف کند و چنین اعتقادی کفر است. در ادامه (شیخ قاسم حنفی) می گوید: با این توصیف اگر درهم، شمع، روغن و امثال آنها از مردم گرفته شود تا به منظور تقرب به اولیاء و صالحان

به گنبد و ضریح آنها منتقل کرد، به اجماع مسلمانان چنین عملی حرام است. این مقوله را وی از ابن نجیم در کتاب «البحر الرائق» مرشدی آن را از وی در تذکره خود و دیگران نقل کرده‌اند وی اضافه می‌کند که مردم، امروزه بویژه در زادگاه بادیه نشینان دچار چنین اعمال حرامی هستند.

شیخ صنع الله حلبی حنفی در رد کسانی که قربانی و نذر را برای اولیا جایز می‌دانند، می‌گوید؛ این ذبح و نذر اگر با نام فلان شخص باشد پس برای غیر خدا است و باطل می‌باشد.

زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ (الأنعام: ۱۲۱) یعنی آنچه را که اسم خداوند بر آن برده نشده است مخورید.

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۱۱۳) لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۱۴﴾ (الأنعام: ۱۶۲ - ۱۶۳)

یعنی بگو؛ نماز عبادت، زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است خدا را هیچ شریکی نیست. نذر کردن برای غیر خدا در واقع شریک قرار دادن برای خداست. ذبح و قربانی نیز چنین است.

در صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکس نذر کرد که از خدا اطاعت کند پس باید اطاعت کند و هر کس نذر کرد که از خدا نافرمانی کند پس نافرمانی نکند. (یعنی نذر اخیر را وفا نکند).

مصنف می گوید، در صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکس نذر کرد که از خدا اطاعت کند پس باید اطاعت کند و هر کس نذر کرد که از خدا نافرمانی کند پس نافرمانی نکند. مقصود وی از صحیح، صحیح بخاری است.

«عایشه» همان مادر مؤمنان، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما است. در حالیکه هفت ساله بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به ازدواج خود درآورد و در نه سالگی با وی همبستر شد. او به طور مطلق فقیه ترین زنان است. وی افضل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خدیجه است ولی در خصوص افضل بودن او نسبت به خدیجه اختلاف وجود دارد. بنا بر قول صحیح در سال ۵۷ هـ ق وفات یافت رضی الله عنها.

عبادت «هرکس نذر کرد که از خدا اطاعت کند پس باید اطاعت کند» یعنی هر نوع اطاعت از خدا را که نذر کرده است انجام دهد. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر کسی اطاعتی را با شرطی که امیدوار به آن است نذر کند، مثلاً بگوید اگر خداوند بیمارم را شفا دهد بر من واجب است فلان مبلغ را ببخشم، و شروطی نظیر این، انجام چنین شرطی بر وی واجب است، در صورتی که آنچه شرط نذر خود را به حصول آن مشروط کرده حاصل شود و تحقق یابد. از ابوحنیفه حکایت شده است: که چنین نذری واجب نیست

مگر اینکه اصل آن در شریعت واجب باشد. مثل روزه ولی اگر اینگونه نباشد مثل اعتکاف انجام آن واجب نیست.^۱

عبارت: «و هر کس نذر کرد که از خدا نافرمانی کند پس نافرمانی نکند» طحاوی بر این عبارت این نکته را نیز اضافه کرده است که فرد برای سوگندش کفاره بدهد. (چون نذر در واقع یک نوع سوگند است) علما اتفاق نظر دارند بر اینکه وفا به نذری که معصیت و گناه است، جایز نمی‌باشد.

حافظ می‌گوید: علما بر تحریم نذر در معصیت اتفاق نظر دارند، ولی در خصوص این مطلب که آیا نذری که موجب کفاره است منعقد می‌شود یا خیر، دچار اختلاف شده اند. که قبلاً نیز گذشت.

گاه برای صحت نذر در امر مباح به حدیث استدلال می‌شود. همانطوری که مذهب احمد و دیگران همین است. آنچه این دیدگاه را تایید می‌کند حدیثی است که ابوداود^۲ از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش و احمد و ترمذی از بریده روایت کرده‌اند، بدین شیوه که زنی به رسول خدا گفت، ای رسول خدا، نذر کرده‌ام که بر سرت دف بزنم (به خاطر دیدنت و هنگام ورودت دف بزنم). پیامبر ﷺ فرمود: نذرت را انجام بده (به نذرت وفا کن).

ولی نذر لجاج و خشم (نذری که در حالت خصومت و یا خشم نذر می‌شود) در نزد احمد سوگند محسوب می‌شود، فرد ناذر مخیر است بر اینکه آنرا انجام دهد و یا کفاره سوگند بدهد. دلیل این امر حدیث مرفوعی است که از عمران بن حصین روایت شده مبنی بر اینکه نذر در حالت خشم نذر محسوب نمی‌شود و کفاره آن کفاره سوگند

۱- بخاری: کتاب الایمان والنذور (۶۷۰۰): باب النذر فیما لا یملک و فی معصیه.

۲- صحیح است: ابو داود (۳۳۱۲) کتاب الایمان وانذور: باب ما یومر به من الوفاء بالنذر و سند آن نیز حسن است. احمد (۳۵۶/۳۵۳/۵) ترمذی (۳۶۹۰) کتاب المناقب: باب فی مناقب عمر بن خطاب. ترمذی می‌گوید حسن صحیح است. البانی در الارواء (۴۱۳/۸) می‌گوید: سند آن به شرط مسلم صحیح است.

خوردن است. سعید بن منصور، احمد و نسائی^۱ آنرا روایت کرده‌اند. اگر فرد امر مکروهی را نذر کند مثل طلاق، مستحب است که برای آن کفاره بدهد و آنرا انجام ندهد.

۱- ضعیف است. احمد (۴۴۳/۴، ۴۴۰، ۴۳۳) نسائی (۲۸/۷) کتاب الایمان والندور: باب کفاره الندور. البانی در الارواء (۲۵۸۷) آنرا ضعیف کرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: وجوب وفا کردن نذر.

دوم: هرگاه ثابت شد که نذر عبادت خداست، صرف آن به غیر خدا
شرک است.

سوم: نذری که در جهت نافرمانی از خدا و گناه باشد انجام دادن آن
جایز نیست.

باب: پناه بردن به غیر خداوند متعال شرک است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ (الجن: ۶) یعنی: و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند

مصنف می گوید: باب: پناه بردن به غیر خداوند متعال شرک است.

«الاستعاذة» یعنی پناه بردن، کمک گرفتن. از این رو فردی که به او پناه برده می شود. پناهگاه یا ملجاء نامیده می شود. کسی که به خداوند پناه می برد، در واقع از آنچه که او را می آزارد یا هلاکش می کند به سوی پروردگار و صاحب اختیار خود می گریزد. عباراتی مثل کمک خواستن و پناه بردن تمثیل اند، و گرنه آنچه بوسیله قلب پا برجا می ماند مثل پناه بردن به خداوند، کمک طلبیدن از او، افتادن در پیشگاه پروردگار، ابراز نیاز به سوی او و خاری و ذلت در برابرش، امری است که هیچ عبارتی بدان احاطه ندارد تا بتواند آنرا بیان دارد. این مطلب را ابن قیم رحمه الله گفته است.

ابن کثیر می گوید: استعاذه همان پناه بردن به خدا و خود را از شر هر صاحب شری به آستانه او چسباندن، عیاذ برای دفع شر و لیاذ برای طلب خیر است. (شارح) استعاذه از جمله عباداتی است که خداوند متعال بندگانش را بدان فرمان داده است.

همانطوری که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (فصلت: ۳۶).

یعنی: هرگاه وسوسه ای از شیطان متوجه تو گردید، پس پناه ببر به خداوند که او بس شنوا و آگاه است. و امثال آن در قرآن فراوان است. مثل ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ (الفلق: ۱) و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ (الناس: ۱) یعنی بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم. پناه می برم به پروردگار مردم، پس آنچه عبادت خداست، برای غیر خدا انجام دادن آن شرک در عبادت است و هرکس چیزی از این عبادت را برای غیر خدا انجام دهد آن غیر را در عبادت شریک خداوند قرار داده است و در الوهیت برای پروردگارش، کشمکش کننده و منازعی در نظر گرفته است، همانطور که فردی اگر برای خدا و غیر خدا نماز بخواند در واقع عابد غیر خدا شده است و در میان این دو موضوع تفاوتی وجود ندارد. به زودی اگر خداوند متعال بخواهد، تقریر این مقوله در آینده خواهد آمد.

مصنف رحمته الله می گوید: خداوند متعال می فرماید ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ (الجن: ۶) ابن کثیر می گوید: یعنی: (جن ها) می بینیم بر ایشان برتری داریم چرا که آنان (انسانها) به ما پناه می آوردند.

(اعراب جاهلی) هرگاه در یک دره یا مکان ترسناکی از بیابان و غیر آن منزل می گزیدند، عادتشان در جاهلیت این بود به پادشاه یا بزرگ ترین شخص از جن ها در آن مکان از اینکه دچار چیز بدی بشوند، پناه می بردند و همانگونه که یکی از آنان به سرزمین دشمنانشان از انسانها در کنار مرد بزرگی و با ضمانت و پناه او وارد می شدند. (در خصوص جن چنین باوری داشتند). چون جنیان دیدند که انسانها از ترس آنها به آنان پناه بردند بر ترس و وحشت و دهشت آنان افزودند تا بیشتر در حالت ترس باقی بمانند و بیشتر به آنان پناه ببرند.

ابوالعالیه، ربیع و زید بن أسلم در خصوص (رَهَقًا) می گویند: یعنی از ترس (خوفاً) عوفی از ابن عباس در خصوص (فَزَادُوهُمْ رَهَقًا) روایت کرده است که گفت یعنی بر گناهشان بیفزایند. قناده نیز چنین نظری دارد.

موضوع از این قرار است که چون فردی از عرب در دره ای غیرمسکونی با شب مواجه می‌شد. بر خود می‌ترسید و می‌گفت: به رئیس این دره از شر نادانان قومش پناه می‌برم. مقصودی از رئیس یا سرور همان بزرگشان بود. علما اجماع و اتفاق نظر دارند که پناه بردن به غیر خدا جایز نیست.

ملا علی قاری حنفی می‌گوید: پناه بردن به جن جایز نیست. خداوند کسانی را که به چنین کفری دچار می‌شوند سرزنش کرده است. برای ادعای خود به آیه قرآن استدلال کرده می‌گوید: خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَلْدَىٰ أَجَلْتَنَا قَالَ الْنَارُ مَثُونَكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾ (الأنعام: ۱۲۸)

یعنی: روزی که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم، (می‌گوییم) ای گروه جنیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید، پیروان ایشان از میان انسانها می‌گویند: پروردگارا برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معین و مقدر فرموده بودی. خداوند به ایشان می‌گوید: آتش جایگاه شماست و همیشه در آن ماندگارید مگر مدت زمانی که خدا بخواهد، بیگمان پروردگار تو حکیم و آگاه است.

بهره‌گیری انسان از جن در رفع نیازها و فرمانبرداری از دستورات و فرامینش و باخبر ساختن وی از چیزهای پنهانی و غیبی است و بالعکس، بهرمندی و بهره‌گیری جن از انسان این است که انسان او را تعظیم می‌دارد به او پناه می‌برد و برای او فروتنی می‌کند. مصنف گفته است اگر یک چیز به گونه‌ای باشد که به وسیله آن منفعت دنیایی حاصل شود، دال بر این نیست که آن را شرک محسوب نکنیم.

از خوله دختر حکیم روایت شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: هرکس در یک منزلگاهی فرود آید پس بگوید: اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق: یعنی پناه می برم به حکمت و اراده کامل خداوندی از شر هر آنچه خلق کرده است. هیچ چیزی به وی ضرر نمی رساند تا زمانی که آن منزلگاه را ترک کند. این روایت را مسلم روایت کرده است.

مصنف می گوید: از خوله دختر حکیم روایت شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: هرکس در یک منزلگاهی فرود آید پس بگوید: اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق: یعنی پناه می برم به حکمت و اراده کامل خداوندی از شر هر آنچه خلق کرده است. هیچ چیزی به وی ضرر نمی رساند تا زمانی که آن منزلگاه را ترک کند. این حدیث را مسلم^۱ روایت کرده است.

خوله دختر حکیم همان خوله دختر بنت حکیم بن امیه سلیمه است که ام شریک نیز گفته می شد. گفته می شود که وی هبه شده بود و قبل از آن تحت عثمان بن مظعون بود. ابن عبدالبر می گوید: زنی فاضل و صالح بود. عبارت «اعوذ بکلمات الله التامات» برای مسلمانان تشریح شده تا به خداوند پناه ببرند و این در واقع جایگزین عملی بود که اهل جاهلیت انجام می دادند که آنها به جن پناه می بردند. از این رو خداوند برای مسلمانان تشریح نمود که به اسماء و صفات خداوند پناه ببرند.

قرطبی می گوید: بنابر قولی: کلمات تامات همان کلمات کاملی است که نقص و عیب در آنها راه ندارد و مانند کلام بشر نیست که ناقص و معیوب باشد. گفته شده که معنایش کلمات شفا دهنده کفایت کننده است. و بنابر قولی نیز کلمات همان قرآن است که خداوند از آن گزارش داده است که آن «هُدًی و شفاءً» یعنی هدایتگر و شفا دهنده

۱- مسلم کتاب الذکر و الدعاء ۲۷۰۸-۵۴ باب فی التعوذ من سوء القضاء و درک الشفاء و غیره.

است. این فرمان پیامبر ﷺ نیز به منظور ارشاد و راهنمایی به چیزی است که اذیت و آزار را دفع می‌کند.

از آنجایی که پناه بردن به صفات خداوند متعال از باب فرا خواندن و گرویدن به سوی اوست، بنابراین حق کسی که به خدا و یا به اسماء و صفاتش پناه می‌برد این است، در پناه بردن خود به خداوند صادقانه رفتار کند و در آن کار به خداوند تکیه و توکل نماید و حضور قلب داشته باشد و هر گاه اینگونه رفتار کرد به انتهای خواسته خود و بخشش گناهان خود رسیده است.

شیخ الاسلام رحمته الله علیه می‌گوید: از پیشوایانمان مثل احمد نص وارد شده است که پناه بردن به مخلوق جایز نیست، و این همان چیزی است که برای غیرمخلوق بودن کلام خداوند به آن استدلال می‌کنند. گفته‌اند: از پیامبر ﷺ ثابت شده است که وی به کلمات خدا پناه برده و بدان دستور داده است. از این رو علما از تعویذهایی که معنایش شناخته شده نیست، از ترس اینکه مبدا مفهوم شرک داشته باشد، نهی کرده‌اند.^۱

ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید: هر کس برای شیطان قربانی کند و او را فرا بخواند، به او پناه ببرد و با آنچیزی که شیطان دوست دارد به او نزدیکی جوید در واقع او را پرستیده است، اگر چه این کار را عبادت ننماید بلکه نام این عمل را استخدام بگذارد. اگر استخدام هم بنامد راست گفته است چرا که شیطان او را برای خود به خدمت گرفته است، بنابراین از خادمان شیطان و از بندگان او می‌شود، به همین سبب نیز به وی خدمت می‌کند ولی خدمت شیطان به او خدمت عبادت نیست، زیرا شیطان برای او فروتنی نمی‌کند و همانند خود او، او را نمی‌پرستد.

عبارت «از شر هر آنچه خلق کرده است» ابن قیم می‌گوید: یعنی از هر گونه شر در هر مخلوقی که ممکن است آن شر در او باشد. خواه آن مخلوق حیوان باشد و خواه

۱- مسلم، کتاب الذکر و الدعاء (۲۷۰۸) (۵۴): باب فی التعوذ من سوء القضاء و درک الشفاء و غیره.

غیر حیوان، از نوع انسان باشد و یا از نوع جن، خزنده باشد یا چهارپا، باد باشد یا صاعقه، هر نوع از انواع بلاهایی که در دنیا و آخرت انسان را تهدید می کنند.

در عبارت «من شر ما خلق» یعنی شر هر آنچه خلق کرده است «ما» مای موصولی است و عموم اطلاقی در آن مراد نیست بلکه مراد تقییدی وصفی است بدین معنا که از شر هر مخلوقی که در آن شر وجود دارد. نه اینکه اشر تمام چیزهایی که خداوند خلق کرده است. چرا که در بهشت، فرشتگان و پیامبران هیچگونه شری وجود ندارد. شر به دو چیز گفته می شود: به درد و آنچه منجر به درد می شود.

عبارت «هیچ چیزی به او ضرر نمی رساند تا زمانی که آن منزلگاه را ترک کند» قرطبی می گوید: این خبری صحیح و سخنی راست است که راستی آن را با دلیل و تجربه دانسته ایم، از هنگامی که این خبر را شنیدم و بدان عمل کردم هیچ چیزی به من ضرر نرساند تا اینکه آن را ترک کردم و در شبی عقربی مرا نیش زد با خود اندیشیدم. ناگهان متوجه شدم که پناه بردن به آن کلمات را فراموش کردم (از این رو دچار چنین اتفاقی شدم).

مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه جن.

دوم: پناه بردن به جن شرک است.

سوم: استدلال به حدیث برای مطلب فوق، چرا که علما اتفاق نظر دارند

که کلمات خدا غیرمخلوق است و پناه بردن به مخلوق شرک است.

چهارم: فضیلت و ارزش دعای مذکور با وجود اینکه بسیار مختصر

است.

پنجم: اگر چیزی به گونه‌ای باشد که بوسیله آن منفعت دنیوی حاصل

شود مثلاً ضرر را دفع و یا منفعتی را جلب کند. دال بر آن نیست که آن

عمل یا آن چیز شرک تلقی نشود.

باب: استغاثه یا دعا کردن از غیر خدا شرک است.

مصنف می گوید: استغاثه یا دعا کردن از غیر خدا شرک است. شیخ الاسلام می گوید: استغاثه؛ همان طلب غوث یعنی از بین بردن شدت و سختی است.

مثل استنصار: یعنی طلب نصر (یاری)، استعانه: طلب عون (کمک). دیگران گفته اند: فرق میان استغاثه و دعا این است که استغاثه تنها در صورتی است که فرد در گرفتاری و غمی باشد. دعا عامتر است از استغاثه. چرا که هم در حالت غم و گرفتاری و هم غیر آن انجام می شود. عطف دعا بر استغاثه در همان متن اصلی در واقع عطف عام بر خاص است. بین آن دو رابطه منطقی عموم و خصوص مطلق وجود دارد. در یک چیز با هم مشترکند ولی دعا در یک چیز دیگری به صورت جداگانه برخوردار است. هر استغاثه ای دعاست ولی هر دعایی استغاثه نیست.

عبارت عربی «أُوْدَعُو غَیْرَهُ» یعنی غیر از خدا را دعا کند. دعا دو نوع است: دعای عبادت، دعای خواستن با مسأله، در قرآن گاهی نوع اول مراد است و گاه نوع دوم و گاهی نیز هر دو با هم.

دعای مسأله یا فرا خواندن همان خواستن چیزی است تا از دعا کننده جلب نفع یا دفع ضرر کند. از این رو خداوند منع کرده از اینکه احدی بغیر از خدا به فریاد خوانده شود که نه مالک نفعی است و نه مالک ضرری. مثلاً می فرماید: ﴿قُلْ أَعْبُدُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (المائدة: ۷۶) یعنی:

بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست و خدا شنوای آگاه است.

و می فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أُوْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ (الأنعام: ٧١) یعنی: بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ آیا پس از آنکه خداوند ما را هدایت بخشیده است به عقب بارگشت کنیم. بسان کسی که شیاطین او را در زمین ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند و دوستانی داشته باشند که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند. بگو: هدایت خداوند هدایت است و به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم.

(در جای دیگر) می فرماید: یعنی: و بجای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد.

شیخ الاسلام رحمه الله می گوید: هر دعا عبادتی مستلزم دعای مسأله (خواستن) است و هر دعای مسأله ای متضمن دعای عبادت است. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾﴾ (یونس: ١٠٦) یعنی: پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک بخوانید او تجاوزکاران را دوست ندارد.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾﴾ (الأنعام: ٤٠-٤١) یعنی: بگو به من بگوئید اگر عذاب خدا شما را فراگیرد یا اینکه قیامت شما فراز آید آیا غیر خدا را به یاری می طلبید؟ اگر شما راستگوئید! بلکه تنها خدا را به یاری می طلبید و او اگر خواست آنچه را بر طری می سازد که وی را برای آن به فریاد می خوانید و چیزهایی را

که شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمایید. خداوند فرموده: یعنی: مساجد مختص خداوند است همراه خدا کسی را در آنجا به فریاد مخوانید.

خداوند می‌فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (الرعد: ۱۴) خداست که شایسته نیایش و دعاست کسانی که جز او دیگران را به یاری می‌خوانند به هیچ وجه دعاهایشان را اجابت نمی‌کنند و کمترین نیازشان را برآورده نمی‌سازند آنان به کسی می‌مانند که کف دستهایش را باز و به سوی آب دراز کرده باشد تا آب به دهان او برسد و هرگز آب به دهانش نرسد، دعای کافران جز سرگشتگی و بیهوده کاری نیست. آیاتی نظیر این آیات در قرآن پیرامون دعای مسأله (درخواست) فراوان و بیشمارند، که اینگونه دعاها در برگیرنده دعای عبادت نیز است. زیرا خواهنده خواسته خود را برای خداوند خالص می‌کند و این از والاترین عبادات است.

همچنین کسی که خدا را بسیار یاد می‌کند، کتابش را تلاوت می‌کند و اعمالی نظیر این انجام می‌دهد، در معنا خواهنده از خداست. بنابراین دعوتگر عابد محسوب می‌شود. از این گفته شیخ الاسلام روشن می‌شود که دعای عبادت مستلزم دعای مسأله و خواستن است همانطوی که دعای مسأله (خواستن) متضمن دعای عبادت است. خداوند متعال از زبان خلیل خود ابراهیم فرموده است: ﴿وَأَعَزَّتْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ (۴۸) ﴿فَلَمَّا أَعَزَّهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾ (۴۹) (مریم: ۴۸ - ۴۹) یعنی: از شما و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم و تنها پروردگارم را می‌پرستم، امید است در پرستش پروردگارم بدبخت و نومید نگردم هنگامی که از آنان و از چیزهایی که بجز خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، ما بدو اسحاق و یعقوب بخشیدیم و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم.

بنابراین دعا از انواع عبادت محسوب می‌شود. این گفته ابراهیم ﴿وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ پروردگارم را به فریاد می‌خوانم (می‌پرستم) امید است که در به فریاد خواندن (پرستش) پروردگارم بدبخت و نومید نگردد. همانند گفته زکریاست که گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ (مریم: ۴) یعنی: پروردگارا استخوانهای من سست شده‌اند و شعله‌های پیری سر مرا فرا گرفته است. پروردگارا من هرگز در دعاهایی که کرده‌ام محروم و ناامید باز نگشته‌ام. خداوند متعال در جاهای متعدد از کتابش به چنان دعای فرمان داده است مثل این فرموده‌اش: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (۵۵) ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ حَوْفًا وَقَطْمًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۵۶) (الأعراف: ۵۵ - ۵۶) یعنی: پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی نکنید و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد بخوانید. بی‌گمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. این همان دعای مسأله (خواستن) است که متضمن دعای عبادت می‌باشد، زیرا دعاکننده با تضرع و خالصانه از دعا شونده می‌خواهد و برای او خوار و ذلیل می‌گردد. ضابطه این امر آن است، هرکاری که خداوند برای بندگان خود تشریح نموده و آنان را بدان دستور داده، انجام آن برای خداوند عبادت است، پس هرگاه چیزی از این عبادت را برای غیر خداوند انجام دهد او مشرک و در مقابل چیزی است که خداوند پیامبرش را برای آن برانگیخت، از این نظر است که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ (الزمر: ۱۴) یعنی: گو: «من تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص می‌کنم. برای این مطلب اگر خداوند بخواهد توضیح بیشتری در آینده خواهد آمد.

شیخ الاسلام رحمته الله در «الرساله السنیه» می‌گوید: همانگونه که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی از کسانی که به اسلام انتساب داشتند با وجود عبادت بسیار زیادشان از دین خارج

شدند پس باید دانست که منتسبین به اسلام و سنت در این دوران نیز به اسباب مختلفی از دین خارج می‌شوند از جمله آن اسباب: غلو (بزرگنمایی) برخی از بزرگان و مشایخ، حتی غلو در خصوص علی بن ابی طالب، غلو در خصوص عیسی مسیح و هر کس که در خصوص پیامبر یا انسان صالحی غلو کند و نوعی از الوهیت را برای او قائل شود، مثلاً بگوید: ای سرورم فلانی مرا یاری رسان، کمکم کن و به من رزق عطا کن و من در گرو تو هستم و تو برای من کافی هستی و از این دست اقوال را بگوید. تمامی این موارد شرک و گمراهی است، از گوینده آنها باید خواست که توبه کند و اگر توبه نکرد کشته می‌شود. چرا که خداوند پاک و بلندمرتبه انبیا را فرستاده و کتابهایی نازل کرده است. تا او به یکانگی پرستیده شود.

و همراه او معبود دیگری به فریاد خوانده نشود، کسانی که همراه خدا معبودان دیگری را می‌خوانند، مثل مسیح، فرشتگان و بتها اعتقاد ندارند که آنها موجودات را خلق کرده یا باران را می‌بارانند یا اینکه گیاهان را می‌رویانند، بلکه تنها آنها را می‌پرستیدند یا گورها یا مجسمه‌های آنها را می‌پرستیدند و می‌گفتند: ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾ (الزمر: ۳) یعنی: ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک سازند.

یا اینکه می‌گفتند: ﴿ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ ﴾ (یونس: ۱۸) یعنی: اینان شفیعان ما نزد خداوند هستند. پس خداوند فرستادگانش را برانگیخت تا باز دارند از اینکه فرد دیگری غیر از خداوند خوانده شود، نه دعای عبادت و نه دعای استغاثه و کمک طلبیدن.

همچنین می‌گوید: هر کس میان خود و خداوند واسطه‌هایی قرار دهد و به آنها توکل کند آنها را به فریاد بخواند و از آنها بخواهد. به اجماع کافر شده است. چنین گفته‌ای را صاحبان «الفروع»، «الانصاف»، «الإقناع» و دیگران از وی نقل کرده‌اند. شیخ رحمته الله این مقوله را مطرح کرده، و صاحبان کتابهای مذکور در رد وی بر ابن جرجیس در خصوص مسأله واسطه‌ها، آن را نقل کرده‌اند.

ابن قیم رحمته الله می گوید: و از انواع شرک درخواست نیازمندیهایی خود از مردگان، استغاثه کردن و روی آوردن به آنهاست، و این شرک اصلی در دنیاست. چرا که مرده عملش قطع شده و برای خود مالک نفع و ضرری نیست چه رسد به اینکه از وی استغاثه شود یا اینکه از او بخواهند تا شفیع آنها نزد خداوند باشد و این عمل نشان دهنده جهل و نادانی فرد نسبت به کسی است که شفاعت می کند و نزد او شفاعت صورت می پذیرد - یعنی مشفوع واقع می شود- به امید خداوند متعال بحث کامل پیرامون این مقوله در مسأله شفاعت خواهد آمد.

حافظ محمد بن عبدالهادی رحمته الله در رد بر سبکی در خصوص این گفته اش که «مبالغت» در تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است، می گوید: اگر مقصودی از مبالغت بر حسب آن چیزی باشد که هر فردی آن را تعظیم می بیند مثل حج بر قبر وی، سجده و طواف کردن بر آن و اعتقاد بر اینکه او غیب می داند، می بخشد و منع می کند، بر هر کسی که به او بجز خدا استغاثه کند مالک ضرر و نفع است، نیازهای خواهند گان برطرف می کند و گرفتاران را نجات می بخشد، برای هر کس که بخواهد شفاعت می کند و داخل بهشت می برد، ادعای مبالغه در چنین تعظیمی مبالغه در شرک و خود را آشکارا از کل دین خارج کردن است.

در کتاب « الفتاوی البزازیة » از کتابهای حنیفه: علمای ما گفته اند: هر کس بگوید ارواح مشایخ حاضرند و می دانند: کافر می شود.

شیخ صنع الله حنفی رحمه الله در کتابش که ردی است بر کسانی که مدعی اند اولیاء بر وجه کرامت در زندگی و پس از مرگ تصرفاتی دارند، می گوید: اینک در میان مسلمانان گروههایی هستند که مدعی اند، اولیاء در قید حیات و پس از مرگ خود تصرفاتی (در این عالم) دارند. در سختی ها و اتفاقات ناگوار از آنها استغاثه می شود و بوسیله اراده آنها سختی ها و مشکلات رفع می گردد. بنابراین به نزد قبرهایشان می آیند و برای رفع نیازهایشان آنان را به فریاد می خوانند، به این استدلال که این قبیل کارهای آنان از قبیل کرامات است، و گویند: در میان آنها ابدال و نقبا، اوتاد و نجباء، هفتاد و هفت و

چهل و چهار نفرند. (طبقات تقسیم بندی مشایخ و بزرگان صوفیه). و قطب نیز همان شخص است که نجات دهنده مردم است و مدار اصلی همه دیگری بزرگان اوست، برای این اولیاء و بزرگان خود قربانی و نذر را جایز دانسته‌اند و برای عاملین اینگونه کارهای پاداش در نظر گرفته و ثابت می‌دانند. (صنع الله) می‌گوید: در چنین سختی تفریط و افراط وجود دارد و حتی هلاکت ابدی و عذاب همیشگی را در پی دارد، به سبب اینکه در آن بادهای تحقق یافته شرک وجود دراد و در تقابل با کتاب شکست ناپذیر تصدیق شده، است و مخالف با عقاید پیشوایان و چیزهایی است که امت بر آن اتفاق نظر دارند. در قرآن آمده است ﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ (النساء: ۱۱۵) یعنی: کسی که با پیامبر ﷺ دشمنانگی کند بعد از آنکه هدایت روشن شده است و جز راه مومنان در پیش گیرد او را به همان جهتی که دوستش دارد رهنمود می‌گردانیم و او را داخل دوزخ می‌کنیم و با آن می‌سوزانیم، دوزخ چه بد جایگاهی است.

سپس می‌گوید: اما این سخن آنان که اولیا در هنگام حیات و پس از مرگشان تصرفاتی - در این عالم دارند. با این آیات خداوند سخن آنان رد می‌شود (أله مع الله) « آیا معبودی به همراه خداست » ﴿ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ﴿۵۴﴾ (الأعراف: ۵۴) «هان آگاه باش که خلقت و امر از آن اوست » ﴿ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿۱۸۹﴾ (آل عمران: ۱۸۹) یعنی پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداوند است. و آیاتی نظیر این آیات دلالت دارند بر اینکه خداوند در خلق و تدبیر، تصرف و تقدیر یکتاست. و غیر از او به هیچ وجهی از جوه هیچ چیزی این ویژگیها را ندارد، همه چیز در ید قدرت اوست، مالکیت و تصرف همه در دست و تحت غلبه و قهر اوست. زنده شدن و مردن و خلقت و امر مسخر اوست ولا غیر.

پروردگار متعال در آیات فراوانی از کتاب خود به سبب یگانگی اش در مُلک ستوده شده است. مثل این آیه که می‌فرماید: ﴿ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ ﴿۳﴾ (فاطر: ۳) آیا خالق

دیگری غیر از خداوند وجود دارد. ﴿وَالَّذِينَ نَادَعُوا مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنَّ نَادِعَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ دَعَاءَهُمْ وَلَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ (فاطر: ۱۳ - ۱۴) یعنی: کسانی را که به جز خدا به فریاد می خوانید، حتی مالکیت پوسته نازک خرمایی را ندارند. اگر آنها را به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی شنوند اگر هم بشنوند توانایی پاسخگویی به شما را ندارند. و در روز قیامت انبازگری و شرک ورزی شما را رد می کنند و هیچ کسی همچون خداوند آگاه از احوال آخرت (به گونه قطع و یقین) ترا با خبر نمی سازد.

آیاتی را در این معنا مطرح کرده است و سپس می گوید: در تمامی این آیات مقصود از (من دونه) یعنی غیر از او. من دونه عام است و هر چیزی را که فرد بدان اعتقاد دارد در بر می گیرد، از قبیل ولی و شیطانی که از او کمک و یاری می طلبد. پس کسی که به یاری دادن خود قادر نیست چگونه فرد دیگری از او طلب یاری می کند. در ادامه می گوید: این سختی بسیار ناهنجار و شرکی بزرگ است و این سخن که بعد از مرگ نیز تصرف دارند بسیار زشت تر و نارواتر است از تصرف در حالت حیات و در قید حیات بودن.

خداوند متعال می گوید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾﴾ (الزمر: ۳۰) یعنی: تو هم می میری و همه آنان می میرند. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ﴿۴۲﴾﴾ (الزمر: ۴۲) یعنی: خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها بر میگیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگه می دارد و ارواح دیگران را باز می گرداند تا سرآمد معینی.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵) یعنی هر نفسی طعم مرگ را خواهد چشید ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (المدثر: ۳۸) یعنی: هر نفسی در گرو آن چیزی است که بدست می آورد و کسب می کند.

در حدیث است که چون فرزندم آدم بمیرد عملش قطع می شود بجز سه چیز...^۱ تمامی این مطالب و مطالب دیگری نظیر آن دلالت دارند بر اینکه حس و حرکت از مرده قطع شده است. ارواحشان گرفته شده و اعمالشان نیز از کم و زیاد شدن منقطع گشته است. و دلالت می کند بر اینکه مرده در خودش هیچگونه تصرفی ندارد، چه رسد به اینکه در دیگران چنین قدرتی داشته باشد. هنگامی که از حرکت دادن خودش عاجز است چگونه می تواند در امور دیگران تصرف کند؟ خداوند پاک و منزه خبر می دهد که ارواح نزد اویند اما این ملحدان و کافران می گویند ارواح آزاد و متصرف اند. ﴿قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ﴾ (البقره: ۱۴۰) بگو: شما داناترید یا خداوند؟

ولی اعتقادشان مبنی بر اینکه تصرفات آنان از روی کرامت است، مغالطه محض است چرا که کرامت چیزی است از جانب خداوند که بوسیله آن دوستانش را اکرام می کند. آنان در انجام آن هیچگونه قصد و تحدائی ندارند. نه قدرتی از خود دارند و نه علم همانند داستان حضرت مریم دختر عمران، اسید بن حصیر و ابومسلم خولانی.

سخن آنان مبنی بر اینکه در شداید از آنها (مردگان) یاری می طلبند، از سخن قبلی آنان زشت تر و بدعت آمیز تر است، چرا که با این سخن خداوند ﴿أَمَّنْ يُحِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ﴾ (النمل: ۶۲) یعنی: (آیا بتها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می کند هنگامی که او را به کمک می طلبد و شما را خلیفه در زمین می سازد آیا معبودی با خدا

۱- مسلم کتاب الوصیه (۱۶۳۱) (۱۴): باب ما يلحق الانسان من الثواب بعد وفاقه. از حدیث ابو هریره رضی الله عنه.

است؟ ﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَجَبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ (الأنعام: ۶۳ - ۶۴) یعنی: بگو: چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می‌بخشد، در آن حال که او را فروتنانه، علنی و نهانی به فریاد می‌خوانید و می‌گویید اگر خدا ما را از این احوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران باشیم. بگو خدا شما را از آن و از هر غم و اندوهی می‌رهاند، سپس شما برای او شریک و انباز می‌سازید. و آیات دیگری که در این معنا وارد شده‌اند، معروف و مشهورند.

در ادامه می‌گوید: خداوند بلند مرتبه مقرر می‌دارد که تنها او ضرر را دفع می‌کند نه غیر او و تنها اوست که افراد ناچار و گرفتار را رهایی می‌بخشد. یاری گر همه کس اوست. او بر دفع ضرر و رسانیدن خیر و نیکی تنها و یگانه است. هرگاه خداوند بلند مرتبه کسی را یاری و کمک کند هر چیزی غیر از او از قبیل پادشاه، پیامبر و ولی خارج می‌شوند و هیچگونه قدرتی ندارند. استغاثه کردن در اسباب ظاهری عادی از امور حسی در جنگ یا رسیدن به دشمن یا حیوان درنده و امثال آنها جایز است. مثل ای زید! یا ای مسلمانان (به دادم برسید) و این برحسب اعمال ظاهری است، ولی استغاثه به نیرو یا تاثیر در امور معنوی از شدائد و سختی‌هایی مثل بیماری، ترس غرق شدن، در تنگی قرار گرفتن، فقر، درخواست رزق و امثال اینها که از ویژگیهای خداست واز غیر او نباید تقاضا کرد، جایز نیست.

اعتقاد آنان مبنی بر تاثیر مردگان در رفع نیازمندیهایشان، همان کاری که جاهلیت عرب دچار آن شده بود و صوفیان جاهل انجام می‌دهند. آنها را به فریاد می‌خوانند و از آنان یاری می‌طلبند، این قبیل کمک طلبیدن‌ها از جمله منکرات است.

و هر کس معتقد باشد که هر فردی غیر از خدا از قبیل پیامبر، ولی، روح، و غیره، در رفع گرفتاری و برآورده ساختن نیاز تاثیری دارد، در دره جهل خطرناکی گرفتار شده و بر پرتگاه آتش قرار گرفته است، ولی استدلالشان مبنی بر اینکه این قبیل توانایی آنها از روی کرامت است، پناه بر خدا از اینکه باور داشته باشیم اولیاء چنین ویژگی‌هایی را

دارند، این گمان بت پرستان است که خداوند رحمن از قول آنان خبر می‌دهد که ﴿هُنَالَهُ شَفَعْتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸) یعنی: اینان شفیعان، نزد خدایند.

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (الزمر: ۳) یعنی تنها آنها را بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک سازند می‌پرستیم. ﴿أَتَأْخُذُ مِنْ دُونِهِ ۗ ءَالِهَةً إِن يَرِدِنَّ الرَّحْمَنُ يُضَرِّ لَّا تَعْنِ عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ﴾ (یس: ۲۳).

یعنی: آیا غیر از خدا معبود هایی را برگزینیم که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند میانجیگری آن معبودان کمترین سودی برای من ندارد و مرا نجات نمی‌دهند. بنابراین یاد کسی که نمی‌تواند نفعی برساند و یا ضرری را دفع کند مثل پیامبر، ولی و غیره، به منظور کمک و یاری طلبیدن از او، شریک قرار دادن برای خداست، چرا که جز او کسی قادر به نفع و ضرر نیست و هیچ خیری جز خیر او وجود ندارد. اینکه می‌گویند در میان آنها برخی ابدال و نقبا، اوتاد و نجبا، هفتاد و هفت و چهل و چهار و قطب اند که قطب همان کمک کننده به مردم است. این از جمله دروغ و افترای آنهاست.

همانطوری که قاضی محدث در کتاب «سراج المریدین» و ابن الجوزی و ابن تیمیه نیز آن را مطرح کرده‌اند. پایان سخن به طور مختصر.

مقصود اینکه اهل علم همیشه منکر این امور مشرکانه ای هستند که فراگیر شده و پیروان هوای نفس بدان معتقد اند. اگر سخن علمای منکر این امور شرکی را دنبال کنیم سخن به دراز می‌کشد و مطالب طولانی می‌شود. فرد خردمند و آگاه با نخستین دلیل حق را در می‌یابد. هر کس سخنی بی برهان بگوید، باطل بودن سخنش آشکار و سخنش مخالف آن چیزی است که اهل حق و ایمان و متمسکین به محکومات قرآن و اجابت کنندگان داعی حق و ایمان، بر آن هستند. خداوند یاری رسان است و هر چیزی به او وابسته و متکی است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۷﴾ ﴾ (یونس: ۱۰۶ - ۱۰۷)

یعنی: و بجای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد. اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمی تواند آنرا برطرف سازد و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچکس نمی تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می کند و او دارای مغفرت و مهر فراوان است.

مصنف می گوید: خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۶﴾ ﴾.

ابن عطیه در خصوص معنای آن می گوید: گفته می شود: (ولا تدع) عطف است بر (اقم) که صیغه امر، و مخاطب آن پیامبر ﷺ است اگر چنین باشد، غیر او سزاوارتر است به اینکه از مصداق آن بر حذر داشته شود. این خطاب گرچه ناظر بر فردی خاص است ولی عام بوده و تمام امت را در بر می گیرد. ابو جعفر بن جریر در خصوص این آیه می گوید: خداوند والا مقام می فرماید: ای محمد غیر از معبود و خالقت چیز دیگری را مخوان که در دنیا و آخرت سود و زیانی به تو نمی رساند. که مقصود همان معبودان ساختگی و بتها است. می فرماید: با امید به نفع آنها و ترس از ضررشان آنان را بندگی و پرستش مکن. چرا که آنان نفع و ضرر نمی رسانند، اگر چنین کردی و آنها را به جز خدا خواندی (فإنك إذا من الظالمين) در آن از ظالمان و ستمگران محسوب می شوی، یعنی مشرک به خدا و ظالم به نفس خودت تلقی می شوی. (شارح) این آیه نظایری هم دارد

که از جمله ﴿ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴾ (الشعراء: ۲۱۳) یعنی: با خداوند معبود دیگری را مخوان که در آنصورت از عذاب شوندگان خواهی شد. ﴿ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾ (القصص: ۸۸) یعنی با خداوند معبود دیگر را مخوان، معبود بر حقی جز او نیست. این آیات بیان می کنند که هر آنچه به فریاد خوانده می شود اله (معبود) است و اله (معبود) بودن حق خداوند است. چیزی از الوهیت شایسته غیر خداوند نیست، از این رو گفته است لا اله الا هو، معبود بر حقی جز او نیست. همانطوری که می فرماید: ﴿ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْتَ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾ (الحج: ۶۲) یعنی خداوند حق است آنچه را که به جز او به فریاد می خوانند و پرستش می نمایند باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است.

این همان توحیدی است که خداوند فرستادگانش را به وسیله آن مبعوث کرد و کتابهایش را برای آن نازل نمود. همانطوری که خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴾ (البینة: ۵) یعنی: جز این بدیشان دستور داده شده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را پرستند و تنها شریعت او را آیین خود بدانند.

دین: هر آنچه که بوسیله آن بندگی خدا شود، از قبیل عبادات ظاهری و باطنی. ابن جریر در تفسیر خود آنرا به دعا تفسیر کرده است. که یکی از موارد عبادت است. این روش سلف در تفسیر بود که آیات را به برخی از مصادیقش تفسیر می کردند. پس هر کس چیزی از آنرا (دین را) به غیر خدا از قبیل قبر، صنم، بت و غیره اختصاص دهد در واقع آن چیز را معبود گرفته و آنرا در الوهیت خداوند که تنها خداوند مستحق آن است شریک او قرار داده است. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴾ (المؤمنون: ۱۱۷)

یعنی: هر کس که با خدا معبود دیگری را به فریاد خواند، مسلماً هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت - حساب او با خداست، قطعاً کافران رستگار نمی گردند. با این آیه و آیاتی نظیر آن، روشن می شود که خواندن غیر خدا شرک، کفر و گمراهی است.

خداوند می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ (یونس: ۱۰۷) یعنی: اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی تواند آنرا برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچکس نمی تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند در پادشاهی و چیرگی، بخشش و منع، ضرر و نفع یگانه و یکتاست، این امر می طلبد که در فریاد رسی نیز یگانه باشد و تنها معبود حقیقی تلقی شود، چرا که عبادت تنها شایسته کسی است که مالک نفع و ضرر است. هیچ کسی جز خداوند متعال مالک نفع و ضرر و حتی ذره ای از آن نیست، پس تنها او شایسته عبادت است نه کسی که نفع و ضرری نمی رساند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَتُ ضُرِّيَّ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ بِرَحْمَتِي قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (الزمر: ۳۸) یعنی: بگو آیا چیزهایی را که به جز خدا به فریاد می خوانید چنین می پندارید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند، آنها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حق من روا دارد، آنها بتوانند جلو لطف و مرحمت او را بگیرند و آنرا باز دارند؟ بگو خدا مرا بس است، توکل کنندگان تنها به او تکیه و توکل می کنند و بس.

﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (فاطر: ۲) یعنی: خداوند هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی تواند از آن جلوگیری نماید. و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند کسی جز او نمی تواند آنرا رها و روان سازد و او تواناتر و کار بجاست.

این همان چیزی است که خداوند متعال در کتاب خود پیرامون یگانگی خود در الوهیت و ربوبیت مطرح کرده و دلایلی نیز بر آن ارائه نموده است. بندگان قبور و گنبدها، برخلاف آنچه خداوند از آن خبر داده است، اعتقاد دارند. شریکانی را برای خدا در جلب منافع و دفع سختی‌ها برگزیده اند، با ترس و خواری و تضرع به آنها پناه می‌برند و از آنها می‌طلبند و عبادات دیگری را برای آنها انجام می‌دهند که جز خداوند کسی مستحق آنها نیست. آنان را در ربوبیت و الوهیت شریک خدا گرفته اند. و این بالاتر از شرک کفار عرب است که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ الزمر: ۳ یعنی: تنها برای نزدیکی جستن به خداوند آنها را می‌پرستیم. یا می‌گفتند (هؤلاء شفعاونا عندالله) یعنی: اینان شفیعان ما در نزد خداوند هستند. آنها غیر خدا را می‌پرستیدند تا برایشان شفاعت کند و آنها را به خداوند نزدیک گرداند. در هنگام تلبیه خود (هنگام حج) می‌گفتند «لیک، لا شریک لک، الا شریکاً هولک، تملکه و ما ملک» یعنی: بار پروردگارا، تو شریکی نداری: مگر شریکی که او نیز از آن تست، مالک و صاحب اختیار آن هستی و هم مالک و صاحب اختیار آنچه که آن صاحب اختیارش است.

ولی این مشرکان در خصوص قبرها و زیارتگاه‌ها، اعتقادی دارند که بسیار بزرگتر است از اعتقاد مشرکان قبلی، برای آنها تصرف و تدبیر نیز قائل اند، آنها را پناهگاه و سنگر خود در ترسها و بی‌پناهی‌ها می‌دانند (سبحان الله عما یشرکون) پاک و منزّه است خداوند از آنچه شریک او قرار می‌دهند.

عبارت (وهو الغفور الرحیم) یعنی برای کسی که به سوی او توبه کند بخشنده و مهربان است.

خداوند می فرماید :

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ
وَأَشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾﴾ العنكبوت: ۱۷ یعنی بجز خدا کسانی را که می
پرستید، توانایی روزی رساندن به شما را ندارند، روزی را از پیشگاه خدا
بخواهید، و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، به سوی او بر گردانده می
شوید.

و می فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَهًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ
دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿۵﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۶﴾﴾ (الأحقاف: ۵ - ۶)
یعنی: چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند
که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی خبر است
(و صدای آنها را هیچ نمی شنود. و هنگامی که مردم محشور می شوند،
معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می کنند.

مصنف گفته است: خداوند می فرماید: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَأَشْكُرُوا لَهُ ۗ

﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾﴾ العنكبوت: ۱۷ یعنی: روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را
بندگی و سپاسگزاری کنید، به سوی او برگردانده می شوید.

خداوند بندگانش را فرمان می دهد که روزی را تنها از او بخواهند، نه غیر او کسانی
که در آسمانها و زمین ذره ای از رزق را صاحب و مالک نیستند. پیش انداختن ظرف
«عِنْدَ» در عبارت «عِنْدَ اللَّهِ» اختصاص را می رساند. یعنی رزق اختصاصاً نزد خدا است.

عبارت (وَاعْبُدُوهُ) از باب عطف عام بر خاص است. جستن رزق در نزد خدا عبادتی
است که خداوند بدان دستور داده است.

عماد بن کثیر رضی الله عنه می گوید: (فَابْتَعُوا) یعنی طلب کنید. (عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَإِنْزِهِمَ) یعنی: نه از غیر او، چرا که صاحب اختیار اصلی اوست و فرد دیگری زره ای مالک آن نیست (وَأَعْبُدُوهُ) یعنی: عبادت را تنها برای او که یکتاست خالص گردانید (وَأَشْكُرُوا لَهُ) یعنی بر آنچه به شما نعمت داده است شکر گزار باشید (الیه ترجعون) یعنی: روز قیامت به سوی او بر گردانده می شوید و هر عمل کننده ای با عمل خود مجازات می شود.

مصنف می گوید: خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ (الأحقاف: ۵-۶) یعنی: یعنی: چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی خبر است (و صدای آنها را هیچ نمی شنود. و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می کنند. خداوند بیان داشته که کسی گمراه تر از آن مشرکی نیست که غیر از خدا را می خواند و او را دعا می کند و اعلام داشته که تا روز قیامت به خواسته ی آنان پاسخ داده نمی شود.

آیه مذکور بطور عام تمام کسانی که به غیر از خدا به فریاد خواننده می شوند را، در بر می گیرد.

همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾﴾ (الإسراء: ۵۶)

یعنی: بگو کسانی را که به جز خدا معبود خود می پندارید، بخوانید اما نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می توانند آنها دگرگون سازند. و در این آیه (وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ) خبر می دهد که وی (پرستش شده، فرا خوانده

شده غیر خدا) اجابت نکرده و از خواستن خواهندگان غافل و بی خبر بوده است. آیه مذکور هر خواننده و هر خواننده شده ای غیر خداوند را در بر می گیرد.

ابوجعفر ابن جریر در خصوص این فرموده (وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءَ بَعِيدِهِمْ و زمانی که مردمان گرد آورده می شوند، چنین پرستش شدگانی دشمنان پرستشگران می کردند، می گوید: خداوند بلند مرتبه می فرماید: هنگامی که مردم در روز قیامت در جایگاه حساب گرد آیند، این معبودانی که مشرکان در دنیا فرا می خواندند دشمن آنان می کردند. زیرا از آنان بیزاری می جویند.

(وَكَانُوا بَعِيدَاتِهِمْ كَفَرِينَ) یعنی: معبودهایی که در دنیا می پرستیدند در قیامت منکر عبادت آنها می شوند، چرا که این معبودان در روز قیامت می گویند: آنها را به عبادت خودمان دستور ندادیم و عبادت آنان را نسبت به خودمان حس نکردیم. خداوند از آنها به تو پناه می بریم. همانطوری که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾﴾ (الفرقان: ۱۷ - ۱۸) یعنی: روزی که خداوند همه مشرکان را به همراه همه کسانی که بجز خدا می پرستیدند: گرد می آورد و می گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده اید یا اینکه خودشان گمراه گشته اند. آنان می گویند: تو پاک و منزّه هستی. ما را نسزد که به جز تو سر پرستانی برای خود برگزینیم، ولیکن آنان و پدران و نیاکانشان را از نعمتهای فراوان بر خوردار نموده ای تا آنجا که یاد ترا فراموش کرده و هلاک گشته اند.

ابن جریر در خصوص این فرموده خداوند (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَعِظُطًا) می گوید: عبادت غیر خدا از قبیل فرشتگان، انسان و جن. در ادامه با سند خود از مجاهد آورده است که (مقصود از غیر) عیسی، عزیر و فرشتگان اند. سپس می گوید: خداوند بلند مرتبه می فرماید: فرشتگان و عیسی که این مشرکان آنها را به غیر از خدا می پرستیدند، می گویند: تو منزهی و ما خود را مبرا می داریم از آنچه این مشرکان به تو

نسبت می دهند ﴿ مَا كَانَ يَدْعِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ ﴾ یعنی سزاوار ما نیست که به غیر از تو سرپرستانی برگزینیم. (انت ولینا من دونهم) تو سرپرست و یاور ما هستی.

(شارح): بیشترین استعمال دعا در کتاب؛ سنت، زبان عرب و سخن صحابه و علمای پس از آنها، در معنای درخواست و طلب بوده است. مثلاً دانشمندان لغت عرب و دیگران می گویند: الصلاة در لغت عرب به معنای دعاست. خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَالَّذِينَ

تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ (فاطر: ۱۳) یعنی: به جز او کسانی را که به فریاد می خوانید، حتی مالکیت و حاکمیت پوسته نازک خرمايي را ندارند. (که آیه بعد نیز به چنین امری اشاره دارد. و فرموده است: ﴿ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

تَدْعُونَهُ تَضُرُّعًا وَخُفْيَةً ﴿﴾ (الأنعام: ۶۳) یعنی: بگو چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می بخشد، در آن حال که او را فروتنانه، آشکارا و نهانی به فریاد می خوانید. و فرموده است ﴿ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا ﴾ (یونس:

۱۲) یعنی: هنگامی که به انسان ناراحتی و بلائی می رسد، چه بر پهلو خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد ما را به کمک می خواند. و می فرماید: ﴿ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿۵۱﴾ (فصلت: ۵۱) یعنی: و هرگاه شر و بدی به او رسد، بسیار مایوس و نومید می گردد.

خداوند فرموده است: ﴿ لَا يَسْتَعِينُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ ﴾ (فصلت: ۴۹) انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی شود.

همچنین فرموده است: ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ (الأنفال: ۹) یعنی: (به یاد آورید) زمانی را که از پروردگارتان طلب کمک و یاری می کردید.

در حدیث انس به صورت مرفوع آمده است « دعا مغز عبادت است ».^۱

در حدیث صحیح آمده است: از خداوند بخواهید در حالتی که به اجابت وی یقین دارید.^۱

و در حدیثی دیگر آمده است هر کس از خداوند نخواهد بر او خشم می گیرد.^۲
در حدیثی آمده است که چیزی بر خداوند گرامی تر از دعا نیست. احمد، ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان و حاکم روایت کرده اند. ضمن اینکه حاکم آن را صحیح دانسته است.^۳

همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: دعا سلاح مومن، ستون دین و نور آسمانها و زمین است. حاکم آنرا روایت و تصحیح کرده است.^۴

پیامبر ﷺ فرموده است: همه چیز را از خداوند بخواهید حتی بند روی کفش را که جدا و بریده شده است^۵ ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: بالاترین عبادت دعاست و

۱- حسن است: ترمذی (۳۴۷۹): کتاب الدعوات باب {۶۶} والحاکم (۱/۴۹۳) از حدیث ابوهریره. البانی با شواهدش آنرا حسن دانسته است. به الصحیحه (۵۹۶) و صحیح الجامع (۲۴۳) مراجعه شود.

۲- حسن است، احمد (۲/۴۴۳، ۴۲) و ترمذی (۳۳۷۳) کتاب الدعوات: باب ۲. و ابن ماجه (۳۸۲۷) کتاب الدعوات باب فضل الدعاء، حاکم (۱/۴۹۱) بخاری در الادب المفرد (۶۵۸) از حدیث ابوهریره. حافظ ابن کثیر در تفسیرش (۸۵/۴) می گوید در سند آن سخنی نیست (بی اشکال است) ارنائووط در تخریج جامع الاصول (۱۶۶/۴) آنرا حسن دانسته است. البانی در صحیح الجامع (۲۴۱۴) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

۳- حسن است. احمد (۳۶۲/۲) ترمذی (۳۳۷۰) در الدعوات: باب ماجاء فی فضل الدعاء و آنرا حسن دانسته است. ابن ماجه (۳۸۲۹) باب فضل الدعاء ابن حبان (۲۳۹۷) حاکم (۴۹۰/۱) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است. البانی در صحیح الجامع (۵۲۶۸) آنرا حسن دانسته است. ارنائووط در تخریج شرح دانسته (۱۹۸/۵) آنرا حسن دانسته است.

۴- موضوع است. حاکم (۴۹۲/۱) ابویعلی در المجمع (۱۴۷/۱) هیشمی می گوید در آن محمد بن حسن بن ابی یزید وجود دارد که وی متروک الحدیث است.

۵- حسن موقوف است. ابن السنی در عمل لیوم والیله (۳۵۷) از عایشه به صورت موقوف با سند حسن روایت کرده است. هیشمی (۸۵۰/۱۰) نیز آنرا به ابویعلی نسبت داده که به صورت موقوف از عایشه

این آیه را قرائت کرد ﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴾ (غافر: ۶۰) یعنی: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. این روایت را ابن منذر و حاکم روایت کرده‌اند که حاکم آنرا صحیح دانسته است.

یا در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: پروردگارا از تو می‌خواهم به سبب اینکه حمد و ثنا از آن تست و هیچ معبودی جز تو که منّانی وجود ندارد.^۱ در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: پروردگارا من از تو می‌خواهم به سبب اینکه تو همان خداوندی هستی که هیچ معبود بر حقی جز تو نیست. یگانه و بی‌نیازی هستی که نه زاده است و نه کسی را می‌زاید و هیچ فردی هم‌تراز او نیست.^۲ نظیر این در کتاب و سنت بیش از آن است که قابل شمارش باشد، یعنی دعایی که به معنای خواستن و تقاضا کردن باشد و هرکس با عبادت بودن خواستن و تقاضا کردن مخالفت ورزد، در تعارض با نصوص شرعی و در مخالفت با لغت و استعمال امت در حال و گذشته عمل کرده است.

روایت کرده است. و می‌گوید: رجال آن صحیح‌اند به جز محمد بن عبید الله بن المنادی که مورد اعتماد است. دو سری در نهج السلاید (۱۵۵) از آن استفاده کرده است.

۱- صحیح است. قسمتی از یک حدیث طولانی است. ابو داوود: کتاب الصلاة (۱۴۹۵) باب الدعاء، نسائی (۵۲/۳): کتاب السهو: باب الدعاء بعدالذکر. پیامبر(ص) به دنبال تشهد این دعا را فرموده است. ابن ماجه: در الدعاء (۳۸۵۸): باب اسم الله الاعظم از حدیث انس بن مالک و ابن حبان (۲۳۸۲- موارد) آنرا صحیح دانسته است. حاکم (۵۰۳/۱، ۵۰۴) ذهبی با وی موافقت کرده و ارنو و ووط در تخریج شرح السنة (۳۷، ۲۶/۱) می‌گوید که اسنادش صحیح است.

۲- صحیح است: قسمتی از حدیث طولانی بریده رضی الله عنه: ابو داوود در کتاب الصلاة (۱۴۹۳): باب الدعاء روایت کرده است، نسائی در السهو (۵۲/۲): باب الدعاء بعدالذکر. ترمذی: کتاب الدعوات (۳۴۷۵) باب جامع الدعوات عن النبی(ص) ابن ماجه نیز به همان نحو: در الدعاء (۳۸۵۷) باب اسم الله الاعظم. احمد (۳۶۰/۵) ابن حبان (۲۳۸۳- موارد) و حاکم (۵۰۴/۱) آنرا صحیح دانسته، ذهبی نیز تأیید کرده است. د. ارنو و ووط در تخریج شرح السنة (۳۸/۱) می‌گوید: سند آن صحیح است.

ولی آنچه پیش از این در سخن شیخ الاسلام گذشت و ابن قیم رحمه الله نیز از وی تبعیت کرده این نکته است که دعا دو نوع است؛ دعای مساله (خواستن) و دعای عبادت، و مطرح شدن تلازمی که میان آن دو است و تضمن یکی نسبت به دیگری. پس با این اعتبار، ذاکر و تلاوت کننده قرآن، نمازگزار و هر کسی که در معنا و حقیقت طالب و خواهان نزدیکی به خداوند باشد و با دل و جان این را بخواهد در مسمای دعا داخل می‌شود. خداوند متعال در نماز شرعی دعای مساله را قرار داده است که بدون آن نماز صحیح نیست مثل فاتحه، دعای بین دو سجده و دعایی که در تشهد است. این دعا نیز همانند رکوع و سجود عبادت است. در این مساله تدبر کن نادانی نادانان را نسبت به توحید درخواهی یافت.

آنچه این مقوله را روشن تر می‌کند و توضیح بیشتری پیرامون آن می‌دهد، سخن علامه ابن قیم رحمه الله تعالی در خصوص این فرموده خداوند است: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (الإسراء: ۱۱۰) یعنی: بگو: (خدا را) با اسم الله یا اسم رحمن به کمک بطلبید، خدا را به هر کدام بخوانید، او دارای نامهای زیباست. این دعای مشهور دعای مساله (خواستن) است. پیامبر ﷺ گاهی با اسم الله و گاه نیز با اسم رحمن پروردگارش را به فریاد می‌خواند، مشرکان گمان کردند که وی دو معبود را به فریاد می‌خواند. پس خداوند این آیه را نازل کرد. این مقوله از طرف ابن عباس رضی الله عنهما مطرح شده است.

و بنا بر گفته ای: دعا در اینجا به معنای تسمیه است. یعنی اسمی از اسماء که خدا را با آن نامیده آید، چه الله باشد چه رحمن، در هر صورت او دارای اسامی نیکویی است و این از لوازم معنا در آیه است، نه اینکه عین آن اسم مراد باشد. بلکه مقصود از خواندن دعا معنایی است که در قرآن برای آن در نظر گرفته شده و یا وارد شده است و آن هم دعای درخواست و دعای سپاس و ستایش است.

در ادامه می‌گوید: چون این معنا شناخته شد، پس این فرموده ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ [الأعراف: ۵۵] هر دو نوع دعا را در بر می‌گیرد ولی در ظاهر بیانگر دعای مساله (درخواست) و متضمن دعای عبادت است. از این رو خداوند فرمان داده است به پنهانی گفته شود. حسن گفته است: بین دعای پنهانی و آشکار هفتاد درجه فاصله وجود دارد. (تفاوت مراتب آنها بسیار زیاد است) مسلمانان بسیار در دعا کردن تلاش می‌کردند، ولی صدایی از آنها شنیده نمی‌شد و تنها با صدای بسیار کم و آهسته به پروردگارشان دعا می‌کردند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶] یعنی: هر گاه بندگان من پیرامون من از تو پرسند. بگو من نزدیک هستم، دعای دعا کننده را هنگامی که مرا می‌خواند، اجابت می‌کنم. هر دو نوع دعا را در بر می‌گیرد، و این آیه به هر دوی آنها تفسیر شده است. گفته‌اند مقصود خداوند این است که چون از من بخواهد به او می‌دهم و بنابر گفته‌ای: یعنی هر گاه برای من بندگی کرد به او می‌دهم.

در اینجا استعمال فقط برای حقیقی و مجازی با هم نیست بلکه استعمال آن تنها در معنای حقیقی متضمن هر دو امر، دعای سوال و دعای عبادت با همدیگر است. در خصوص مساله الصلاه نیز همین گونه است که صلاه از مسمای خود در لغت نقل و به یک حقیقت شرعی تبدیل شده است و برای این عبادت نماز به صورت مجازی بکار رفته است، به سبب ارتباطی که میان آن و مسمای لغوی آن وجود دارد، ولی معنای لغوی آن هنوز باقی مانده و تنها ارکان و شرایطی به آن افزوده شده است.

با توجه به آنچه مقرر کردیم: نیازی به توضیح بیشتر نیست، زیرا نماز گزار از ابتدای نماز تا پایان آن، از ادعای عبادت و ستایش، یا دعای طلب و درخواست، جدا نمی‌شود و او در هر صورت و حالت دعا کننده است. خلاصه ای از آنچه در کتاب البدائع مطرح شده بود.

خداوند فرموده است ﴿ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۗ ﴾ النمل: ۶۲ یعنی: آیا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟.

مصنف می‌گوید: خداوند فرموده است: ﴿ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۗ ﴾ النمل: ۶۲ یعنی: آیا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟ کمتر متذکر می‌شوید.

خداوند بیان کرده است که مشرکان عرب و امثال آنها می‌دانند که تنها خداوند به درمانده و گرفتار پاسخ می‌گوید و بلا و گرفتاری را از او برطرف می‌سازد. خداوند پاک و منزله بدان خاطر این مساله را مطرح کرده است تا استدلالی باشد علیه مشرکان به سبب شفعايي که به غیر از خداوند برگزیده اند. از این رو خداوند می‌فرماید (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۗ قَالَ أَوْ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۗ) آیا معبودی با خداوند است که چنان کاری را انجام دهد. پس هرگاه معبودان آنها در حالت درماندگی و گرفتاری به آنها جواب ندهند، صلاحیت آنها را ندارند که شریک خداوند در رفع گرفتاری و بلا تلقی شوند. و درست ترین تفسیر برای این آیه مذکور، آیات سابق و لاحق آن است آیات سابق مثل:

﴿ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَّا كَانَتْ لَكُمْ أَنْ تَنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي فَضْلٍ عَلَى الْبَشَرِ ۗ لَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٠﴾ اَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي فَضْلٍ عَلَى الْبَشَرِ ۗ لَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ ﴾ (النمل: ۶۰ - ۶۱)

یعنی (آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن باغهای زیبا و فرح افزا رویانده ایم؟ باغهایی که شما نمی توانستید درختان آنها را برویانید. آیا معبود دیگری با خداست؟! اصلاً ایشان قومی هستند که عدول میکنند. یا کسی که زمین را قرارگاه ساخته و در میان آن رودخانه ها پدید آورده است و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است. آیا معبود دیگری با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی خبر و نادانند. و آیات پس از آن نیز این دو آیه اند که خداوند می فرماید: ﴿أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّن يَدْعُوا الْخَلْقَ ثَمَّ يَعْبُدُهُ ۚ وَمَنْ يَرْفُكُرْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ اللَّهُ قَلَّ هَاكُنُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾﴾ (النمل: ۶۳ - ۶۴) یعنی: (آیا بتهای بی جان بهترند) یا کسی که شما را در تاریکهای خشکیها و دریاها رهنمود می کند و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان پیشاپیش نزول رحمتش وزان می سازد. آیا معبود دیگری با خدا است؟! خداوند برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند (آیا بتهای بی جان بهترند) یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: «دلالتان را بیاورید اگر راست می گوید!»

با تامل و درنگ کردن در این آیات روشن می شود که خداوند متعال برای مشرکان به چیزی استدلال می کند که آنها خود آنها را تایید کرده اند. با این استدلال بر آن چه منکر آنند احتجاج می کند و آن اینکه تمام عبادات مختص خداوند است. همانطوری که در فاتحه الکتاب آمده است ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾﴾ (الفاتحه: ۵) یعنی تنها ترا می پرستیم و تنها از تو کمک می طلبیم.

ابو جعفر بن جریره در خصوص آیه: ﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٤﴾﴾ (النمل: ۶۲) می گوید: خداوند والا مقام می فرماید: آیا آنچه شریک خداوند قرار می دهید بهتر است یا

آن کسی که دعای فرد در مانده را پاسخ می دهد و اجابت می کند و بدی و سختی که بر او نازل شده را دفع می کند؟ در خصوص عبارات قرآنی (وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ قَالُوا) می گوید: یعنی پس از مردگان در زمین افراد زنده شما را جانشین آنان می گرداند. (أَأَلَّهُمْ مَعَ اللَّهِ قَالُوا) یعنی آیا معبودی غیر از خداوند وجود دارد تا این اعمال را برای شما انجام دهد و این نعمتها را بر شما ارزانی دارد؟

در خصوص عبارت (قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ) قَالُوا می گوید: یعنی بسیار اندک از عظمت و نعمتهای خداوندی را که در نزد شماست به یاد می آورید. دلایل و حجت های خداوند بر خودتان را ناچیز و اندک در نظر می گیرید و می پندارید به همین سبب غیر او را در عبادت شریک او می گردانید.

طبرانی با سند خود روایت کرده است که در زمان پیامبر ﷺ منافقی بود که مومنان را آزار می‌داد. برخی از آنها گفتند با ما بپاخیزید تا به رسول خدا ﷺ از دست این منافق استغاثه (طلب یاری) کنیم. پیامبر ﷺ فرمودند: نباید از من استغاثه شود بلکه فقط باید به خداوند استغاثه کرد.

مصنف می‌گوید: طبرانی^۱ با سند خود روایت کرده است: که در زمان پیامبر ﷺ منافقی بود که مومنان را آزار می‌داد. برخی از آنها گفتند با ما بپاخیزید تا به رسول خدا ﷺ از دست این منافق استغاثه (طلب یاری) کنیم. پیامبر ﷺ فرمودند: نباید از من استغاثه شود بلکه فقط باید به خداوند استغاثه کرد.

طبرانی، همان امام حافظ سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی، صاحب معاجم سه گانه و آثار دیگر است. از نسائی، اسحق بن ابراهیم دبری و افراد بسیاری روایت کرده است. در سال سیصد و شصت (۳۶۰) وفات یافت. حدیث مذکور را از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت کرده است. عبارت « در زمان رسول خدا ﷺ منافقی بود که مومنان را آزار می‌داد» به اسم این منافق دست نیافتیم. به نظر من (شارح) عبدالله بن ابی است، همانطوری که ابن ابی حاتم در روایت خود بدان تصریح نموده است.

عبارت « برخی از آنها گفتند» یعنی صحابه رضی الله عنهم، که ابوبکر رضی الله عنه بود.

عبارت: « با ما بپاخیزید تا به رسول خدا ﷺ از دست این منافق استغاثه کنیم » چرا که وی رضی الله عنه قادر است دست و شر او را کوتاه کند.

عبارت « نباید از من استغاثه شود بلکه فقط باید به خداوند استغاثه کرد» این نفی است بر عدم استغاثه به پیامبر رضی الله عنه و کسانی دیگری غیر از پیامبر رضی الله عنه پیامبر رضی الله عنه ناپسند داشت

۱- ضعیف است طبرانی روایت کرده است همانطوری که در المجمع (۱۵۹/۱۰) آمده است. در سند آن ضعف است. در آن ابن لهیعه وجود دارد که ضعیف مختلط است. به النهج السدید (۱۶۱) مراجعه شود.

که این لفظ در حق او استعمال شود، اگر چه در قید حیات بودن خود بدان کار قدرت و توانایی داشت، برای حمایت از حریم توحید و پیشگیری از ابزارهایی که منجر به شرک در اقوال و افعال می‌شوند چنین لفظی را ناپسند داشت.

هنگامی که این امر در زمان حیات پیامبر ﷺ در حالی که خود قادر به انجام آن بوده، مورد نهی او ﷺ واقع شده است پس چگونه استغاثه از وی پس از وفاتش جایز می‌باشد؟! و چگونه کارهایی از وی خواسته شود که جز خداوند کسی قادر به انجام آن نیست؟! همانطوری که بر زبان بسیاری از شاعران مثل بوصیری، برعی و دیگران جاری شده که استغاثه را برای کسی به کار برده اند که برای خود مالک نفع و ضرر، مرگ و زندگی و جمع آوری (نشور)، مالک و قادر نیست و از استغاثه به پروردگار عظیمی که بر هر چیزی قادر است روی می‌گردانند. همان کسی که خلقت و فرماندهی و پادشاهی تنها ویژه اوست. معبود و پروردگاری غیر از او نیست. خداوند فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ (الأعراف: ۱۸۸) یعنی: بگو: من برای خودم مالک نفع و ضرری نیستم مگر آنچه خداوند بخواهد. و در جاهای مختلفی از قرآن آمده است که ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ (الجن: ۲۱) یعنی: بگو: من مالک هیچگونه ضرر و رشدی (هدایت) برای شما نیستم.

پس اینان از قرآن روی گردانده‌اند و بر ضد چیزهایی که این آیات محکم بدان دلالت دارند، معتقدند و در این گمراهی دور مردمانی فراوان و عده بسیاری از آنها تبعیت کرده‌اند.

شرک به خداوند را به عنوان دین معتقد گشته و هدایت را گمراهی می‌دانند. برای چنین مصیبتی باید گفت: « انا لله و انا الیه راجعون » پس چه مصیبت بزرگی رخ داده و همگان را در بر گرفته است. با اهل توحید دشمنی می‌ورزند، و اهل یگانگی خداوند را اهل بدعت دانسته‌اند. خداوند کمک کنند و یاری گر است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: عطف دعا بر استغاثه از قبیل عطف عام بر خاص است.

دوم: تفسیر آیه ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ یونس: ۱۰۶ سوم: این شرک بزرگ (اکبر) است.

چهارم: اگر شایسته ترین مردم به منظور راضی نمودن دیگران، نه خدا عمل کند از زمره ظالمان و ستمگران شده است.

پنجم: تفسیر آیه ای که پس از آیه مذکور ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ آمده است.

ششم: با توجه به کفر بودن آن چیز، نفعی در دنیا نیز به عامل آن نمی رسد.

هفتم: طلب رزق جز از خداوند شایسته نیست همانطوری که بهشت جز از وی درخواست و طلب نمی شود.

هشتم: تفسیر آیه چهارم.

نهم: گمراه تر از کسی که غیر خدا را می خواند وجود ندارد.

دهم: غیر خدا از دعا کننده غافل است و چیزی از آن را نمی داند.

یازدهم: چنین دعایی موجب بغض و خشمگین شدن مدعو و دشمنانگی او می شود.

دوازدهم: چنین دعایی عبادت نامیده می شود.

سیزدهم: مدعو (فردی که فرا خوانده می شود) به چنان دعا و به فریاد خواندنی کفر می ورزد و آنرا انکار می کند.

چهاردهم: همین امر سبب شده تا وی گمراه ترین مردم باشد.

پانزدهم: تفسیر آیه پنجمی که در این باب مطرح شده است.

شانزدهم: امر عجیب و آن اینکه بت پرستان اقرار داشتند بر اینکه جز خداوند کسی دعای فرد گرفتار را اجابت نمی‌کند. به همین سبب در سختیها خالصانه او را به فریاد می‌خواندند.

هفدهم: حمایت مصطفی صلی الله علیه و آله از حریم و حدود توحید و رعایت ادب با خداوند.

باب: خداوند می فرماید: ﴿ اَيْشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾ (الأعراف: ۱۹۱ - ۱۹۲) یعنی: آیا موجوداتی را همتای او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند، و خودشان مخلوقند و نمی توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می دهند.

مصنف می گوید: باب: خداوند می فرماید ﴿ اَيْشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾ (الأعراف: ۱۹۱ - ۱۹۲) یعنی: آیا موجوداتی را همتای او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند، و خودشان مخلوقند و نمی توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می دهند.

عبارت « اَيْشْرِكُونَ » یعنی در عبادت شریک می سازید.

مفسران می گویند: این آیه در توبیخ و سرزنش مشرکان است به سبب پرستش معبودانی با خدا، که خود مخلوق اند و چیزی را خلق نمی کنند. مخلوق نمی تواند در عبادتی که خداوند آنها را به خاطر آن خلق کرده است، شریک خالق شود و بیان کرده است که آن مخلوقات که شریک خدا واقع شده اند قادر نیستند به آنان و خودشان یاری برسانند. پس چگونه کسانی را شریک خداوند می سازند که نمی توانند به پرستندگان خود و حتی به خود یاری برسانند؟ و این برهان آشکاری است بر مردود بودن پرستش چیزهایی که به غیر از خداوند می پرستند، و وصف تمامی مخلوقات حتی فرشتگان، انبیاء و صالحین است (که قادر به انجام امورات مذکور نیستند). ارجمندترین مخلوقات، محمد ﷺ، برای مبارزه با مشرکان از پروردگار خود یاری می طلبید و می گفت « خداوندا تو قدرت و یاور منی، با تو نیرو می گیرم، با تو به مطلوب خود می رسم و با تو

مبارزه و نبرد می کنم.^۱ این همانند فرموده خداوند است که می فرماید: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي ۖ
ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا
حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿۳﴾ (الفرقان: ۳) یعنی: آنان غیر از خداوند معبودانی برای خود
برگزیدند؛ معبودانی که چیزی را نمی آفرینند، بلکه خودشان مخلوقند، و مالک زیان و
سود خویش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و رستخیز خویشند.

و خداوند می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾
(الأعراف: ۱۸۸)

یعنی: بگو من مالک سود و زیانی برای خود نیستم مگر آن مقداری که خدا بخواهد
و اگر غیب می دانستم منافع فراوانی نصیب خود می کردم و اصلاً شر و بلا به من نمی
رسید، من کسی جز بیم دهنده و مزده دهنده مومنان نمی باشم.

همچنین می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ لَأَ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنْ لَأَن يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَئِن
أَجِدَنَّ مِنْ دُونِي مُتَحَدِّيًا ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ۗ﴾ (الجن: ۲۱ - ۲۳) یعنی: بگو من نمی توانم
هیچگونه زیانی به شما برسانم و به هیچوجه نمی توانم گمراهتان سازم یا هدایتان کنم.
بگو هیچکس مرا در برابر پروردگار پناه نمی دهد و پناهگاهی جز خدا نمی یابم،
لیکن وظیفه من تبلیغ از سوی خدا و رساندن پیامهای اوست. هر کس از خدا و پیامبرش
نافرمانی کند. نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می ماند.

همین آیات به عنوان برهان و دلیل بر بطلان خواندن غیر خدا هر چه که می خواهد
باشد، کافی است. اگر آن فرد پیامبر یا شخص صالحی باشد، خداوند متعال به سبب

۱- صحیح است ابو داوود (۲۳۲۶) در الجهای: باب ماندعی عند اللقا. و ترمذی (۳۵۸۴) فی الدعوات:
باب فی الدعاء اذا غزا. از حدیث است در تخریج الکم الطیب (۱۲۵ذ) البانی سندش را صحیح دانسته
است. احمد نیز (۱۶/۶) با سند صحیح آورده است.

اخلاص عبادت برای خود، او را ارجمند گردانیده و او به پروردگار و معبود بودن خداوند راضی و خشنود است. پس چگونه بنده ها و عابد را معبود گرفتن جایز است با وجود اینکه از چنان شرکی با خطاب نهی، باز داشته شده است. همانطوری که خداوند می فرماید ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (۸۸) (القصص: ۸۸) یعنی: همراه الله معبود دیگری را به فریاد مخوان، جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می شود، فرماندهی از آن اوست و بس همگی شماها به سوی او برگردانیده می شوید. در جای دیگر فرموده است:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ (یوسف: ۴۰)

یعنی: فرمانروایی از آن خداوند است و بس دستور داده است که جز او را نپرستید. به بندگان خود از پیامبران، صالحان و غیره فرمان داده است که تنها عبادت را برای او خالص گردانند. و آنها را از عبادت کردن چیز دیگری با خود بازداشته است. و این همان دیانت اوست که انبیا را به سبب آن فرستاد و کتابها را بخاطر آن نازل کرد و به همین دین که اسلام باشد، بر بندگانش راضی است، و آن را برای آنها می پسندد. همانطوری که بخاری^۱ از ابو هریره در خصوص سوال جبرئیل علیه السلام، روایت کرده است. که گفت: ای رسول خدا؛ اسلام چیست؟ فرمود: اسلام آن است که خداوند را پرستی و چیزی را شریک او مسازی، نماز را بر پای داری، زکات واجب را پردازی و ماه رمضان را روزه بداری..... الی آخر.

۱- بخاری: کتاب الایمان (۵۰): باب سوال جبرئیل النبی (ص) و مسلم نیز آنرا (۹)، (۱۰) و در کتاب الایمان: باب الاسلام و الایمان و الاحسان، روایت کرده است.

خداوند فرموده است ﴿ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ۝۱۳ ﴾
 اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَلَا يُسْمَعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا
 يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَيْرٍ ۝۱۴ ﴾ (فاطر: ۱۳ - ۱۴) یعنی: و کسانی را که جز او می خوانید
 (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند، اگر
 آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ
 نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند، و هیچ
 کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد.

مصنف به این فرموده خداوند استدلال کرده است که خداوند می فرماید ﴿ يُولِجُ
 اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ
 ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ۚ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ۝۱۳ ﴾ اِنْ
 تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَلَا يُسْمَعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا
 يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَيْرٍ ۝۱۴ ﴾ (فاطر: ۱۳ - ۱۴) یعنی: و کسانی را که جز او می خوانید
 (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند، اگر آنها را بخوانید
 صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک (و
 پرستش) شما را منکر می شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق)
 با خبر نمی سازد.

خداوند متعال از وضعیت کسانی که سواى او از قبیل فرشتگان، انبیاء بتها و غیره به
 فریاد خوانده می شوند، خبر می دهد، که گویای ناتوانی و عجز آنهاست. به سبب اینکه
 فاقد هر گونه اسبابی هستند که لازمه فریاد رس است، اسبابی همچون مالکیت، شنیدن دعا
 و فریاد، قدرت و توانایی بر استجابت. پس هنگامی که این شروط به طور کامل در او

وجود نداشته باشند. به فریاد خواندن او نیز باطل است. حال اگر به کلی این شروط معدوم باشند که در واقع نیز چنین است به طریق اولی به فریاد خواندنشان باطل است.

خداوند با عبارت (مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) یعنی: مالکیت پوسته نازک خرما می را ندارند، مالکیت را از آنها نفی کرده است. ابن عباس، مجاهد، عکرمه، عطاء، حسن و قتاده می گویند: قطمیر پوسته و پوششی است که بر هسته خرما واقع شده است.

همانطوری که خداوند متعال می فرماید ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ (النحل: ۷۳) یعنی: و چیزهایی را بجز خدا می پرستند که مالک کمترین رزقی در آسمانها و زمین برای آنان نیستند و توانایی بر رزق آنها ندارند همچنین می فرماید: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِنَّ مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ (۲۲) و لا نفع الشفاعة عنده إلا لمن أذن له، (سبأ: ۲۲ - ۲۳) یعنی بگو کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می پندارید. آنها در آسمانها و زمین به اندازه ذره ای، مالکیت چیزی و قدرت ندارند و در آسمانها و زمین کمترین حق مشارکت نداشته و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد نیازی به پشتیبانی آنها ندارد. هیچگونه شفاعتی در پیشگاه خداوند سودمند واقع نمی گردد مگر شفاعت کسی که خدا به او اجازه دهد.

خداوند با این عبارت که (إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ) اگر آنها را بخوانید، خواندنتان را نمی شنوند. شنیدن را از آنها نفی می کند، چرا که آنان مرده و غائبند یا به آن چیزی مشغولند که بدان خاطر خلق شده اند و مسخر چیزی هستند که به آن دستور داده شده اند. مثل فرشتگان.

سپس خداوند می فرماید: (وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ) یعنی: اگر هم (به فرض) بشنوند نمی توانند اجابت کنند. زیرا چنین کاری در دست آنها نیست. خداوند متعال به

هیچکدام از بندگان خود اجازه نداده است که دیگری را به فریاد بخواند؛ چه به صورت مسقل و بی واسطه و چه با واسطه، که برخی از ادله آن پیشتر گذشت.

خداوند می فرماید: (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكِكُمْ^{۸۱}) یعنی روز قیامت شرک شما را انکار می کنند. با این آیه روشن شده است که به فریاد خواندن غیر خدا شرک است.

خداوند می فرماید ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۗ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۗ﴾ (مریم: ۸۱ - ۸۲) یعنی به جز خدا معبود هایی را برای خود برگزیده اند تا اینکه چنین معبودهایی، به عزت و احترام ایشان گردند علی رغم تصور آنها، معبودهایی را که می پرستند عبادت ایشان را انکار خواهند کرد و دشمن آنان خواهند شد.

ابن کثیر در خصوص این فرموده خداوند که (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكِكُمْ^{۸۱}) می گوید: یعنی از شما تبری و بیزاری می جویند. همانطوری که خداوند فرموده است:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ۗ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ۗ﴾ (الأحقاف: ۵ - ۶) یعنی: چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی خبر است! و صدای آنها را هیچ نمی شنود و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می کنند!

عبارت (وَلَا يَنْبِتُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ شَرَابُهُ) کسی همچون خداوند آگاه ترا باخبر نمی سازد. یعنی: کسی ترا به سرانجام کارها و پایان و نتیجه ای که به سوی آن رهسپار است، همانند خداوندی که از همه چیز باخبر است، آگاه نمی سازد و با خبر نمی گرداند. قتاده می گوید: یعنی خداوند بلند مرتبه خود از همه چیز باخبر است و از آنچه تحقق می یابد، مطلع است. (شارح) مشرکان تسلیم آنچه خداوند خبیر در خصوص معبودانشان به آنها خبر داده است، نشدند و گفتند: آن معبودان (دروغیشان) مالک اند، می شنوند، اجابت می کنند و

برای به فریاد خواننده خود شفاعت می کنند و بد آنچه خداوند آگاه به آنان خبر داد، مبنی بر اینکه هر معبودی به فریاد خواننده خود را انکار می کند و با آن دشمنی می ورزد و از او بیزاری می جوید، توجهی نکردند. همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا نَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا يَبِينَا وَيَبِينُكُمْ إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾ هُنَالِكَ تَبْلَأُونَ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾﴾ (یونس: ۲۸ - ۳۰)

یعنی: روزی جملگی را گرد می آوریم و سپس به کافران می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود بایستید، بعد آنها را از هم جدا می سازیم و معبودهایشان می گویند: شما ما را نپرستیده اید.

همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی خبر بوده ایم. در آنجا هر کسی کارهایی که قبلاً کرده است عرضه می دارد و جملگی مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می شوند و چیزهایی را که به دروغ ساخته و به هم بافته بودند، از میان بر می روند.

ابن جریر از ابن جریح آورده است که گفت: مجاهد در خصوص این فرموده خداوند که: (إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ) می گوید: تمام چیزهایی که سواى خداوند پرستیده می شد. چنین سخنی را می گویند. (یعنی می گویند ما از عبادت شما غافل و بی خبر بودیم)

بنابراین انسان زیرک از این آیات که حجت و نور و برهاند، با ایمان، قبول و عمل، استقبال می کند و اعمالش را تنها برای خداوند انجام می دهد و از هر آنچه غیر از خداست، کسانی که مالک نفع و ضرری برای خود نیستند چه رسد به دیگران، خود را دور می دارد و تنها برای خداوند اخلاص می ورزد.

در «الصحيح» از انس روایت شده است که گفت: در روز احد سر پیامبر ﷺ زخمی شد و دندانهای اطرافش شکست، سپس فرمود: چگونه قومی که پیامبرشان زخمی شده رستگار شوند؟ پس این آیه نازل شد ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸) یعنی: چیزی از کار بندگان در دست تو نیست.

مصنف می گوید: در «الصحيح» از انس روایت شده است که گفت: در روز احد سر پیامبر ﷺ زخمی شد و دندانهای اطرافش شکست، سپس فرمود: چگونه قومی که پیامبرشان زخمی شده رستگار شوند؟ پس این آیه نازل شد ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸) یعنی: چیزی از کار بندگان در دست تو نیست.

مقصود از «الصحيح» صحيح بخاری و مسلم است. بخاری آنرا به صورت معلق آورده می گوید: حمید و ثابت آنرا از انس نقل کرده اند. احمد و ترمذی و نسائی آنرا از حمید از انس به صورت متصل آورده اند. مسلم نیز از ثابت از انس به صورت متصل روایت کرده است.^۱

ابن اسحاق در المغازی می گوید: حمید از انس برای ما روایت کرد و گفت: دندانهای اطراف پیامبر ﷺ در روز احد شکستند و صورتش نیز زخمی و شکافته شد، پس خون بر چهره او جاری می شد، پیامبر ﷺ در حالیکه بر خون چهره اش دست می کشید می فرمودند: چگونه قومی رستگار می شوند حال آنکه چهره پیامبرشان را (با خون) رنگین کرده اند و او آنها را به سوی پروردگارشان فرا می خواند؟ پس خداوند آیه

۱- بخاری به صورت معلق (۲/۲۸۱) در المغازی: غزوه احد باب قول الله تعالى (ليس لك من الامر شيء) آورده است. ولی حدیث حمید را احمد؛ ترمذی و نسائی به طروقی از حمید به طور متصل آورده اند همانطوری که در الفتح (۷/۳۶۵) آمده است. حدیث ثابت را نیز مسلم (۱۷۹۱) به صورت متصل ذکر کرده است. مسلم، الجهاد والسير، باب غزوة احد از روایت حماد بن سلمه از ثابت از انس رضی الله عنه.

مذکور را نازل کرد. عبارت «شُجُّ النَّبِيِّ ﷺ»: سر پیامبر زخمی شد، ابو سعادت می‌گوید: شجّ در اصلی برای سر به کار برده می‌شود (یعنی زخم و شکافی که در سر ایجاد شده است) به این توضیح که با چیزی بر سر بزنند و در پی این زدن سر را مجروح سازند یا بشکافند، سپس برای اعضای دیگر بکار برده شد.

ابن هشام از حدیث ابو سعید خدری آورده است که عتبه بن ابی وقاص دندانهای پایین پیامبر ﷺ را شکست و لب فوقانی وی را مجروح ساخت و عبدالله بن شهاب زهری نیز کسی بود که صورتش را زخمی کرد. و عبدالله بن قمیئه گونه اش را مجروح ساخت و دو حلقه از حلقه های کلاه خودش را در گونه او فرو برد. مالک بن سنان خون چهره رسول خدا ﷺ را مکید و بلعید. پیامبر ﷺ به وی فرمودند: آتش به تو دست نخواهد یافت. قرطبی می‌گوید: رباعیه - با فتحه راء و تخفیف یاء - همه دندانهای بعد از دندانهای پیشین را شامل می‌شود.

نووی رَحْمَةُ اللَّهِ می‌گوید: انسان چهار رباعیه دارد. حافظ می‌گوید: مقصود این است که دندانهایش شکست و قسمتی از دندانهای مذکور از بین رفت و از ریشه کنده نشد. نووی می‌گوید: این روایت بیانگر وقوع دردها و آزمایشات برای انبیاء - صلوات الله وسلامه علیهم - است. تا بوسیله آن به پاداش و ثواب فراوان دست یابند. تا امت از آن چه انبیاء بدان دچار شده‌اند و بدیهایی که به آنها رسید، باخبر شوند و شناخت حاصل کنند. قاضی می‌گوید: اینها بدان خاطر است تا دانسته شود که انبیاء از زمره نوع بشرند و سختیهای دنیا آنها را نیز در بر می‌گیرد. بدن آنان دچار همان چیزهایی می‌شود که جسم و بدن سایر بشر مبتلا می‌گردد.

تا این یقین حاصل شود که آنان مخلوق و تربیت شده‌اند، و معجزاتی که به دست آنان صورت گرفته است، موجب فتنه و گمراهی ما نشود و یا شیطان امر آنها را دگرگون نکند آنگونه که برای مسیحیت و دیگران و کار انبیاء ملتبس و دگرگون گشته و از حالت بشری بودن فراتر رفت. (شارح) یعنی انحرافی که موجب غلو و عبادت برای آنها شود.

عبارت «روز احد» احد در شرق مدینه واقع شده است. پیامبر فرمودند: احد کوهی است که ما را دوست دارد و مادوستش داریم^۱ همان کوه مشهوری است که آن واقعه بزرگ (جنگ احد) در آن اتفاق افتاد.

عبارت «چگونه قومی که پیامبرشان زخمی شده رستگار شوند؟» مسلم به عبارت مذکور این را هم اضافه می کند که «دندانهایش را شکستند چهره اش را خونین کردند؟» (یعنی در ادامه عبارت قبلی پیامبر ﷺ عبارت اخیر را نیز بکار بردند) عبارت پس این آیه نازل شد ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸) ابن عطیه می گوید: گویا که پیامبر ﷺ در آن حالت از رستگاری کفار قریش دچار یأس شد. به همین سبب به وی گفته شد ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸) یعنی عواقب و سرانجام کارها به دست خداوند است، تو ماموریت و تکلیف را انجام بده و به دعای خود از پروردگارت مداومت ورز.

ابن اسحاق می گوید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ چیزی از کار بندگان در دست تو نیست، مگر آنچه که ما به تو پیرامون آن فرمان داده ایم.

۱- بخاری در کتاب الزکاة (۱۴۸۱) باب خرص الثمر. مسلم: کتاب الحج (۱۳۹۲) (۵۰۳) باب احد جبل یحینا و نحبه از حدیث ابو حمید ساعدی رضی الله عنه. بخاری: کتاب الاعتصام (۷۳۳۳): باب ما ذکر النبی (ص) و خص علی اتفاق اهل العلم. مسلم: کتاب الحج (۱۳۶۵)، (۴۶۲): باب فضل المدینه: کتاب الحج (۱۳۹۳) (۵۰۴) باب احد جبل یحینا و نحبه از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه.

در آن از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است از پیامبر ﷺ هنگامی سرش را از رکوع در رکعت اخیر بلند کرد- شنیدند که فرمود: پروردگارا! فلانی و فلانی را لعنت کن. پس از آنکه سمع الله لمن حمده، ربنا و لك الحمد را گفت خداوند آیه: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸) را نازل کرد.

و در روایتی نیز آمده است که وی علیه صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو حارث بن هشام دعا می کرد که این آیه: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۸) نازل شد.

مصنف می گوید: و در آن از ابن عمر رضی الله عنهما... از پیامبر ﷺ هنگامی سرش را از رکوع در رکعت اخیر بلند کرد- شنیدند که فرمود: پروردگارا! فلانی و فلانی را لعنت کن. پس از آنکه سمع الله لمن حمده، ربنا و لك الحمد را گفت خداوند آیه ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ را نازل کرد.^۱

و در روایتی نیز آمده است که وی علیه صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو حارث بن هشام دعا می کرد که این آیه ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ نازل شد.^۲

مقصود از عبارت: «و در آن» یعنی در صحیح بخاری است. نسائی هم آنرا روایت کرده است. مقصود از ابن عمر، همان عبدالله بن عمر بن خطاب، صحابی گرانقدر است.

۱ - بخاری: کتاب المغازی (۴۰۶۹) باب قوله تعالى ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما.

۲ - بخاری کتاب المغازی (۴۰۷۰) باب قوله تعالى (لیس لك من الامر شیء) مرسل است چرا که از روایت سالم بن عبدالله بن عمر است. که احمد (۹۳/۲) و ترمذی (۳۰۰۴) آنرا متصل کرده اند. حافظ در الفتح (۲۸۱/۷) می گوید: سه نفری را که پیامبر ﷺ نام برد در روز فتح اسلام آوردند و شاید سر نزول آیه (لیس لك من الامر شیء) همین باشد.

رسول ﷺ به نیکوکار و درستکار بودن وی گواهی داده است، در اواخر سال هفتاد و سه و یا اوایل سال بعد از آن وفات یافت. عبارت «از پیامبر ﷺ شنیدند» این دعا علیه کفار مشرک پس از زخمی شدن و شکستن دندانهای پیامبر ﷺ در روز احد اتفاق افتاده است. عبارت «پروردگارا! فلانی و فلانی را لعنت کن» ابو سعادات می گوید: اصل لعن به معنای راندن و دوری از خداست. و اگر از طرف خلق باشد به معنای نفرین و دشنام است. که در سخن شیخ الاسلام رحمه الله نیز پیشتر گذشت. عبارت «فلانی و فلانی را» یعنی صفوای بن امیه، سهیل بن عمر و حارث بن هشام، همانطوری که در روایت اخیر آنرا بیان کرده است. روایت مذکور بیانگر جواز نفرین و دعا علیه مشرکان به صورت مشخص و عینی است و چنین دعایی به نماز خللی وارد نمی سازد.

عبارت: «پس از آنکه سمع الله لمن حمده، ربنا و لک الحمد، را گفت» ابو سعادات می گوید: یعنی خداوند، حمد و ستایش او را اجابت و قبول نمود. سهیلی می گوید: مفعول «سمع» محذوف است. چرا که سمع (شنیدن) متعلق به اصوات و اقوال است نه غیر آنها. لام نیز زائد است به معنای استجاب سمع. پس در کلمه مذکور ایجاز و دلالت بر زائد جمع شده است و آنهم استجاب کسی است که خداوند را حمد و ثنا گفته است.

ابن قیم رحمه الله در خصوص معنای آن می گوید: «سمع الله لمن حمده» با لامی که متضمن معنای استجاب از آنهاست، متعدی شده و حذفی در اینجا صورت نگرفته است بلکه تنها در ضمن خود آنرا دارد.

عبارت «ربنا و لک الحمد» در برخی از روایتهای بخاری «واو» در میان «ربنا» و «لک الحمد» ساقط شده است.

ابن دقیق العید می گوید: گویا اثبات واو در آنجا معنای زائد دارد. زیرا تقدیر اینگونه است که «ربنا استجب و لک الحمد» یعنی پروردگارا در حالی که ستایشها از آن تست پس حمد و ثنای ما را اجابت کن، پس هم معنای دعا را در برمیگیرد و هم معنای خبر را.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: حمد ضد ذم است. حمد به خاطر نیکویی هایی محمود همراه با محبت نسبت به اوست، همانطوری که ذم نیز در سطح آن ولی در جهت مخالف و با بغض نسبت به مذموم است.

همچنین ابن قیم می گوید: بین حمد و مدح تفاوت است، به این توضیح که اخبار از نیکی های غیر؛ یا خبر دادنی است مجرد از دوست داشتن و اراده، یا اینکه مقرون به دوست داشتن و اراده است. در حالت نخست مدح و در حالت دوم حمد است. پس حمد خبر دادن از محاسن محمود همراه با حب، بزرگداشت و تعظیم اوست، از این رو حمد خبری است که متضمن مفهوم انشاء است. بر خلاف مدح که خبر مجرد است. اگر شخص بگوید: «الحمد لله» یا «ربنا ولك الحمد» سخن وی در برگیرنده خبر از تمامی چیزهایی که خداوند بلند مرتبه به خاطر آنها ستوده می شود با اسم جامع محیطی که متضمن هر فردی از افراد جمله محقق و مقدر است و این مستلزم اثبات هر نوع کمالی است که خداوند بخاطر آن ستوده می شود، بنابراین این لفظ با چنین وجهی شایان و شایسته کسی نیست مگر آنکه چنان شان و منزلتی را داشته باشد و او خداوند ستوده شده ارجمند است. عبارت مذکور بیانگر آن است که امام می تواند بین تسمیع و تحمید که دیدگاه شافعی و احمد است، جمع کند.

ولی مالک و ابوحنیفه با این نظر مخالفت کرده اند. و به همین اندازه بسنده کرده اند که بگویند: «سمع الله لمن حمده» یعنی خداوند حمد و ثنای کسی را که حمد و ثنا گفت شنید و اجابت نمود.

عبارت «و در روایتی نیز آمده است که وی علیه صفوان بن امیه، سهیل بن عمر و حارث بن هشام دعا می کرد» این بدان خاطر است که آنان و ابوسفیان بن حرب سر دسته مشرکان در روز جنگ احد بودند.

نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص آنان اجابت نشد بلکه خداوند این آیه را نازل فرمودند که ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ﴾ آل عمران: ۱۲۸ یعنی چیزی از کار بندگان در دست تو نیست. (بلکه در دست خداوند است) یا توبه آنان را می پذیرد یا

اینکه آنان را شکنجه و عذاب می دهد. پس خداوند توبه آنان را پذیرفت، اسلام آورده‌اند و به نیکی اسلام را قبول کردند. این داستان بیانگر مفهوم شهادت لا اله الا الله است. همان کسی که حکم و فرمان تماماً در دست اوست. به فضل و رحمتش هر که را بخواهد هدایت می دهد و با عدل و حکمتش گمراه می سازد.

در این گفتار دلایل روشن و آشکاری دال بر بطلان عقیده بندگان قبرهای اولیا و صالحین وجود دارد و همچنین بیانگر بطلان عقیده بندگان طاغوتیان است، که معتقدند آنان به هر کس که آنها را به فریاد بخواند، نفع می رسانند و به کسی که به آنها پناه ببرد، مانع متضرر شدن وی می شوند. پاک و منزّه است خداوندی که میان آنها، فهم کتاب هدایت، حائل و مانع ایجاد کرده است و این بیانگر عدل اوست. هم اوست که بین انسان و قلب او حائلی ایجاد می کند و مانع هدایت او می شود، نیرو و توان از آن اوست (و این ایجاد مانع بر اساس حکمت و عدل اوست، به کسی ظلم روا نمی دارد و کسی را مجبور به گمراهی نمی سازد).

و در آن از ابوهریره روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ هنگامی که آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (الشعراء: ۲۱۴) یعنی: خویشاوندان نزدیک را بترسان، بر او نازل شد. برخواست و فرمود: ای گروه قریش - یا عبارتی نظیر آن - خودتان را بخريد، من ذره ای نمی توانم شما را از خداوند بی نیاز کنم. ای صفیه عمه رسول خدا، من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم، ای فاطمه دختر محمد! آنچه مالم از من می خواهی بخواه، من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم.

مصنف می گوید: و در آن از ابوهریره روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ هنگامی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (الشعراء: ۲۱۴) یعنی: خویشاوندان نزدیک را بترسان، بر او نازل شد. برخواست و فرمود: ای گروه قریش - یا عبارتی نظیر آن - خودتان را بخريد، من ذره ای نمی توانم شما را از خداوند بی نیاز کنم. ای صفیه عمه رسول خدا من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم، ای فاطمه دختر محمد! آنچه مالم از من می خواهی بخواه، من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم. عبارت «و در آن» یعنی در صحیح بخاری.^۱

مقصود از ابوهریره در خصوص اسم وی اختلاف نظر است. آنچه که نووی صحیح دانسته این است که نامش عبدالرحمن بن صخر است. همانطوری که حاکم در «المستدرک» از ابوهریره آورده است که گفت: نامم در جاهلیت عبدالشمس بن صخر بوده، که در اسلام عبدالرحمن نامیده شدم.

۱- بخاری (۴۷۷۱) در تفسیر سوره شعراء باب قوله تعالی (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ودر الوصایا، باب اهل یدخل النساء و الاولاد فی الأقارب.

دولابی با سند خود از ابوهریره روایت کرده است که پیامبر ﷺ او را عبدالله نامید. وی دوسی است، از بزرگان صحابه و حفاظ آنها به شمار می رود، نسبت به سایرین بیشترین حدیث را از پیامبر ﷺ حفظ کرده است. به سال پنجاه و هفت یا پنجاه و نهم هجری، در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفت.

در خصوص عبارت « رسول خدا ﷺ برخواست » باید گفت: که در صحیح از روایت ابن عباس آمده است که رسول خدا ﷺ بر روی صفا رفت.

عبارت « هنگامی که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) بر وی نازل شد» عشیره هر فرد، همان فرزندان پدری نزدیک (نسل پدری نزدیک) یا قبیله آن است. چرا که آنان به برّ و احسان دینی و دنیوی نسبت به سایرین نزدیکتر و محق ترند. همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (التحریم: ۶) یعنی: ای مومنان خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افزونینه آن انسانها و سنگ هاست.

همچنین خداوند متعال انذار عمومی را نیز به وی فرمان داده است.

مثلاً می فرماید: ﴿لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَنْذَرْنَا آبَاءَهُمْ فَهُمْ غَفِلُونَ﴾ (یس: ۶) یعنی: تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان ایشان ایشان بیم داده نشده اند. و یا می فرماید: ﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾ (ابراهیم: ۴۴) یعنی: مردم را از روزی که عذاب بر آنها می آید بترسان و بیم ده.

عبارت «یا معشر قریش» یعنی ای جماعت یا گروه قریش. معشر جماعت، گروه.

عبارت «یا عبارتی نظیر آن» در جای نصب، عطف بر ما قبل خود شده است.

عبارت «خودتان را بخرید» یعنی با یکتا پرستی و خالص کردن عبادت برای خداوند یگانه و اطاعت از چیزی که بدان فرمان داده و عدم انجام چیزی که از آنان بازداشته شده‌اید، بهای خود را بدست آورید و به ناچیز خود را نفروشید. و این است که شما را از

عذاب خداوند نجات می بخشد، نه اعتماد به اصل و نسب، چرا که اصل و نسب نزد پروردگار نفعی ندارد.

عبارت «من ذره‌ای نمی توانم شما را از خداوند بی نیاز کنم» این عبارت حجت و برهان است علیه کسانی که خود را به انبیاء و صالحان می آویزند، به سوی آنان می گروند تا برایشان میانجیگری (شفاعت) کنند و نفعی به آنان برسانند یا ضرری از آنها دفع کنند و این همان شرکی است که خداوند آنرا احرام کرده و پیامبرش را به منظور ترساندن از آن برانگیخته است. همانگونه که خداوند پیرامون مشرکان می گوید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ (الزمر: ۳)

یعنی: کسانی که، جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری بر می گزینند. (می گویند) ما آنان را پرستش نمی کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.

﴿هُنَالِكَ شَفَعْنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸) یعنی: اینان شفیعان ما نزد خدایند.

خداوند اینگونه اعمال مشرکانه را باطل ساخته و خود را از این شرک منزّه داشته است.

به امید خداوند متعال در این خصوص به تفصیل سخن خواهیم گفت.

در صحیح بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: ای فرزندان عبد مناف نمی توانم شما را ذره‌ای از خداوند بی نیاز کنم.

عبارت عربی «یا عباس بن عبدالمطلب» با نصب ابن و در خصوص عباس هم باید گفت، هم رفع و هم نصب آن درست. در خصوص عبارات «یا صفیه عمه رسول الله» یعنی: ای صفیه عمه رسول خدا و «یا فاطمه بنت محمد» یعنی: فاطمه دختر محمد. در اینجا نیز اعراب به همان شیوه موارد قبل است. با عبارت «آنچه از مال من می خواهی بخواه» رسول خدا ﷺ بیان داشته است که تنها ایمان و عمل نیکو است که انسان را از عذاب خداوند نجات می دهد. و عبارت مذکور همچنین بیانگر آن است که خواستن چیزی از یک بنده جایز نیست. مگر بعضی از امور دنیایی که قادر به انجام آن است، ولی مسائلی از قبیل رحمت، مغفرت، بهشت، رهایی از آتش و نظیر آنها هر چیزی که جز

خداوند متعال کسی قادر به انجام آن نیست، خواستن و طلب آنها تنها از خداوند جایز و رواست پس آن چه نزد خداوند است تنها با مجرد کردن توحید از هر گونه شرک و اخلاص برای خداوند در آن چه تشریح کرده و تقرب بندگان به خود را تنها به آن راضی است، دست یافتن بدان ممکن است.

بنابراین از آن جایی که پیامبر ﷺ نمی تواند برای دختر، عمو، عمه و نزدیکان خود سودمند باشد و تنها ایمان و عمل صالح به آنها در محضر خداوند سود می رساند، دیگران به طریق اولی نمی توانند از چنین ویژگی برخوردار باشند. در داستان عمویش ابوطالب عبرت بزرگی برای کسانی که اهل عبرت اند، وجود دارد. پس به آن چه امروز برای بسیاری از مردم اتفاق افتاده بنگر، مسائلی از قبیل پناه بردن به مردگان و توجه و نظر داشتن به آنها با بیم و امید و ترس و رغبت، در حالیکه این مردگان ناتوانند و برای خودشان نیز مالک نفع و ضرری نیستند، چه رسد به دیگران، با این توصیف می توان دریافت که آنها قادر به هیچ کاری نیستند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ أَخَذُوا الشَّيْطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ

أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۳۰﴾ (الأعراف: ۳۰)

یعنی: (گروه گمراه) به جای خداوند شیاطین را به دوستی و سروری گرفته اند و خویشان را راه یافته پنداشته اند. شیطان شرک را در قالب محبت و دوست داشتن انسانهای صالح آشکار کرده است. و همه صالحین نزد خداوند از چنین شرکی در دنیا و آخرت تبری و بیزاری می جویند. آخرتی که در آن گواهان گواهی می دهند. بی تردید محبت صالحین در صورت مطابقت با آنها در دین و تبعیت از آنها در اطاعت از پروردگار عالمیان حاصل می شود، نه اینکه آنها را همتا یانی برای خداوند برگزینند و همانند خداوند آنها را دوست بدانند، آنها را شریک خدا قرار دهند و برای غیر خدا عبادت کنند و با این عملکرد خود، با خدا، رسول و بندگان صالح خدا عداوت و دشمنی ورزند. همانطوریکه خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ
 سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ ۚ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ
 مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ ۚ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنْتُ
 عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾﴾
 (المائدة: ۱۱۶ - ۱۱۷)

یعنی: و (خاطر نشان ساز) آنگاه را که خداوند می گوید: ای عیسی پسر مریم: آیا تو به مردم گفته ای که به جز الله من و مادرم راهم دو معبود دیگر بدانید، عیسی می گوید: ترا منزله از آن می دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد چیزی را بگویم که حق من نیست. اگر آنرا گفته باشم بی گمان تو از آن آگاهی. تو از راز درون من هم باخبری، ولی من از آن چه بر من پنهان می داری بی خبرم، زیرا تو داننده رازها و نهانهای من به آنان چیزی نگفته ام مگر آن چه را که به گفتن آن، به من فرمان داده ای، این که جز خدا را نپرستید، که پروردگار من و پروردگار شماست. من تا آن زمان که در میان آنان بودم، از وضع ایشان اطلاع داشتم و هنگام مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده ای و تو بر هر چیزی مطلع هستی.

علامه ابن قیم رحمته الله در خصوص این آیه در ادامه سخنانی که پیرامون آن قبلاً مطرح کرده می گوید: سپس (عیسی) نفی می کند از اینکه غیر از آن چیزی که خداوند بدان فرمان داده است، به آنها گفته باشد و این توحید خالص و عین توحید است، از این رو می گوید (مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ ۚ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ) سپس خبر می دهد، گواهی و شهادت وی بر آنها مدت زمانی بوده که در میان آنها زیسته است. و بعد از وفات خود هیچگونه اطلاعی از آنان نداشته است و خداوند - عزوجل - در اطلاع از آنها پس از وفات عیسی، یگانه و یکتا بوده. از این رو (عیسی) می گوید: (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) با این آیه خداوند سبحان

توصیف کرده است که شهادت و گواهی او جل جلاله از هر شهادتی بالاتر و اعم است از تمامی شهادتها.

(شارح) این آیه بیانگر این مطلب است که مشرکان با آن چه که خداوند فرستادگانش را بدان فرمان داده است مخالفت کردند؛ همان توحیدی که دین آنهاست بر آن اتفاق نظر داشتند و مردم را به سوی آن فرا خواندند. همگان در آن دچار اختلاف و تفرقه شدند جز کسانی که ایمان آوردند. پس چگونه می توان گفت کسی دینشان را پذیرفته و از آن چه آنان بدان فرمان داده شده اند مثل اخلاص عبادت خداوند یگانه، از آنان اطاعت کرده است. با چنین توحیدی که بوسیله آن از پروردگارش اطاعت کرده و در آن از فرستادگانش تبعیت و پیروی نموده است. و بوسیله آن خداوند را از شرکی که از بین برنده توحید است منزّه داشته، چیزی از وی کاسته می شود؟ بد گمانی به پروردگار عالمیان توحید الوهیت را ناقص می کند.

مشرکان دشمن پیامبران و مخاصمان آنان در دنیا و آخرت هستند. از این رو انبیاء برای پیروان خود تشریح کرده اند که از هر مشرکی بیزاری جویند و به او کفر بورزند و در مسیر خداوندگار و معبودشان به آنان بغض بورزند و دشمنی کنند ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (الأنعام: ۱۴۹) یعنی: بگو خدا دارای دلیل روشن و رساست، اگر خدا می خواست همگی شما را هدایت می نمود.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر دو آیه که گذشت.

دوم: داستان جنگ احد.

سوم: نفرین (دعای) سرور فرستادگان و به دنبال وی بزرگان اولیاء در نماز احساس اطمینان خاطر می‌کردند.

چهارم: کسانی که مورد نفرین واقع شدند کافران بودند.

پنجم: کفار مشرک کارهایی را انجام دادند که اغلب کافران چنین کارهایی را انجام نمی‌دهند؛ پیامبرشان را زخمی‌کردند و بر کشتن وی حریص بودند از جمله کارهای آنها این بود که با وجود آنکه پسر عموی پیامبر ﷺ بودند داوطلب کشتن وی شدند.

ششم: در خصوص دعای پیامبر ﷺ علیه کفار مشرک خداوند آیه (لَسَ لَكُمْ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَلِيَهُمَا رَأْيٌ) نازل کرد.

هفتم: در ادامه آیه خداوند فرموده است ﴿أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ﴾ خداوند توبه آنها را پذیرفت و اسلام آوردند.

هشتم: قنوت و دعا در هنگام پیشامدها و نوازل.

نهم: نامبردن شخصی که علیه وی دعا می‌شود در هنگام نماز، و حتی نام پدران آنها را هم می‌توان برد.

دهم: لعن افراد کافر به صورت معین در هنگام دعا و قنوت.

یازدهم: داستان پیامبر ﷺ هنگامیکه آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (۲۱۴) نازل شد.

دوازدهم: تلاش و پشتکاری پیامبر ﷺ در جهت دعوت به گونه ای که به سبب آن نسبت جنون به وی دادند و کاش مسلمانان امروز هم چنین می‌کردند.

سیزدهم: سخن پیامبر ﷺ به دور و نزدیک مبنی بر اینکه من نمی توانم ذره ای شما را از خداوند - عذاب او - بی نیاز کنم. تا جایی که حتی به فاطمه نیز فرمود: ای فاطمه دختر محمد، من نمی توانم ذره ای ترا از خداوند بی نیاز سازم. پس هنگامی که وی به عنوان سرور فرستادگان به تصریح اعلام داشته است که نمی تواند از سرور زنان عالم ذره ای در پیشگاه خداوند دفاع کند و او را از خداوند بی نیاز سازد. اگر انسان ایمان آورده باشد که محمد ﷺ جز به حق سخن نمی گوید؛ سپس در آنچه به قلبهای خواص مردم، امروزه راه یافته است بنگرد، توحید و غربت و گمنامی دین برای وی روشن می شود.

باب: خداوند متعال فرموده است:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾ (سبأ: ۲۳) ﴿ سبأ: ۲۳ ﴾ یعنی: تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد) و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه.

مصنف آورده است، باب، خداوند متعال فرموده است ﴿ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾ (سبأ: ۲۳) ﴿ سبأ: ۲۳ ﴾ یعنی: تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد) و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه.

عبارت (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) یعنی فزع از آنها زایل شود. که این نظر ابن عباس، ابن عمر، ابو عبدالرحمن سلمی، شعبی، حسن و دیگران است.

ابن جریر می‌گوید: برخی گفته‌اند: کسانی که اضطراب و وحشت از دلهای آنها زایل می‌شود، ملائکه هستند. گفته‌اند: بیهوشی که بر اثر شنیدن کلام خدا از طریق وحی دچار آن شده‌اند از دلهایشان زایل می‌گردد.

ابن عطیه می‌گوید: در کلام حذفی صورت گرفته که ظاهر بدان دلالت دارد. و آن اینکه گویا گفته است: آنگونه که شما گمان می‌کنید آنان شفیع نیستند بلکه آنان بندگان تسلیم شده همیشگی خداوند هستند. یعنی فرمانبردار خداوند تا اینکه اضطراب از قلبهایشان زدوده می‌شود. مقصود از آنها بنابر آنچه ابن جریر و دیگران برگزیده‌اند، فرشتگان هستند.

ابن کثیر می گوید: این دیدگاه حق است و تردیدی در آن نیست. به دلیل صحت احادیث و آثاری که پیرامون آن وارد شده است. ابو حیان می گوید: احادیث رسول رسول خدا ﷺ نشان می دهد که در فرموده خداوند (حَقَّ إِذَا فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) یعنی تا این که فرع و اضطراب از دل‌های آنان زایل می گردد. آنان همان فرشتگان هستند هنگامی که وحی را در وقت نزولش به جبرئیل، شنیدند که خداوند بوسیله آن به جبرئیل فرمان می داد. وحی را همانند کشیده شدن زنجیر آهنین بر روی صخره‌ای شنیدند و در آن هنگام به خاطر تعظیم و هیبت دچار اضطراب شدند.

ابو حیان می گوید: و با این معنا - یعنی مطرح شدن فرشتگان در ابتدای آیه - این آیه با آیه قبلی ارتباط و هماهنگی پیدا می کند و اگر کسی باور نداشته باشد و ابتدای آیه در این فرموده خداوند ﴿الَّذِينَ زَعَمْتُمْ﴾ سبأ: ۲۲ ملائکه (فرشتگان) مدنظر هستند، این آیه با آیه قبلی از نظر وی، ارتباط و اتصال ندارد.

(یعنی آیه مذکور با آیه قبل از خود هیچگونه ارتباطی نمی تواند داشته باشد)

عبارت (قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ) یعنی «گفتند؛ پروردگارتان چه فرموده است؟» نگفتند: پروردگاران چه چیزی را خلق کرده است. اگر هم کلام خدا مخلوق بود، می گفتند: چه چیزی خلق کرده است. پایان سخن ابو حیان در شرح سنن ابن ماجه. یا مثل این حدیث «پروردگاران چه چیزی گفت: ای جبرئیل؟ که نظیر اینها در کتاب و سنت فراوانند (مقصود اینکه کلام خدا، کلام اوست نه مخلوقش)

عبارت (قَالُوا الْحَقُّ) یعنی: خداوند حق را گفته است. و این بدان خاطر بود که چون آنان (فرشتگان) کلام خدا را می شنیدند، از هوش می رفتند، سپس هنگامیکه هوشیار و بیدار می شدند. شروع می کردند به پرسیدن از اینکه پروردگارتان چه گفت؟ می گفتند: سخن حق گفت.

عبارت (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ لَهُ) این بلند مرتبگی و الوایی از حیث منزلت، قهر و غلبه و ذات است. خداوند از هر جهتی دارای بلند مرتبگی و الوایی است. همانطوری که عبدالله

بن مبارک هنگامی که از وی پرسیده شد، چگونه پروردگاران را بشناسیم؟ گفت: اینگونه بشناسد که او بر تخت خود و جدا از خلق است. در این گفته به قرآن تمسک جسته بود که خداوند می فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ (طه: ۵) یعنی: خداوند بر عرش قرار گرفت، ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ﴾ (الفرقان: ۵۹) یعنی: سپس خداوند رحمن بر تخت نشست. که در هفت جا در قرآن آمده است. عبارت (الکبیر) یعنی خداوند پر برکت و متعالی که عظیم تر از او نیست.

در «الصحيح» از ابوهريره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند «هرگاه خداوند دستور کاری را در آسمان صادر کند فرشتگان فروتانه برای فرمان او بالهایشان را می گسترانند. گویا که آن قول خداوند همانند صدای زنجیر بر روی صخره در آنها (فرشتگان) نفوذ کند تا جایی که هرگاه در دلهای خود دچار وحشت و اضطراب شدند گفتند: پروردگارتان چه چیزی گفت؟ گفتند او سخن حق گفت و بلند مرتبه و بزرگوار است. پس سخن پروردگار را گوش ایستاده ای (مسترق سمعی) می شنوند - گوش ایستاده (مسترق سمع) آنگونه که سفیان با مایل کردن کف دست خود و باز کردن انگشتان آن آنها را توصیف کرده است که اینگونه یعنی مثل انگشتان دست برخی بالای برخی دیگر قرار گرفته اند - کلام خدا را می شنود و به کسی که پایین تر از اوست القا می کند. گاهی دومی نیز به کسی که پایین تر است و به همین ترتیب او نیز به زبان ساحر و کاهن انتقال می دهد.

گاهی ممکن است شهابی پیش از آنکه به ساحر یا کاهن برسد، بدان دست یابد و گاهی نیز ممکن است قبل از دست یابی شهاب بدان، به ساحر یا کاهن القا شود و به همراه آن صد دروغ نیز بگوید. پس گفته می شود: آیا در فلان و فلان روز، فلان و بهمان چیز را به ما نگفته است؟ پس (ساحر یا کاهن) به آن سخنی که از آسمانها به وی شنوانده شد، تصدیق می شود.

مصنف می گوید: در «الصحیح»^۱ از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند «هرگاه خداوند دستور کاری را در آسمان صادر کند فرشتگان فروتانه برای فرمان او بالهایشان را می گسترانند. گویا که آن قول خداوند همانند صدای زنجیر بر روی صخره در آنها (فرشتگان) نفوذ کند تا جایی که هرگاه در دلهای خود دچار وحشت و اضطراب شدند گفتند: پروردگارتان چه چیزی گفت؟ گفتند او سخن حق گفت و بلند مرتبه و بزرگوار است. پس سخن پروردگار را گوش ایستاده ای (مسترق سمعی) می شنود - گوش ایستاده (مسترق سمع) آنگونه که سفیان با مایل کردن کف دست خود و باز کردن انگشتان آن آنها را توصیف کرده است که اینگونه یعنی مثل انگشتان دست برخی بالای برخی دیگر قرار گرفته اند - کلام خدا را می شنود و به کسی که پایین تر از اوست القا می کند گاهی دومی نیز به کسی که پایین تر است و به همین ترتیب او نیز به زبان ساحر و کاهن انتقال می دهد.

گاهی ممکن است شهابی پیش از آنکه به ساحر یا کاهن برسد، بدان دست یابد و گاهی نیز ممکن است قبل از دست یابی شهاب به ساحر یا کاهن القا شود و به همراه آن صد دروغ نیز بگوید. پس گفته می شود: آیا در فلان و فلان روز، فلان و بهمان چیز را به ما نگفته است؟ پس (ساحر یا کاهن) به آن سخنی که از آسمانها به وی شنونده شد تصدیق می شود.

مقصود از «الصحیح» همان صحیح بخاری است.

عبارت «هرگاه خداوند دستور کاری را در آسمان صادر کند» یعنی: هرگاه خداوند پیرامون کاری که اراده کرده است از طریق وحی با جبرئیل سخن بگوید. همانگونه که حدیث آینده بدان تصریح خواهد کرد و همانطوری که سعید بن منصور، ابوداود و ابن

۱ - بخاری (۴۸۰۰) در تفسیر سوره سباء باب (حتی اذا فرغ عن قلوبهم): و (۴۷۰۱) در تفسیر سوره حجر: باب (الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین).

مسعود روایت کرده‌اند:^۱ هرگاه خداوند با وحی سخن بگوید، اهل آسمانها (ساکنین آسمانها) طنین صدایی همانند کشیده شدن زنجیر بر روی صخره می شنوند. ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده‌اند^۲ که گفت: هنگامی که خداوند جبار بر محمد ﷺ وحی کرد، فرستاده ای از سوی فرشتگان خواست تا برای وحی برانگیزد. پس فرشتگان صدای خداوند جبار را که با وحی سخن می گفت شنیدند. هنگامی که (رعب و وحشت) از دل‌هایشان برگرفته شد، از آنچه خداوند فرموده (از یکدیگر) پرسیدند؟ گفتند: سخنی حق گفت دانستند که خداوند جز سخن حق نمی گوید. عبارت « فرشتگان فروتنانه برای فرمان او بالهایشان رامی گسترانند» یعنی برای گفته و فرمان خداوند. حافظ می گوید: لفظ عربی « خضعاناً» با فتحه دو حرف نخست از خضوع گرفته شده است. و بنابر روایتی نیز با ضمه حرف نخست و سکون حرف دوم. مصدر است به معنای خاضعین.

عبارت « گویا که آن صدای زنجیر بر روی صخره است » یعنی: آن صدایی که شنیده شد، همانند صدای زنجیر بر روی صخره یا تخته سنگ بود. صفوان یعنی سنگ صاف، تخته سنگ.

عبارت « آن مانند صدای زنجیر بر روی صخره در آنها (فرشتگان) نفوذ می کند » در این عبارت « آن» اشاره دارد به سخن خداوند و ضمیر « آنها» اشاره دارد به فرشتگان که در عبارت عربی ضمیر متصل به «ینفذهم» است.

یعنی: قول خداوند در فرشتگان نفوذ می کند؛ به عبارت دیگر آن سخن بی کم و کاست و شفاف در فرشتگان نفوذ کرده تا جایی که از آن دچار ترس و اضطراب شدند.

۱- بخاری به صورت معلق به نحو ابن حریر در کتاب التوحید (۴۵۳/۴۵۲/۱۳) آنرا تخریج کرده است. و ابو داود (۴۷۳۸) در السنة باب فی القرآن را متصل کرده است. و ابن خزیمه در التوحید (ص) (۱۴۵) و بیهقی در الاسماء والصفات (ص ۲۰۱) و دیگران با سند صحیح آنرا آورده اند. همانطوری که در الفتح (۴۵۶/۱۳) آمده در خصوص رفع و وقف آن اختلاف نظر است.

۲- بخاری (۲۲۱۰): کتاب بدء الخلق. باب ذکر الملائکه.

در نزد ابن مردویه و ابوداود از حدیث ابن عباس وارد شده است که، بر اهل آسمان نازل نمی‌شود مگر اینکه بی هوش می‌شوند (یعنی همینکه سخن خداوند به اهل آسمانها می‌رسد همگان بیهوش و مدهوش می‌گردند).

ابو داوود و دیگران به صورت مرفوع روایت کرده‌اند، هرگاه خداوند به طریق وحی سخن بگوید، اهل آسمان دنیا طنین صدایی را که همانند صدای کشیدن زنجیر بر روی صخره است می‌شنوند و در پی این شنیدن بیهوش می‌شوند. و به طور مداوم در این حالت باقی می‌مانند تا اینکه جبرئیل به نزد آنها می‌آید... که حدیث طولانی است. معنای ﴿حَقَّ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ﴾ سبأ: ۲۳ قبلاً گذشت.

عبارت ﴿قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ﴾ سبأ: ۲۳ یعنی: پروردگارتان چه چیزی گفت: گفتند: سخن حق گفت. می‌دانستند که پروردگار جز سخن حق نمی‌گوید. عبارت «پس سخن پروردگار را گوش ایستاده ای (مسترق سمعی) می‌شنود، یعنی: آن سختی که خداوند امر کرده را می‌شنود، گوش ایستاده‌ها همان شیطان‌ها هستند که برخی بر برخی دیگر سوارند و بر روی هم قرار گرفته‌اند. در صحیح بخاری^۱ از عائشه به صورت مرفوع روایت شده است که فرشتگان در یک ابری بنام عنان نازل می‌شوند و کاری را که در آسمان برای تصمیم گرفته شده است یادآور می‌شوند. شیاطین به صورت مخفیانه به تذکر و یادآوری آنها گوش فرا می‌دهند و آنرا به کاهنان وحی می‌کنند. عبارت «مسترق السمع (گوش ایستاده) را سفیان با کف دست خود اینگونه وصف کرده است» یعنی: آنها را اینگونه وصف کرده که برخی بر روی برخی دیگر قرار گرفته‌اند و بر روی هم سوار گشته‌اند.

سفیان همان ابن عیینه، ابو محمد هلالی کوفی، سپس مکی موثق، حافظ، فقیه، امام و حجت است. در سال هـ ق ۱۹۸ در سن نود و یک (۹۱) سالگی وفات یافت.

۱- صحیح است: ابوداود (۴۷۳۸): کتاب السنه: باب فی القرآن. از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه. به شماره ۱۴۵ مراجعه شود.

عبارت « فحرّفها » یعنی: مایل کردن، برگرداندن، کژ کردن و « بدّد » یعنی: فاصله و جدایی افکندن میان انگشتان.

عبارت « وسخن خدا را می شنود و به کسی که پایین تر از اوست القا می کند » یعنی: آن کسی که بالا دست است سخن را می شنود و به دیگری که پایین دست اوست القا می کند. و او نیز به آن کسی که پایین تر از وی است به همین ترتیب ادامه می یابد تا اینکه آخرین آنها به زبان جادوگر و کاهن القا می کند.

عبارت « گاهی ممکن است شهابی پیش از آنکه به ساحرو یا کاهن برسد، بدان دست یابد » شهاب همان ستاره ای است که شیاطین بوسیله آن رانده می شوند (به سوی شیاطین پرتاب می شود) و این دلالت دارد بر آنکه پرتاب بوسیله شهاب ها (راندن شیاطین بوسیله شهاب ها) قبل از بعثت پیامبر ﷺ نیز بوده است. احمد و دیگران^۱ - با سیاق احمد که از طریق معمر در سند آورده است - روایت کرده اند: که زهری از علی بن حسین از ابن عباس به ما خبر داد که وی گفت رسول خدا ﷺ نزد یکی از یاران خود نشسته بود - عبدالرزاق می گوید وی از انصار بود - پس ستاره بسیار بزرگی پرتاب شد و درخشید. پیامبر ﷺ فرمودند: اگر چنین چیزی در دوران جاهلیت اتفاق می افتاد در مورد آن چه می گفتید؟ (چه نظری داشتید) آن شخص گفت: ما می گفتیم: شاید بزرگ یا پادشاهی متولد و یا از دنیا رفته است - (راوی می گوید) به زهری گفتم: آیا در جاهلیت شهاب پرتاب می شد؟ گفت: آری، ولی هنگامی که پیامبر ﷺ مبعوث شده شدت بیشتری یافت - پیامبر ﷺ فرمودند: برای مرگ یا حیات کسی شهاب پرتاب نمی شود، بلکه هرگاه پروردگار بلند مرتبه و والامقام کاری را انجام داد (فرمانی را صادر کرد) حاملان عرش تسبیح می گویند، سپس ساکنان آسمان نزدیک به آنها تسبیح می گویند به همین

۱- صحیح است: احمد در السند (۲۱۸/۱). همچنین مسلم آنرا فی السلام (۲۲۲۹)(۱۲۴): باب تحریم الکهانہ والتیان الکمان روایت کرده است. ترمذی (۳۲۲۲) در تفسیر سوره سباء می گوید: ابن حدیث، حسن صحیح است.

ترتیب پایین دستان نیز تسبیح می گویند تا اینکه این تسبیح گفتن به آسمان نزدیک (دنیا) می رسد. سپس این مجاوران حاملین عرش به حاملان عرش می گویند: خداوند چه فرمود؟ آنان نیز فرموده‌ی خداوند را برایشان نقل می کنند و ساکنان هر آسمانی خبر را به ساکنان آسمان دیگر نقل می کنند تا این که خبر به ساکنان آسمان دنیا می رسد، جنیان به خبر گوش فرا داده و آن را فاش می کنند، پس هر آن چه طبق واقعیت نقل نماید، حق است، اما آنان به دلخواه خود از خبر می کاهند و بدان می افزایند. (یعنی از مخفیانه گوش میدهد و استراق سمع می کند و دخل و تصرف می کنند).

عبدالله از پدرش از عبدالرزاق نقل می کند که گفت: جن دزدانه گوش می دهد و شهابها نیز به سوی آنها پرتاب می شوند و در روایتی دیگر از عبدالرزاق آمده است که آنها آن سخن شنیده شده را کم و زیاد می کنند و بد جلوه می دهند.

عبارت «گاهی نیز ممکن است ساحر و کاهن به آن سخن صحیح صد دروغ بیفزایند».

عبارت پس گفته می شود آیا فلان و فلان روز، فلان و بهمان چیز را به ما نگفته است؟ در نسخه ای که با خط مصنف است نیز اینگونه آمده است و با آن چه که در صحیح بخاری آمده برابر و مطابق است.

مصنف گفته است عبارت مذکور بیانگر آن است که انسانها (نفوس بشر) باطل رامی پذیرند. چگونه به یک سخن صحیح و صادق دل بستگی پیدا کنند و توجهی به صد دروغ که گفته شده، نمی کنند؟ (یعنی هنگامی که صد دروغ از کاهن و ساحر می شنوند حکم به دروغگو بودن آنها نمی کنند ولی با یک سخن درست و صادق آنها را صادق محسوب می کنند).

عبارت مذکور همچنین بیانگر آن است که هرگاه در چیزی مقداری از حق موجود باشد دال بر آن نیست که تمام آن چیز حق است. بسیار اتفاق می افتد که اهل گمراهی لباس حق بر باطل می پوشانند و باطل را حق جلوه می دهند، تا باطل خود را به دیگران

بقبولانند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعَالَمُونَ

﴿البقرة: ۴۲﴾ یعنی: دانسته حق را لباس باطل نپوشانید و آنرا کتمان نکنید.

در این احادیث و احادیثی که در آینده خواهد آمد کلاً مفهوم بالا قرار گرفتن خداوند بر بند گانش به گونه ای که شایسته جلال و بزرگواری اوست بیان گردیده، و اینکه خداوند هر زمانی که بخواهد سخن می گوید و فرشتگان نیز اگر او بخواهد سخنش را می شنوند و گوش می دهند، که این دیدگاه و نظر تمامی اهل سنت از گذشته و حال بوده و هست. بخلاف دیدگاه اشاعره و جهمیه، نفات معتزله.

پس بر حذر باش از آنچه اهل تعطیل آن را مزین نموده و معتقد به آن اند، و خداوند برای ما کافاست.

از نوّاس بن سمعان رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه خداوند بخواهد کاری را وحی کند، به طریق وحی سخن می‌گوید: آسمان‌ها از سخن وی به خود می‌لرزند، یا فرمود: یا غرش شدیدی می‌کنند، از ترس خداوند عزوجل، پس هرگاه ساکنان آسمانها سخن او را بشنوند، بیهوش می‌شوند و برای خداوند به سجده می‌افتند. پس نخستین کسی که سرش را بلند می‌کند جبرئیل است، خداوند آنچه را که می‌خواهد از وحی خود با او سخن می‌گوید: سپس جبرئیل بفرشتگان می‌گذرد، بر هر آسمانی که می‌گذرد فرشتگان آن از وی می‌پرسند: پروردگاران چه گفت: ای جبرئیل؟ جبرئیل نیز می‌گوید: حق گفت و او بلند مرتبه بزرگوار است. پس همه آنها چیزی را می‌گویند که جبرئیل گفت، سپس جبرئیل وحی را به آن جایی که خداوند والا مقام به وی دستور داده است، می‌برد.

مصنف می‌گوید: از نوّاس بن سمعان رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه خداوند بخواهد کاری را وحی کند به طریق وحی سخن می‌گوید: آسمانها از سخن وی به خود می‌لرزند، یا فرمود: یا غرش شدیدی می‌کنند، از ترس خداوند عزوجل، پس هرگاه ساکنان آسمانها سخن او را بشنوند، بیهوش می‌شوند و برای خداوند به سجده می‌افتند. پس نخستین کسی که سرش را بلند می‌کند جبرئیل است خداوند آنچه را که می‌خواهد از وحی خود با او سخن می‌گوید: سپس جبرئیل بفرشتگان می‌گذرد، بر هر آسمانی که می‌گذرد فرشتگان آن از وی می‌پرسند: پروردگاران چه گفت: ای جبرئیل؟ جبرئیل نیز می‌گوید: حق گفت و او بلند مرتبه بزرگوار است. پس همه آنها چیزی را می‌گویند که جبرئیل گفت، سپس جبرئیل وحی را به آن جایی که خداوند والا مقام به وی دستور داده است، می‌برد.

ابن حدیث را همانطوری که عماد ابن کثیر در تفسیر خود نیز مطرح کرده است، ابن ابی حاتم باسند خود روایت نموده است.^۱

نوّاس بن سمان - با کسره سین - بن خالد کلابی و گفته می‌شود، انصاری صحابی گفته می‌شود؛ پدرش نیز صحابی بود.

نص است بر اینکه خداوند به طریق وحی سخن می‌گوید، که این دلیل اهل سنت بر نفی کنندگان صفت تکلم است، به دلیل این سخن که خداوند هرگاه بخواهد سخن می‌گوید.

عبارت «آسمانها از وی به خود می‌لرزند» «السموات» یعنی آسمانها، مفعول مقدم است.

و رجهه «لرزه» فاعل است که معنای دقیق آن اینگونه است که آسمانها از کلام خداوند می‌لرزند. همانطوری که ابن ابی حاتم از عکرمه روایت کرده است که (رسول خدا ﷺ) فرمودند «هرگاه خداوند متعال کاری را انجام دهد و پیرامون آن سخن بگوید؛ آسمانها و زمین و کوه‌ها می‌لرزند و تمامی فرشتگان به سجده می‌افتند عبارت» یا فرمود غرش شدیدی می‌کنند» این به منزله شک راوی است، یا اینکه آیا پیامبر ﷺ فرموده است لرزش یا غرش شدیدی؟

عبارت «از ترس خداوند عزوجل»، در اینجا ظاهر و آشکار است که آسمانها با توجه احساس و شناختی که خداوند در آنها ایجاد کرده است از خداوند می‌ترسند. خداوند متعال گزارش داده است که این همه مخلوقات بسیار عظیم به تسبیح او مشغولند.

همانگونه که فرموده است ﴿تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾﴾ (الإسراء: ٤٤) یعنی: آسمانهای هفتگانه و

۱- ضعیف است: ابن ابی حاتم همانطوری که در تفسیر ابن کثیر (۵۳۷/۳) آمده است ابن خزیمه نیز آنرا در التوحید (ص ۱۴۴) روایت کرده است. وابن ابی عاصم در السنه (۵۱۵) البانی در تخریج خود بر السنه (۲۲۷/۱) آنرا تضعیف کرده است.

زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می گویند، بلکه هیچ موجودی نیست مگر اینکه به حمد و ثنای وی مشغولند. ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. بی گمان خداوند بسیار شکبیا و بخشنده است.

و می فرماید: ﴿ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ﴾

(مریم: ۹۰)

یعنی: نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردند و زمین بشکافتد و کوه ها به شدت درهم فرو ریزند و می فرماید: ﴿ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلِيطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ﴾ (البقرة: ۷۴) یعنی: و پاره ای از آنها (سنگها) از ترس خدا فرو می ریزند. علامه ابن قیم رحمته الله مستند به این آیات و آیاتی که در این معنا آمده بیان داشته است که این مخلوقات به صورت حقیقی خداوند را تسبیح می گویند و از او می ترسند.

در بخاری^۱ از مسعود روایت شده است که گفت: ما در حالیکه طعام (غذا) خورده می شد، تسبیحش را می شنیدیم.

در حدیث ابوذر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ ریزه هایی را در دست خود گرفت، که تسبیح آنها شنیده می شد... تا پایان حدیث.^۲

در صحیح بخاری^۳ در داستان حنین الجذع همان ریشه ماندی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ایجاد منبر بر روی آن سخن می گفت (خطبه می خواند) نظیر این مساله فراوان است.

۱- قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری (۳۵۷۹) در کتاب المناقب: باب علامات النبوه فی الاسلام آن را روایت کرده است.

۲- ضعیف است: هیشمی دارالمجمع (۲۹۹/۸) گفته است: بزاز با دو سند آن را روایت کرده است و به دو روش دیگری نیز در نزد طبرانی در اوسط اشاره کرده است حافظ آنرا در الفتح (۵۹۲/۶) تضعیف کرده است.

۳- بخاری (۳۵۸۳) (۳۵۸۴) کتاب المناقب: باب: علامات النبوه فی الاسلام. از حدیث بن عمر و جابر.

عبارت « بیهوش شدند و برای خداوند به سجده افتادند » الصعوق یعنی غش کردن و بیهوش شدن. بیهوش شدنی که همراه با سجده باشد.

عبارت « پس نخستین کسی که سرش را بلند می‌کند جبرئیل است » « اول » در عبارت عربی، نصب و خبر مقدم بر اسم آن است و بر عکس آن نیز جایز است.

معنای جبرئیل همان عبدالله است، همانگونه که ابن جریر و دیگران از علی بن حسین روایت کرده‌اند که اسم جبرئیل، عبدالله و اسم میکائیل، عبیدالله و اسرافیل، عبدالرحمن است. و همه آنها به « ایل » ختم می‌شوند که به معنای بندی شده خداوند عزوجل است.

عبارت مذکور بیانگر فضیلت جبرئیل علیه السلام است. همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ ﴾ (التکویر: ۱۹ - ۲۱) یعنی: این این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است. او نیرومند است و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والاّی است. او در آن جا فرمانروا، امین و درستکار است.

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: معنای آیه این است که این قرآن به تبلیغ رسول کریمی است. ابوصالح در خصوص آیه می‌گوید: جبرئیل در هفتاد حجاب از نور بدون اجاز وارد می‌شود.

احمد با سند^۱ صحیح از ابن مسعود روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را به شکل اصلی خود دید که دارای ششصد بال بود، هر کدام از بالهایش کرانه های آسمان را در برگرفته بود. از بالش لؤلؤ، مرجان و یاقوت فرو می‌ریخت که فقط خداوند بدان آگاه است.

۱- صحیح است: احمد (۱/۴۶۰، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۲) البانی در صحیح الجامع (۳۴۵۸) آنرا تصحیح کرده است البته از ابتدای حدیث تا پایان ششصد بال بخاری (۳۲۳۲) در بدء الخلق: باب اذقال احداکم آمین. مسلم (۱۷۴) (۲۸۰) کتاب الایمان: باب فی ذکر سدرۃ المنتهی.

هنگامی که مخلوقات این همه بزرگ و عظیم باشند، پس خالق آنها باید بسیار بزرگوار تر، ارجمند تر و با شکوه تر باشد با این وصف چگونه در عباداتی مثل دعا، ترس، امید و توکل و عبادات دیگری که تنها او مستحق آنهاست، غیر همسان او قرار داده شود؟! به وضعیت و حالت فرشتگان و شدت ترسشان از خداوند متعال بنگرید، که خداوند در این باره فرموده است:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۳۶﴾ لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرٍ يَعْمَلُونَ ﴿۳۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۳۸﴾ ﴿الأنبياء: ۲۶ - ۲۹﴾ یعنی آنها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند، هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند،

او اعمال حال و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند؛ و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند؛ و از ترس او بیمناکند، و هر کس از آنها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

حدیث مطرح شده در این باب با این عبارت خاتمه پیدا می کند که «سپس جبرئیل وحی را به آن جایی که خداوند والا مقام به وی فرمان داده است، می برد» آیات و احادیث مطرح شده در این باب، توحیدی را که مدلول شهادت لا اله الا الله است تبیین کرد. (یعنی: هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد). بنابراین خداوندی که چنان پادشاه عظیمی است که املاک (آسمان ها و زمین) با کلامش و از ترس و هیبتش معلق می شوند و مخلوقاتش به خود می لرزند، کسی که در ذات و صفات، علم و قدرت، ملک و عزت و بی نیازی از تمامی مخلوقات خود، و نیاز تمامی موجودات به او، و در اجرای تصرفات و تصمیم گیریهای خود بر موجودات، بی نقص و کامل و بی نیاز است. بدین علل و به سبب علم و حکمتش شرعاً و عقلاً شریک قرار دادن در عبادت برای او - که تنها حق او بر بندگان است - از میان مخلوقاتش، جایز نیست. چگونه

می شود تربیت شده خداوند را پروردگار، و بنده او را معبود قرار داد؟ عقلهای مشرکان کجا رفته است؟ خداوند پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می دهند.

خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا

﴿۹۳﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿۹۴﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿۹۵﴾ (مریم: ۹۳ - ۹۵)

یعنی: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده خداوند می باشند. خداوند همه آنها را احصا کرده، و به دقت شمرده است. و همه آنان روز رستاخیز تک و تنها در محضراو حاضر می شوند.

بنابراین وقتی تمامی موجودات بنده خدایند، پس چرا برخی از انسانها برخی دیگر را بدون دلیل و برهان و صرفاً با رأی و نظر و ابداع و اختراع پرستش کند؟ ضمن این که خداوند فرستادگان خود را از نخستین تا آخرینشان به منظور منع از چنین شرکی فرستاده است، و مردمان را از بندگی غیر خداوند باز دارند. (با اختصار از شرح سنن ابن ماجه)

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: تفسیر آیه.

دوم: دلایلی که در آن آیه برای باطل ساختن شرک وجود داشت به ویژه آنچه که به صالحان مرتبط می‌شود و آیه مذکور، آیه ای است که پیرامون آن گفته شده، رگهای درخت شرک را از دلها می‌زداید.

سوم: تفسیر این فرموده خداوند که می‌فرماید: ﴿قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

سبأ: ۲۳ ﴿۲۳﴾

چهارم: سبب سؤال فرشتگان از آن سخن.

پنجم: جبرئیل پس از سوال کردن با این گفته که فلان و فلان گفت به آنان پاسخ می‌دهد.

ششم: مطرح شدن این مطلب که نخستین کسی که پس از بیهوشی از سخن خداوند سرش را بلند می‌کند جبرئیل است.

هفتم: جبرئیل به تمامی اهل آسمانها موضوع را می‌گوید چون همگان از او پرسیدند.

هشتم: تمامی اهل آسمانها دچار بیهوشی می‌شوند.

نهم: لرزیدن آسمانها به سبب کلام خداوند.

دهم: جبرئیل است که وحی را به آن جایی که خداوند به او فرمان داده است می‌رساند.

یازدهم: یادآوری دزدانه گوش دادن شیاطین به کلام مذکور.

دوازدهم: توصیف سوار شدن برخی از شیاطین بر برخی دیگر.

سیزدهم: فرستادن ستاره شهاب (شهاب سنگ).

چهاردهم: گاهی پیش از آن که شیاطین خبر را به پایین دستان برسانند توسط شهاب می سوزند، و گاهی نیز پیش از دست یافتن شهاب به شیاطین، آنرا به گوش دوستان خود از انسانها (ساحر و کاهن) می‌رسانند. پانزدهم: کاهن گاهی اوقات راست می‌گوید.

شانزدهم: کاهن صد دروغ را به آنچه که درست شنیده است اضافه می‌کند.

هفدهم: دروغ او تنها به سبب آن سخن راستی که از آسمانها شنیده است، تصدیق و تایید می‌شود.

هیجدهم: نفوس بشر (انسانها) باطل را می‌پذیرد. چگونه یک سخن درست و صادق که می‌شنوند به همان تعلق خاطر پیدا می‌کنند و صد دروغی که از وی شنیده اند آنرا مد نظر قرار نمی‌دهند، بلکه صد دروغ کاهنان را به سبب یک راست که شنیده اند تایید می‌کنند.

نوزدهم: برخی از آن سخنان دروغ یا راست را به برخی دیگر انتقال می‌دهند، آنرا به خاطر سپرده و بدان استدلال می‌کنند (مقصود این که انسانها وقتی یکی از پیش بینی های کاهنان را درست و دقیق می‌بینند همان را به یکدیگر انتقال داده و دال بر صحت سایر گفته های دروغین او می‌دانند).

بیستم: اثبات صفات خداوند برخلاف دیدگاه اشاعره و معطله (اهل تعطیل).

بیست و یکم: آن بیهوشی و اغمائی که برای اهل آسمانها حاصل می‌شود به سبب ترس از خداوند صاحب عزت و جلال است.

بیست و دوم: همه فرشتگان و موجودات اهل آسمانها، برای خداوند به سجده می‌افتند.

باب شفاعت یعنی: بیان آنچه از آیات قرآن که شفاعت را ثابت و نفی می‌کند و حقیقت آیاتی که بر اثبات شفاعت دلالت دارند.

خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ إِلَهٌ وَلَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (الأنعام: ۵۱) یعنی: با آن کسانی را بترسان که می‌ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند. برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد. شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

مصنف می‌گوید: خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ إِلَهٌ وَلَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (الأنعام: ۵۱) یعنی: با آن کسانی را بترسان که می‌ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند. برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد. شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند. انذار یعنی: اعلام اسبابی که موجب ترس هستند و برحذر داشتن از آنها. و در عبارت قرآنی «وانذر به» مقصود از «به» یعنی: بوسیله قرآن، که نظر ابن عباس همین است.

و عبارت (الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لِلَّهِ) یعنی: کسانی که می‌ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند، که اینان مومنان هستند. از فیصل بن عیاض روایت شده است که گفت «همه مخلوقات خداوند نکوهش نمی‌شوند بلکه تنها آنهایی که می‌فهمند و تعقل می‌کند سرزنش می‌شوند، پس (وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لِلَّهِ) مقصود همان مومنانی است که دارای دلهایی بیدارند.

عبارت «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَاِلٰهٌُ وَلَا شَفِيعٌ» یعنی برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد.

زجاج می گوید: لیس، بنا بر حال بودن در محل نصب است. مثل اینکه گفته است: از هر یاور و میانجیگری خالی هستند. عامل در آن «یخافون» است. عبارت (لَعَلَّهُمْ يَنْقُونَ لِلَّهِ) یعنی: در این دنیا عملی انجام می دهند تا خداوند آنها را در روز قیامت نجات بخشد.

خداوند فرموده است ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ﴾ (الزمر: ۴۴) یعنی: بگو: شفاعت و میانجیگری تماماً از آن خداست.

مصنف می گوید: خداوند فرمود: ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ﴾ (الزمر: ۴۴) یعنی: بگو: شفاعت و میانجیگری تماماً از آن خداست.

قبل از آیه مذکور آمده است: ﴿ أَمْ أَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴾ (الزمر: ۴۳)

یعنی: بلکه آنان بدون رضایت و اجازه خداوند میانجی هایی را برگزیده اند. بگو آیا هر چند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند.

این فرموده خداوند همانند این آیه است که می فرماید: ﴿ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَبِهُونَ اللَّهُ يَمْلِكُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ سُبْحَانَهُ، وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ (یونس: ۱۸) یعنی: اینان غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه بدیشان زیان می رسانند و نه سودی عایدشان می سازند، و می گویند اینها میانجیهای ما در نزد خدایند. بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی باخبر می سازید که خداوند در آسمانها و زمین خبری از آنها ندارد؟ خداوند منزّه و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انباز او می دانند.

خداوند در این آیات و آیاتی نظیر آنها بیان کرده است که موضوع شفاعت و میانجیگری با این وجه غیر ممکن و منتفی است. و برگزیدن شفیعانی به این نحو شرک است و خداوند متعال از آن پاک و منزّه است.

خداوند متعال فرموده است ﴿ فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ صَلُّوا عَلَيْهِمْ وَذَكَرَ إِفْكَهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴾ (الأحقاف: ۲۸) یعنی: پس چرا آن معبودهایی

که سوی الله برای نزدیکی به الله به خدایی گرفته بودند، یاریشان نکردند، بلکه از ایشان گم و گور شدند، این دروغ و افترای ایشان بود. خداوند متعال بیان کرده است که ادعای آنها مبنی بر اینکه با اله گرفتن آنها برایشان در نزد خدا شفاعت می کنند، دروغ و افترائی است که از جانب خود ساخته اند و اساسی ندارد.

عبارت (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا) یعنی: خداوند مالک شفاعت است. و کسی که از او طلب شفاعت می شود، صاحب و مالک ذره ای از آن نیست. بلکه باید شفاعت را از کسی خواست که خود به تنهایی صاحب و مالک آن است. چرا که طلب شفاعت، عبادت کردن واله برگزیدن است و این نیز جز شایسته خداوند نیست.

بیضاوی می گوید: این سخن، پاسخی است بر کسانی که امید و شفاعت از غیر خدا را دارند به این استدلال که شفیعان، اشخاصی هستند که مقرب درگاه خداوندند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ الزمر: ۴۴ یعنی: پادشاهی و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست. این سخن بیان بطلان دیدگاه کسانی است که به غیر از خدا افرادی را به میانجیگری برگزیده اند. زیرا خداوند صاحب اصلی عالم است و صاحب شفاعت بودن نیز در داخل مالکیت او مندرج است. پس هرگاه خداوند مالک شفاعت باشد خواستن از کسی که مالک آن نیست باطل می شود. خداوند می فرماید ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ﴾ یعنی: آن کیست که بتواند بدون اذن خداوند در پیشگاه او شفاعت کند. ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸) یعنی: شفیعان جز برای کسی که خداوند خوشنود و راضی است، شفاعت نمی کنند.

ابن جریر می گوید: این آیه هنگامی نازل شد که کافران گفتند: ما این بت‌هایمان را جز بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک سازند نمی پرستیم. خداوند متعال می فرماید ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (الزمر: ۴۴) یعنی: پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداوند است و به سوی او بازگردانده می شوید.

خداوند می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ﴾ (البقره: ۲۵۵) یعنی: کیست که در پیشگاه او (خداوند) میانجیگری کند، جز به اذن و اجازه او.

مصنف می گوید: خداوند می فرماید ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ﴾ یعنی: کیست که در پیشگاه او میانجیگری کند جز به اذن و اجازه او. با توجه به آیاتی که گذشت روشن شد، شفاعتی که قرآن آنرا نفی می کند، همان شفاعتی است که از غیر خدا خواسته شود. در این آیه آمده است که شفاعت در سرای آخرت اتفاق می افتد ولی با اجازه و اذن خداوند. همانگونه که خداوند فرموده است ﴿يَوْمَئِذٍ لَا نَنْفَعُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه: ۱۰۹) یعنی: در آن روز شفاعت کسی سودی نمی بخشد، مگر این که خداوند رحمن به او اجازه دهد و گفتارش را بپسندد. با این آیه خداوند بیان کرده است که شفاعت با دو شرط اتفاق می افتد: اجازه خداوند به کسی که شفاعت می کند، (به شفاعت کننده) و رضایت و خوشنودی خداوند از کسی که شفات در مورد او صورت می گیرد. خداوند متعال از اعمال ظاهری و باطنی بندگان جز به آن وجهی که خود از آنها خواسته است و بنده نیز خالصانه و بدون شک و تردید با آن عمل با خداوند ملاقات کند، راضی و خوشنود نیست. همانگونه که حدیث صحیح^۱ نیز بر این مطلب دلالت دارد. که تبیین آن نیز از کلام شیخ الاسلام رحمته الله خواهد آمد.

۱- در این خصوص احادیث فراوانی موجود است از جمله آنها: حدیث ابوامامه رضی الله عنه است که می گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مردی که در کار زار و نبرد خود هم طالب اجر و ثواب است وهم نام و شهرت، چه چیزی بهره و نصیب او می شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نصیب او نمی شود. آن مردسه بار این سوال را مطرح کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همان جواب را فرمودند. سپس فرمود: خداوند تنها عملی را می پذیرد که خالصانه برای جلب رضای او باشد. نسائی در الجهاد (۲۵/۴) باب من

خداوند می فرماید: ﴿ وَكَرَّمْنَا مَلَكَ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ۝۲۶ ﴾ (النجم: ۲۶) یعنی: چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و شفاعت ایشان سودی نمی بخشد و کاری نمی سازد مگر بعد از آنکه خداوند اجازه دهد و بدان راضی و خشنود باشد.

و خداوند می فرماید:

﴿ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ۝۲۳ ﴾ وَلَا نَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ، حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۝۲۴ ﴾ (سبأ: ۲۲ - ۲۳) یعنی: بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند. هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان او صادر شود؛ (در این هنگام) می گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده» می گویند: «حق را بیان کرد و و اوست بلند مقام و بزرگ مرتبه»

غزا یلتمس الا جر والذکر آنرا روایت کرده است. سند آن همانگونه که حافظ عراقی در تخریج الاحیاء (۳۲۸/۴) والبانی در الصحیحة آورده اند، حسن است. به ابتدای کتاب الترغیب منذری مراجعه شود که احادیث فراوانی در این معنا در آن جا آمده است.

مصنف رحمته الله استدلال می کند به این فرموده خداوند که می فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ (النجم: ۲۶)

ابن کثیر رحمته الله در خصوص این آیه می گوید: همانند آیاتی مثل: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ﴾ و ﴿وَلَا تُنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ لَهُ﴾ است. هنگامی که در حق فرشتگان مقرب درگاه خدا چنین باشد، پس ای جاهلان چگونه! شفاعت این همتایان را امید دارید؟ حال آن که عبادت کردن آنها از سوی خداوند دستور داده نشده و اجازه ای در این خصوص صادر نگشته است بلکه به زبان تمامی فرستادگان خدا از چنان کاری نهی شده و در تمامی کتابهای خداوند در خصوص آن نهی نازل گشته است.

مصنف به این آیات خداوند نیز اشاره می کند که فرموده است: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ (۲۲ - ۲۳) ﴿وَلَا تُنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (سبأ: ۲۲ - ۲۳)

یعنی: بگو کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می پندارید. آنها در آسمانها و زمین به اندازه ذره ای مالکیت و قدرتی ندارند. و در آسمانها و زمین کمترین مشارکت نداشته و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد. هیچگونه شفاعتی در پیشگاه خداوند مفید و سودمند واقع نمی گردد. مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازه دهد. ابن قیم رحمته الله در سخنی پیرامون این آیات می گوید؛ خداوند تمامی اسبابی را که مشرکان خود را به آن در آویخته اند قطع کرده است. مشرک فقط چیزی را به معبودی خود می گیرد که نفعی برای او حاصل نمی کند. نفع تنها از کسی حاصل می شود که یکی از این ویژگیهای چهار گونه را داشته باشد. یا آن کس مالک چیزی است که عابد و بنده اش از او می خواهد یا اگر مالک نباشد، شریک آن مالک است و اگر هم شریک نباشد، یاور و پشتیبان اوست و اگر هم کمکار و پشتیبان نباشد، میانجی و شفیع او نزد مالک است. خداوند پاک و منزّه این مراتب چهار گانه را به ترتیب از خود نفی کرده است بطوری که از بالاترین درجه تا پایین ترین آنها همگی را نفی کرده است.

بنابراین مالکیت، شرکت، پشتیبانی و میانجیگری که مشرک خواستار آن است نفی شده است. و خداوند تنها شفاعت یا میانجیگری را که مشرک در آن نصیبی ندارد ثابت کرده است و آن هم شفاعت با اذن و اجازه خداوند است.

همین آیات به عنوان نور و برهان و پیرایش خود برای توحید و ریشه کن نمودن شرک و جنس آن برای کسی که این آیات را فهمیده باشد، کافی و وافی است. قرآن لبریز از آیاتی مثل و نظیر این آیات است، ولی بیشتر مردم نمی توانند اتفاقات و وقایع را در زیر لوای آن بشناسند و در ضمن آن بگنجانند. گمان می برند آنچه از واقعیتها که برایشان پیش آمده است از نوع دیگری است، و آن چه در قرآن مطرح شده شامل قومی است که از قبل گذشتند و چیزی از آنها باقی نمانده است، و این همان چیزی است که مانع بین قلب و فهم قرآن است. (یعنی: عدم تطبیق احوال اقوام گذشته با وضعیت بشر فعلی و جاهلیت مدرن) سوگند به خدا، اگر چه امتهای قبل گذشتند ولی کسانی جانشین و میراث دار آنها شدند که مثل یا بدتر از آنها و پایین تر از آنها هستند، که قرآن همگی آنها را همانند هم در بر گرفته و قواعد کلی آن مشمول همگان می شود.

در ادامه ابن قیم رحمته الله می گوید: از انواع شرک، می توان درخواست نیازمندیهای خود از مرده ها و و طلب کمک و یاری از آنها را برشمرد، این اصلی ترین شرک در دنیاست، مرده عملش منقطع گشته و برای خود مالک نفع و ضرری نیست، چه رسد به اینکه فرد دیگری از او یاری بطلبد و از او بخواهد تا نزد خدا برای او شفاعت کند، و این بیانگر جهل و نادانی آن فرد نسبت به شفاعت کننده و خداوندی که نزد او شفاعت می شود، است، چرا که شفاعت کننده قادر نیست بدون اجازه خداوند در محضر او شفاعت کند. خداوند طلب یاری کردن و خواستن از کسی را، سبب اجازه خود قرار نداده است، بلکه سبب تنها کامل گردانیدن توحید است، در حالی که مشرک سببی را برگزیده است که مانع توحید و یکتا پرستی است و او به منزله کسی است که برای دست یافتن به نیاز خود از چیزی کمک بطلبد که مانع دست یابی وی به آن مطلوب است که وضعیت هر مشرکی، اینگونه است.

آنان صفاتی مثل شرک به معبود و تغییر دین او، دشمنی با اهل توحید و ناقص انگاشتن آنها در برابر مردگان را در خود جمع کرده‌اند. حال آنکه با شرک ب، سرزنش، عیب جویی و دشمنی با اولیاء خداوند در واقع خداوند را ناقص جلوه می‌دهند. آنان در واقع چهره کسانی را که برای خداوند شریک قرار می‌دهند، مخدوش و معیوب می‌سازند، زیرا گمان می‌کنند که آنها از این عملکردشان راضی هستند به آنان برانجام چنین کاری فرمان داده‌اند و به این سبب آنها را دوست می‌دارند، حال آن که مشرکان در همه زمانها و مکانها دشمنان انبیاء هستند، و چقدر اجابت کنندگان این مشرکان (به زعم خودشان) فراوانند! کسی که دچار چنین شرک بزرگی شده‌است، نجات پیدا نمی‌کند، مگر اینکه توحید خود را برای خداوند از هر نوع شرکی مجرد سازد. با مشرکین و در راه خدا دشمنی ورزد و با گرفتار ساختن و غلبه یافتن بر آنها به خداوند نزدیکی جوید و خداوند را تنها ولی و سرپرست، اله و معبود خود برگزیند. دوستی، ترس، امید و خواری اش را تنها به خداوند اختصاص دهد. توکل او بر خدا باشد و از خداوند یاری بطلبد، به سوی او پناه ببرد و از او کمک بطلبد. نیتش خداوند باشد، از خداوند تبعیت کند و خواستار رضایت مندی او باشد. خواسته اش از خدا باشد و استعانتش نیز به خداوند باشد، برای خدا عمل کند. برای خدا، به یاری از خدا و همراه خدا باشد.

سخن ابن قیم رحمته الله در این جا به پایان می‌رسد.

و آن چه که این امام بزرگ پیرامون معنای آیه مذکور مطرح کرد در واقع حقیقت دین اسلام است.

همانطوری که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴾ (النساء: ۱۲۵) یعنی: آیین چه کسی بهتر از آیین آن کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکو کار باشد و از آیین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حقاقتاً بود.

ابو العباس می‌گوید: خداوند از سوی خود هر آن چیزی را که مشرکان خود را بدان وابسته کرده‌اند، نفی کرده است، از اینکه برای غیر او ملک و تصرفی باشد یا قسمتی از ملک باشد یا کمکار خداوند باشد همه این موارد را به کلی نفی کرده است و تنها شفاعت باقی می‌ماند که خداوند در خصوص آن بیان کرده است که تنها برای کسی سودمند است که خداوند در حق وی اجازه آنرا صادر کند.

همانطوری که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸) یعنی: تنها برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می‌کنند، بنابراین شفاعتی که مشرکان می‌پندارند روز قیامت منتفی است. همانگونه که قرآن آنرا نفی کرده و پیامبر ﷺ نیز خبر داده است که «وی ﷺ» (در روز قیامت) می‌آید سپس برای پروردگارش سجده می‌کند و او را حمد و ثنا می‌گوید: و در همان ابتدا آغازگر شفاعت نمی‌شود. سپس به او گفته می‌شود سرت را بلند کن، (آن چه می‌خواهی) بگو، شنیده می‌شود، بخواه تا به تو داده شود. شفاعت کن، شفاعت به تو داده خواهد شد.»

ابو هریره به او ﷺ گفت: خوشبخت ترین مردم به شفاعت تو کیست؟ فرمودند: هرکس خالصانه در قلب خود بگوید لا اله الا الله یعنی: هیچ معبود بر حقی جز خداوند نیست. پس شفاعت مذکور از آن اهل اخلاص و به اذن خداست نه برای کسی که مشرک به خداست و برای او شریک قرار داده است.

مقصود مصنف از ابوالعباس: کنیه شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن

تیمیه حرانی، کتبه الله است.

مصنف از قول ابن تیمیه می گوید: «خداوند هر آنچه را که مشرکان خود را بدان وابسته کرده اند از خود نفی کرده است، از اینکه ملک و تصرفی یا قسمتی باشد از آن برای غیر او باشد

و تنها شفاعت را باقی ماند که خصوص آن بیان کرده است، که فقط برای کسی سودمند است که خداوند درباره وی اجازه شفاعت داده است. همانطوری که می فرماید: تنها برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می کنند. بنابراین شفاعتی که مشرکان می پندارند، روز قیامت منتفی است. همانگونه قرآن آن را نفی کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خبر داده است که وی صلی الله علیه و آله روز قیامت به پیشگاه خداوند حاضر می شود، سپس برای پروردگارش سجده می کند و حمد و ثنای او را بجا می آورد و در همان ابتدا آغازگر شفاعت نمی شود سپس به او گفته می شود سرت را بلند کن، (آن چه می خواهی) بگو، شنیده می شود، بخواه تا به تو داده شود. شفاعت کن، شفاعت به تو داده خواهد شد.^۱

ابو هریره به او صلی الله علیه و آله گفت: خوشبخت ترین مردم به شفاعت تو کیست؟ فرمودند: هر کس خالصانه در قلب خود بگوید لا اله الا الله یعنی: هیچ معبود بر حقی جز خداوند نیست. پس شفاعت مذکور از آن اهل اخلاص و به اذن خداست، نه برای کسی که مشرک به خداست و برای او شریک قرار داده است.

۱- قسمتی از حدیث طولانی شفاعت: بخاری در کتاب الأنبياء (۳۳۴۰): باب قول الله عزوجل «ولقد أرسلنا نوحاً الى قومه» آنرا روایت کرده است. ودر التفسیر (۴۷۱۲) باب قوله تعالى (ذرية من حملنا مع نوح انه كان عبداً شكوراً) و مسلم: کتاب الايمان (۱۹۴)(۳۲۷) باب اوتی اهل الجنة منزلة فيها از حدیث ابوهریره رضی الله عنه مراجعه شود به نظم المتناثر(ص) (۱۴۹) در کتاب الشفاعة شیخ مقلیل هادی الوادعی.

حقیقت شفاعت این است که خداوند سبحان بر اهل اخلاص، تفضل و لطف نموده و به واسطه دعای کسی که به او اجازه میانجیگری داده است آن فرد را می بخشد، تا فرد شفاعت کننده را اکرام کند و او را به مقام محمود برساند.

شفاعتی را که در آن شرک است، قرآن نفی می کند. از این رو در جاهای مختلف قرآن شفاعت با اذن و اجازه ثابت شده است، پیامبر ﷺ بیان کرده است که شفاعت تنها شامل اهل توحید و اخلاص می شود.

مصنف رحمته الله می گوید: حقیقت شفاعت این است که خداوند سبحان بر اهل اخلاص، تفضل و لطف نموده و به واسطه دعای کسی که به او اجازه میانجیگری داده است آن فرد را می بخشد، تا فرد شفاعت کننده را اکرام کند و او را به مقام محمود برساند. شفاعتی را که در آن شرک است، قرآن نفی می کند از این رو در جاهای مختلف قرآن شفاعت با اذن و اجازه ثابت شده است، پیامبر رحمته الله بیان کرده است که شفاعت تنها شامل اهل توحید و اخلاص می شود.

در خصوص عبارت مصنف مبنی بر اینکه ابوهریره گفت: تا پایان آن حدیث، باید گفت: که این حدیث را بخاری و نسائی از ابوهریره روایت کرده اند. احمد نیز آنرا روایت کرده و ابن حبان^۱ آنرا تصحیح نموده است که روایت احمد اینگونه بیان شده است که پیامبر رحمته الله فرمودند: شفاعت من برای کسی است که بگوید: لا اله الا الله به طوری که قلبش زبانش و زبانش قلبش را تایید کند (یعنی با تمام وجود بدان باور داشته باشد).

۱- بخاری: کتاب العلم (۹۹): باب الحرص علی الحدیث و نسائی در الکبری همانگونه که در تحفه الاشراف (۴۸۳/۹) آمده است. احمد (الایمان) (۱۹۹) (۳۳۸): ابن حبان (۲۵۹۴).

گواه این موضوع حدیثی است که در صحیح مسلم^۱ از ابوهریره روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر پیامبری حق دارد که دعایی برای او اجابت شود. و تمام پیغمبران در این دنیا این دعا را از خداوند خواستند و او نیز اجابت نمود ولی من دعایم را تا روز قیامت نگه داشته ام و آنهم شفاعت برای امتم است و این دعای من اگر خداوند بخواهد به کسی می رسد که در حالتی از دنیا برود که چیزی را برای خداوند شریک قائل نشده باشد (بی آنکه شریکی برای خداوند قائل شده باشد از دنیا برود).

مصنف رحمته در اینجا سخن شیخ الاسلام را نقل کرده است و در واقع سخن وی در مقام تفسیر آیاتی است که در این باب مطرح شده است. که به حق با وجود کوتاه و مختصر بودن کافی وافی است. والله اعلم

واخلاص رابه نیکوترین وجه تعریف کرده است و می گوید: اخلاص یعنی تنها خدارا به یگانگی دوست داشتن و خواستن روی او (طالب رضای او بودن).

ابن قیم رحمته در معنای حدیث ابوهریره می گوید: در این حدیث اندیشه کن، که چگونه بزرگترین اسباب رسیدن به شفاعت پیامبر ﷺ را خالص کردن توحید از هر گونه شرک، بیان کرده است. و این برخلاف چیزی است که مشرکان باور دارند، از نظر آنها با گرفتن شفیعان، عبادت و دوست داشتن آنها، می توان به شفاعت دست یافت. ولی فرموده پیامبر ﷺ خلاف گمان دروغین آنهاست، پیامبر ﷺ خبر داده است که سبب شفاعت، مجرد داشتن توحید است و در چنین صورتی است که خداوند به شفاعت کننده اجازه می دهد تا شفاعت کند.

و از جمله نادانی مشرک باور و اعتقاد نادرست اوست که فردی را به عنوان ولی و شفیع برگزیده است، که گمان می برد نزد خداوند به او نفع می رساند و از او میانجیگری

۱- مسلم (۱۹۳)(۳۲۶) کتاب الایمان ۱۹۴- ۳۳۸ باب اختباء النبی صلی الله علیه و سلم دعوة الشفاعة لامته.

می کند، همانگونه که نور چشمان و نزدیکان پادشاهان و سردمداران به دوستان خود نزد پادشاه و یا امیر نفع می رسانند.

غافل از اینکه هیچ فردی نزد خداوند شفاعت نمی کند مگر آنکه به او اجازه چنین کاری را بدهد و تنها در حق کسی به آن شفاعت کننده اجازه شفاعت می دهد که از عمل و گفتارش راضی و خشنود باشد.

همانگونه که در فصل اول مطرح شد خداوند گفته است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ البقرة: ۲۵۵ یعنی: آن کیست که بدون اجازه خداوند در نزد او شفاعت کند و در فصل دوم می گوید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ الأنبياء: ۲۸ یعنی: شفیعان جز برای کسی که خداوند راضی است شفاعت نمی کنند و فصل سوم: باقی می ماند که آنهم بیان این مطلب است که خداوند از هیچ گفتار و عملکردی راضی و خشنود نمی شود مگر با رعایت توحید او و پیروی از پیامبرش ﷺ این سه فصل ریشه شرک را از قلب کسی که آنرا بفهمد و رعایت کند، قطع می کند.

همچنین ابن قیم رحمته الله این مطلب را نیز یادآور شده است که شفاعت شش نوع است: نخست: شفاعت کبری که پیامبران اوالعزم علیهم الصلاة والسلام، از آن درنگ کرده و پذیرش آنها به تاخیر می اندازند تا اینکه به پیامبر اسلام ﷺ ختم می شود پس پیامبر ﷺ می فرماید: آن برای من^۱ و آن به هنگامی است که مردمان در روز محشر به سوی انبیاء می گروند تا در نزد پروردگارشان برای آنها میانجیگری کنند و از این جایگاه سخت - که در انتظار داد گاهند - آنها را رهایی بخشند. که پیامبر اسلام ﷺ برای رهایی از سختی انتظار و گرمای سوزانی که آنها را در بر گرفته برای حضور در داگاه عدل الهی

۱- قسمتی از حدیث طولانی است که از انس در خصوص شفاعت کبری (عظمی) روایت شده است بخاری: در کتاب التوحید(۷۵۷): باب کلام الرب عزوجل يوم القيامة مع الانبياء وغيرهم آنرا روایت کرده است مسلم(۱۹۳)(۳۲۶) کتاب الايمان، باب ادنى اهل الجنة منزلة فيها.

برای آنان میانجیگری می کند و خداوند این را مختص پیامبر اسلام ﷺ قرار داده و هیچ کس در این شفاعت با او مشارکت ندارد.

دوم: شفاعت برای اهل بهشت جهت ورود به بهشت در وارد شدن به آن که ابوهریره در حدیث طولانی که مورد اتفاق بخاری و مسلم است آنرا روایت نموده است.

سوم: شفاعت پیامبر ﷺ برای گروهی از گناهکاران امت خویش که به سبب گناهی که مرتکب شده اند، مستوجب آتش اند. پس برای عدم ورود به جهنم برایشان شفاعت می کند.

چهارم: شفاعت وی ﷺ برای گناهکارانی که اهل توحیداند، ولی به سبب گناهان وارد جهنم می شوند. که پیامبر ﷺ برای آنان شفاعت کرده از جهنم آنان را نجات می دهد. احادیثی در این خصوص از پیامبر ﷺ به تو روایت شده است که تمامی صحابه و اهل سنت بر آن اجماع دارند و منکر آنرا اهل بدعت می دانند و از هر سو به گمراه بودن وی فریاد سر داده اند.

پنجم: شفاعت وی ﷺ برای گروهی از اهل بهشت به منظور ثواب بیشتر و ترفیع درجه آنها.

این نوع شفاعت هیچگونه نزاع و اختلافی در آن نیست. و تمام آن مختص کسی است که اهل اخلاص است و غیر از خداوند ولی و شفیع بر نگزیده باشد. همانطوری که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ (الأنعام: ۵۱) یعنی: با قرآن کسانی را انذار ده که می ترسند (از روزی که) در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند، برای آنان به جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد.

ششم: شفاعت پیامبر ﷺ برای برخی از خویشاوندان کافر خود که اهل جهنم اند تا عذاب او تخفیف داده شود که این تنها به ابوطالب - عموی پیامبر ﷺ - اختصاص دارد.

- از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
- نخست: تفسیر آیات (مربوط به شفاعت).
- دوم: صفت شفاعتی که نفی شده و ممنوع است.
- سوم: صفت شفاعتی که از نظر شرعی ثابت شده است.
- چهارم: مطرح شدن شفاعت کبری یا همان مقام محمود.
- پنجم: توصیف: عمل پیامبر ﷺ در هنگام شفاعت کردن و اینکه وی ﷺ آغازگر شفاعت نیست بلکه سجده می‌کند و هنگامی که به او اجازه داده شد شفاعت می‌کند.
- ششم: خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت پیامبر ﷺ کیست؟
- هفتم: شفاعت پیامبر ﷺ شامل حال کسی که به خداوند شریک ورزیده است، نمی‌شود.
- هشتم: بیان حقیقت شفاعت. (اقسام آن).

باب: خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾ (۵۶) (القصص)
یعنی: و ای پیامبر تو نمی توانی کسی را که بخواهی هدایت کنی، بلکه تنها خداست که هر کسی را بخواهد هدایت عطا می کند و بهتر می داند که چه افرادی راهیابند.

در صحیح از ابن مسیب از پدرش روایت شده است که گفت: « هنگامی که ابوطالب در حالت احتضار (نزدیک مرگ) به سر می برد، رسول خدا ﷺ به نزد وی آمد در حالیکه عبدالرحمن بن ابی امیه و ابوجهل نیز نزد او بودند. پس رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای عمو بگو لا اله الا الله، سخنی که نزد خدا بدان وسیله برای تو عذر و دلیل بیاورم. عبدالله بن ابی امیه و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می شوی؟ پس پیامبر ﷺ سخن خود را دوباره تکرار نمود و آندو نیز همان سخن را تکرار کردند و آخرین سخنی که گفت: همان پایبندی به دین عبدالمطلب بود و از اینکه بگوید لا اله الا الله سر پیچی و ابا کرد، پس پیامبر ﷺ فرمودند: حتماً برای تو در آنچیزی که از آن بازداشته نشدی (دست نکشیدی) طلب استغفار خواهم کرد. از این رو خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ ﴾ (التوبه: ۱۱۳)

یعنی: برای پیامبر(ص) و کسانی که ایمان آورده اند، شایسته نیست که برای مشرکان طلب استغفار کنند، اگر چه خویشاوندان نزدیکشان باشند.

و خداوند در خصوص ابوطالب نیز این آیه را نازل فرموده است که

﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾ (۵۶) (القصص):

۵۶) یعنی: ای پیامبر ﷺ تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت کنی بلکه تنها خداست که هر کس را بخواهد هدایت عطا کند و بهتر می‌داند که چه افرادی راهیابند.

مصنف می‌گوید: باب خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (القصص: ۵۶)

سبب نزول این آیه مرگ ابوطالب بر دین عبدالمطلب است، که شرح آن در حدیث این باب خواهد آمد. ابن کثیر رحمته الله می‌فرماید: خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: تو ای محمد نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، یعنی: این وظیفه تو نیست، بلکه وظیفه تو رسانیدن پیام خداوند است. و خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و حکمت رسا و آشکار و حجت قاطع در دست اوست.

همانطوری که خداوند فرموده است: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (البقرة: ۲۷۲) یعنی: هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند و فرموده است: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۳) یعنی: بیشتر مردم اگر چه به ایمان آوردنشان حریص باشی، ایمان نمی‌آورند. (شارح) به نظر می‌رسد در اینجا هدایت توفیق و قبول از غیر خدا نفی شده است و این کار مختص به خداوند است. و او قادر بر چنین کاری است. ولی هدایت مطرح شده در این فرموده خداوند که: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (الشوری: ۵۲) یعنی: و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی. هدایت راهنمایی و بیان شرع است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند مامور به بیان کردن است و او راهنمایی است که به سوی دین و شریعت خداوند دلالت می‌دهد.

مصنف می گوید: « در صحیح از ابن مسیب از پدرش روایت شده است که گفت » هنگامی که ابوطالب در حالت احتضار (نزدیک مرگ) به سر می برد، رسول خدا ﷺ به نزد وی آمد در حالیکه عبدالرحمن بن ابی امیه و ابوجهل نیز نزد او بودند. پس رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای عمو بگو لا اله الا الله، سخنی که نزد خدا بدان وسیله برای تو عذر و دلیل بیاورم. عبدالله بن ابی امیه و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می شوی؟ پس پیامبر ﷺ سخن خود را دوباره تکرار نمود و آندو نیز همان سخن را تکرار کردند و آخرین سخنی که گفت: همان پایبندی به دین عبدالمطلب بود، و از اینکه لا اله الا الله بگوید سر پیچی و ابا ورزید، سپس پیامبر فرمودند: حتماً برای تو طلب استغفار می کنم تا زمانی که از آن منع نشده ام. از این رو خداوند عزوجل آیه ﴿ مَا كَانُ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ ﴾ (التوبه: ۱۱۳).

یعنی: برای پیامبر ﷺ و کسانی که ایمان آورده اند، شایسته نیست که برای مشرکان طلب استغفار کنند، اگر چه خویشاوندان نزدیکشان باشند.

مقصود از صحیح یعنی صحیح مسلم و بخاری.^۱

مقصود از ابن مسیب، همان سعید بن مسیب بن حزن ابن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم قریشی مخزومی، یکی از علما و فقیهان هفتگانه تابعین است. علما اتفاق نظر دارند که مراسیل وی صحیح ترین مراسیل است. ابن مدینی می گوید: در میان تابعین کسی را به وسعت علمی او نمی شناسم. بعد از سال نود هجری در سن نزدیک به هشتاد سالگی وفات یافت.

پدرش، مسیب صحابی بود که تا زمان خلافت عثمان رضی الله عنه عمر کرد، و همچنین جدش حزن صحابی بود که در جنگ یمامه به شهادت رسید.

۱- بخاری: کتاب التفسیر (۴۷۷۵۲): باب انک لا تهدي من اجبیت ولكن الله يهدي من يشاء ومسلم:

کتاب الایمان (۲۴)(۳۹): باب الدلیل علی صحة اسلام من حضره الموت ما لم یشرع فی النزع

عبارت «هنگامی که ابوطالب در حالت احتضار به سر می‌برد» یعنی نشانه‌ها و مقدمات مرگ در او مشاهده می‌شد.

عبارت «رسول خدا ﷺ به نزد وی آمد» ممکن است که مسیب نیز همراه آن دو نفر؛ یعنی عبدالله و ابوجهل در نزد ابوطالب حضور داشتند، چرا که آن دو نفر مخزومی بودند و مسیب نیز مخزومی بود و هر سه نفر در آن زمان کافر بودند، ابوجهل با حالت کفر کشته شد ولی آن دو نفر اسلام آوردند.

عبارت: «یا عم» یعنی ای عمو، منادای مضاف است. جایز است که یا در آخر عم آورده شود و یا حذف گردد. که در این جا یا حذف شده است و کسره به عنوان راهنمای آن باقی مانده است.

عبارت: «بگو لا اله الا الله» او را به این شعار راهنمایی و ارشاد کرد. به سبب اینکه ابوطالب مدلول آنرا که نفی شرک از خداوند و خالص کردن عبادت برای اوست را می‌دانست، پس هر کس با علم و یقین آنرا بگوید، از شرک و مشرکین مبرا شده و وارد اسلام گشته است. چرا که آنان مدلول آن را می‌دانستند. و در آن زمان تنها دو دسته در مکه بودند؛ مسلمان و کافر تنها کسی آ کلمه و شعار را به زبان می‌آورد که شرک را ترک گفته و از آن تبری می‌جست. هنگامی که پیامبر ﷺ و یارانش به مدینه هجرت کردند در آنجا هم مسلمانان موحد بودند و هم منافقانی که به زبان شعار مذکور را می‌گفتند و به معنای آن آگاهی داشتند، ولی بدان اعتقاد نداشتند. و این به سبب «دشمنی» شک و تردیدی بود که در دل‌های آنها وجود داشت؛ در عملکرد ظاهری با مسلمانان مشکل بودند نه در باطن. از جمله کسانی که در آنجا سُکنی داشتند، یهودیان بودند که هنگام هجرت، پیامبر ﷺ به شرط اینکه با او دشمنی نوزند و به او خیانت نکنید، آنها را به حالت خود وا گذاشت و رهایشان ساخت، همانگونه که در کتابهای حدیث و سیره مطرح شده است.

«کلمه» در عبارت عربی یعنی سخن. قرطبی می‌گوید «کلمه» به دلیل بدل لا اله الا الله بودن نصب است و بنابر خیرمبتدای محذوف بودن رفع آن نیز جایز است.

عبارت عربی «احاج لك بما عند الله» با تشدید جیم از مصدر محاجّه. مقصود اگر آن سخن را بگوید: می توان در پیشگاه خداوند برای او عذر و حجت تلقی کرد. عبارت مذکور بیانگر آن است ارزش اعمال به پایان آنها بستگی دارد، چرا که اگر در همان حالت با اعتقاد بر مدلول لا اله الا الله، که به مفهوم نفی هر نوع معبود و اثبات آن فقط برای خداوند است، به کار می گرفت به او سود می رساند.

عبارت «آندو نفر - عبدالله بن امیه و ابو جهل - به او (ابوطالب) گفتند: آیا از دین عبدالمطلب رویگردان می شوی؟ حجت و برهان مردودی است که مشرکان در برابر فرستادگانش بدان استدلال می کنند از این رو آن دو نفر نیز این سوال را مطرح کردند. مثل سخن فرعون به موسی: ﴿ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ﴾ طه: ۵۱ یعنی: تکلیف امتهای گذشته چه می شود.

همچنین خداوند فرموده است: ﴿ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴾ (الزخرف: ۲۳) یعنی: همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو بیم دهنده ای مبعوث نکرده ایم مگر اینکه متنعمان آنان گفته اند ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته ایم و قطعاً به دنبال آنان می رویم.

عبارت: «پس پیامبر ﷺ سخن خود را دوباره تکرار نمود و آندو نیز همان سخن خود را تکرار کردند» بیانگر شناخت آندو نسبت به معنا و مفهوم «لا اله الا الله» است. چرا که آنان می داستند اگر ابوطالب آنرا به زبان آورد، از دین عبدالمطلب که شریک به خداوند در الوهیت است، میرا گشته و بدور شده است. ولی به ربوبیت خداوند همانگونه که قبلاً گذشت اقرار داشتند و آنرا تایید می کردند. عبدالمطلب به ابرهه (حاکم حبشه که به کعبه حمله کرده بود) گفت: من صاحب شتران هستم و کعبه دارای صاحبی است که او خود ترا از برخوردار به آن باز خواهد داشت. گفته آندو نفر در هنگام فرموده پیامبر ﷺ به عمویش مبنی بر اینکه: بگو لا اله الا الله به سبب خود بزرگ بینی و رویگردانی از عمل به مدلول آن کلمه بود. همانگونه که خداوند متعال در خصوص آندو، امثال آنها که

مشرکند می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا
 ءَالِهَتَنَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ (الصافات: ۳۵ - ۳۶) یعنی: چون لا اله الا الله به آنان گفته شود
 استکبار می ورزند و می گویند آیا ما معبودان خود را با سخن شاعر دیوانه‌ای رها سازیم.

پس خداوند در رد این حالت و سخن آنان می فرماید: ﴿بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾ (الصافات: ۳۷) یعنی: اینگونه نیست که شما می گوید بلکه او سخنی حق آورده
 است و فرستادگان خدا را تصدیق و تایید کرده است. خداوند متعال سبب استکبار آنها را
 نسبت به سخن «لا اله الا الله» بیان کرده است، توضیح بر اینکه سخن مذکور بر نفی
 عبادت معبودانی که به غیر از الله می پرستیدند، دلالت داشت و دلالت این سخن بر نفی
 معبودان دیگر بجز خداوند، دلالت ضمنی است و دلالت آن بر نفی معبودان غیر و
 وجوب اخلاص برای خداوند دلالت مطابقت است.

حکمت پروردگار متعال در عدم هدایت ابوطالب به اسلام، بیان این نکته برای
 بندگان خود است که هدایت در دست خداست. تنها او قادر به انجام آن است نه غیر از
 او.

اگر پیامبر ﷺ که برترین مخلوق خداست - ذره ای قادر به هدایت دلها، گشایش
 سختی‌ها، بخشش گناهان، نجات از عذاب و عقاب و نظیر آنها بود. در آنصورت عمومی
 او که نگهبان، یاور و پناهگاه او بود، شایسته‌ترین و محقق‌ترین فرد به این توانایی و قدرت
 پیامبر ﷺ بود. پس پاک و منزه است آن کسی که از حکمتش درک‌ها در حیرت‌اند، و
 بندگان را به توحید و اخلاص عمل و هدایت دلالت نمود.

در خصوص عبارت «و هو علی ملة عبدالمطلب» یعنی: او بر دین عبدالمطلب بود
 حافظ می گوید: ظاهر گویای آن است که ابوطالب گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم.
 که راوی به دلیل ناپسند بودن سخن مذکور آنرا تغییر داده است که این از جمله تغییرات
 و تصرفات خوب و پسندیده است.

عبارت از اینکه بگوید «لا اله الا الله» سر پیچی و ابا کرد» حافظ می گوید: این تاکید است، از سوی راوی درنقی گفتن چنان سخنی از طرف ابوطالب.

مصنف رحمه الله می گوید: عبارت مذکور بیانگر رد گمان کسانی است که عبدالمطلب و گذشتگان وی را مسلمان میدانند و همچنین بیانگر ضرر یاران و دوستان بد و ضرر بزرگداشت گذشتگان است.

عبارت «پس پیامبر ﷺ فرمودند: حتماً برای تو در آن چیزی که از آن بازداشته نشدی (دست نکشیدی) طلب استغفار خواهم کرد» نووی می گوید این عبارت بیانگر جواز سوگند خوردن است بی آنکه کسی طلب سوگند کند.

گویا: سوگند خوردن در اینجا برای تاکید عزم و تصمیم وی ﷺ بر استغفار به منظور جلب رضایت خاطر ابوطالب بوده است.

وفات ابوطالب اندکی پیش از هجرت در مکه اتفاق افتاد.

ابن فارس می گوید: هنگامی که ابوطالب فوت کرد. رسول خدا ﷺ چهل و نه سال و هشت ماه و یک روز سن داشت.

خدیجه - ام المومنین رضی الله عنها - هشت روز پس از مرگ ابوطالب وفات یافت. عبارت قرآنی ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالزَّيْنِ اٰمَنُوْا اَنْ يَّسْتَعْفِرُوْا لِلْمُشْرِكِيْنَ وَلَوْ كَانُوْا اَوْلِيَٰ قُرْبٰنٍ ﴾ التوبة: ۱۱۳ یعنی: استغفار برای مشرکان اگر چه خویشاوندان نزدیک هم باشند، شایسته پیامبر ﷺ و مومنان نیست.

این آیه خبر به معنای نهی است. ظاهراً این آیه در خصوص ابوطالب نازل شده است. در عبارت عربی «فانزل الله» پس از عبارت «لاستغفرن لك ما لم انه عنك» «فاء» برای ترتیب است، یعنی پس از آن فرموده پیامبر ﷺ، خداوند آیه مذکور را نازل کرد. علما برای شان نزول این آیه اسباب دیگری را نیز بیان کرده اند که منافاتی با این سبب ندارد، چرا که اسباب نزول گاه می تواند متعدد باشد.

حافظ می گوید: روشن است که نزول آیه دوم در خصوص داستان و ماجرای ابوطالب است، ولی نزول آیه قبل از آن جای بحث و نظر دارد. وی اظهار می دارد، آیه

ای که به استغفار مرتبط است مدتی پس از داستان ابوطالب نازل شده و عام است و شامل ابوطالب و غیر او نیز می‌شود. تفسیر آیه مذکور این ادعا را بیشتر روشن می‌کند. خداوند پس از آن این آیه را نازل کرده است که می‌فرماید ﴿ مَا كَانُ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ ﴾ التوبة: ۱۱۳ ولی در خصوص ابوطالب این آیه نازل شد که ﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ﴾ القصص: ۵۶

همه این‌ها بیانگر آن است که ابوطالب نامسلمان از دنیا رفت و آنچه را که سهیلی مطرح کرده مبنی بر اینکه در برخی از کتابهای مسعودی روایت شده است که وی اسلام آورده است، تضعیف می‌شود.

چرا که مسلمان نشدن وی با آنچه در اخبار صحیح آمده است تعارضی ندارد.

آیه مذکور بیانگر تحریم بخشش برای مشرکان و تحریم و دوستی و محبت با آنهاست. زیرا هرگاه طلب استغفار و بخشش برای آنها حرام باشد. محبت و دوستی با آنها نیز به طریق اولی حرام است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده است عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾
القصص: ۵۶ یعنی: ای پیامبر ﷺ تو نمی توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند.

دوم: تفسیر این سخن خداوند که ﴿مَا كَانِ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِمَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾
التوبه: ۱۱۳ یعنی: شایسته پیامبر ﷺ و اهل ایمان نیست که برای مشرکان طلب بخشش کنند. اگر چه خویشاوندان نزدیک آنها باشند. پس از آنکه برای آنان روشن شد که (آنها مشرکان) اهل دوزخند.

سوم: و آن مسأله بسیار بزرگی است: تفسیر فرموده پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه بگو: لا اله الا الله. خلاف آنچیزی که مدعیان علم بر آن هستند. یعنی: بر خلاف مدلول آن عمل می کنند و آنرا نمی دانند).

چهارم: ابوجهل و کسانی که همراه او بودند، مراد پیامبر ﷺ را می دانستند، هنگامی که پیامبر ﷺ به آن مرد (ابوطالب) فرمودند بگو: لا اله الا الله خداوند آنرا بر کسی که ابو جهل به اصل اسلام از او آگاهتر بود، ناپسند داشت.

پنجم: جدیت و تلاش فراوان پیامبر ﷺ در جهت پذیرش اسلام توسط عمومی او.

ششم: رد بر کسانی که می پندارند عبدالمطلب و گذشتگان (آبا واجداد) وی مسلمان بودند.

هفتم: پیامبر ﷺ برای ابوطالب استغفار کرد او بخشیده نشد حتی پیامبر ﷺ از جانب خداوند از چنین کاری (طلب استغفار) بازداشته شد.

هشتم: ضرر و زیان دوستان و یاران بد برای انسان.

نهم: ضرر و زیان تعظیم و بزرگداشت گذشتگان و بزرگان.
 دهم: استدلال جاهلیت به پدران و بزرگان خود در برابر انبیاء
 یازدهم: گواه بر اینکه ارزش اعمال به پایان و خاتمه آنهاست. زیرا اگر
 ابوطالب آنرا به زبان می‌آورد به او سود می‌بخشید.
 دوازدهم: درنگ و تأمل در بزرگی این شبهه (اهمیت این شبهه) در دلهای
 گمراهان (شبهه بزرگداشت و به حق پنداشتن نیاکان) چرا که در این داستان
 تنها با آن مجادله و استدلال کردند. با وجود تلاش فراوان و پی در پی
 پیامبر ﷺ به سبب بزرگی و آشکار بودن آن (تعصب آبا و اجداد) به
 همان بسنده کردند.

باب: آنچه در خصوص سبب کفر بنی آدم و ترک دینشان آمده است که سبب آن همان، غلو و افراط پیرامون افراد صالح خودشان است.

خداوند عزوجل فرموده است ﴿يَتَّاهَلُ الْكُتَّابُ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (النساء: ۱۷۱) یعنی: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خداوند جز حق نگویند.

مصنف می گوید: آنچه در خصوص سبب کفر بنی آدم و ترک دینشان آمده است و سبب آن همان غلو و افراط پیرامون افراد صالح خودشان است «

در عبارت «ترکهم» به صورت جر و عطف بر مضاف است. مصنف رحمه الله تعالی خواسته است تا آنچه را که غلو در خصوص صالحین منجر به آن می شود، از قبیل شرک به خدا در الوهیت که بزرگترین نافرمانی در برابر خداوند است را بیان کند. چرا که آن با توحیدی که کلمه اخلاص، شهادت لا اله الا الله بدان دلالت دارد در تعارض و منافات است.

مصنف می گوید: خداوند فرموده است: ﴿يَتَّاهَلُ الْكُتَّابُ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ (النساء: ۱۷۱).

یعنی: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خداوند به جز حق نگویند، مسیح، عیسی پسر مریم، فرستاده خدا و کلمه اوست که بر مریم القا کرد و روحی است از جانب خداوند.

غلو: یعنی گفتاراً و اعتقاداً زیاده روی کردن در بزرگداشت و تعظیم فرد. معنای آیه این است که مخلوق را از آن جایگاه اصلی خود که خداوند برای او مشخص کرده است بالاتر نبرید به طوری که او را در منزلتی قرار دهید که تنها شایسته خداوند است. اگرچه خطاب به اهل کتاب است ولی عام است و تمامی امتها را در بر می گیرد تا همگان را بر حذر دارد از اینکه با پیامبر خودشان آنگونه رفتار کنند که مسیحیت با عیسی و یهود با عزیر رفتار کردند. خداوند متعال می فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَن تَحْسَبَ قُلُوبُهُمْ لِيُذَكِّرَ اللَّهُ وَمَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾﴾ (الحديد: ۱۶) یعنی: آیا وقت آن برای مومنان فرا نرسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد خدا و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است بلرزد و کرنش رد؟ شما همچون کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس با گذشت اندک زمانی دل‌هایشان سخت شده است و بیشتر شان فاسق و از دین خارج گشته‌اند.

از این رو پیامبر ﷺ فرموده است: « مرا آنچنان که مسیحیان عیسی بن مریم را ستودند و بالا بردند تمجید و ستایش نکنید.»^۱

پس هر کس پیامبر ﷺ یا یکی از اولیا را غیر از خدا به فریاد بخواند، در واقع آنرا معبود گرفته است. شباهت و همانندی با مسیحیت در شرکشان و با یهود در تفریطشان، مذموم است. مسیحیان در خصوص عیسی افراط و زیاده روی کردند و یهودیان نیز با او دشمنی ورزیدند و ناسزا گفتند و عیبجویی نمودند. بنابراین مسیحیت افراط و زیاده‌روی و یهود نیز کوتاهی کردند.

۱- بخاری: کتاب احادیث الأنبياء (۳۴۴۵): باب قول الله تعالى (واذکر فی الکتاب مریم انتبذت من اهلها) از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه.

خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ (المائدة: ۷۵) یعنی: مسیح فرزند
مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن
بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و
پرستش مریم را دارید؟!

این آیه و آیات نظیر آن در رد مسیحیت و یهودیت است.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: هرکسی از میان این امت خود را به یهود و مسیحیت
شبیهِ و مانند کند؛ در دین افراط و تفریط یا زیاده روی و غلو کند، در واقع خود را به
آنان مانند کرده است. علی رضی الله عنه غلو کنندگان را فضی را در آتش سوزاند، دستور داد تا
گودالهایی در باب کنده حفر کردند و آنها را در آن گودالها افکند. و صحابه بر کشتن
آنان اتفاق نظر داشتند. ولی دیدگاه ابن عباس این بود که باید با شمشیر کشته شوند نه با
سوزاندن، که دیدگاه بیشتر علما نیز همین نظر ابن عباس است.

در صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص این فرموده خداوند که ﴿ وَقَالُوا لَا نَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴾ (نوح: ۲۳) یعنی: «گفتند معبودهای خود را وامگذارید، ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نسازید»

گفته اند این اسامی مردان صالحی از قوم نوح بودند. هنگامی که وفات کردند شیطان به قوم آنها وحی کرد که در مجالسی که آنان می نشستند، بناهای یادبود یا مجسمه هایی برپا دارند، این مجسمه ها را به نام اصلی آنها بنامند. آنان نیز انجام دادند در ابتدا پرستیده نمی شدند تا اینکه عاملان آن مجسمه ها (همان کسانی که آنها را تصویر کرده بودند) از دنیا رفتند و علم به فراموشی سپرده شد و آنها پرستیده شدند.

مصنف می گوید: در صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص این فرموده خداوند که ﴿ وَقَالُوا لَا نَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴾ (نوح: ۲۳) یعنی: «گفتند معبودهای خود را وامگذارید، ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نسازید» گفته است این اسامی مردان صالحی از قوم نوح بودند. هنگامی که وفات کردند شیطان به قوم آنها وحی کرد که در مجالسی که آنان می نشستند، بناهای یادبود یا مجسمه های برپا دارند، این مجسمه ها را به نام اصلی آنها بنامند. آنان نیز انجام دادند، در ابتدا پرستید نمی شدند تا اینکه عاملان آن مجسمه ها (همان کسانی که آنها را تصویر کرده بودند) از دنیا رفتند و علم به فراموشی سپرده شد و آنها پرستیده شدند.

مقصود از «صحیح» صحیح بخاری است. این اثر را مصنف مختصر کرده است و لفظ آن آنطوری که در بخاری آمده این است که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: بتهای موجود در میان قوم نوح بعدها در میان عرب راه یافت. «ود از آن قبیله کلب در دومه الجندل، سواع از آن هذیل، یغوث در ابتدا از آن قبیله مراد و

سپس برای بنی غطیف در حرف نزد سباء، یعوق از آن همدان و نسر نیز از آن آل ذی الکلاع در قبیله حمیر بود. نامهای مردان صالحی در قوم نوح بودند.. الی آخر اثر. عکرمه، ضحاک و ابن اسحاق نیز نظیر همین اثر را روایت کرده‌اند.

ابن جریر می‌گوید: ابن حمید برای ما روایت کرد و گفت: مهرا ن از سفیان از موسی از محمد بن قیس برای ما روایت کرد که وی گفت: یغوث، یعوق و نسر، گروهی از افراد صالح فرزندان آدم هستند. پیروانی داشتند که به آنها اقتدا می‌کردند، هنگامی که مردند پیروان آنها گفتند: اگر آنها را به صورت مجسمه در آوریم برای عبادت کردن در ما شوق بیشتری ایجاد خواهد کرد. بنابراین آنها را به صورت مجسمه در آوردند. هنگامی که این عده مردند، گروهی دیگری که پس از آنها آمدند ابلیس در آنان نفوذ کرد و گفت: نسل پیش از شما آنها را می‌پرستیدند و از آنها طلب باران می‌کردند، در نتیجه فریب شیطان آنها را پرستیدند.

«انصاب» جمع نصب در اینجا مقصود: بتهایی است که به صورت آن افراد صالحی که در مجالس آنها نصب کرده بودند، و به نام آنها نامیده بودند، درست شده بود. سیاق حدیث ابن عباس دلالت دارد بر اینکه آن بتها، وثن نامیده می‌شدند. اسم وثن هر معبودی غیر از خداوند را در بر می‌گیرد، خواه آن معبود قبر باشد یا ضریح یا مجسمه و یا هر چیز دیگر، فرقی نمی‌کند.

عبارت «تا اینکه عاملان آن مجسمه‌ها از دنیا رفتند» مقصود کسانی است که آن مجسمه‌ها را درست کرده بودند.

عبارت عربی «نسی العلم» در روایت بخاری به صورت «و ینسخ» و در روایت کشمیهنی به صورت «و نسخ العلم» آمده است که به معنای پایمال شدن و از بین رفتن علم با از میان رفتن علماست، نادانی به اندازه‌ای فراگیر شد تا جایی که نمی‌توانستند میان توحید و شرک تشخیص دهند، پس دچار چنان شرکی شدند و به گمان اینکه نزد خداوند به آنان نفع می‌رساند.

عبارت «پرستیده شدند» این پرستش هنگامی صورت پذیرفت که ابلیس به آنان گفت: پیشینان شما و انانی که قبل از شما بودند آنها را می‌پرستیدند و از آنها طلب باران می‌کردند. ابلیس بود که عبادت بتها را برای آنان زینت بخشید و آنان را بدان فرمان داد و در حقیقت خود ابلیس معبود آنان واقع شد.

همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿الَّذِينَ أَعْتَدُوا لِكُم مِّنْ أَعْيُنٍ مُّصَوِّفَةٍ لَّا تَبْصُرُ بِشَيْءٍ وَآيَاتِنَا لَهُمْ غُشٌّ ۚ﴾ (یس: ۶۰ - ۶۲) یعنی: ای آدمی زادگان! مگر من به شما سفارش نمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا پرستید و بس. که راه راست همین است. اهریمن گروههای فراوانی از شما انسانها را گمراه کرده است. آیا نیندیشیده‌اید.

این آیات می‌رساند که باید از غلو و وسائلی که منجر به شرک می‌شود حذر کرد اگر چه نیت خوبی هم در پشت آنها باشد زیرا که شیطان امتهای پیشین را به طریق غلو در صالحان و افراط و زیاده‌روی در محبت آنها وارد شرک کرد. همانگونه که در میان این امت نیز چنان چیزی اتفاق افتاده است. غلو و بدعت را در قالب تعظیم افراد صالح و محبت آنها نمایان کرده است. تا آنان را به چیزی که بسیار بزرگتر از آن است دچار کند و آن هم عبادت برای غیر از خدا است.

و در روایتی آمده است که «مشرکان نسل‌های بعدی گفتند: پیشینان ما اینان (مجسمه‌ها) را تنها بدان خاطر که امید شفاعتشان را نزد خدا داشتند، تعظیم کردند. یعنی: به شفاعت آن افراد صالحی که آن مجسمه‌ها را به شکل آنان درست کرده بودند و به نام آنان نامیده بودند، امید داشتند.

از اینجا می‌توان فهمید که برگرفتن شفیعیان و امید داشتن به شفاعت از آنها و تقاضا کردن، همانگونه که قبلاً در آیات محکم گذشت برابر با قائل شدن شریک برای خداوند است.

ابن قیم رحمته الله گفته است: چندین نفر از سلف گفته‌اند: هنگامی که افراد صالح مردند، مردم بر قبرهای آنان به احترام ایستادند سپس مجسمه‌هایی از آنها را درست کردند و با گذشت زمان آنها را پرستیدند.

مصنف می‌گوید: ابن قیم رحمته الله علیه گفته است: هنگامی که افراد صالح مردند، مردم بر قبرهای آنان به احترام ایستادند سپس تندیسهای آنها را درست کردند و با گذشت زمان آنها را پرستیدند.

ابن قیم همان امام علامه محمد بن ابی بکر بن ایوب زرعی دمشقی معروف به ابن قیم جوزیه. حافظ سخاوی در خصوص وی می‌گوید: علامه، حجت، پیشگام در وسعت علم و شناخت خلاف و قوت قلب و باطن، که دوست و دشمن یا موافق و مخالف به این صفات وی متفقند. دارای تصنیفاتی ماندگار و نیکی‌های فراوان. در سال هفتصد و پنجاه و یک درگذشت.

عبارت «چندین نفر از سلف گفته‌اند» این عبارت به همان معنایی است که بخاری و ابن جریر مطرح کردند جز اینکه در اینجا ایستادن بر قبرها و تکریم آنها قبل از ساختن این مجسمه‌ها مطرح شده است و این کار از ابزارهای شرک و حتی خود شرک است. چرا که ایستادن و معتکف شدن در مساجد عبادت است و چون بر قبرها به منظور تکریم و تعظیم از روی محبت ایستادند و در واقع آنان را عبادت کردند.

عبارت «و سپس با گذشت زمان آنها را پرستیدند» یعنی هنگامی که مدت زمانی بر آنها گذشت به پرستش آنان پرداختند. و سبب آن عبادت و آنچه که موجب آن شد، همان ایستادن و تعظیم کردن قبرها توسط افراد پیشین و برپا داشتن تندیسهایی از افراد صالح در مجالس آنها بود که پس از آن تبدیل به وثنها و بتهایی شد که غیر از خدا پرستیده می‌شد. همانگونه که مصنف رحمه الله علیه نیز آن را شرح داده است. بنابراین

آنان بوسیله آن کار خود دین اسلام را که پیش از بوجود آمدن وسائل این شرک بدان پایبند بودند ترک کرده و با عبادت آن تندیسها و تصویرها و برگزیدن آنها به عنوان شفیع به دین اسلام کفر ورزیدند، و این نخستین شرکی بود که بر روی زمین اتفاق افتاد.

قرطبی می گوید: پیشینیان آنها (مشرکان) به منظور تاسی و تبعیت از صالحان تندیس آنها را ساختند، تا اعمال صالح آنان را بیاد آورند و همانند آنان تلاش کنند و خداوند را در نزد قبرهای آنان پرستند. سپس گروهی بعد از آنها آمده از مقصود آنان جهل داشتند و شیطان در آنان وسوسه ایجاد کرد که گذشتگانشان آنها را می پرستیدند و تعظیم می کردند.

ابن قیم رحمته الله می گوید: شیطان پیوسته به بندگان قبور (قبرپرستان) وحی و القا می کند که ایستادن در مقابل قبرها به سبب محبت به آرمیدگان در آنها از قبیل پیامبران و صالحان است. و دعا کردن در آن مکانها که آنان مدفون هستند اجابت می شود، پس از این مرحله آنها را به سوی دعا کردن به وسیله و وساطت آنها و سوگند دادن خداوند به منزلت و جایگاه آنها، کشانیده در حالی که شأن و منزلت خداوند بسیار بزرگتر از آن است که او را به جایگاه فردی سوگند دهند و یا از او با وساطت خاطر شخصی طلب و درخواست کنند.

و چون شیطان این مسأله را در میان مشرکان محقق ساخت، آنان را به دعا کردن و عبادت کردن آنها (به طور مستقیم) و درخواست شفاعت از آنها به غیر از خدا، برگزیدن قبر آنها به عنوان بتی که چراغها و پردهها بر آن آویخته، طواف و استلام و بوس کردند و حج گزاردن و قربانی نمودن، واداشت.

پس از محقق کردن این مرحله، شیطان مشرکان را به فرا خواندن مردم برای عبادت کردن آن تندیسها و مجسمهها واداشت، اینک قبرها و تندیسها را محل عید و عبادت قرار دهند از این رو مردم برای دنیا و آخرت خود این شیوه را سودمندتر دیدند. تمامی این موارد جز ضرر و زیان دین اسلام شناخته شده و انجام آنها برای غیر خدا با آنچه که

رسول خدا(ص) برای آن برانگیخته شده است از قبیل مجرد داشتن توحید و اینکه جز خداوند پرستیده نشود، در قضا و تقابل است.

و شیطان هنگامی که مرحله را نیز برای آنان (مشرکان) تثبیت کرد آنها را به مرحله دیگری سوق می دهد و آن هم اینکه هر کس از این اعمال بازداشت و مردم را از آن نهی کرد در واقع از چنین اشخاصی که دارای درجات متعالی هستند عیبجویی کرده و از جایگاه اصلی پایین آورده است، گمان کرده که آنها حرمت و ارزشی ندارند، از این رو مشرکان خشمگین شده، دلهايشا می گیرد و بیزار می شود.

اینجاست که خداوند فرموده است: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ (الزمر: ۴۵) یعنی: هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، که به آخرتشان ایمان ندارند دلهايشان می گیرد و بیزار می گردد، هنگامی که از معبودهایی جز خدا سخن به میان می آید، به ناگاه شاد و خوشحال می شوند. این مرحله چنان در روان بسیاری از جاهلان گمراهان و کسانی که خود را به علم و دین منتسب کرده اند سرایت و نفوذ کرده است که با اهل توحید دشمنی ورزیده و به سوی آنان استخوان پرتاب کردند، مردمان را از آنان متنفر ساختند؛ به طوری که مردم با اهل شرک دوست شدند و آنها را گرمی داشتند به گمان اینکه آنان اولیاء خدا و یاروان دین و فرستاده او هستند. در حالی که خداوند آن را انکار می کند و می فرماید: ﴿وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائِهِمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ (الأنفال: ۳۴) یعنی: آنان هرگز دوستان خدا نمی باشند بلکه تنها پرهیزگاران دوستان خدا هستند. پایان سخن ابن قیم.

در این داستان فوایدی است که مصنف رحمته الله آنها را مطرح کرده است از جمله آنها: رد شبهاتی که اهل کلام آنرا عقلیات می نامند و بوسیله آنها آنچه در کتاب و سنت آمده است و بوسیله آن شبهاتی که در خصوص محتوا و مضمون کتاب و سنت پیرامون توحید صفات و اثبات آن برای خداوند آنگونه که شایسته و سزاوار حلال و کبریایی و

عظمت اوست، مطرح شده است، دفع می‌شود. از جمله فوائد دیگر آن ضرر و زیان، شر از تقلید و تبعیت بی‌چون و چراست.

همچنین بیان این مطلب که برای امت تبعیت علمی و عملی از مدلول و محتوای کتاب و سنت ضروری است و این ضرورت برای بندگان از هر ضرورتی بالاتر است.

از عمر روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مرا آنچنانکه مسیحیان پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند و تمجید کردند نستایید. من تنها بنده‌ایی هستم. بگوید: بنده خدا و فرستاده او.»

مصنف می‌گوید: از عمر^۱ روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مرا آنچنانکه مسیحیان پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند و تمجید کردند نستایید. من تنها بنده‌ایی هستم. بگوید: بنده خدا و فرستاده او.» مقصود از عمر ﷺ همان پسر خطاب بن نفیل عدوی، امیر مؤمنان و برترین اصحاب پس از ابوبکر ﷺ است. امر خلافت را ده سال و نیم بر عهده داشت و دنیا لبریز از عدالت شد. در روزگار او سرزمینهای کسری ایران و قیصر روم فتح گردید. در ماه ذی‌الحجه سال بیست و سوم هجری به شهادت رسید، ﷺ عبارت «مرا آنچنانکه مسیحیان پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند و تمجید کردند، نستایید».

لفظ «اطراء» در عربی یعنی ستایش را از اندازه گذراندن و دچار دروغ شدن در آن، ابوسعادات و دیگران گفته‌اند: مقصود پیامبر ﷺ این است که مرا به باطل ستایش نکنید و در مدح و ستایش من از حد نگذرید.

عبارت «من تنها بنده‌ای هستم، بگوئید، بنده خدا و فرستاده او» یعنی: مرا مدح و ثنا نگوئید که در مدح من دچار غلو زیاده روی می‌شوید، همانگونه که مسیحیان در خصوص عیسی علیه السلام دچار غلو شدند. و در مورد او ادعای الوهیت کردند. بلکه من

۱- تخریج آن را در شماره قبل بیان کردیم. مسلم آن را روایت نکرده است و از جمله احادیثی است که بخاری تنها بدون مسلم آن را روایت کرده است به شرح عشرون حدیثاً للبخاری ص ۱۶۹، ۱۷۰ مراجعه شود.

فقط بنده خدا و فرستاده او هستم. مرا با همین توصیف کنید که خداوند نیز مرا با آن توصیف کرده است، بنابراین بگویید: بنده خدا و فرستاده او.

ولی مشرکان از این گفته پیامبر ﷺ سرپیچی کرده با امر او مخالفت ورزیدند و مرتکب نهی او شدند. او را به گونه‌ای تعظیم کردند که از آن نهی کرده و آنان را بازداشته و برحذر نموده بود. گفتارش را به بدترین شیوه نقض کردند و خود را در شرک و غلو با مسیحیت همسان و همانند نمودند، دچار چیزی شدند که از آن برحذر داشته شده بودند. چنان غلو و شرک در میان آنها به صورت شعر و نثر جریان پیدا کرد که از شمارش بیرون است و کتابهای فراوانی پیرامون آن نگاشتند و تصنیف کردند.

شیخ الاسلام در خصوص برخی از مردمان دوران خود می‌گوید: وی طلب یاری از پیامبر ﷺ را در تمام چیزهایی که باید از خداوند یاری طلبید، جایز قلمداد کرده و کتابی نیز پیرامون آن تالیف نموده است. شیخ الاسلام روی بر آن کتاب نوشت که به شکرانه خداوند اینک موجود است وی می‌گوید: پیامبر ﷺ از کلیدهایی غیبی که جز خداوند آن را نمی‌داند، مطلع و آگاه است.

شیخ الاسلام مرادی از این دست را از آنها مطرح کرده است که پناه می‌بریم به خداوند از کوری بصیرت.

در شعر بوصیری مشهور است که می‌گوید:

ای بخشنده‌ترین و گرامی‌ترین مخلوقات: در هنگام فراگیر شدن حوادث و گرفتاری جز تو کسی را نداریم که به او پناهنده شوم.

و ایاتی که پس از آن آمده مضمونشان، خالص گردانیدن دعا، پناه، امید و اعتماد در تنگ‌ترین شرایط و بزرگترین گرفتاریها به غیرخداوند است. بنابراین با پیامبر ﷺ بزرگترها مخالفتها را به سبب ارتکاب چیزهایی که از آنها نهی کرده است، مرتکب شده‌اند. بزرگترین جنگ و مخالفت را با خدا و رسول خدا انجام داده‌اند.

و این بدان خاطر است که شیطان این شرک بزرگ را در قالب محبت پیامبر ﷺ و تعظیم او برایشان نمایان ساخته و توحید و اخلاص که پیامبر ﷺ برای آن مبعوث شده است را در قالب اهانت و پایین آوردن پیامبر ﷺ جلوه داده است.

ولی حقیقت آن است که این مشرکان خود عیب جو و اهانت کننده پیامبر ﷺ هستند. در تعظیم پیامبر ﷺ که شدیداً از آن نهی کرده است زیاده روی کرده و در تبعیت از او ﷺ کوتاهی نمودند به گفتارها و رفتارهای او ﷺ توجه نکردند، به حکم او راضی نشده و به تسلیم نگشتند.

تعظیم و بزرگداشت پیامبر ﷺ تنها با بزرگداشت و تعظیم امر و نهی او، راه یافتن به راه او، تبعیت از سنت او، دعوت به سوی دینی که او به سوی آن دعوت داد و نصرت و یاری دادن به آن، دوست داشتن کسی که بدان عمل کند، و دشمنی با کسی که با آن مخالفت ورزد، به دست می آید و حاصل می شود.

حال آنکه این مشرکان علماً و عملاً خلاف اراده تشریحی خدا و رسولش را انجام می دهند و مرتکب چیزی شده اند که خدا و رسول خدا از آن بازداشته اند. تنها خداوند یاری گر و کمکار است.

رسول خدا ﷺ فرموده است: از غلو بپرهیزید. چرا که تنها غلو کسانی را که پیش از شما بودند به هلاکت رساند.

و مسلم از ابن مسعود آورده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: متنطعان هلاک شدند و سه بار این جمله را تکرار فرمود.

مصنف می گوید: رسول خدا ﷺ فرموده است: از غلو بپرهیزید. چرا که تنها غلو، کسانی را که پیش از شما بودند، به هلاکت رساند.

این حدیث را مصنف بدون ذکر نام راوی آن مطرح کرده است. امام احمد، ترمذی و ابن ماجه آن را از حدیث ابن عباس روایت کرده‌اند.^۱ و این لفظ روایت احمد است که می‌گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ در یک روز صبح در جمعی به من فرمود: ریزه‌هایی برایم بیاور، سنگ‌ریزه‌هایی از سنگهایی که پرتاب می‌کنند، برایش جمع‌آوری کردم. هنگامی که آنها را در دستان خود قرار داد فرمود: آری، با امثال اینها رمی کنید، از غلو در دین برحذر باشید. زیرا کسانی که قبل از شما بودند تنها به سبب غلو در دین هلاک شدند.

شیخ الاسلام می‌گوید: این روایت عام است و تمامی انواع غلو در اعتقادات و اعمال را در بر می‌گیرد اگرچه سبب ورود این لفظ عام رمی جمار است ولی آن داخل عموم قرار می‌گیرد مثل رمی با سنگهای بزرگ، مبنی بر اینکه سنگهای بزرگ رساتر است از سنگهای کوچک پس آنها را با چیزی تعلیل کرده است که مقتضای دوری گزیدن از قربانی کردن شتر کسانی است که پیش از ما بوده‌اند و این به منظور دوری گزیدن از وقوع در چیزی است که پیشینان ما با آن دچار هلاکت شدند. بنابراین کسی که در برخی از قربانی با آنها مشارکت می‌کند، بر هلاکت او نیز ترس است. مصنف می‌گوید: و مسلم^۲ از ابن مسعود آورده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: منتظعان هلاک شدند و سه بار این جمله را تکرار فرمود.

۱- صحیح است: احمد (۲۱۵/۱، ۳۴۷). ابن ماجه (۳۰۲۹) کتاب المناسک: باب قدرحص الرمی. ترمذی آن را روایت نکرده است. نسائی نیز (۲۶۸/۵) در المناسک: باب التقاط الحصى آورده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب الاقتضاء (ص ۱۰۶) این مطلب را گفته است. سند وی به شرط مسلم صحیح است. البانی نیز در الصحیحة با آن موافقت کرده است. الصحیحة (۱۲۸۳).

۲- مسلم: کتاب العلم (۲۶۷۰) (۷) باب: هلک المتنتعون.

خطابی می گوید: متنطع؛ یعنی کسی که در یک چیزی تعمق می کند و در جستجو کردن در آن چیز تکلف می کند همانند مذاهب اهل کلام که در چیزهای بی فائده و بهره خود را به تکلف می اندازند و در چیزی فرو می روند که درک و عقلشان بدان نمی رسد. از جمله تنطع: امتناع کردن از مباهات به طور مطلق است. مثل کسی که از خوردن گوشت و نان امتناع می ورزد و یا از پوشیدن لباس کتان و پنبه خودداری می کند و تنها لباس پشمی می پوشد. از ازدواج با زنان خودداری می کند به گمان اینکه این عمل او از زمره زهد و پارسایی مستحب است. شیخ تقی الدین می گوید: چنین فردی جاهل و گمراه است. پایان.

ابن قیم رحمته الله می گوید: غزالی گفته است آنها کسانی هستند که در تحقیق و جست و جو سخت نمی گیرند.

ابوسعادات می گوید: آنان کسانی هستند که در سخن گفتن تعمق و غلو می کنند با دورترین نقطه حلق هایشان سخن می گویند. از نطع گرفته شده است که همان گودی یا فرورفتگی قسمت بالای دهان است. سپس برای هر فردی که در قول یا فعلی تعمق و تکلف می ورزد بکار گرفته شده است.

نوی می گوید: روایت مذکور بیانگر کراهت فرو رفتن در کلام با لفظ پردازی و تکلف در فصاحت و استعمال لغات نادر و نامصطلح و رعایت دقائق و ظرائف اعراب در سخن گفتن با عوام و مواردی از این دست، است.

عبارت عربی «قاهها ثلاثاً» یعنی این سخن خود را سه بار تکرار کرد. که این تکرار را به منظور مبالغه در تعالیم و ابلاغ است. ابلاغ کننده آشکار که درود و سلام خداوند بر او و تمامی یاران و پیروان او باد ابلاغ کرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: هر کس این باب و دو باب بعد از این را بفهمد عزمت اسلام برای او آشکار می‌شود. و قدرت خداوند را در برگرداندن دلها خواهد دید.

دوم: شناخت نخستین شرکی که بر روی زمین پدید آمد و آن هم با شبهه در مورد افراد صالح بوجود آمد.

سوم: نخستین چیزی که دین انبیاء توسط آن تغییر داده شد و سبب آن، و اینکه خداوند آن پیامبران را فرستاده است.

چهارم: پذیرش بدعتها از سوی مردم با وجود اینکه ادیان و فطرتها آنها را رد می‌کنند.

پنجم: سبب پذیرش تمام بدعتها، درهم آمیختن حق و باطل است. که نخست با دوست داشتن افراد صالح آغاز شد. دوم اینکه: مردمانی از اهل علم کاری را انجام دادند که در انجام آن اراده خیر داشتند ولی کسانی که پس از آنها آمدند پنداشتند که آنها قصد دیگری داشتند.

ششم: تفسیر آیه‌ای که در سوره نوح است.

هفتم: سرشت آدمی به گونه‌ای است که حق در دل او کاهش و باطل افزایش می‌یابد. (یعنی حق را به این وضوحی اندک می‌بیند).

هشتم: شواهدی از سلف نقل شده است که بدعتها را سبب کفر دانسته است.

نهم: شیطان از آنچه بدعت بدان منجر می‌شود آگاه است اگرچه قصد و نیت فاعل آن نیک و خیر باشد.

دهم: شناخت یک قاعده کلی و آن هم نهی از غلو و شناخت آن چیزی که غلو منجر به آن می‌شود.

یازدهم: ضرر و زیان ایستادن بر قبر به خاطر عملی صالح.

دوازدهم: شناخت نهی از مجسمه‌ها و حکمت از میان بردن آنها.

سیزدهم: شناخت منزلت این داستان و نیاز مبرم به آن با وجود غفلت و بی‌خبری از آن.

چهاردهم: و آن بسیار شگفت‌انگیز است. و آن اینکه داستن مذکور را در کتابهای تفسیر و حدیث می‌خوانند و خود معنای سخن را می‌دانند و حال آنکه خداوند میان آنها و قلبشان حایل ایجاد کرده است به طوری که معتقد شده‌اند عمل قوم نوح بالاترین عبادتهاست و معتقد شده‌اند که آنچه خدا و رسولش از آن نهی کرده‌اند همان کفری است که خون و مال فرد را مباح می‌کند.

پانزدهم: تصریح به اینکه مشرکان از عمل خود تنها قصد شفاعت داشتند.

شانزدهم: گمان مشرکان بر اینکه قصد تندیس سازان از ساختن و تصویر در آوردن آنها شفاعت خواستن از آنها بود.

هفدهم: مبانی بسیار بزرگ در این سخن پیا مبر ﷺ که فرمودند: مرا همانند مسیحیان که پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند، ستایش نکنید. دروهای خداوند بر کسی که ابلاغ روشنی را ابلاغ کرد.

هیجدهم: نصیحت پیامبر ﷺ در مورد هلاک شدن سخت گیران.

نوزدهم: تصریح به اینکه مجسمه‌ها و تندیسهای صالحان پس از فراموش شدن علم پرستیده شدند. که بیانگر شناخت اندازه ارزش وجود علم و ضرر از بین رفتن آن.

بیستم: سبب فقدان و از بین رفتن علم مرگ و از میان رفتن علماست.

باب: سخت گیری در خصوص کسی که خداوند را در نزد قبر شخص صالحی می پرستد، و چگونگی پرستش آن شخص.

در صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که ام سلمه در خصوص کنیسه ای که در سرزمین حبشه دیده بود و شکل هایی که در آن وجود داشت، برای پیامبر ﷺ سخن گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: آنها اگر مرد صالح یا بنده صالحی در میانشان بمیرد بر قبر او مسجد بنا کرده آن اشکال و صورت ها را در آن مسجد درست می کنند، آنان بدترین مردم نزد خداوند هستند. این مشرکان دو فتنه را با هم جمع کرده اند؛ فتنه قبرها و فتنه مجسمه ها.

مصنف رحمته الله می گوید: «باب: سخت گیری در خصوص کسی که خداوند را در نزد قبر شخص صالحی می پرستد، و چگونگی پرستش آن»
پرستش آن یعنی: پرستش آن فرد صالح. عبادت وی شرک اکبر است. عبادت خداوند در نزد آن در واقع وسیله ای است برای عبادت او، وسائل شرک حرامند، چرا که منجر به شرک اکبر می شود و شرک اکبر بزرگترین گناهان است.

مصنف رحمته الله می گوید: در صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که ام سلمه در خصوص کنیسه ای که در سرزمین حبشه دیده بود و شکل هایی که در آن وجود داشت برای پیامبر ﷺ سخن گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: آنها اگر مرد صالح یا بنده صالحی در میانشان بمیرد بر قبر او مسجدی بنا کرده آن شکل و صورت ها را در آن مسجد درست می کنند، آنان بدترین مردم نزد خداوند هستند. این مشرکان دو فتنه را با هم جمع کرده اند؛ فتنه قبرها و فتنه مجسمه ها.

مقصود از صحیح، صحیح بخاری و مسلم است.^۱ مقصود از ام سلمه، همان هند دختر ابو امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم، قرشی مخزومی است. رسول خدا ﷺ چهار سال و یا بنا بر قول ضعیفی سه سال پس از ابوسلمه او را به ازدواج خود در آورد. همراه ابوسلمه به حبشه هجرت کرده بود، در سال ۶۲ هجری درگذشت. در خصوص اینکه ام سلمه برای پیامبر ﷺ پیرامون موضوع مذکور سخن گفت: در صحیح مسلم و بخاری آمده است که ام سلمه و ام حبیبه آن مساله را برای پیامبر ﷺ مطرح کردند. کنیسه نیز معبد مسیحیان است. «اولئک» در لفظ عربی حدیث خطاب به زن است.

عبارت «اگر مرد صالح یا بنده صالحی در میانشان بمیرد» این عبارت -والله اعلم- تردید برخی روایان است، مبنی بر اینکه آیا پیامبر ﷺ گفته است مرد صالح یا بنده صالح؟ و این بیانگر آزادی شخص در بیان روایت و جواز نقل روایت به معناست. عبارت «آن شکل و صورتها را در آن مسجد (کنیسه) درست می کنند» اشاره دارد به تصاویری که ام حبیبه و ام سلمه در آن کنیسه مشاهده کرده بودند و برای پیامبر ﷺ توصیف نمودند.

عبارت «آنان بدترین مردم نزد خداوند هستند» مقتضی تحریم بنای مساجد بر قبرهاست. پیامبر ﷺ، «همانطوری که بعداً خواهد آمد»، فردی را که مرتکب چنین عملی شود لعن کرده است.

بیضاوی می گوید: هنگامی که یهودیان و مسیحیان برای قبرهای انبیاء به منظور تعظیم شأن آنها، سجده می کردند و آنها را قبله گاهی قرار می دادند که رد نماز به آنها توجه داشتند و آنها را بت قرار داده بودند، پیامبر ﷺ آنان را لعن و نفرین کرد.

۱- بخاری: کتاب الصلاة (۴۲۷) باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیه ویتخذو مکانها مساجد. مسلم: کتاب المساجد و مواضع الصلاة (۵۲۸)(۱۶): باب النهی عن بناء المساجد علی القبور.

قرطبی می گوید: در ابتدا مجسمه های آنها را درست کردند تا به آنان تاسی جویند، اعمال نیکوی آنها را به یاد آورند و همانند آنها تلاش و کوشش کنند، خداوند را در نزد قبرهای آنان پرستش نمایند، سپس نسلی پس از آنان آمده از مقصود و مراد آنها ناآگاه بودند، شیطان در آنها وسوسه ای ایجاد کرد مبنی بر اینکه گذشتگان آنها، این مجسمه ها را می پرستیدند و برای آنها تعظیم می کردند. بنابراین پیامبر ﷺ از چنین امری به منظور پیشگیری از آنچه بدان منجر می شود، امت خود را بر حذر داشت.

عبارت «اینان (این مشرکان) دو فتنه را با هم جمع کرده اند؛ فتنه قبرها و فتنه مجسمه ها» این مطلب یا عبارت از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه است که مصنف به منظور هشدار و تذکر از فتنه های شدیدی که بر اثر قبرها و مجسمه ها اتفاق افتاده است، آنرا مطرح کرده است. چرا که فتنه قبرها همانند فتنه پرستش بتها و حتی شدیدتر است.

شیخ الاسلام رحمته الله علیه می گوید: این همان علتی است که به خاطر آن پیامبر ﷺ از درست کردن و برگرفتن مساجد بر قبرها نهی کرده است، همان چیزی که بسیاری از امتها دچار آن شدند که یا موجب شرک اکبر شد و یا شرکی کمتر و پایین تر از آن. اشخاص به وسیله مجسمه های صالحین مشرک شدند، و یا به وسیله مجسمه هایی که گمان می کردند طلسم ستارگان هستند و با مسائلی از این قبیل. شرک به قبر شخصی که مشرک به صلاح و نیک بودن او باور و اعتقاد دارد، به نقوس نزدیکتر است نسبت به شرک در سنگ و چوب.

از این رو درمیانی که اهل شرک نزد قبرهای افراد صالح خاکسار و فروتن و متضرع می شوند و آنان را چنان با دل و جان عبادت می کنند که در خانه های خدا و در هنگام سحر برای خداوند آنچنان نیستند. برخی از آنها برای قبر صالحین سجده می کنند. بیشتر شان از برکت نماز و دعا در کنار آنها چنان امیدی دارند که در مساجد ندارند. به دلیل این مفسده، پیامبر ﷺ اصل وریشه شرک را قطع کرد، به طوری که از نماز در قبرستان به طور مطلق نهی کرد، اگر چه نماز گزار هیچگونه برکتی برای نماز خود بوسیله آن بقعه قصد نکند آنگونه که در مساجد قصد برکت دارد. پیامبر ﷺ از نماز خواندن در هنگام

طلوع و غروب خورشید منع کرد، چرا که در آن زمانها مشرکان قصد نماز برای خورشید داشتند، از این رو امتش را در چنان زمانی از نماز گزاردن بازداشت، اگر چه آن نیتی که مشرکان داشتند فرد نمازگزار نداشته باشد و این عمل را پیامبر ﷺ به منظور سد ذریعه یا پیشگیری از چیزی که ممکن است منجر به شرک شود، انجام داده است.

هرگاه شخصی در نماز خواند خود نزد قبرها قصد تبرک به آن بقعه را داشته باشد، این عمل عین دشمنی با خدا و رسول او و مخالفت با دین اوست، و نوآوری در دین بدون اجازه خداوند است. زیرا مسلمانان به طور اجماع ضروریات دین پیامبر ﷺ را می دانند، آگاهی دارند که نماز در نزد قبرها نهی شده است، پیامبر ﷺ کسی را که قبور را سجده قرار دهد لعن کرده است. از بزرگترین نوآوری ها در دین و اسباب شرک می توان نماز در نزد قبرها و اتخاذ مساجد و بنا بر آنها را نام برد.

نصوصی که از پیامبر ﷺ در خصوص نهی از آن و سخت گیری پیرامون آن وارد شده به حد تواتر رسیده اند.

(یعنی به اندازه ای است که غیر قابل انکارند).

عموم گروههای مسلمان به نهی از ساختن مساجد بر قبرها تصریح کرده اند و این اعتقاد آنها پیروی از سنت صحیح پیامبر ﷺ تلقی می شود. پیرون احمد و دیگران از جمله پیرون مالک و شافعی به حرام بودن آن تصریح کرده اند. گروهی نیز بر آن کراهت اطلاق نموده اند. که شایسته است این کراهت به کراهت تحریمی حمل شود، به سبب حسن ظن به علماء تا اینکه این گمان بر آنها نرود که آنها از نهی متواتر پیامبر ﷺ سرپیچی کرده اند و به چیزی اجازه فعالیت داده اند که احادیث صریح و متواتر از آن نهی کرده اند. این بود سخن شیخ الاسلام رحمته الله.

مسلم و بخاری از عایشه رضی الله عنه آورده اند که گفت: هنگامی که (فرشتگان و ملک الموت) بر پیامبر ﷺ نازل شدند شروع کرد به انداختن پوششش نقشین خود بر چهره اش می کشید، هنگامی که بوسیله آن پوشیده شد، آنرا کنار می کشید و می فرمود: خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است چرا که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند. پس از آنچه آنان انجام دادند (امتش را) بر حذر داشت و اگر چنان تحذیری نبود قبر او را آشکار می ساختیم، جز اینکه وی ﷺ می ترسید از اینکه قبرش مسجد گرفته شود. مسلم و بخاری این روایت را تخریح کرده اند.

مصنف رحمته الله می گوید: مسلم و بخاری^۱ از عایشه رضی الله عنها آورده اند که گفت: هنگامی که (فرشتگان و ملک الموت) بر پیامبر ﷺ نازل شدند شروع کرد به انداختن پوششش نقشین خود بر چهره اش می کشید، هنگامی که بوسیله آن پوشیده شد، آنرا کنار می کشید و می فرمود: خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است چرا که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند. پس از آنچه آنان انجام دادند (امتش را) بر حذر داشت و اگر چنان تحذیری نبود قبر او را آشکار می ساختیم، جز اینکه وی ﷺ می ترسید از اینکه قبرش مسجد گرفته شود. مسلم و بخاری این روایت را تخریح کرده اند.

مقصود مصنف از لفظ عربی «لهما» یعنی مسلم و بخاری که این لفظ وی را از اینکه در پایان نیز به آنها اشاره کند، بی نیاز ساخته است.

عبارت «نازل شدند» یعنی: فرشتگان و ملک الموت علیهم السلام بر او نازل شدند.

۱- بخاری: کتاب الصلاة (۴۳۵): باب (۵۵) مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلاة (۵۳۱) (۲۲): باب النهی عن بناء المساجد علی القبور.

ترجمه «طَفِقَ» یعنی: «جَعَلَ» که از افعال شروع و آغاز است، به معنی شروع کردن و آغاز کردن. لفظ عربی «خمیصة» یعنی پوششی که دارای نشانه و نقش و نگار است. عبارت «هنگامی که بوسیله آن پوشیده شد آنرا کنار کشید» یعنی: از چهره و روی خود کنار کشید.

عبارت «خداوند یهود و نصاری را به خاطر اینکه قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند لعنت کرده است» بیانگر آن است که هر کس چنین کاری را انجام دهد لعنت بر او رواست، همانگونه که بر یهود و نصاری روا شد. عبارت «از آنچه آنان انجام دادند امتش را بر حذر داشت» ظاهراً این سخن عایشه رضی الله عنها است، زیرا وی از فرموده پیامبر ﷺ فهمید که امتش را از عملی که یهود و نصاری در خصوص قبرهای پیامبرانشان انجام می‌دادند بر حذر داشت، چرا که آن غلو و زیاده روی در حق انبیاء است و از بزرگترین وسائلی است که منجر به شرک می‌شود. از نشانه‌های غربت اسلام این است که آنچه رسول خدا ﷺ انجام دهنده آنرا لعن کرده است - تا امتش را از انجام آن با او و افراد صالح امتش بر حذر دارد - بسیاری از متاخرین امت او دچار آن شده‌اند و آنرا یکی از وسائل نزدیکی جستن به خداوند تلقی کرده‌اند و بدان معتقدند، حال آنکه این عمل از بزرگترین منکرات و گناهان است. احساس و درک نمی‌کنند که آن دشمنی با خدا و رسول خدا ﷺ است.

قرطبی در خصوص معنای این حدیث می‌گوید: همه اینها به منظور قطع کردن وسایلی است که منجر به عبادت کسانی می‌شود که در قبرها هستند، همانگونه که سبب عبادت بتها نیز در ابتدا همین قبرها بودند، بنابراین هیچ تفاوتی میان عبادت قبر و کسی که در قبر است و عبادت بت وجود ندارد. در سخن خداوند متعال از زبان پیامبرش یوسف بن یعقوب درنگ و تأمل کن که می‌فرماید ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانُوا لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (یوسف: ۳۸) یعنی: من از آیین پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام ما را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. در این آیه نکره در سیاق نفی آمده و همه نوع شرک را در بر می‌گیرد.

عبارت «اگر چنان تحذیری نبود» پیامبر ﷺ از بر گرفتن قبر خود به عنوان مسجد بر حذر نمی داشت عبارت «قبرش را آشکار می ساختم» یعنی قبر او همانند قبرهای صحابه که در بقیع قرار دارند در آنجا قرار داده می شد.

عبارت «جز اینکه وی می ترسید از اینکه قبرش به عنوان مسجد گرفته شود» لفظ عربی «خشی» هم به صورت فتحه و هم به صورت ضمه حاء روایت شده است. اگر فتحه باشد پیامبر ﷺ از آن ترسیده است، آنان را فرمان داد تا او را در جایی دفن کنند که در آنجا قبض روح شده و در گذشته است. ولی بنا بر روایت ضمه خاء احتمال می رود که صحابه بودند که ترسیدند، برخی از امت دچار چنان عملی شوند، از این رو قبرش را آشکار نساختند، از ترس اینکه برخی از امت در خصوص آن دچار غلو شده و با تعظیم او دچار شرک شوند یعنی: مشمول لعن و نفرین پیامبر ﷺ گردند. چرا که وی از آنچه امتش را از آن بر حذر داشته بود علی رغم تحذیرش امت او دچار آن گشته و همان اعمال غلط پیشینیان را با وجود نهی پیامبر ﷺ از آن دوباره احیاء کردند.

قرطبی می گوید: به همین خاطر مسلمانان، درسد ذریعه بر قبر پیامبر ﷺ کوشش فراوان کردند به طوری که اطراف خاکش را بستند و وردگاه قبر او را مسدود ساختند و اطراف قبرش را پوشاندند، سپس از ترس اینکه اگر قبر او روبروی نمازگزاران باشد ممکن است تبدیل به قبله گاه شود و نماز به سوی او به صورت عبادت برای آنها جلوه کند، در دو رکن سمت چپ قبر دو دیوار بنا نهادند و آندو را به یک سمت متمایل کردند، تا برزایه مثلثی از جانب چپ برخورد کند، تا هیچ شخصی نتواند رو به قبر او کند.

مسلم از جناب بن عبدالله روایت کرده است که گفت: پنج روز قبل از وفات پیامبر ﷺ شنیدم که وی ﷺ که می گفت من خودم را نزد خدا مبرا می دارم از اینکه شما مرا خلیل خود قرار دهید. خداوند مرا خلیل خود کرده، همانگونه که ابراهیم را خلیل خود برگزید. اگر من در میان امت خود خلیلی بر می‌گزیدم، حتماً آن خلیل برگزیده ابوبکر بود. آگاه باشید، کسانی که پیش از شما بودند قبور پیامبر خود را مسجد قرار دادند. هان! قبرها را به عنوان مسجد برنگزینید، که من شما را از آن باز می دارم و نهی می کنم. پیامبر ﷺ در پایان عمر خود از این عمل نهی کرده است.

سپس کسی را که چنین عملی را انجام دهد و نزد آن نماز بخواند لعن کرده است، و فرقی نیست میان اینکه که مسجدی هم بر آن باشد یا نباشد. و این در واقع معنای گفته مذکور در روایت قبلی که عایشه روایت کرده بود، مبنی بر اینکه «ترسید که قبر او مسجد واقع شود» صحابه در اطراف قبر پیامبر ﷺ مسجدی بنا نکردند و هر جایگاهی که به قصد نماز تعیین شده باشد در واقع مسجد تلقی می‌شود حتی هر مکانی که در آن نماز برپا شود مسجد نامیده می‌شود. همانطوری که پیامبر ﷺ فرموده است: تمام زمین برای من مسجد و پاکیزه قرار داده شده است.

احمد با سند جید به صورت مرفوع از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است «بدترین مردم کسانی هستند که در هنگام فرا رسیدن قیامت زنده اند و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد بر می‌گزینند».
ابو حاتم نیز این روایت را در صحیح خود آورده است.

مصنف رحمته الله می گوید: مسلم از جناب بن عبدالله روایت کرده است که گفت: پنج روز قبل از وفات پیامبر ﷺ شنیدم که وی ﷺ که می گفت من خودم را نزد خدا مبرا می

دارم از اینکه شما مرا خلیل خود قرار دهید. خداوند مرا خلیل خود کرده همانگونه که ابراهیم را خلیل خود برگزید. اگر من در میان امت خود خلیلی بر می‌گزیدم، حتماً آن خلیل برگزیده ابوبکر بود. آگاه باشید، کسانی که پیش از شما بودند قبور پیامبر خود را مسجد قرار دادند، هان! قبرها را به عنوان مسجد برنگزینید، که من شما را از آن باز می‌دارم و نهی می‌کنم.^۱

مقصود وی از جندب بن عبدالله همان ابن سفیان بجلی، صحابی مشهور است که به جد خود منسوب شده است. پس از سال شصتم هجری درگذشت.

عبارت: «من خودم را نزد خدا مبرا می‌دارم از اینکه شما مرا خلیل خود قرار دهید» یعنی: از آنچه که انجام آن برای من جایز نیست امتناع می‌ورزم. خُلت بالاتر از محبت است. خلیل یعنی کسی که نهایت محبویت را داشته باشد. از خلة - با فتح خاء - مشتق شده که به معنای نفوذ پیدا کردن محبت و دوستی در قلب است.

همانگونه که شاعر می‌گوید: روش و مسلک روح در من نفوذ کرد به همین دلیل سبب ابراهیم خلیل خلیل نامیده شد.

این شعر در معنای خلیل درست است. همانطور که شیخ الاسلام، ابن قیم ابن کثیر و دیگران رحمه الله علیهم آنرا مطرح کرده‌اند.

قرطبی می‌گوید: پیامبر ﷺ بدان خاطر خلیل نامیده شده است که قلب وی از محبت، تعظیم و معرفت خداوند لبریز شده بود و دوستی غیر او جایی در آن نداشت. عبارت «خداوند مرا خلیل خود کرده است» بیانگر آن است که خلة بالاتر از محبت است.

ابن قیم رحمه الله علیه می‌گوید: برخی به خطا گمان کرده‌اند که محبت از خلت کاملتر است و ابراهیم خلیل خدا و محمد ﷺ حبیب اوست. این دیدگاه از روی جهل آنهاست. زیرا محبت عام و خلت خاص و به معنای نهایت دوستی است. پیامبر ﷺ خبر

۱- مسلم: کتاب المساجد و مواضع الصلاة (۵۳۲) (۲۳) باب النهی عن النهی عن بناء المساجد علی القبور.

داده است که خداوند او را به عنوان خلیل برگزیده است و از خود نفی می‌کند از اینکه غیر از خدا خلیلی داشته باشد با وصف اینکه از حب خود نسبت به عایشه و پدرش، عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و دیگران رضی الله عنهم اجمعین خیر داده است. همچنین خداوند (فرموده است که) توبه کنندگان، پاک شدگان و صابران را دوست می‌دارد، حال آنکه خلّت او مختص خلیل های اوست یعنی دوستان بسیار نزدیک و صمیمی.

عبارت «اگر من در میان امت خود خلیلی بر می‌گزیدم، حتماً آن خلیل برگزیده من ابوبکر بود» بیانگر آن است که صدیق برترین اصحاب است و پاسخی است بر شیعه و وجهیه. که بدترین اهل بدعت هستند. برخی از سلف آندو را از هفتاد و دو فرقه خارج کرده‌اند، به سبب اینکه شیعه شرک و عبادت قبرها را پدید آورد و نخستین گروهی بودند که بر قبرها مسجد بنا نهادند. این سخن مصنف است.

ولی بدون تردید سخن او درست است. عبارت مذکور به خلافت ابوبکر نیز اشاره دارد، زیرا اگر کسی، فردی را بیشتر دوست داشته باشد، آن شخص محبوب وی، از هر کس دیگری شایسته تر و نزدیکتر به اوست. پیامبر ﷺ صدیق را برای امامت نماز جانشین خود ساخت و هنگامی که به وی ﷺ گفته شد، عمر امام جماعت آنان شود به خشم آمد و این در همان وضعیت بیماری بود که بر اثر آن وفات یافت.

اسم ابوبکر، عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است. صدیق اکبر، خلیفه رسول خدا و برترین صحابه به اجماع اهل علم در جمادی الاولی سال سیزدهم هجری، در سن ۶۳ سالگی درگذشت.

لفظ «ألا» در عبارت عربی حدیث حرف استفتاح است.

خطابی می‌گوید: انکار پیامبر ﷺ از عمل یهود و نصاری به دو جهت بوده است.

نخست اینکه آنها برای قبور انبیاء از روی تعظیم سجده می‌کردند. دوم: نماز در محل دفن انبیاء را جایز دانسته و در هنگام نماز رو به آنها نماز می‌خواندند. با این توجیه که بدینوسیله خداوند را عبادت می‌کنند و در حالیکه از تعظیم انبیاء مبالغه می‌کردند. مورد نخست شرک آشکار است و مورد دوم نیز شرک خفی (پنهان) است. به همین دلیل و

سبب مستحق لعن و نفرین شدند. عبارت «پیامبر ﷺ در پایان عمر خود از این عمل نهی کرده است» یعنی همانگونه که در حدیث جنذب مطرح شده است. این عبارت و عبارتهای پس از آن سخن شیخ الاسلام است.

عبارت «سپس پیامبر ﷺ کسی را که چنین عملی را انجام دهد لعن کرده است» همانطوری که در حدیث عایشه آمده است.

(شارح) پس از چنین سخت گیری و شدتی از طرف سرور پیامبران چگونه جایز است که قبرها تعظیم شوند و بر آنها چیزی بنا نهاده و نزد آنها و به جهت آنها نماز گزارده شود. و اگر این افراد تعقل می کردند، چنین عملی از سوی آنان، بزرگترین مخالفت و دشمنی با خدا و رسول خدا ﷺ تلقی می شد.

عبارت «در نزد آن نماز بخواند اگر چه مسجدی هم بر آن بنا نشده باشد» یعنی کسی که در آنجا نماز بخواند ملعون است. و این مقتضی تحریم نماز در کنار قبر و یارو به قبر است.

از ابوسعید خدری رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده است که «تمام سرزمین مسجد است بجز قبرستان و حمام» احمد و صاحبان سنن این روایت را آورده اند و ابن حبان و حاکم آنرا صحیح دانسته اند.^۱

ابن قیم رحمته الله می گوید: در حالت کلی هر کس که از شرک و اسباب و وسائل آن آگاهی داشته باشد و از رسول خدا ﷺ اهداف و مقاصدش را فهمیده باشد، به طور قاطع و بدون هر گونه احتمال نقیضی میداند این تاکید بیش از اندازه و لعن و نهی با صیغه هایی

۱- صحیح است: احمد (۸۳/۳) ابو داوود: کتاب الصلاة (۴۹۲) باب فی مواضع التي لا تجوز فیها الصلاة ترمذی: کتاب ابواب الصلاة (۳۱۷) باب ماجاء ان الارض كلها مسجد الا المقبره والحمام. ابن ماجه کتاب المساجد (۷۴۵) باب المواضع التي يكره فيها الصلاة وابن حبان (۳۳۸-الموارد). حاکم (۲۵۱/۱) شیخ شاکر در حاشیه خود بر ترمذی این روایت را صحیح دانسته است. البانی در احکام الجنائز (۱۳۷) شیخ الاسلام ابن تیمه در الفتاوی (۲۶/۱۹) می گوید: علت نهی این است که وسیله ای است برای شرک با وجود اینکه قبرستانها پناهگاه شیاطین هستند.

که از سوی پیامبر ﷺ در قبال این مقوله مطرح شده به خاطر نجاست ظاهری نیست، بلکه به خاطر نجاست شرکی است که به مشرک به دلیل نافرمانی از پیامبر ﷺ و ارتکاب چیزهایی است که آنرا نهی کرده است. به دلیل آن است که از هوای نفس خود تبعیت کرده و از پروردگار و سرور خود نترسیده است، بهره اش از لا اله الا الله اندک و یا معدوم گشته است. این سخن و امثال آن که از پیامبر ﷺ صادر شده به منظور حفظ حریم توحید از الحاق شرک و پوشاندن آن است. در واقع خود را برای توحید مجرد ساختن و مبرا داشتن از خشم خدا به سبب اینکه غیر او را همسان او قرار داده است. ولی مشرکان سر پیچی کرده و از فرمان پیامبر ﷺ نافرمانی و مرتکب نهی او شده‌اند. شیطان آنان را با شعار تعظیم قبرهای مشایخ و افراد صالح فریفته است و به آنها وانمود کرده که هر اندازه شما در تعظیم و غلو پیرامون آنها افراط کنید با نزدیکی به آنها خوشبخت تر و سعادت مند تر هستید و از دشمنان آنها نیز دورتر و بعید ترید.

سوگند به خدا، شیطان از همین در، بر پرستندگان یغوث، یعوق و نسر وارد شد و از ابتدا تا روز قیامت بر تمامی بندگان از همین در وارد می‌شود. مشرکان افراط و غلو در خصوص صالحین و انبیاء را با تبعیت نادرست از روش آنها در خود جمع کرده‌اند. خداوند اهل توحید را به تبعیت و سلوک از روش صالحان و درک جایگاه اصلی آنها، هدایت کرده است. جایگاه آنها همان بندگی کردن برای خدا و سلب ویژگیهای الوهیت از آنهاست.

شارح رحمه الله علیه می‌گوید: از جمله کسانی که علت منع پیامبر ﷺ از ساختن مسجد بر قبرها را، ترس دچار شدن به شرک تلقی کرده‌اند، عبارتند از: امام شافعی، ابوبکر اثرم، ابو محمد مقدسی، شیخ الاسلام و دیگران، رحمه الله علیهم. بی تردید علت همین است.

عبارت «صحابه در اطراف قبر پیامبر ﷺ مسجدی بنا نکردند» یعنی: از آنجایی که از سخت گیری پیامبر ﷺ در نهی از آن و لعن فاعل آن مطلع بودند، چنین عملی را انجام ندادند.

عبارت «و هر جایگاهی که به قصد نماز تعیین شده باشد در واقع مسجد تلقی می‌شود» اگر چه مسجدی بر آن بنا نشده باشد، بلکه در هر مکانی نماز برپا شود مسجد نامیده می‌شود اگر چه قصد درست کردن بنا نیز در میان نباشد. همانطوری که اگر به فردی که قصد نماز دارد جایی عرضه شود و در آنجا بی آنکه خصوصاً برای نماز تعیین شده باشد نماز بگذارد به صرف نماز خواندن در آنجا آن مکان مسجد نامیده می‌شود.

عبارت «همانطوری که پیامبر ﷺ فرموده است تمام زمین برای من مسجد و پاکیزه قرار داده شده است»^۱ یعنی کل زمین مسجد نامیده شده و نماز در تمامی گوشه و کنار آن جایز است، جز مکانهایی که استثنا شده و نماز در آنها جایز نیست مثل قبرستانها و نظیر آن.

بغوی در شرح السنه می‌گوید: مراد آن است که برای اهل کتاب جز در عبادتگاهها و معابد نماز خواندن درست نیست، ولی خداوند برای این امت در هر مکانی که باشند نماز خواندن را در آنجا مباح گردانیده است و این به منظور تخفیف و آسانگیری به آنها بوده است. پس از تمامی این مکانها، حمام، قبرستان و مکان نجس را خارج و استثناء کرده است.

مصنف می‌گوید: احمد با سند جید به صورت مرفوع از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است «بدترین مردم کسانی هستند که در هنگام فرا رسیدن قیامت زنده‌اند و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد بر می‌گزینند» ابو حاتم نیز این روایت را در صحیح خود آورده است.^۲

۱- بخاری کتاب الصلاة (۴۳۸) باب قول النبی ﷺ جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً مسلم: کتاب المساجد (۵۲۳) (۵) از حدیث جابر بن عبد الله رضی الله عنه.

۲- صحیح است: احمد (۴۳۵/۱) ابن حبان (۳۴۰) فی الصلاة: باب ماجاء فی الصلاة فی الحمام و المقبره، ابن تیمیه در الاقتضاء (۱۵۸) می‌گوید. سند آن جید است استاد احمد شاکر در حاشیه خود بر سند (۳۸۴۴، ۴۱۴۳) آنرا صحیح دانسته است. البانی نیز در تحذیر المساجد (ص ۱۹) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

عبارت «شِرار» با کسر شین در عبارت عربی جمع شریر است، یعنی بدتر. عبارت « در هنگام فرا رسیدن قیامت زنده اند» یعنی در هنگام مقدمات قیامت مثل بیرون آمدن جنبنده بزرگ در زمین و طلوع خورشید از مغرب، آنها زنده اند و پس از آن در شیپور و حشتناک دمیده می شود.

عبارت «و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد بر می گزینند» در واقع به جمله قبلی عطف شده است.

یعنی علاوه بر گروه قبل، این دسته نیز از بدترین مردم هستند که با نماز خواندن نزد قبرها و رو به آنها و ساختن مساجد بر آنها، آنجا را سجده گاه و مسجد بر می گزینند. در احادیث پیشین گذشت که یهود و نصاری چنین اعمالی را انجام می دادند و پیامبر ﷺ بخاطر آن اعمال لعنت و نفرینشان کرد، تا امت خود را بر حذر دارد از اینکه با پیامبر ﷺ و افراد صالح خود همانند یهود و نصاری رفتار کنند. بیشتر امت محمد ﷺ از این تحذیر سر بلند نیستند، بلکه حتی معتقدند که چنین اعمالی نزدیکی جستن به خداست، حال آنکه این اعمال آنها از جمله چیزهایی است که آنان را از خداوند دور می سازد و از رحمت او می راند. جای شگفتی است که بیشتر مدعیان علم در این امت این اعمال را انکار نمی کنند، بلکه چه بسا آنها نیکو به شما آورده و بدان تمایل پیدا کرده اند، غربت اسلام با چنین وضعیتی شدیدتر شده و معروف و منکر وارونه گشته اند به طوری که معروف، منکر و منکر معروف تلقی می شود. بدعت جایگزین سنت و سنت، بدعت معرفی شده است، خردسالان با آن نشو و نما می کنند و بزرگسالان بوسیله آن پیرو فرتوت می شوند.

شیخ الاسلام می گوید: در خصوص بنا کردن مساجد بر قبرها باید گفت: تمامی گروهها بر نهی از چنین کاری تصریح نموده اند و این موضعگیری نیز به استناد و تبعیت از احادیث صحیح صورت پذیرفته است. یاران ماو دیگران از جمله پیروان مالک و شافعی، به تحریم آن قائل هستند، به طور قطع شکی در تحریم آن نیست. سپس شیخ الاسلام احادیثی را پیرامون آن آورده است و در ادامه می گوید: این مسجدهای ساخته شده بر

قبرهای پیامبران، صالحان یا پادشاهان و غیره، می بایست با خراب کردن آنها را از میان برد، زیرا از جمله چیزهایی است که علمای معروف در مخالفت با آن همگی اتفاق نظر دارند.

ابن قیم رحمته الله می گوید: ویران ساختن و نابود کردن قبه هایی که بر قبرها بنا نهاده شده اند، واجب است. چرا که بر نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله تاسیس شده است. جماعتی از علمای شافعی بر نابود کردن بناهایی که در قرافه درست شده فتوا داده اند از جمله آن علما ابن جمیزی، ظهیر ترمینی دیگران هستند. قاضی ابن کج می گوید: کجکاری قبرها و بنا کردن گنبد و غیر گنبد بر آنها جایز نیست و وصیت به آن نیز باطل است.

اذرعی می گوید: در بطلان وصیت بر بناء قبه و گنبد و سایر بناها و انفاق اموال فراوان برای قبرها، کسی در تحریم آن شک ندارد.

قرطبی در خصوص حدیث جابر رضی الله عنه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از کجکاری قبر و بنا ساختن بر آن نهی کرده است،^۱ می گوید: امام مالک به ظاهر این حدیث نظر داده است و بنا ساختن و کجکاری قبرها را ناپسند داشته است ولی دیگران اجازه داده اند، حال آنکه این حدیث حجت علیه آنهاست.

ابن رشد می گوید: امام مالک بنا ساختن بر قبر و گذاشتن سنگ بر آن را ناپسند می داند، چرا که این از بدعتهای کسانی است که ثروتمند هستند و این عمل را به منظور فخر و مباهات و آوازه انجام می دهند، در کراهت این کار هیچگونه اختلافی وجود ندارد.

زیلعی در شرح الکنز می گوید: بنا نهادن بر قبر کراهت دارد و ناپسند است. قاضی خان نیز یادآور شده است، قبر نباید کجکاو و یا بر آن بنا نهاده شود، چرا که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که از کجکاری و بنا بر مسجد نهی کرده است. مراد از

۱- مسلم: کتاب الجنائز (۹۷۰)(۹۴): باب النهی عن تحصیص القبر و البناء علیه.

کراهت در اینجا از نظر حنیفه کراهت تحریمی است. که ابن نجیم آنرا در شرح الکنز مطرح کرده است.

شافعی رحمته الله می گوید: از نظر من پسندیده نیست که مخلوق تعظیم شود تاجایی که قبر او مسجد واقع شود. از ترس اینکه انجام دهنده چنین کاری دچار فتنه شود و مردمانی که پس از او می آیند نیز دچار فتنه گردند. سخن شافعی رحمته الله بیان می دارد که مقصود وی از کراهت و ناپسند داشتن همان کراهت تحریمی است. شارح رحمته الله می گوید: نووی رحمته الله در شرح المهدب بر تحریم بنا بر روی قبرها به طور مطلق قطعیت نهاده است. در شرح مسلم نیز عین همین دیدگاه را مطرح کرده است.

ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه، پیشوای حنبلیان و صاحب تالیفات بزرگی مثل المغنی، الکافی و غیره می گوید: بر گرفتن مساجد بر قبرها جایز نیست. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: خداوند یهود و نصاری را لعنت و نفرین کرده است.

قبلا روایت کردیم که سرآغاز پرستش بتها، تعظیم مردگان، مجسمه درست کردن برای آنها، تبرک جستن و نماز خواندن در جوار آنها بود. شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: تفاوتی نمی کند که قبرستان جدید باشد یا قدیم، خاکش دگرگون شده باشد یا خیر، میان آن و زمین حائل و مانع باشد یا نباشد، به دلیل عمومیت اسم و علت، حکم یکی است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لعن کرده است کسانی را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد گرفته اند. معلوم است که قبر پیامبران نجس تلقی نمی شود.

خلاصه، به کسی که نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نماز در قبرستان را تنها به دلیل نجاست خاک می داند، باید گفت بسیار بعید است که نظر و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این باشد ضمن اینکه ممکن است بر روی یک قبر مسجدینا شده باشد، باز هم در این مسجد نماز گزارده نمی شود، چه پشت قبر باشد چه جلو آن.

در مذهب امام احمد بن حنبل، عدم جواز نماز در چنین مکانی مورد اتفاق است. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: پیش از شما کسانی بودند که قبرهای انبیاء و صالحان خود را مسجد گرفتند، هان آگاه باشید قبرها را مسجد برنگزینید، من شما را از آن باز می

دارم و نهی می کنم.^۱ قبر پیامبران رابه طور خاص مطرح کرده است زیرا ایستادن و عبادت کردن مردم بر قبر آنها بیشتر و برگزیدن قبر آنها به عنوان مسجد شدیدتر است. همچنین اگر چه بنایی هم بر قبر آنان نباشد، چون حقیقت مفسدت شرک به این ترتیب رخ داده است، از این رو نماز خواندن در قبر آنها به همین سبب نهی شده است.

و هر مکانی که در آن نماز گزارده شود، مسجد نامیده می شود. همانطور که پیامبر ﷺ فرمودند: تمام زمین برای من مسجد و پاک و منزّه قرار داده شده است.^۲ اگر چه جای یک قبر یاد و قبر باشد.

برخی از اصحاب ما، (حنابله) گفته اند نماز در کنار یک قبر یا رو به قبر ممانعتی ندارد، چرا که اسم قبرستان آنرا شامل نمی شود، در حالیکه در کلام امام احمد و برخی از یاران او این فرق وجود ندارد، بلکه عموم کلام آنان متقاضی منع نماز در نزد هر قبری است.

همانگونه که پیشتر از علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: در حمام و نزد قبر نماز نمی گزارم.

بنابراین شایسته است که نهی پیامبر ﷺ شامل حریم قبر و حیاط آن نیز باشد، نماز در مسجدی که بر قبرستان بنا نهاده شده است، جایز نیست. خواه بین آن مسجد و قبرستان دیواری باشد که آنها را از هم جدا کرده خواه نباشد، تفاوتی نمی کند (در هر صورتی و ممنوع نهی شده است

می گوید: در روایت اثرم آمده است: اگر مسجد در میان قبرها باشد، نماز واجب در آن خوانده نمی شود، اگر چه بین قبرها و مسجد فاصله باشد و تنها نماز بر جنازه یا میت در آنجا رخصت داده شده است، نه غیر آن.

۱- تخریج آن در شماره (۱۶۷) گذشت

۲- تخریج آن در شماره (۱۶۹) گذشت

ابن تیمیه رحمته الله (در ادامه) حدیث ابومرثد مطرح کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به سوی قبرها نماز بخوانید. و سندش را نیز جید معرفی کرده است.^۱ اگر سخن علما را در این زمینه دنبال کنیم، سخن به درازا می کشد. و اینجا روشن شد که علما رحمهم الله بیان کرده اند که علت نهی همان چیزی است که این عمل بدان منجر می شود؛ از قبیل غلو در خصوص آنان، عبادت کردن برای آنها به غیر از خدا. همانطوری که امروز واقع شده است ولی ما از خداوند کمک می طلبیم و او کمکار حقیقی است.

پس از دوران امامانی که مردم به سخنان آنان خو گرفته و عادت کرده بودند در ابواب مختلف علم به خدا، سردر گمیهای زیادی بوجود آمد. به طوری که عدم شناخت هدایت و علمی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده بود مردم را به اشتباه انداخت. نصوص کتاب و سنت را با قیدهایی مقید کردند که فرمانبرداری را سست گردانید و به وسیله این قیدها قصد ونیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نهی را وارونه جلوه دادند و برخی از آنها گفتند که نهی از بنا بر قبور، تنها به قبرستان مسبله اختصاص دارد و نهی از نماز خواندن در آن به خاطر نجاست چرک مرده است. تمامی این قیدها از چند جهت باطل اند:

این توجیحات سخن گفتن پیرامون دین خدا بدون علم و آگاهی است و بنابر نص کتاب سخن بدون علم حرام است.

آنچه آنها می گویند مقتضی لعن فاعل و انجام دهند آن و سخت گیری بر وی نیست. چه مانعی وجود داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگوید: هر کس در بقعه نجسی نماز بخواند لعنت خدا بر او.

لازمه گفته این عده آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علت را بیان نکرده است و در بیان آن امت را به کسانی که پس از وی و بعد از قرون برتر و امامان می آیند، حواله کرده است. چنین چیزی به طور قاطع از نظر عقل و شرع باطل است. همانگونه که لازمه چنین سخنی

۱- مسلم: کتاب الجنائز (۹۷۲)(۹۸): باب النهی عن الجلوس علی القبر والصلاة علیه.

آن است که پیامبر ﷺ از بیان آن عاجز شده یا اینکه در ابلاغ کوتاهی کرده است و این نیز از باطل ترین سخن است. زیرا پیامبر ﷺ به روشنی ابلاغ کرده است و قوت او در بیان از قدرت هر کسی بالاتر است و چون لازم باطل شد ملزم و نیز به تبع آن باطل می‌شود.

همچنین می‌توان گفت: این لعن و سخت‌گیری شدید تنها در خصوص کسی است که قبور انبیاء را مسجد قرار می‌دهند و در برخی نصوص به گونه‌ای آمده است که قبر انبیاء و غیر انبیاء را در بر می‌گیرد.

اگر علت نجاست باشد - آنگونه که مدعیان قبلی ادعا داشتند - در خصوص قبرهای انبیاء منتفی است، چرا که جسد آنها تازه و هیچگونه نجاستی ندارد که مانع نماز نزد قبرهای آنان شود، پس هرگاه نهی از برگرفتن مساجد نزد قبرها طبق نص قبر انبیاء را نیز در بر بگیرد، در آن صورت معلوم می‌گردد، علت تحریم و نهی آن چیزی نیست که این علمای مدعی که اقوالشان مطرح شد، عنوان کرده‌اند. سپاس خداوند را به سبب ظهور برهان و راه آشکار. تمام حمد و ثنا ویژه خداوندی است که ما را به این راه هدایت کرد. و هرگز نمی‌توانستیم هدایت شویم اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید، عبارتند از:
 نخست: بیان داستان فردی که در کنار قبر یکی از شخصیت‌های صالح
 مسجدی بنا کرد تا خداوند را پرستش کند، بیان این داستان توسط
 پیامبر ﷺ گویای آن است که اگرچه نیت فرد مذکور درست است ولی
 عملکرد او نادرست است.

دوم: نهی از مجسمه‌ها و سخت‌گیری و شدت پیرامون آن
 سوم: دوری و اجتناب از مبالغه و سخت‌گیری پیامبر ﷺ در مورد آن.
 اولاً چگونگی بیان مسأله برای امت و سپس گفتن چنان سخنی پنج روز
 قبل از وفات خود. سپس آنچه در سیاق آمده است بر آنچه قبلاً گذشت
 بسنده و کفایت نکرد.

چهارم: نهی پیامبر ﷺ از انجام چنین فعلی پیش از آنکه قبری در کار
 باشد و تحقق یابد

پنجم: آن روش یهود و نصاری در خصوص پیامبران‌شان بود.

ششم: پیامبر ﷺ به سبب آن عمل، آنان را لعنت کرد.

هفتم: مقصود پیامبر ﷺ بر حذر داشتن ما از قبر خود بود.

هشتم: علت عدم ابراز (آشکار نمودن) قبر او ﷺ

نهم: معنای به مسجد گرفتن قبرها.

دهم: پیامبر ﷺ کسی را که قبور انبیاء را مسجد بگیرد در کنار کسی
 مطرح کرده که قیامت در حالت زنده بودن او بر پا می‌شود و این دو دسته
 را مقرون به هم مطرح کرده‌است. و سبب و وسیله را قبل وقوع شرک
 یادآور شده است

یازدهم: این مقوله را پنج روز قبل از وفات خود در خطبه اش در رد بر
 دو گروهی که بدترین اهل بدعت هستند مطرح کرد، همانهایی حتی برخی
 از اهل علم آنها را از هفتاد و دو فرقه امت اسلام خارج کرده‌اند. و این دو

دسته یکی شیعه و دیگری جهیمه است به دلیل این که شیعه شرک و عبادت
قبرها را پدید آورد و نخستین کسانی بودند که بر قبر مسجد بنا نهادند.
دوازدهم: در شدت احتضار، پیامبر ﷺ با آن مساله آزمایش شد و بدان
اهمیت داد.

سیزدهم: پیامبران ﷺ با مقام خلت (دوستی نزدیک و صمیمی با
خداوند) گرامی داشته شد.

چهاردهم: تصریح به اینکه خلت از محبت بالاتر است.

پانزدهم: تصریح به اینکه ابوبکر صدیق بالاترین اصحاب است.

شانزدهم: اشاره بر خلافت ابوبکر صدیق.

باب: اینکه غلو در خصوص قبر صالحان آنها را تبدیل به بتی می‌کند
که به غیر خدا پرستیده می‌شوند.

مالک در موطأ روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: پروردگارا
قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده. خشم خدا افزون بر کسانی که قبر
پیامبرانشان را مسجد گزیدند.

مصنف می‌گوید: باب اینکه غلو در خصوص قبر صالحان آنها را تبدیل به بتی
می‌کند که به غیر خدا پرستیده می‌شوند.

مالک در موطأ روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: پروردگارا قبرم را بتی که
پرستیده شود قرار مده. خشم خدا افزون بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیدند.

این حدیث را مالک به صورت مرسل از زید بن اسلم از عطاء بن یسار روایت کرده
است که رسول خدا ﷺ فرمودند: پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده.
خشم خدا افزون شود بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیدند ابن ابی شیبه نیز آنرا
در مصنف خود از ابن عجلان از زید بن اسلم روایت کرده و نام عطاء را نبرده است. این
بزاز نیز آنرا از زید از عطاء از ابوسعید خدری به صورت مرفوع روایت کرده است.

این حدیث شاهی نیز نزد امام احمد دارد که با سند خود از سهیل بن ابی صالح از
پدرش از ابوهریره به صورت مرفوع روایت کرده است، که رسول خدا ﷺ فرمودند؛

پروردگارا قبرم را بت قرار مده، خداوند لعن کرده است قومی را که قبر پیامبران را مسجد گرفته اند.^۱

عبارت «مالک در موطأ روایت کرده است» مقصود از مالک همان مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو اصبحی، ابو عبدالله مدنی است. امام دارالهجره ویکی از امامان چهارگانه و قانون نگذاران حدیث. تا جایی که بخاری در خصوص وی گفته است. صحیح ترین سند از اسناد راویان حدیث، سندی است که در آن مالک از نافع از ابن عمر روایت کرده باشد. در سال ۱۷۹ در گذشت و تولد او نیز در سال ۹۳ اتفاق افتاد، بنابر قول ضعیفی در سال ۹۴ هجری قمری. واقدی می گوید به سن نود سالگی رسید.

عبارت: «پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده» دعای پیامبر ﷺ اجابت شد همانگونه که ابن قیم رحمته الله می گوید: خداوند دعای پیامبر ﷺ را جابت نمود و (قبرش) را با سه دیوار احاطه کرد.

به طوری که اطراف آن بوسیله دعای او به ارجمندی و حمایت و حفاظت روزگار گذرانید. حدیث مذکور بر آن دلالت دارد که اگر قبر پیامبر ﷺ پرستیده می شد، در آنوقت بت بود، ولی خداوند با مانع و حائلی بین قبر او و مردم فاصله و مانع ایجاد کرد. همچنین دلالت دارد بر اینکه وثن همان قبر و تابوتی است که پرستش کنند مستقیم با آن برخورد می کند. فتنه قبرها با تعظیم و عبادت آنها بزرگ شد. همانطور که عبدالله بن مسعود می گوید: این چه وضعیت و حالتی است که شما دارید! هر گاه فتنه ای شما را در بر بگیرد که گذشتگانان در آن پیرو فرتوت شوند و خردسالانان با آن نشو و نما کنند با

۱- صحیح است: مالک در موطأ (شماره ۸۵) فی قصر الصلاة فی السفر: باب جامع الصلاة از عطاء بن یسار به صورت مرسل آورده است. ابن ابی شیبه (۳/۳۴۵) از زید بن اسلم به صورت مرسل. احمد در سند (۲/۲۴۲) از طریق ابوهیره آن را متصل کرده است. بزاز نیز (۴۴۰-کشف الاستار) از حدیث ابوسعید خدری به صورت متصل آورده است. البانی در تحذیر الساجد (ص ۱۸، ۱۹) آنرا تصحیح کرده است.

گذر زمان، مردم آن فتنه را سنت (نیکو) به حساب آورده و هرگاه تغییر داده شود. می گویند: سنت تغییر کرد؟!^۱

به خاطر ترس از فتنه، عمر رضی الله عنه از تحقیق و جستجو آثار پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد. ابن وضاح می گوید: از عیسی بن یونس شنیدم که می گفت: عمر بن خطاب رضی به بریدن درختی که پیامبر صلی الله علیه و آله زیر آن بیعت کرده بود، فرمان داد. ^۲ سپس آنرا قطع کرد. چرا که مردم به آنجا رفته و در زیر آن نماز می گزارند پس عمر رضی الله عنه از فتنه بر آنان ترسید. معرور بن سوید می گوید: در راه مکه نماز صبح را به همراه عمر بن خطاب رضی الله عنه بجای آوردم. سپس دید مردم به جاهایی برای نماز می روند. گفت: اینان کجا می روند؟ گفته شد ای امیر مومنان مسجدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانده است، آنها نیز در آن نماز می گزارند. حضرت عمر فرمود: کسانی که پیش از شما بودند به سبب چنین عملکردی هلاک شدند. آثار پیامبران خودشان را جستجو می کردند و پی می گرفتند و آنها را معبد و عبادتگاه قرار می دادند. هر کس نمازش در این مساجد فرا رسید پس در آنجا نماز بخواند در غیر این صورت بگذرد و آهنگ و قصد آن مکانها را نداشته باشد. در مغازی ابن اسحاق از زیادات یونس بن بکیر از ابوخلده خالد بن دینار آمده است، ابوالعالیه برای ما گفت: هنگامی که شوشتر را فتح کردیم در بیت المال هرمان تختی را یافتیم که بر روی آن مردی مرده قرار داشت و برسر آن مصحفی بود. مصحف را برداشته

۱- دارمی (۶۰/۱) آنرا آورده است. حاکم (۵۱۴/۴) ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۱/۱۸۸) البانی در صلاة التراويح (ص ۵) آنرا تصحیح کرد هاست و می گوید: این اثر اگر چه موقوف است ولی در حکم رفع است چرا که در آن سخن از امور غیبی است جز به وحی نمی توان پیرامون آن سخن گفت: و از نشانه های پیامبری اوست صلی الله علیه و آله تمامی آن تحقق پیدا کرده است، این حدیث در مصادر اصلی طولانی است ولی در اینجا به طور مختصر آورده شده است.

۲- حافظ در الفتح (۴۴۸/۷) می گوید: در نزد ابن سعد با سندی صحیح از نافع از ابن عمر روایت شده است که به عمر خبر رسید گروهی به نزدیکی درخت رضوان آمده در آنجا نماز می گزارند آنها را تهدید کرده دستور داد درخت را ببرند.

نزد عمر آوردیم. سپس از کعب خواست آن را به عربی نسخ کند. من نخستین فردی از عرب بودم که آنرا قرائت نمودم. همانند قرآن آنرا قرائت کردم، (خالد می گوید) به ابوالعالیه گفتم چه چیزی در آن بود گفت: رفتار و امور و لحن های سخنشانی که هنوز بوجود نیامده است و اتفاق نیفتاده است.

خالد گفت: به ابوالعالیه گفتم با آن مرد چه کار کردید؟ گفت: در روز سیزده قبر به طور پراکنده کنهنگامی که شب شد آنرا دفن کرده همه قبرها را با خاک یکسان نمودیم و پر از خاک کردیم تا بر مردم پوشیده بماند و او را نبش نکنند (خالد) گفت: از آن مرده چه می خواستند؟ گفت: هنگامی که باران نمی آمد خشکسالی می شد، وی را با آن تخت آشکار می کردند و بیرون می آوردند و طلب باران می کردند. گفتم: به گمان شما آن مرد چه کسی بود؟ گفت: مردی بود که به او دانیال می گفتند. گفتم: چند سال قبل از اینکه شما آنرا را بیابید در گذشته بود؟ که گفت: سیصد سال قبل از آن گفتم: چیزی از آن تغییر کرده بود؟ گفت: خیر. جز چند تار مو از پشت سرش. چرا که گوشت انبیاء را زمین پوشیده نمی کند.

ابن قیم رحمته الله می گوید: این داستان بیانگر علت پوشیده نگهداشتن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط مهاجران و انصار است تا بوسیله آن دچار فتنه نشوند. قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکار نساختند تا در نزد آن دعا کنند و بدان تبرک جویند اگر متأخران به آن دست می یافتند با شمشیر بر سر آن با یکدیگر می جنگیدند و آنرا به غیر از خداوند می پرستیدند.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: این بیانگر انکار آن توسط اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است هرکس به امید خیر قصد جا و مکانی کند که شارع قصد آنجا را مستحب نکرده است، این عمل از منکرات است به طوری که برخی زشت تر و ناپسندتر از برخی دیگر است. چه قصد شخص نماز گزاردن در آنجا باشد و یا دعا کردن، قرآن بخواند و یا خدا را در نزد آن به یاد آورد یا اینکه عبادتی و قربانی نزد آن انجام دهد، همه اینها از یک قماش بوده و ناپسندند، به طوری که آن بقعه را به عبادتی اختصاص دهد که خداوند نوعاً و عیناً بدان اختصاص نداده باشد، ولی اگر بر حسب اتفاق باشد نه به نیت دعا کردن، جایز

است. مثل کسی که قبرها را زیارت می کند و بر اهل آن سلام می فرستد یا برای شخص خاصی از خداوند طلب بخشش می کند و برای سایر مردگان نیز طلب غفران و بخشش می کند، که سنت نیز در این زمینه وارد شده است.

ولی اختصاص دادن دعا در آن جای خاص یا قبرستان و مکان ویژه، به این باور که در آن مکان به نسبت سایر جاها دعا پذیرفته و مقبول تر است، این همان معنایی است که از آن نهی شده است

عبارت: «خشم خداوند افزون شود بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیده اند» بیانگر تحریم بنابر قبرها و تحریم نماز در نزد آنهاست و اینکه چنین عملی از زمره گناهان کبیره است. در کتاب «القری» طبری از یاران مالک آورده است که از مالک روایت کرده اند که وی: از گفتن این سخن که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کردم؛ کراهت داشت و آنرا ناپسند می شمرد و دلیل او نیز همان فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید: پروردگارا قبرم را بتی قرار مده که پرستیده شود.^۱ خشم خدا افزون شد بر کسانی که قبر که پیامبرانشان را مسجد گزیدند.

از این رو اضافه شدن کلمه زیارت را به قبر ناپسند شمرده تا به عمل اهل کتاب مانند نشود و این عمل مالک به منظور سد ذریعه (پیشگیری قبل از وقوع) بوده است.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: مالک به تابعین را درک کرده بود، آنها از همه مردم به این مسأله آگاه تر بودند و این دلالت دارد که الفاظ زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنان معروف نبود. در ادامه می گوید: از جمله اسباب کراهت به کار بردن لفظ زیارت برای قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را در این دانسته اند که این لفظ در میان بسیاری از مردم به گونه ای رایج شده بود که مقصودشان از آن زیارت به معنای بدعت آن بود، به این معنا که به نیت خواستن و دعا کردن از مرده و تمایل به او منظور به رفع نیازها و مسائلی از این دست که بسیاری از مردم انجام می دهند، قبر آنها را زیارت می کردند و از لفظ زیارت چنین چیزی را مد نظر

۱- تخریج آن در شماره (۱۷۶) گذشت.

داشتند، که چنین چیزی به اتفاق پیشوایان دین مشروع نیست. مالک نیز ناپسند می داشت از اینکه مردم لفظ مجملی رابه کار گیرند که بر معنای فاسدی دلالت داشت. برخلاف سلام و نماز بر مرده، چرا که آن (سلام دادن و نماز خواندن (نماز میت)) چیزی است که خداوند بدان فرمان داده است.

ولی لفظ زیارت برای قبرها به طور عام چنین معنایی از آن فهمیده نمی شود. همانطوری که پیامبر ﷺ فرموده است: «قبرها را زیارت کنید چرا که آنها آخرت رابه یادتان می آوردند» و خود نیز قبر مادرش را زیارت کرد..

چنین زیارتی قبر کافران را نیز در بر می گیرد. «ولی جواز زیارت قبر مرده را به منظور دعا کردن، خواستن و طلب کمک کردن نمی توان از چنین سخنی فهمید» چرا که این دست کارها را مشرکان و اهل بدعت انجام می دهند، زیارت قبر بزرگان دین مثل پیامبران و صالحان که مشرکان و اهل بدعت بدان دچار شده اند از نوع آن زیارتی که مرگ را به یاد می آورد، نیست. به همین سبب مالک چنین زیارتی را ناپسند داشته و اگر در جای دیگری زیارت را ناپسند تلقی نکرده است، حتماً در آن چنین مقبره ای وجود نداشته است. (بلکه از آن نوعی که پیامبر ﷺ اجازه داده است بوده نه شرک و بدعت).

ابن جریر باسند خود از سفیان از منصور از مجاهد در خصوص این آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ (النجم: ۱۹) یعنی: آیا چنین می بینید (باور دارید) که لات و عزی؛ می گوید: لات شخصی بود که حلیم^۱ را برای آنان می کوبید، پس زمانی که فوت کرد، آنان روی قبر او اعتکاف نمودند. نظیر چنین گفته ای را ابوالجوزاء از ابن عباس^{رضی الله عنه} روایت کرده که گفت: او حلیم را برای حجاج له می کرد.

مصنف می گوید: ابن جریر با سند خود از سفیان از منصور از مجاهد در خصوص این آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ (النجم: ۱۹) یعنی: آیا چنین می بینید (باور دارید) که لات و عزی. (ابن جریر) می گوید: «لات» شخصی بود که حلیم را برای آنان می کوبید، پس زمانی که فوت کرد، آنان روی قبر او اعتکاف نمودند. نظیر چنین گفته ای را ابوالجوزاء از ابن عباس^{رضی الله عنه} روایت کرده که گفت: او حلیم را برای حجاج له می کرد. مقصود از ابن جریر، همان امام حافظ محمد بن جریر بن یزید طبری، صاحب تفسیر، تاریخ، الاحکام و غیره است. ابن خزیمه می گوید: بر روی زمین داناتر از محمد ابن جریر نمی شناسم. وی مجتهد بود از کسی تقلید نمی کرد.

۱- حلیم: آشی را می گویند که با گندم و گوشت پخته ی له شده درست می کنند (عمید).

پیروانی داشت که بر اساس مذهب او رفتار کرده و اقوال او را بر می‌گزیدند. در سال دویست و بیست و چهار متولد و در سال سیصد و ده هجری دو روز از ماه شوال باقی مانده بود که از دنیا رفت.

مقصود از سفیان ظاهراً همان سفیان بن سعید بن مسروق ثوری، ابو عبدالله کوفی، فردی موثق، حافظ، فقیه، امام و عابد است. وی مجتهد و دارای پیروانی بود که به مذهب او رفتار می‌کردند. در سن شصت و چهار سالگی (۶۴) و به سال ۱۶۱ درگذشت. مقصود از منصور نیز همان ابن معتمر بن عبدالله سلمی، فقیه، موثق و معتمد که در سال ۱۳۲ وفات یافت.

مقصود از مجاهد همان ابن جبر ابو الحجاج مخزومی مکی، موثق و پیشوا در علم تفسیر، که از ابن عباس و دیگران رضی الله عنهم علم تفسیر فرا گرفت. بنا بر گفته یحیی بن قطان، در سال صد و چهار هجری (۱۰۴) درگذشت. و ابن حبان نیز گفته است که در سال صد و دو یا صد و سه هجری در حالت سجده از دنیا رفت و در سال بیست و یکم هجری در زمان خلافت جناب عمر رضی الله عنه متولد شده بود.

عبارت « لات شخصی بود که برای حلیم را برای آنان می‌کوبید و به آنها می‌داد، هنگامی که از دنیا رفت، بر قبر او به قصد عبادت ایستادند».

در روایتی آمده است که آن شخص به هر کدام از مردم که می‌گذشت طعام می‌داد، هنگامی که فوت کرد او را پرستیدند و گفتند: او لات است. سعید بن منصور این حدیث را روایت کرده است.

مناسبت آن با شرح و تفسیرش این است که مشرکان در خصوص صلاح و نیکوکاری آن شخص اغراق کرده تا جایی که او را پرستش نموده و قبر او یکی از بتهای مشرکان گردید.

مقصود از ابوالجوزاء همان اوس بن عبدالله ربعی است که در سال ۸۳ هجری درگذشت.

بخاری می‌گوید: مسلم یعنی مسلم بن ابراهیم برای ما گفت: ابوالأشهب از ابوالجوزاء از ابن عباس برای ما روایت کرد و گفت: «لات مردی بود که برای حاجیان آرد بیخته را با روغن مخلوط می‌کرد.^۱ ابن خزیمه می‌گوید: عزى نیز اینگونه بود که درختی در نخله میان مکه و طائف وجود داشت و بر روی آن بنا و پوششهایی بود. قریش آنرا تعظیم می‌کردند و بزرگ به شمار می‌آوردند. به همین سبب ابوسفیان در روز احد می‌گوید: ما عزى را داریم حال آنکه شما عزى ندارید. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر زیارت کنندگان قبرها و کسانی که قبرها را به مسجدی می‌گیرند و چراغ می‌آویزند لعنت فرستاد. صاحبان سنن این حدیث را روایت کرده اند.

مصنف می‌گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر زیارت کنندگان قبرها و کسانی که قبرها را به مسجدی می‌گیرند و چراغ می‌آویزند لعنت فرستاد. صاحبان سنن حدیث مذکور را روایت کرده‌اند.^۲

۱- بخاری: کتاب التفسیر (۴۸۵۹): باب افرأیتم اللات والغری: روایت کرده است
 ۲- با این لفظ ضعیف است. ابوداود کتاب الجنائز (۳۲۳۶) باب فی زیارة القبور ترمذی فی الصلاة (۳۲۰): باب کراهیة آن یتخذالقبر مسجداً نسائی فی الجنائز (۹۵/۴-۹۴): باب التغلیظ فی اتخاذ السرج علی القبور. ابن ماجه فی الجنائز (۱۵۷۵) باب ما جاء فی النهی عن زیارة القبور و بدون قوله «والمخذین علیها المساجد والسرج» امام مسلم و دیگران این روایت را با این اضافه ضعیف دانسته اند. البانی نیز در الضعیفة (۲۲۵) و تحذیر الساجد (۴۳-۴۴) با این سیاق تضعیف کرده ولی این حدیث بدون این زیارت همانطوری که در تخریج شماره ۱۸۳ خواهد آمد صحیح است.

(شارح) در این باب دو حدیث دیگر نیز وجود دارد؛ یکی حدیث ابوهریره و دیگری حدیث حسان بن ثابت، حدیث ابوهریره را احمد و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی آنرا صحیح می‌داند. و حدیث حسان را ابن ماجه از روایت عبدالرحمن بن حسان بن ثابت از پدرش آورده است که گفت: رسول خدا زنهایی را که بسیار از قبرها زیارت می‌کنند، لعنت کرده است.^۱

این روایت را حدیثی که در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیامبر ﷺ زنان را از تشییع جنازه نهی فرمود، تایید می‌کند.^۲

در سند حدیث ابن عباس ابوصالح صاحب ام هانی وجود دارد که برخی وی را تضعیف و عده ای هم موثق تلقی کرده‌اند. علی بن المدینی از یحیی قطان آورده است، احدی از یارانمان را نمی‌شناسم که ابوصالح صاحب ام هانی را ترک کرده باشد. و از کسی از مردم در خصوص وی چیزی نشنیده‌ام نه شعبه و زائده و نه عبدالله بن عثمان، هیچکدام او را ترک نکرده‌اند. ابن معین نیز گفته است: اشکالی در او نیست از این رو ابن سکن در صحیح خود او را آورده است.

۱- صحیح است: حدیث ابوهریره: نزد احمد (۳۳۷، ۳۵۶/۲) ترمذی (۱۰۵۶) کتاب الجنائز: باب ما جاء فی کراهة زیارة القبور للنساء ابن ماجه (۱۵۷۶) کتاب الجنائز: باب ماجاء فی النهی عن زیارة النساء للقبور: ترمذی می‌گوید: حدیث حسن صحیح است. حدیث ابوهریره، حسان بن ثابت: نزد احمد (۴۴۲، ۴۴۳/۲) ابن ماجه (۱۵۷۴) کتاب الجنائز: باب ماجاء فی النهی عن زیارة النساء للقبور حاکم (۱/۳۷۴) در حدیث ابن عباس گذشت. ابن حدیث بدون زیادت پیشین که در حدیث ابن عباس گذشت، صحیح لغیره است البانی نیز آنرا در تخذیر الساجد تایید کرد هاست. تخذیر الساجد (۴۳) و صحیح الجامع (۴۹۸۵) والضعیفه (۲۲۵)

۲- صحیح است: با این سیاق در نزد حاکم (۳۷۶/۱۱)، بیهقی (۷۸/۴) آمده است. حاکم از آن سکوت کرده و ذهبی آن را صحیح می‌داند. حافظ عراقی در تخریج الاحیاء (۴۱۸/۴) می‌گوید: ابن ابی دنیا در القبور و حاکم آن را با سند جید روایت کرده‌اند. مراجعه شود به احکام الجنائز ص (۱۸۱). با این سیاق در نزد حاکم (۴۱۸/۱) می‌گوید: ابن ابی دنیا در القبور و حاکم آنرا با سند جید روایت کرد هاند مراجعه شود به احکام الجنائز ص (۱۸۱).

شیخ الاسلام رحمته الله علیه می گوید: حدیث مذکور به دو طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است: یکی به طریق ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله زیارت کنندگان قبرها را لعنت کرد. و دیگری حدیث ابن عباس و در ادامه می گوید: رجال سند هیچکدام از این دو طریق عین رجال هم نیستند و هیچکدام از رجال این دو طریق از یکدیگر اخذ نکرده اند و در اسناد هیچکدام از این دو طریق شخصی که متهم به دروغ باشد وجود ندارد.

چنین روایتی بدون تردید حجت است این بهترین شرطی است که ترمذی برای حدیث حسن در نظر گرفته است. چرا که وی حدیث حسن را حدیثی می داند، که طرق آن متعدد و در هیچکدام شخصی متهم به دروغگویی و شاذ بودن نباشد و آن حدیث مخالف با حدیثی که از طریق افراد مطمئن روایت شده، نباشد. این حدیث نیز طریق آن متعدد و در سند راویان آن شخصی که متهم به دروغ باشد وجود ندارد و هیچکدام از افراد موثق با آن مخالفت نکرده است. اگر یکی از آن دو از یک صحابی روایت کرده باشد پس چگونه ممکن است که این از یک صحابی و دیگری نیز از صحابی دیگر روایت کرده است؟ همه اینها بیانگر آن است که این حدیث در اصل معروف است. کسانی که زیارت را رخصت و اجازه داده اند در عمل خود به حدیثی که عایشه رضی الله عنها روایت کرده است اعتماد و تکیه کرده اند، که وی - رضی الله عنها - قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت کرده گفت: اگر ترا می دیدم زیارت نمی کردم. این بیانگر عدم مستحب بودن زیارت برای زنان است همانطوری که برای مردان مستحب است. چرا که اگر مستحب بود زیارت عبدالرحمن برای عایشه مستحب میشد چه او را دیده باشد و چه ندیده باشد

(شارح) اگر اینگونه است، قائلین به رخصت برای اثبات ادعای خود دلیلی ندارند.

این سیاق حدیث عائشه است که ترمذی از روایت عبدالله بن ابی ملیکه از عائشه آنرا روایت کرده است و با سیاق اثرم از عبدالله بن ملیکه مخالفت دارد که گفت: در یک روز

هنگامی که عایشه از مقابر برگشت؛ گفتم: ای مادر مومنان. پیامبر ﷺ از زیارت قبرها نهی کرد؟ گفت: آری، از زیارت قبور نهی کرد، ولی سپس به زیارت آنها فرمان داد.^۱

شیخ السلام رحمته الله به این پاسخ داده می‌گوید: در حدیث عایشه حجتی نیست. چرا که استدلال کننده به نفی عام احتیجاج کرده است و نهی را اینگونه دفع کرده که منسوخ است. و نهی خاص که در برگیرنده لعن زنان در زیارت قبور باشد مطرح نشده است. عبارت «سپس به زیارت آنها فرمان داد» مقتضی آن است که فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای استحباب است و استحباب هم به طور خاص در حق مردان وارد و ثابت شده است. اگر معتقد باشد که زنان نیز همانند مردان به زیارت قبور فرمان داده شده اند در آن صورت می‌بایست همانند مردان آنها انجام می‌دادند و عایشه به برادرش نمی‌گفت: که ترا زیارت نمی‌کردم. لعن در تحریم صریح است و خطاب اجازه زیارت قبور از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله زنان را در بر نمی‌گیرد و در حکم ناسخ نیز داخل نمی‌شوند، عام هرگاه ثابت شود که بعد از خاص است از نظر جمهور علما ناسخ محسوب نمی‌شود. که این مذهب شافعی و مذهب احمد بر اساس روایت مشهور از میان دو روایت اوست و در میان یاران او معروف است. بنابراین هنگامی که تقدیم و تأخیر عام و خاص معلوم نباشد وضعیت از این بدتر است و نمی‌توان حکم صریح بر منسوخ بودن خاص صادر کرد.

از این رو ممکن است لعن او بر زنانی که قبرها را زیارت می‌کنند پس از اجازه زیارت به مردان آمده باشد و آنچه به این مضمون دلالت دارد اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آنها بابرگزیدن مساجد و چراغ بر قبرها مقرون به هم مطرح کرده است و معلوم است که بر

۱- حدیث با این سیاق نزد حاکم (۳۷۶/۱) بیهقی (۷۸/۴) حاکم از آن سکوت کرده ذهبی آن را صحیح می‌داند. حافظ عراقی در تخریج الاحیاء (۴۱۸/۴) می‌گوید: ابن ابی دنیا در القبور و حاکم آنها با سند جید روایت کرده‌اند. به احکام الجنائز (ص ۱۸۱) مراجعه شود. ولی سیاق ترمذی در کتاب الجنائز (۱۰۵۵) باب ما جاء فی الرخصة فی زیارة القبور. با همان لفظی که قبلاً گذشت: لو شهدتک ما زرتک: اگر ترا می‌دیدم زیارتت نمی‌کردم..

گرفتن مساجد و چراغها بر مقبره با دلیل محکم نهی شده است و احادیث صحیح بدان دلالت دارد، زیارت زنان نیز مثل آن است.

نظر صحیح این است که در اجازه به زیارت قبور، به چند دلیل زنان داخل نمی شوند: نخست اینکه در فرموده پیامبر ﷺ صیغه امر به صورت مذکر مطرح شده است. و تنها بوجه تغلیب زنان را در بر می گیرد، که در این خصوص دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاهی می گوید نیاز به دلیل جداگانه‌ای است پس برای آنکه بوجه تغلیب زنان را در بر گیرد نیاز به دلیل مستقل دارد. و دیدگاهی هم می گوید: بوجه اطلاق بر زنان نیز حمل می شود. بنابراین دخول زنان در آن به طریق عموم ضعیف خواهد بود. عام با ادله خاص در تعارض واقع نمی شود و نزد جمهور خاص را نسخ نمی کند. اگر زنان در این خطاب داخل بودند؛ در آنصورت زیارت قبور بر آنان مستحب بود. از هیچکدام پیشوایان چنین دیدگاهی روایت نشده است و زنان نیز در دوران پیامبر ﷺ و خلفای راشدین به منظور زیارت قبرها بیرون نرفته اند و از جمله دلایل اینکه پیامبر ﷺ علت اجازه به مردان را بیان کرده است مبنی بر اینکه مرگ را به یاد می آورد و دل را نرم و رقیق می سازد و چشم را اشک آلود می کند.

در مسند احمد^۱ نیز چنین چیزی آمده است و معلوم است اگر برای زنان چنین دری گشوده شود، با فریاد و ناله و نوحه خارج می شود، چرا که دارای صبر اندک و ضعف هستند. اگر زیارت زنان مظنه و سبب امور حرام باشد میزانی که منجر به حرام می شود را نمی توان تعیین و محدود کرد و نمی توان بین

انواع اسباب تشخیص داد از جمله اصول شریعت این است که هرگاه حکمت پوشیده و پراکنده باشد حکم به مظنه آن حکمت معلق می شود. این باب نیز به عنوان سد ذریعه حرام می گردد.

۱- حسن است: احمد(۳/۲۵۰، ۲۳۷) در نزد حاکم(۱/۳۷۶، ۳۷۵) البانی نیز در احکام الجنائز (ص ۱۸۰) آنرا حسن تلقی کرده است.

همانگونه که نظر به زینت باطنی و خلوت بایگانه و مواردی از این دست حرام شده است.

در آن مصلحتی که با این مفسده معارض باشد وجود ندارد مصلحتی که در آن وجود دارد تنها این است که برای مرده دعا می کند و این در منزل نیز ممکن است. برخی از علما در خصوص تشییع جنازه نیز چنین دیدگاهی دارند. به این استدلال که پیامبر ﷺ به زنان فرمود: با بارگناه به دوش برگشتید، نه ثواب و پاداش چرا که زنده ها را دچار فتنه و مردگان را می آزارید.^۱

فرموده او به فاطمه: اگر به همراه آنها به مقابر می رسیدی داخل بهشت نمی شدی.^۲ این مضمون را روایاتی که در صحیح مسلم و بخاری ثابت شده است، تایید می کند به این معنا که وی زنان را از اینکه دنبال جنازه بروند، نهی فرمود.^۳

این سخن پیامبر ﷺ روشن است که فرمودند: هر کس بر جنازه ای نماز بخواند به اندازه کوهی بزرگ پاداش دارد و هر کس وی را تا زمانی که دفن شود، همراهی کند به اندازه ای دو کوه بزرگ اجر می برد.^۴ این روایت بیشتر از صیغه مذکر بر عموم دلالت

۱- ضعیف است: ابن ماجه (۱۵۷۸) کتاب الجنائز: باب ما جاء فی اتباع النساء الجنائز. بیهقی (۷۷/۴) از حدیث علی رضی الله عنه. نووی نیز در المجموع (۲۲۴/۵) آنرا تضعیف کرده است بوصیری در الزوائد والبانی در ضعیف الجامع (۸۷۳) آنرا تضعیف کرده اند.

۲- ضعیف است: احمد (۱۶۸، ۱۶۹/۲). ابوداود (۳۱۲۳) کتاب الجنائز: باب فی التعزیه، نسائی (۲۸، ۲۷/۴) کتاب الجنائز. باب النعی. نووی در المجموع (۲۲۴/۵) و المنذری در مختصر السنن (۲۸۹/۴) آنرا تضعیف کرده اند. الکدی: همانطوری که در سان آمده است به معنای مقابر است.

۳- بخاری: کتاب الجنائز (۱۲۷۸) باب اتباع النساء الخبائز. مسلم کتاب الجنائز (۹۳۸) (۳۴). باب نهی النساء عن اتباع الجنائز، از حدیث ابن عطیه رضی الله عنها.

۴- این حدیث را با این لفظ مسلم در کتاب الجنائز (۹۴۵) (۵۳): باب فضل الصلاة علی الجنائز و اتباعها از حدیث ابوهریره روایت کرده است. در نزد بخاری نیز مثل مسلم کتاب الجنائز (۱۳۲۵): باب من انتظر حتی تدفن. و نزد مسلم (۹۴۶) (۵۷) همچنین از حدیث ثوبان.

دارد چرا که لفظ «من» (هر کس) به اتفاق همه مردم هم مرد و هم زن را در بر می گیرد با احادیث صحیح دانسته شد که این عموم به سبب نهی پیامبر ﷺ بر زنان از اتباع جنازه، آنان را در بر نمی گیرد. پس هرگاه زنان در این عموم داخل نشوند به طریق اولی در عموم قبلی نیز داخل نمی شوند.

از نظر من (شارح) اجازه زیارت قبرها ویژه مردان می باشد. چرا که با سخن خود مبنی بر اینکه خداوند زنان زیارت کننده قبرها را لعنت کرده است، تخصیص خورده و عام مخصوص تلقی می شود.

بر کسانی که قائل به نسخ نهی از زیارت قبور هستند می توان به دلایل زیر پاسخ داد. آنچه از عائشه و فاطمه رضی الله عنهما مطرح کرده اند معارض است با آن چه که در این باب از آنان روایت شده است پس نسخ با آن ثابت نمی شود.

از جمله دلیل دیگر اینکه قول و فعل صحابی به اتفاق علما در برابر حدیث، حجت تلقی نمی شود و اینکه پیامبر ﷺ به عائشه آموزش داد که در هنگام زیارت قبرها چه بگوید دال بر نسخ احادیث سه گانه ای که زیارت کنندگان قبرها را لعن کرده است، نمی باشد. چرا که ممکن است آن آموزش قبل از این نهی اکید و وعید شدید بوده است. والله اعلم.

محمد بن اسماعیل صنعانی رحمته الله در کتابش بنام تطهیر الاعتقاد می گوید: این قبه ها و ضرایح که بزرگترین وسیله برای شرک و الحاد شده و بزرگترین ابزار برای نابودی اسلام و خرابی پایه های آن گردیده است. غالباً و از همه آنها را پادشاهان، سلاطین، روسا و سردمداران تعمیر می کنند و می سازند،

که به یکی از نزدیکان آنها یا اینکه از جمله کسانی که مردم به وی گمان نیکو داشتند مثل انسان فاضل، عالم، صوفی، فقیر یا شیخ بزرگی. مردمی که آنها را می شناسند بی آنکه به آنان توسل جویند و یا به فریاد بخوانند به عنوان زیارت مردگان آنها را زیارت می کنند حتی برای او دعا و استغفار می کردند، سپس نسلی بعد از آنها می آید، قبری را می یابد که بنائی بر آن افراشته و شمعی بر آن روشن شده و با فرشهایی ارزشمند فرش

گردیده و پرده ها بر آن کشیده شده است، برگهای و گلها در آن انداخته شده، معتقد می‌شود که آن بخاطر دفع ضرر و یا جلب منفعتی است. خادمان و نگهبانان آمده دروغهایی برای آن مرده می‌سازند که فلان و بهمان چیز را وی انجام داده است فلانی را ضرر رسانیده و فلانی را نفع رسانیده است تا اینکه هر نوع باطلی را از طبیعت و سرشت وی حرس می‌کند.

فرمان خدا همان است که در احادیث نبوی ثابت شده است که پیامبر ﷺ لعن کرده است کسی را که بر قبرها چراغ روشن کند، بر قبر بنویسد و یا بر آن بنا بسازد. احادیث در این زمینه فراوان و معروفند. این کار ذاتاً نهی شده است سپس وسیله ای می‌شود برای مفسده های بسیار بزرگ.

در این گفته مطابقت حدیث با شرح و تفسیرش فهمیده می‌شود والله اعلم. در خصوص چراغها ابو محمد مقدسی می‌گوید: اگر گذاشتن چراغ بر قبرها مباح بود کسی را که آن را انجام داده است لعن نمی‌کرد. زیرا روشن کردن چراغ بر قبرستان موجب از بین رفتن مال، بی آنکه فائده‌ای داشته باشد، است. همچنین افراط و زیاده روی در تعظیم قبرها که بسیار به تعظیم بتها شبیه است ابن قیم می‌گوید رحمته الله بر گرفتن قبرها به عنوان مساجد و روشن نمودن چراغ بر آنها از جمله گناهان کبیره است، مقصود از صاحبان سنن^۱ یعنی: ابوداود، ترمذی و ابن ماجه، چون نسائی آنرا روایت نکرده است.

۱- بلکه نسائی نیز آنرا روایت کرده است. همانطوری که تخریج آن در شماره (۱۸۲) گذشت.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:

نخست: تفسیر (أوثان) وثنها)

دوم: تفسیر عبادت

سوم: پیامبر ﷺ تنها از چیزی به خدا پناه می برد که ترس وقوع آن

بود

چهارم: دعای اینکه قبر او بت واقع نشود را، پیامبر ﷺ با برگرفتن

قبرهای انبیاء به عنوان مسجد مقرون به هم و در کنار هم مطرح کرده

است

پنجم: یادآوری شدت خشم خداوند از چنان اعمال ناپسند.

ششم: که از مهمترین مباحث و مسائل این باب به شمار می رود اینکه

شناخت وصف چگونگی پرستش (عبادت) لات که به عنوان بزرگترین بت

عرب مطرح بود.

هفتم: شناخت اینکه بت قبلاً قبر فرد صالحی بوده است.

هشتم: بت نام صاحب قبر بود و چگونگی تبدیل شدن آن به بت و

مفهوم و مسمای این نامگذاری.

نهم: لعنت پیامبر ﷺ بر زنانی که قبرها را زیارت می کنند.

دهم: لعنت بر کسی که بر قبرها چراغ روشن کند.

باب: حمایت مصطفی ﷺ از حریم توحید و بستن راهی که منجر به شرک می‌شود.

خداوند متعال فرموده است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾﴾ (التوبه: ۱۲۸ - ۱۲۹) به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است* اگر آنان روی بگردانند. بگو خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست به او دل بسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است.

مصنف می‌گوید: باب حمایت مصطفی ﷺ از حریم توحید و بستن راهی که منجر به شرک می‌شود.

خداوند متعال فرموده است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾﴾ (التوبه: ۱۲۸ - ۱۲۹) به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است* اگر آنان روی بگردانند. بگو خدا

مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست به او دل بسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است.

«جناب» در متن عربی یعنی جانب، اطراف و حریم، مراد حمایت پیامبر ﷺ از توحید در برابر هر آن چه از شرک و اسباب آن که به حریم توحید نزدیک می شود. ابن کثیر رحمته الله می گوید: خداوند متعال بر مومنان منت گذاشته به آنان می گوید: فرستاده ای از خود آنان برایشان فرستاده است یعنی از جنس آنها و با زبانی که آنها سخن می گویند، تکلم می کند. همانطوریکه از زبان ابراهیم علیه السلام می فرماید: ﴿ رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ ﴾ (البقرة: ۱۲۹) یعنی: پروردگارا رسولی در میانشان برانگیز که از خودشان باشد. و در جای دیگر می فرماید: ﴿ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ ﴾ (آل عمران: ۱۶۴) یعنی: یقیناً خداوند بر مومنان منت نهاد و تفضل کرد که در میانشان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت.

از این رو خداوند فرموده است (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ) یعنی: به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد. همان گونه که جعفر بن ابی طالب به نجاشی و مغیره بن شعبه به سفیر کسری (حاکم ایران) گفتند: خداوند رسولی را در میان ما برانگیخت، نَسَب و صفت، جای نشست و برخاست و صداقت و امانت داری او را می شناسیم، تا پایان سخن.

سفیان بن عینه از جعفر بن محمد ابیه در خصوص این فرموده خداوند (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ) آورده است که گفت: چیزی از خلق و خوی جاهلیت را دچار نشده و به او نرسیده است.

(عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) یعنی: چیزی که امتش را به سختی می اندازد و بر آنها سنگینی می کند بر او رحمته الله گران و سخت است.

از این رو در حدیثی که از طرق^۱ مختلف روایت شده آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: من به دین حقگرای آسان برانگیخته شده‌ام. در صحیح بخاری^۲ آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: این دین آسان است. شریعت محمد تمامی‌اش آسانگیری، سهل و کامل است. و برای کسی که خداوند بر او ساده گردانیده ساده و سهل است.

عبارت (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ) یعنی بر هدایت شما و رسانیدن نفع دنیوی و اخروی به شما حریص است. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ در حالتی ما را ترک گفت: هیچ پرنده ای درهوا پر نزد مگر اینکه وی علمی از آن برای ما مطرح کرده و به یادگار گذاشت. طبرانی^۳ آنرا روایت کرده است. ابوذر می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: چیزی از بهشت باقی نمانده و از آتش جهنم دور نشده است مگر اینکه برای شما آنرا بیان کرده‌ام.^۴

۱- حسن است: همانطوری که مصنف گفته به روشهای گوناگونی روایت شده است. از حدیث حبیب بن ابی ثابت به صورت مرسل و از حدیث ابوامامة، جابر و عائشه به صورت متصل روایت شده است. البانی آنرا در غایة المرام (۸) تضعیف کرده است آنها تنها از حدیث جابر و مرسل حبیب. ولی دوسری حفظه الله از دو طریق ابوامامة و عایشه از آن رفع ابهام کرده و در تحقیقی نیکو به این دو طریق آنرا حسن قلمداد کرده است که در آن نشانه‌های رعایت ادب با علما را آشکار ساخته است.

۲- قسمتی از حدیثی که بخاری آورده است: کتاب الايمان (۳۹): باب الدین یسر - از حدیث ابوهریره

ﷺ

۳- صحیح است: الطبرانی در الکبیر (۱۶۴۷) همچنین احمد آنرا (۱۵۳، ۱۶۲/۵) آورده است ارناؤوط در تخریج ابن حبان به شماره (۶۵) آنرا تصحیح کرده است

۴- این حدیث به همین نحو از ابن مسعود نیز به طور طولانی روایت شده است. به این عبارت که پیامبر ﷺ فرمودند: عملی نیست که شما به وسیله آن به بهشت نزدیک می‌شوید مگر آنکه شما را بدان فرمان داده‌ام و عملی نیست که شما را به جهنم نزدیک سازد مگر اینکه شما را از آن باز داشته‌ام... حاکم (۴۲/۲) ابن المنذری در الترغیب (۷/۳) و شیخ احمد شاکر بر تعلیق حاکم، شافعی الرسالة (۹۵/۹۴)

عبارت (بِالْمُؤْمِنِينَ رِءُوفٌ رَحِيمٌ) یعنی: نسبت به مومنان دارای لطف فراوان و بسیار مهربان است. این فرموده خداوند همانند این سخن اوست که می فرماید: ﴿وَكَفَيْضِ جَنَاحِكَ لِمَنْ أَتْبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲۱۵) فَإِنَّ عَصْوَكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾ (الشعراء: ۲۱۵ - ۲۱۷) یعنی: بال (محبت مودت) خود را برای مومنانی که از تو پیروی می کنند بگستران.. واگر آنان از فرمان تو سرکشی کردند، بگو من از کار شما بیزارم و بر خدای چیره و مهربان توکل کن. در این آیات خداوند به مهربانی و فروتنی که در آیه مورد بحث این باب مطرح شده است، پیامبر(ص) را فرمان می دهد.

عبارت (فَإِنْ تَوَلَّوْا) یعنی از شریعت کامل و شامل و پاکی که تو آورده ای روی بگردانند، بگو خدا مرا کافی و بسنده است جز او معبودی نیست به او دل بسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام. او صاحب تخت پادشاهی بسیار بزرگ است.

مقتضی است این اوصافی که خداوند فرستاده اش را در حق امتش بدانها توصیف کرده است، امتش را از شرکی که بزرگترین گناهان است بترساند و بر حذر دارد، اسباب و سایلی که منجر به آن می شوند را بیان کند. و نهی خداوند از شرک را به آنان برساند، از جمله مصادیق شرک می توان از تعظیم قبرها، اغراق در خصوص آنها، نماز خواندن در نزد آنها و به سوی آنها، و مسائلی از این دست که موجب عبادت آنها می شود، که قبلاً بیان آنها گذشت و در احادیث همین باب نیز خواهد آمد.

از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: منازلتان را قبر قرار ندهید و قبر مرا عید قرار ندهید. بر من درود بفرستید، درود و صلوات شما هر جا که باشید به من می رسد. ابو داوود این روایت را با سند حسن روایت کرده و تمام راویان آن موثق اند.

از علی بن حسین نیز روایت شده است که فرمود: وی مردی را دید که به یک شکافی در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده در آن وارد شده سپس دعا می کرد. پس او را از آن کار باز داشت و فرمود: اینک حدیثی را برای شما بگویم که از پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: قبرم را عید قرار ندهید و منازلتان را قبر نگردانید. بر من درود بفرستید زیرا هر جایکه باشید سلام و درود فرستادنتان به من می رسد. این حدیث در المختاره روایت شده است.

مصنف می گوید: (از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: منازلتان را قبر قرار ندهید و قبر مرا عید قرار ندهید. بر من درود بفرستید، درود و صلوات شما هر جا که باشید به من می رسد. ابو داوود این روایت را با سند حسن روایت کرده و تمام راویان آن موثق اند.^۱

عبارت «منازلتان را قبر قرار ندهید»

شیخ الاسلام می گوید: یعنی: نماز، دعا و قرائت قرآن را در منازل خود رها نکنید که به منزله قبر شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله به انجام عبادت در منازل فرمان داد. و از انجام و قصد آن در قبرها نهی کرده است این دستور او برخلاف عملی است که مشرکان مسیحی و افرادی از این امت که شبیه آنها هستند، انجام می دهند.

۱- صحیح است: تخریج آن قبلاً در شماره (۱۱۷) گذشت.

در صحیح مسلم و بخاری از ابن عمر به صورت مرفوع روایت شده است که بخشی از نمازتان را در منازلتان انجام دهید و آنها را قبر قرار ندهید.^۱

در صحیح مسلم^۲ از ابن عمر به صورت مرفوع آمده است: منازل خود را قبر قرار ندهید، زیرا شیطان از منزلی که قرائت سوره بقره را در آن می شنود، می گریزد.

عبارت «قبر مرا عید قرار ندهید» شیخ الاسلام رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ می گوید: عید اسمی است برای تکرار و برگشت اجتماع عمومی به صورتی که عادت شده است و به عادت تبدیل گردیده است.

این تکرار و بازگشت یا با بازگشت سال یا هفته یا ماه و یا هر مدت زمان دیگری را شامل می شود.

ابن قیم رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ می گوید: عید یعنی هر زمان و مکانی که آمدن و نیت آن عادت شده باشد. از عادت و اعتیاد گرفته شده است، اگر اسم یک مکان باشد مقصود همان مکانی است که قصد اجتماع در آن صورت می پذیرد و این اجتماع ممکن است برای عبادت و یا غیر آن باشد. همانگونه که خداوند مسجد الحرام، منی، مزدلفه، عرفه و مشاعر را عیدی برای مومنان حَقَّقَرَا قرار داده است. همانطوری که خداوند ایام عید را در شریعت عید نامیده است. مشرکان عیدهای زمانی و مکانی داشتند. خداوند هنگامی که دین اسلام را آورد همه را باطل ساخت و به جای آن عید فطر، عید قربان و ایام منی را جایگزین کرد. همانطور که اعیاد مکانی مشرکان را با کعبه، منی، مزدلفه، عرفه و مشاعر عوض کرده و اینها را جایگزین اعیاد مشرکان ساخت. عبارت «بر من درود بفرستید، درود و صلوات شما هر کجا باشید به من می رسد» شیخ الاسلام رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ می گوید: در عبارت مذکور اشاره

۱- بخاری کتاب الصلاة (۴۳۲) باب کراهیة الصلاة فی المقابر. مسلم کتاب صلاة المسافرين و قصرها (۷۷۷) (۲۰۸) باب استحباب صلاة النافلة فی بیتها و جوازا فی المسجد.

۲- مسلم: کتاب المسافرين و حضرها (۷۸۰) (۲۱۲) باب استحباب صلاة النافلة فیها و جوازا فی المسجد. این حدیث از ابوهریره روایت شده و آنگونه که شارح مطرح کرده از ابن عمر نیست.

میکنند به اینکه چه نزدیک قبرم باشید چه دور، درود و سلام شما به من می رسد. پس نیازی نیست قبرم را عید قرار دهید.

مصنف می گوید: از علی بن حسین نیز روایت شده است که فرمود: وی مردی را دید که به یک شکافی در کنار قبر پیامبر ﷺ آمده در آن وارد شده سپس دعا می کرد. پس او را از آن کار باز داشت و فرمود: اینک حدیثی را برای شما بگویم که از پدرم از جدم از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: قبرم را عید قرار ندهید و منازلتان را قبر. بر من درود بفرستید زیرا هر جایکه باشید سلام و درود تا به من می رسد. این حدیث در المختارة روایت شده است.^۱

این حدیث و حدیث قبل از آن دو حدیث بسیار خوب و دارای سند حسن هستند. اولی را ابوداؤد و دیگران از حدیث عبدالله بن نافع صائغ روایت کرده است که گفت: این روایت را ابن ابی ذئب از سعید مقبری از ابوهریره رضی الله عنه به من خبر داده است. راویان آن موثق و از افراد مشهورند ولی در خصوص عبدالله بن نافع، ابو حاتم می گوید: حافظ نیست برخی او را شناخته و برخی نمی شناسد و از سوی آنها انکار می شود. ابن معین می گوید: او جای اعتماد است. ابو زرعه نیز می گوید: اشکالی در او نیست شیخ الاسلام رحمته الله می گوید برای حدیث شخصی نظیر او، اگر شواهدی باشد معلوم است که حدیثش محفوظ است. که حدیث مذکور شواهد متعددی دارد. حافظ محمد بن عبدالهادی می گوید: این حدیث، حدیث حسن وجید الاسناد است، شواهدی دارد که آنرا به درجه صحت می رساند.

و در خصوص حدیث دوم، ابویعلی، قاضی اسماعیل و حافظ ضیاء محمد بن عبدالواحد مقدسی در المختارة آنرا روایت کرده اند. شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: به این سنت بنگر که چگونه از طریق کسانی روایت شده است که اهل مدینه و اهل بیت رسول

۱- صحیح است. اسماعیل قاضی در فضل الصلاة علی النبی (ص) شماره (۲۰) آنرا روایت کرده است. البانی با طرق و شواهد خود آنرا صحیح قلمداد کرده است تخریج کتاب فضل الصلاة (ص ۳۴۴) البانی.

رخدا ﷺ هستند، همان کسانی که نزدیکی نسبی و خویشاوندی با پیامبر ﷺ داشتند، چرا که آنان نسبت به دیگران نیازمند تر به آن بودند و از این رو از همه بیشتر در ضبط و نگهداری آن تلاش می‌کردند و بیشتر از دیگران در ضبط و حافظه داشتند.

سعید بن منصور در سنن خود می‌گوید: عبد‌العزیز بن محمد برای ما گفت: سهیل بن ابی سهیل به من خبر داد و گفت: حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم مرا نزد قبر دید، مر اصدا زد در حالی که در منزل فاطمه رضی الله عنها شام می‌خورد. گفت: بیا شام بخور، گفتم: شام نمی‌خواهم. گفت: چه شده، ترا نزد قبر می‌بینم؟ گفتم: به پیامبر ﷺ سلام فرستادم: سپس گفت: هر گاه وارد مسجد شدی بر پیامبر درود بفرست. چرا که رسول خدا ﷺ فرمودند: قبر مرا عید نگیرید و منازلتان را نیز قبر قرار ندهید، بر من درود بفرستید، زیرا که درود و سلام شما، هر کجا که باشید به من می‌رسد. خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است از این که قبرهای پیامبرانشان را به مسجدی گرفتند، شما و آن کسی که در اندلس زندگی می‌کند همگی برابرید، ترجمه (یعنی: این گفته و خطاب همه شماها را در بر می‌گیرد در هر حوزه و محدوده جغرافیایی که باشید).

همچنین سعید بن منصور از حبان بن علی از محمد بن عجلان از (ابو سعید مولی المهری روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: قبرم را عید و منازل خود را قبر قرار ندهید. بر من سلام و درود بفرستید، زیرا سلامتتان به من می‌رسد.

شیخ الاسلام رحمه الله می‌گوید: این دو روایت مرسل با این دو وجه مختلف بر ثبوت حدیث دلالت دارند. به ویژه کسی که آنها را به صورت مرسل آورده است بدان احتجاج واستدلال کرده است. و این به معنای ثبوت آن در نزد وی است.

مقصود (از علی بن حسین یعنی: حسین پسر علی بن ابی طالب معروف به زین العابدین رضی الله عنه)، برترین فرد تابعین از اهل بیت پیامبر ﷺ و عالمترین آنها. زهری می‌گوید: از قریشیان بالاتر از او کسی را ندیدم. بنابر قول صحیح در سال ۹۳ وفات یافت. پدرش حسین نوه رسول خدا ﷺ و دسته گل خوشبوی باغ نبی ﷺ، پیامبر ﷺ را به خاطر داشت و به سال ۶۱ هجری در سن ۵۰ سالگی، در روز عاشورا به شهادت رسید رضی الله عنه.

عبارت «وی را دید که به یک شکافی در کنار قبر پیامبر ﷺ آمده» فرجه در عبارت عربی یعنی شکاف و روزنه ای در دیوار یا چیزی نظیر شکاف دریچه.

عبارت «در آن وارد شده سپس دعا می کرد، پس او را از آن کار بازداشت» دلالت دارد بر اینکه از رفتن به قبرستانها و میداین اطراف آنها به قصد دعا و نماز نهی شده است.

شیخ السلام رَحِمَهُ اللهُ می گوید: کسی را نیافتم که به این کار رخصت دهد. زیرا این عمل یک نوع به عید گرفتن قبرهاست. همچنین دلالت دارد بر اینکه هرگاه شخص به منظور نماز وارد مسجد شود و سپس به قصد سلام دادن به نزد قبر پیامبر ﷺ برود این عمل نهی شده است چرا که چنین عملی از سوی شارع تشریح نگشته است مالک برای اهل مدینه ناپسند می داشت از اینکه فردی هرگاه داخل مسجد می شود، به نزد قبر پیامبر ﷺ بیاید، زیرا سلف چنین عملی را انجام نمی دادند. شیخ الاسلام می گوید: آخرین امت جز به آنچه چیزی که اولش اصلاح شد اصلاح نمی شود. صحابه و تابعین رضی الله عنهم به مسجد النبی ﷺ آمده و نماز می خواندند، چون نماز تمام می شد یا می نشستند و یا از مسجد خارج می شدند، برای سلام دادن به قبر نمی آمدند. به دلیل اینکه می دانستند درود و سلام بر پیامبر ﷺ در نماز کاملتر و بالاتر است و پیامبر ﷺ اجازه نداده تا به منظور درود و سلام فرستادن به او و یا دعا کردن، به نزد قبرش بروند زیرا پیامبر ﷺ فرموده بود که قبرم را عید برنگزینید بلکه بر من سلام بفرستید که سلام شما به من می رسد. و آنان را از آمدن به قبر خود بازداشته و بیان کرده است که دعا و سلام در فواصل دور نیز به او می رسد و کسی را که قبرهای انبیاء را مسجد قرار دهد لعن کرده است.

در زمان اصحاب رضی الله عنهم تا وقتی که عایشه رضی الله عنها در حجره محل سکونت پیامبر ﷺ حضور داشت در آن حجره از طریق در وارد می شدند و پس از آن تازمانی که دیوار دیگری بر آن بنا نهادند با وجود اینکه می توانستند به آن داخل شوند و به قبر پیامبر ﷺ دست بیاند ولی در آن وارد نمی شدند نه برای سلام و نه برای نماز، نه به منظور دعا برای خود و نه دعا برای دیگران و نه برای پرسیدن حدیث و نه برای پرسیدن علم. شیطان نتوانست در آنها طمع ایجاد کند تا سخن یا سلامی را به آنها بشنوند که آنها

گمان کنند پیامبر ﷺ با آنان سخن می گوید، یا فتوا می دهد یا سخنانی را برای آنان بیان می کند یا سلام آنها را با صدایی که از خارج شنیده می شود، پاسخ گوید. همانطوری که شیطان در غیر آنها طمع ایجاد کرد و نزد قبر پیامبر ﷺ و یا غیر او، که آنها را گمراه ساخت به طوری که گمان کردند صاحب آن قبر به آنها فرمان می دهد، آنها را نهی می کند، برای آنان فتوا می دهد و به ظاهر برایشان سخن می گوید، یا از قبر خارج می شود و آنها او را در خارج قبر مشاهده می کنند و گمان کنند که آن خود کالبد مرده است که با آنان سخن می گوید و روح مرده برای آنها تجسم پیدا کرده و آنها نیز او را می بینند. همانگونه که پیامبر ﷺ مردگان را در شب معراج دید. (همه اینها مواردی است که شیطان به آنان نشان می دهد تا گمراهشان سازد).

مقصود اینکه صحابه رضی الله عنهم همانند جانشینان پس از خود به سلام و دعا کردن نزد قبر پیامبر ﷺ عادت نکرده بودند و تنها بعضی از آنان هنگامی که از سفری بر می گشتند از بیرون آمده براو سلام می فرستادند. همانطوری که ابن عمر چنین عملی را انجام می داد.

عبیدالله بن عمر از نافع آورده است: هنگامی که ابن عمر از سفر برگشت به نزد قبر پیامبر ﷺ آمده گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای ابوبکر، سلام بر تو ای پدر جان! سپس برمی گشت. عبیدالله می گوید: کسی از یاران پیامبر ﷺ را نمی شناسم که چنین عملی را انجام داده باشد جز ابن عمر رضی الله عنه و این بیانگر آن است که وی نزد قبر هنگامی که سلام می کرد به منظور دعا نمی ایستاد، همانگونه که بسیاری از مردم فعلی چنین عملی را انجام می دهند.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: چون چنین کاری از هیچکدام از یاران پیامبر ﷺ نقل نشده است و عین بدعت است. در مسبوط آمده که مالک گفت: به نظر من نباید بر قبر پیامبر ﷺ ایستاد، بلکه باید سلام داد و گذشت. نص است در خصوص احمد که وی رو به قبله می ایستاد حجره محل دفن پیامبر ﷺ را در سمت راست خود قرا رمی داد تا به آن پشت نکند.

خلاصه همه امامان اتفاق نظر دارند که هنگام دعا نباید رو به قبر ایستاد. ولی در خصوص اینکه آیا در هنگام سلام می توان رو به قبر ایستاد؟ دچار منازعه و اختلاف شده اند.

در حدیث مذکور دلیلی دال بر منع آمادگی برای سفر به قصد قبر پیامبر ﷺ یا هر قبر دیگر و یا ضریح و گنبد وجود دارد. زیرا این عمل از زمره عید گرفتن آنهاست، حتی از بزرگترین اسباب شرک قراردادن صاحبان آنها برای خدوند است.

این همان مساله ای است که شیخ الاسلام رحمته الله بر آن فتوا داده - یعنی سفر کردن صرفاً برای زیارت قبور انبیاء صالحان - و اختلاف علما را در خصوص آن نقل کرده است. از جمله کسانی که آنرا مباح دانسته اند؛ غزالی و ابو محمد مقدسی را می توان نام برد. و از جمله مانعین آن نیز عبارتند از ابن بطه، ابن عقیل، ابو محمد جوینی و قاضی عباس، که نظر اخیر دیدگاه جمهور علماست مالک در خصوص آن نص دارد و کسی از امامان با وی مخالفت نکرده اند.

و همین دیدگاه درست و صحیح است، به دلیل آنچه که در صحیح مسلم و بخاری^۱ از ابوسعید خدری روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: بار سفر جز به قصد سه مسجد، بسته نمی شود. (یعنی تنها برای این سه مسجد سفر کردن صحیح و درست است). مسجد الحرام، این مسجد (مسجد النبی) و مسجد الأقصی. بار سفر بستن به قصد زیارت قبرها و گنبدها نیز در این نهی داخل می شود. چه این نهی باشد و چه نفی، در هر صورت فرقی نمی کند. و چون در روایتی با صیغه نهی آمده است پس معین می گردد که این نهی است.

به همین سبب صحابه رضی الله عنهم از این فرموده پیامبر ﷺ ممنوعیت را فهمیده اند همانطوری که در الموطاء و المسند و سنن^۱ از بصره بن ابی بصره الغفاری روایت شده

۱- بخاری: کتاب فضل الصلاة فی مسجد مکه و المدینة (۱۱۹۷): باب مسجد بیت المقدس. مسلم: کتاب الحج (۸۲۷)(۴۱۵) باب سفر المرأة مع محرم الی حج و غیره.

است، به ابو هریره - در حالیکه از طور برگشت - گفت: اگر پیش از آنکه خارج شوی به تو دست می یافتم خارج نمی شدی زیرا شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: چهار پای سواری به کار گرفته نمی شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، این مسجد (مسجد النبی) و مسجد الأقصی (به کار گرفتن چهار پا یعنی بار سفر بستن) امام احمد و عمر بن شبة در اخبار المدینه با سند جید^۲ از قزعه^۱ روایت کرده اند که گفت: نزد ابن عمر آمده گفتم: می خواهم به طور (کوه طور) بروم. به من گفت: تنها برای سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الأقصی، بار سفر بند(و به قصد آن جاها سفر کردن جایز است).

نیت به «طور» رفتن را از خود رها کن و به آنجا برو، ابن عمر و بصره بن ابی بصره از جمله کسانی هستند که رفتن به قصد طور را نهی شده می دانند. زیرا لفظی که در آن نهی از بار سفر بستن به قصد غیر از مساجد سه گانه مطرح کرده اند از جمله مواردی است که در آنها قصد قربت و نزدیکی مدنظر است. معلوم است که مستثنی منه عام بود و مساجد و غیر مساجد را در بر می گیرد و نهی مذکور نیز تنها به مساجد اختصاص ندارد، از این رو آن دو نفر از بار سفر بستن به طور با استناد به این حدیث نهی کردند، طور مکانی است که خیلی افراد به دلیل فضیلت بقعه ای که در آن وجود دارد به آن مکان سفر می کنند. خداوند آن مکان را وادی مقدس و بقعه مبارک نامیده است. و با کلیم خود موسی در آنجا سخن گفت: این دیدگاه امامان چهارگانه اهل سنت و جمهور علماست. هرکس می خواهد بیشتر در این زمینه بداند و به پاسخی در معارضه آن دست یابد به

۱- صحیح است: مالک(۱۰۸/۱) فی الجمعة: باب ماجاء فی الساعة التي فی يوم الجمعة واحمد (۷:۳۹۷/۶) نسائی (۱۱۳،۱۱۵/۳) فی الجمعة باب الساعة و البانی در احکام الجنائز ص(۲۲۶) و صحیح الجامع(۷۲۴۸) آنرا تصحیح کرده است.

۲- احمد(۶۴،۹۳/۳) آنرا از ابو سعید خدری روایت کرده است. در سند آن شهرین خوش وجود دارد که وی مضطرب الحدیث است. این حدیث جز یک موردش ثابت شده است. دو سری در النهج السدید(۲۳۷) آنرا آورده است.

کتابی که شیخ الاسلام در جواب ابن اخنائی در خصوص اعتراض وی بر آنچه احادیث صحیح بدان دلالت دارد. و علما آنرا برگزیده اند، نکاشته است مراجعه کند. چرا که مفسده در آن کتاب آشکار شده است. در خصوص نهی از زیارت همه مکانها بجز سه مکان مذکور و هدف نهایی آن باید گفت: مصلحتی در آن نیست تا بخواهند به قصد آنجا سفر کنند و هیچگونه مزیتی وجود ندارد تا فرد به سوی آن مزیت فرا خوانده شود، حافظ محمد بن عبدالهادی در کتاب «الصارم المنکی فی رده علی السبکی» به صورت مبسوط و گسترده در این زمینه سخن گفته و علل احادیث وارده در خصوص زیارت قبر پیامبر ﷺ را در آنجا مطرح کرده است.

وی و شیخ الاسلام رحمتهما یادآور شده اند که هیچکدام از احادیث وارد شده در خصوص جایز بودن زیارت قبور نه از پیامبر ﷺ و نه از صحابه صحیح نیستند. با وجود اینکه آن احادیث بر محل نزاع نیز دلالت نمی کنند. زیرا در آن احادیث مطلق زیارت مطرح است و کسی بدون بار سفر بستن و قصد کردن، منکر زیارت نیست که آنها هم به زیارت شرعی که بدون بدعت باشد، حمل می شوند (محل نزاع همان قصد و نیت و بار سفر بستن به یک مکان خاص است).

مقصود از کتاب المختاره، کتابی است که مولف آن احادیث باسند جید را افزون بر صحیح مسلم و بخاری در آن جمع کرده است.

مولف المختاره، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مقدسی، حافظ ضیاء الدین حنبلی، یکی از سرشناسان علم است. ذهبی می گوید: تمام عمرش را در این شأن (حدیث) همراه با دیانتی استوار، پرهیزگاری، فضیلت کامل و یقین، سپری کرد، خداوند رحمتش کند و از او راضی و خشنود باشد.

شیخ الاسلام می گوید: تصحیح وی در کتاب مختاره خود بدون تردید از تصحیح حاکم بهتر و نیکوتر است. در سال (۶۴۳) در گذشت.

- از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:
- نخست: تفسیر آیه برائت.
- دوم: دور کردن کامل امت خود از محدوده شرک با نهایت دوری.
- سوم: حرص پیامبر ﷺ بر هدایت ما و مهربانی و رأفت او بر ما.
- چهارم: نهی او ﷺ از زیارت قبر خود به گونه ای خاص با وصف اینکه زیارت او را بالاترین اعمال است.
- پنجم: نهی او ﷺ از زیارت زیاد (زیاده روی در زیارت).
- ششم: تشویق و برانگیختن فرد بر خواندن نماز مستحب خوانده نمی شود.
- هفتم: نزد اصحاب ثابت شده بود که در قبرستان دعا و نماز خوانده نمی شود.
- هشتم: تعلیل اینکه درود و سلام فرد به او می رسد، اگر چه فرد از او دور باشد و نیازی به این نیست کسی با نزدیک شدن به قبر او دچار توهم و خیال بشود (به این توضیح که باروش بر این باشد که حتماً با نزدیکی سلامش به او می رسد).
- نهم: در برزخ اعمال امت وی ﷺ (در قالب) درود و سلام به وی عرضه می شود.

باب: این که برخی از افراد این امت بتها را می پرستند.

خداوند فرموده است ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ۗ ﴾ (النساء: ۵۱) یعنی: آیا نمی بینی کسانی را که بهره ای از کتاب بدیشان رسیده است به بتان و شیطان ایمان می آورند و درباره کافران می گویند که اینان از مسلمانان بر حق تر و راه یافته ترند.

مصنف می گوید: باب برخی از افراد این امت بتها را می پرستند.

«وثن» در عبارت عربی که در اینجا بت ترجمه شده است. به نوعی از انواع عبادت غیر خدا از قبیل عبادت قبرها، گنبدها و ضریحها و غیره اطلاق می شود. به این دلیل سخن ابراهیم علیه السلام که خداوند از زبان او فرموده است:

﴿ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ۗ ﴾ (العنکبوت: ۱۷) یعنی: شما غیر از خدایتهایی را می پرستید و دروغی را هم بهم می بافید

همراه با این فرموده خداوند از زبان مشرکان ﴿ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَظْمِينَ ۗ ﴾

﴿ ۷۱ ﴾ الشعراء: ۷۱ یعنی: گفتند: بتها را می پرستیم و به منظور عبادت بر آنها می ایستیم.

در جای دیگری می فرماید: ﴿ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ۗ ﴾ (الصافات: ۹۵) یعنی: آیا چیزی را می پرستید که خود آنرا می تراشید. بدین ترتیب معلوم می گردد که وثن به هر چیزی که غیر از خدا پرستیده شود از بت و غیر آن اطلاق می شود. همانطوری که در حدیث نیز گذشت.

عبارت (يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ) ابن ابی حاتم از عکرمه روایت کرده است که گفت: حی بن اخطب و کعب بن اشرف به نزد مردم مکه آمدند مردم به آنها گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، در مورد ما و محمد چیزی به ما بگویید و ما را باخبر سازید. آند و گفتند: شما چه هستید و محمد چگونه است؟ گفتند: ما به خویشاوندان سر می زنیم، شتران بزرگ کوهان قربانی می کنیم، ماده شتران آب می دهیم، اسیران را آزاد می کنیم، حاجیان را آب می نوشانیم، ولی محمد همچون نخل تنهایی است که رابطه خویشاوندی ما را قطع کرده، دزدان حاجیان از قبیله غفار از او تبعیت نموده اند پس ما بهتریم یا او؟ آندو نیز گفتند که شما بهتر و رهیافته تر هستید. از این رو خداوند آیه ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّوْا أَوْ تُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّوْا أَوْ تُؤْمِنُونَ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتٌ أَنْ تُؤْمِنُوا سَبِيْلًا﴾ (النساء: ۵۱) را نازل فرمود.

در مسند احمد از قول ابن عباس نیز به همین مضمون روایت شده است.

عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمودند: جبت یعنی سحر و طاغوت یعنی شیطان، ابن عباس، ابوالعالیه، مجاهد، حسن و دیگران نیز موافق این نظرند.

از ابن عباس، عکرمه و ابومالک روایت شده است که «جبت» یعنی شیطان که ابن عباس بالحشیة را نیز به شیطان اضافه کرد یعنی شیطانی در حبشه والله اعلم.

همچنین از ابن عباس روایت شده است که «جبت» را شرک، بتها حی بن اخطب معنا کرده است. از شعبی روایت شده است که جبت یعنی کاهن، جادوگر.

از مجاهد نیز روایت شده است که جبت، کعب بن اشرف است. جوهری می گوید: جبت کلمه ای است که بر بت، کاهن، ساحر و امثال آنها اطلاق می شود.

مصنف رحمته الله می گوید: این داستان بیان می دارد که آیا شناخت ایمان به جبت و طاغوت در اینجا همان اعتقاد قلبی است یا موافقت با پیروان و یاران جبت و طاغوت با وجود بغض و شناخت بطلان آنها (جبت و طاغوت) نیز ایمان تلقی می شود.

خداوند فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مُثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ (المائدة: ۶۰) یعنی: بگو آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری (از آن چیزهایی که بر ما خرده می گیرید) دارد، کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده)، و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده اند.

مصنف می گوید: خداوند فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مُثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ (المائدة: ۶۰) یعنی: بگو آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری (از آن چیزهایی که بر ما خرده می گیرید) دارد، کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده)، و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده اند.

خداوند به پیامبرش محمد ﷺ می فرماید: ای محمد بگو آیا شما را از جزایی نزد خدا بدتر از آنچه شما در خصوص ماگمان می برید، در روز قیامت خبر دهم؟ آنها شما را با این صفات که گذشت توصیف کرده است و می فرماید (مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ) یعنی از رحمت خود او را دور ساخت (و غَضِبَ عَلَيْهِ) یعنی خشمی که هرگز بعد از آن راضی نمی شود. (وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ) از آنان میمون و خوک قرار داده است.

ثوری از علقه بن مرثو از مغیره بن عبدالله یشکری از معرور بن سويد، روایت کرده است که هابن مسعود رضی الله عنه گفت: رسول خدا ﷺ در خصوص میمون و خوکهای مطرح شده در آیه مذکور مورد سوال واقع شد. به این توضیح که آیا از جمله چیزهایی است که خداوند مسخ کرده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: خداوند قومی را (اینگونه) هلاک

نمی‌کند یا گفت: مسخ نمی‌کند تا نسل و فرزندان از آنان قرار دهد، بلکه میمون‌ها و خوکها قبل از آن بوده است، این حدیث را مسلم^۱ روایت کرده است

بعوی در تفسیر خود می‌گوید: (قُلْ یَعْنِی: ای محمد بگو (هل انبئکم) آیاخبر دهم به شما (بشیر من ذالک) یعنی بدتر از آنچه شما مطرح کردید. آنان به مومنان می‌گفتند؛ اهل دینی را ندیده ایم که از شما در دنیا و آخرت کم بهره تر و دینی بدتر از دین شما داشته باشد. خداوند جواب آنها را با لفظ شر در ابتدا داده است اگر چه آغاز و ابتدای آنان شر نبود. به دلیل اینکه خداوند فرمود ﴿أَفَأَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ﴾ (الحج: ۷۲) یعنی بگو: آیا شما را به بدتر از این (آتش کینه که برافروختید) آگاه کنم و آن آتش دوزخ است. لفظ «مثوبة» یعنی: از نظر ثواب و پاداش. که بنا بر تمیز بودن نصب است (عندالله من لعنه الله) یعنی: آن جزا و پاداش نزد خدا، لعنت خدا بر چنین فردی است. (وَعَصَبَ عَلَیْهِ) یعنی بر او خشم گرفته است که یهود مورد خشم خدا واقع شده است (وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ مِیْمُونَ هَمَان اصحاب است سبت (یهود) بودند و خوک نیز کافران سفره عیسی بودند.

از علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت شده است که هر دو مسخ در خصوص اصحاب سبت (یهود) صورت گرفته. جوانانشان به میمون و پیران و سالخوردگان به خوک مسخ شدند.

(وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ) کسانی از آنها را بندگان طاغوت قرار داد، یعنی: در آنچه شیطان برای وی آراست از آن اطاعت کرد.

ابن مسعود به صورت (وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ) و حمزه به صورت (عبد الطاغوت) قرائت کرده‌اند. که در دو گویش از زبان عرب به این شیوه قرائت شده که عبد را هم با ضمه باء

۱- مسلم: کتاب القدر (۲۶۶۳)(۳۳): باب بیان أن الاجال و الرزاق و غیرها لا تزید و لا تنقص عما سبق به القدر.

وهم با سکون باء قرائت کرده‌اند مثل سَبَع و سُبُع و حسن آن را به صورت واحد یعنی عبد الطاغوت قرائت کرده است. در تفسیر طبرسی آمده است: تنها حمزه آنرا به صورت عُبْدالطاغوت یعنی ضمه باء جر تاء قرائت کرده و دیگران به صورت عُبْدالطاغوت یعنی نصب باء و فتح تاء قرائت کرده‌اند. ابن عباس، ابن مسعود، ابراهیم نخعی، اعمش و ابان بن تغلب آنرا به صورت عُبْدالطاغوت با ضمه عین و باء و فتح دال و کسرتاء قرائت کرده‌اند. طبرسی می‌گوید: دلیل حمزه در قرائتش به صورت (عُبْدالطاغوت) این است که آنرا حمل کرد بر اینکه جَعَلَ در آن عمل کرده است. مثل اینکه بگوید: وَجَعَلَ مِنْهُمْ عُبْدالطاغوت یعنی از آنان عده ای را بندگان طاغوت قرار داد. جَعَلَ یعنی خَلَقَ، خلق کرد. مثل فرموده خداوند وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ یعنی: تاریکی و روشنایی را خلق کرد. عبد لفظ جمع نیست، زیرا از ساختار جموع، چیزی با این ساختار وجود ندارد ولی واحدی است که مقصود از آن کثرت است. همانگونه که می‌بینی اسمهای مفردی که بر معرفه‌ها اضافه می‌شوند، مواردی است که لفظ اضافه شده مفرد است ولی معنای جمع دارد. مثلاً در این فرموده خداوند که ﴿وَإِنْ نَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَهَا﴾ (ابراهیم: ۳۴) یعنی: اگر نعمتهای خداوند را بر شمارید نمی‌توانید آنها را به شمار آورید (که نعمت به خداوند اضافه شده به ظاهر مفرد ولی معنای جمع دارد) ساختار بر وزن فَعَّلَ معنای مبالغه و کثرت را می‌رساند مثل يَقْظُ وَدَسَسُ. گویا تقدیر در عبارت مورد بحث این است که آن شخص در تمامی روشهای عبادت، طاغوت را عبادت و بندگی کرده است و از هر جهت بندگی او را پذیرفته است، ولی کسانی که به صورت فتحه قرائت کرده‌اند (و عبد الطاغوت) آنرا بر ساختار گذشته ای که در جایگاه صله موصول من واقع شده است عطف کرده‌اند که همان (لَعْنَةُ اللَّهِ) است. ضمیر عِبْدَ مفرد است اگر چه معنای آن کثرت و فراوانی را می‌رساند. زیرا کلام را به لفظ حمل می‌کنند نه معنا و فاعل آن ضمیر «من» موصولی است. همانطوری که فاعل مثالهای معطوف بر صله مذکور، ضمیر موصول «من» است. که همه آنها را به دلیل حمل بر لفظ به صورت مفرد آورده است.

ولی در عبارت (وَعِبْدَ الطَّاغُوتِ) عِبْدَ جمع عبد است یعنی بندگان طاغوت.

احمد بن یحیی می گوید: عُبْدُ، جمع عابد است مثل بازل و بُزْلُ، شَارِفٌ و شُرْفٌ. عباد و عباد نیز جمع عابد هستند.

شیخ الاسلام در خصوص عبارت (وَعَبَدَ الطَّغُوتَ) می گوید: درست این است که عَبَدَ بر افعال قبل از خود معطوف شده است یعنی «لَعْنَهُ و غَضَبَهُ» علیه، یعنی کسانی از آنان را میمون و خوک و کسانی را نیز بندگان طاغوت قرار داد. فاعل در تمامی افعال گذشته اسم خداوند است، چه به صورت آشکار و چه پوشیده و پنهان. ولی در اینجا فاعل اسم کسی است که طاغوت را بندگی و عبادت کرده است و آن ضمیری است که در عَبَدَ مستقر است. و موصول «من» به خداوند سبحان بر نمی گردد، چرا که خداوند این افعال را صفتی برای یک صنف یعنی یهود قرار داده است.

سخن ایشان که گفت: «أولئك شر مکانا» مما تظنون بنا و "اضل عن سواء السبيل" ^۱ از باب استعمال افعال التفضیل در مکانی است که طرف مقابل نداشته باشد، همانند قول خداوند که می فرماید: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ (الفرقان: ۲۴) عماد در تفسیر خود به این مسأله اشاره کرده است. و این مسأله واضح و آشکار است.

۱- جایگاه آنان بدتر از آن است که نسبت به ما می پندارید و از راه راست نیز منحرف تر و گمراه تر است.

خداوند فرموده است: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ۝۲۱﴾ (الكهف: ۲۱) یعنی: کسانی که کار بدست آنها (گروه اکثریت آنها) بودند، گفتند: برایشان پرستشگاهی می سازیم.

از ابو سعید رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از روشهای کسانی که پیش از شما بوده اند همانند پره های تیر کمان (یکی پس از دیگری) تبعیت خواهید کرد، بطوری که اگر در لانه سوسماری داخل شده باشند شما نیز در آن داخل می شوید. گفتند: ای رسول خدا (مقصود) یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسی؟ که مسلم و بخاری آنرا تخریج کرده اند.

مسلم از ثوبان رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند زمین را برای من چین کرد، پس مشرق و مغرب آن را مشاهده نمودم، و (فهمیدم که) امت من قدرتشان به تمامی آن می رسد. و دو گنج سرخ و سفید به من داده شد. و من برای امتم از خداوند خواستم که آنان را به سنتی کلی نابود نگرداند، و دشمنی بیگانه را بر آنان مسلط نگرداند که عورت آنان را مباح اعلام دارد. پس پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه در مورد چیزی حکم نمایید، حکم شما بازگردانده نمی شود و من این را به شما بخشیدم که امتت را به سنتی کلی نابود نگردانم و دشمنی بیگانه را بر آنان مسلط ننمایم که عورتشان را مباح بداند، بلکه دشمنانشان را از میان خودشان برمیگزینم، اگر چه تمامی آنان علیه همدیگر به شورش سربرآورند و برخی موجب هلاکت برخی دیگر شوند و یکدیگر را به اسیری بگیرند.

برقانی این روایت را در صحیح خود آورده و اضافه کرده است (که پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر آن فرمودند) برای امتم تنها از پیشوایان گمراه کننده می ترسم. هرگاه در میان امتم شمشیر کشیده شد (عده ای علیه برخی دیگر شمشیر کشیدند) تا روز قیامت برداشته نخواهد شد. قیامت برپا

نمی‌شود تا اینکه قبائلی از امت من به مشرکان ملحق گردند و دسته‌هایی از امت من بتها را پرستش کنند. در میان امت من سه فرد بسیار دروغگو خواهند بود. هر کدام از آنان می‌پندارند که پیامبر است در حالیکه من خاتم پیامبران هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد. همیشه گروهی از امت بر حق نصرت یافته هستند. کسی که قصد خوار کردن آنها را داشته باشد ضرری به آنها نمی‌رساند تا اینکه امر خداوند فرارسد. اگر چه در تمام گوشه‌های زمین برای چیره شدن آنان اجتماع کنند (همگی یکدست باشند) تا اینکه برخی از خود آنها برخی دیگر را به هلاکت رسانند و یکدیگر را نکوهش و بدگویی کنند».

مصنف می‌گوید: خداوند فرموده است ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ (الکهف: ۲۱) مقصود این است که آنان با آن جوانان (اصحاب کهف) پس از مرگشان عملی را انجام دادند که انجام دهنده چنان عملی سرزنش می‌شود و مذموم است. زیرا پیامبر ﷺ فرموده است خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است چون قبرهای انبیاء و صالحان خود را مسجد قرار دادند.^۱ که پیامبر ﷺ خواست امتش را از چنان عملی بر حذر دارد.

مصنف می‌گوید: از ابوسعید رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از روشهای کسانی که پیش از شما بوده‌اند همانند پره‌های تیرکمان (یکی پس از دیگری) تبعیت خواهید کرد، به طوری که اگر در لانه سوسماری داخل شده باشند شما نیز در آن داخل می‌شوید.

گفتند: ای رسول خدا! (مقصود) یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسی؟ که مسلم و بخاری آنرا تخریج کرده‌اند.^۱ این سند و سیاق مسلم است نه بخاری. لفظ «سنن» یعنی روشهای قبل از شما، روشهای کسانی که پیش از شما بودند. لفظ «قذة» یعنی یک تار از پر تیر کمان که صاف و ردیف در کنار دیگری قرار گرفته است. یعنی شما در تمامی چیزهایی که امتهای قبل انجام داده اند، همانند پره‌های تیر کمان پشت سر هم و ردیف، یکی پس از دیگری انجام خواهید داد. آنها را در تبعیت از روش امتها پیشین به پر تیر تشبیه کرده که یکی پس از دیگری ردیف شده اند. که با این تناسب آیات با تفسیر و شرحش آشکار می‌شود. همانگونه که وی عليه السلام خبر داده بود اتفاق افتاده است و این یکی از نشانه‌های پیامبری اوست.

عبارت «به طوری که اگر در لانه سوسماری داخل شده باشند، شما نیز در آن داخل می‌شوید» در حدیث دیگری آمده است که «حتی اگر یکی از آنها با مادر خود آشکارا زنا کرده باشد در میان امت من نیز کسی خواهد بود که چنین کند.^۲ مقصود پیامبر عليه السلام این است که امت او چیزی از آنچه یهود و مسیحیت انجام داده اند، فروگذار نخواهد کرد و تمام رفتارهای آنها را مرتکب خواهد شد، بی آنکه ذره‌ای از اعمال آنها را ترک کند. به همین دلیل سفیان بن عیینة گفته است: هر کدام از علمای ما فاسد شوند فساد او شباهتی با فساد یهود دارد. و هر کدام از بزرگان ما فسادی مرتکب شوند شباهتی با فساد مسیحیان دارد.

۱- بخاری: کتاب الاعتصام باب الكتاب و السنة (۷۳۲۰) باب قول النبي (ص) لتبتن سنن من كان قبلكم. مسلم: کتاب العلم (۲۶۶۹) (۶) باب اتباع سنن اليهود والنصارى. سیاق مطرح شده در اینجا سیاق مسلم نیست.

۲- ضعیف است: قسمتی از حدیثی است که ترمذی آورده است: کتاب الأیمان (۲۶۴۱) باب ما جاء فی افتراق هذه الامة. ترمذی می‌گوید: حدیث غریبی است. حاکم (۱۲۸، ۱۲۹/۱) مناوی آنرا در فیض القدير (۳۴۷/۵) تضعیف کرده است.

(شارح) این دو فرقه (یهود و نصاری) چقدر فساد کردند! ولی رحمت و نعمت سترگ خداوند بر این امت آن بود که بر گمراهی با یکدیگر متفق نمی‌شود، همانگونه که در حدیث ثوبان که پس از این به زودی مطرح خواهد شد، این مقوله آمده است عبارت «گفتند: ای رسول خدا (مقصود) یهود و نصاری است؟ پیامبر ﷺ فرمود پس چه کسی؟ یعنی پیشینیان ما همان یهود و نصاری هستند که ما از روشهای آنان تبعیت می‌کنیم؟ پیامبر ﷺ به صورت استفهام انکاری فرمود پس چه کسی؟ یعنی حتماً مقصودم آنهاست. پس چه کسی غیر از آنها می‌تواند باشد؟

مصنف می‌گوید: مسلم از ثوبان رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند زمین را برای من چین کرد، پس مشرق و مغرب آن را مشاهده نمودم، و (فهمیدم که) امت من قدرتشان به تمامی آن می‌رسد. و دو گنج سرخ و سفید به من داده شد. و من برای امتم از خداوند خواستم که آنان را به سنتی کلی نابود نگرداند، و دشمنی بیگانه را بر آنان مسلط نگرداند که عورت آنان را مباح اعلام دارد. پس پروردگرم فرمود: ای محمد! هرگاه در مورد چیزی حکم نمایند، حکم شما باز گردانده نمی‌شود و من این را به شما بخشیدم که امت را به سنتی کلی نابود نگردانم و دشمنی بیگانه را بر آنان مسلط ننمایم که عورتشان را مباح بدانند،

پروردگرم فرمود: ای محمد! اگر تصمیم انجام کاری را گرفتم هیچ چیزی نمی‌تواند آنرا برگرداند، جز از خودشان کسی را بر آنان چیره نمی‌سازم که سرزمینشان را مباح سازد، برقانی این روایت را در صحیح خود آورده و اضافه کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر آن فرمودند برای امتم تنها از پیشوایان گمراه کننده می‌ترسم، هرگاه در میان امتم شمشیر کشیده شد (عده‌ای علیه برخی دیگر شمشیر کشیدند) تا روز قیامت برداشته نخواهد شد. قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه قبائلی از امت من به مشرکان ملحق گردند و دسته‌هایی از امت من بتها را پرستش کنند. در میان امت من سه فرد بسیار دروغگو خواهند بود هر کدام از آنان می‌پندارد که پیامبر است، در حالیکه من خاتم پیامبران هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد همیشه گروهی از امت من بر حق نصرت یافته هستند،

کسی که قصد خوار کردن آنها را داشته باشد، ضرری به آنها نمی‌رساند تا اینکه امر خداوند فرا رسد».

این حدیث را ابوداؤد در سنن خود آورده است که ابن ماجه نیز آن قسمت اضافی را که مصنف مطرح کرده در سنن خود آورده است.^۱

مقصود از ثوبان همان برده آزاده شده پیامبر ﷺ است؛ که پیامبر ﷺ را مصاحبت و ملازمت کرده است. پس از مصاحبت و ملازمت با پیامبر ﷺ در شام سکونت گزید. در سال ۵۴ هـ ق در شهر حمص در گذشت.

عبارت «خداوند زمین را برای من جمع کرد» ثوربشتی در خصوص لفظ «زوی» گفته است (که در این ترجمه به جمع کرد برگردانده شده است) و نیز می‌گوید: زوی ت الشی: یعنی آنرا جمع و قبضه کردم.

مقصود این است که دوردست آنرا به خود نزدیک ساختم، به طوری که همانند چیز نزدیک از آن مطلع گشتم، حاصل اینکه خداوند زمین را برای وی ﷺ پیچد به گونه ای که زمین را مجموعه ای همانند شکل کف دست با انگشتان در برابر آینه ای که به آن می‌نگریست، قرار داد.

طیبی می‌گوید: یعنی: خداوند زمین را برای من به گونه‌ای جمع کرد تا از آنچه امتم از دورترین نقاط مغرب و مشرق آن تصاحب می‌کند، آگاهی حاصل کردم.

عبارت «امت من به آن اندازه از ملک زمین که برای من جمع شد، خواهد رسید» (یعنی: آن اندازه که خداوند به من نشان داد، امتم آنرا تصاحب خواهد کرد و بدان چیره خواهد شد).

۱- مسلم: کتاب الفتن (۲۸۸۹) (۱۹) باب: هلاک هذه الامة بعضهم ببعض. و زیاده آن نزد احمد (۲۸۴/۵، ۲۷۸) و ابوداؤد (۴۲۵۲) کتاب الفتن: باب ذکر الفتن و دلائلها و ابن ماجه (۳۹۵۲) کتاب الفتن: باب ما یکون من الفتن.

قرطبی می‌گوید: مصداق این خبر همانطوری که پیامبر ﷺ فرموده بود تحقق پیدا کرد. و آن از نشانه‌های نبوت است. و آن اینکه ملک امت او از دورترین نقطه طنجه که انتهای آبادانی مغرب است تا دورترین نقطه مشرق از آنسوی خراسان و ماوراء النهر و بسیاری از سرزمینهای سند، هندو صغد، گسترش یافت. ولی از جهات جنوب و شمال به آن اندازه وسعت، گسترش نیافت. به همین دلیل پیامبر ﷺ به نشان دادن آن دو جهت اشاره نکرده است. و خبر نداد که سرزمین امتش بدانجائیز خواهد رسید.

عبارت «زوی لی منها» برای من جمع شد یا به من نشان داده شد. ممکن است برای فاعل یا مفعول مبنی باشد.

عبارت «دو گنجینه قرمز و سفید به آنها بخشیده خواهد شد» قرطبی می‌گوید: یعنی گنجینه کسری که همان پادشاهی فارس است و گنجینه قیصر که پادشاهی روم است و تمامی قصرها و سرزمینها آندو.

رسول خدا ﷺ فرموده است: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، گنجینه‌های آنها را در راه خدا انفاق خواهید کرد.^۱ از گنجینه قیصر به لفظ احمر (قرمز) تعبیر کرده است. زیرا طلا در نزد آنها غالب بود.

و از گنجینه کسری نیز با لفظ ایض (سفید) تعبیر کرده چرا که گوهر و نقره در نزد آنها غالب بود. و اغلب اموالشان از این دو نوع بود. و این در زمان خلافت حضرت عمر تحقق یافت. تاج و تخت و زیور آلات و هر آنچه بیت المال در تخت پادشاهی کسرا وجود داشت و تمامی چیزهایی که مملکت وی با آن همه وسعت و عظمتش تحت سیطره خود داشت به زیر خلافت حضرت عمر و تصاحب مسلمانان در آمد که خداوند با

۱- بخاری کتاب الایمان والندور (۶۶۳۰): باب کیف کانت یمین النبی (ص). و مسلم: کتاب الفتن (۲۹۱۸)(۷۵): باب لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بقبر الرجل. از حدیث ابوهیرة رضی الله عنه. و بخاری (۶۶۲۹) و مسلم (۲۹۱۹)(۷۷) ۱ حدیث جابر بن سمره

قیصر، پادشاهی روم نیز چنین کرد. احمر و ایض در عبارت عربی حدیث بنابر بدل بودن منصوبند.

عبارت «برای امت خود از پروردگارم تقاضا کردم که آنها را با قحطی عمومی هلاک نکند» عامه در لفظ عربی در اصل نسخه مصنف رحمه الله علیه با اضافه شدن باء به قبل از آن ثابت شده است.

مثل «بعامة» که روایت صحیحی است در صحیح مسلم و در برخی نسخه ها با حذف «باء» آمده است.

قرطبی می گوید: گویا «باء» زائده است زیرا «عامه» صفت «السنة» است. «السنة» قحطی است که هلاک عمومی را در پی دارد. که قحطی و خشکسالی، «سنة» نامیده می شود که به صورت سنین جمع بسته می شود. همانگونه که خداوند می فرماید ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ﴾ الأعراف: ۱۳۰ یعنی آل فرعون را با خشکسالی های پی در پی مواجه ساختیم.

عبارت «دشمنی جز از خودشان بر آنان چیره نسازد» یعنی از غیر امت اسلامی از قبیل کافران را بر امت اسلامی مسلط و چیره مساز. یعنی: به سبب هلاکت برخی از امت توسط برخی دیگر و دشنام و ناسزاگویی نسبت به همدیگر، دیگران را بر آنان چیره و مسلط نکن. همانطوری که در طول تاریخ گذشته و حال بسیاری از این کشمکشها در میان امت اتفاق افتاده است. که از خداوند طلب عفو و عنایت می کنیم (از شر این فتنه ها به او پناه می بریم).

عبارت «تا سرزمین تحت سیطره آنها را مباح سازند» جوهری می گوید: بیضه هر چیزی یعنی جانب و حوزه آن، بیضه یک قوم یعنی ساحت و حریمشان، بنابراین معنای حدیث مذکور این است که خداوند دشمن را بر تمامی مسلمانان مسلط نمی سازد تا تمامی سرزمینهایی که تحت حوزه و حفاظت آنها است را مباح سازد. اگر چه همه دشمنان آنها از تمام نواحی زمین گرد هم آیند.

بنابر قولی نیز لفظ بیضه (که در اینجا سرزمین تحت سیطره ترجمه شده است) به معنای جماعت و انبوهی مسلمانان است اگر چه کم و اندک باشد. عبارت « تا اینکه برخی از آنها برخی دیگر را به هلاکت رسانند و یکدیگر را به بردگی بکشند و نکوهش کنند» ظاهر گویای آن است که «حتی» در عبارت عربی که به صورت تا اینکه ترجمه شده است، برای عطف و یا به معنای پایان و سرانجام است. یعنی تا اینکه کار امت به جای ختم می شود که برخی از آنان برخی دیگر را هلاک می سازد. که آنچه اتفاق افتاده این است که خداوند به دلیل کثرت اختلاف و تفرق امت، برخی را بر بعضی دیگر مسلط ساخته است. عبارت «پروردگرم فرمود: ای محمد اگر تصمیم انجام کاری را گرفتم هیچ چیز نمی تواند آنرا برگرداند» برخی گفته اند مقصود این است که هرگاه حکمی را به صورت نافذ و محکم صادر کردم با هیچ چیزی بر گردانده نمی شود و هیچ کسی قادر به برگرداندن و رد کردن آن نیست. همانگونه که پیامبر ﷺ فرمودند. (خداوند) آنچه را که تو حکم دادی، کسی نمی تواند آنرا برگرداند و رد کند.^۱

مقصود از برقانی، همان حافظ بزرگ، ابوبکر احمد بن محمد بن احمد غالب خوارزمی شافعی است. در سال ۳۳۶ متولد و در سال ۴۲۵ هجری در گذشت. خطیب در خصوص وی می گوید: وی موثق و پرهیزگار بود. از اساتید خود کسی را موثق تر از او ندیدم، فقه سرشناس و دارای تصانیف زیادی بود. مسندی را تالیف کرد که در آن، آنچه را که در صحیح مسلم و بخاری آمده است گنجانده، حدیث ثوری، شعبه و طائفه را نیز جمع آوری کرد.

۱- قسمتی از حدیثی است که طبرانی با سند صحیح آنرا تخریج کرده است. حافظ نیز در فتح الباری (۵۱۳/۱۱) از حدیث مغیره بن شعبه رضی الله عنه آورده است. اصل حدیث در صحیح بخاری بدون قسمت مذکور آمده است. بخاری: کتاب القدر (۶۶۱۵): باب لا مانع لما أعطی الله.

این حدیث را به طور کامل ابو داوود با سند خود از ابو قلابه از ابواسماء از ثوبان رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند - در روایتی دیگر، پروردگارم - زمین را برای من چین کرد، مشرق و مغرب آن را مشاهده نمودم، و (فهمیدم که) امت من قدرتشان به تمامی آن می‌رسد. و دو گنج سرخ و سفید به من داده شد. و من برای امتم از خداوند خواستم که آنان را به سنتی کلی نابود نگرداند، و دشمنی بیگانه را بر آنان مسلط نگرداند که عورت آنان را مباح اعلام دارد. و پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه در مورد چیزی حکم نمودم، هرگز باز گردانده نمی‌شود و من امتت را به سنتی کلی نابود نمی‌گردانم و دشمنی بیگانه را بر آنان مسلط نمی‌نمایم که عورتشان را مباح بداند، بلکه دشمنانشان را از میان خودشان برمی‌گزینم، اگر چه تمامی آنان علیه همدیگر به شورش سربرآورند و برخی موجب هلاکت برخی دیگر شوند و یکدیگر را به اسیری بگیرند. و تنها چیزی که مرا نسبت به امتم با واهمه روبرو می‌کند، رهبران گمراه می‌باشد، و اگر شمشیر به میان امتم راه یابد تا روز قیامت برداشته نمی‌شود، و قیامت برپا نمی‌شود تا این که قبایلی از امتم به مشرکین می‌پیوندند و قبایلی دیگر به پرستش بت‌ها روی می‌آورند. و در میان امتم سی نفر کذاب و دروغ‌گو سر برمی‌آورند، هر کدام از آنان ادعای نبوت می‌کنند، در حالی که من خاتم پیامبران هستم و پیامبری بعد از من نمی‌آید، و پیوسته تا روز قیامت در میان امتم گروهی هستند که بر حق پایدار می‌مانند و از حق گریزان نمی‌شوند و مخالفینشان نمی‌توانند بدان‌ها ضرر و زیان برسانند - ابن عیسی می‌گوید غالب خواهد بود - مخالفت کسی هیچگونه ضرری به آنان نمی‌رساند تا اینکه امر خداوند متعال فرا برسد.

همچنین ابوداود^۱ از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: آسیاب اسلام سی و پنج یا سی و شش یا سی و هفت سال می‌چرخد، پس اگر (چرخانندگان آن) از بین رفتند. (در گذشتند) پس راه درست، راه همان کسانی است که

۱- صحیح است: ابوداود: کتاب الفتن و الملاحم (۴۲۵۴): باب ذکر الفتن و دلائلها. و همچنین احمد (۳۹۳/۱، ۳۹۰) البانی نیز در الصحیحة (۹۷۴) و صحیح الجامع (۲۹۳۱) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

در گذشتند و اگر دینشان بر پا داشته شود هفتاد سال برپا خواهد شد. ابن مسعود می گوید گفتم: از آنچه باقی مانده است یا از آنچه که گذشته است؟ پیامبر ﷺ فرمودند از آنچه که گذشته است. (یعنی به اضافه سی و پنج یا سی و شش یا سی هفت هفتاد سال محسوب می شود نه از پایان آن دورانها).

همچنین ابو داود^۱ در سنن خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت: رسول (ص) فرمودند: زمان به هم نزدیک می شود و علم کاهش می یابد، فتنه ها آشکار می شوند، مردم دچار بخل شده و بی بند و باری فزونی می گیرد. گفته شد: ای رسول خدا، آن (بی بند و بار یا هرج) چیست؟ فرمود: قتل، قتل، یعنی: کشتن، کشتن، کشتن (کشت و کشتار)

عبارت «تنها از پیشوایان گمراه کننده برای اتم می ترسم» یعنی: از امیران و علما که بدون علم بر مردم حکم می کنند و آنها را گمراه می سازند. همانطوری که خداوند متعال

فرموده است ﴿ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴾ (الأحزاب: ۶۷)

یعنی: می گویند: پروردگارا ما از سران و بزرگان خودمان اطاعت کردیم پس ما را از راه بدر کرده گمراهان ساختند.

برخی از این سران گمراه کننده به پیروان خود می گویند: هرکس نیازی داشت بر سر قبرم بیاید من برای او برآورده می سازم. خیری در آن کس نیست که پیروانش را به اندازه یک ذراع از خاکش دور سازد و بین آنها و خاکش فاصله ایجاد کند و مانع شود، و سخنانی از این دست، که و این همان گمراهی بسیار دور است که پیروانش را فرا می خواند تا غیر از خدا، او را پرستند. و از نیازمندیهای خود چیزی را از او بخواهند که بدان قدرت و توان ندارد و یا گرفتاریهای آنها را بگشاید. خداوند متعال فرموده است: ﴿ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَفْعَ لَهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴾ (۱۲) ﴿ يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ

۱- صحیح است: ابوداود: کتاب الفتن و الملاحم (۴۲۵۵): باب ذکر الفتن و دلائلها این کوتاهی است چون حدیث فوق را بخاری: در کتاب الفتن (۷۰۶۱) باب ظهور الفتن و مسلم: در کتاب العلم (۱۱)(۵۷): باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان آورده اند.

مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾ (الحج: ۱۲ - ۱۳) آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می خوانند و می پرستند که نه زبانی می توانند بدیشان برسانند و نه سودی. این سرگشتگی فراوان و گمراهی بسیار دور است. کسانی را به فریاد می خوانند و می پرستند که زبانشان بیشتر از سودشان می باشد، چه یاوران و سروران بدی و چه دوستان و همدمان ناشایستی هستند (و در آیه دیگر) فرموده است: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ ﴿٣﴾ (الفرقان: ۳) یعنی: سواي خدا معبودهایی را برگرفته اند که چیزی را نمی آفرینند و بلکه خودشان آفریده هایی بیش نیستند و مالک سود و زبانی برای خود نبوده و بر مرگ و زندگی و رستاخیز اختیار و توانایی ندارند.

همچنین فرموده است: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

﴿١٧﴾ (العنکبوت: ۱۷) روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید به سوی او برگردانده می شوید آیاتی نظیر این در قرآن فراوانند که خداوند بوسیله آنها هدایت را از گمراهی روشن می گرداند.

و یک نمونه ای از اینگونه گمراهی این است که فرد مدعی می شود با خداوند به وضعیتی و مقامی می رسد که تکالیف در آن حالت و وضعیت از وی ساقط می گردد. و ادعا می کند که اولیاء به فریاد خوانده می شوند و در زنده بودن و مرده بودن آنها می توان از نان کمک و یاری طلبید و از طریق کرامت نفع و ضرر می رسانند و تدبیر امور می کنند. شخص مدعی می شود که بر لوح محفوظ آگاهی دارد، اسرار مردم و آنچه در درونشان است بر وی معلوم است. ساختن مساجد بر قبر پیامبران و صالحان و روشن کردن چراغ بر قبر آنها و اعمال غلو آمیز و افراط گونه ای که به عبادت غیر خدا محسوب می شود راجایز می داند. چه بسیارند اینگونه هذیان گویی ها، کفر و دشمنی با خدا و کتاب خدا و فرستاده او.

عبارت « برای اتم از پیشوایان گمراه کننده می ترسم» این سخن را پیامبر ﷺ با آنکه بیانگر حصر است. برای تبیین شدت ترس خود از پیشوایان گمراه کننده برای امت خود آورده است. تمامی مواردی از این دست که به ذهن و خاطر پیامبر ﷺ خطور کرد، همگی اطلاعات و آگاهیهای غیبی بود که وقوع آنها را خداوند به وی اطلاع داده بود. این سخن پیامبر ﷺ نیز همانند حدیث قبلی است که گام به گام از روشهای اهل کتاب تبعیت خواهید کرد.

از ابودرداء رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: ترسناک ترین چیزی که بر امت خود از آن می ترسم، پیشوایان گمراه کننده اند. ابوداود طیالسی این حدیث را روایت کرده است.^۱ از ثوبان روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: برای اتم فقط از پیشوایان گمراه کننده می ترسم، این حدیث را دارمی^۲ روایت کرده است.

خداوند بلند مرتبه در کتاب خود صراط مستقیم را که راه و روش مؤمنان است تبیین کرده است هر پدیده نو پیدایی که بنام دین ایجاد شود و در کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ نباشد، لعن شده و پدید آورنده آن نیز مردود است.

۱- صحیح است: طیالسی (۹۷۵) احمد (۴۴۱/۶) طبرانی دوراوی دارد که بی نامند آنگونه که همیشه در المجمع (۲۳۹/۵) گفته است. حدیث به دلیل شواهدی که دارد صحیح است به مجمع الزوائد (۲۳۹، ۲۴۰/۵) مراجعه شود البانی آنرا در صحیح (۱۵۸۲) و صحیح الجامع (۱۵۴۷) تصحیح کرده است. همگی حدیث را همانند مؤلف به ابوداود نسبت داده اند.

۲- صحیح است: دارمی (۷۰/۱) (۳۱۱/۲) آنگونه که البانی در صحیح (۱۱۰/۴) گفته است این حدیث با شرط مسلم صحیح است. احمد نیز آنرا (۲۷۸، ۲۸۴/۵) تخریج کرده است. ابوداود: کتاب الفتن (۴۲۵۲): باب ذکر الفتن ودلائلها. ابن ماجه: کتاب الفتن (۳۹۵۲): باب مایکون من من الفتن. به تخریج شماره (۲۰۶) مراجعه شود.

همانطوری که پیامبر ﷺ فرموده است: هر کس چیز تازه ای (از دین) پدید آورد و یا پدیده آورنده آن را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمامی مردم بر او، خداوند روز قیامت چیزی را از او نمی پذیرد؛ نه عمل خالص و نه معادل آن.^۱

(همچنین) رسول خدا ﷺ فرموده است هر کس بر امر (دعوت) ما چیزی تازه بیفزاید که از آن نباشد رد است^۲ و یا فرموده است: هر پدیده دینی تازه ای بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.^۳

این احادیث همگی صحیح اند. محور اصول دین و احکام آن بر این احادیث و احادیثی نظیر آنهاست. خداوند در کتاب شکست ناپذیر خود در جاهای مختلف این اصل را بیان کرده است. مثلاً فرموده است: ﴿ أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾ (اعراف: ۳) یعنی: از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است. و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید.

و در جایی دیگر فرموده است: ﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (جاثیه: ۱۸) یعنی: سپس ما ترا به آئین و راه و روشی از دین

۱- بخاری: کتاب فضائل المدینة (۱۸۷۰) باب حرم المدینة. کتاب الفرائض (۶۷۵۵): باب اثم من تبرأ من موالیه. مسلم: کتاب الحج (۱۳۷۰) (۴۶۷): باب فضل المدینة. از حدیث علی رضی الله عنه بخاری. کتاب الا اعتصام (۷۳۰۶): باب اثم من آوای محدثاً. مسلم کتاب الحج (۱۳۶۶) (۴۶۳): باب فضل المدینة. از حدیث انس رضی الله عنه.

۲- بخاری: کتاب الصلح (۲۶۹۷): باب اذا اصطلحوا علی صلح جور: فالصلح مردود. ومسلم کتاب الأفضیة (۱۷۱۸) (۱۷): باب نقض الاحکام الباطلة ورد محدثات الامور. از حدیث عایشه رضی الله عنها
۳- صحیح است: قسمتی از حدیث عرباض بن ساریة. ابوداود آنرا در کتاب السنة (۴۶۰۷) باب لزوم السنة و احمد در مسند (۱۲۷/۴) و دیگر آن آورده اند. حدیث صحیحی است. به السنة ابن عاصم (۲۷) مراجعه شود. در این باب از ابن مسعود نزد ابن ماجه (۴۶) و نزد نسائی از جابر (۱۸۸/۳) نیز وارد شده است.

قرار دادیم پس از این آیین پیروی کن و بدین راه و روش برو و از هوا و هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی نکن. آیاتی مثل ایندو آیه در قرآن فراوانند.

از زیاد بن حُدَیر روایت شده است که گفت: عمر به من فرمود: آیا می دانی چه چیزی اسلام را ویران می سازد؟ گفتم خیر: فرمود: لغزش عالم و جدال منافق بوسیله کتاب خدا و حکم پیشوایان گمراه کننده، اسلام را ویران می کند. این حدیث را دارمی روایت کرده است.^۱

یزید بن عمیره می گوید: معاذبن جبل رضی الله عنه در هر مجلس ذکری که می نشست می گفت: خداوند داوری دادگر است، شک کنندگان هلاک شدند. و در ادامه می گفت: از انحراف حکیم بر حذر باشید، زیرا شیطان گاهی گمراهی را با زبان حکیم می گوید: منافق نیز گاهی سخن حق می گوید. عمیره می گوید: به معاذ گفتم؛ خداوند به تو رحم کند چگونه بدانم (از کجا تشخیص دهم) هنگامی را که حکیم سخن گمراه می گوید و آن وقتی را که منافق سخن حق می گوید؟ گفت: از سخنان مَثابَه حکیم که گفته شود: این چیست؟ اجتناب کن آن سخن نیز ترا از حکیم منصرف نکند، زیرا ممکن است وی به حق بازگشت کرده باشد. حق را چون شنیدی بر گیر چرا که با حق نور است. این اثر را ابوداود و دیگران روایت کرده اند.^۲

عبارت: « هر گاه در میان امتم شمشیر کشیده شد تا روز قیامت برداشته نخواهد شد » این اتفاق همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بود به وقوع پیوست. هنگامی که با کشته شدن عثمان رضی الله عنه شمشیر کشیده شد دیگر برداشته نشد. تا روز قیامت نیز ادامه خواهد یافت ولی گاهی فزونی می گیرد و گاهی نیز کاهش می یابد، در جهتی اتفاق می افتد و در ناحیه ای دیگر برداشته می شود.

۱- صحیح است: دارمی (۷۱/۱) در مقدمه: باب فی کراهیه اخذ الراى.. البانی در تخریج المشکاة (۸۹/۱) می گوید: سندش صحیح است.

۲- صحیح است: ابوداود کتاب السنة (۴۶۱۱) باب لزوم السنة، سند آن نیز صحیح است.

مترجم: (یعنی: اصل موضوع که جنگ و خونریزی میان امت اسلامی باشد همیشه باقی است و تا قیامت ادامه می یابد).

عبارت «قیامت برپا نمی شود تا اینکه قبائلی از امت من به مشرکان ملحق گردند»

«حی» در عبارت عربی مفرد احیاء یعنی قبائل است. در روایت ابوداود به جای حی یعنی (قبیله) قبائل آمده است. معنای روایت این است که قبائلی از مسلمانان با مشرکان همراه شده با میل خود از اسلام خارج می شوند و به اهل شرک ملحق می گردند. عبارت «ودسته هایی از امت من بتها را پرستش کنند» فنام در عبارت عربی با کسره فاء بنا بر گفته ابو سعادات یعنی گروههای فروان.

در روایت ابوداود آمده است «تا اینکه قبیله هایی از امت من بتها را پرستش کنند»^۱ که این خود گواه تفسیر گذشته است و پاسخی است بر بندگان قبرها که بر خلاف آن عمل می کنند و بر عملکرد خود مبنی بر شریک قرار دادن برای خدا با پرستش بتها، این حقایق را انکار می کنند. به دلیل اینکه از حقیقت توحید ناآگاه هستند و نسبت به شرک و همتا گزینی برای خدا که مناقض توحید است جاهل اند. زیرا توحید بزرگترین هدف و مقصود است و شرک بزرگترین گناه است.

در معنای حدیث مذکور در صحیح مسلم و بخاری^۲ به صورت مرفوع از ابهریره روایت شده است که گفت: قیامت برپا نمی شود مگر هنگامی که دستمالهای نوحه سرایی زنان دوس برای ذوالخلصه به لرزش در آیند.

گفت: ذوالخلصه حاکم ستمگر و خونخوار دوس بود که دوسیان در جاهلیت او را می پرستیدند. ابن حبان از معمر روایت کرده است که اینک در آنجا خانه ای ساخته شده است که قفل و مسدود شده است.

۱- صحیح است: ابو داود کتاب الفتن والملاحم (۴۲۵۲): باب ذکر الفتن ودلائلها. که حدیث صحیحی است به تخریح شماره (۲۱۲) مراجعه شود.

۲- بخاری: کتاب الفتن (۷۱۱۶): باب تغییر الزمان حتی تعبد الا وثن مسلم: کتاب الفتن (۲۹۰۶) (۵۱): باب لا تقوم الساعة حتی تعبد دوس ذا الخلصة

علامه ابن قیم رحمته الله در خصوص داستان نابود ساختن لات، هنگام اسلام آوردن ثقیف می گوید: این داستان بیانگر آن است که باقی گذاشتن مکانهای شرک و طاغوت پس از قدرت پیدا کردن بر نابودی و باطل ساختن آنها، برای یک روز هم جایز نیست. حکم گنبدهایی که بر قبرها بنا نهاده شده است نیز چنین است؛ قبرهایی که بت گرفته شده و سواى خداوند پرستیده می شوند. جایز نیست در صورت قدرت یافتن، سنگهایی که به منظور تبرک و نذر پرستیده می شوند بر روی زمین باقی گذاشته شوند بسیاری از این قبیل چیزها که به منزله لات و عزی و مناء و حتی از آنها نیز مشرکانه ترند. باید نابود شوند. تمامی کسانی که دچار چنین اعمالی می شوند در واقع از روشهای پیشینیان تبعیت کرده اند و راه آنها را یکی پس از دیگری همانند پرهای تیرکمان پیموده اند.

شرک در بیشتر افراد، به دلیل آشکار بودن جهل و پوشیده ماندن علم غلبه پیدا کرده است. معروف منکر شده و منکر تبدیل به معروف گردیده است. بدعت سنت تلقی شده و سنت بدعت قلمداد می گردد. پرچمها از بین رفتند، غربت اسلام تشدید شده علما اندک و جاهلان غالب گشتند، کارها مشکل شده و سختی فزونی یافت، فساد به سبب آنچه دستان مردم از کار بد انجام داد در خشکی و دریا آشکار پدیدار شد ولی همیشه دسته ای از امت محمدی بر حق پابرجا و استوارند، و تا زمانی که خداوند، زمین و آنچه در آن است از آن خدا گردد، آنان با اهل شرک و بدعت مبارزه می کنند، به راستی که خداوند بهترین وارثان است.

(شارح) با توجه به آنچه ابن قیم رحمته الله فرموده است هرگاه وضعیت امت اسلامی در قرن هفتم و پیش از آن اینگونه باشد، به ناچار بعد از آن فساد بیشتر است همانگونه که واقعیت نیز گویای آن است.

و عبارت: «در میان امت من سه فرد بسیار دروغگو خواهند بود هر کدام از آنان می پندارند که پیامبر است» قرطبی می گوید: در حدیث حدیفه تعداد دروغگویان مذکور معین شده است. آنجا که می گوید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در میان امت من بیست

و هفت نفر دجال دروغگو خواهند بود که چهار نفر آنان زن هستند. ابونعیم آنرا روایت کرده می گوید: حدیث غریبی است.^۱

حدیث ثوبان از این حدیث صحیح تر است.

قاضی عیاض رحمته الله می گوید: تعداد کسانی را که ادعای پیامبری کرده اند از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان خود، خود او شمارش کرد، کسانی که به این عنوان شهرت یافتند و شناخته شدند و جماعتی هم در گمراهی از آنان تبعیت کردند، به اندازه عدد مطرح شده در حدیث مذکور بودند. و هر کس کتابهای اخبار و تاریخی را مطالعه کند به صحت این ادعایی می برد.

حافظ می گوید: مصداق آن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله شکار شد؛ مسیلمه کذاب در یمامه و أسود عنسی در یمن خروج کردند. در مکان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز طلیحه بن خویلد در بنی اسد بن خزیمه و سجاح در نبی نمیم خروج کردند. أسود قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل رسید.

و مسیلمه نیز در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه به دست وحشی قاتل حمزه در روز احد، کشته شد. مردی از انصار در روز یمامه در قتل مسیلمه با وحشی مشارکت داشت. طلیحه توبه کرد و در زمان عمر رضی الله عنه با اسلام از دنیا رفت، روایت شده است که سجاح نیز توبه کرد. سپس مختار بن ابی عبید ثقفی خروج کرد و در ابتدای خلافت ابن زبیر بر کوفه چیره شده، اظهار محبت اهل بیت کرد و مردم را به خونخواهی حسین رضی الله عنه فرا خواند. مردم از وی تبعیت نموده بسیاری از کسانی را که مستقیم در قتل حسین رضی الله عنه شرکت داشته و یا کمک کرده بودند به قتل رساند، پس مردم دوستدار او شدند سپس ادعای پیامبری کرد به گمان اینکه جبرئیل علیه السلام به نزد وی می آید.

۱- حسن ابن ابونعیم در کتاب الحلیة (۱۷۹/۴) آورده است و می گوید: غریب است، تنها معاذ بن هشام از پدرش در کتاب خود آنرا نقل کرده است. که سند آن صحیح است.

و از جمله دروغگویان حارث کذاب است که در زمان خلافت عبدالملک بن مروان خروج کرد و کشته شد و جماعتی از این دست دروغگویان در دوران خلافت بنی عباس خارج شدند.

مراد حدیث، ادعای نبوت و پیامبری به صورت مطلق نیست. یعنی هر کسی که ادعای پیامبری کرد مشمول آن شود، به دلیل اینکه چنین افرادی قابل شمارش نیستند و اغلب ادعای اینگونه افراد از جنون و دیوانگی نشأت می گیرد، بلکه تنها کسانی مد نظرند که آوازه و قدرت پیدا می کنند و همانند افرادی که توصیف کردیم شبه ای برای او آشکار و هویدا می گردد. خداوند متعال هر کسی را که چنین ادعایی را مطرح کرد، هلاک ساخت و هنوز برخی از آنها نیز باقی هستند و در زمانهای مختلف ظهور کرده خداوند آنها را نیز به یارانشان ملحق می سازد و آخرینشان نیز دجال بزرگ است.

عبارت «در حالیکه من خاتم پیامبرانم» حسن می گوید: خاتم یعنی کسی که به او خاتمه می یابد بدین معنا که پیامبر ﷺ آخرین پیامبر است. همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (الأحزاب: ۴۰) یعنی: محمد پدر هیچکدام از مردان شما نبوده است، بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است.

عیسی پسر مریم در آخر زمان فرود آمده فقط به شریعت محمد ﷺ حکم می کند و تنها به قبله او نماز می گزارد و او همانند یکی از امت او بلکه برترین فرد این امت محسوب می شود. پیامبر ﷺ فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست پسر مریم در میان شما فرود خواهد آمد و دادگرانه حکم خواهد کرد تا صلیب را بشکند و خوگ را بکشد و بر (اهل آنها) جزیه بگذارد.^۱

۱- بخاری کتاب البیوع (۲۲۲): باب قتل الخنزیر. مسلم: کتاب الایمان (۱۵۵)(۲۴۲): باب نزول عیسی بن مریم حاکماً بشریعة نبینا محمد (ص) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

مترجم: (یعنی مسیحیت به او جزیه و خراج خواهند داد و تحت سیطره او خواهند بود).

عبارت «همیشه گروهی از امت من بر حق، نصرت یافته هستند، کسی که قصد خوار کردن و یا مخالفت با آنان را داشته باشد ضرری به آنها نمی‌رساند»
یزید بن هارون و احمد بن حنبل می‌گویند: اگر (این گروه) اهل حدیث نباشند،
نمی‌دانم چه کسی است؟

ابن مالک، علی بن المدینی، احمد بن سنان، بخاری و دیگران می‌گویند: آن گروه
اهل حدیث هستند. از ابن مدینی روایت شده است بنابر روایتی آنها عرب اند.
به روایت کسی استدلال کرده است که آنها خود اهل مغرب هستند. غرب به دلو
(سطل) بزرگ تفسیر شده است: زیرا عرب با آن از چاه آب می‌کشیدند.

نوی می‌گوید: آن طایفه می‌تواند جماعت گوناگونی از مومنان مختلف باشد؛ از
افراد شجاع و آگاه به جنگ گرفته تا فقیه محدث، مفسر و کسی که مشغول امر به
معروف و نهی از منکر است و زاهد و عابد. لزومی ندارد که در یک شهر جمع شده
باشند، ممکن است در یک ناحیه اجتماع کرده باشند و حایز است که در نواحی مختلف
پراکنده و متفرق باشند، ممکن است همگی در یک شهر جمع باشند و یا در قسمتی از
یک شهر باشند و در قسمت دیگر نباشند و جایز است که زمین یکی پس از دیگری از
آنها خالی شود تا اینکه تنها یک دسته از آنها در یک شهر باقی بمانند و چون منقرض
شوند امر خدا فرا برسد.

قرطبی می‌گوید: این حدیث دال بر حجت اجماع است. زیرا هرگاه امت اجتماع
کنند این دسته نصرت یافته و بر حق در میان آنهاست.

مصنف رحمته الله می‌گوید: در این حدیث: نشانه بسیار بزرگی وجود دارد، زیرا با وجود
اینکه آن دسته، اندک مخالف و بدخواه آنان نمی‌تواند آسیبی به آنها برساند و بشارت
است بر اینکه حق به طور کلی زایل نمی‌شود و از بین نمی‌رود.

(شارح) امام احمد به استدلال همین روایت به عدم انقطاع اجتهاد قائل است. چرا که مادامی این دست در میان امت هستند، حق و اجتهاد نیز وجود دارد.

عبارت: «تا اینکه امر خدا فرا رسد» ظاهراً مقصود بنا بر آنچه روایت شده قبض روح شدن مومنان باقی ماند. با بادی پاک و اتفاق نشانه های بزرگ و باقی ماندن شرتترین یا بدترین مردم است. همانطوری که حاکم روایت کرده است،^۱ عبدالله بن عمر گفت: قیامت فقط بر بدترین مردم برپا خواهد شد، آنان بدترین نوع اهل جاهلیت هستند.

عقبه بن عامر به عبدالله گفت: آنچه را که می گویی از آن آگاه باش. من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود. همیشه دسته ای از امت من بر اساس امر خدا می جنگند و غلبه دارند و پیروزند، مخالفت دیگران آسیبی به آنان نمی رساند تا اینکه قیامت بر آنان فرا می رسد در حالیکه آنها همچنان به همان وصف باقی هستند. عبدالله می گوید: خداوند بادی را بر می انگیزد که همچون مشک خوشبوست، همانند ابریشم (نرم و لطیف) به آنان می رسد. هرکسی که ذره ای ناچیز در دل او ایمان باشد او را می گیرد (قبض روح می کند) سپس بدترین مردم باقی می ماند و بر آنها قیامت برپا می شود، در صحیح مسلم آمده است:^۲ قیامت تنها زمانی بر پا می شود که در زمین، الله الله گفته نشود. بنابراین موارد، مراد از فرموده پیامبر ﷺ در حدیث عقبه و احادیث مشابه آن «تا اینکه لحظه آنها فرا رسد» لحظه آنها در واقع همان وقت مرگ آنان با وزیدن آن باد مذکور است. که حافظ این مفهوم را مطرح کرده است.

۱- صحیح است: حاکم: (۴۵۶، ۴۵۷/۴) حاکم آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. این کوتاهی است. چون حدیث نزد مسلم: کتاب الامارة (۱۹۲۴) (۱۷۶): باب قوله ﷺ لا تزال طائفة من امتی علی الحق لایضرهم من خالفهم.

۲- تخریج آن در شماره (۵۷) گذشت

در خصوص محل این دسته اختلاف کرده‌اند. ابن بطال می‌گوید. محلشان در بیت المقدس است. همانطوری که طبرانی^۱ از حدیث ابو امامه روایت کرده است، گفته شد، ای رسول خدا آنان کجایند؟ فرمودند: در بیت المقدس. معاذ بن جبل رضی الله عنه می‌گوید: آنان در شام هستند^۲ سخن طبرانی بیانگر آن است که ضرورتی ندارد که همیشه در شام یا بیت المقدس باشند. بلکه ممکن است در برخی زمانها در محل دیگری باشند. (شارح) به نظر من، واقعیت فعلی و وضعیت اهل شام و بیت المقدس بر نظر طبری گواهی می‌دهد.

زیرا پس از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله و یاران او در قرن هفتم و ابتدای قرن هشتم با گذشت زمانهای طولانی کسی در میان اهل آنجا شناخته نشده است که به این امر به پا خاسته باشد. اهل شام و بیت المقدس در دوران ابن تیمیه و شاگردان و یارانش بر حق بودند و به سوی آن فرا می‌خواندند، برای آن مناظره می‌کردند و برای حق تلاش می نمودند. گاهی افرادی نظیر آنان به شام می‌آیند به جای آنان به سوی حق و تمسک به سنت دعوت می‌دهند. و خداوند به هر چیزی قادر است.

واز جمله مواردی که این دیدگاه را تایید میکند این است که اهل حق و سنت در زمان امامان چهارگانه و با وجود فزونی علما در آن زمان و قبل و بعد آن، در یک محل نبودند. بلکه آنها در بیشتر مناطق حضور داشتند. در شام علما در آن زمان و قبل و بعد آن، در یک محل نبودند. بلکه آنها در بیشتر حضور داشتند؛ در شام، حجاز، مصر، عراق و یمن پیشوایانی بودند، همگی برای حق مسابقه میدادند و با اهل بدعت مبارزه می‌کردند، تالیفاتی دارند که نشانه‌های افتخار اهل سنت و حجت و دلیل اند بر هر بدعت‌گزاری.

۱- سند آن ضعیف است: طبرانی در الکبیر (۷۶۴۳) سند آن ضعیف است. زیرا عمر و بن عبدالله شیبانی حضرمی در سند آن است. ذهبی در دیوان ضعفاء (۳۱۸۸) آورده است که وی تابعی مجهول است. دو سری نهج السدید (۲۶۲).

۲- بخاری کتاب المناقب (۳۶۴۱): باب (۲۸)

از این رو، طائفه یا دسته مذکور گاهی در یک مکان جمع و گاهی نیز متفرق و پراکنده اند، گاهی در شام و زمانی نیز در غیر شام هستند. حدیث ابی امامه و سخن معاذ بیانگر حصر آن دسته در شام نیست بلکه بیانگر آن است که در برخی از زمانها در شام هستند نه تمامی زمانها. و هر جمله ای از حدیث مذکور نشانه ای از نشانه های پیامبری است. زیرا هر آنچه که پیامبر ﷺ از آن خبر داده است عیناً اتفاق افتاده است.

در خصوص عبارت «تبارک و تعالی» ابن قیم می گوید: برکت دو نوع است: نوع اول: برکة بر وزن فَعَلَةٌ. فعل بَارَكَ از آن ساخته می شود. گاهی به تنهایی متعدی می شود، گاهی با ادات «علی» و گاهی نیز با ادات «فی». اسم مفعول آن می شود مُبَارَكَ یعنی «آنچه که برکت در آن قرار داده شده است. پس با قرار دادن برکت در یک چیز از طرف خداوند متعال آن چیز مبارک می شود. نوع دوم: برکتی است که فزونی رحمت و عزت بدان اضافه می شود. فعل آن تبارک است، به همین دلیل به غیر خدا نمی توان گفت و تنها شایسته اوست. پس خداوند سبحان متبارک و بنده و رسولش مبارک است.

همانطوری که مسیح علیه السلام گفته است ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾ (مریم: ۳۱) یعنی: هر جا که باشم مرا مبارک قرار داده است. هر کسی که خداوند در او و بر او برکت قرار دهد او مبارک است ولی صفت تبارک ویژه خداوند است. همانطوری که خداوند

چنین وصفی را بر خود و اطلاق کرده است و می فرماید: ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (۵۴) الأعراف: ۵۴ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱) (الملک: ۱) یعنی: دارای برکات بسیار است آن کسی که فرمانروائی از آن اوست و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. آیا نمی بینی که چگونه در قرآن به خداوند اختصاص یافته و به غیر او اطلاق نگردیده است؟ بر اساس صیغه و بنایی که بر وسعت و مبالغه دلالت دارد آمده است، مثل تعالی، تعظم و تطیر آنها. بنای تبارک بر اساس همان بنای تعالی در قرآن مطرح شده است، تعالی بر نهایت بلند و مرتبگی و کمال آن دلالت دارد. تبارک نیز همانند آن بر کمال برکت، عظمت و وسعت دلالت می کند. و برای سلف هر گاه تبارک را به زبان

می آوردند چنین معنایی مدنظر بود؛ تبارک یعنی تعاضم. ابن عباس در این خصوص می گوید: هر برکتی را با خود آورده است (یعنی فقط تبارک هر نوع برکتی را در ضمن خود دارد).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه نساء.

دوم: تفسیر آیه مائده.

سوم: تفسیر آیه کهف.

چهارم: که مهمترین مسائل نیز است، معنای جِبْت و طاغوت چیست؟ آیا آن اعتقاد قلبی است یا اینکه موافقت با پیروان آن با وجود بغض به آن و شناخت بطلان آن؟

پنجم: (بنابر باور آن دو نفر اهل کتاب) کافرانی که کفرشان شناخته شده بود از نظر آنها رهیافته‌تر از مومنان بودند.

ششم: که مقصود اصلی شرح نیز است « به ناچار در این امت جبت و طاغوت یافت خواهد شد، همانطوری که در حدیث ابو سعید نیز تایید شد. هفتم: تصریح به وقوع شرک و بت پرستی در میان این امت و در میان دسته های فراوانی از آن.

هشتم: شگفت انگیزتر از همه موارد (پیش آمده برای امت) خروج افرادی که مدعی ثبوتند، مثل مختار ثقفی، با وجود اینکه شهادتین را نیز به زبان آورده‌اند همچنین این مدعیان به حقانیت قرآن و خاتمیت پیامبر ﷺ اذعان دارند و به همین اذعانشان تصدیق می‌شود ولی عملشان به طور واضح خلاف ادعایشان است. مختار در پایان عصر صحابه خروج کرد و دسته‌های فراوانی از او تبعیت کردند.

نهم: بشارت به اینکه حق به کلی از بین نمی‌رود. همانگونه که در میان گذشتگان از بین رفت، بلکه همیشه در امت محمد ﷺ گروهی برحقند.

دهم: نشانه بزرگ برای گروه حق این است با وجود اندکی تعدادشان مخالفت با آنان و قصد نابودی نمی‌تواند به آنان آسیبی برساند. یازدهم: آن شرط تا برپایی قیامت باقی است.

دوازدهم: در عبارات مطرح شده در روایتهای مذکور نشانه ای بسیار بزرگی وجود دارد مبنی بر اینکه مصداق آن خبر تحقق پیدا کرد. و خبر از اینکه دو گنجینه بزرگ به امت او بخشیده خواهند شد. خبر دادن وی از اینکه دو مورد از دعاهایش در حق امتش را خداوند اجابت کرد.

خبر دادن وی از اینکه دعای سوم در حق امت اجابت نشد و منع گردید. خبر دادن وی از اینکه امت او دچار جنگ و شمشیرکشی در برابر هم خواهد شد و از سرآنان برداشته نخواهد شد. خبر از ظهور مدعیان پیامبری در میان امت. خبر از باقی ماندن دسته نصرت یافته بر حق در میان این امت. تمامی این موارد که از آنها خبر داده بود، تحقق یافت. با وجود اینکه هر کدام از آنها دورترین و بعیدترین چیز از نظر عقل به حساب می آیند (عقل سلیم آنها را نمی پذیرد).

سیزدهم: حصر ترس وی برای امتش از پیشوایان گمراه کننده (یعنی تنها از آنها برای امت خود هراس داشت). چهاردهم: آگاهی از معنای پرستش بتها (اوئان).

باب: آنچه (در شریعت) پیرامون جادوگری آمده است

خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ (البقره: ۱۰۲) یعنی: مسلماً می دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد بهره ای در آخرت نخواهد داشت.

و یا فرموده است ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ (النساء: ۵۱) یعنی: به جبت و طاغوت ایمان می آورند.

عمر رضی الله عنه گفته است: جبت یعنی جادو و طاغوت نیز یعنی شیطان. جابر می گوید: طواغیت یعنی کاهنان، در هر قبیله ای یک نفر بود که شیطان بر وی نازل می شد.

مصنف می گوید: باب آنچه پیرامون جادوگری آمده است.

سحر یعنی: پیشگویی، غیبگویی، سحر در لغت عرب عبارت است از آنچه که پنهان است و سبب آن رقیق و ظریف است. به همین دلیل در حدیث آمده است در بیان او (سخن او) سحر وجود دارد^۱ سحر بدان خاطر سحر نامیده شده است چون به طور پنهانی در آخر شب انجام می شود.

ابو محمد مقدسی در الکافی می گوید: سحر، طلسم، تعویذ و گره ای است که در دلها و اجسام تاثیر گذاشته سپس فرد را بیمار می کند و به قتل می رساند و میان زن و

۱- بخاری کتاب النکاح (۵۱۴۶) بالخطبه من حدیث ابن عمر رضی الله عنهما مسلم: کتاب الجمعة (۸۶۹) (۴۷) باب تخفیف الصلاة و الخطبة.

شوهر جدایی می افکند. خداوند متعال فرموده است ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ (البقرة: ۱۰۲) یعنی: از آن دو (فرشته) چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می افکندند.

همچنین خداوند پاک و منزّه فرموده است ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

﴿۴﴾ (الفلق: ۴).

یعنی: از شر جادوگران و ساحرانی که در سحر خود گره می زنند و در آن گره ها می دمند. اگر سحر حقیقت نداشت خداوند فرمان نمی داد که از شر آن به او پناه برند. از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر ﷺ سحر شد به گونه ای که خیال می کرد کاری انجام می دهد در حالی چیزی انجام نمی داد. یک روز به عایشه فرمود: دو فرشته نزد من آمدند یکی نزد سرم و دیگری نزد پایم نشستند. پیامبر ﷺ پرسید درد پایم برای چیست؟ فرشته گفت: جادو شده است پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی آنرا جادو کرده است؟ گفت: لیبید بن أعصم در شانه و مویی که بر اثر شانه کردن از سروریش می ریزد و در غلاف خشکیده خوشه خرما در چاه رزوان. بخاری^۱ این حدیث را روایت کرده است.

مصنف به این آیه استناد کرده است که خداوند فرموده است ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ أُسْرَبَهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ ابن عباس می گوید: خلاق یعنی نصیب. قتاده نیز می گوید: اهل کتاب بر اساس عهدی که با آنان شده بود می دانستند که جادوگر بهره ای در آخرت ندارد، حسن می گوید: جادوگر دین ندارد.

آیه بر تحریم سحر (جادوگری) دلالت دارد. همچنین در تمامی ادیان راستین که انبیاء آورده اند حرام شده است، همانطوری که خداوند می فرماید ﴿وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ

۱- بخاری: کتاب الطلب (۵۷۶۳): باب السحر همچنین مسلم آنرا در کتاب السلام (۲۱۸۹) (۴۳): باب السحر آورده است.

أَتَى ﴿٦٩﴾ (طه: ۶۹) یعنی: جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود. از پیروان احمد به صورت نص وارد شده است که با یادگیری و یاد دادن سحر فرد کافر می‌شود.

عبدالرزاق^۱ از صفوان بن سلیم روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس چیزی از جادو را بیاموزد چه اندک باشد چه فراوان، پایان عهدش با خداست. این روایت مرسل است.

علما اختلاف کرده‌اند که آیا جادوگر کافر تلقی می‌شود یا خیر؟ گروهی از سلف او را کافر می‌دانند. مالک، ابو حنیفه و احمد رحمتهما الله چنین دیدگاهی دارند، مگر اینکه سحر و جادویش با دارو، دود دادن و نوشتن چیزی باشد که آسیب می‌رساند در این صورت کافر نمی‌شود.

شافعی می‌گوید هرگاه شخص سحر می‌داند. به او می‌گوییم سحر را برای ما توصیف کن. اگر به گونه‌ای توصیف کرد که موجب کفر باشد مثل همان چیزی که اهل بابل در خصوص نزدیکی جستن به ستارگان هفتگانه باور داشتند؛ اینکه آنها هر آنچه از آن ستارگان بخواهند انجام می‌دهند، پس آن فرد ساحر، کافراست. اگر سحر او موجب کفر نباشد اگر به جایز بودن (مباح بودن) آن اعتقاد داشته باشد، باز هم کافر تلقی می‌شود.

خداوند جادو را کفر نامیده است. مثل این فرموده او ﴿إِنَّمَا مَحْنُ فِتْنَةٍ فَلَا

تَكْفُرُ﴾ (البقرة: ۱۰۲) یعنی: آندو فرشته به هر کسی که سحر می‌آموختند (می‌گفتند) ما تنها مایه آزمایش هستیم پس (با انجام سحر) کافر نشو.

۱- موضوع است: عبدالرزاق (۱۸۴/۱۰) در سند آن ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی اسلمی قرار دارد که ابن معین می‌گوید دروغگو و رافضی است. نسائی، دارقطنی و احمد می‌گویند متروک است. به المیزان (۵۷،۶۱/۱) مراجعه شود.

و همچنین فرموده است: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾ (البقرة: ۱۰۲) یعنی: (آنچه که مدعیان مبنی بر جادوگر بودن سلیمان می گویند بی اساس است) سلیمان هرگز کفر نورزید بلکه این شیطان صفتان کفر پیشه کردند. ابن عباس در خصوص ﴿إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ می گوید: این بدان خاطر است که آن دو فرشته، خیر و شر و کفر و ایمان را می دانستند و شناختند که جادو کفر است. مصنف به این فرموده خداوند نیز استناد کرده است که می فرماید (يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَكَفَرُوا بِهِمْ) سخن پیرامون آندو در باب قبلی گذشت که سحر آنگونه که مصنف گفته است از زمره جبت است، که در اینجا نیز به سخن عمر استدلال کرده است که عمر رضی الله عنه گفتند: جبت یعنی سحر، و طاغوت یعنی: شیطان. این اثر را ابن ابی حاتم و دیگران نقل کرده اند. مصنف رحمته الله در ادامه آورده است: جابر می گوید: طواغیت یعنی کاهنان، در هر قبیله ای یک نفر کاهن بود که شیطان بر وی نازل می شد.

ابن ابی حاتم نیز این اثر را به همان شیوه به صورت طولانی از وهب بن مبنه روایت کرده است که گفت: از جابر بن عبدالله در خصوص طواغیتی که بر نزد آنها شکایت می بردند، پرسیدم. در پاسخ گفت: یکی در جهینه، یکی در هلال و در هر قبیله ای یک نفر بود، آنان غیبگویانی بودند که شیطان بر آنها نازل می شد.

مقصود از جابر، همان عبدالله بن حرام انصاری است و مراد از طواغیت یعنی کاهنان بدان جهت است که کاهنان از طواغیت هستند و از مصادیق طاغوت به شمار می روند.

عبارت «شیطان بر آنان (طواغیت) نازل می شد، مقصود از شیطان یعنی جنس شیطان نه آن شیطان خاص که ابلیس باشد. شیطانها بر آنان فرود آمد. آنها را مورد خطاب قرار داده و بدانچه دزدانه شنیده بودند آنها را با خبر می کردند. یکبار راست و صد بار دروغ می گفتند.

«حی» در عبارت عربی مفرد احیاء به معنای قبائل است. یعنی در هر قبیله ای یک کاهن بود، که نزد او برای داوری می رفتند و از وی در خصوص غیب می پرسیدند. این

اتفاق پیش از بعثت پیامبر ﷺ بود و پس از آن خداوند به وسیله اسلام آنرا باطل ساخت و آسمانها را با شهابهای فراوان حراست و نگهبانی کرد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا فرمودند: از هلاکت کننده های هفتگانه بپرهیزید: گفتند ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خداوند، جادو، کشتن شخصی که کشتن او را خداوند حرام کرده است مگر به حق، ربا خواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به میدان نبرد در روز جنگ، اتهام زنا به زنان پاکدامن مومن»

مصنف می گوید: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از هلاکت کننده های هفتگانه بپرهیزید: گفتند ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خداوند، جادو، کشتن شخصی که کشتن او را خداوند حرام کرده است مگر به حق، ربا خواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به میدان نبرد در روز جنگ، اتهام زنا به زنان پاکدامن مومن»

مصنف این روایت را بدون اینکه مدرک و سندی ذکر کند آورده است بخاری و مسلم آنرا روایت کرده اند.

در عبارت عربی «اجتنبوا» یعنی دوری گزینید. و این لفظ از «دعوا و اترکوا» یعنی رها کنید و ترک کنید، رساتر است. زیرا نهی از نزدیکتر شدن رساتر و بلیغ تر است. مثلاً خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾ (الأنعام: ۱۵۱) یعنی: به گناهان بزرگ نزدیک نشوید خواه آشکار باشد و خواه پنهانی.

«موبقات» در عبارت عربی یعنی مهلکات: هلاکت کننده ها، بدان خاطر موبقات نامیده شده اند که انجام دهنده آن در دنیا با آثاری که از گناهان مترتب می شود، هلاک می گردد و در آخرت نیز دچار عذاب می شود. در حدیث ابن عمر که بخاری در «الادب

۱- بخاری: کتاب الوصایا (۲۷۶۶) باب قول الله تعالی «ان الذین یأکلون اموال الیتیمی ظلماً» مسلم: کتاب الایمان (۸۹) (۱۴۵): باب الکبائر واکبرها

المفرد» و طبری در تفسیر و عبدالرزاق به صورت مرفوع روایت کرده‌اند،^۱ آمده است که گفت: گناهان کبیره نه موردند: هفت مورد مذکور را مطرح کرد - سپس کفر در حرم و سرپیچی از پدر و مادر را نیز بدان افزود.

ابن ابی حاتم از علی روایت کرده است که گفت: گناهان کبیره عبارتند از جز خوردن مال یتیم از هفت مورد مذکور بقیه را برشمرد، و این موارد را نیز اضافه کرد؛ نافرمانی از پدر و مادر، به بادیه رفتن پس از هجرت از آن، دوری گزیدن از جماعت و پیمان شکنی.

حافظ می‌گوید: به نظر من حکمت این اقتصار در هفت مورد نیاز به پاسخ دارد و پاسخ این است که مفهوم عدد حجت نیست و ضعیف است یا اینکه پیامبر ﷺ به آنچه مطرح کرده است آگاه‌تر بوده است، سپس به آنچه افزون بر آن است نیز آگاه‌تر بود پس به زیادت از آن نیز واجب می‌شود یا اینکه اقتصار بر حسب موقعیت و به نسبت کسی که سوال کرده است، صورت گرفت.

طبرانی و اسماعیل قاضی از ابن عباس آورده‌اند که به او گفته شد: گناهان کبیره هفت عدد هستند.

وی گفت: گناهان کبیره از هفت با اضافه بر هفت هم بیشتراند. و در روایتی آمده است که آن به هفتاد نزدیکتر است و در روایتی نیز به هفتصد گناه می‌رسد.

عبارت «شریک قرار دادن برای خداوند» یعنی برای خداوند همتایی قرار دهد که او را بخواند به او امید داشته باشد و همانند ترس از خدا از او بترسد. پیامبر ﷺ سخنش را با آن آغاز کرده است، زیرا بزرگترین گناهی است که خداوند بوسیله آن نافرمانی می‌شود. همانگونه که در صحیح مسلم و بخاری^۲ از ابن مسعود روایت شده است که گفت: از

۱- حسن است. بخاری در ادب المفرد (۸). ابن جریر در تفسیر خود (۲۶/۵) از ابن عمر به صورت موقوف و با سند صحیح آورده‌اند. بیهقی نیز (۴۰۹) به صورت مرفوع از ابن عمر روایت کرده است.

البانی آنرا در الارواء (۱۵۶/۳) حسن دانسته است

۲- تخریج آن در شماره (۱۵) گذشت

پیامبر ﷺ پرسیدم کدام گناه نزد خدا از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمود: اینکه برای خداوند همتایی برگزینی در حالیکه او ترا خلق کرده است.

ترمذی با سند خود از صفوان بن عسال آورده است که گفت: یکی از یهودیان به یکی از یاران خود گفت: بیا برویم نزد این پیامبر همراه (یار) او به وی گفت: نگوی پیامبر، اگر از تو بشنود چشمانش چهار خواهد شد (یعنی به خود غره می‌شود والله اعلم) پس نزد پیامبر ﷺ آمده از نه نشانه روشنگر از وی سوال کردند. پیامبر ﷺ فرمودند: چیزی را شریک خداوند نسازید، دزدی نکنید، زنا نکنید، جان کسی را که خداوند حرام کرده است نگیرید مگر به حق، فرد بی گناهی را نزد صاحب قدرت وسلطه نبرید تا او را بکشد، سحر نکنید، ربا نخورید، زنان عفیف را متهم به زنا نکنید، در میدان کارزار نبردگاه، پشت نکنید و نگریزید، و شما به ویژه یهودیان در روز سبت (شنبه) تجاوزگری نکنید.

آندو دستان و پاهای پیامبر ﷺ را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که تو پیامبری... الی آخر.

ترمذی می‌گوید: حدیثی حسن صحیح است.^۱

معنای سحر مطرح شده در حدیث پیامبر ﷺ همانطوری که قبلاً گذشت، بیانگر وجه مناسبت حدیث با شرح است.

عبارت «کشتن شخصی که کشتن او را خداوند حرام کرده است مگر به حق» و آن شخص مسلمان معصوم است یعنی کسی که هیچ‌گونه جرمی مرتکب نشده است. «مگر به حق» یعنی ممکن است فردی عملی را مرتکب شود که مستوجب قتل باشد مثل شرک، قاتل فردی باشد که باید قصاص شود، زناکار متأهل، همچنین قاتل هم پیمان.

۱- ضعیف است، ترمذی: کتاب الاستئذان (۲۷۳۳): باب ماجاء فی قُبلة الید و الرجل. می‌گوید حسن صحیح است. کتاب التفسیر (۳۱۴۴): باب ومن تفسیر سورة بنی اسرائیل می‌گوید: حسن صحیح است این کنیر در تفسیر خود (۶۷/۳) به صغف آن اشاره کرده است.

در خصوص قاتل هم پیمان پیامبر ﷺ فرموده است: هر کس هم پیمانی را به قتل برساند بوی بهشت بر مشام او نخواهد رسید.^۱

علما در خصوص کسی که عمداً مومنی را به قتل برساند دچار اختلاف نظر شده اند؛ اینکه آیا توبه او پذیرفته می شود یا خیر؟ ابن عباس، ابوهریره و دیگران با استدلال به آیه ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ (النساء: ۹۳) ترجمه: هر کس مومنی را از روی عمد به قتل برساند پاداشش برای همیشه در جهنم ماندن است « می گویند: چنین فردی توبه او پذیرفته نیست.

ابن عباس می گوید:^۲ این آیه آخرین آیه ای بود که نازل شد و چیزی آنرا نسخ نکرده است « و در روایتی نیز آمده است این آیه آخرین آیه ای بود که نازل شد و چیزی آنرا تا زمانی که پیامبر ﷺ وفات نمود و دیگر وحی نازل نشد، نسخ نکرده است.

در این زمینه آثاری روایت شده است که به مذهب این عده دلالت دارد، همانطوری که امام احمد، نسائی و ابن منذر^۳ از معاویه آورده اند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: امید است که هر گناهی را خداوند ببخشد، مگر کسی کافر بمیرد یا اینکه مومنی را از روی عمد کشته باشد.

جمهوری که پس از آنها آمده اند، همگی بر این نظرند که قاتل مومن در آنچه بین او و خداست توبه اش پذیرفته می شود. اگر توبه کند و برگردد و عمل صالح انجام دهد خداوند بدیهایش را نیز تبدیل به نیکی می کند. همانطور که خداوند متعال می فرماید:

۱- بخاری: کتاب الجزیه و المودعة (۳۱۶۶): باب من قتل معاهداً بغير جرم.

۲- بخاری: کتاب التفسیر (۴۵۹۰): باب « وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ » مسلم: کتاب التفسیر (۳۰۲۳)(۱۶).

۳- صحیح است: احمد (۹۹/۴). نسائی (۸۱/۷): کتاب تحریم الدم، البانی با شواهد خود در الصحیحة (۵۱۱) آنرا صحیح دانسته است.

﴿ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلُؤْثَمَا ۖ ﴿٦٨﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُحْلَدُ فِيهِ مَهْمَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ ﴿الفرقان: ٦٨﴾ - (٧٠ -

یعنی: و کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و انسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است به قتل نمی رساند، مگر به حق و زنا نمی کنند، چرا که هر کس این (کارها را) انجام دهد کیفرش را می بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می ماند، مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکی ها تبدیل می کند.

ابوهریره رضی الله عنه و دیگران در خصوص آیه (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا حَطَّآءٌ مِثْلُ مَا كَانَ يُحْمَلُ) این جزای اوست اگر جزایی داده شود و مجازات گردد.

از ابن عباس روایتی نقل شده است که با دیدگاه جمهور سازگاری دارد. عبد بن حمید و نحاس از سعید بن عباد روایت کرده اند که ابن عباس رضی الله عنهما می گفت: کسی که مومنی را می کشد توبه دارد (می تواند توبه کند). همچنین ابن عمر رضی الله عنهما نیز چنین نظری دارد. به صورت مرفوع روایت شده است که اگر مجازات شود جزایش جهنم است.

عبارت «ربا خواری» یعنی: خوردن ربا به هر وجهی که باشد. مثلاً خداوند متعال فرموده است

﴿ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا ۗ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ۗ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ ۗ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الضَّادَاتِ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾ إِنَّ الدَّيْبَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا
بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَإِن تُبْتِمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾
وَإِن كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۗ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾

(البقرة: ۲۷۵ - ۲۸۰)

یعنی: کسانی که ربا می خورند بر نمی خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد. این از آن روست که ایشان می گویند: خرید و فروش نیز مانند رباست و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هر که اندرز پروردگارش به او رسید و از ربا دست کشید، آنچه پیشتر بوده (ربایی که قبلاً انجام داده) از آن اوست و سرو کارش با خداست. اما کسی که به دوران رباخواری برگردد اینگونه کسان اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند. خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را فزونی می بخشد و خداوند هیچ انسان گناهکار ناسپاسی را دوست نمی دارد. بی گمان کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند، نماز را چنان که باید بر پای دارند و زکات پردازند مزدشان نزد پروردگارشان است نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده است، فرو گذارید اگر مومن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبرش برخاسته اید اگر توبه کردید اصل سرمایه هایتان از آن شماست. نه ستم می کنید و نه ستم می بینید و اگر (بدهکار) تنگدست باشد پس به او مهلت داده می شود تا گشایشی فرا رسد، و اگر ببخشید، برایتان بهتر خواهد بود اگر دانسته باشید.

ابن دقیق العید رحمته الله می گوید: سرانجام ربا خواری تجربه شده است. پناه می بریم به خدا از آن.

عبارت « خوردن مال یتیم»، از آن به خوردن تعبیر شده است زیرا عامترین نوع بهره مندی از آن خوردن است. همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾﴾ (نساء: ۱۰) یعنی:

بی گمان کسانی که اموال یتیمان را بناحق و ستمگرانه می خورند، انگار آتش در شکمهای خود می خورند و به آتش برافروختهای خواهند سوخت.

عبارت عربی «و التوالی یوم الزحف» یعنی: پشت کردن بر کفار در هنگام برافروخته شدن جنگ هنگامی که به لشکر غیر خودی فرار کند، گناه کبیره می باشد همانگونه که آیه مربوط به آن نیز، بدان مقید شده است.

عبارت «اتهام زنا به زنان پاکدامن مومن» محصنات در عبارت عربی یعنی زنانی که از زنا محفوظ اند. یعنی زنانی که اگر محصنات باشند فرجهایشان را از زنا حفظ کرده اند. مقصود زنان آزاده عقیف است. قذف نیز متهم کردن آنان به زنا یا لواط است. غافلات: یعنی: زنانی که از گناهان بزرگ و آنچه بدان متهم گشته اند غافل و بی خبرند. کنایه از پاک و مبرا بودن آنهاست. زیرا غافل، از آنچه به او تهمت زده اند بی خبر و بری است. مومنات: یعنی زنانی که به خدا ایمان دارند. صفت مومنات را برای احتراز از قذف زنان کافر آورده است. والله اعلم.

از جُنْدَب به صورت مرفوع روایت شده است «حَدَّ جادوگر، زدن او با شمشیر است.

ترمذی این حدیث را روایت کرده و می‌گوید: نظر درست در خصوص حدیث فوق این است که موقوف است.

مصنف رحمته الله می‌گوید: از جندب به صورت مرفوع روایت شده است «حَدَّ جادوگر، زدن او با شمشیر است.

ترمذی این حدیث را روایت کرده و می‌گوید: نظر درست در خصوص حدیث فوق این است که موقوف است^۱ مقصود از جندب، با توجه به ظاهر آنچه طبرانی در الکبیر آورده است، همان جندب بن عبدالله بجلی است، نه جندب الخیر ازدی، قاتل جادوگر. طبرانی آن حدیث را در شرح زندگی جندب بجلی از طریق خالد العبد از حسن از جندب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است و خالد العبد ضعیف است.

حافظ می‌گوید: نظر درست اینکه این جندب غیر از جندب الخیر است.

ابن قانع و حسن بن سفیان به دو طریق از جندب الخیر روایت کرده‌اند.

از حسن از جندب الخیر روایت شده است که وی نزد جادوگری آمده با شمشیر او رابه قتل رساند. گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم... تا پایان حدیث که اینجا نمی‌گنجد.

جندب الخیر همان جندب بن کعب است و بنابر قولی جندب بن زهیر است. قولی نیز هر دو را یکی می‌داند. آنگونه که ابن حبان گفته است وی ابو عبدالله ازدی غامدی صحابی است.

۱- ضعیف است. ترمذی: کتاب الحدود (۱۴۶۰): باب ماجاء فی حد الساحر، این حدیث را حافظ در الفتح (۲۳۶/۱۰) تضعیف کرده است البانی نیز در ضعیف الجامع (۲۶۹۸) آنرا تضعیف کرده است.

ابن سکن از حدیث بریده روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: (جادوگر) یک ضربه زده می شود.

عبارت «حد جادوگر، زدن او با شمشیر است» که عبارت عربی آن می شود «حد الساحر: ضربة بالسيف»

به صورت ضربة بالسيف هم روایت شده است که به معنای یک ضربه شمشیر است و هر دو روایت صحیح اند. مالک، احمد و ابو حنیفه به این حدیث عمل کرده و می گویند ساحر کشته می شود.

در صحیح بخاری از بجاله بن عبده روایت شده است که گفت: عمر بن خطاب نامه نوشت که هر زن و مرد جادوگری را بکشید: گفت: سه نفر ساحر را به قتل رساندیم.

از حفصه رضی الله عنها به صورت صحیح روایت شده است که به وی دستور داده شده کنیزش را که او را جادو کرده بود، به قتل برساند او نیز وی را به قتل رساند و از جنذب نیز چنین اثری به طور صحیح روایت شده است. احمد از قول سه نفر از اصحاب پیامبر ﷺ چنین چیزی را بیان کرده است.

از افرادی مثل عمر، عثمان، ابن عمر، حفصه، جنذب بن عبدالله، جنذب بن کعب، قیس بن سعد و عمر بن عبدالعزیز چنین نظری گزارش شده است شافعی به مجرد سحر قائل به قتل او نیست. مگر اینکه در سحر خود عملی انجام دهد که به درجه کفر برسد.

ابن منذر و روایتی از احمد بر این نظر هستند.

ولی دیدگاه نخست شایسته تر و بهتر است، به دلیل حدیث مذکور و اثر عمر رضی الله عنه ضمن اینکه مردم در زمان خلافت عمر رضی الله عنه بدون اینکه کسی انکار کند، بدان عمل کرده‌اند. مصنف می‌گوید: در صحیح بخاری از بجاله بن عبده روایت شده است که عمر بن خطاب نامه نوشت که هر مرد و زن جادوگری را بکشید. گفت: سه نفر جادوگر را به قتل رساندیم.

این اثر را همانگونه که مصنف رحمته الله گفته است، بخاری روایت کرده ولی قتل جادوگران را نیاورده است.

بجاله همان بجاله بن عبده تمیمی عنبری بصری موثق و مورد اعتماد است

ظاهر عبارت «عمر بن خطاب نامه نوشت که هر زن و مرد جادوگری را بکشید» بیانگر آن است که جادوگر بدون اینکه از وی طلب توبه کنند، کشته می‌شود. بنا بر قول مشهور، از احمد نیز چنین دیدگاهی روایت شده و مالک هم همین نظر را دارد. چون علم جادوگری با توبه از بین نمی‌رود. از احمد روایت دیگری نیز نقل شده است که وی می‌گوید:

از جادوگر طلب توبه می‌شود، اگر توبه کرد، توبه وی پذیرفته می‌شود که نظر شافعی این دیدگاه است، زیرا گناه جادو افزونتر از گناه شرک نیست در حالیکه از شرک طلب توبه می‌شود و توبه او مورد پذیرش واقع می‌گردد. به همین سبب ایمان جادوگران فرعون و توبه آنان صحیح است.

مصنف می‌گوید: «از حفصه رضی الله عنها به صورت صحیح روایت شده است که به وی دستور داده شد کنیزش را که او را جادو کرده بود، به قتل برساند، او نیز وی را به قتل رساند»، این اثر را مالک در موطأ روایت کرده است.

مصنف می‌گوید: ^۱ در صحیح بخاری از بجالة بن عبده روایت شده است که گفت: عمر بن خطاب نامه نوشت که هر زن و مرد جادوگری را بکشید: سه نفر ساحره را به قتل رساندیم.

از حفصه رضی الله عنها به صورت صحیح روایت شده است که به وی دستور داده شده کنیزش را که او را جادو کرده بود، به قتل برساند.

حفصه همان ام المومنین (مادر مومنان)، دختر عمر بن خطاب است که پیامبر ﷺ بعد از خنیس بن حذافه، وی را به ازدواج خود در آورد. در سال ۴۵ هجری درگذشت عبارت «از جندب نیز چنین اثری به طور صحیح روایت شده است» مصنف با این عبارت به کشته شدن ساحر توسط جندب اشاره کرده است همانطور ی که بخاری در

۱- بخاری: کتاب فرض الخمس (۳۱۵۶): باب الجزية و المواعدة مع اهل الذمة و الحرب لفظ آن بدین نحو است: عن بجالة بن عبدة قال «كنت كاتباً لجزدين معادمة....»

تاریخ خود از ابو عثمان نهدی روایت کرده است که گفت: نزد ولید مردی بود که بازی می کرد، انسانی را سر برید و سرش را جدا کرد پس ما شکفت زده شدیم، دوباره سرش را برگرداند که جندب ازدی فرارسید و او را کشت.

بیهقی آنرا در «الدلائل» به صورت طولانی روایت کرده است. که در آن این عبارت نیز اضافه شده است که سپس ولید فرمان داد و زندانی شد. داستان را به طور کامل آورده است که این داستان به طرق فراوانی روایت شده است.

عبارت «احمد از قول سه نفر از اصحاب پیامبر ﷺ چنین چیزی را بیان کرده است.» مقصود از احمد، همان امام احمد بن محمد بن حنبل است. که مفهوم کلی عبارت اینگونه است؛ قتل ساحر (جادوگر) از سه نفر از یاران پیامبر ﷺ به طریق صحیح روایت شده است که آن سه نفر عبارتند از: عمر، حفصه، جندب، و الله أعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه سوره بقره.

دوم: تفسیر آیه سوره نساء.

سوم: تفسیر جبت و طاغوت و فرق میان آندو.

چهارم: اینکه طاغوت گاهی از جن است و گاهی نیز از انسان.

پنجم: شناخت هفت هلاکت کننده که به طور ویژه نهی شده‌اند.

ششم: اینکه جادوگر کافر می‌شود. (تکفیر می‌شود).

هفتم: از جادوگر می‌خواهند توبه کند و سپس کشته می‌شود.

هشتم: موجودیت چنین چیزی (جادوگری) در زمان عمر رضی الله عنه پس از دوران وی چگونه است؟ (یعنی حتما در دوران پس از وی بیشتر و فزونتر شده است).

باب: بیان مواردی از جادوگری

احمد روایت کرده است: محمد بن جعفر از عوف از حیان بن علاء از قطن بن قبیضه از پدرش برای ما روایت کرد، از پیامبر ﷺ شنید که فرمودند: فالگیری با پرنده، ترسیم خطوط و هر نوع فالگیری از جمله جبت است. عوف می‌گوید: (در لفظ عربی روایت) عیافه یعنی رام کردن پرنده. الطیر یعنی آن خطی که بر زمین کشیده می‌شود. بنابر گفته حسن، جبت یعنی نعره و فریاد شیطان. سنن این روایت جید است. این روایت نزد ابو داود، نسائی و ابن حبان در صحیحش آمده است. که به صورت سند از قبیضه آورده‌اند.

مصنف رحمته الله می‌گوید «باب: بیان مواردی از جادوگری»

در اینجا شارح رحمته الله مواردی از کارهای خارق العاده و کرامات اولیاء را مطرح کرده است و همچنین مواردی از احوال شیطانی که بسیاری از مردم عوام و نادان با آن فریب خورده‌اند، را یاد آور شده است، ضمن بیان این موضوع، که آنچه به دست آنان انجام می‌شود بیانگر اولیاء شیطان بودن آنهاست نه اولیاء رحمن بودن. در ادامه کتابی از شیخ الاسلام تحت عنوان «الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان» معرفی کرده و بدان ارجاع داده است. پایان

مصنف رحمته الله می‌گوید: «احمد روایت کرده است: محمد بن جعفر از عوف از حیان بن علاء از قطن بن قبیضه از پدرش برای ما روایت کرد، از پیامبر ﷺ شنید که فرمودند: فالگیری با پرنده، ترسیم خطوط و هر نوع فالگیری از جمله جبت است.

عوف می گوید: (در لفظ عربی روایت) عیافه یعنی رام کردن پرنده، الطیر یعنی آن خطی که بر زمین کشیده می شد، بنا بر گفته حسن، جبت یعنی نعره و فریاد شیطان. سند این روایت جید است.

این روایت نزد ابو داود، نسائی و ابن حبان در صحیحش آمده است. که به صورت مسند از ابن قبیضه آورده اند.^۱

مقصود از احمد همان امام احمد بن حنبل است و محمد بن جعفر همان مشهور به غندر هذلی بصری، موثق مشهور است که در سال ۲۰۶ هجری در گذشت.

عوف، همان ابن ابی جمیله عبدی بصری، معروف به عوف اعرابی موثق است. به سال چهل و ششم یا چهل و هفتم در سن ۸۶ سالگی در گذشت.

حیان بن علاء یا بنا بر گفته ای حیان بن مخارق، ابو العلاء بصری مقبول است. و قطن نیز ابو سهل بصری صدوق (به اصطلاح محدثین) است

عبارت «از پدرش» یعنی از قبیضه ابن مخارق، ابو عبدالله هلالی. صحابی که در بصره سکونت گزید.

عبارت «عوف می گوید: عیافه یعنی رام کردن پرنده» از عادات عرب بود که به اسم، صوت و یا جهت پرواز پرندگان تفاوت و فالگیری می کردند. در اشعار عرب نیز فراوان مطرح شده است.

گفته می شود: عاف یعیف عیناً: هنگامی که پرنده را به پرواز در آوردند و حدس و گمان زنند.

طرق هم همان چیزی است که عوف تفسیر کرده است یعنی خطی که بر زمین کشیده می شود. ابو سعادت می گوید: پرتاب سنگ ریزه است که زنان انجام می دهند

۱- ضعیف است: احمد (۳/۴۷۷) (۵/۶۰). ابو داود: کتاب الطب (۳۹۰۷) باب فی الخط وز جر الطیر و نسائی در الکبری همانطور که در تحفة الاشرف (۸/۲۷۵) آمده است. ابن حبان (۱۴۲۶) الموارد. البانی در تخریح ریاض الصالحین (۱۶۶۸) آنرا تضعیف کرده است.

در خصوص طیره در باب آن - به امید خداوند - سخن خواهیم گفت:
جبت یعنی سحر (جادو) قاضی می گوید: جبت در اصل یعنی شکست خورده ای
که خیری در آن نیست.
سپس برای چیزی بکار گرفته شد که سوای خداوند پرستیده می شد مثل جادو و
جادوگر.

عبارت «بنا بر گفته حسن (جبت) یعنی نعره و فریاد شیطان».
(شارح) ابراهیم بن محمد بن قطع می گوید: در تفسیر بقی بن مخلد آمده است که
ابلیس چهار بار نعره کشید: نعره ای در هنگام لعن شدن « نعره ای در هنگام هبوط، نعره ای
در هنگام تولد رسول خدا ﷺ و نعره ای نیز در هنگام نزول فاتحه الکتاب. سعید بن جبیر
می گوید: هنگامی که خداوند متعال ابلیس را لعن کرد، چهره اش از حالت چهره
فرشتگان تغییر یافت نعره ای کشید. پس هر نعره ای در دنیا تا قیامت از نعره اوست. این
اثر را از ابن ابی حاتم روایت کرده است.

از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا
ﷺ مکه را فتح کرد ابلیس نعره و فریادی کشید که تمامی لشکریانش براو جمع شدند.
حافظ ضیاء در المختارۀ این روایت را آورده است. الرنین یعنی صوت، صدا. به این
ترتیب معنای سخن حسن رحمه الله علیه آشکار می شود.

عبارت «این روایت نزد ابو داود، نسائی و ابن حبان در صحیحش آمده است، که به
صورت مسند از قبیضه آورده اند» ابن حبان تفسیری را که عوف تفسیر کرده است نیاورده
ولی ابوداود تفسیر مذکور را بدون سخن حسن آورده است.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هرکس پاره ای از علم نجوم برگیرد در واقع پاره ای از جادوگری فراگرفته است که هر کس هر اندازه بیشتر فرا گیرد گناهش فزونتر می گردد. این حدیث را ابو داود با سندی صحیح روایت کرده است.

مصنف می گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هرکس پاره ای از علم نجوم برگیرد در واقع پاره ای از جادوگری فراگرفته است که هر کس هر اندازه بیشتر فرا گیرد گناهش فزونتر می گردد. این حدیث را ابو داود با سندی صحیح روایت کرده است.

این حدیث را ابوداود و ابن ماجه و احمد نیز روایت کرده و نووی و ذهبی آنرا تصحیح نموده اند.^۱

در خصوص اقتباس که در لفظ عربی روایت آمده است ابن سعادات می گوید: قبست العلم و إقتبسته: یعنی یادگیری و فرا گرفتن دانش.

لفظ «شعبه» در عبارت حدیث یعنی دسته ای یا پاره ای از علم نجوم. شعبه یعنی دسته، پاره. از جمله در حدیث آمده است «الحیاء شعبه من الایمان»^۲ یعنی حیا قسمتی از ایمان است.

۱- حسن است: ابو داود: کتاب الطب (۳۹۰۵): باب فی النجوم. احمد (۲۷۷، ۳۱۱/۱). ابن ماجه کتاب الادب (۳۷۲۶) باب تعلم النجوم. البانی در صحیح الجامع (۵۹۵۰) آنرا صحیح دانسته و همچنین در الصحیحة (۷۹۳).

۲- قسمتی از حدیثی که مسلم و بخاری: کتاب الایمان (۹): باب فی امور الایمان. مسلم: کتاب الایمان ۳۵-۷۵: باب بیان عدد شعب الایمان از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

عبارت «در واقع پاره ای از جادوگری فراگرفته است» یعنی یادگیری و فراگیری آن حرام است.

شیخ الاسلام رَحِمَهُ اللهُ می گوید: رسول خدا ﷺ به صراحت بیان کرده است که علم نجوم از زمره علوم جادوگری است. خداوند فرموده است ﴿وَالَّذِي مَا فِي يَمِينِكَ نَلَقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ (طه: ۶۹) یعنی: جادوگر هر جا که باشد پیروز نمی شود.

عبارت عربی «زاد ما زاد» در حدیث مذکور به این معناست هر اندازه یادگیری علم نجوم و فراگیری آن افزونتر باشد، گناه حاصل از فراگیری آن نیز به همان نسبت و میزان افزون می یابد. هرآنچه فرد در خصوص تاثیر علم نجوم معتقد باشد، باطل است همانگونه که تاثیر جادوگری باطل است.

نسائی از حدیث ابوهریره رضی الله عنه آورده است: هرکس گره‌ای بزند سپس در آن بدمد در واقع جادوگری کرده است و هرکس جادو کند در واقع مشرک شده است، و هرکس خود را به چیزی وابسته کند خداوند او را به آن چیز وامی‌گذارد.

مصنف می‌گوید: نسائی از حدیث ابوهریره رضی الله عنه آورده است: هرکس گره‌ای بزند سپس در آن بدمد در واقع جادوگری کرده است و هرکس جادو کند در واقع مشرک شده است، و هرکس خود را به چیزی وابسته کند خداوند او را به آنچیز وامی‌گذارد. این حدیث را که مصنف مطرح کرده است از حدیث ابوهریره است که وی به نسائی نسبت داده است که نسائی آنرا به صورت مرفوع روایت نموده و ابن مفلح نیز آنرا حسن دانسته است.^۱

مقصود از نسائی، امام حافظ احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر بن دینار، ابو عبدالرحمن، صاحب تالیفاتی مثل السنن و غیره است. از محمد بن المثنی، ابن بشار، قتیبه و خلق روایت کرده است، پایان علم علل الحدیث به او ختم شد. وی رحمه الله علیه در سن ۸۸ سالگی به سال ۳۰۳ در گذشت.

عبارت «هرکس گره‌ای بزند سپس در آن بدمد» جادوگران چون بخواهند جادوگری کننده ریسمانهایی را گره زده و بر هر گره آن فوت می‌کنند و می‌دمند. (به اصطلاح افسون می‌کنند) تا آن جادویی که می‌خواهند منعقد گردد.

۱- ضعیف است: نسائی: کتاب تحریم الدم (۱۱۲/۷): باب الحکم فی السحره. ذهبی در میزان (۳۷۸/۲) و البانی در ضعیف الجامع (۵۷۱۴) آنرا تضعیف کرده اند.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴾ (الفلق: ۴) یعنی و از شر آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند (از شر زنان افسونگر و دمنده در گره‌ها).

نفت: یعنی دمیدن همراه با بذاق و آب دهن. نه تف کردن.

نفت عمل جادوگر است. هرگاه خود را با پلیدی و شری که قصد انجام آنرا با فرد جادو شده دارد، در آورد و تصمیم گرفت، در آن کار از ارواح پلید و خبیثه کمک می‌طلبد تا در آن گره با بذاق بدمد. از دم پلید او نفسی در آمیخته با شرو اذیت که با بذاق و آب دهن نیر همراه است، خارج می‌شود. آن دمیدن همراه با روح شیطانی در جهت آزار دادن به فرد جادو شده متساعد می‌گردد و به اذن تکوینی و تقدیری خداوند نه شرعی، به آن فرد اصابت می‌کند و او را می‌آزارد. -این سخن ابن قیم رحمته الله است.

عبارت «هرکس جادو کند، در واقع مشرک شده است» به استناد نص که جادوگر مشرک است. چون جادو همانگونه که حافظ از برخی از آنان حکایت کرده است، بدون شرک تحقق نمی‌یابد.

عبارت «هرکس خود را به چیزی وابسته کند خداوند او را به آنچه می‌گذارد» یعنی قلب هرکس به چیزی وابسته شود به طوری که بر آن چیز اعتماد کند و به او امیدوار باشد، خداوند آن فرد را به آن چیز واگذار می‌کند و هرکس به پروردگار، معبود، سرور و آقای خود دل ببندد، که پروردگار و صاحب اختیار همه چیز است، برای او کفایت کرده، خداوند او را پاسداری، حفاظت و سرپرستی خواهد کرد. چرا که او بهترین سرپرستان و نیکوترین یاری دهندگان است.

خداوند متعال فرموده است ﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۗ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۗ ﴾ (الزمر: ۳۶)

یعنی: آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست. هرکس به جادوگران و شیطانها و غیره آنها از مخلوقین دل ببندد، خداوند او را به همان چیزی که دل بسته است واگذار

کرده. سپس هلاک و نابود می شود. هر کس در احوال مردم بیاندیشد و با دیده بصیرت
بنگرد این هلاکت و نابودی را اشکارا می بیند.
و این بیانگر جوامع الکلم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله است (که سخنان او در برگیرنده تمام
حکمتها و دانشهاست). والله اعلم

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هان آیا شما را آگاه سازم که عَضَه چیست؟ آن سخن چینی و اختلاف افکنی میان مردم است. مسلم این حدیث را روایت کرده است.

مصنف می گوید: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هان آیا شما را آگاه سازم که عَضَه چیست؟ آن سخن چینی و اختلاف افکنی میان مردم است. مسلم این حدیث را روایت کرده است.^۱
عَضَه: با فتحه عین و سکون ضاء «ألا هل انبکم» همان آیا شما را باخبر سازم، آگاه کنم.

ابو سعادات می گوید در کتابهای حدیث به همین صورت (عَضَه) روایت شده است. ولی در کتابهای غریب به صورت عِضَه: با کسره عین و فتحه ضاد آمده است. زمخشری در این زمینه می گوید: اصل آن (عضه)، «عَضَه» بر وزن فعله از ریشه عَضَه بوده است یعنی تهمت زدن. لام الفعل آن همانند: سنَّه و شَفَه حذف شده است. و به صورت «عِضِن» جمع بسته می شود.

سپس زمخشری آنرا اینگونه تفسیر می کند که آن سخن چینی اختلاف انگیز میان مردم است. بدان خاطر از آن به عَضَه اطلاق شده است که دروغ و بهتان غالباً از آن جدا نیست.

که قرطبی هم این مقوله را مطرح کرده است.

ابن عبدالبر از یحیی بن ابی کثیر آورده است که گفت: فسادی که سخن چنین و درغگو در یک ساعت به بار می آورند، جادوگر در یک سال به بار نمی آورد.

۱- مسلم: کتاب البر و الصله و الآداب (۲۰۶)(۱۰۲): باب تحریم التمیمه

ابو الخطاب در کتاب «عیون المسائل» می گوید: سخن چینی میان مردم و فسادگری میان مردم، از جمله جادوست. در کتاب «الفروع» می گوید: (دلیل اینکه سخن چینی و فسادگری میان مردم از جمله جادوست) این است که چنین فردی با سخن و عمل و مکرو حیله اش، قصد آزار و اذیت دارد، از این رو عمل او به جادوگری شبیه تر است.

و به عرف و تجربه شناخته شده است که عملکرد او موثر است و همانند جادو یا حتی بیشتر از آن نتیجه می دهد. بنابراین به دلیل همانندی و نزدیکی به یکدیگر، یک حکم را دارند.

ولی گفته می شود که جادوگر به دلیل وصف جادوگری تکفیر می شود، زیرا یک امر خاص است و حکمی ویژه و خاص دارد در حالیکه سخن چینی مصنف به وصف جادوگر نیست، اما چون عمل او همانند عمل جادوگر موثر و کارا است حکم وی نیز همانند حکم جادوگر است جز مواردی که جادوگر احکام خاص دارد مثل کفر و عدم پذیرش توبه وی. خلاصه کلام

بدینوسیله مطابقت شرح حدیث با حدیث آشکار می گردد. حدیث بر تحریم سخن چینی دلالت دارد و چنین حکمی مورد اتفاق علماست. ابن حزم رحمته الله می گوید: در خصوص تحریم غیبت و سخن چینی جز هنگام دلسوزی واجب، اتفاق نظر وجود دارد. و این دلالت دارد بر گناه کبیره بودن سخن چینی.

عبارت «القاله بین الناس» اختلاف افکنی میان مردم. ابو سعادات می گوید: این عبارت یعنی سخن به گزاف گفتن و ایجاد خصومت میان مردم. حدیث: فزونی اختلاف انگیزی میان مردم از این دست است.

مسلم و بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آورده‌اند، رسول خدا ﷺ فرمودند: به تاکید که در بیان سحر و افسونگری است.

«مصنف رحمة الله می گوید: مسلم و بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آورده‌اند، رسول خدا ﷺ فرمودند: در بیان سحر و افسونگری است» بیان یعنی فصاحت و بلاغت. صعصعه بن صوحال می گوید: پیامبر خدا ﷺ راست فرمود، چه بسا شخص حقی از کسی بر گردن دارد در حالیکه از صاحب حق در بیان حجت روانتر و لحن برتری دارد، حاکم یا داور را با بیان خود افسون و جادو کرده حق را می برد و از آن خود می کند.

ابن عبدالبر می گوید: دسته‌ای روایت مذکور را به مذمت و نکوهش بیان، تاویل کرده‌اند زیرا جادو و افسون مذموم و نکوهیده است، در حالیکه بیشتر اهل علم و جماعتی از اهل ادب بیان را ممدوح می دانند، چرا که خداوند بیان را ستوده است. (ابن عبدالبر در ادامه) می گوید: عمر بن عبدالعزیز به شخصی که از وی تقاضای حاجتی کرد، گفت: تقاضایت را نیکو گردان، وی از آن سخن خوشش آمد. گفت: سوگند به خدا که این سخن جادوی حلال است.

نظر دسته نخست که بیان مذکور را نکوهیده می دانند صحیح تر است. و مقصود آن بیانی است که در آن پوشاندن حق بر شنونده و لباس حق پوشاندن بر باطل باشد. همانگونه که برخی در قالب شعر گفته‌اند. زیبایی سخن آراسته شده به دروغ، در واقع زیبا جلوه دادن باطل آن است و گاهی نیز بدی تعبیر، حق را می پوشاند (و آنگونه که باید آشکار نمی‌سازد بلکه بد جلوه می کند).

شعر فوق در واقع بر گرفته از سخن این شاعر است که می گوید:

می‌گویی این انگبین (عسل) است، آنرا می‌ستایی. و می‌توانستی بگویی استفراغ زنبورهاست.

در واقع با یکی از این دو تعبیر بستایی و بادیگری نکوهش کنی و مذموم جلوه دهی، و هر گونه که خواستی به آن دو شیوه وصف کنی. چرا که حق گاهی بابدی تعبیر پوشیده می‌ماند و پوشاننده می‌شود.

[مترجم: (مقصود اینکه به کار گرفتن تعبیر برای بیان اهمیت دارد و این بیانگر افسونگری و رمز جادویی بیان است که شخص می‌تواند به عسل بگوید عسل و نیکو جلوه دهد و می‌تواند بگوید استفراغ زنبور و چندش آور و بد نمایان سازد).]

عبارت «به تاکید که در بیان سحر و افسونگری است» این تشبیه که بیان را به جادو و افسونگری تشبیه کرده است، تشبیه بلیغ است. زیرا بیان همانند سحر (جادو) عمل می‌کند. حق را در قالب باطل و باطل را در قالب حق قرار می‌دهد، پس دل‌های جاهلان بدان تمایل پیدا می‌کند به طوری که باطل را پذیرفته و حق را آشکار می‌کنند. از خداوند پایداری و استواری در مسیر هدایت را خواستاریم.

ولی آن بیانی که حق را آشکار و تایید می‌کند و بی اساس بودن باطل را آشکار می‌سازد، چنین بیانی ستوده و پسندیده شده است. بیان پیامبران و پیروان آنان اینگونه است به همین دلیل درجات آنان در فضائل والاست و نیکی‌های آنان بسیار ارجمند و بزرگ است.

و خلاصه اینکه بیان تنها هنگامی ستوده می‌شود که به درازا نکشد و طولانی نگردد و در آن حق پوشیده نشود و باطل نیکو جلوه‌گری نکند. چرا که اگر به این حد رسیده مذموم و نکوهیده است.

احادیث نیز به همین امر دلالت دارند، از جمله حدیثی که در همین باب مطرح شد، و حدیث «خداوند آن شخص بلیغی را که زبانش را در هنگام سخن گفتن همانند زبان گاو ماده می‌پیچد و سخنش را غلیظ ادا می‌کند، دشمن می‌دارد»^۱ این حدیث را احمد و ابو داود روایت کرده‌اند.

۱- حسن است: احمد (۱۶۵، ۱۸۷/۲). ابو داود: کتاب الأدب (۵۰۰۵): باب ماجاء فی المتشدق فی الکلام. ترمذی: کتاب الادب (۲۸۵۳): باب ماجاء فی الصاحه و البیان. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:
نخست اینکه فالگیری با پرنده، ترسیم خطوط و هر نوع دیگری از آن،
از جمله سحر (جبت) است.
دوم: تفسیر دو واژه «عیافة» و «الطرق».
سوم: علم نجوم (به همان معنای قدیم آن که با کمک ستارگان پیش
بینی می کردند) جادوگری (سحر) است.
چهارم: گره زدن به همراه دمیدن در آن از زمره جادوگری است.
پنجم: سخن چینی نیز جادوست.
ششم: برخی از فصاحت ها در سخن از نوع جادوگری است.

باب: آنچه پیرامون کاهنان و امثال آنها در شریعت آمده است

مسلم در صحیح خود از برخی از زنان پیامبر ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هرکس نزد عَرافی بیاید و از او چیزی بپرسد، سپس گفته او را تصدیق کند، نماز چهل روز او پذیرفته نمی‌شود.

و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: هرکس نزد کاهنی بیاید و او را بدانچه می‌گوید تصدیق کند، به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، کفر ورزیده است. که ابوداود این حدیث را روایت کرده است.

(صاحب سنن) چهارگانه و حاکم - البته حاکم با شرط مسلم و بخاری آنرا صحیح می‌داند - از ابوهریره روایت کرده‌اند «هرکس نزد عَراف یا کاهنی بیاید و در آنچه می‌گوید او را تصدیق کند، در واقع به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، کافر گردیده است.

ابویعلی نیز از ابن مسعود با سند جید و به صورت موقوف، چنین روایتی را نقل کرده است.

مصنف می‌گوید «باب: آنچه پیرامون کاهنان و امثال آنها در شریعت آمده است» کاهن همان کسی است که از گوش ایستاده (مسترق السمع) یاد می‌گیرد، که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراوان بودند، ولی پس از آن بسیار اندکند. زیرا خداوند آسمان را با شهاب سنگها نگهبانی کرد.

و بسیاری از چیزهایی غیبی که بر روی زمین اتفاق می افتد و عده ای از آن باخبر می شوند همان چیزهایی است که جنیان به دوستان انسانی خود خیر می دهند و اینگونه موارد در میان این امت بدین شیوه حاصل می شود که این گونه موارد را انسان جاهل، کشف و کرامت می پندارد و بسیاری از مردم گمان می کنند آن کسی که از جن برای آنها خبر می آورد، ولی خداست، بنابراین فریب می خورند. در حالیکه آن فرد از اولیاء شیطان است. همانطوری که خداوند می فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾﴾ (الأنعام: ۱۲۸)

یعنی: روزی که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می آوریم (می گوئیم) ای گروه جنیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. پیروان ایشان از میان انسانها می گویند: پروردگارا برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم و به مرگی گرفتار آمدیم که برایمان معین و مقدر فرموده بودی. (خداوند) می گوید: آتش جایگاه شماست و همیشه در آن ماندگارید مگر مدت زمانی که خداوند بخواهد. بی گمان پروردگار تو حکیم و آگاه است.

مصنف می گوید: مسلم در صحیح خود از برخی از زنان پیامبر ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند که هرکس نزد عَرافی برود و از او چیزی پرسد، سپس گفته او را تصدیق کند، نماز چهل روز او پذیرفته نمی شود.^۱

مقصود از برخی از زنان پیامبر ﷺ یعنی حفصه، که ابومسعود ثقفی آنرا مطرح کرده است. زیرا وی این حدیث را در کناره و حاشیه مسند خود آورده است.

عبارت «هرکس نزد عَرافی بیاید» توضیح عَراف - انشاء الله - به زودی خواهد آمد

۱- مسلم: کتاب السلام (۲۲۳۰)(۱۲۵): باب تحریم الکهانة. و لفظ فصدقه بما يقول را مسلم نیاورده است بلکه تنها احمد (۶۸/۴) آنرا آورده است.

ظاهر این حدیث بیانگر آن است که وعید (وعده عذاب) به صرف آمدن و سوال کردن آن فرد (به نزد عراف) بر او مرتبت می‌شود، چه خبر او را تصدیق کند و چه نسبت به آن تردید کند. زیرا در برخی از روایتهای صحیح آمده است که: هر کس نزد عراف بیاید و چیزی از وی پرسد سپس در آنچه می‌گوید او را تصدیق کند، نماز چهل شبانه روز از او پذیرفته نمی‌شود.

هرگاه وضعیت سوال کننده این باشد که نماز چهل شبانه روزش پذیرفته نمی‌شود، پس حالت سوال شونده (عراف) چه خواهد بود؟

نووی و دیگران گفته‌اند برای آن فرد (مذکور در حدیث) پاداشی در آن نمازها نخواهد بود، اگر چه نمازهای فرض نشده است. (اعاده نمازهای گذشته بروی واجب نیست) چاره ای جز چنین تأویلی از این حدیث نیست. زیرا علما اتفاق نظر دارند که بر فرد مراجعه کننده به عراف اعاده نمازهای چهل شب واجب نیست. این حدیث بیانگر نهی از روی آوردن به کاهن و امثال آنهاست.

قرطبی می‌گوید: بر افرادی نظیر نیروهای دولتی (ماموران دولتی) و غیره واجب است که اینگونه اشخاص را که در خیابانها دست به چنان کارهایی می‌زنند، به شدیدترین وجه تنبیه کرده از آن اعمال بازدارند و همچنین کسانی را که به آنها مراجعه می‌کنند و به نزد آنها می‌آیند، فریب برخی از چیزهایی را که راست می‌گویند نخورند و همچنین فریب آمدن افراد فراوانی که خود را عالم دانسته و نزد آنها می‌آیند، نخوردند. اینگونه افراد راسخ و استوار در علم نیستند. بلکه از جمله انسانهای نادان و جاهلند، زیرا چیزی را انجام می‌دهند که از آن بر حذر داشته شده اند.

مصنف می گوید: از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند. هرکس نزد کاهنی بیاید و او را بدانچه می گوید تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده است، کفر ورزیده است. که ابو داود این حدیث را روایت کرده است.^۱

در روایت ابو داود - یا نزد زنی بیاید - آمده است. مدد می گوید: یا بازنش همبستر کند در حالیکه که حیض است یا نزد زنی بیاید، یا از پشت بازن خود همبستر شود، از آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده به کفر ورزیده است. ناقل این حدیث از سفن این جمله را از آن حذف کرده و به همان اندازه ای که مناسب این شرح است، آورده است.

مصنف می گوید: (صاحب سنن) چهارگانه و حاکم - البته حاکم با شرط مسلم و بخاری آنرا صحیح می داند - از ابوهریره روایت کرده اند «هرکس نزد عراف یا کاهنی بیاید و در آنچه می گوید او را تصدیق کند، در واقع به آنچه بر محمد نازل شده، کافر گردیده است.

مصنف اسم راوی را سفید گذاشته است (یعنی ابوهریره رضی الله عنه که در داخل گروه است) این روایت را احمد، بیهقی، حاکم به صورت مرفوع از ابوهریره آورده اند.^۲

عبارت «هرکس نزد کاهنی بیاید» برخی گفته اند: تعارضی بین این حدیث و حدیث «هرکس به نزد عرافی بیاید و از او چیزی بپرسد، سپس گفته او را تصدیق کند، نماز چهل روز او پذیرفته نمی شود» وجود ندارد. و این بر اساس دیدگاه کسی است که می گوید: کفر دون کفر است. ولی کسی که بنا بر ظاهر حدیث عمل می کند، وجه جمع بین دو حدیث از او پرسیده می شود (یعنی چگونه ممکن است که این دو حدیث با یکدیگر جمع شوند و وجه جمع آندو در چیست؟).

۱- صحیح است: ابوداود: کتاب الطب (۳۹۰۴): باب فی الکاهن. نسائی در الکبری و همچنین در تحفة الاشراف (۱۲۴/۱۰) ترمذی النهی عن اتیان الحائض. البانی در الإرواء (۲۰۰۶) آنرا تصحیح کرده است.

۲- صحیح است: احمد (۴۲۹/۲) بیهقی (۱۳۵/۸). حاکم (۸/۱) از ابوهریره به صورت مرفوع آورده اند. حاکم می گوید به شرط مسلم و بخاری صحیح است و ذهبی نیز موافقت کرده است.

ظاهر حدیث بیانگر آن است که شخص به هر ترتیبی که باشد اگر به صدق کاهن معتقد باشد کافر تلقی می‌شود و غالب کاهنان پیش از دوران نبوت بودند و غیبگویی‌های خودشان را از شیاطین اخذ می‌کردند. عبارت «به آنچه بر محمد نازل شده است، کفر ورزیده است». قرطبی می‌گوید: مقصود کفر ورزیدن به کتاب و سنت است.

اینکه آیا کفر در این عبارت همان کفر دون کفر است و چنان شخصی از ملت (اسلام) خارج نمی‌شود یا اینکه باید متوقف شد؛ یعنی نه می‌توان گفت خارج می‌شود و نه خارج نمی‌شود؟

این یکی از دو روایت مشهور از احمد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است.

عبارت «ابویعلی نیز از ابن مسعود باسند جید و به صورت موقوف، چنین روایتی را نقل کرده است»

ابویعلی همان احمد بن علی بن مثنی موصلی، امام و صاحب تألیفاتی مثل مسند و غیره است، از یحیی بن معین، ابوخیثمه، ابوبکر بن ابی شیبه و دیگران روایت کرده است. از پیشوایان حافظ بود به سال ۳۰۷ هـ در گذشت. این اثر را بزاز نیز روایت کرده است.^۱ که لفظ وی اینگونه است «هرکس نزد کاهن یا جادوگری بیاید و او را در آنچه می‌گوید تصدیق کند در واقع بد آنچه به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است، کفر ورزیده است. این روایت دلیل بر کفر کاهن و جادوگر است. چرا که آندو مدعی علم غیب هستند و این کفر است و تصدیق کننده آندو نیز بدان معتقد است، که اعتقاد و رضایت دادن به آن نیز کفر است.

۱- جید است. بزاز (۲۰۶۷-کشف الأستار) منذری در ترغیب (۳۶/۴) می‌گوید: بزاز و ابو یعلی با اسناد جید و به صورت موقوف آنرا روایت کرده اند. حافظ در الفتح (۲۱۷/۱۰) می‌گوید: مسندش جید است.

از عمران بن حصین به صورت مرفوع روایت شده است که: هرکس بخت آزمایی (فالگیری) کند یا برای او بخت آزمایی کنند، غیبگویی کند و یا برای او غیب گویی شود، یا سحر کند و یا برای او سحر (جادو) شود. و هرکس نزد کاهنی (غیبگویی) بیاید و آنچه می‌گوید تصدیق کند، در واقع بدانچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، کفر ورزیده است. بزاز این روایت را با سند جید آورده است.

طبرانی نیز آن را در «الأوسط» با سند حسن از حدیث ابن عباس روایت کرده است ولی بدون عبارت «و هر کس نزد کاهنی بیاید و آنچه می‌گوید تصدیق کند، در واقع بدانچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، کفر ورزیده است» است.

مصنف می‌گوید: از عمران بن حصین به صورت مرفوع روایت شده است که: هرکس بخت آزمایی (فالگیری) کند یا برای او بخت آزمایی کنند، غیبگویی کند و یا برای او غیب گویی شود، یا سحر کند و یا برای او سحر (جادو) شود. هرکس نزد کاهنی (غیبگویی) بیاید و آنچه می‌گوید تصدیق کند، در واقع بدانچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، کفر ورزیده است. بزاز این روایت را با سند جید آورده است. طبرانی نیز آن را در «الأوسط» با سند حسن از حدیث ابن عباس روایت کرده است ولی بدون عبارت «و هر کس نزد کاهنی بیاید و آنچه می‌گوید تصدیق کند، در واقع بدانچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، کفر ورزیده است. بزاز این روایت را با سند جید آورده است.^۱

۱- حسن است، منذری در الترغیب (۳۳/۴) می‌گوید: بزاز با سند جید روایت کرده است. همیشه (۱۱۷/۵) می‌گوید: رجال آن همگی صحیح‌اند، جز اسحاق بن ربیع که موثق است. ولی در خصوص حدیث ابن عباس، منذری در الترغیب (۳۳/۴) می‌گوید: سند آن حسن است.

عبارت «هرکس بخت آزمایی (فالگیری) کند یا برای او بخت آزمایی کنند... و موارد دیگر» تفاوتی میان فالگیر و کسی که برای او فال گرفته می‌شود یا غیب گو و کسی که برای او غیبت گفته می‌شود و به همین ترتیب دیگران نیست. یعنی: فرد فالگیر اگر تصدیق هم نشود باز گناهکار است و در مقابل کسی که برای او فال گرفته می‌شود نیز، حکمش همانند اوست.

هرکسی که این امور را از کار بدستان آن فرا گیرد و از کسانی که به این امور می‌پردازند چیزی یاد بگیرد، رسول خدا ﷺ از او بیزار و بری است. زیرا یا این امور شرک‌اند مثل فالگیری (بخت آزمایی)، یا کفرند مثل غیب گویی (کهنات) و جادوگری. هرکس به این امور رضایت دهد و از آن تبعیت نماید، همانند انجام دهنده آنهاست. به دلیل اینکه باطل را پذیرفته و از آن اطاعت نموده است.

مقصود از بزاز همان احمد بن عمرو بن عبد الخالق، ابوبکر بزاز بصری صاحب «المسند الکبیر» است. از ابن بشار، ابن المثنی و خلق روایت کرده است. به سال ۲۹۲ هـ در گذشت.

بغوی می‌گوید: عَرَّاف: کسی است که مدعی شناخت امور با مقدماتی است که به آن مقدمات برای چیز دزدیده شده یا مکان گمشده و مسائلی از این دست، استدلال می‌کند.

و بنابر قول ضعیفی عَرَّاف همان کاهن است و کاهن: کسی است که از چیزهای پوشیده و غیبی در آینده خبر می‌دهد. و بنابر قول ضعیفی نیز کاهن کسی است که از آنچه در نهادودرون است خبر می‌دهد. ابوالعباس ابن تیمیه می‌گوید: عَرَّاف: اسمی است برای کاهن، منجم، فالگیر و هرکس دیگری که در خصوص شناخت امور از این روشها سخن می‌گوید.

مقصود از بغوی در سخن مصنف، همان حسین بن مسعود فرّاء شافعی، صاحب تالیفات و دانشمند اهل خراسان است. شخصیتی موثق، فقیه و پارسا بود. در شوال سال ۵۱۶ هجری قمری در گذشت، رحمته الله.

عبارت «عَرَّاف کسی است که مدعی شناخت امور...»، ظاهر این است که عَرَّاف همان کسی است که از اتفاقاتی مثل سرقت و سارق یک چیز و یا از چیز گمشده و مکان آن خبر می‌دهد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: عَرَّاف اسمی است برای کاهن، منجم، فالگیر و هر کسی دیگری مثل گمان و حدس زننده ای که ادعای علم غیب یا کشف می‌کند می‌گوید: منجم نیز در اسم عَرَّاف داخل می‌شود و نزد برخی معنای عَرَّاف منجم است.

همچنین منجم از نظر خطابی و علمای دیگر در اسم عَرَّاف داخل می‌شود و چنین چیزی از عرب حکایت شده است.

و نزد دیگران عراف از جنس کاهن و از آن نیز بدتر است و از حیث معنا به آن ملحق می‌شود. امام احمد می‌گوید: عرافی گوشه ای از جادوست و جادوگر پلیدتر از عراف است

ابوسعادات می‌گوید: عراف: همان منجم است. و حازر، کسی است که ادعای غیب می‌کند. در حالیکه غیب را خداوند به خود اختصاص داده است و ویژه اوست. ابن قیم رحمته الله می‌گوید: هرکسی که به خوب پراندن پرنده (به قصد فالگیری) شهرت داشت عربها آنرا عائف و عراف می‌نامیدند.

مقصود از این تفصیل شناخت این مطلب است که هر کس مدعی آگاهی چیزی از غیب‌ها شود، وی یا داخل در اسم کاهن است و یا اینکه در معنای کاهن با وی مشارکت دارد، پس به کاهن ملحق می‌شود. اگر شخصی از یک امر غیبی خبر دهد و به آن چیز درست و دقیق اشاره کند و اتفاق بیفتد و پیشگویی او در برخی مواقع درست باشد ممکن است از طریق کشف باشد و یا اینکه از سوی شیطان به وی منتقل شده باشد و یا با روشهای مثل فال، زجر، پراندن پرنده، پرتاب سنگ ریزه، خط کشی بر زمین، پیش بینی با ستارگان، پیشگویی کاهن، جادو و امثال آنها از علوم جاهلیت، صورت پذیرفته باشد. مقصود از جاهلیت یعنی هرکسی که از پیروان انبیا علیهم السلام نباشد. همانند فیلسوفان، کاهنان، منجمان و جاهلیت عربی که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار آن بودند. زیرا اینگونه علوم برای کسانی است که علمی بدانچه پیامبران صلوات الله علیهم آورده اند، نداشته باشند.

صاحب تمامی این امور کاهن، عراف و یا آنچه در معنای آنهاست، نامیده می‌شود. بنابراین هرکس آنها را در آنچه می‌گویند تصدیق کند، وعده عذاب خداوندی بر او خواهد رسید. گروههایی اینگونه علوم را به ارث بردند و به وسیله آن ادعای غیبی کردند که تنها ویژه علم خداوند است و خداوند علم آنها را به خود اختصاص داده است. ادعای اینکه آنان اولیاء خداوند هستند و علمشان از روی کرامت است. تردیدی نیست که هر کس ادعای ولایت (دوستی و اولیا بودن خدا) کند و برای ادعای خود به برخی از

خبرهایش از چیزهای غیبی استدلال کند، او از اولیاء شیطان است نه اولیاء خداوند رحمن. زیرا کرامت امری است که خداوند آنرا به دست بنده مومن پرهیزگار خود جاری می‌سازد، یا به طریق دعا یا از طریق اعمال نیکی که ولی در آن نقش و بر آن قدرتی ندارد. برخلاف کسی که مدعی ولی بودن خداست و به مردم می‌گوید: بدانید که من پوشیده‌ها را می‌دانم. زیرا امور غیبی گاهی از طریق اسباب (مذموم) که مطرح کردیم، به دست می‌آید، گرچه غالباً اسباب حرام و دروغینی هستند. به همین سبب پیامبر(ص) در وصف کاهنان فرموده است: «به همراه آن خبر راستی که بدان دست یافته اند صد دروغ نیز می‌گویند»^۱ بیان کرده است که آنان یکبار راست گفته و صد بار دروغ می‌گویند. وضعیت کسی که راه کاهنان را پیش می‌گیرد و کسی که مدعی ولایت و علم بر چیزی است که در نهاد مردم است، نیز اینگونه است.

با وجود اینکه خود ادعای او دلیل بر دروغگو بودنش است. چرا که ادعای او مبنی بر دوستی و ولایت با خدا، به معنای خود را پاک جلوه دادن است همان چیزی که خداوند از آن نهی کرده می‌فرماید: ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ (النجم: ۳۲) یعنی: از پاک بودن خود سخن نگوئید.

در شأن و منزلت اولیاء نیست که چنین ادعایی بکنند. بلکه شأن و اخلاق اولیاء نكوهش نفس خود، عیب جویی از خود و ترس از پروردگار خود است. پس چگونه به نزد مردم می‌آیند و می‌گویند: بشناسید که ما اولیاء خدا هستیم و از غیب آگاهی داریم؟ و در ضمن چنین ادعایی در دل‌های مردم جایگاهی پیدا کنند و با این امور دنیا را شکار کنند.

برای تو کافی است که از حالت صحابه و تابعین رضی الله عنهم، که سالار و سرور اولیاء هستند، مطلع شوی. آیا چیزی از اینگونه ادعاها و شطحیات در میان آنها مطرح

۱- قسمتی از حدیث عائشه: بخاری کتاب بدء الخلق (۲۲۱۰): باب ذکر الملائكة. مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۸)(۱۲۲): باب تحریم الكهانة و اتیان الكهان.

شده است؟ سوگند به خدا، خیر. بلکه هرکدام از آنان در هنگام قرائت قرآن از گریه قدرت کنترل خود را نداشته، مثل ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هق هق گریه عمر رضی الله عنه هنگامی که در نمازش می گریست در فراسوی صفهای نمازگزاران شنیده می شد. و چون در هنگام شب قرآن می خواند به آیه ای می گذشت که از آن شبها بیمار شده به عیادتش می رفتند. تمیم داری در بستر خوابش از ترس آتش جهنم جز اندکی نمی توانست بخوابد بی قراری می کرد سپس برای نماز بر می خواست برای آنکه از صفات اولیاء (دوستان) خدا آگاه شوی کافی است که به آنچه خداوند در خصوص صفات آنها در سوره های رعد، مومنون، فرقان، ذاریات و طور مطرح کرده است، مراجعه کنی. کسانی که به آن صفات متصفند اولیاء خداوند هستند. نه اهل ادعا، دروغ و منازعه با پروردگار عالمیان در آن چیزی که ویژه کبریایی و عظمت اوست و علم غیب. حتی صرف ادعای علم غیب کفر است. پس مدعی چنین چیزی چگونه ولی خداست؟

ضرر این دروغگویان بسیار سترگ و اهمیت سخن گفتن پیرامون آنها فراوان است، همین کسانی که اینگونه علوم را از مشرکان به ارث برده و دلهای کور و نابینا را بوسیله آن می فریبند و جذب می کنند. از خداوند عافیت و سلامت در دنیا و آخرت را خواستاریم.

ابن عباس - در خصوص گروهی که (با حروف) ابجد می نویسند و به ستارگان می نگرند - گفت: برای کسانی که چنان اعمالی انجام دهند نصیبی در نزد خدا نمی بینم.

مصنف می گوید ابن عباس - در خصوص گروهی که (با حروف) ابجد می نویسند و به ستارگان می نگرند - گفت: برای کسانی که چنان اعمالی انجام دهند نصیبی در نزد خدا نمی بینم.

این اثر را طبرانی از ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده است. و سند آن ضعیف است.^۱

لفظ عربی آن اینگونه است: «رُبَّ مَعْلَمٍ حُرُوفِ أَبِي جَادٍ دَارِسٍ فِي النُّجُومِ لَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ خِلَاقٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

یعنی: چه بسیار آموزگاران حروف ابجد جستجو گر در نجوم که روز قیامت نزد خدا نصیبی ندارند.

حمید بن زنجویه از ابن عباس با این لفظ روایت کرده است که «چه بسیار ناظر در نجوم و یادگیرنده حروف ابجد که نزد خداوند بهره و نصیبی ندارد».

عبارت «نمی بینم» یعنی نمی شناسم. یا گمان نمی کنم.

کتابت و نوشتن حروف ابجد یعنی یادگیری آن از کسی که بوسیله آن مدعی علم غیب است همان چیزی که علم حرف نامیده می شود. همان است که در خصوص آن وعده عذاب آمده است.

۱- مرضوع است: طبرانی در الکبیر (۱۰۹۸۰) از ابن عباس به صورت مرفوع. هیشمی (۱۱۷/۵) می گوید: در سند آن خالد بن یزید عمری وجود دارد که کذاب است. ولی به صورت موقوف از ابن عباس که عبدالرزاق (۲۶/۱۱) و بیهقی (۱۳۹/۸) از ابن عباس روایت کرده اند که سند آن صحیح است.

ولی یادگیری آن به منظور یاد دادن تلفظ آنها و حساب جمله ها اشکالی ندارد. عبارت «و در ستارگان می نگرند» یعنی معتقدند که ستارگان تاثیری دارند. که درباب خاص آن خواهد آمد.

از جمله فایده‌های عبارت و سخن فوق، عدم فریب چیزهایی است که اهل باطل بر اساس شناختها و دانسته های خود انجام می دهند. همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (غافر: ۸۳) یعنی: هنگامی که پیامبران‌شان آیه های روشن و دلایل آشکاری برای ایشان می آوردند به دانش و معلوماتی که خودشان داشتند خوشحال و شادان می شدند تا عذابی که توسط انبیاء از آن بیم داده می شدند و ایشان مسخره اش می دانستند آنان را در بر می گرفت.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده، عبارتند از:
نخست: تصدیق کاهن با ایمان به قرآن جمع نمی‌شود
دوم: تصریح به اینکه کهنانت (پیشگویی، غیب گویی) کفر است.
سوم: حکم کسی که برای او غیبگویی می‌شود.
چهارم: بیان حالت کسی که برای او فال گرفته می‌شود.
پنجم: بیان حالت کسی که برایش جادو انجام می‌گیرد.
ششم: بیان وضعیت کسی که حروف الفبا (ابجد) بیاموزد.
هفتم: بیان تفاوت میان کاهن و عراف.

باب: آنچه در خصوص نُشره: (در شریعت) آمده است.

از جابر رضی الله عنه روایت شده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد نُشره پرسیده شد. در پاسخ فرمود: آن از عمل شیطان است. احمد این حدیث را با سند جید روایت کرده است. ابو داود نیز آنرا روایت کرده است. از احمد در خصوص آن سوال شد؟ گفت: ابن مسعود تمام آنرا ناپسند می داشت. در بخاری از قتاده روایت شده است که گفت: به ابن مسیب گفتم: مردی جادو شده یا از زن خود گرفته شده است (از همبستری با همسرش محروم گشته است). آیا می توان این مشکل را از وی رفع کرد یا نُشره (افسون و دعای رفع بیماری و مشکل) به کار گرفت؟ گفت: اشکالی ندارد چون بوسیله آن اراده اصلاح دارند. آنچه از آن که سودمند است نهی نشده است.

از حسن روایت شده است که گفت: جادو را جز شخصی که جادوگر است نمی گشاید.

ابن قیم رحمته الله می گوید: نُشره: گشودن و نجات دادن فرد جادو شده از آن جادوست. دو نوع است: نخست: نُشره ای که جادوست و جادویی مثل خود را می گشاید و از بین می برد، این نُشره از عمل شیطان است و سخن حسن به این نوع از نُشره حمل می شود. فرد نُشره کننده و نُشره شونده با این عمل شیطان پسند به شیطان نزدیک می شوند و در نتیجه جادو از فرد جادو شده دفع می شود

دوم: نُشره ای که به وسیله تعویذ، دواجات و دعاهای مباح صورت می گیرد که این نوع آن جایز است.

مصنف می گوید: «آنچه در خصوص نُشْرَة (در شریعت) آمده است» نُشْرَة آنگونه که در قاموس آمده با ضمه نون است. ابوسعادات می گوید: نُشْرَة: نوعی از درمان و تعویذ است که به وسیله آن شخصی که گمان می رود جن زده شده است، درمان می گردد. بدان خاطر نُشْرَة نامیده شده است که بوسیله آن دردی که فرد دامنگیر آن شده است پخش و پراکنده می گردد. یعنی از او جدا شده از بین می رود.

حسن می گوید: نُشْرَة از زمره سحر و جادوست. از او سخت گشودم نُشْرَة کردم. حدیثی است که پیامبر ﷺ فرمودند «شاید دچار جادو شده باشد، پس بوسیله سوره ی ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ (۱) الناس: ۱ آن جادو را از وی گشود و دور ساخت» که در لفظ حدیث «نُشْرَة ب» بکار رفته یعنی گشودن از طریق تعویذ و خواندن سوره مذکور. ابن الجوزی می گوید: نُشْرَة یعنی گشودن سحر (جادو) از فرد جادو شده و کسی قادر به انجام آن نیست مگر اینکه جادو بلد باشد.

مصنف رحمه الله می گوید: «از جابر رضی الله عنه ... تا ابن مسعود آنرا ناپسندی داشت» این حدیث را احمد و همچنین ابو داود در سنن خود از جابر روایت کرده اند.^۱ فضل بن زیاد نیز در کتاب المسائل از عبدالرزاق از عقیل بن معقل بن منبه از جابر آنرا روایت کرده و یاد آور شده است که ابن مفلح سند آنرا جید و حافظ حسن دانسته اند. در عبارت عربی «سئل عن النشرة» یعنی در مورد نشره پرسیده شد. الف و لام در النشر برای عهد است.

یعنی آن آن نشره ای که اهل جاهلیت آنرا انجام می دادند و از عمل شیطان است.

۱- صحیح است: احمد (۲۹۴/۳). ابو داود: کتاب الطب (۳۸۶۸): باب فی النشرة. ابن مفلح در آداب الشریعة می گوید: سند آن جید است. حافظ آنرا در الفتح (۲۳۳/۱۰) حسن قلمداد کرده است.

عبارت «از احمد در خصوص آن سوال شده گفت ابن مسعود تمام آنرا ناپسند می داشت» مراد احمد این است که ابن مسعود نشره ای را که از عمل شیطان است به طور مطلق ناپسند می داشت، همانطور که آویختن تائم (برای رفع چشم) را به طور مطلق ناپسند می داشت.

مصنف رحمته الله می گوید: «در بخاری از فتاده روایت شده است که گفت: به ابن مسیب گفتم: مردی جادو شده یا از زن خود گرفته شده است». (از همبستری با همسرش محروم گشته است) آیا می توان این مشکل را از وی رفع کرد یا نشره به کار گرفت؟ گفت: اشکالی ندارد چون بوسیله آن می خواهد اصلاح کند. آنچه از آن، که سودمند است نهی نشده است؟

مقصود از فتاده همان ابن دعامة دوسی، موثق فقیه که از حافظترین افراد تابعین است. گفته اند وی شب کور متولد شد. در سال صدوده واند هجری در گذشت.

مقصود از «طَبُّ» یعنی جادو. هنگامی که مردی جادو شود می گویند: طَبُّ الرَّجُلُ؛ مرد جادو شده است. و گفته می شود؛ جادو به منظور فال نیک گرفتن به طب کنایه شده است. همانگونه که به مار گزیده سلیم گفته می شود.

ابن انباری می گوید: طب از اضرار است. به درمان درد طب می گویند و جادو که خود درد است نیز طب گفته می شود.

عبارت «یَوُؤَخَذُ عَنِ امْرَأَتِهِ» یعنی از همبستری با همسرش محروم شده است.

«الْأُخْذَةُ» سخنی است که جادوگر می گوید.

عبارت «لَا بَأْسَ بِهِ» اشکالی ندارد. یعنی چون با آن نشره اراده خیر و اصلاح دارند اشکالی در آن نیست و اگر قصد اصلاح در میان باشد نهی نشده است. این سخن ابن مسیب بر آن نشره ای که جادو نیست حمل می شود.

این سخن حسن «که جادو را جز شخصی که جادوگر است نمی گشاید» اثری است که ابن الجوزی در جامع المسانید آنرا آورده است.

حسن، همان ابن ابی حسن که نامش یسار بصری انصاری است. فقیه موثق و امام و از برگزیدگان تابعین به شمار می رفت. در سن حدوداً نود سالگی و به سال ۱۱۰ هجری در گذشت.

مصنف سخن ابن قیّم رحمته الله را آورده است که می گوید: «نُشِرَةُ كَشُودِن وَ نَجَاتِ دَادِن فِرْدِ جَادُو شِدِه اَز جَادُو سِت» و دو نوع است تا پایان لحن وی که در متن اصلی گذشت. آنچه در خصوص وصف نُشِرَةُ جایز آمده است: ابن ابی حاتم و ابو شیخ از لیث بن ابی سلیم روایت کرده است که گفت: به من رسیده است که این آیات به اذن خداوند فرد جادو شده را شفا می دهد، در ظرفی که در آن آب است قرائت شده، سپس بر سر فرد مذکور ریخته می شود. این آیات عبارتند از؛ دو آیه سوره یونس که خداوند می فرماید: ﴿ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهٖ السِّحْرَ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَابِطٌ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ

الْمُفْسِدِينَ ﴿۸۱﴾ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿۸۲﴾ (یونس: ۸۱-۸۲)

یعنی: هنگامی که (ساحران ریسمان و سایل خود را) انداختند؛ موسی گفت: آنچه ارائه داده اید واقعا جادوست قطعاً خداوند آنرا پوچ و نابود خواهد کرد. و خداوند کار تباهکاران را شایسته و سودمند نمی گرداند. خداوند با سخنان خود حق را پایدار و ماندگار می گرداند، هر چند که گناهکاران و بزهکاران نپسندند. در این آیه سوره اعراف

که می فرماید ﴿ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾ (الأعراف: ۱۱۸)

یعنی: پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می کردند باطل شد. و تا چهار آیه بعد از آن و این آیه سوره طه که می فرماید: ﴿ وَاللَّيْلِ مَا فِي يَمِينِكَ نَلَقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدَ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿۶۹﴾ (طه: ۶۹).

یعنی: کارهایی را که (ساحران) کرده اند نیرنگ جادوگراست و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی شود.

ابن بطال می گوید: در کتاب وهب بن منبه است که وی هفت برگ از سدر سبز برداشته در میان دو سنگ آنها را می کوبد، سپس بر آن آب می زند. سپس در آن آیه

الکرسی و قواقل (سوره های سه گانی که باقل آغاز شده اند) قرائت می کند. سپس سه قلب از آنرا برداشته با آنها وی (جادو شده) را می شوید. هر دردی که از جادو برای او ایجاد شده است از بین می رود. و این عمل برای مردانی که از (همبستری) با زن خود محرومند بسیار خوب است.

(شارح) قسمت دوم نشره ای که ابن قیم رحمه الله مطرح کرده است اشاره به چنین نشره ای است که مطرح شد.

(سخن آن افرادی از علما که نشره را جایز دانسته اند به همین گونه از نشره حمل می شود).

خلاصه آنچه از نشره که جادوست حرام است و آنچه از طریق قرآن، دعا و داروست جائز است والله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید، عبارتند از:
نخست: نهی از نشره.
دوم: تفاوت میان نشره ای که از آن نهی شده و نشره ای که به آن
رخصت داده شده است و اشکالی در آن نیست.

باب: آنچه پیرامون فالگیری (تطیر)-در شریعت - آمده است

خداوند متعال فرموده است: ﴿الْأَلْيَمَّاءُ طَيَّرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: ۱۳۱) یعنی: هان! شومی و بدبویاری آنان تنها از جانب خدا بوده است ولی اکثر آنان نمی دانستند.

مصنف می گوید: باب: آنچه پیرامون فالگیری (تطیر)-در شریعت - آمده است. یعنی: نهی و وعده عذابی که در خصوص آن وارد شده است. تطیر: اسم مصدر از تَطَيَّرَ، يَتَطَيَّرُ وَطَيَّرَهُ با کسره تاء و فتحه یاء است. و گاهی نیز یاء ساکن می شود. اسم مصدر از تطیر، طیره. مثل تخیر خیره. در مصادر تنها به همین وزن آمده است. اصل آن همان فال زدن با پرند یا آهوان یا چیزهای دیگر در پیشامدها و سختیها بود که عرب انجام می دادند. (پرنده یا آهو را رها کرده اگر از سمت راست آنان به چپ می رفت به آن فال نیک می زدند و در واقع آنرا به نفع خود حساب می کردند) این عملکرد آنها را از اهداف و مقاصدشان باز می داشت، از این رو شارع آنرا نهی کرده و باطل ساخت، و به آنان خبر داد که چنین امری در جلب نفع و دفع ضرر هیچگونه تاثیری ندارد. مدائنی می گوید: از رؤبه بن عجاج پرسیدم: سانح (فال نیک عرب) چیست؟ گفت: آنچه از سمت راست به تو پشت کند. پرسیدم بارح (فال بد نزد عرب) چیست؟ گفت: آنچه از سمت چپ به تو پشت کند. مترجم: (آهو یا پرنده ای که از سمت راست به چپ می رفت از نظر اعراب فال نیک و از چپ به راست می رفت فال بد محسوب می شد)، و

آنچه از پیش رو و جلو می آمد ناطح و نطیح، و آنچه از پشت سر می آمد قاعد و قعید نامیده می شد.

از آنجایی که فالگیری از جمله شرکی است که با کمال توحید واجب منافات دارد به سبب اینکه از القاء شیطان و ایجاد ترس و وسوسه او نشأت می گیرد، مصنف رحمه الله علیه نیز به منظور برحذر داشتن از آنچه با کمال توحید منافات دارد، این مقوله را در بحث کتاب التوحید مطرح کرده است.

در ادامه مصنف به این فرموده خداوند استناد کرده است که ﴿أَلَا إِنَّمَا طَئِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: ۱۳۱) سیاقی که این آیه در آن مطرح شده اینگونه است که خداوند می فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَ تَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبِهِمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَئِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: ۱۳۱) یعنی: هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می داد. می گفتند: این به خاطر ما است. اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان رسید. می گفتند: نحوست و شومی موسی و پیروان اوست، هان شومی و بدیاری آنان تنها از جانب خداست تا....

یعنی: آل و پیروان فرعون هرگاه نیکی - از خرمی و وسعت نعمت و سلامتی آنگونه که مجاهد و دیگران تفسیر کرده اند - به آنان می رسید می گفتند این برای ماست یعنی شایسته و مستحق آن هستیم. و هرگاه به بدی - بلا و قحطی - دچار می شدند. از بدشومی و نحوست موسی و یارانش می دانستند. می گفتند این به سبب موسی و پیروانش است و از بدشومی آنان (دچار چنین بلایایی شده ایم) از این رو خداوند به آنان فرموده است ﴿أَلَا إِنَّمَا طَئِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ یعنی: هان! بدیاری شما تنها از جانب خداست. ابن عباس می گوید: طائرهم یعنی آنچه بر سر آنان آمده و بر آنها مقدر گشته است.

در روایتی آمده است که شئوم آنان نزد خدا و از جانب اوست یعنی: شئوم و بدیاری تنها از جانب خدا بوده و آنها به سبب کفر و تکذیب آنها بر آیات و فرستادگان خداوند بوده است.

عبارت (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) یعنی: بیشتر آنان جاهل اند و نمی دانند. چرا که اگر درک و فهم می کردند حتما می دانستند که آنچه موسی آورده است تنها خیر،

برکت، سعادت و رستگاری است، آنهم برای کسانی که بدان ایمان آورده و از آن پیروی کنند.

خداوند فرموده است: ﴿ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

﴿ ۱۹ ﴾ (یس: ۱۹) یعنی: گفتند شومی خودتان با خودتان همراه است. آیا اگر یادآور گردید. بلکه اصلا شما گروهی هستید که اسرافکار و متجاوزید.

عبارت (قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ) معنای آیه - والله اعلم - بهره و آنچه از شر به شما رسیده است با خود شماست. به سبب اعمال شما و کفر و مخالفتتان با دلسوزان است. به سبب ما و به خاطر ما نیست بلکه به سبب تجاوزگری و دشمنی شماست. بنابراین بدياری انسان متجاوز و ستمگر با خود اوست. در واقع دچار هر شری که می‌شود، مسبب آن خود اوست و وقوع چنین شری با قضا و قدر خداوند و با حکمت و عدل اوست

همانطور که خداوند فرموده است: ﴿ أَفَجَعَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَالْجُرِمِينَ ﴾ ﴿ ۳۵ ﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

﴿ ۳۶ ﴾ (القلم: ۳۵ - ۳۶).

یعنی: آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم. شما را چه می‌شود چگونه داوری می‌کنید.

احتمال دارد که معنای طائرکم معکم این باشد که بدياری شما به خود شما بر می‌گردد. و بدی که برای شما حاصل شده به عملکرد خودتان راجع می‌شود و این در واقع همان قصاص در کلام است. مثل این فرمود پیامبر ﷺ که هرگاه اهل کتاب بر شما سلام

کردند در پاسخ بگویند: و علیکم^۱ یعنی بر شما که این مقوله را ابن قیم رحمته الله مطرح کرده است.

عبارت (أَيْنَ دُكِّرْتُمُ الْمُرْسَلُونَ) یعنی به خاطر اینکه توحید خدا را برای شما یاد آور شدیم و شما را بدان فرمان دادیم با اینگونه سخنان خود از ما استقبال کردید، ما را قابل چنین سختی دانستید.

(بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ) قتاده می گوید: اگر ما خداوند را به یادتان می آوریم شما این عمل ما را بدشومی ما قلمداد کردید.

مناسبت این دو آیه مذکور با شرح و تفسیرشان این است که بدشوم دانستن و تفأل به بدی زدن از عملکرد اهل جاهلیت و مشرکان است. که خداوند به سبب آن آنها را نکوهش کرده و به آنان وعده عذاب داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از فال زدن نهی کرده و آنرا شرک تلقی نموده است. همانطوری که در احادیث این باب خواهد آمد.

۱- بخاری: کتاب الاستئذان (۶۲۵۸): باب کیف الرد علی اهل الذمة و مسلم: کتاب السلام (۲۱۶۳)
 (۶) باب النهی عن ابتداء اهل الكتاب. از حدیث انس رضی الله عنه.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا عَدَوَى و لا طَيْرَةَ و لا هَامَةَ و لا صَفْرَ» یعنی: رسول خدا ﷺ از این چهار مورد (عَدَوَى؛ طَيْرَةَ؛ هَامَةَ؛ صَفْرَ) نهی کردند. که مسلم و بخاری این روایت را آورده اند با این تفاوت که مسلم «عبارت» «ولا نَوْءَ و لا غُولٍ» را نیز بر آن افزوده است.

مصنف می گوید: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: لا عَدَوَى و لا طَيْرَةَ و لا هَامَةَ و لا صَفْرَ. یعنی رسول خدا ﷺ از این چهار مورد (عَدَوَى؛ طَيْرَةَ؛ هَامَةَ؛ صَفْرَ) نهی کردند. که مسلم و بخاری این روایت را آورده اند با این تفاوت که مسلم عبارت «ولا نَوْءَ و لا غُولٍ» را نیز بر آن افزوده است.^۲

ابو سعادات می گوید «العَدَوَى» اسمی است از مصدر إعداء مثل الدعوى گفته می شود: أعداه الداء. یعدیه إعداء. یعنی بیماری را به او سرایت داد با سرایت می دهد. این هنگامی است که فرد بیمار بیماری اش را به دیگری انتقال می دهد. فرد دیگری به همین بیماری شخص بیمار دچار می شود.

۱- از آنجایی که هر کدام از اصطلاحات مذکور یعنی عَدَوَى؛ طَيْرَةَ؛ هَامَةَ؛ و... برای خود و مصداق و ترجمه خاص می طلبند لذا در اینجا معادل فارسی آنها مطرح نشده است و در اثناء ترجمه بدان پرداخته شده و شارح آنها را توضیح داده است زیرا برخی از آنها اختلافی هستند و در ضمن اختلاف علما می توان به مصداق دقیق آنها دست یافت (مترجم).

۲- بخاری: کتاب الطب (۵۷۵۷): باب لاهامه دون الزیادة. مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۰)(۱۰۶) باب لاعدوى و لا طَيْرَةَ و لا هَامَةَ و لا صَفْرَ. از ابوهریره افزون بر این عبارت که «و لا نَوْءَ» و مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۲)(۱۰۷): باب لاعدوى و لا طَيْرَةَ و لا هَامَةَ و لا صَفْرَ، با افزودن عبارت «و لا غُولٍ».

دیگران می گویند (عدوی اسمی است از اِعداء و آن بدین معناست که بیماری از شخص بیمار به شخص دیگری منتقل شود. آنچه که نفی شده است خود سرایت بیماری و یا نسبت دادن سرایت به بیماری است، که ظاهر بیانگر معنای نخست است یعنی سرایت خود بیماری از شخصی به شخص دیگر.

[مترجم (عبارت مذکور کمی کنگ و مبهم به نظر می رسد ولی با توجه به محور اصلی بحث و سیاق کلام می توان گفت مقصود این است که سرایت و انتقال بیماری را به خود بیماری و ویژگیهای ذاتی آن که مسری بودن است، نسبت دهند، بی آنکه اذن و خواسته پروردگار را در آن لحاظ کنند و الله اعلم).]

روایتی در صحیح مسلم به این مضمون آمده است که ابوهیرة حدیث «لا عدوی» را مطرح می کرد که این حدیث را مطرح نمودند که پیامبر ﷺ فرمودند: «فرد بیمار بر شخصی که سالم (غیر بیمار) است وارد نشود.» ابوهیرة به همین اندازه از روایت خود بسنده کرد و سخنش را در همین حد مقتصر نمود و از گفتن حدیث «لا عدوی» خوداری کرد. به او مراجعه کردند و گفتند: از تو شنیدیم که حدیث «لا عدوی» را نیز مطرح کردی، که وی از اعتراف به آن خود داری کرد. ابوسلمه که راوی این روایت از ابوهیرة است می گوید: نمی دانم که آیا ابوهیرة آنرا فراموش کرد یا اینکه یکی از این دو روایت دیگری را نسخ کرده است؟^۱

حدیث «لا عدوی» را جماعتی از اصحاب (پیامبر ﷺ) روایت کرده اند، از جمله آنها؛ انس بن مالک، جابر بن عبدالله، سائب بن یزید، ابن عمر، و دیگران. در برخی از

۱- مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۱)(۱۰۴)(۱۰۵): باب لاعدوی و لا طيرة.

روایتهای این حدیث این عبارت نیز اضافه شده است که از فرد جذام گرفته فرار کن همانگونه که از شیر فرار می کنی.^۱

در خصوص «عدوی» علما اختلاف نظر دارند و نیکوترین سخن در خصوص آن سخن بیهقی است که ابن اصلاح، ابن قیم، ابن رجب، ابن مفلح و دیگران از وی، پیروی کرده‌اند. سخنش این است که می گوید: «لا عدوی» به آن وجهی که نزد عرب جاهلی و بنابر باور و اعتقاد آنها بود مورد نهی واقع شده است (بر این توضیح که آنان فعل را به غیر خداوند متعال نسبت می دادند و به این باور بودند که اینگونه امور (بیماریها) بنابر طبیعت و سرشت خود به دیگران تسری پیدا می کنند. در غیر اینصورت خداوند جزء مشیت خود قرار داده است که اگر فرد سالم با شخص که دچار بیماری شده است معاشرت و همراهی کند دچار آن بیماری که بنابر مشیت خداوند مسری است، خواهد شد به همین سبب پیامبر ﷺ فرموده است: از فرد دچار جذام پرهیز و فرار کن آنگونه که از شیر فرار می کنی. یا شخصی بیمار بر فرد سالم وارد نشود. و در خصوص طاعون می فرماید: اگر شخص بشنود که در سرزمینی دچار آن شده اند به آن سرزمین نرود.^۲ همه این موارد به تقدیر خداوند متعال است.

احمد و ترمذی از ابن مسعود به صورت مرفوع آورده اند:^۳ «لا یعدی شیء یعنی: هیچ چیزی تسری پیدا نمی کند» (از شخصی به شخص دیگر منتقل نمی شود) و این فرموده را سه بار تکرار نمودند. یکی از با دیه نشینان عرب به وی ﷺ عرض کرد: ای رسول

۱- بخاری آنرا به صورت معلق در کتاب الطب (۱۵۸/۱۰) باب الجذام آورده است ابو نعیم در المستخرج با سند صحیح آنرا متصل کرده است (یعنی از حالت تعلیق خارج ساخته است). به الفتح (۱۵۸/۱۰) مراجعه شود.

۲- بخاری: کتاب الطب (۵۷۲۸) باب ما یذکر فی طاعون. مسلم: کتاب السلام (۲۱۸) (۹۲) (۹۳). باب الطاغوت و الطیرة و الکھانة از حدیث اسامة بن زید.

۳- صحیح است: احمد (۴۴۰/۱) ترمذی: کتاب القدر (۲۱۴۳): باب ماجاء لاعدوی ولا هامة و لاصفر همانطور که البانی در الصحیحة (۱۴۳/۳) گفته است سند آن صحیح است.

خدا ﷻ لکه ای (سوراخی) از بیماری گری که در لب یا دم شتری ظاهر شده و آن شتر در میان شترانی فراوان باشد همه آنها را دچار گری می کند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: چه کسی شتر نخستین را دچار آن بیماری (گری) کرد؟ و در پی آن از عدوی؛ طیره؛ هامة؛ صفر نهی کرده فرمودند: خداوند هر نفسی را خلق کرده زندگی، سختی ها و رزق آنها نیز نوشته است و تعیین کرده است. پیامبر ﷺ بدینوسیله خبر داده است که تمامی این امور به قضاء و قدر خداوند است و بنده مامور است هرگاه در عافیت و سلامت باشد از اسباب شر پرهیزد.

همانگونه که بنده مامور شده است که خودش را در آب و آتش نیفکند. چرا که عادت و تجربه ثابت کرده است که آن دو یا امثال آنها در چنین حالتی هلاک کننده و مضرند.

اجتناب از نزدیکی بر بیمار، مثل کسی که دچار جذام شده و یا اجتناب از رفتن به سرزمینی که دچار طاعون گشته نیز اینگونه است. همه اینها اسباب بیماری و از بین رفتن هستند. و خداوند نیز خالق اسباب و مسبب آنهاست و خالق غیر از او وجود ندارد، و تقدیر کننده ای نیز جز او نیست.

ولی هرگاه توکل بر خداوند و ایمان بر قضا و قدر الهی در شخص قوت گرفت، فرد با برخورد مستقیم با برخی از این اسباب قوی می شود، و با اعتماد به خداوند و امید به او مستقیماً با این اسباب مواجه شده و به این باور می رسد که هیچ ضرری از این اسباب به او نمی رسد. در چنین حالتی مواجهه مستقیم با این اسباب جایز است به ویژه اگر مصلحت عام یا خاصی در پی داشته باشد.

حدیثی که ابو داود و ترمذی روایت کرده‌اند^۱ بر همین معنا حمل می‌شود. حدیث این است که پیامبر ﷺ دست فرد جذامی را گرفته در ظرف غذا کرد و فرمود با نام خدا و اطمینان و توکل به او بخور. امام احمد رحمته الله این روایت را بر گرفته است و از عمر رضی الله عنه و ابن عمر و سلمان رضی الله عنهم روایت شده است.

شبهه چنین مضمونی در خصوص خالد بن ولید رضی الله عنه نیز روایت شده است که وی سم خورده (و اثر نکرد) و همچنین و خصوص سعد بن ابی وقاص و ابو مسلم خولانی روایت شده است که بروی آب راه رفتند که ابن رجب رحمته الله این روایتها را آورده است.

در خصوص عبارت «لا طيرة» ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید: احتمال دارد که این عبارت نفی یا نهی باشد؛ یعنی فالگیری (بخت آزمایی به آن شیوه رایج در جاهلیت) نکنید. ولی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مذکور «لا عدوی و لا صفر و لا هامة» دلالت دارد بر اینکه مراد وی نفی و ابطال این امور است. اموری که جاهلیت بدان توجه و اهتمام داشت. و نفی در اینگونه امور رساتر است از نهی. چرا که نفی بر بطان آن و عدم تاثیر آن دلالت دارد ولی نهی تنها بر منع از انجام آن دلالت می‌کند.

در صحیح مسلم^۲ از معاویه بن حکم روایت شده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در میان ما کسانی هستند که بدشگون و شومند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آن باوری است که خودتان در درون خود پروارانیده‌اید پس شما را از حقیقت و واقعیت دور نسازد و مانع نشود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این فرموده در حقیقت از این واقعیت خبر داده است که اذیت و شگون بدی که شخص مذکور به افرادی از میان خودشان نسبت می‌داد، در واقع به ذات همین فرد و به اعتماد خود او بر می‌گردد نه به آن کسی که او را بدشگون و نحس موثر

۱- ضعیف است: ابوداود: کتاب الطب (۳۹۲۵): باب فی الطیرة. ترمذی: کتاب الاطعمه (۱۸۱۸): باب ماجاء فی الاکل مع المجذوم. ابن ماجه: کتاب الطب (۳۵۴۲) باب الجذام و اسناد آن ضعیف است. البانی در ضعیف الجامع (۴۲۰۰) آنرا تضعیف کرده است.

۲- مسلم: کتاب السلام (۵۳۷) (۱۲۱): باب تحریم الکهانة و ایتان الکمان.

می دید. گمان، ترس و شرک چنین شخصی عامل بدبختی اوست، و او را از دیدن و شنیدن حقایق باز می‌دارد.

از این رو برای امت خود این مقوله را بیان داشت و برای آنان فساد باور بدشگونی و شوم بودن چیزی یا فردی را تبیین نمود. تا بدانند که خداوند برای چنین چیزی که آنها باور دارند نشانه ودلالتی قرار نداده و آنها سببی که موجب ترس و بر حذر داشتن آنها باشد نصب نکرده است. تا دل‌های امت با باور به یگانگی خداوند اطمینان بیابد و درونشان با آن آرام گیرد، همان یگانگی که انبیاء را به خاطر آن فرستاده و کتابها را برای آن نازل کرده است، آسمانها و زمین را برای آن خلق کرده و دو جایگاه بهشت و جهنم به سبب همین توحید ساخته شده اند. پس پیامبر ﷺ دلبستگی و وابستگی به شرک از دل‌های آنان زدود تا دستگیره و آویزه‌ای از آن در دل‌هایشان باقی نماند و در هیچ شرایطی دچار عملی از اعمال کسانی که اهل آتشند، نشوند، پس هر کس به ریسمان محکم توحید در آویزد و به طناب استوار آن چنگ زند و به خداوند توکل کند، در واقع تصور بدبختی و بد شومی را پیش از آنکه استقرار یابد، زدوده است و پیش از تحقق و دست یافتن به آن، تصور و خیال آنها نیز از خود دور ساخته است. (یعنی فرد موحد و یکتا پرست هرگز چنین چیزهای بی اساس و بی بنیاد را به ذهن و خیال خود راه نمی‌دهد) (مترجم).

عکرمه می‌گوید: مانند ابن عباس نشسته بودیم، پرنده‌ای صدا کنان از آنجا گذشت. یکی در میان جمع ما گفت: خیر است، خیر است. ابن عباس گفت: نه خیر است و نه شر است. پس این کار او را ناپسند داشت. تا معتقد نباشد که چنین چیزی در خیر و شر تاثیر دارد.

طاوس با همراهی شخصی رهسپار سفری بودند. پس کلاغی فریاد سر داد. آن مرد گفت: خیر است.

طاوس گفت: چه خیری نزد این (کلاغ) است؟ مرا همراهی نکن: (همراه من نباش).

احادیثی وارد شده اند که برخی از مردم گمان می‌کنند این احادیث دال بر جواز بدشگونی یا تفاؤل بد، هستند.

مثل این فرموده پیامبر ﷺ که در سه چیز بدشگونی وجود دارد؛ در زن، در حیوان سواری و خانه ابن قیم رحمته الله علیه می گوید: خبر پیامبر ﷺ مبتنی بر اینکه بدشگونی در سه چیز است به معنای اثبات آن بدشگونی و شومی که خداوند آنرا نفی کرده، نیست و نهایت چیزی که می توان در خصوص فرموده پیامبر ﷺ گفت این است که خداوند پاک و منزّه گاهی از موارد سه گانه را به گونه ای خلق می کند، برای هر کسی که به آنها نزدیک شود و یا سکونت گزیند بدبیار و بدشگون است و برخی از آنها را به گونه ای می آفریند که برای نزدیک شونده یا ساکن آن هیچگونه شر و شگون بدی ندارند. مثلاً همانطوری که خداوند سبحان به پدر و مادری یک فرزند پر خیر و برکت می بخشد و به وسیله آن فرزند خیری می بینند، به همین ترتیب به پدر و مادر دیگری فرزند شر و بدشگونی می بخشد که به وسیله آن شر و بدی به اندو می رسد.

منزل و زن و اسب (وسیله سواری) نیز به همین ترتیب و به همین نحو است. (ممکن است در میان آنها یکی شر و یکی نیک و خیر باشند)

خداوند پاک و منزّه آفریننده نیک و بد و خوشبختی و بدبختی است. برخی از چیزهای حاضر و غیبی را سعادت مند و پر خیر و برکت می آفریند از این رو برای کسی که بدان نزدیکی جوید، سعادت مندی و دست یابی به خیر و برکت را به دنبال دارد. و برخی را نیز نحس و بدشگون می آفریند، لذا برای کسی که به آن نزدیک شود مایه شر و بدبختی خواهد بود. تمامی این ها به قضا و قدر الهی تحقق می یابد. همانطور که سایر اسباب را خلق کرده و به مسبب های گوناگون و متضاد مرتبط ساخته است. مثلاً مشک و رایحه های دلپذیر دیگری را آفرید که هر کس از مردم بر آنها نزدیک شود از بوی خوش آنان

۱- بخاری کتاب الجهاد: (۲۸۵۸): باب بایذکر من شؤم الفرس. مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۵) (۱۱۶): باب الطیرة و الفأل و مایکون فیه من الشؤم. از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما نیز به همین نحو وارد شده و آنرا به همین لفظ نیز آورده است. ترمذی به کتاب الادب (۲۸۲۴): باب ماجاء فی الشؤم. نسائی در الخیل (۲۲۰/۶): باب شؤم الخیل. ابن ماجه: کتاب النکاح (۹۹۵): باب مایکون فیه الیمن و الشؤم احمد (۸،۳۸/۲) همچنین از حدیث ابن عمر (رضی الله عنهما)

بهره مند می گردد و ضد آن را نیز خلق کرده و به طوری که آنرا سبب درد و رنج کسانی قرار داده که بدان نزدیک می شوند. تفاوت این دو نوع از طریق حس درک می شود. در خصوص منزل، زن و اسب نیز به همین شیوه است و رنگ چنین باوری با رنگ بدشگونی مشرکانه متفاوت است.

«هامة» بنا بر نظر صحیح با تخفیف میم تلفظ می شود. فرامی گوید: هامة پرنده ای است از پرندگان شب گویا مقصود همان جغد است.

اعرابی می گوید: عرب جاهلی هرگاه در منزل یکی از آنها فرود می آمد آنرا بد آمد و بد شگون می دانستند. مثلاً می گفتند: خبر مرگ من یا یکی از اهل منزل را داده است. بنابراین حدیث مذکور برای نفی و ابطال چنین باوری وارد شده است.

«صفر» با فتحه فاء تلفظ می شود. ابو عیبه در غریب الحدیث از رؤبه روایت کرده است که گفت: صفر کرمی است در شکم که حیوان و مردم دچار آن می شوند و نزد عرب از بیماری گری مسری تر است. بنابراین مراد از نفی آن در واقع نفی همان اعتمادی بود که در خصوص عدوی (تسری بیمار) داشتند. از جمله کسانی که چنین دیدگاهی دارند عبارتند از سفیان بن عینه، امام احمد، بخاری و ابن جریر طبری.

برخی نیز می گویند مقصود از آن ماه صفر است. و نفی به سبب همان عملی بود که اهل جاهلیت در خصوص نسیء انجام می دادند، محرم را حلال کرده و به جای آن صفر را حرام می کردند. این دیدگاه امام مالک است.

ابو داود از محمد بن راشد او نیز از کسی شنید که می گفت: اهل دوران جاهلیت صفر را ماهی بد شوم می دانستند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله این باور آنها را باطل ساخت. ابن رجب می گوید: شاید این دیدگاه از سایر دیدگاههای به حقیقت نزدیکتر باشد. زیرا بدشگون دانستن صفر از جنس همان نحس و شومی است که از آن نهی شده است. نسبت بدشگون دادن به روزی از روزها مثل روز چهارشنبه نیز به همین نحو است. اینکه اهل دوران جاهلیت ازدواج در ماه شول را شوم قلمداد می کردند، خاصه از زمره این نوع از بدشگون دانستههای نهی شده است.

«نوء» مفرد انواء است که در باب خاص خود - انشاء الله - پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

«غول» با ضمه غین. اسم جمع آن اغوال و غیلان است. که در اینجا همان اسم مراد است. ابو سعادات می گوید. غول مفرد غیلان است که جنسی از جن و شیطانهاست. عرب گمان می کردند که اینها دسته ای از شیاطین هستند که در اشکال و لباسهای گوناگون باعث فریب و گمراهی مسافران در بیابانها می شوند. که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین باوری را نهی و ابطال نمود.

اگر گفته شود معنای نفی چیست و با این فرموده پیامبر صکه هر وقت غولهای بیابانها شما را به بی راهه بردند به اذان گفتن مبادرت ورزید،^۱ چه تناسب و همخوانی دارد؟ (یعنی با هم ناسازگارند).

اینگونه پاسخ داده می شود که چنین چیزی در ابتدای دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. سپس خداوند شر آنها را از بندگانش دور ساخت. یا می توان گفت: نفی، ناظر بر وجود غول نیست بلکه متوجه گمان و پندار عرب مبنی بر اینکه آن می تواند در ذات آنها دخل و تصرف کند، است. یا مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از نفی غول، این است که آن نمی تواند کسی را که با خدا است و بر او توکل کرده است به بی راهه بکشد. حدیث دیگری نیز بدان گواهی می دهد که می فرماید: غولی وجود ندارد بلکه غولهایی (که شما باور دارید) جادوی جنیان هستند. یعنی جنیان سحر و جادویی دارند که فرد را خیالاتی و تشخیص وی را مختل می کنند. و دچار واژگون بینی می گردد. پس حدیث «هرگاه غولهای بیابانی شما را به بیراهه بردند به اذان گفتن مبادرت ورزید» یعنی شر آنها را با یاد خدا دفع کنید

۱- ضعیف است: احمد (۳/۳۰۵، ۳۸۲) از حدیث جابر رضی الله عنه آورده است. سند آن همانطوری که حافظ در تخریج الاذکار مطرح کرده ضعیف است. طبرانی در الاوسط آنرا روایت کرده است همانطور که در جامع الصغیر به نقل از ابوهریره وارد شده است. البانی نیز آنرا در ضعیف الجامع (۵۳۵) تضعیف کرده است. هیثمی در المجمع (۱۰/۱۳۴) می گوید: در سند آن عدی بن فضل وجود دارد که متروک است.

و این سخن دال بر آن است که مقصود از نفی پیامبر ﷺ عدم موجودیت آنها نیست. حدیث ابو ایوب نیز از زمره همین مضمون است که گفت: در انبار خرمایی داشتیم که گول می آمد و آنرا بر می داشت.

مسلم و بخاری از انس روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: نه عَدَوَى (صحیح است) و نه طیره ولی از فأل خوشم می‌آید. گفتند: فأل چیست؟ فرمود: سخن نیکو و خوشایند.

مصنف می‌گوید: مسلم^۱ و بخاری از انس روایت کرده‌اند: که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: نه عَدَوَى (صحیح است) و نه طیره ولی از فأل خوشم می‌آید. گفتند: فأل چیست؟ فرمود: سخن نیکو و خوشایند.

ابوسعدات می‌گوید: فأل فعل مهموز است و در خصوص هر چیز خوشایند و بدآیندی به کار می‌رود و طیره تنها در خصوص چیزی استعمال می‌شود که بدآیند است و بسیار اندک برای چیز خوشایند به کار می‌رود.

گفته می‌شود فلان چیز را به فال نیک گرفت و همانگونه هم به تحقق پیوست. مردم آنرا به منظور تخفیف بدون همزه و به صورت فال به کار می‌گیرند. (مقصود پیامبر ﷺ این است که فأل را تنها آن وقت دوست دارم که امید به سودمندی و فایده خداوند در آنها ایجاد کند و در هر سبب ضعیف یا قوی به موثر بودن خداوند امیدوار باشند و چنین تفألی نیک و پسندیده است. ولی هرگاه آرزو و امید شان را از خداوند قطع کنند چنین حالتی شر است و تفأول در این حالت شر و ناپسند است.

در طیره بدگمانی به خدا و انتظار بلا داشتن است ولی تفأول مثل این است که شخص بیمار از فردی بشنود که به او می‌گوید سالم، یا فردی که چیزی را گم کرده است از شخصی بشنود که او را با لفظ ای یا بنده، خطاب کند. همچنین ندهایی در درون فرد این پندار را ایجاد می‌کند که مریض شفا یافته و یا بنده آنچه را که گم کرده بود پیدا

۱- بخاری: کتاب الطب (۵۷۷۶): مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۴) (۱۱۲) باب الطیرة. بخاری کتاب الطب (۵۷۵۵) مسلم: کتاب السلام (۲۲۲۳) (۱۱۰) باب الطیرة از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

نموده است (بنابراین حسن ظن و نیکوگمانی ایجاد می کند) و مقصود از سخن نیکو و خوشایند در حدیث مذکور چنین سخنان امید دهنده و خوشایندی هستند.

عبارت «گفتند: فأل چیست؟» فرمود: سخن نیکو و خوشایند « پیامبر ﷺ بیان فرموده است که فأل برای او خوشایند است و این بیانگر آن است که فأل از جمله فالگیری به آن معنای نهی شده اش نیست: مثل طیره که مذموم و نهی شده است.

ابن قیم رحمته الله می گوید: دوست داشتن و پسندیدن فال نیک شرک محسوب نمی شود بلکه آن بیانگر مقتضای سرشت و طبیعت انسان است و موجب فطرت و سرشت انسانی است که همیشه به سمت و سویی تمایل پیدا می کند که با آن همسو و هماهنگ است. همانگونه که پیامبر ﷺ به یاران خود خبر داده است که در دنیا زن و بوی خوش برای او دوست داشتنی هستند^۱ پیامبر ﷺ حلوا و عسل را دوست می داشت و همچنین از صدای خوب قرآن و اذان خوشش می آمد و بدان گوش می کرد. اخلاق متعالی و فضائل اخلاقی را دوست می داشت.

و خلاصه اینکه هر نوع کمال و خیر و هر چیزی که به آندو منجر می شد را دوست می داشت. خداوند پاک و منزّه در طبیعت و سرشت مردم این ویژگی را قرار داده است که از شنیدن اسم نیکو و محبت به آن خوششان می آید و ذات آنها به سوی چنین اسمهایی تمایل پیدا می کند. همچنین سرشت انسانها را به گونه ای قرار داده است که با شنیدن اسامی و نامهای خوشایندی مثل رستگار، سلام، کامروا، تهنیت، مژده، کامیاب، پیروز و غیره شاد و خرسند و مسرور می گردند. هرگاه این اسمها بر گوش ها رسانیده شوند جان و روان با شنیدن آنها شاد و خرم می گردد و درون گشایش می یابد و قلب به وسیله آن قوت می گیرد، ولی هرگاه اسامی ضد این اسمها شنیده شوند در قلب نیز ضد

۱- صحیح است: قسمتی از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه است که گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: «حُبِّبَ إِلَيَّ... فِي الصَّلَاةِ» احمد (۳/۱۲۸، ۱۹۹، ۲۸۵) نسائی (۶۱/۷) در عشرة النساء باب حب النساء. البانی در صحیح الجامع (۳۱۱۹) آنرا صحیح دانسته است.

آن حالتی که مطرح شد ایجاد می گردد، شخص را نگران می کند، و در درون او ترس و بد بیاری، تنگی و سختی و گرفتگی ایجاد می کند، حالتی از دلمردگی و دلسردی در او ایجاد می کند که چیزی جز ضرر در دنیا و نقض در ایمان و همنشینی و نزدیکی به شرک را برای او در پی ندارد.

حلیمی می گوید: پیامبر ﷺ از فال نیک زدن بدان خاطر خوشش می آمد که تشاؤم یا فال بدزدن به معنای بد گمانی بی اساس به خداوند است، در حالی که فال نیک گمان نیکو و حسن ظن به خداست. و مؤمن در هر حالی فرمان داده شده است که به خداوند گمان نیکو برد و حسن ظن داشته باشد.

ابو داود با سند صحیح خود از عقبه بن عامر روایت کرده است که گفت: طیره (فالگیری) نزد رسول خدا ﷺ مطرح شد. وی ﷺ فرمود: نیکوترین آن فال است. مسلمانی را از آن منع نکن. هرگاه یکی از شما چیزی را دید که آنرا ناپسند می دارد، بگوید: پروردگارا تنها تونیکی ها را می آوری و بدیها را دفع می کنی. هیچ نیرو و توانی نیست مگر اینکه از جانب تست (به قدرت و توانایی توست).

مصنف می گوید: ابو داود با سند صحیح خود از عقبه بن عامر روایت کرده است که گفت: طیره (فالگیری) نزد رسول خدا ﷺ مطرح شد. وی ﷺ فرمود: نیکوترین آن فال است. مسلمانی را از آن منع نکن. هرگاه یکی از شما چیزی را دید که آنرا ناپسند می دارد، بگوید: پروردگارا تنها تونیکی ها را می آوری و بدیها را دفع می کنی. هیچ نیرو و توانی نیست مگر اینکه از جانب تست.

(عقبه بن عامر) در نسخه های توحید، اسم عقبه بن عامر وارد شده است ولی درست عروه بن عامر است که احمد، ابو داود و دیگران نیز به همین عنوان مطرح کرده اند. وی اهل مکه ولی در نسب او اختلاف نظر وجود دارد.^۱ احمد می گوید عروه بن عامر قرشی و دیگران می گویند عروه بن عامر جهنی. صحابی بودن او نیز مورد اختلاف واقع شده است. ماوردی به صحابی بودن او معتقد است. ابن حبان وی را از زمره افراد موثق تابعین می داند. مزی نیز می گوید: صحابی نبودن او صحیح است.

۱- ضعیف است: ابو داود: کتاب الطب (۳۷۱۹) باب فی الطیره که اسناد آن ضعیف است. البانی آنرا در ضعیف الجامع (۱۹۹) تضعیف کرده است. آنگونه مولف نسبت داده چنین حدیثی را احمد نیاورده است.

عبارت «فرمود: نیکوترین آن فال است» پیشتر گذشت که پیامبر ﷺ از فال خوب زدن خوشش می آمد. ترمذی با روایت صحیح از انس رضی الله عنه آورده است.^۱

که پیامبر ﷺ هرگاه برای نیاز خود خارج می شد دوست داشت که شخصی او را با الفاظی مثل نجیح و راشد یعنی شکیبا و رهیافته خطاب کند و چنین الفاضی را بشنود.

ابو داود از بریده روایت کرده است^۲ که پیامبر ﷺ چیزی را به فال بد نمی گرفت و هرگاه شخصی را برای کاری مأمور می ساخت، اسمش را می پرسید، اگر از آن اسم خوشش می آید خرسند می گشت و اگر از اسم وی خوشش نمی آمد ناپسندی و کراهت از چهره او نمایان می شد. اسناد این روایت حسن است. و این بیانگر استعمال فال نیکوست.

ابن قیم رحمته الله می گوید: پیامبر ﷺ خبر داده است که حسن ظن داشتن و فال نیک زدن از زمره فالگیری (طیره) است و بهترین آن است. فالگیری را در حالت کلی باطل ساخته و فال نیکو را نیز از جنس آن ولی نیکوتر و بهتر از آن بر شمرده است. بنابراین فال نیک (حسن ظن داشتن) و طیره به جهت امتیاز و تضادی که میان آنها است از یکدیگر متفاوت و جدا هستند، یکی سودمند و دیگر زیان آور است. منع تعویذ شرک و تجویز تعویذ و دعایی که آمیخته به شرک نیست نیز نظیر این دو نوع تفاؤل است (یکی زیان آور و ممنوع و دیگری سودمند و مجاز) چرا که تعویذ بدون شرک به سبب منفعت بدون از هر گونه زیان و مفسده اجازه داده شده است.

عبارت «و لاترد مسلماً» مسلمانی را از آن منع نکن یا مسلمان از آن منع نمی شود و برای او جایز است.

۱- صحیح است: ترمذی: کتاب السیر (۱۶۱۶) باب ماجاء فی الطیره می گوید: حسن غریب صحیح است. البانی نیز در صحیح الجامع (۴۸۵۴) آنرا تصحیح کرده است.

۲- صحیح است: ابو داود: کتاب الطب (۳۹۲۰) باب فی الطیره حافظ در الفتح (۲۱۵/۱۰) آنرا حسن دانسته است. احمد نیز آنرا (۲۴۷/۵-۳۴۸) آورده است. البانی در الصحیحة (۷۶۲) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

طیبی می گوید کنایه است از اینکه کافر بر خلاف آن است. (حسن ظن ندارد بلکه بد گمان و شوم نگر است) والله اعلم.

عبارت «پروردگارا تنها تو نیکی ها را می آوری و بدیها را رفع می کنی» یعنی طیره (فالگیری) نیکی ها را نمی آورد و سختی ها را رفع نمی کند. بلکه تنها تو یکتا و یگانه هستی و می توانی نیکی ها را به ما برسانی و بدیها را از ما دور سازی.

که حسنت و نیکی ها در اینجا یعنی نعمت ها، و بدیها یعنی گرفتاریها و مشکلات و پیشامدهای ناگوار.

مثلا خداوند می فرماید: ﴿وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ ﴿٧٩﴾﴾ (النساء: ۷۸ - ۷۹).

یعنی: اگر خیر و خوبی بدیشان رسد می گویند: این از سوی خداست و اگر بدی و مصیبتی بدیشان رسد می گویند این از توست. (پیامبر ﷺ) بگو همه از سوی خداست. این مردمان را چه شده است که سخن نمی فهمند. (ای پیامبر) آنچه از خیر و خوبی به تو می رسد از سوی خداست و آنچه بلا و بدی به تو می رسد از جانب خود توست.

عبارت مذکور بیانگر دل بستگی به غیر خدا در جلب نفع و دفع ضرر است. و این همان توحید است و چنین دعایی برای کسی که در قلب او ذره ای از بد گمانی و بدشگونی وجود دارد مناسب است و تصریح دارد بر اینکه باورهایی مثل فالگیری و تشاؤم نه نفعی می رساند و نه ضرری را دفع می کند. و هر کس چنین باورهایی را در درون خود پرورش دهد نادان و مشرک است.

عبارت «و لا حول و لا قوة إلا بك» یعنی طلب کمک و یاری کردن از خدا به طریق توکل و تکیه به او و عدم توجه به طیره و بخت آزمایی که گاهی خود چنین باوری به منظور عقوبت و مجازات فرد، او را گرفتار مشقت و سختی می کند. دعای مذکور از حقیقت توکل که قوی ترین سبب در جلب خیرات و دفع مضرات است، نشأت می گیرد.

«حَوْل» یعنی دگرگونی و انتقال فرد از حالتی به حالت دیگر و قوت و نیروی این دگرگونی تنها از سوی خداوند یگانه است: عبارت مذکور بیانگر تبری و دوری گزیدن از باور به هر نوع دگرگونی و قدرت و مشیئتی جز دگرگونی و قدرت و مشیت خداوند است و این همان توحید ربوبیت است (که فرد هر نوع دگرگونی و نیرو و اراده‌ای را بدون اراده خداوند به رسمیت نشناسد) و این از سویی هم راهنمای توحید الوهیت است و توحید الوهیت نیز یعنی تمام انواع عبادتها را مختص خدا قرار دادن که همان توحید قصد و اراده است که شرح آن به شکرانه خداوند قبلا گذشت.

از ابن مسعود رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده است که طیره شرک است. طیره شرک است: کسی از ما نیست مگر اینکه (در دل او ذره ای از آن وجود دارد) ولی خداوند آنرا با توکل از بین می برد.

ابو داود و ترمذی آنرا روایت کرده اند، ضمن اینکه ترمذی آنرا صحیح دانسته و قسمت پایانی آنرا سخن ابن مسعود می داند.

احمد نیز از حدیث ابن عمر و آورده است: هرکسی که طیره او را از حاجتش باز دارد و منصرف کند در واقع دچار شرک شده است. گفتند: کفاره آن چیست؟ فرمود: بگوید: پروردگارا خیری جز تو وجود ندارد و طیری جز طیرتو نیست، هیچ معبود برحق جز تونیست.

و همچنین احمد از حدیث فضل بن عباس رضی الله عنه آورده است که طیره همان چیزی است که ترا از اراده ات منصرف کند و از انجام آنچه اراده کرده ای بگذری (از انجام عمل ترا باز دارد).

مصنف رضی الله عنه می گوید: از ابن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است که طیره شرک است. طیره شرک است: کسی از ما نیست مگر اینکه (در دل او ذره ای از آن وجود دارد) ولی خداوند آنرا با توکل از بین می برد.

ابو داود و ترمذی آنرا روایت کرده اند ضمن اینکه ترمذی آنرا صحیح دانسته و قسمت پایانی آنرا سخن ابن مسعود می داند. این روایت را ابن ماجه و ابن حبان نیز روایت کرده اند.^۱ در لفظ ابو داود: «الطیرة شرک» سه بار تکرار شده است: یعنی طیره شرک شرک است. که این روایات به صورت صریح بر تحریم طیره دلالت دارند.

۱- صحیح است: ابو داود: کتاب الطب (۳۹۱۰) باب فی الطیرة ترمذی: کتاب السیر (۱۶۱۴): باب ماجاء فی الطیرة می گوید حدیث حسن صحیح است ابن ماجه: کتاب الطب (۳۵۳۸): باب من کان یعجبه الفأل

و اینکه آن از زمره شرک است، به دلیل اینکه دل بستگی به غیر خداوند متعال است ابن حمدان می گوید: طیره ناپسند داشته شده است. و افراد دیگری از پیروان احمد نیز چنین دیدگاهی دارند. ابن مفلح می گوید: شایسته است که به طور قاطع تحریم شود؟ (یعنی مکروه به آن معنای مصطلح در نزد فقها نیست بلکه به معنای تحریم است). در شرح السنن می گوید: طیره از زمره شرک قرار داده شده است، چرا که عرب جاهلی اعتقاد داشتند که اگر به موجب و مقتضای طیره عمل شود، منفعتی را برای آنان جلب یا ضرر و زیانی را از آنان دفع خواهد کرد. گویا که آنان از طریق طیره به خداوند متعال شرک می ورزیدند.

عبارت «کسی از ما نیست مگر اینکه» ابوالقاسم اصفهانی و منذری می گویند: در حدیث چیزی مستتر و در تقدیر است. که تقدیر آن اینگونه است: «هیچکدام از ما نیست مگر اینکه در دل او چیزی از باور به طیره یابدشگونی وجود دارد». خلخالی می گوید: مستثنی به دلیل اینکه دربر گیرنده حالت ناپسندی است، حذف شده است و این به منظور رعایت ادب در سخن است.

عبارت «ولی خداوند آنرا با توکل از بین می برد» یعنی هرگاه در جلب منافع و دفع مضرات به خداوند توکل کنیم با توکل به خداوند یگانه، او تمام وابستگی های غیر خدایی را از دلهایمان می زداید و از بین می برد.

عبارت «و قسمت پایانی آنرا سخن ابن مسعود می داند» ابن قیم می گوید: چنین سخنی درست است، چرا که طیره نوعی شرک است.

مصنف رحمته الله می گوید: «احمد از حدیث ابن عمرو آورده است: هرکسی که طیره او را از حاجتش باز دارد و منصرف کند در واقع دچار شرک شده است، گفتند: کفاره آن

و یکره الطیره ابن حبان (۱۴۲۷-موارد)البانی آنرا در الصحیحیه شماره (۴۲۹) صحیح دانسته است و افزودن «و ما منا إلا... کسی از ما نیست مگر» نیز در حدیث درج شده است، همانطوری که بخاری و دیگران بر آن نص دارند. به کتاب الترغیب و الترهیب منذری (۶۴/۴) مراجعه شود.

چیست؟ فرمود: بگویند: پروردگارا خیری جز خیر تو وجود ندارد و طیره ی جز طیره تو نیست و هیچ معبود بر حقی جز تو نیست» این حدیث را احمد و طبرانی از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده‌اند.^۱ در سند آن ابن لهیعه است و دیگر جال آن موثق و معتمدند.

مقصود از ابن عمرو همان عبد الله بن عمرو بن عاص بن وائل سَهْمی، مکنی به ابو محمد یا بنابر قول ضعیفی ابو عبدالرحمن است. وی یکی از پیشگامان اصحاب پیامبر ﷺ و از جمله کسانی که همراهی و مصاحبت فراوانی با پیامبر ﷺ داشته است. وی یکی از چهار عبدالله معروف است که در فقه مهارت داشتند. بنابر قول درست تر در ماه ذی الحجّه و در شبهای حُرّه در (همان اتفاق معروف در سال ۶۳ هجری) در طائف در گذشت.

عبارت «هر کسی که طیره او را از حاجتش باز دارد و منصرف کند، در واقع دچار شرک شده است»

به خاطر اینکه طیره همان شوم تلقی کردن و بد شگون دانستن چیزی است که شخص می بیند و یا می شنود. پس هرگاه چنین باور و اعتقادی شخص را از انجام حاجتی که به انجام آن اراده کرده است منصرف سازد، مثلاً او را از رفتن به سفر و یا چیزی نظیر آن باز دارد. پس او از آنچه اراده کرده و برای آن تلاش می کند با دیدن و یا شنیدن چیزی بدگمان شده و از انجام آن کار و تلاش باز می ماند. با چنین باوری، همانطور که

۱- صحیح است: احمد (۲/۲۲۰). هبثمی پس از آنکه این روایت را به احمد و طبرانی نسبت می دهد (هبثمی (۵/۱۰۵) می گوید: در سند آن ابن لهیعه وجود دارد و حدیث او حسن است دیگر رجال آن موثقتند. البانی در الصحیحة (۱۰۶۵) آنرا صحیح قلمداد کرده است. چرا که از روایت ابن وهب و یکی از عبادله است و روایت وی صحیح است. سپس البانی (۳/۵۴) می گوید: شایسته است که در حاشیه فتح المجید به این امر اشاره و تذکر داده شود. از آنجایی که حدیث به احمد نسبت داده شده سپس آنرا به دلیل این لهیعه به ضعف حدیث گمان برده است (یعنی وجود این لهیعه را مایه ضعف حدیث تلقی کرده است).

گذشت، فرد مشرک می‌شود. با توجه به غیرِ خدا، توکلش را برای خداوند خالص نکرده است از این رو در توکل او شیطان نیز بهره مند شده است. عبارت «کفارہ آن چیست؟» تا پایان آن. هر گاه شخص دعای مذکور را بگوید و از آنچه در دل او افتاده است روی گردان شود و بدان توجه نکند. خداوند آنچه را که در همان ابتدا بر دل او خطور کرده می‌پوشاند و او را می‌بخشد. زیرا با این دعا که در بردارنده اعتماد بر خداوند یگانه و رد کردن از غیر اوست بدگمانی و عدم اخلاص نشأت گرفته از طیره از درونش زدوده می‌شود.

حدیث مذکور متضمن آن است که طیره بر کسی که انرا ناپسند داشته در رفتن به روش آنرا، ناروا می‌دارد ضرری نمی‌سازد ولی کسی که توکلش را برای خداوند خالص نگرداند و خود را با شیطان در این امر رها می‌سازد. به آنچه آنرا ناشایست و بد می‌داند به خاطر چنین باوری با وقوع آن اتفاق ناپسند عقوبت داده می‌شود. زیرا از آنچه که ایمان به آن واجب است رو یگردان شده است و باید باور کند که تمامی خیر و نیکی در دست خداست. خداوند است که با خواست و اراده خود منفعتی را برای بنده‌اش جلب و تنها اوست که با قدرت، لطف و احسان خود ضرری را از وی دفع می‌کند. هر خیری از جانب اوست و اوست که هر شری را از بنده‌اش دور می‌سازد و هر شری که به بنده می‌رسد به سبب گناه خود اوست.

همانگونه که خداوند فرموده است ﴿ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ﴾ (النساء: ۷۹).

یعنی: هر نیکی که به تو می‌رسد از جانب خداوند و هر بدی که بدان دچار می‌شوی از خودت است.

مصنف می‌گوید: او (احمد) از حدیث فضل بن عباس رضی الله عنه آورده است که طیره همان چیزی است که ترا از اراده ات منصرف کند و از انجام آنچه قصد و اراده کرده‌ای صرف نظر کنی و مانع انجام آن عمل می‌شود.

این حدیث نزد امام احمد است^۱ که از فضل بن عباس روایت کرده است که گفت: روزی با رسول خدا ﷺ خارج شدم. آهوئی از سمت راست به سوی چپ رفت. (رسول خدا ﷺ) به پهلو برگشت و او را در آغوش گرفتم و گفتم: ای رسول خدا ﷺ برای من بدشگون یا طیره است. پیامبر ﷺ فرمود: طیره همان چیزی است که ترا از اراده‌ات منصرف کند و از آنچه قصد و اراده انجام آنرا داری صرف نظر کنی (یعنی با شنیدن یا دیدن آنچه بدشگون می دانی ترا از انجام آن منصرف سازد). سند این روایت منقطع است. یعنی میان مسلمة و فضل فاصله و انقطاع ایجاد شده است.

فضل همان فضل بن عباس عبدالمطلب، پسر عمومی پیامبر ﷺ است. ابن معین می گوید: در جنگ یرموک کشته شد، دیگران می گویند در جنگ مرج الصفر به سال سیزدهم هجری و در سن ۲۲ سالگی کشته شد.

عبارت «طیره آن است که ترا از اراده و انجام عمل منصرف سازد تا از انجام آنچه قصد انجام آنرا داری صرف نظر کنی و بگذای» این در واقع تعریف فالگیری یا طیره ای است که از انجام آن نهی شده است

[مترجم: (با توجه به مطلبی که گذشت اگر دیدن و یا شنیدن چیزی را در باور و خیال خود به بدشگونی و شوم بودن و وقوع اتفاق ناگواری حمل کنیم، چنین چیزی همان طیره است مثلاً شخصی آواز خواندن پرنده ای خاص را بدشگون و شوم می داند به این توضیح که مثلاً آنرا خبر مرگ یکی از بستگان خود تلقی می کند و الله اعلم).]

ولی آن فالی که پیامبر ﷺ آنرا دوست می داشت در واقع سخنی است که در آن نوعی بشارت و خرسندی وجود دارد، بنده به وسیله آن شاد می شود نه اینکه به ان اعتماد و تکیه کند و بر خلاف آن فال بدی که شخص اتفاق پیش آمده احتمالی را تمام شده تصور کند و او را از قصد و انجام عمل باز می دارد و در دل خود نوعی اعتماد بر آن چیز خیالی دارد. در میان این دو تفاوت است و الله اعلم.

۱- ضعیف است: احمد (۲۱۳/۱) مسند این روایت همانطور که مؤلف نیز اشاره کرده است به دلیل انقطاع آن ضعیف است. ابن مفلح نیز در آداب الشریعة (۳۷۷/۳) آنرا تضعیف کرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: هشدار بر این فرموده خداوند که می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الأعراف: ۱۳۱ به همراه این فرموده که ﴿قَالُوا طَبَرَكُمْ مَعَكُمْ﴾ یس: ۱۹ که در واقع بدشومی را نخست به خدا و سپس به خود انسانها نسبت می‌دهد.

دوم: نفی (عدوی) تسری بیماری (به طور ذاتی) بی آنکه به اذن و خواست خداوند نسبت دهند. (عدوی).

سوم: نفی طیره (بدشگون دانستن چیزهای بر اساس باور و اعتقاد خود).

چهارم: نفی هامه (صدای پرنده خاص را شوم دانستن).

پنجم: نفی صفر (شوم دانستن ماه صفر و با باوری که عرب در خصوص کرمی خاص داشت).

ششم: فال (سخن بشارت دهنده و خوشایندی یا هر سخنی که مسرت بخش باشد و در فرد امید ایجاد کند، بی آنکه تنها به آن سخن اعتماد کند) از جمله موارد پیشین نیست بلکه مستحب است.

هفتم: تفسیر و شرح فال.

هشتم: اگر چیزی از بدشگون دانستن آنها و یا آنچه مردم شوم می‌دانند در دل مومن ایجاد شود اگر از آن کراهت داشته باشد به او ضرری نمی‌رساند بلکه خداوند از طریق توکل آنها از دل مومن می‌زداید.

نهم: دعایی که فرد در صورت یافتن چیزی از اینگونه باورها در درون خود باید آنها بگوید و باور کند.

دهم: تصریح به اینکه طیره (بدشگون تلقی کردن و فال بدزدن) شرک است.

یازدهم: تفسیر و شرح طیره (فالی) که مذموم و نکوهیده است.

باب: آنچه در خصوص پیشگویی از طریق ستارگان آمده است

بخاری در صحیح خود می‌گوید: قتاده گفته است که خداوند این ستارگان را برای سه امر خلق کرده است: زینت (زیبایی) آسمان، پرتاب شدن به سوی شیطانها و نشانه‌هایی که راه به وسیله آن‌ها پیدا می‌شود. (یعنی شخص گمشده به وسیله آنها راه می‌یابد) هر کس به غیر از این سه مورد تاویلی کند به خطا رفته و بهره خود را پایمال کرده است. و خود را در چیزی به سختی انداخته است که بدان علم و آگاهی ندارد. پایان.

مصنف می‌گوید: «باب آنچه در خصوص پیشگویی از طریق ستارگان (تنجیم) آمده است».

شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید «تنجیم» همان استدلال به وضعیت و موقعیت ستارگان برای حوادثی که بر روی زمین اتفاق می‌افتد، است

خطابی می‌گوید: علم نجومی که مورد نهی واقع شده آن است که ستاره شناسان مدعی می‌شوند از آن طریق می‌توانند به حوادث و اتفاقاتی که در آینده به وقوع می‌پیوندد، علم و آگاهی یابند. مثل وقت وزیدن بادهای، آمدن باران، دگرگونی و تغییر قیمتها و چیزهایی از این قبیل امور که گمان می‌برند، می‌توانند از طریق شناخت مسیر ستارگان از مجرا و محور خود و اجتماع و افتراق آنها، اینگونه مسائل را درک کنند. مدعی اند که این حالات و وضعیتهای ستارگان بر پایین‌دستان و کسانی که در زمین زندگی می‌کنند تاثیر دارد. چنین ادعایی از سوی آنان به معنای صدور حکم از غیب، و دست زدن به علمی است که خداوند تنها به خود اختصاص داده است و کسی جز او، غیب را نمی‌داند.

مصنف رحمته الله می گوید: بخاری در صحیح خود می گوید: قتاده گفته است که خداوند این ستارگان را برای سه امر خلق کرده است: زینت (زیبایی) آسمان، پرتاب شدن به سوی شیطانها و نشانه هایی که راه به وسیله آن ها پیدا می شود. (یعنی شخص گمشده به وسیله آنها راه می یابد) هر کس به غیر از این سه مورد تأویلی کند به خطا رفته و بهره خود را پایمال کرده است. و خود را در چیزی به سختی انداخته است که بدان علم و آگاهی ندارد.

این اثر را بخاری در صحیح خود و عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و دیگران آورده اند

خطیب نیز در کتاب النجوم از قتاده با این لفظ آورده است که خداوند این ستارگان را تنها برای سه خصلت و ویژگی قرار داده است آنها را زینت و پیراستن آسمان، راهنمای مردم و وسیله راندن شیطانها قرار داده است. هر کس مدعی دست یافتن به غیر از این موارد در خصوص ستارگان شود، در واقع بارأی و نظر شخصی خود سخن گفته است فهم او خطا رفته و بهره اش ضایع گشته است. و خود را در چیزی که بدان علم ندارد به سختی انداخته است.

مردمانی که به امر خداوند جاهل اند، در خصوص این ستارگان پیشگویی و غیب گویی را پدید آوردند، مثلا گفتند: هر کس با فلان و بهمان ستاره همدم شود یا همزمان با آن عروسی کند، چنین و چنان می شود و هر کسی با فلان و بهمان ستاره سفر کند، چنین و چنان است. ولی سوگند به خداوند هیچ ستاره ای نیست مگر اینکه سرخ و سیاه، بلند قد و کوتاه قد زیبا و زشت با آن متولد شده است (یعنی ستارگان تاثیری در سیاهی و سرخی، بلندی و کوتاهی و سایر خصوصیات و ویژگیهای طبیعی انسانها ندارند بلکه آنها فقط برای همان سه منظور مذکور خلق و ایجاد شده اند).

علم این ستارگان، این جنییدگان و این پرنده، ذره ای از علم غیب محسوب نمی شود. اگر کسی علم غیب می دانست حتما آدمی که خداوند به دست خود انرا خلق

کرده و فرشتگان بر او سجده کردند و خداوند علم اسمهای هر چیزی را به او عطا کرد، این علم را نیز می دانست پایان.

پس سخن این امام در خصوص منکراتی که در عصر تا بعین به وجود آمده است و وی آنها را انکار می کند، جای تامل و اندیشه دارد، شر به طور مداوم در هر دوره و عصری پس از تا بعین فزونی یافت تا اینکه در دوران فعلی به نهایت خود رسیده است و در تمامی مناطق، در برخی کم و در برخی فراوان، فراگیر شده است. هرکسی از مردم که آنها را انکار می کند، ارجمند و گرانمایه است.

چنین مصیبتی برای دین مصیبت بسیار بزرگی است. انالله و انا الیه راجعون.

عبارت «خداوند این ستارگان را برای سه امر - یا به سه منظور - خلق کرده است»

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا

لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿٥﴾ (الملك: ۵)

یعنی: ما آسمان نزدیک را با چراغهایی آراسته ایم و آنها را وسیله راندن اهریمنان

ساخته ایم.

یا در جای دیگر فرموده است ﴿وَعَلَّمْنَاهُ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾﴾ (النحل: ۱۶)

یعنی: و نشانه هایی (برای آنان قرار دادیم) و آنان به وسیله ستارگان رهنمون می شوند.

در اینجا به این مطلب اشاره شده است که ستارگان در آسمان نزدیک اند.

همانطوری که ابن مردویه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند «اما آسمان نزدیک: خداوند آنها را از دود پدید آورد و در آن چراغ و ماهی

درخشان قرار داد و آنها را چراغهایی آراسته است که این چراغها را وسیله راندن اهریمنان

و حفاظت در برابر هر اهریمن رانده شده ای قرار داده است.

مقصود از «علامات» نشانه ها یعنی اینکه آن ستارگان به جهات مختلف راهنمایی و

دلالت می کنند که مردم به وسیله آنها جهت یابی می کنند و جهت های مختلف را تشخیص

می دهند. همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي

طُلُمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٧﴾ (الأنعام: ۹۷) یعنی: او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی های خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید.

مقصود این است که به وسیله آن ستارگان جهت و سمتی را که قصد رفتن به آنجا را دارید، بیابید، نه اینکه به علم غیب دست یابید، همانگونه که منجمان چنین اعتقادی را دارند و چگونگی و جهت بطلان آن نیز قبلاً گذشت و اینکه چنان باوری اساساً حقیقت ندارد. همانگونه که قتاده گفته است هر کس آنها را به غیر از سه حالت مذکور در کتاب خدا تاویل کند، اشتباه و خطا کرده است، زیرا دچار پنداری شده است که خداوند دلیل روشن برای آن نازل نکرده است و بهره اش از هر خیری ضایع می گردد. چرا که خود را به چیزی مشغول کرده است که به او آسیب می رساند و نفعی برای او ندارد.

اگر گفته شود که منجم (اختر شناس) گاهی راست می گوید و سخنش درست است. می توان گفت: راست گفتن وی همانند راست گفتن کاهن (غیبگو) است، در یک چیز راست می گوید ولی در صد مورد دروغ می گوید و سخنش راست نیست. و راست گفتن وی در همان یک مورد نیز از روی علم نیست بلکه گاهی با تقدیر خداوند موافق و مطابق می شود و در حق کسی که آنرا راست گفته مایه آزمایش است.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که در خصوص این سخن خداوند

که می فرماید ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ تَعْلَمَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَّمَتِ ﴿النحل: ۱۵ - ۱۶﴾

می گوید: «وَعَلَّمَتِ» بر چیزهایی که قبل از آن در خصوص زمین مطرح شده، معطوف گردیده است، سپس با این قسمت آیه دوم آغاز می کند که خداوند فرموده است (وَيَا تَجْمِمْ هُمْ يَهْتَدُونَ وَأَنْهَارًا که ابن جریر به همین معنا از ابن عباس روایت کرده است.

احادیثی در ابطال علم نجوم (به این معنای مذموم و غیر واقعی) از پیامبر ﷺ وارد شده است: مثل این فرموده وی ﷺ که می فرماید: هر کس پاره ای از علم نجوم فرا گیرد در واقع پاره ای جادو فرا گرفته است، و هر میزان بیشتر از این علم فرا گیرد گناه و عقوبت او نیز افزونتر می شود.^۱

از رجاء بن حیوة روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: از جمله چیزهایی که بر امت خود از آن می هراسم: تصدیق پیشگویی ستاره شناسان، تکذیب و دروغ انگاشتن قدر خداوند و ستم پیشوایان است که عبد بن حمید این حدیث را روایت کرده است.

از ابو محجن به صورت مرفوع روایت شده است که: «بر امت خود از سه چیز می ترسم: ستم پیشوایان، ایمان به ستارگان (پیشگویی توسط ستارگان) و دروغ انگاشتن قدر خداوند. این حدیث را ابن عساکر روایت کرده و سیوطی نیز آنرا حسن دانسته است.»^۲

از انس رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده است. «بر امت خود پس از من از دو خصلت در هراسم» تکذیب قدر خداوند و ایمان به ستارگان. (همان پیشگویی با ستارگان).

که ابو یعلی، ابن عدی و خطاب در کتاب النجوم، این حدیث را روایت کرده اند و سیوطی نیز همانند حدیث پیشین آنرا حسن تلقی کرده است.^۳

احادیث فراوانی پیرامون نکوهش پیشگویی با ستارگان و بر حذر داشتن خود از آنها وارد شده است.

۱- تخریج این حدیث در شماره (۲۳۹) قبلا گذشت

۲- صحیح است: ولی حدیث رجاء بن حیوة مرسل است. حدیث ابومحجن را ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (۳۹/۲) نیز آورده است. اسناد آن همانطور که در الصحیحة (۱۱۹/۳) آمده ضعیف است. این حدیث شواهد فراوانی از ابو درداء، انس و دیگران دارد که بوسیله آنها به درجه صحت می رسد همانگونه که البانی نیز در الصحیحة (۱۱۲۷) چنین فرموده است.

۳- حسن است: ابویعلی در مسند خود (۱۰۲۳) و ابن عدی در الکامل (۱۳۵۰/۴) آورده اند اسناد آن به دلیل یزید رقاشی ضعیف است. جز اینکه این حدیث شواهدی دارد. که تخریج شماره (۲۷۲) به همین بر می گردد و در واقع می توان به آن مراجعه کرد.

قتاده یادگیری منازل ماه را ناپسند داشته و ابن عیینه نیز بدان رخصت و اجازه نداده است.
 که این مطلب را حرب از آندو نفر مطرح کرده است. اسحاق و احمد بن حنبل به یادگیری آن رخصت و اجازه داده اند.

مصنف می گوید: قتاده یادگیری منازل ماه را ناپسند داشته و ابن عیینه نیز بدان رخصت و اجازه نداده است. که این مطلب را حرب از آندو نفر مطرح کرده است. اسحاق و احمد بن حنبل به یادگیری آن رخصت و اجازه داده اند.

خطابی می گوید: علم نجومی که از طریق مشاهده و خبر دریافت می شود و در واقع زوال و جهت قبله به وسیله آن شناخته می شود، در آن علم نجومی که از آن منع و نهی شده است داخل نمی شود. (این دو با یکدیگر تفاوت دارند).

زیرا مثلاً شناخت پیگیری سایه چیزی، این را نمی رساند که سایه دائماً به تبعیت از خورشید و یا نوری که به جسم آن می تابد متقاضی است؛ خورشید پس از بالا آمدن از کرانه شرقی به سوی وسط آسمان، سایه اشیاء در جهت مخالف تابش آن ایجاد می شوند، سپس از وسط آسمان به سمت مغرب می رود و سایه در جهت مخالف شکل می گیرد و چنین علمی را می توان مشاهده درک کرد. (که قدما وقت خودشان را به همین طریق و با کوتاه و بلند شدن سایه در جهات گوناگون تنظیم و رصد می کردند).

ولی امروزه کسانی که در این حرفه مهارت داشتند از رصد به این شیوه بی نیاز شده اند چرا که ابزارهایی درست شده که وقت را دقیق برای آنان تنظیم می کند و نیازی به رصد سایه و کنترل موقعیت خورشید نیست.

استدلال به ستارگان به منظور یافتن جهت قبله نیز به این نحو درست است که اهل خبره و متخصصین امر، پیشوایانی که به این امر اهتمام و شناخت دارند و در صدق و راستی آنها در آنچه خبر می دهند تردیدی نداریم. بارصد کردن ستارگانی جهت قبله را

تعیین می‌کنند. مثلاً یک نوع ستاره را هنگامی که در کعبه حضور دارد می‌یابد و سپس چون در غیاب کعبه و در مکان دیگری است با مشاهده همان ستاره جهت کعبه را پیدا می‌کند. که چنین درکی از طریق معاینه و مشاهده حاصل می‌شود.

و ادراک ما نیز بر اساس خبر آنانی است که اگر نزد ما باشند در دین خود متهم نیستند (انسانهای موجه و موثقی هستند). و شناخت و معرفتشان نیز کامل و بی نقص است. پایان

ابن منذر از مجاهد روایت کرده است که وی، در این که شخص منزلگاههای ماه را بیاموزد، اشکالی نمی‌دید.

از ابراهیم نیز روایت شده است که وی یادگیری علم نجوم (ستاره شناسی) را در حدی که به وسیله آن راه و جهت را پیدا کنند روا می‌دانست.

ابن رجب می‌گوید: آن علم نجومی که بدان اجازه داده شده و یادگیری آن جایز و رواست آن است که برای سفر و جهت یابی در سفر از آن بهره می‌گیرند، نه اینکه تاثیر آنها را در سرنوشت و وضعیت انسانها بیابند. چرا که یادگیری آن به منظور مورد اخیر، چه اندک و چه بسیارش حرام است. ولی برای یافتن جهت قبله و پیدا کردن راه و راهنمایی به وسیله آنها، فرا گرفتن این علم از نظر جمهور جایز است.

عبارت «حرب از آن دو نفر مطرح کرده است» مقصود از حرب همان امام حافظ حرب بن اسماعیل ابو محمد کرمانی، فقیه و از بزرگترین، یاران امام احمد است. از احمد، اسحاق، ابن مدینی، ابن معین و دیگران روایت کرده است. کتاب مسائلی دارد که آن مسائل از احمد و دیگران پرسیده شده است. سال ۲۸۰ هـ در گذشت.

از ابو موسی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سه شخص داخل بهشت نمی شوند: شخصی که به طور مداوم خمر مصرف می کند، شخصی که صله رحم را قطع می کند و کسی که جادوگر را تصدیق می کند. احمد و ابن حبان در صحیح خود این حدیث را نقل کرده اند.

مصنف می گوید: از ابو موسی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سه شخص داخل بهشت نمی شوند: شخصی که به طور مداوم خمر مصرف می کند، شخصی که صله رحم را قطع می کند و کسی که جادوگر را تصدیق می کند. احمد و ابن حبان در صحیح خود این حدیث را نقل کرده اند.

این حدیث را طبرانی و حاکم نیز روایت کرده اند.^۱ و حاکم می گوید صحیح است و ذهبی نیز سخنش را تایید کرده است. تمام حدیث اینگونه است که هرکس بمیرد در حالی که به طور مداوم خمر مصرف می کرد خداوند او را از رودخانه غوطه می نوباشد: رودخانه ای است که از فرجهای زنان روسپی خارج می شود، بوی فرج آنان اهل جهنم را آزار می رساند.

مقصود از ابو موسی، همان عبدالله بن قیس بن سلیم بن حضار، ابوموسی اشعری، صحابی گرانقدر است، که در سال ۵۰ هجری در گذشت.

عبارت «سه کس (شخص) داخل بهشت نمی شوند» این از جمله نصوص در برگیرنده عذاب است که سلف تاویل آنرا ناپسند می داشتند. گفته اند ظاهر آنرا بر گیرید و هرکس آنرا تاویل کند در معرض این خطر است که در خصوص خداوند سخنی بدون علم بگوید.

۱- ضعیف است. احمد (۳۹۹/۴) ابن حبان (۱۳۸۰، ۱۳۸۱، موارد) حاکم (۱۴۶/۴). اسناد آن ضعیف است که البانی در ضعیف الجامع (۲۵۹۷) آنرا تضعیف کرده است

و بهترین سختی که در این زمینه می توان گفت این است، هر علمی غیر از شرک و کفری که فرد را از دین اسلام خارج می کند، به خواست و مشیت خداوند برگردانده می شود، اگر عذاب داد آن شخص حتما مستوجب عذاب است و اگر از گناه او بگذرد و عذابش نکند، این به فضل و بخشش و مهربانی اوست.

عبارت «مدمن الخمر» یعنی کسی که به طور مداوم مشروب می خورد و «قاطع الرحم» یعنی کسی که رابطه خویشاوندان را قطع می کند و به خویشاوندان خود سر نمی زند. همانطور که خداوند فرموده است: ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ

وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾ (محمد: ۲۲)

یعنی: آیا اگر رویگردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید.

تصدیق کننده جادو و جادوگر، به طور مطلق مد نظر است؛ یعنی منجم نیز با آن معنای نکوهیده ای که قبلا گذشت مشمول این تصدیق می شود که وجه مطابقت و مناسبت شرح با حدیث در همین است که تصدیق کننده جادو در واقع شامل تصدیق کننده منجم نیز می شود

ذهبی در الکبائر می گوید یادگیری و عمل به جادو از جمله کبائر است، از جمله موارد دیگر آن ادعای ایجاد پیوند میان مرد و همسرش، برقرار کردن دوستی و یا ایجاد کینه در میان آندو و سخنان و کلمات مجهولی از این دست نه تنها بسیاری از گناهان کبیره بلکه عموم آنها، جز مواردی اندک و نادر، تحریم آنها مورد جهل بسیاری از مردمان این امت واقع شده است و شکنجه و وعده عذابی که در خصوص آنها وارد شده، از جانب امت مغفول مانده و از آن بی خبرند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:

نخست: حکمت خلق ستارگان

دوم: رد بر کسانی که غیر از موارد سه گانه مذکور را باوردارند.

سوم: مطرح شدن اختلافی که در خصوص یادگیری منزلگاههای ماه یا

ستارگان وجود دارد.

چهارم: وعده عذاب بر کسی که جادو را تصدیق می‌کند، در صورتی که

بداند آن باطل است.

باب: آنچه در خصوص نسبت دادن باران به منزلگاههای ماه، آمده است

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ﴾ (الواقعه: ۸۲) یعنی: آیا بهره خود را از قرآن تنها تکذیب آن قرار می‌دهید.

مقصود از آنچه، یعنی وعده عذابی که در این خصوص در شریعت (کتاب و سنت) وارد شده است. لفظ «استسقا» یعنی نسبت بارش و آمدن باران به منزلگاههای موقعیتهایی که ماه در آنها واقع می‌شود. «انواء» جمع «نوء» یعنی منزلگاههای ماه. ابوسعادات می‌گوید: منزلگاههای ماه بیست و هشت منزل است. که ماه در هر شبی در یکی از آنها واقع می‌شود. همانطوری که خداوند فرموده است ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَهُ مَنَازِلَ﴾ (یس: ۳۹) یعنی: برای ماه منزلگاههایی مقدر کرده ایم. [مترجم: (مدار ماه در تمام عرض یک سال، هر شبی را در یک منزل است تا یک دور کامل را به دور خورشید بگردد و این مدار یا منزلها بیست و هشت منزلند و هر کدام را نامی است و هر فصل از فصول سال هفت منزل دارد که در مجموع چهار فصل می‌شود بیست و هشت منزل) این منزلگاهها از طریق ستارگان شناخته می‌شوند یعنی مسیر عبور ماه از کنار مجموعه ای از ستارگان است که منزلگاههای ماه به طریق آنها شناخته شده و تعیین می‌گردند، عرب جاهلی با توجه به موقعیت ماه، در این منزلگاهها بارش باران را به آنها نسبت می‌داد و آنها را علت باریدن می‌دانست.

در هر سیزده شب پس از طلوع فجر یکی از این منزلگاهها ستاره‌ای بود که در سمت مغرب، غروب می‌کرد و همزمان ستاره‌ای دیگر در قسمت مشرق طلوع می‌کرد که این منزلگاهها با پایان یافتن سال تمام می‌شد.

عرب بر این گمان بود با غروب یکی از این ستارگان (منزلگاهها) و درخشش و طلوع دیگری باران می‌بارد. و باریدن باران را به آن نسبت می‌دادند و می‌گفتند: به سبب منزلگاه فلان و بهمان بر ما باران بارید. و این منزلگاه بدان خاطر «نوء» نامیده شده است که چون ستاره‌ای غروب کند در مقابل یکی از سمت مشرق طلوع می‌کند، و نوء یعنی بیدار شدن و طلوع کردن.]

مصنف می‌گوید «خداوند متعال فرموده است: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ﴾ (الواقعة: ۸۲).

امام احمد، ترمذی - ضمن اینکه آنرا حسن دانسته است -، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ضیاء در کتاب المختارة^۱ از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مقصود از ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ﴾ یعنی شکر و قدردانی شما این است که ﴿أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ﴾ خداوند و پیام او را تکذیب کنید و بگویید: منزلگاه فلان و بهمان یا ستاره فلان و بهمان بر ما باران بارانید».

و این شایسته‌ترین تفسیر برای آیه مذکور است. این حدیث از علی، ابن عباس، قتاده، ضحاک، عطاء خراسانی و دیگران روایت شده است. که وجه استدلال مصنف به آیه مذکور به وسیله این روایات آشکار می‌گردد و این دیدگاه جمهور مفسران است.

۱- ضعیف است: احمد (۱/۱۰۸، ۱۳۱) ترمذی: کتاب التفسیر (۳۲۹۵) باب و من سورة الواقعة

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: یعنی آیا بهره و نصیب خود را از این رزقی که حیات شما بوسیله آن تحقق می‌یابد این قرار داده‌اید که آنرا تکذیب کنید. یعنی قرآن را تکذیب کنید.

حسن نیز می‌گوید: یعنی بهره و نصیبتان از قرآن این است که آنرا تکذیب کنید، و در ادامه می‌گوید: بنده‌ای که بهره‌اش از قرآن تنها تکذیب و دروغ انگاشتن آن است زیانبار گشته و دچار خسران شده است.

از ابومالک اشعری رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار خصلت از خصال جاهلیت در میان امت من است که آنها را ترک نخواهند کرد: نازیدن به بزرگی و آثار آباء و اجداد خود و فخر فروشی به مردم از این طریق، عیب جویی و بد گویی از نژاد و نسب، نسبت دادن باران به ستارگان، و نوحه سرایی بر مرده. و گفت: اگر نوحه سرا قبل از وفات خود توبه نکند، روز قیامت با حالتی بر انگیخته می‌شود که لباسی از قطران و پوششی از گری به تن دارد.

مسلم این حدیث را روایت کرده است.^۱

مصنف می‌گوید: «از ابو مالک اشعری رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار خصلت از خصال جاهلیت در میان امت من است که آنها را ترک نخواهند کرد: نازیدن به بزرگی و آثار آباء و اجداد خود و فخر فروشی به مردم از این طریق، عیب جویی و بد گویی از نژاد و نسب، نسبت دادن باران به ستارگان، و نوحه سرایی بر مرده. و گفت: اگر نوحه سرا قبل از وفات خود توبه نکند، روز قیامت با حالتی بر انگیخته می‌شود که لباسی از قطران و پوششی از گری به تن دارد.

۱- مسلم: کتاب الجنائز (۹۳۴) (۲۹) باب التشدید فی الیناحه

مقصود از ابو مالک همان حارث بن حارث شامی صحابی است. تنها ابو سلامه از وی روایت کرده است. در میان صحابه غیر از ایشان دو نفر دیگر به اسم ابو مالک اشعری معروفند.

عبارت «چهار خصلت از خصال جاهلیت در میان امت من است که آنها را ترک نخواهند کرد»

یعنی این امت، خواه با علم به تحریم آنها و خواه با جهل به آن، آنها را انجام خواهد داد، با وجود اینکه از اعمال نکوهیده و حرام جاهلیت است. مراد از جاهلیت در اینجا یعنی دوران قبل از بعثت پیامبر ﷺ، به دلیل جهل فراوان مردمان آن به دوران جاهلیت نامگذاری شده است. هر چیزی که مخالف با آن چیزی باشد که پیامبر ﷺ آورده است، در واقع جاهلیت است. پیامبر ﷺ در بسیاری از امور و یا بیشتر آنها با آنان مخالفت ورزید که با تدبر در قرآن و شناخت سنت، می توان به این موضوع پی برد.

شیخ ما رحمه الله مصنف لطیفی دارد که در آن مخالفت های پیامبر ﷺ با اهل جاهلیت مطرح شده است که این مخالفتها بالغ بر صد و بیست مسأله است.

شیخ الاسلام رحمه الله علیه می گوید: پیامبر ﷺ خبر داده است که برخی از کارهای جاهلیت در حالت کلی میان مردم ترک نمی شود و این به معنای نکوهش کسی است که آنها را ترک نکند. که این خبر مقتضی آن است، هر عملی که از اعمال جاهلیت محسوب می شود در اسلام مذموم و نکوهیده است. در غیر اینصورت در نسبت دادن و اضافه کردن اینگونه منکرات بر جاهلیت، نکوهش محسوب نمی شد. ولی معلوم و واضح است که نسبت این اعمال بر جاهلیت در واقع نکوهش آنهاست. این مطلب همانند فرموده خداوند است که: ﴿وَلَا تَبْرَحْ تَبْرُحَ الْجَهْلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (الأحزاب: ۳۳) یعنی: همانند جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید.

این به معنای نکوهش جاهلیت پیشین و نکوهش خودنمایی و تبرج است و مقتضی منع مشابهت به آنان در تمام کارها و طور کلی است.

عبارت «الفخر بالاحساب» یعنی: فخر فروشی و بزرگنمایی بر مردم با پدران و نیاکان و آراء بجا مانده از آنان این نادانی بسیار بزرگی است زیرا بزرگواری و ارجمندی جز به پرهیزگاری نیست. همانطوری که خداوند فرموده است.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳) یعنی گرامی ترین و ارجمند ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. و یا فرموده است ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَأَمْنُونَ﴾ (سبأ: ۳۷) یعنی: اموال و اولاد شما چیزهایی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب سازند بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهایی شایسته و بایسته بکنند. آنان در برابر اعمالی که انجام داده اند پاداش مضاعف دارند و ایشان در طبقات بالا، در امن و امان بسر می برند

ابو داود از ابو هریره^۱ به صورت مرفوع^۱ روایت کرده است «خداوند کبروتکبر دوران جاهلیت و فخر به اباء و اجداد را از شما زدود (آباء و اجداد تان دو حالت بیشتر ندارند) یا مومن پرهیزگارند و یا گناهکار و بدبخت اند. مردم فرزندان آدم اند و آدم از خاک پدیدار شده است. کسانی را که به مردمان فخر می فروشند و تکبر می ورزند ترک کنید چرا که آنان زغالی از زغالهای جهنم اند، هرکس چنین نکند در پیشگاه خداوند از جعلان (موجودی ریز که در آلودگیها رشد می کند) پست تر است. (یا اگر چنین نکنید یعنی از آدم فخر فروش و متکبر دوری نگزیند و رهایش نکنند در پیشگاه خداوند هیچگونه ارزشی ندارید).

عبارت عربی «الطعن فی الانساب» یعنی از اصل و نسب و ریشه، عیب و ایراد گرفتن و آن را معیوب دانستن

۱- حسن است: ابوداود، کتاب الادب (۵۱۱۶) باب فی التفاخر بالاحاب و منذری آنرا در الترغیب (۶۱۴/۳) حسن دانسته است. ابن تیمیه نیز در الاقتضاء (ص ۷۳) آنرا صحیح تلقی کرده است.

مسلم و بخاری^۱ به اتفاق روایت کرده‌اند هنگامی که ابوذر رضی الله عنه مردی را به دلیل (عیب) مادرش سرزنش کرد پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا به سبب مادرش او را سرزنش و نکوهش کردی؟ تو شخصی هستی که خصوصیات دوران جاهلیت در توست. این روایت دلالت می‌کند که عیب جویی از انساب (پدر و مادر و یا اجداد) از اعمال جاهلیت است. و مسلمان ممکن است گاهی یکی از این خصوصیات بنام جاهلیت یا یهودیت یا نصرانیت در او باشد. و داشتن چنین خصوصیات موجب کفر و فسق او نمی‌شود. این سخن شیخ الاسلام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ بود.

عبارت عربی «الاستسقاء بالنجوم» یعنی نسبت دادن باران به منزلگاه یا همان غروب ستاره. همانطور که امام احمد و ابن جریر^۲ از جابر السوالی روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: از سه چیز برامت خود می‌ترسم: نسبت دادن باران به ستارگان، ستم سلطان و تکذیب و دروغ انگاشتن قدر.

اگر شخصی بگوید: با فلان ستاره یا فلان منزلگاه ماه باران بر ما بارید. از دو حالت خارج نیست: یا اینکه اعتقاد و باورش بر این است که آن ستاره یا منزلگاه ماه تاثیری در بارش باران دارد، چنین باوری شرک و کفر محسوب شده و همان چیزی است که اهل جاهلیت باور داشتند و همانند باور آنها بر این است که به فریاد خواندن مرده یا غائب برای آنان منفعتی را جلب یا مضرتی را از آنان دفع می‌کند یا اینکه با فریاد خواندن آن برای آنان نزد خداوند میانجی و شفیع می‌شود. این همان شرکی است که خداوند پیامبرش را به منظور بازداشتن از آن و جنگیدن با کسی که آن را انجام می‌دهد، فرستاده است.

۱- بخاری: کتاب الایمان (۳۰) باب المعاضی من امر الجاهلیة این لفظ نیز مال بخاری است. مسلم: کتاب الایمان (۱۶۶۱) (۳۸): باب اطعام المملوک مما یا کل و الباسه مما یلبس از ابوذر رضی الله عنه.

۲- صحیح است: احمد (۸۹/۵ - ۹۰). البانی با شواهد خود در السنه ابن ابی عاصم در شماره (۳۲۴) آنرا صحیح دانسته است. تخریج شماره (۲۷۲) مراجعه شود.

همانطوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا هُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
 الَّذِينَ كَلَّمَهُ اللَّهُ﴾ (الأنفال: ۳۹) یعنی: با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین
 خالصانه از آن خدا گردد که فتنه در واقع همان شرک است.

یا اینکه اگر بگویند با فلان ستاره بر ما باران بارید و باور و اعتقادش این است که
 موثر تنها خداوند است ولی عادت بر این بوده است که هر گاه آن ستاره غروب کند
 باران می‌بارد. درست این است که نسبت دادن باران به آن ستاره، اگرچه به صورت
 مجازی هم باشد حرام است. ابن مفلح در الفروع بر این امر تصریح دارد که اگر شخص
 بگوید با فلان منزلگاه ماه باران بارید، این سخن وی حرام است. و در الانصاف به طور
 قاطع اگرچه به صورت مجاز هم گفته شود آنرا حرام می‌داند و خلافی در این زمینه
 مطرح نمی‌کند زیرا گوینده چنان سخنی کار خداوند را که کسی قادر به انجام آن نیست
 به غیر او که مخلوق و مسخر است و نه نفعی می‌رساند نه ضرری، نسبت داده است، در
 حالیکه آن مخلوق بر هیچ چیزی توان و قدرت ندارد و لذا این عمل وی شرک اصغر
 است. والله اعلم.

«ذی‌حاجه» یا نوحه سرایی یعنی: مرثیه خواندن بر مرده با صدای بلند. چرا که این
 عمل به معنای نارضایتی از قضای خداوند است و با صبر و شکیبایی که بر مومن واجب
 است منافات دارد و به دلیل شدت وعده عذاب و عقوبتی که در خصوص آن وارد شده
 است از جمله گناهان کبیره محسوب می‌شود.

اینکه فرموده است نوحه گر اگر قبل از مرگ خود توبه نکند، در واقع تذکر و
 هشدار است به این نکته که توبه گناه را اگر چه بسیار بزرگ هم باشد می‌پوشاند و از
 بین می‌برد. و این در خصوص تمام گناهان، مورد اتفاق و اجماع همگان است. همچنین
 گناهان با اعمال نیک، سختی‌ها، دعای برخی از مسلمان برای برخی دیگر، شفاعت
 شفاعت کنندگان با اذن و اجازه خدا و بخشش خداوند برای هرکسی که بخواهد در
 صورتی که برای خداوند شریک قائل نشده باشد، پوشیده می‌شوند و از بین می‌روند. در
 حدیث مرفوعی از ابن عمر روایت شده است که «خداوند متعال توبه بنده را تا زمانی که

روح از بدنش خارج نشده است می پذیرد.» احمد، ترمذی، ابن ماجه و ابن حبان این حدیث را روایت کرده‌اند.^۱

عبارت «روز قیامت با حالتی برانگیخته می‌شود که لباسی از قطران و پوششی از گری به تن دارد»

قرطبی می‌گوید: سربال (در عبارت عربی حدیث) مفرد سربال که همان پیراهن و جامه است. یعنی با قطران آغشته می‌شوند و قطران برای آنان همانند پیراهن و جامه خواهد بود. تا شعله ور شدن آتش در بدنهایشان بسیار فزونی یا بد، و بوی آنان متعفن تر شود. و سوزش و رنج آنان به سبب بیماری گری شدیدتر گردد و به سخت ترین درجه درد دچار شوند.

از ابن عباس روایت شده است که قطران همانند مس گذاشته شده است.

۱- حسن است: احمد (۱۳۲/۲، ۱۵۳) ترمذی: کتاب الدعوات (۳۵۳۷): باب فی فضل التوبه و الاستغفار. ترمذی آنرا حسن دانسته است. ابن ماجه: کتاب الزهد (۴۲۵۳): باب ذکر التوبه ابن حبان (۲۲۴۹) - (الموارد) البانی در صحیح الجامع (۱۸۹۹) آنرا حسن تلقی کرده است.

مسلم و بخاری از زیدبن خالد رضی الله عنه روایتی آورده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه به دنبال بارانی که در شب باریده بود برای ما نماز صبح خواند. هنگامی که نماز را به پایان برد رو به مردم کرد و فرمود: آیا می‌دانید پروردگارتان چه فرموده است؟ گفتند: خدا ورسولش دانا ترند. فرمود: خداوند فرموده است: بندگان من نسبت به من دو دسته اند کافر و مومن؛ پس هرکس بگوید: به فضل و رحمت خدا برای ما باران بارید، چنین شخصی مومن به من و کافر به ستارگان است. ولی اگر کسی بگوید به سبب فلان منزلگاه و فلان ستاره برای ما باران بارید، چنین شخصی کافر به من و مومن به ستارگان است.

مصنف می‌گوید: «مسلم و بخاری از زید بن خالد رضی الله عنه روایتی آورده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه به دنبال بارانی که در شب باریده بود برای ما نماز صبح خواند. هنگامی که نماز را به پایان برد رو به مردم کرد و فرمود: آیا می‌دانید پروردگارتان چه فرموده است؟ گفتند: خدا ورسولش دانا ترند. فرمود: خداوند فرموده است: بندگان من نسبت به من دو دسته اند کافر و مومن؛ پس هرکس بگوید: به فضل و رحمت خدا برای ما باران بارید، چنین شخصی مومن به من و کافر به ستارگان است. ولی اگر کسی بگوید به سبب فلان منزلگاه و بهمان ستاره برای ما باران بارید، چنین شخصی کافر به من و مومن به ستارگان است.»^۱

مقصود از زید، زید بن خالد جهنی، صحابی مشهور است که در سن ۸۵ سالگی و به سال ۷۸ هجری و بنا بر گفته‌ای در سال دیگری در گذشت.

۱- بخاری: کتاب الاستسقا (۱۰۳۸): باب قول الله تعالی «و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون» مسلم: کتاب الایمان (۷۱)(۱۲۵): باب بیان کفر من قال مطرنا با لنوء.

عبارت عربی «صلی لنا رسول الله ﷺ» یعنی «صلی بنا» لام به معنای باء است. حافظ می گوید: چنین اطلاقی به صورت مجاز صورت گرفته چون نماز تنها برای خداوند است.

«إثر» با کسره همزه و سکون ثاء یعنی آن چیزی که به دنبال یک چیز دیگر می آید. «سما» در عبارت عربی یعنی باران. به لحاظ اینکه باران از ابر فرو می ریزد و «سما» به هر چیزی که بلند باشد و ارتفاع داشته باشد اطلاق می گردد. (لذا به باران سما اطلاق شده است).

عبارت «فلما أنصرف» هنگامی که از نماز منصرف شد یعنی به نمازگزاران توجه کرد و به سوی آنها برگشت، احتمال دارد که مقصود سلام دادن در پایان نماز باشد. عبارت «آیا می دانید» استفهام به معنای تذکر و هشدار است.

در نسائی آمده است (که پیامبر ﷺ فرمودند): «آیا گوش نمی دهید آنچه را که پروردگارتان در این شب فرموده است؟»

این حدیث از جمله احادیث قدسی است.^۱

این حدیث بیانگر طرح مساله از سوی عالم برای یاران خود است تا آنها را (از چیز مهمی) با خبر سازد.

این عبارت که «خداوند و رسولش دانا ترند» به معنای حسن ادب فرد پرسش شونده در برخورد با سوالی است که پاسخ آنرا نمی داند و اینکه علم باید به اهل آن سپرده شود و به او راجع گردد که این امر واجب است. اضافه در عبارت عربی «عبادی» بندگان من، برای عموم است یعنی عموم بندگان من اعم از کافر و مومن. همانطوری که خداوند فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَنَكُمْ كَافِرًا وَمُنَّكُمْ مُّؤْمِنًا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (التغابن: ۲).

۱- صحیح است: نسائی (۳/۱۶۴، ۱۶۵). البانی در صحیح الجامع (۱۳۲۶) آنرا صحیح دانسته است.

یعنی: او کسی است که شما را آفریده است: گروهی از شما مومن و گروهی کافر می گردید.

عبارت «نسبت به من کافر و مومن هستند» بدین معناست که اگر شخصی معتقد باشد، منزلگاه ماه یا همان ستاره تأثیری در ریزش باران دارد، چنین باوری کفر است چرا که در ربوبیت برای خداوند شریک قائل شده و مشرک کافر است و اگر چنین اعتقادی نداشته باشد سخن او شرک اصغراست، زیرا نعمت خداوند را به غیر او نسبت داده است و خداوند منزلگاه ماه را سبب بارش باران قرار نداده است، بلکه باران فضل و رحمتی از جانب خدا است هرگاه او بخواهد از باریدن جلوگیری می کند یا باران فرو می ریزد و می باراند.

این حدیث بیانگر آن است که برای هیچ شخصی جایز نیست، اعمال خداوند را به غیر او نسبت دهد، اگرچه به صورت مجاز هم باشد. همچنین «باء» احتمال دارد که چند معنا داشته باشد: که به این لفظ همه آنها تصدیق نمی شوند؛ نه برای سببیت است و نه استعانت و کمک طلبیدن، چون این دو معنا در مورد لفظ مذکور با توجه به توضیحی که گذشت باطل اند. (یعنی بای استعانت و سببیت در خصوص منزلگاههای ماه باطل است چون نه سبب ریزش بارانند و نه می توان از آنها طلب باران کرد).

و نمی توان تصدیق کرد که برای مصاحبت و همراهی است، زیرا باران گاهی در همان وقت مد نظر می بارد و گاهی نمی بارد. بلکه آمدن باران تنها هنگامی تحقق می یابد که خداوند به رحمت، حکمت و فضل خود آمدن آنرا اراده کرده باشد. و بآء به هر کدام از این معانی نهی شده اگر حمل شود، فاسد است. از این رو لفظ مذکور - الإستسقاء بالنوء - به دلیل فساد معنای آن به طور مطلق حرام است. که قاطعیت در تحریم آن قبلا از سخن صاحب «الفروع» و «الإنصاف» گذشت. مصنف رحمته الله گفته است حدیث مذکور هشدار و بیدار باشی است برای ایمان در چنین جایگاهی. در واقع به این اشاره دارد که آن به معنای اخلاص است.

عبارت «پس هر کس بگوید به فضل و رحمت خدا برای ما باران بارید» فضل و رحمت دو صفت خداوند هستند. بنابر مذهب اهل سنت و جماعت، صفات ذاتی که خداوند خود را بدان توصیف کرده و پیامبرش با آن صفات او را توصیف نموده است، مثل صفت حیات و علم و صفات افعالی مثل رحمتی که بوسیله آن به بندگان خود رحم می‌کند، همگی صفات خداوند و قائم به ذات او هستند و به غیر او قائم نیستند. اهل سنت در این امر هوشیاری به خرج داده ولی گروههای بسیاری در آن دچار اشتباه شده اند

حدیث مذکور بیانگر آن است که جایز نیست نعمت خداوند به غیر او اضافه و نسبت داده شود و تنها خداوند است که به سبب این نعمتها ستایش می‌شود. این اعتقاد و بینش اهل توحید است.

مصنف رحمه الله علیه می‌گوید: اگر باریدن به منزلگاه یا ستارگان نسبت داده شود در واقع چنین سخنی به معنای افتادن در کفر است

در واقع وی به این مطلب اشاره دارد که نسبت نعمت به غیر خدا کفر است. به همین سبب برخی از علما به طور قاطع چنان سخنی را حرام می‌دانند و اگر هم اعتقادی به تاثیر ستاره در باریدن باران نداشته باشد، این سخن وی کفر نعمت محسوب می‌شود، به دلیل عدم نسبت آن به کسی که به او انعام کرده است و آن نعمت را به غیر نعمت دهنده نسبت داده است. همانگونه که در خصوص این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تَعْرِيْنُ كُرُوْنَهَا﴾ النحل: ۸۳ نعمت خدا را شناخته سپس انکار می‌کنند، توضیح این مطلب به طور مفصل در آینده خواهد آمد.

قرطبی در شرح حدیث زید بن خالد می‌گوید: عرب هنگامی که ستاره ای در مشرق طلوع و ستاره ای دیگر در مغرب غروب می‌کرد و در همان زمان باران می‌بارید یا بادی می‌وزید. برخی از آنها باران یا باد را به ستاره طلوع کننده نسبت می‌داد و برخی نیز به ستاره غروب کننده و این نسبت به معنای نسبت ایجاد و اختراع بود (یعنی ستاره را موجب و مخترع باران و باد می‌دانستند) و در سخن خود به طور اطلاق به ستاره نسبت

می‌دادند، پس شارع از اطلاق چنین لفظی آنان را بازداشت، تا کسی با آنان هم اعتقاد نباشد و در سخن خود به آنان همانند نشود.

اینکه قرطبی می‌گوید: برخی از آنها آن اعمال را به ستارگان نسبت ایجاد می‌دادند یعنی ستارگان را موجب بارش و وزش می‌دانستند، بیانگر آن است که عده ای دیگر چنین اعتقادی را نداشتند.

همانطوری که خداوند فرموده است: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا

بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

(العنكبوت: ۶۳)

یعنی: اگر از آنان پرسید چه کسی از آسمان آب را بارانده و زمین را به وسیله آن بعد از مردن زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا، بگو ستایش خدای را. اما بیشتر آنان نمی‌فهمند و نمی‌دانند. این آیه دلالت دارد بر اینکه برخی از آنها (عرب جاهلی) این امر را می‌دانستند و بدان اقرار داشتند که خداوند بوجود آورنده باران است. و گاهی آنها معتقد بودند که ستاره کمی در بارش باران تاثیر دارد. قرطبی در شرح خود تصریح نکرده است که همه آنان به انچنان چیزی که مطرح شد اعتقاد داشتند. به سبب احتمال مذکور در خصوص شرح آن آیه اعتراضی و نقدی متوجه او نیست.

مسلم و بخاری از حدیث ابن عباس به همان معنای حدیث پیشین حدیثی را روایت کرده‌اند که در آن آمده است «برخی از عربها گفتند: ستاره فلان و بهمان راست پیش بینی کرد پس خداوند این آیات را نازل فرمود:» ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ۗ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ ﴿۸۲﴾﴾ (الواقعه: ۷۵ - ۸۲)

یعنی: سوگند به جایگاههای ستارگان و این قطعا سوگند بسیار بزرگی است، اگر بدانید. به تاکید این قرآن گرانقدر و ارزشمند است. در کتابی پنهان قرار دارد. جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است آیا نسبت به این کلام سستی و سهل انگاری می کنید آیا بهره خود را از آن تنها تکذیب آن قرار می‌دهید؟

مصنف می‌گوید: ^۱ «مسلم و بخاری از حدیث ابن عباس به همان معنای حدیث پیشین حدیثی را روایت کرده‌اند که در آن آمده است «برخی از عربها گفتند: ستاره فلان و بهمان راست پیش بینی کرد پس خداوند این آیات را نازل فرمود:» ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ۗ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ ﴿۸۲﴾﴾ (الواقعه: ۷۵ - ۸۲)

۱- مسلم: کتاب الإیمان (۷۳)(۱۲۷): باب بیان کفر من قال مُطْرًا بنوء کذا. این حدیث ابن عباس آنگونه که مولف به بخاری نسبت داده در صحیح بخاری نیست.

یعنی: سوگند به جایگاههای ستارگان و این قطعا سوگند بسیار بزرگی است، اگر بدانید. به تاکید این قرآن گرانقدر و ارزشمند است. در کتابی پنهان قرار دارد. جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است آیا نسبت به این کلام سستی و سهل انگاری می کنید آیا بهره خود را از آن تنها تکذیب آن قرار می دهید؟».

با لفظ مسلم از ابن عباس حدیث مذکور بدین نحو است که ابن عباس گفت: در زمان پیامبر ﷺ بارانی بر مردم بارید، پیامبر ﷺ فرمود: برخی از مردم شاکر وعده ای نیز کافر شدند. (شکر گزاران) گفتند: این (باران) رحمت خداست. و برخی (کافر شوندگان) نیز گفتند: ستاره فلان و بهمان راست گفت: ابن عباس می گوید: سپس این آیه نازل شد که فرموده است « فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ یعنی: سوگند به جایگاههای ستارگان. این سوگندی است از جانب خداوند، به هر کدام از مخلوقات خود که بخواهد سوگند یاد می کند) و جواب این قسم آیه (إِنَّهٗ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) است «لا» در ابتدای سوگند صله ای است برای تاکید نفی. تقدیر کلام این است که: گمان شما در خصوص قرآن مبنی بر جادو کهانت بودن پنداری باطل است و قرآن آنگونه نیست که شما می پندارید، بلکه آن قرآن بسیار ارجمندی است.

ابن جریر می گوید: برخی از عربی دانان بر این باورند (فَلَا أُقْسِمُ فَلَا أُقْسِمُ) بدین معناست که قرآن آنگونه که شما می گوئید نیست. پس قسم به طور جداگانه آغاز می شود و گفته می شود: أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ: یعنی قبل از این عبارت و بعد از «لا» معنای مذکور در تقدیر گرفته می شود و سوگند در واقع یک جمله استینافی پس از لا و پس از عبارت در تقدیر بعد از آن است.

ابن عباس می گوید: سوگند به جایگاههای نجوم (ستارگان) یعنی نجوم قرآن. زیرا کل قرآن در شب قدر از آسمان فراتر به آسمان فروتر و نزدیک نازل شد. پس به طور جداگانه در طول چند سال نازل گردید. در پی این گفته، ابن عباس آیه مذکور را قرائت کرد. مواقع یا جایگاههای آن نیز یعنی نزول اندک اندک و پی در پی آن. مجاهد

می گوید: مواقع نجوم یعنی محل طلوع و درخشش آنها. که ابن جریر نیز همین نظر را برگزیده است

بنابراین از چند جهت میان آنچه که بدان سوگند یاد شده و آنچه که بخاطر آن سوگند یاد شده است، مناسبت وجود دارد که از جمله عبارتند از: نخست: ستارگان را خداوند برای رهایی در تاریکی های خشکی و دریا قرار داده است و آیات قرآن نیز از تاریکی های گمراهی و جهل شخص را به وادی هدایت و علم رهنمون می شوند. ستارگان هدایت و راهنمایی در تاریکهای حسی اند و قرآن هدایت در تاریکی های معنوی است.

این دو هدایت از جهت اینکه ستارگان زینت و زیبایی ظاهری دارند و قرآن زینت باطنی، ستارگان پرتاب گرانی برای شیاطین و اهریمنان دارند و قرآن نیز شیطانهایی از نوع انسان و پریان را می راند، با همدیگر جمع می شوند و در واقع در راندن شیاطین و اهریمنان وجه مشترکی با هم دارند. نشانه های ستارگان و آیات آن عینی و مشهوداند، آیات قرآن نیز شنیدنی و تلاوت شدنی است.

ضمن اینکه در جایگاههای ستارگان هنگام غروب عبرت و راهنمایی برای آیات قرآن و جایگاههای آن در هنگام نزول وجود دارد. که این سخن را امام ابن قیم رحمه الله علیه یادآوری شده است.

عبارت « وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّتَوْعَلَمُونَ عَظِيمٌ » یعنی اگر بدانید این قسم بسیار بزرگی است. ابن کثیر می گوید: مقصود این است، سوگندی که یاد کردم سوگند بسیار عظیمی است که اگر عظمت و بزرگی این سوگند را می دانستید حتما عظمت و بزرگی آن چیزی که به خاطر آن سوگند یاد کرده ام را نیز می دانستید.

آیه (إِنَّهُ لَقَرَأَن كَرِيمٍ) در واقع مقسم علیه است یعنی به خاطر آن سوگند یاد کرده و نتیجه سوگند بیان همین نکته است. که این قرآن وحی خدا، نازل شده از سوی او و سخن اوست. آنگونه که کفار می گویند: جادو، کهنات و شعر نیست.

بلکه آن قرآنی بسیار ارجمند یعنی دارای خیر و برکت فراوان است چون سخن و کلام خداست. ابن قیم رحمه الله تعالی علیه می گوید: خداوند قرآن را به گونه ای که مقتضای نیکویی، فراوانی خیر، منافع و ارجمندی آن است توصیف کرده است. زیرا صفت کریم یعنی زیبا و دارای خیر فراوان و عظیم. از هر چیزی نیکوترین و برترین آنرا کریم گویند. خداوند سبحان خود را با وصف کرم توصیف کرده است. همچنین کلام و تخت سلطنت خود را با آن توصیف نموده و هر چیزی را که خیرش فراوان، منظرش زیباست از گیاه و غیره به همین وصف توصیف کرده است. به همین سبب سلف «کریم» را به نیکویی تفسیر کرده اند. از هری می گوید: کریم اسم جامعی است برای هر چیزی که ستودنی است. خداوند متعال کریم و زیبا و فعال است. و قرآنی نیز به دلیل اینکه در آن هدایت، بیان، علم و حکمت مطرح شده، کریم و ستودنی است.

عبارت « فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ » ابن کثیر می گوید: یعنی کتاب بسیار ارجمندی که محفوظ و پربار است. ابن قیم رَحِمَهُ اللهُ می گوید: مفسران در خصوص این آیه دچار اختلاف نظر شده اند.

برخی گفته اند: مقصود لوح محفوظ است ولی صحیح این است که مقصود کتابی است که در دست فرشتگان است همانطوری که خداوند خود فرموده است ﴿ فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ ﴿۱۳﴾ تَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿۱۴﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿۱۵﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿۱۶﴾ ﴾ (عبس: ۱۳ - ۱۶)

یعنی: در کتابهایی گرامی و ارجمند ضبط و ثبت است. فرا و بالا و دارای منزلت و مکانت والايند و پاک هستند. با دست نویسندگانی، که بزرگوار و نیک منش و نیکو کردارند. این سخن که ﴿ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ ﴾ الواقعة: ۷۹ دلالت دارد. بر اینکه آن کتابی است که در دست فرشتگان است و این آیه بیانگر آن است که به دست فرشتگان بوده و آنها آنرا لمس می کنند و بدان دسترسی دارند.

عبارت: « لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: یعنی آن کتابی که در آسمان است. در روایتی آمده است که مقصود از مطهرون همان فرشتگانند.

قتاده نیز می گوید: یعنی نزد خدا کسی جز پاکان بدان دسترسی ندارند. ولی در دنیا هم معجوسی نجس و هم منافق پلید بدان دسترسی دارد و به آن دست می زند که مقصود همین قرآن مکتوب است) بسیاری همین نظر قتاده را بر گزیده اند از جمله ابن قیم رحمته الله که این نظر را ترجیح داده است.

ابن زید می گوید: قریش گمان می برد که اهریمنان قرآن را فرود می آورند، پس خداوند به آنان خبر داد که جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد.

همانطوری که خداوند فرموده است ﴿ وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿۳۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۳۱﴾ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿۳۱﴾ (الشعراء: ۲۱۰-۲۱۲)

یعنی: شیاطین و جنیان (هرگز) این آیات را نازل نکردند، اصلاً ایشان توانایی شایستگی این کار را ندارند. آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند. ابن کثیر می گوید: این سخن بسیار خوبی است ولی از آیات قبل از آیه مذکور این معنا بر نمی آید و چندان ارتباطی میان آنها نیست. والله اعلم. بخاری رحمته الله در صحیح خود در خصوص آیه مذکور می گوید: یعنی طعم آنرا جز کسی که به آن ایمان آورده است نمی یابد (نمی چشد).

ابن قیم رحمته الله می گوید: این در واقع اشاره و تذکر آیه است بر این مطلب که تنها کسی از قرآن و قرائت و فهم و تدبر قرآن لذت می برد که گواهی بدهد آن کلام خداست و به وسیله آن سخن حق بیان شده و خداوند آنرا از طریق وحی به فرستاده اش نازل کرده است تنها کسی به معانی آن دست می یابد که به هیچ وجه در دل او سختی و تنگی نسبت به آن نباشد.

برخی نیز می گویند مقصود از مطهرون یعنی کسانی که از جنابت و حدث شرعی پاک باشند، لفظ آیه خبر است ولی معنای درخواست و طلب دارد، یعنی جز پاکان کسی به آن دست نزنند و آنرا لمس نکنند.

گفته اند مراد از قرآن در آیه ﴿ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ (الواقعه: ۷۷ همان مصحف است، برای این گفته خود به حدیثی که مالک روایت کرده است استناد نموده اند.

مالک در موطأ از عبدالله بن محمد بن ابی بکر بن عمر و بن حزم روایت کرده است
«در نامه ای که رسول خدا ﷺ برای عمر و بن حزم نوشت آمده است: قرآن را جز
شخص پاک مس نکند.»

ابن کثیر در خصوص این آیه ﴿ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (الواقعه: ۸۰) می گوید:
یعنی این قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. و آنگونه که آنان (مشرکان)
می گویند: سحر و کهنات و شعر نیست، بلکه آن حقی است که تردیدی در آن نیست. و
حق سودمندی بالاتر از آن وجود ندارد. بلکه این آیه می گوید: قرآن کلام خداست که
با آن سخن گفته است.

ابن قیم رحمته الله می گوید: این آیات شبیه آیه مذکور هستند که خداوند فرموده است:
﴿ وَلَٰكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ﴾ (السجده: ۱۳) یعنی: و لیکن این سخن از جانب من حق است.

و فرموده است: ﴿ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ ﴾ (النحل: ۱۰۲) یعنی:
بگو قرآن را جبرئیل از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است. این آیات به معنای
اثبات و بلند مرتبگی خداوند متعال بر مخلوقاتش است. نزول و تنزیلی که عقلها می
فهمند و فطرتهای سالم می شناسند، همان رسیدن و فرود آمدن چیزی از بالا به پایین است
و این سخن خداوند که می فرماید ﴿ وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً أَزْوَاجًا ﴾ (الزمر: ۶).

یعنی: برای شما هشت جفت چهار پا گسیل داشت. سخن قبلی را رد نمی کند، چرا
(که ما می گوئیم کسی که این نعمتها را گسیل داشته از بالای آسمانهای خود و به امر
خود آنها را فرو فرستاده است. (یعنی چون او خود بالا و والاست نعمتهایی که در اختیار
با انسانها قرار داده است در هنگام نسبت دادن به او جل جلاله از لفظ انزال بهره می

۱- صحیح است، مالک در الموطأ (۱/۱۹۹) کتاب القرآن: باب الامر بالوضوء لمن مس القرآن به طور
مرسل آورده است. البانی با روشها و شواهد خود در الارواء (۱۲۲) آنرا صحیح دانسته است و می گوید:
جان به صحت این حدیث اطمینان می یابد به ویژه امام اهل سنت احمد بن حنبل بدان استناد کرده است.

گیریم). ابن قیم رحمه الله علیه می گوید: اضافه شدن تنزیل به ربوبیت خداوند بر عالمیان مستلزم پادشاهی، صاحب اختیار بودن و تصرف خداوند در عالمیان، حکم و انعام او بر آنان و احسانش در حق آنان است. هنگامی که شأن و منزلت وی با مخلوقاتش اینگونه است و با این ربوبیت تمام و کمالی که بر مخلوقات خود دارد چگونه برازنده اوست که این مخلوقات را بیهوده رها سازد و بی جهت و هدف آنها را خلق کند. انسانها را امر و نهی نکند و ثواب و عقابی برای آنان در نظر نگیرد؟

پس هر کس اقرار کند که خداوند پروردگارا عالمیان است و اقرار کند که قرآن فرو فرستاده از طرف او به پیامبرش است با استدلال به پروردگار عالمیان بودن خداوند، رسالت رسول خدا و آنچه با خود آورده است را نیز ثابت کرده است. این استدلال بسیار قوی تر و شریف تر است از استدلال به معجزات و خوارق عادات. اگرچه دلالت معجزات و کارهای خارق العاده به اذهان عموم نزدیکتر است ولی این استدلال برای انسانهای عاقل و ویژه است.

آیه ﴿ أَفَبِعَدْوِ الْمُشْرِكِينَ وَلَاقِيهِمْ فِي الْعَذَابِ أَلْوَمٌ أَمْ لَهُمْ بَأْسٌ غَيْرٌ لِمَ نَدْعُ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ بِاللِّدْنَةِ الَّتِي كَانُوا فِيهَا يَدْعُونَ ﴾ (۸۱) الواقعة: ۸۱ مجاهد می گوید: یعنی آیا می خواهید در خصوص این سخن (قرآن) گروهی دور هم فراهم کنید و در جهت سبک شمردن آن به آن گروه تکیه و اعتماد کنید تا قرآن را شکست بدهید و سبک جلوه دهید؟

ابن قیم رَحِمَهُ اللهُ می گوید: سپس خداوند آنان را به دلیل اینکه سستی و مدارا را در غیر جایگاه اصلی اش به کار می گیرند سرزنش و ملامت کرده است. چرا که آنان در قبال چیزی به مدارا دست می دهند که حق آن این بود که از آن اطاعت شود و بدان شناخت حاصل کنند و با چنگ و دندان گرفته شود، و بیشترین ارزش و بها به آن داده شود. دلها و جانها بدان گره زده شود و جنگ و صلح به خاطر آن تحقق یابد، در خصوص آن دودلی و تردید به خود راه داده نشود، و دل نباید جز به او توجه کند، هیچ محاکمه ای جز به پیشگاه آن برده نشود و هیچ مخاصمه ای جز بوسیله آن صورت نگیرد، هیچ رهیافتنی به سوی خواسته های متعالی جز به روش و هدایت نور آن وجود ندارد، هیچ

شفائی جز به آن تحقق نمی یابد، آن نفس وجود، حیات عالم و محور سعادت، راهبر رستگاری، روش نجات، راه رشد و کمال و نور بصیرتهاست. چگونه می توان برای شکست چیزی که شأن و منزلت آن اینگونه است به مدارا دست زد. آن برای مدارا نازل نشده است بلکه به حق و برای بیان حق نازل شده است مدارا تنها برای باطل قوتمندی که نابود کردن آن ممکن نیست، کارآمد است و یا برای حقی که ضعیف است و بر پا داشتن آن ممکن نیست. فرد مداراگر و اهل مدارا نیازمند آن است که قسمتی از حق را فرو نهد و به بخشی از باطل ملتزم شود. ولی حقی که هر حقی بدان وابسته است چگونه می شود برای آن مدانه و مدارا کرد؟

آیه ﴿وَيَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ (الواقعة: ۸۲) سخن پیرامون این آیه در

ابتدای همین باب مطرح شد والله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیاتی از سوره واقعه.

دوم: مطرح شدن چهار خصلت که از ویژگیهای دوران جاهلیت است.

سوم: کفر بودن برخی از این خصلتها و ویژگیهای جاهلی.

چهارم: به سبب برخی از کفرها، شخص به کلی از دین اسلام خارج نمی‌شود بلکه کفر دون کفرهم وجود دارد

پنجم: فرموده خداوند به طریق حدیث قدسی که بندگان من در قبال نزول نعمت دو دسته می‌شوند؛ عده ای به من مومن و برخی کافر می‌گردند.

ششم: آگاهی به اینکه با نسبت دادن نعمت به خداوند فرد وارد ایمان می‌شود.

هفتم: آگاهی از اینکه با نسبت دادن نعمت به غیر خداوند فرد دچار کفر می‌شود.

هشتم: تذکر به این مطلب که شخصی باریدن باران را به ستاره نسبت داد و با این لفظ مرتکب کفر شد.

نهم: عالم برای یاد دادن یک مساله آنرا به منظور تفهیم مخاطب و یادگیرنده به صورت استفهامی مطرح می‌کند و این چیزی است که رسول خدا ﷺ به یاران خود فرمود: آیا می‌دانید پروردگارتان چه فرموده است؟

دهم: وعده عقوبت و عذاب به که کسی نوحه سرایی می‌کند.

باب

قول خداوند متعال ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ (البقره: ۱۶۵)
ترجمه: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هائی برمی
گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند.

این آیه که برای آن از جانب مصنف رحمته الله بایی باز شده است بدان خاطر است که محبت خداوند متعال اصلی است که اساس دین اسلام به دور آن می چرخد به گونه ای که کمال و نقصان توحید انسان به شدت و ضعف آن بر می گردد (در شرح المنازل) در مورد این فرموده خداوند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾ (البقره: ۱۶۵) چنین آمده که هر کس غیر از خدا چیزی را همانند خدا دوست بدارد، بی شک جزء افرادی خواهد بود که همتهایی را برای خداوند قرارداده است، البته این انبار (همتیانی قرار دادن) در محبت است نه در خلق و ربوبیت، زیرا احدی از اهل زمین نمی تواند چنین شراکتی را محقق کند در صورتی که بسیاری از مردم انبارهایی را در تعظیم و بزرگی داشتی به سان خداوند برای خود قرار داده اند. خداوند متعال در ادامه آیه می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (البقره: ۱۶۵) و کسانی که ایمان آورده اند خدا را سخت دوست می دارند در تقدیر این آیه دو قول آمده است:

۱- محبت مومنین در برابر رب و پروردگارشان به مراتب بیشتر از محبت و ارج و قدری است که مشرکین برای معبودهای خود قائل اند.

ابن جریر از مجاهد در مورد قول خداوند ﴿يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (البقره: ۱۶۵) روایت کرده که آن ابهت و بزرگی که مختص خداوند است، مشرکان برای افرادی غیر

از خداوند قرار داده اند و ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ البقره: ۱۶۵ شدت محبت مومنین را نسبت به خدا در تراز محبت کفار نسبت به بت‌هایشان بیان می‌کند.

همچنین از ابن زید روایت شده که انبیا و اولاد الهی این مشرکان الهی بوده است، که همراه خدا به عبادت آنها می‌پرداختند و همچنان که مومنین خدا را دوست داشتند آنها هم اله‌هایشان را دوست می‌داشتند اما محبت ایمان داران شدیدتر از محبت مشرکان بوده است.

۲- محبت مؤمنین برای خداوند بیشتر از محبت مشرکین برای شریکان خداوند می‌باشد، زیرا محبت مؤمنین خالص و پالوده است، اما محبت مشرکین در میان شریکان تقسیم شده است، و محبت خالصانه از محبت مشترک شدیدتر است. این دو قول بر آیه زیر مترتب شده که خداوند می‌فرماید: (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ).

در این آیه نیز دو قول وجود دارد: نخست: آنان را همانند خدا دوست دارند، که محبت آنان را برای خدا اثبات می‌کند، اما محبتی آمیخته با محبت شریکانی برای خدا. دوم: مشرکین شریکان را دوست دارند همان‌گونه که مؤمنین خدایشان را دوست دارند، سپس خداوند بیان داشته که محبت مؤمنین برای خداوند بیشتر و شدیدتر از محبت مشرکین برای شریکان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در ترجیح قول اول می‌گوید: مشرکان مورد مذمت قرار گرفتند، چون محبت خود را تقسیم کردند بین خداوند و غیر او، حال آن که محبت باید خالصانه باشد و فقط برای خداوند باشد و به خاطر این تسویه است که در آتش عذاب در حالی که الهه‌هایشان نیز در آنجا حاضر هستند، می‌گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (الشعراء: ۹۷ - ۹۸) به خدا سوگند مادر گمراهی آشکاری بوده‌ایم، آن زمان که شما معبودان دروغین را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم، همچنین مراد از عدل در این قول خداوند ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ (الأنعام:

۱) ستایش خداوندی را سزاست که آسمان و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنیها را ایجاد کرده است (که هر یک سود ویژه و حکمت خاصی در بر دارند و دلایل با هر و براهین قاطعی بر وجود خداست) ولی با این وصف کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند، رویگردان می‌شوند. زیرا عبادت، ستایش و تعظیم است که مشرکان برای غیر خداوند قرار دادند.

خداوند در آیه ای که مشهور به آیه محبت است می‌فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ﴾ (آل عمران: ۳۱) ترجمه: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، بعضی از اهل سلف گفته اند: این آیه در خصوص ادعای گروهی که ادعای محبت خدا را نموده‌اند نازل شد، مشخصاً علامت و نشانه این محبت تبعیت از رسول اکرم است. چنان که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را دوست داشته باشد خدا هم او را دوست دارد و اگر پیامبر اکرم کسی را دوست نداشته باشد ادعای دوست داشتن خداوند متعال هیچ سودی به آن شخص نمی‌رساند زیرا دوست داشتن در صورت پیروی و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله سودمند خواهد بود. خداوند متعال در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿يَتَّيَّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَرِّئَتْ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوِّمْ حَبِيبُهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ (المائدة: ۵۴) ترجمه: ای مومنان هر کس از شما از آیین خود بازگردد خداوند جمعیتی را (به جایان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خداوند را دوست می‌دارند، نسبت به مومنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند، در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. در این آیه چهار صفت بارز محبین خداوند چنین آمده است:

۱- آنها در برابر مومنان همانند پدر و مادر برای فرزندانشان شفیق و مهربانند، و در نهایت خاکساری و فروتنی رفتار می‌کنند. ۲- در برابر کفار به مانند شیر و شکار هستند

﴿ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾ (الفتح: ۲۹) در برابر کافران تند و سخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.

۳- مومنین با جان و مال و دست و زبان در راه خدا جهاد می کنند و همچنین نشانه ای بر تحقق دعوی محبت است.

۴- در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ابا و هراس ندارند و اگر غیر این باشد آن محبت اصیل و حقیقی نیست، خداوند می فرماید: ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَيْكَ رِبِّهِمْ أَلْوَسِيلًا أَيْهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ﴾ (الإسراء: ۵۷) ترجمه: آن کسانی را که به فریاد می خوانند، آنان که از همه مقرب ترند، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند
حب به معنای نزدیکی و تقرب به خداوند با انجام اعمال صالح است و رجاء و خوفی که ذکر شده بیانگر این مطلب است که در پی وسیله بودن با وجود امید به رحمت و خوف از عذاب امری زائد است

در واقع افرادی که خواهان کسب مقامات عالی هستند، جز با قرب و نزدیک شدن به کسی که دوستدار قرب وی هستند نمی توانند خواسته خود را محقق کنند، و ذات محبت عشق به تقرب را واجب می کند. البته جهمیه و معطله معتقدند ذات خداوند به چیزی نزدیک می شود و نه کسی به او نزدیک شود و نه محبتی شکل می گیرد، این چنین بالاترین نعمت دنیا و آخرت که حیات قلوب و و شادی نفوس و روشنی دیدگان است، منکر می شوند و در برابر خود و خدا پرده ای که مانع شناخت و محبت او می شود قرار می دهند و قسی القلب می شوند.

حاصل امر گفته ای است که ابوبکر کتانی از جنید نقل کرده است:

ابوبکر می گوید: در ایام حج شیخ و بزرگان در مورد مساله ای در باب محبت با همدیگر گفتگو می کردند و جنید از لحاظ سن از همه آنها کوچکتر بود به او گفتند ای عراقی در این باره چه داری بگویی؟ او سرش را در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می شد پایین انداخت و آنگاه گفت: (محبت) بنده ای که از نفس می برد و به ذکر

خداوند مشغول می‌شود. استوار بر انجام وظایفش و مدهوش او با قلبش، درخشش هیبت خداوند از درون او را می‌سوزاند و از جام مودت او شراب صفا می‌نوشد از سراپرده های غیث حياء بر او مکشوف می‌شود. اگر زبان باز کند با نام اوست و اگر حرکت کند به امر او است و در هر حال برای خداوند است و با خداوند و همراه خداوند. شیوخ و بزرگان همگی گریه کردند و گفتند بیشتر از این چه می‌توان گفت ای تاج العارفين!

و اسباب ایجاد محبت را ده مورد عنوان کرده‌اند که عبارتند از:

- ۱- قرائت قرآن همراه با فهم و تدبر در معانی و مفاهیمش.
- ۲- تقرب به سوی خدا با انجام نوافل بعد از فرائض.
- ۳- ذکر مداوم او در هر حال با زبان و قلب و عمل و حال.
- ۴- ترجیح آنچه را که خداوند دوست دارد بر آنچه در هنگام غلبه هوای نفس آن را دوست می‌داری. (ترجیح خواست خداوند برخواست هوای نفس خود).
- ۵- آشنا کردن قلب با اسماء و صفات خداوند و مشاهده آنها و تمرین و مداومت در این امر.
- ۶- مشاهده نیکی و احسان (خداوند) و نعمتهای ظاهری و باطنی اش.
- ۷- شگفت تر از همه: فروتنی قلب در حضور وی.
- ۸- تلاوت قرآن و ختم آن با استغفار و توبه.
- ۹- همنشینی با محبین و صادقین و گرد آوری سخنان ناب آنها، و فقط زمانی زبان به سخن بگشای که مصلحتی در این میان راجح باشد و سخن گفتن به سود تو و یا دیگران باشد.
- ۱۰- دوری کردن از هر آنچه مانعی بین او و خدا ایجاد می‌نماید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾﴾ التوبه: ۲۴ ترجمه: بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند»

از انس روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: کسی از شما ایماندار نیست مگر این که من را از پدر و مادر و فرزندان و تمامی خلق بیشتر دوست داشته باشد.

عماد ابن کثیر می‌گوید: اگر شخصی مال و خانواده و عشیره و شغل خود را از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا بیشتر دوست بدارد، منتظر عقاب باشد. امام احمد و ابو داود چنین آورده‌اند که ابی عبدالرحمن سلمی^۱ از عطاء خراسانی، از نافع و او نیز از ابن عمر چنین روایت کرده است که فرمود: «هرگاه معامله با ربا را آغاز کردید، و دم گاوها را گرفتید و به کشاورزی علاقه‌مند شدید (یعنی به طور کامل علاقه

۱- صحیح: احمد (۲/۲۸، ۴۲، ۸۴) و ابو داود: کتاب البیوع (۳۴۶۲): باب فی النهی عن الغیبة، البانی در الصحیحة (۱/۱۵) می‌گوید: حدیثی کاملاً صحیح است.

مند دنیا شدید) و جهاد را ترک نمودید، آن گاه است که خداوند متعال بر شما چنان ذلتی مسلط خواهد کرد که آن را از سر شما بر ندارد تا که دوباره به دین تان برگردید».. بنابراین لازم است که به خواسته‌ی خداوند از بنده‌اش توجه شود و آن را بر دوست داشتنی‌ها و خواسته‌های بنده تقدیم داشت، از این رو دوست می‌دارد آنچه که خدا دوست دارد و تنفر می‌جوید از آنچه که خدا از آن متنفر است و ولایت و عداوت را بر اساس ارتباط با خدا بنیان می‌کند و چنان که در آیه‌ی مربوط به محنت و امثال آن بیان داشتیم از پیامبر خدا پیروی می‌کند

در مورد حدیث انس،^۱ آنجا که نبی ﷺ می‌گوید هیچ کدام از شما ایمان ندارید مقصود ایمان واجب و کمال ایمان است به گونه‌ای که رسول ﷺ محبوبتر از تمام عزیزان و نزدیکان شخص مومن باشد، همچنانکه در حدیث آمده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، تو محبوبتر از هر چیزی نزد هستی مگر نفس خودم، رسول ﷺ فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست تا اینکه بیشتر از نفست باشم (باید مرا دوست بداری) آن گاه عمر گفت: پس بالاتر و محبوبتر از نفسم خواهی بود. باز رسول خدا ﷺ فرمود الان ای عمر.^۲

هر کس بگوید: کمال، مورد نفی واقع شده است، اگر مراد ایشان همان کمال واجب باشد که تارک آن مورد مذمت واقع می‌شود و در معرض عقوبت قرار می‌گیرد، سخن او راست است و تأیید می‌شود، و اما اگر مراد ایشان از نفی کمال، کمال مستحب باشد، هرگز در کلام خداوند و پیامبرش ﷺ چنین چیزی واقع نشده است. شیخ الاسلام رحمته الله این قضیه را بیان داشته است.

۱- بخاری: کتاب الایمان (۱۵) باب محبت رسول جزئی از ایمان است و مسلم: کتاب الایمان (۴۴)(۷۰) باب وجوب محبت رسول بالاتر و بیشتر از پدر و مادر و فرزند و تمامی مردمان و بخاری در کتاب ایمان (۱۴) باب محبت رسول جزئی از ایمان است از حدیث ابی هریره آن را تخریج کرده است.
۲- بخاری: کتاب الایمان و الندور (۶۶۳۲): باب کیف کانت یمین النبی (ص).

بنابراین اگر کسی ادعای محبت رسول را بکند بدون این که از او متابعت کند و قولش را مقدم بر قول هر شخص دیگری بداند، دروغ گفته است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَا لِرَسُولٍ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوَلِّيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (النور: ۴۷) ترجمه: (منافقان) می‌گویند: به خداوند و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم اما پس از این ادعاء گروهی از ایشان رویگردان می‌شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند.

در واقع ایمان از افرادی که از رسول اطاعت نمی‌کنند نفی شده است، هر شخصی به میزانی که اسلام را قبول داشته باشد و تسلیم امر خداوند باشد، رسول را نیز دوست می‌دارد (و طبیعت هر مسلمی باید مومن باشد البته نه ایمان مطلق که مخصوص مومنین است).

شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: عامه مردم، یا بعد از کفرشان مسلمان می‌شوند یا از ابتدا بر آیین اسلام متولد می‌شوند و پایبندشرايع و دستورها و فرامین الهی می‌گردند، و در مجموع به هر دو دسته مسلمان گفته می‌شود و ایمانی که این گروه دارند مجمل و مکی است و حقیقت ایمان به گونه ای که شک و شبه ای نماند و یقین کامل در دل ایجاد شود، نعمتی از جانب خداوند محسوب می‌شود، و اگر چنین نعمتی نصیب افراد نشود در گروه مرتابین (شک کنندگان) باقی خواهند ماند و درجه ای از نفاق برای آنها ثابت می‌شود.

در این حدیث اعمال جزئی از ایمان به حساب می‌آیند زیرا محبت عمل قلب است. محبت رسول لازمه محبت خداوند است و هر اندازه محبت خداوند در دل شدیدتر باشد به مطابق محبت رسول خدا هم شدیدتر می‌شود و به میزانی که محبت خدا کاهش یابد محبت رسول نیز تقلیل پیدا خواهد کرد، این محبت (با محبتی که شرک آمیز است تفاوت دارد که در آن اعتماد به محب از حیث جلب خیر و دفع شر وجود دارد و همراه با خداوند معبود دیگری محبوب است در صورتیکه در توحید محبت به خاطر خدا نه همراه با خدا مطرح است).

بخاری و مسلم از انس روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر شخصی این سه خصوصیت را داشته باشد، شیرینی ایمان را خواهد چشید: ۱- خدا و رسول خدا در نزد وی از هر چیز دیگری دوست داشتنی تر باشند.

بخاری و مسلم از انس روایت کرده‌اند که رسول فرموده اگر شخصی این سه خصوصیت را داشته باشد؛ شیرینی ایمان را خواهد چشید: ۱- خدا و رسول خدا در نزد وی از هر چیزی دیگری دوست داشتنی تر باشند خدا و رسول خدا را بیشتر از هر چیز دیگری دوست داشته باشد. هر آنچه خداوند آن را دوست دارد، دوست بدارد، و از کفر و رزیدن به خداوند چنان کراهیت و گریزی داشته باشد همانند کسی از افتادن در آتش کراهت و گریزان دارد.^۱

در روایت دیگری آمده: (هیچ کس حلاوه و شیرینی ایمان نمی چشد جز اینکه آنچه خداوند آن را دوست دارد، دوست داشته باشد. مقصود از چشیدن حلاوه چیز محسوسی است که اهل ایمان آن را در دل می یابند).

سیوطی رحمته الله در التوشیح می گوید: منظور از حلاوت ایمان یک نوع استعاره تخیلی است که رغبت شخص مومن به ایمان را به رغبت به یک چیز شیرین تشبیه کرده است. از نظر نووی مقصود از حلاوت، لذت انجام طاعات و تحمل مشقتها و ترجیح آن بر اهداف دنیوی محبت به خداوند با انجام او امر و رویگردانی از نواهی وی و رسول وی محقق می شود.

۱- مسلم: کتاب الایمان (۴۳)(۶۷): باب بیان خصوصیات شخصی که بوسیله آن شیرینی ایمان را می یابد.

یحیی بن معاذ حقیقت محبت به خداوند را این می‌داند که با نیکی و جفا، در آن زیادی و نقصانی رخ نمی‌دهد. مقصود از «سوی» در جمله (أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا) آن چیزی است که انسان مطابق با طبیعت و سرشت خوب آنها را دوست دارد مانند حب به فرزندان مال و همسر و....

و خطابی مراد از محبت را در اینجا محبتی می‌داند که ذاتی و سرشتی نباشد بلکه بر اساس اختیار باشد.

محبت شرك آمیز کم و زیاد آن منافی با محبت خداوند و رسول خدا است. در بعضی احادیث آمده در (أَحْبَبُ إِلَيْهِ بِكُلِّ قَلْبٍ يَكُونُ) خداوند را با تمام وجودتان دوست داشته باشید و از علامات محبت خدا و رسول خدا این است که آنچه خداوند آن را دوست دارد دوست داشته باشید و آنچه خداوند از آن کراهت دارد، کراهت داشته باشید و رضایت خداوند را بر هر چیز دیگری ترجیح دهید و در جهت کسب آن تلاش نمایید و از محرّمات خداوند اجتناب کنید و از امر و نواهی رسول خدا اطاعت کنید، همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء: ۸۰) ترجمه: هر کس از پیغمبر اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده است بنابراین کسی که دستور و فرمان غیر خدا را گردن نهد و از نواهی خدا پرهیز ننماید لزوماً محبت خدا و رسول خدا را در دل ندارد و محبت رسول نیز جزئی از محبت خداوند است به نحوی که اگر شخص خدا را دوست داشته باشد و اطاعت نماید رسول را هم دوست دارد و فرمان می‌برد.

شیخ الاسلام در این باره می‌گوید: حلاوت و شیرینی در مورد چیزی مفهوم دارد که شخص خواستار و خواهان آن باشد و برای آن تلاش می‌کند بلکه به آن دست می‌یابد و مزه خوش آن را احساس می‌نماید.

۱- ضعیف: بی‌هقی آن را در الدلائل و الدر المنثور (۶۷۱۳) روایت کرده است و از ابو سلمة بن عبدالرحمن به صورت مرسل روایت شده است. و این روایت به سبب ارسالش ضعیف است دو سری هم در نهج السدید (۳۵۶) آن را آورده است.

در ادامه می‌گوید حلاوت ایمان از سه طریق حاصل می‌شود ۱- تکمیل محبتی که شخص به محبوب خود دارد. ۲- خالص کردن آن برای خداوند. ۳- دفع ضد آن محبت، تکمیل کردن آن به این شیوه است که محبت خدا و رسول خدا از هر چیز دیگری بالاتر باشد و محبت خداوند مستلزم اطاعت از اوست. زیرا خداوند بنده‌ای را دوست دارد که از او اطاعت کند و محبت آنچه محبوبش آن را دوست دارد، دردل داشته باشد.

و از لوازم محبت خداوند، محبت کسانی است که از او اطاعت می‌کنند، مانند محبت به انبیاء و رسولان و بندگان صالح خداوند، خالص کردن آن به این شیوه است که شخص فقط خداوند را دوست داشته باشد و اگر کسی را دوست دارد به خاطر او باشد، رفع ضد آن نیز این گونه است که شخص از هر آنچه منافی با ایمان باشد کراهت داشته باشد همانند کراهت از سوختن در آتش.

و در مورد «أحب الله مما سواهما» دو قول آمده است: ۱- ضمیر به صورت مثنی آمده برای اشاره به این مطلب که مجموع آن دو محبت معتبر است نه هر یک به تنهایی و امر به افراد در حدیث خطیب^۱ برای اشاره به این مطلب است که عصیان از امر هر کدام از آندو (خدا و رسولش) مستلزم گمراهی است. و اصل بر این است که هر یک از معطوفین در حکم مستقل هستند.

۱- مسلم: کتاب الجمعة (۸۷۰/۴۸) باب تخفیف نماز و خطبه با توجه به حدیث عدی بن حاتم (رض) که مردی در حضور نبی (ص) چنین خطبه خواند که: هرکس از خدا و رسول خدا اطاعت کند به حقیقت ره یافته است و هرکس با آنها مخالفت ورزد گمراه و بیچاره است. رسول (ص) خطاب به او فرمود: خطیب بدی هستی، اینگونه بگو هر کسی با خدا و رسول خدا مخالفت ورزد....

۲- محبت شخص فقط برای خدا و در راه رضای او باشد. ۳- و از بازگشت به کفر بعد از روی آوردن به اسلام و نجات از آن کراهت داشته باشد همچنانکه از سوختن در آتش و افتادن در آن کراهت دارد.

۲- قول دیگران این است که حدیث حمل بر رعایت ادب و اولویت شده و این جایز است
جواب سوم به این شیوه است که اگر این ایراد وارد باشد به اصل حدیث وارد است چون حدیث خطیب ناقل آن است.

در شرح این عبارت «کما یکره ان یقذف فی النار» گفته شده که «سوختن در آتش و برگشتن به کفر» برای شخص مومن همانند هم هستند، این سخن ردی است بر غلاتی که گمان می‌کنند ذنب از جانب عبد گرچه از آن توبه کند نقصانی در حق او محسوب می‌شود در حالی که قول صواب بر این است که اگر از آن گناه توبه نکند نقص به شمار می‌آید، چنان که مهاجرین و انصار که جزء فاضل‌ترین افراد امت بودند در اصل جزء کفاری بودند که خداوند آنها را به اسلام هدایت نمود، در واقع تسلیم خدا شدن و اسلام آوردن گذشته فرد را محو می‌کند، و به همان شیوه هجرت و مهاجرت در راه خدا، که حدیث نیز به آن دلالت دارد.

در شرح این روایت (لا یجد احدٌ) چنین آمده است که بخاری آن را در الادب از (صحیحش) تخریج کرده و لفظ آن به این شیوه است «لایجد احدٌ حلاوة الایمان حتی یحب المرء لایحبه إلا لله، و حتی أن یقذف فی النار أحب الیه من أن یرجع الی الکفر بعد أن أنقذه الله منه، و حتی لیكون الله و رسوله أحب الیه مما سواهما».

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت کرده است که گفت: کسی که به خاطر خدا دوست بدارد، به خاطر خدا دشمنی ورزد، به خاطر خدا دوستی کند و به خاطر خدا دشمنی ورزد، ولایت خداوند را به دست می‌آورد و بنده اگر چه نماز و روزه فراوان داشته باشد هرگز طعم ایمان را نمی‌چشد مگر این که اینگونه باشد. عموم مردم در امور دنیایی در صورتی که برای آنها فایده‌ای هم در بر ندارد ولی دوست و برادر یکدیگرند.

قبلا بیان شد که مقصود از محبت در اینجا لذت و سرور و شادی و اجلال و هیبتی است که شخص مومن آن را درک می‌کند و می‌یابد. شاعر می‌گوید:

تو را به سبب خودت فرا می‌خوانم و به سبب قدرتی که بر من داری، ولی به اندازه ظرفیت چشم دوستدار توهستم.

ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: «من احب فی الله، و ابغض فی الله و عادی فی الله، فانما تنال و لایة الله بذلک و لن یجد عبداً طعم الایمان، و ان کثرت صلاته و صومه حتی یكون کذلک و قد صارت عامة مواخاة الناس علی امر الدنیا، و ذلک لای جری علی اهلہ شیئاً» یعنی: هر کس دشمنی و حب و بغضش برای خداوند باشد، بدینوسیله به دوستی خداوند رسیده است: اگر چه نماز و روزه فرد فراوان باشد، جز بد آنچه گفته شد طعم ایمان را نخواهد چشید، بیشتر دوستیهای مردم برای امور دنیای است حال آنکه چنین دوستی چیزی به اهل خود نمی‌بخشد.

ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم فقط جمله اول را از او تخریج کرده‌اند.

در شرح «من احب فی الله» شارح آن را محبت به اهل ایمان به خاطر ایمان به خدا و اطاعت از او می‌داند «و ابغض فی الله» را بغض و عداوت نسبت به کسانی می‌داند که به خداوند شرک ورزیده‌اند و کافر شده‌اند و از اطاعت او سرباز زده‌اند. گرچه این

افراد نزدیکترین کسان او باشند، همانگونه که خداوند می فرماید ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (المجادله: ۲۲) ترجمه: مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را دوست بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند.

و این عبارت «وعادی فی الله» و عبارتهای قبل از آن از لوازم محبت بنده به خداوند به شمار می آیند، کسی که خدا را دوست بدارد با اولیاء و دوستان خدا دوستی می ورزد و آنان را یاری می دهد، با مخالفان و نافرمانانش دشمنی و عدوات می ورزد و با آنها جهاد و مبارزه می کند و هر زمان محبت خدا در دل بنده اش بیشتر باشد به همان اندازه اثرات این اعمال نیز در او فزونی می یابد، چنان که کمال و ضعف توحید به میزان محبت شخص به خداوند بستگی دارد.

و در شرح این گفته: «فانما تنال ولاية الله بذلك» ولایت خدا به بنده اش منظور است و لایة با فتح و او بمعنی برادری و محبت است و با کسر و او به معنای امارت و فرماندهی است که معنی اول مقصود و مراد است.

احمد و طبرانی^۱ از نبی ﷺ چنین آورده اند که گفت: بنده ایمان ناب و خالص را به دست نمی آورد مگر اینکه برای خدا دوست بدارد و در راه او دشمنی ورزد در چنین صورتی است که استحقاق ولایت الهی را پیدا می کند.

در حدیثی دیگر که طبرانی آن را روایت کرده آمده است خالص ترین ایمان حب بخاطر خداوند و بغض به خاطر خداوند است.^۲

۱- احمد (۴۳۰/۳) و هینمی در المجمع (۸۹/۱) گفته: در آن رشدین بن سعد است و آن حدیثی منقطع و ضعیف است.

۲- حدیث حسن: طبرانی آن را در الکبیر (۱۰۵۳۱): (۱۰۵۳۷) از حدیث ابن مسعود آورده است، هیشمی در المجمع (۲۶۱،۳۶۰/۷) گفته: این حدیث را با دو سند روایت کرده و در آن رجالی ذکر کرده که یکی از آنها به غیر از بکیرین معروف جزء رجال صحیح به شمار می آید، که احمد و دیگران او را معتمد

در شرح این عبارت «و لم یجد عبد طعم الایمان» چنین آمده که بنده هر چند نماز و روزه فراوان داشته باشد مادامی که حب و بغض و دشمنی و دوستیش برای خداوند نباشد لذت ایمان را نمی چشد. و در حدیث مرفوعی از ابی امامه که ابو داود آن را روایت کرده چنین آمده که هر کسی حب و بغض و بخشش و منعش برای خداوند و در راه او باشد ایمانش را کامل کرده است.^۱

توضیح این عبارت: «وقد صارت عامة مواخاة الناس، علی امر الدنیا، و ذلک لای جری علی اهله شیئاً» چنین است که دوستی در امور دنیایی نه تنها منفعتی در بر ندارد بلکه باعث مضرت و آسیب است. خداوند در آیه ای اشاره به این مطلب می فرماید: ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (الزخرف: ۶۷) ترجمه: دوستان در آن روز دشمنان یکدیگر خواهند شد مگر پرهیز کاران. و آن هنگام که مصایب حاصل از این دوستی در زمان ابن عباس که جزء خیر القرون بود دامنگیر افراد شد بعد از آن نیز به طریق اولی و با شدت بیشتری رواج یافت، چنان که دوستی در شرک و عصیان و بدعت و سوق شایع شد و فرموده پیامبر ﷺ اسلام در آغاز غریب بود و در آخر نیز همانند اول غریب خواهد بود، به وقوع پیوست. ^۲ صحابه رضی الله عنهم در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر رضی الله عنهم بخاطر رضایت خداوند و نزدیکی به او، همدیگر را بر خود ترجیح می دادند، همچنان که خداوند متعال می فرماید: روایت ﴿وَيُؤْتِرُونَكَ عَلَيْهِمْ لِيُكْفِرُوا بِهِمْ﴾ (الحشر: ۹)

دانسته اند اما حدیث ضعیف تلقی کرده اند و البانی با توجه به شواهدی در صحیح الجامع آن را حدیث حسن دانسته (۲۵۳۶) و در الصحیحة آن را ترجیح داده (۱۷۲۸).

۱- حدیث صحیح است: ابو داود: کتاب السنة (۴۶۸۱) باب دلیل: زیادی و نقص ایمان، البانی در الصحیحة (۳۸۰) و صحیح الجامع (۵۸۴۱) آن را صحیح دانسته است

۲- مسلم: کتاب الایمان (۱۴۶) باب غربت اسلام در آغاز و سرانجام با توجه به حدیث ابن عمر رضی الله عنهم همچنین مسلم: کتاب الایمان (۱۴۵) (۲۳۲) هم آمده است.

ترجمه: و ایشان را بر خود ترجیح می دهند هر چند که خود سخت نیازمند باشند.
ابن ماجه از ابن عمرو رضی الله عنه روایت کرده که گفت در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را نمی دیدی که نسبت به برادر مسلمانش به درهم یا دنیاری خود را سزاوارتر بداند.

ابن عباس در مورد این آیه ﴿ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴾ (البقره: ۱۶۶) ترجمه: و روابط گسیخته می گردد، می گوید مقصود مودت است.

سخن ابن عباس در مورد آیه ﴿ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴾ که آن را مودت می داند اثری است که عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم آن را روایت کرده اند و صحیح دانسته اند.

و مقصود از مودت: روابط و پیوندها و نیازمندیهایی است که آنها در دنیا به هم داشتند و نیکی هایی که در حق هم می کردند. خداوند می فرماید: ﴿ وَقَالَ إِنَّمَا أَخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم مِّبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴾ (العنکبوت: ۲۵)

ترجمه: (ابراهیم خطاب به قوم خود) گفت: شما غیر از خدا، بتهایی را برای خویشتن برگزیده اید تنها به خاطر محبت (بزهکارانه ای) که در زندگی دنیا میان خودتان (نسبت به آباء واجداد و قوم و قبیله خویش)، سپس در روز قیامت برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جوئید و بعضی از شما بعضی دیگر را نفرین می کند و بالاخره جایگاهتان آتش دوزخ خواهد بود و هیچ یارویاوری نخواهید داشت

علامه ابن قیم رحمته الله در ارتباط با این قول خداوند متعال ﴿ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ ﴾ (البقره: ۱۶۶) یعنی در آن هنگام که رهبران از پیروان خود بیزاری می جویند و عذاب را مشاهده می نمایند، می گوید رهبران و متبوعین افراد هدایت یافته ای بودند که پیروانشان ادعا می کردند که بر راه و منهج آنها هستند در حالیکه مخالف طریقه و عملکرد زندگی آنها بودند و گمان می کردند صرف محبت علیرغم

مخالفت با آنها، برایشان منفعت و فایده ای در بر دارد در صورتیکه در روز قیامت رهبرانیکه آنها را اولیائی جز خدا در نظر گرفته بودند از آنان تبری جستند.

و این شرح حال همان کسانی است که جز خدا دوست و سرپرستی برای خود بر می گزینند و دشمنی و دوستی و خشم و غضب آنها برای او است، چنین افرادی در روز قیامت جز حسرت و پشیمانی سرانجامی ندارند، زیرا تلاش و زحمت فراوانی که در این مسیر متحمل شده اند از آنجا که تماماً در راه خدا و رسول خدا نبوده، خداوند بر آن اتخاذ مَهر بطلان می زند و کل این اسباب را بی فایده قلمداد می کند.

در روز قیامت اتخاذ هر سبب، وسیله، رابطه و دوستی که برای غیر خدا بوده بی اثر است مگر سببی که بین رب و بنده اش و ارتباط ایجاد می نماید و آن چیزی جز عبادت خالص برای خداوند نیست و از لوازم چنین عبادتی این است که حب و بغض، منع و بخشش، دوستی و دشمنی، دوری و نزدیکی، متابعت محض از رسول ﷺ به دور از هر گونه شوائب توجه به غیر و جدا از تقدیم قول دیگری بر قول او، تماماً برای خدا باشد، چنین سببی است که هیچ وقت از صاحبش جدا نمی شود و ارتباط بین رب و بنده اش را برقرار می سازد، ارتباطی که عبودیت محض نام دارد و این عبودیت نیز محقق نمی شود مگر با مجرد تبعیت از رسول ﷺ که در عرف بین آنها و مراوداتشان رایج است، خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَقَدْ مَنَّآ اِلَىٰ مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿۲۳﴾ (الفرقان: ۲۳)

یعنی: ما به سراغ تمامی اعمالیکه آنها انجام داده اند می رویم و همه را همچون غباری پراکنده در هوا می سازیم.

اعمالی که در دنیا برخلاف سنت رسول و راه و روش و رضایت او بوده خداوند آن را پوچ و باطل می گرداند به گونه ای که هیچ منفعت و سودی را به صاحبش نمی رساند و یکی از بزرگترین حسرتهاى روز قیامت این است که شخص نتیجه زحمتهای خود را بی نتیجه می یابد.

- مسائلی در این باب مطرح شده است عبارتند از:
- نخست: تفسیر آیه بقره.
- دوم: تفسیر آیه برائت.
- سوم: وجوب محبت رسول ﷺ مقدم بر نفس و خانواده و دارایی.
- چهارم: نفی ایمان دلالت بر خروج از اسلام ندارد.
- پنجم: در ایمان حلاوت و شیرینی است که بعضی آن را می چشند و بعضی نمی چشند.
- ششم: اعمال چهارگانه قلب که ولایت الهی جز از طریق آنها بدست نمی آید و کسی طعم ایمان را درک می کند که آنها را دریافته باشد.
- هفتم: فهم و بینش صحابی در مورد آنچه به وقوع پیوسته این است که عموم دوستی ها در امور دنیایی است.
- هشتم: تفسیر «وَنَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» یعنی: اسباب از آنان قطع شود.
- نهم: از مشرکین کسانی هستند که خدا را (در کنار سایر معبودهای خود) به شدت دوست ندارند.
- دهم: وعده عذاب برای کسانی که اموال مادی برایشان از دین خدا ارزش بیشتری دارد و محبوبتر است.
- یازدهم: اگر کسی محبتی مساوی با محبت خداوند به چیز دیگری داشته باشد آن شرک اکبر است.

باب

فرموده خداوند متعال: ﴿ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۗ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ (آل عمران: ۱۷۵) یعنی: این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند. از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید

شرح این ایه که خداوند می فرماید: ﴿ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۗ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

چنین است که خوف از افضل ترین و بهترین مقامات دین است و انواع عبادات را که اخلاص آنها برای خداوند واجب است در خود جمع کرده است خداوند می فرماید ﴿ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴾ (الأنبياء: ۲۸)

همیشه از خوف مقام (کبریایی) خداوند ترسان و هراسانند.

و می فرماید: ﴿ وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۖ ﴾ (الرحمن: ۴۶) هر کس که از مقام پروردگار خود بترسد باغهایی (در بهشت) دارد.

همچنین: ﴿ يَبْقَىٰ إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوْفٍ بِعَهْدِكُمْ ﴾ (البقره: ۴۰) و تنها از من بترسید.

و درجایی دیگر آمده است: ﴿فَلَا تَخْشَوْا الْكَاسَ وَأَخْشَوْنَ﴾ (المائدة: ۴۴) از مردم نهراسید بلکه از من بترسید.

و امثال این آیات در قرآن بسیار است.

خوف بر سه قسم است: ۱- خوف پنهانی؛ خوفیکه از غیر خداست، به این نحو که شخص از طاغوت و بتی بترسد از اینکه به او مصیبت ناخوشایندی را وارد کند همانطوریکه خداوند متعال از زبان قوم هود نقل می کند که به او گفتند: ﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا أَعْرَبَكَ بَعْضَ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (هود: ۵۴-۵۵)

یعنی: چیزی جز این نمی گویم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است، هود در پاسخشان گفت: من خدا را گواه می گیرم شما گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهایی که (بجز خدا) میپرستید بیزار و (از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم.

و خداوند متعال می فرماید ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ (الزمر: ۳۶) یعنی: آنان تو را از کسانی جز خدا می ترسانند.

در واقع عبادت کنندگان و زوار قبور و مشرکین همواره اهل توحید و اخلاص را که عبادت بتهایشان را منکر می شدند و آنان را به یکتا پرستی صرف امر می نمودند، از این امور می ترسانیدند.

۲- خوف دوم خوفی است حرام، که انسان واجباتی که بر ذمه دارد از ترس بعضی افراد ترک کند، که این منافی با کمال توحید است و شرک به خداوند محسوب می شود، سبب نزول این آیه کریمه همین خوف است ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (۱۷۳) ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَأَتَبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ (۱۷۴) ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۷۳-۱۷۵)

یعنی: آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش) بر ضد شما گردیدید دیگر فراهم آمده اند، سپس از ایشان بترسید ولی بر ایمانشان افزود و گفتند «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست». به همین جهت، آنها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگارشان، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است، این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس)، می ترساند. از آنها نترسید، و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.

در حدیث آمده: ^۱ خداوند در روز قیامت خطاب به بنده اش می فرماید: چه چیز مانع تو شد آن هنگام که منکری را دیدی، آن را تغییر ندادی؟ می گوید: پروردگارا ترس از مردم، خداوند می فرماید: سزاوار این بود که از من بترسی.

۳- خوف طبیعی، خوفیکه از دشمن، حیوان درنده و امثال آن باشد که مورد سرزنش نیست همچنان که خداوند در داستان حضرت موسی می فرماید: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾﴾ (القصص: ۲۱)

یعنی: موسی از نهر خارج شد، در حالی که ترسان و چشم براه بود، گفت: پروردگارا مرا از مردمان ستمگر رهایی بخش.

معنی این قول خداوند (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ) این است که شیطان شما را از دوستان خود می ترساند اما از آنان نترسید و از من بترسید. نهی از جانب خداوند به مومنین تعلق گرفته که از غیر او نترسید. و خوف و ترسشان را مختص او کنند در آن هنگام است که مشمول بندگان مخلص خداوند قرار می گیرد و رضایت الهی را به دست می آورند، و زمانیکه تمام خوف و عبادتشان برای خداوند باشد آنچه خواهان آنند به

۱- حدیث صحیح است: احمد (۷۷، ۲۹، ۲۷/۳) و ابن حبان (۱۸۴۵) و ابن ماجه در کتاب الفتن (۴۰۰۸) باب الامر بالمعروف و النهی عمل المنکر از ابی سعید خدری آورده و البانی در صحیح الجامع (۱۸۱۴) آن را صحیح دانسته است.

دست می آورند و از خوف دنیا و آخرت رهایی می یابند همچنان که خداوند می فرماید:

﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ﴾ (الزمر: ۳۶).

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: یکی از نیرنگها و حيله‌هایی که دشمنان خدا به کار می‌گیرند این است که مومنین را از دوستان و همیارانشان می ترسانند تا از مجاهده و تلاش همراه آنان دست بردارند و از امر به معروف و نهی از منکر نسبت به آنان مطلع می‌سازد و از اینکه از آنها بترسیم نهی می‌کند، در ادامه می‌گوید: معنی آن در نزد تمامی مفسرین این است که شیطان به وسیله اولیاء و همدستانش مومنان را می ترساند، قتاده می‌گوید: در قلبهایشان آنها را بزرگ جلوه می‌دهد هر زمان که ایمان بنده‌ای زیاد شد خوف اولیاء شیطان از قلبش بیرون می‌رود و هرگاه این ایمان ضعیف باشد به همان اندازه ترس از شیطان نیز شدت می‌گیرد، بنابراین آیه دلالت بر این امر دارد که خالص کردن خوف برای خداوند از شروط کمال ایمان است.

خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾ (التوبه: ۱۸) یعنی: تنها کسی حق دارد مساجد خدا را آبادان سازد که به خدا و روز قیات ایمان داشته باشد و نماز را چنانکه باید بخواند و زکات را بدهد و جز از خدا نترسد، امید است چنین کسانی از زمره راه یافتگان باشند.

و این گفته خداوند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ (العنکبوت: ۱۰)

یعنی: در میان مردم کسانی هستند که می گویند ایمان آورده ایم اما هنگامیکه به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند (به ناله و فریاد می آیند و چه بسا از دین برگردند انکار ایشان) شکنجه مردمان را در دنیا همسان عذاب خداوند در آخرت می شمارند.

شرح این قول مصنف رحمته الله که می گوید و قول خداوند متعال ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾ (التوبه: ۱۸) چنین است که «مساجد» خدا را فقط کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند، آباد می کنند، کسانی که با قلب ایمان آورده اند و با اعضاء و جوارح عمل کرده اند و خالصانه جز از او نترسیده اند، خداوند متعال برای چنین کسانی آبادی مساجد را ثابت می کند و از مشرکین نهی می نماید. زیرا عمارت و آبادانی مسجد با طاعت و عمل صالح حاصل می شود، اما عمل شرک کسر الیم بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْءَانُ مَاءً حَلِيًّا إِذَا جَاءَهُ، لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا ﴿النور: ۳۹﴾ به سرابی می ماند که در

بیابان بی آب و علفی، شخص تشنه ای آن را آب بیندازد، اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلا چیزی نیابد، یا همانند: ﴿كِرْمَادٍ أَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ (ابراهیم: ۱۸) خاکستری است که در یک روز طوفانی باد به تندی بر آن بوزد، عملی که چنین باشد نبودن آن بهتر است، بنابراین مساجد آباده نمی شوند مگر با ایمان کسانی که توحید آنها را عظمت و بزرگی بخشیده، همچنین با اعمال صالحی که خالص از شوائب شرک و بدعت باشد، که تمام اینها نزد اهل سنت و جماعت داخل در ایمان مطلق هست.

شرح این آیه «وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» چنین است که ابن عطیه می گوید: مقصود در این آیه خشیت تعظیم و عبادت و طاعت است و شایسته است انسان از بلاها و معایب دنیوی بترسد تمام آن را قضاء و تدبیر الهی بداند.

ابن قیم رحمته الله می گوید: خوف عبودیت قلب است و تنها شایسته خداوند است همانطور که انابه و تضرع و محبت و توکل و رجاء و غیر آن از عبادتهای قلب محسوب می شوند. در شرح این قسم از آیه «فَعَسَىٰ أَوْلِيٰكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» ابن ابی طلحه از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که قطعا آنها جزء هدایت یافتگان هستند و هر (عسی) در قرآن معنی و جوب را می رساند.

در حدیث چنین آمده که اگر دیدید مردی به مسجد رفت و آمد می کند برای او شهادت ایمان دهید زیرا خداوند متعال می فرماید ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَٰجِدَ اللَّهِ مِنْ ءَأْمَرٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أَوْلِيٰكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ (التوبه: ۱۸) احمد و ترمذی و حاکم از ابی سعید خدری آن را روایت کرده اند.^۱

۱- حدیث ضعیف است: احمد (۳/ ۶۸، ۷۶) و ترمذی در کتاب التفسیر (۳۰۹۳) باب و من سورة التوبه و الحاکم (۲۱۲/۱، ۲۱۳)، (۳۳۲/۲) آن را آورده اند و سند آن ضعیف است. البانی در المشکاة (۷۲۳) و ضعیف الجانح (۶۰۸) آن را ضعیف دانسته است.

در شرح این آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ (العنکبوت: ۱۰) ابن کثیر رحمته الله می گوید: خداوند متعال از صفات قوم دروغگویی خبر می دهد که زبانا ادعای ایمان می کردند بدون اینکه رسوخی در قلبشان یافته باشد.

زمانیکه به محنت و مصیبتی گرفتار می شدند آن را عذاب و مجازات الهی در نظر می گرفتند و از اسلام بر می گشتند، ابن عباس می گوید: اگر در راه خدا اذیت و آزار می دید، یعنی خداوند او را مورد امتحان و فتنه و آزمایش قرار می داد که از دینش بر گردد

ابن قیم رحمته الله می گوید: مردم زمانیکه پیامبری به سویشان گسیل می شود یا می گویند ایمان آوردم یا نمی گویند و به کفر و گناهانشان ادامه می دهند، آنکه گفته ایمان آورده ام پروردگار او را مورد آزمایش و امتحان قرار می دهد و (الفتنة) بلا و گرفتاری و آزمایش است تا شخص صادق از کاذب باز شناخته شود، و آنکه لفظ ایمان را بر زبان نیاورده گمان نکند که خداوند را عاجز کرده او را نادیده گرفته و جلو افتاده است.

کسی که به پیامبران و فرستادگان خدا ایمان آورد و از آنها اطاعت کند دشمنان آنها به دشمنی با او بر می خیزند و او را مورد اذیت و آزار قرار می دهند و ابتلا و آزمایش او به همین رنج و عذابی است که از جانب آنها به او می رسد، و کسی که به آنها ایمان نیاورد در دنیا و آخرت مورد عذاب قرار می گیرد و شکنجه ای که داده خواهد شد. به مراتب بالاتر و دردناک تر و مداومتر از شکنجه ای است که همراهانش به پیامبران و مومنان رسانده اند.

انسان به گونه ای است که ناگزیر باید در میان مردم زندگی کند و مردم خواسته ها و ایده های مختلفی دارند و گاه از شخص می خواهند با آنها موافق و همراه گردد و اگر چنین نکند او را مورد اذیت و آزار قرار می دهند و اگر با آنها نیز همراه گردد بعضاً یا از جانب آنها یا غیر آنها مورد عذاب قرار می گیرد، همانند شخص دیندار و پرهیزکاری که در بین قوم ظالم و ستمگری سکونت گزیده و از ظلم و ستم آنها رهایی نمی یابد مگر در

صورت موافقت کردن و سکوت کردن نسبت به اعمالشان، و اگر چنین کرد و در ابتدا از شرشان در امان می ماند اما بعد، شروع به آزار و اذیت او می کنند و آنچنان او را مورد شکنجه و عذاب قرار می دهند که اگر منکر آنها هم می شد همین بلا را سرش می آورند، و اگر از دست آنها نیز جان سالم به در می برد از نو گروه دیگری او را مورد عقوبت و اهانت قرار می دهند.

پس این فرموده حضرت عایشه رضی الله عنها را باید به یاد داشت و بدان عمل کرد و پیرامون آن اندیشید که خطاب به معاویه گفت آن کس که رضایت خدا را در خشم مردم بدست آورد خدا در برابر رنجی که به او می رسانند برای او کافی است و آن کس که رضایت مردم را در خشم خدا جلب کند، آنها ذره ای نمی توانند او را از خدا بی نیاز کنند. پس کسی که خداوند او را هدایت کرده باشد و رشد و شکوفایی او را در کار خیر به او الهام کرده باشد و از شر و آفتهای نفسش او را در امان داشته باشد، هرگز در برابر کار حرام تسلیم نمی شود و در برابر دشمنان، صبر و ملایمت را در پیش نخواهد گرفت، و عاقبت او در دنیا و آخرت همانند پیامبران و پیروان آنها خواهد بود. خداوند همچنین از اوضاع کسی که بدون بینش و بصیرت ایمان آورده اند خبر می دهد که اگر در راه خدا اذیتی ببینند همان اذیتی که پیامبران و پیروانشان از مخالفانشان می بینند، آن را همانند عذاب خداوند می دانند که مومنان به وسیله ایمان از آن فرار می کنند، در حالیکه مومنان به خاطر علو و کمال بصیرتشان از عذاب خداوند، با ایمان به سوی او پناه می برند و تمام درد و رنجهای زودگذر آن را با نزدیکی به خداوند تحمل می کنند و اینان به خاطر ضعف بینش و ایمان نمی توانند زجرهای دشمنان خدا و رسول را تحمل کنند و نتیجه موافق و همسو با آنها می گردند در قبال درد و رنج لحظه ای و گذرا، عذاب اخروی و ابدی را برای خود می خرنند، در مثال به کسانی می مانند که از شدت گرما به آتش پناه برند، خداوند آن هنگام که مومنان خود را یاری می دهد و می گوید: من باشما هستم، و خداوند به آنچه در سینه ها از نفاق و غیر آن پنهان است، آگاهی کامل دارد.

و این آیه ردی بر بینش مرچئه و کرامیه است به این نحو که: ادعای آنان که می گویند آمنا بالله (به خدا ایمان آوردیم) نفع و سودی ندارد مگر اینکه در برابر اذیت دشمنان خداوند صبر و استقامت پیشی گیرند، در واقع قول و تصدیق بدون عمل، خالی از فایده است و ایمان مورد نظر شرع با سه چیز حاصل می شود: تصدیق با قلب و عمل، اقرار به زبان و عمل با ارکان و جوارح، و این دیدگاه سلف و خلف اهل سنت و جماعت است و در این اعتقاد خوف مدهانه و نرمی و سازش خلق در امر حق وجود دارد، بی شک معصوم کسی است که خداوند او را حفظ کرده باشد.

از ابو سعید خدری رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده که از اثرات ضعیف بودن یقین این است که: رضایت مردم را با خشم و غضب خداوند به دست آورد، و آنها را به خاطر رزق و روزی حمد و ستایش کند، در صورتی که خداوند رازق است، و آنها را مورد مذمت و سرزنش قرار بدهد به خاطر آنچه خداوند به آنها نداده است نه حرص ورزیدن حریص می‌تواند رزق خداوند را بدست بیاورد و نه کراهت شخص کاره می‌تواند آن را دفع کند.

شرح روایت مرفوع ابو سعید خدری که مصنف آن را آورده است. این حدیث را ابونعیم در «الحلیة» روایت کرده و همچنین بیهقی^۱ و بیهقی آن را به دلیل وجود محمد پسر مروان سدی در سند آن معلول دانسته و می‌گوید: ضعیف است و همچنین در سلسله سند آن، عطیة العوفی است که ذهبی او را در ردیف ضعفاء و متروکین قرار داده است.

حدیث به لحاظ مضمون و محتوا درست است یعنی خداوند بنا به حکمت خود شادی و فرح را در رضا و یقین و حزن و علم را در شک و خشم قرار داده است. این عبارت: «ان من ضعف الیقین» ضعیف با ضمه به معنی ناتوان شده ضعیف شد و متضاد با قوت و توانایی است، ضعف مانند کرم، نصر، ضعفا و ضعفه و ضعافیه به همان معنای ضعیف و ضعوف و ضعفان است که جمع آن ضعاف و ضعفاء و ضعفه و ضعفی و ضعافی می‌شود. الضعف با فتحه در مورد رای و نظر کاربرد دارد و با ضمه در مورد جسم

۱- حدیث ضعیف است ابونعیم در الحلیة (۱۰۶/۵)، (۴۱/۱۰) آن را آورده است و بیهقی در الشعب (۱۵۱/۱، ۱۵۲) آن را ذکر کرده است البانی در ضعف الجامع (۲۰۰۷) آن را ضعیف دانسته است.

و بدن، مثلا در مورد زن گفته می شود فهی ضعیفه و ضعوف، و یقین به کمال ایمان گفته می شود.

ابونعیم در «الحلیه» و بیهقی در «الزهد» به سندی مرفوع از ابن مسعود نقل کرده اند که گفت: یقین، ایمان کامل است و صبر، نصف ایمان می باشد. گفت: و ایمان به قدر در آن داخل می شود، چنان که با سندی مرفوع از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده که فرمود: اگر توانستی با رضایت و یقین کامل کارهایت را انجام دهی، پس آن را انجام بده، و در صورتی که نتوانستی، این را بدان که صبر بر آنچه که نمی پسندی جای خیر و برکت فراوانی می باشد. و در روایتی چنین آمده: گفتم: ای رسول خدا! چگونه یقین را حاصل نمایم؟ فرمود: این که بدانید آنچه که از دست داده اید، نمی توانستی هرگز بدان دست یابی، و آنچه به تو رسیده، هیچ احدی نمی توانست آن را از تو باز دارد.

در شرح این عبارت «ان ترضی الناس بسخط الله» چنین آمده که رضای مردم را به رضای خدا ترجیح دهد و آن زمانی است که عظمت و جلال و هیبت خداوند آنچنان در قلبش راسخ نباشد که بتواند رضایت مخلوق را با وجود خشم و غضب پروردگار و مالکش نادیده بگیرد، پروردگاری که در قلبها جای دارد و گناهان را می بخشد و غمها را مداوا می سازد.

با این توصیف کسی که رضایت مخلوق را به رضایت خداوند ترجیح دهد گرفتار نوعی شرک شده است. زیرا از طریق خشم خدا به مردم نزدیک شده است، تنها کسانی در این شرک در امان می مانند که خداوند آنها را در امان دارد و توفیق شناخت صفاتی که شایسته مقام جلال او است را به آنها عطا کند و تنفر او از هر آنچه منافی با کمال خداوند است و آگاهی به مراحل الوهیت و ربوبیت ذات پاک او.

شرح این عبارت: «و ان تحمد هم علی رزق الله» یعنی آنها را به آنچه از دسترنج خود کسب می کنند مورد ستایش قرار دهد در صورتیکه خداوند از فضل و بخشش خود چنین توانایی و امکاناتی را برای آنها فراهم ساخته است و اگر برانجام کاری اراده کند اسبابی را برای آن مقدر و مهیا می کند و تعارضی با این حدیث: هرکس شکر و سپاس

مردم را به جای نیاورده، خدا را شکر نگفته است،^۱ ندارد چون سپاسگزاری از مردم با دعا برای آنهاست که خداوند خیر و نفعی را به وسیله آنها به شما رسانده است، سپس یا برای او دعا کنید یا جبران کنید. زیرا در حدیث است^۲ کسی که در حق شما کار خوبی را انجام داد شما نیز در حق او خوبی کنید و اگر نتوانستید برایش دعا کنید تا جایی که بدانید که سپاس او را به جا آورده اید، این امر که انجام کار به مردم نسبت داده شده به این خاطر است که آنان به عنوان سببی در رساندن کار معروف در نظر گرفته شده‌اند.

شرح عبارت «و أن تدمهم علی ما لم یوتک الله» آنها را مورد مذمت قرار بدهی چون آنچه را که از آنان درخواست کرده‌ای برای تو مقدر نکرده است. هر کس بداند عطا و منع تنها به وسیله خداوند متعال انجام می‌گیرد و اوست که رزق بنده‌اش را به سبب و بدون سبب و از جائیکه گمان نمی‌کند می‌رساند هیچ مخلوقی را نه به خاطر رزق مورد مدح قرار می‌دهد و نه به خاطر منع مذمت می‌کند و تمام کارش را به خداوند واگذار می‌کند و در امر دین و دنیا تنها به او اعتماد می‌کند.

۱- حدیث صحیح است ابو داود: در کتاب الادب (۴۸۱۱) باب، فی شکر المعروف آن را آورده است ترمذی: در کتاب البر و الصلة (۱۹۵۴۱) باب ماجاء فی الشکر لمن احسن الیک آن را ذکر کرده و گفته: حدیثه حسن و صحیح است و احمد (۲/۳۰۲، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۸۸) از حدیث ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده است منذری در الترغیب (۷۷/۲) گفته راویان آن محل اعتماد هستند ارنو ووط در شرح السنه (۳۶۱۰) گفته است: اسناد آن صحیح است و البانی در صحیح الجامع (۶۴۷۷) آن را صحیح دانسته است.

۲- حدیث صحیح است: جزئی از حدیث ابن عمر است که در ابتدا این گونه شروع می‌شود: هر کس از شما به خدا پناه ببرد خدا او را پناه می‌دهد و هر کس از خدا چیزی بخواهد به او می‌دهد و هر کس دعایی بخواند خدا او را اجابت می‌کند و هر کس سازد... تا ابو داود آن را روایت کرده در کتاب الزکاة (۱۶۷۲) باب عطیة من سأل الله و نسائی در کتاب الزکاة (۵/۸۲) باب من سأل بالله عزوجل و ارنو ووط در تخریج جامع الاصول (۱۱/۶۹۲) گفته: اسناد آن توضیح است و البانی در الصحیحة (۲۵۴) آن را درست دانسته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عین معنی را در حدیث زیل گنجانده است: ان رزق الله لایجره حرص حریص و لایرده کراهیه کاره، همچنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (فاطر: ۲) یعنی: هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است.

از آن جلوگیری کند و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند کسی جز او نمی تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار بجاست.

شیخ الاسلام رحمته الله گفته است: یقین متضمن این است که با اعتماد و اطمینان کامل فرامین و دستورات خداوند را به جا آوری و به وعده ای که خداوند به اهل طاعت و ایمان داده است یقین داشته باشی و همچنین به قدر و خلق و تدبیر خداوند یقین داشته باشی و اگر رضایت مردم را با خشم خداوند به دست آوری به رزق خداوند و وعده خداوند یقین کامل حاصل نکرده ای، کمی یقین این عوارض را در پی دارد که ممکن است به آنچه مردم دارند تمایل پیدا کنی و نتوانی وظایفی که خداوند بر عهده ات گذاشته انجام بدهی، چون به داشته های آنها امید داری، ممکن است به وعده هایی که خداوند به اهل طاعت داده از یاری و تایید و ثواب در دنیا و آخرت شک کنی، بی تردید رضایت خدا نصرت و رزق روزی او را در پی دارد و خشنودی دیگران را به قیمت خشم خداوند جلب کردن به خاطر ترس از آنها یا طمع در داشته هایشان از ضعف یقین است. و اگر خداوند چیزی را برای تو مقدر نکرد گمان نکنی که از دسیسه دیگران است چرا که همه چیز در دست خداست، هر آنچه بخواهد می شود و هر آنچه نخواهد نمی شود. همچنین اگر دیگران را برای آنچه خدا برایشان مقدر نکرده مورد سرزنش قرار دهی دوباره از ضعف یقین نشأت می گیرد.

در جهت هوای نفست، دیگران را خوار مدار - به آنها امید نداشته باش و آنها را مورد مذمت قرار مده، براستی آن کس که خدا و رسولش را مورد مذمت قرار دهد

مذموم است و آن کس که حمد و ثنای آنها را به جا آورد. مورد ستایش است؛ مرتبط به این مضمون چنین آمده که بعضی از افراد طایفه بنی تمیم گفتند محمد چه چیز را به ما می‌دهد در حالی که ما هر زیبایی را ستایش می‌کنیم و هر عیب و زشتی را مذموم می‌شماریم، پیامبر ﷺ گفت: خداوند نیز همین را می‌خواهد.^۱ حدیث دلالت بر این دارد که ایمان کم و زیاد می‌شود و اعمال جزئی از مسمای ایمان هستند.

۱- حدیث حسن است احمد (۴۸۸/۳)، (۳۹۴، ۳۹۳/۶) از اقرع بن حاسبی روایت کرده و ترمذی در کتاب التفسیر (۳۲۶۷) باب ازسوره حجرات آن را آورده است و گفته حدیث حسن غریب است جزئی از حدیث البراء است و أناؤوط در تخریج جامع الاصول (۳۶۳/۲) آن را حسن دانسته است.

از عایشه رضی الله عنها چنین روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: کسی که رضایت خداوند را با خشم و غضب مردم طلب کند خدا از او راضی خواهد شد و مردم را از او راضی خواهد کرد و کسی که رضایت مردم را در خشم خداوند طلب کند خدا از او خشمناک می‌شود و مردم را نیز از او خشمناک می‌سازد. این حدیث را ابن حبان در صحیحش روایت کرده است.

این عبارت «وعن عائشة رضی الله عنها أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من التمس رضی الله بسخط الناس رضی الله عنه و أرضی عنه الناس، و من التمس رضی الناس بسخط الله، سخط الله علیه و أسخط علیه الناس» رواه ابن حبان فی صحیح حقه^۱.

این حدیث را ابن حبان با همین لفظ آورده است و ترمذی آن را از مردی از اهل مدینه روایت کرده که گفت: معاویه در نامه ای خطاب به عایشه رضی الله عنها خواست که نوشته توصیه مانند و موجزی را برای او بنگارد. عایشه در جواب نوشت: سلام بر تو، شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: کسی که رضایت خداوند را علیرغم خشم مردم طلب کند خدا در عوض مردم برای او کافی است و کسی که رضایت مردم را بر خلاف خشم خدا طلب کند خدا او را به مردم واگذار می‌کند و السلام. ابو نعیم آن را در «الحلیة» روایت کرده است.

این عبارت «من التمس» یعنی کس که طلب کند.

شیخ الاسلام رحمته الله گفت: و عایشه رضی الله عنها برای معاویه چنین نوشت: -و روایت شده که عایشه مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود- «هر کس برای کسب رضایت خدا مردم را

۱- حدیث صحیح است ابن حبان (۱۵۴۲- موارد) ترمذی: کتاب الزهد (۲۴۱۴) باب {۶۴} البانی در صحیح الجامع (۵۹۷۳) آن را صحیح دانسته است.

مورد ناراحتی قرار دهد، خداوند مشکلات مردم را برایش برطرف می‌نماید، و هر کس برای کسب رضایت مردم، خداوند را ناراحت نماید، تمام مردم نمی‌توانند نیاز او را برطرف نمایند». و در روایت نقل شده به سند موقوف چنین آمده که عایشه نوشت: «هر کس برای کسب رضایت خدا مردم را مورد ناراحتی قرار دهد، خداوند خود از او راضی می‌شود و بندگانش را نیز از او راضی می‌نماید، اما هر کس برای کسب رضایت مردم، خداوند را ناراحت نماید، ثناگویانش را به کسانی تبدیل می‌کند که او را مورد مذمت خود قرار دهند». و این بزرگ‌ترین مقام فهم دین است، آن کسی که برای رسیدن به رضایت خداوند مردم را از خود می‌رنجاند، او کسی است که تقوای خدا را پیشه کرده و بنده‌ی صالح خداوند است، و خداوند متولی و سرپرست صالحین است.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (الطلاق: ۲ - ۳) هر کس از خدا بترسد و پرهیزکاری کند خداوند راه نجات را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند.

زمانی تمام مردم از بندگان خوب خدا راضی خواهند بود که از غرض ورزی مبری باشند و عاقبت و سرانجام هر کاری برای آنها مشخص گردد و گرنه حصول چنین امری امکان‌پذیر نخواهد بود «و من ارضى الناس بسخط الله لم يغنوا عنه من الله شيئاً» همانند ظالمی که دست خود را گاز می‌گیرد و از کار کرده پشیمان می‌شود

و عبارت «أما كون حامده يَنقلب ذاماً» در عاقبت و سرانجام کار واقع می‌شود زیرا پرهیزکاری و خدا ترسی نهایت هر چیزی است.

سخن نیکویی است این گفته شاعر که می‌گوید:

(ای پایان آرزوها هنگامی که دوستی با تو درست باشد،

پس هر آنچه بالای خاک است خاک است،

(یعنی چون رابطه دوستی انسان با تو محکم باشد همه چیز در برابر دیدگان چنین

فردی که دوستدار توست ناچیز و بی‌مقدار است.)

ابن رجب رحمته الله می گوید: هنگامیکه انسان برایش مشخص شود که هر موجودی که بر روی خاک است، خاک است چگونه ممکن است اطاعت از کسی را که از خاک است بر کسی که رب الارباب است ترجیح دهد یا خاک چگونه رضایت می دهد به خشم خداوند مالک و وهاب. در حدیث چنین آمده: عقوبت شخصی که از مردم می ترسد و رضایت آنها را بر خدا ترجیح می دهد چنین بیان شده ﴿ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾ (التوبة: ۷۷) یعنی خداوند نفاق را در دلهایشان پدیدار و پایدار ساخت تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می کنند این بخاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
تفسیر آیه آل عمران.
تفسیر آیه برائت.
تفسیر آیه عنکبوت.
یقین قوت و ضعف پیدا می‌کند.
نشانه های ضعف یقین و برشمردن موارد آن.
اخلاص داشتن در خوف از خدا از جمله فرائض است.
ذکر ثواب کسی که آن را انجام می‌دهد.
ذکر عقاب کسی که آن را ترک می‌کند.

باب

قول خداوند متعال: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (المائدة: ۲۳) یعنی: اگر مومن هستید بر خدا توکل کنید.

شرح باب قول خداوند متعال ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (المائدة: ۲۳)

ابوسعادات می گوید: توکل بالامر: زمانی است که شخص ضامن انجام آن کار می شود «وَكَلْتُ أَمْرِي إِلَى فُلَانٍ» هنگامی است که به او اعتماد می کند و وکل فلان فلاناً: آن وقت است که او را لایق و شایسته می یابد و کارهایش را به او واگذار می کند.

مصنف رحمته الله این ترجمه را از آیه مد نظر داشته که توکل فرضیه ای است که خالص کردن آن برای خداوند واجب است و تقدیم معمول در آن افاده حصر می کند یعنی بر خدا توکل کنید نه بر غیر او، توکل جزء بزرگترین و جامع ترین عبادتها محسوب می شود زیرا اعمال صالح از آن نشأت می گیرند و زمانیکه فرد در تمام مسائل دینی و دنیایی فقط به خداوند اعتماد داشته باشد، اخلاص او صحیح و درست است و در طرف معامله او خداوند بزرگوار قرار می گیرد، بالاترین منازل و درجات که انواع سه گانه توحید است

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ﴿۵﴾ جز با توکل به خداوند به دست نمی آید همچنان

که این آیه به آن اشاره می کند ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يُقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنُونَ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن

كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ﴾ ﴿۸۴﴾ (یونس: ۸۴) موسی گفت: ای قوم من اگر واقعا به خدا ایمان دارید بر

او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده اید و آیه ﴿رَبِّ

الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿١﴾ (المزمل: ۹) همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، سپس تنها او را به عنوان کار ساز و یاور برگیر و برگزین. آیات در این زمینه بسیار است. امام احمد رحمته الله می گوید: توکل عمل قلب است. ابن قیم رحمته الله چنین نظر می دهد که توکل بر خداوند شرط ایمان است و زمانی که توکل نباشد ایمان نیز منتفی است و آیه: ۸۴ یونس که قبلا بیان آن گذشت، دلیل صحت ایمان را توکل قرار داده است، هر زمان ایمان بنده ای زیاد باشد توکل او نیز عمیق است و هر زمان ایمان بنده ای کم و ضعیف باشد توکل او نیز کم است و در واقع ضعف توکل دلالت دارد بر ضعیف بودن ایمان. خداوند متعال بین توکل و عبادت، توکل و ایمان، توکل و تقوی، توکل و اسلام، توکل و هدایت جمع می بندد بنابراین توکل اصل و اساس تمام اعمال اسلام و مقامات ایمان و احسان است و شأن و مرتبه آن به عبادت مانند سراسر است در جسم و تن، همچنانکه سر جز بر بدن قرار نمی گیرد ایمان و مقامات و اعمال آن نیز جز بر توکل قوام و استحکام نمی یابند.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: کسی که به مخلوقی از مخلوقات خداوند امید ببندد و به غیر او توکل کند بی گمان مشرک است ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفُهَا الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَجِيقٍ﴾ ﴿٣١﴾ (الحج: ۳۱) کسی که برای خدا انبازی قرار دهد انگار از آسمان فرو افتاده است و پرندگان او را می ربایند، یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری پرتاب می کند.

شارح رحمته الله گفته: توکل بر دو قسم است:

- ۱- توکل در اموری که جز خداوند کسی قادر به انجام آن نیست مانند افرادی که به اموات و طاغوتها توکل می کنند و به آنها امید بسته اند تا حاجت‌هایشان را از رزق و روزی و شفاعت و محافظت و نصرت برآورده سازد که این مرحله شرک اکبر است.
- ۲- توکل به اسباب ظاهری: مانند کسی که به امیر و سلطانی که خداوند او را توانا ساخته برای کسب رزق و روزی، دفع آزار و اذیت، توکل می کند. که این مرحله ای از شرک اضعف است.

و کاله جایز: وکالت دادن به شخص برای انجام کارهایی که موکل خود قادر به انجام آن هست به شرط اینکه به وکیل در گرفتن نتیجه اعتماد کامل نکند بلکه همواره برای آسان سازی کاری که خود انجام می دهد یا به وکیلش واگذار کرده به خدا توکل کند، وکالت به غیر از جمله اسبابی است که اتخاذ آن جایز است اما صرف اعتماد به مسببی که عامل ایجاد سبب و مسبب است لازم است.

فرموده خداوند متعال: ﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (الأنفال: ۲) یعنی مومنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

قول خداوند متعال: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (الأنفال: ۶۴)

ای پیغمبر خدا برای تو و مومنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است.

در شرح قول خداوند متعال ﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (الأنفال: ۲) که مصنف به آن اشاره می‌کند، ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: منافقان هنگام اداء فرائض خداوند چیزی از ذکر و تسیح خداوند به قلبشان خطور نمی‌کند به آیات خداوند ایمان نمی‌آورند و به او توکل نمی‌کنند و زکات اموالشان را نمی‌دهند و در غیاب نماز نمی‌خوانند.

خداوند متعال چنین خبر می‌دهد که اینان در شمار مومنین نیستند سپس وصف مومنین را چنین می‌آورد ﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ ﴾، بنابراین واجبات و فرایض او را به جا می‌آوردند.

ابن جریر و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده‌اند، هراسان شمردن دل از یاد خدا مستلزم قیام به انجام کاری است که خداوند به آن امر کرده و همچنین مقتضی دوری نمودن از انجام کاری است که خداوند از آن نهی نموده است.

سدی می گوید: مقصود از «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» مردی که می خواهد ستم کند یا اراده انجام معصیت می کند به او گفته می شود از خدا بترس و این منجر به هراس و خوف در قلبش می شود، ابن ابی شیبۀ و ابن جریر آن را روایت کرده اند.

«وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» صحابه و تابعون و تبع تابعون استدلال کرده اند به این آیه و آیات دیگری نظیر آن بر زیادی و نقصان ایمان.

عمیر بن حبیب صحابی چنین گفته: که ایمان کم و زیاد می شود از او پرسیده اند زیاده و نقصان آن چگونه است؟ می گوید: هنگامی که خدا را به یاد داشته باشیم و از او خوف و خشیت داشته باشیم ایمان ما زیاد است و هرزمان که از او غفلت ورزیدیم و فراموش کردیم و کوتاهی ورزیدیم آن زمان ایمان ما کاهش یافته است. ابن سعد آن را روایت کرده است.

مجاهد می گوید: زیادی و کمی ایمان همان قول و عمل است ابن ابی حاتم آن را روایت کرده است.

شافعی، احمد، ابو عبید و دیگران بر آن اجماع بسته اند

«وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» یعنی قلباً به او اعتماد کنند و کارهایشان را به او واگذار کنند، جز او به کسی امید نداشته باشند و مقصد و نهایت خود را در او جستجو کنند و به او دل ببندند و بدانند هر آنچه اراده کند همان می شود و بدون اراده او کاری انجام نمی پذیرد و تنها او می تواند در ملک تصرف کند، و معبودی که هیچ شریکی جز او نیست تنها و یگانه است.

در این آیه مومنین باسه ویژگی نیک توصیف شده اند: خوف، ایمان زیاد، تنها بر خداتوکل کردن. که این ویژگیها مقتضی کمال ایمان هستند و بدست آمدن نتایج اعمال باطنی و ظاهری مثال آن نماز است، کسی که نماز می خواند بر آن مداومت می ورزد و زکات را مطابق امر بر خدواند پرداخت می کند باید تا آنجا که برایش مقدور است واجبات را به جا آورد و تمامی محرّمات را ترک کند همانطور که خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (العنكبوت: ۴۵)

مسلماً نماز از گناهان بزرگ و کارهای منکر باز می‌دارد و قطعاً ذکر خدا و یا الله بزرگتر و والاتر است.

شرح آیه ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الأنفال: ۶۴)

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: منظور این است که خدا به تنهایی برای پیامبر و پیروان او کفایت می‌کند و با وجود او به کس دیگری احتیاج پیدا نمی‌کند و این قول را شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله نیز برگزیده است.

سخن دیگر این است که خدا و مومنین برای تو کافی هستند.

ابن قیم رحمته الله این قول را خطای محض می‌داند که نباید آیه را بر آن حمل کرد زیرا کافی بودن همانند توکل و تقوی و عبادت تنها برای خداوند متعال است، و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾

(الأنفال: ۶۲)

یعنی: اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است و او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مومنان تقویت و پشتیبانی کرد.

بین حسب و تایید تفاوت وجود دارد، حسب مختص خداوند است و تایید با یاری خداوند و به کمک بندگان صورت می‌گیرد خداوند بندگان که تنها او را برای خود

کافی می‌دانند مورد ستایش قرار می‌دهد ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ

فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران: ۱۷۳)

یعنی: آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند مردمان بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید ولی بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.

و نگفتند خدا و رسولش برای ما کافی است و همانند این آیه خداوند متعال است

﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ (التوبة: ۵۹)

۵۹) یعنی: و می گفتند خدا ما را بسنده است و خداوند از فضل و احسان خود به ما می دهد و پیغمبرش و ما تنها رضای خدا را می جوئیم.

در این آیه تامل کن و بنگر چگونه ایتا (دادن) را برای خدا و رسول خدا قرارداد است و حسب را تنها برای خدا، نگفته حسبنا الله و رسوله: خدا و رسول برای ما کافی است بلکه آن را مخصوص خدا دانسته است. همچنان که خداوند می فرماید: ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ (الشرح: ۸)

یکسره به سوی پروردگارت روی آر بنابراین رغبت و توکل و انابه و حسب تنها برای خداوند است همچنان که عبادت و تقوی و سجود و نذر و سوگند برای او است و آیه اینگونه با معنی متبادر از آن مطابقت می یابد که اگر خداوند برای بنده اش کافی باشد واجب است فقط به او توکل کند و هر زمان به غیر او توجه کند خداوند امور او را به کسی که به او نظر کرده واگذار می کند به همان نحوی که در حدیث به آن اشاره شده: هر کس به چیزی تعلق و دل بستگی داشته باشد به همان واگذار می شود.^۱

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق: ۳) هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بسنده است.

شرح ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق: ۳)

ابن قیم رحمته الله و دیگران گفته‌اند: حسبه: برای او کافی است، هر کس که خدا برای او بسنده باشد و از او محافظت کند دشمن نمی‌تواند به او نظر کند و او را مورد اذیت قرار دهد مگر اذیتی که چاره‌ای جز آن نیست مانند گرما و سرما و گرسنگی و تشنگی و اگر بخواهد به او ضربه‌ای بزند که نتواند به خواسته‌اش برسد هرگز موفق نمی‌شود و فرق است بین اذیتی که در ظاهر اذیت است. و در حقیقت فقط ضرر به خود است و نیکی و احسان به متضرر با ضرری که شخص حسرت دل خود را از دشمن در آورد.

بعضی از اهل سلف گفته‌اند: خداوند برای هر عملی جزا و پاداشی از جنس خودش قرار داده است و پاداش توکل بر خدا را کافی بودن او برای بنده‌اش گذشته است این است که می‌گوید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ و نمی‌گوید این پاداش و آن پاداش را دارد همان طور که در مورد اعمال دیگر می‌گوید، اگر بنده‌ای آنچنان که باید به خداوند توکل کند، آسمانها و زمین و آنچه که در آن است نمی‌توانند برای او تنگنایی ایجاد کنند زیرا خداوند راه گشایش را برای او فراهم می‌سازد و همواره رزق و نصرت خداوند برای بنده‌اش کافی است.

در اثری که احمد در (الزهد) از وهب بن مبنه روایت کرده می‌گوید: خداوند فرمود به عزت خودم سوگند بنده‌ای که من را پناه خود قرار بدهد آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست نمی‌توانند برای او تنگنایی قرار دهند چرا که من با او هستم و راه خلاص و گشایش را برای او فراهم می‌سازم و کسی که به من پناه بجوید دست او را از اسبابی که

در آسمانهاست کوتاه می‌سازم و زمین زیر پایش را فرو می‌برم و او را به نفسش می‌گمارم، برای بنده من همین کافی است که من نهایت آرزوی او باشم اگر بنده‌ام از من اطاعت کند قبل از اینکه چیزی از من در خواست کند به او می‌دهم و قبل از اینکه از من بخواهد او را مورد اجابت قرار می‌دهم، من به نیازهایی که میشود به وسیله آن به او مهربانی کرد آگاهم.

و آیه دلیلی بر فضیلت توکل است که بزرگترین سبب در جلب منفعت و دفع مضرت به حساب می‌آید زیرا خداوند جمله آخر را بر جمله اول معلق کرده، تعلیق جزاء بر شرط غیر ممکن است وجود شرط بسان نبود آن باشد چون خداوند حکم را بر وصفی که مناسب با آن است مترتب کرده بنابراین توکل همان سببی است که توسط آن خداوند برای بنده‌اش کفایت می‌کند همچنین در آیه تذکری بر این مطلب است که اسباب را باید همراه توکل اتخاذ زیرا خداوند ابتدا از تقوی و بعد از توکل سخن می‌گوید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (المائدة: ۱۱)

از خدا بترسید و باید که مومنان تنها بر خدا تکیه کنند. آیه فوق توکل همراه با تقوی را جزء اسباب مشروعی قرار داده که ما مامور به فراهم کردن آن هستیم توکل بدون اخذ اسباب موجه، بیهوده و بی‌نتیجه است گرچه شائبه‌ای از اصل توکل هم در آن باشد، شایسته نیست که بنده‌ای توکل کند اما بیهوده، همان طور که شایسته نیست آنچه را که ثمره‌ای در بر ندارد وسیله توکل خود قرار دهد بلکه باید به گونه‌ای توکل کند که مقصود او از توکل به نتیجه برسد، ابن قیم این معنا را برای آن ذکر کرده است.

بخاری و نسائی از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: حضرت ابراهیم آن هنگام که او را در آتش انداختند، حسبنا الله و نعم الوکیل را بر زبان آورد و همچنین حضرت محمد ﷺ هنگامی که به او گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران: ۱۷۳)

شرح این عبارت «و عن ابن عباس رضی الله عنها قال «حسبنا الله و نعم الوکیل قالها ابراهیم حین القی فی النار و قالها محمد ﷺ حین قالوا له: «ان الناس قد جمعوا لكم فاحشوههم فزادهم ايماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل» که بخاری و نسائی آن را روایت کرده‌اند.^۱ مقصود از حسبنا الله: یعنی خدا برای ما کافی است، جز به او توکل نمی‌کنیم خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَّقُوا اللَّهَ عَالِمِي مَا كَانَتْ لِي فِيهِ عَمَلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (الزمر: ۳۹) آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست.

«وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»، یعنی واگذارنده بسیار خوبی است همان طور که می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (الحج: ۷۸) به خدا چنگ زیند که سرپرست و یاور شماست و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است.

مخصوص (نعم) هُوَ است که تقدیرا مخدوف است.

۱- بخاری: کتاب التفسیر (۴۵۶۳): باب ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ نسائی در التفسیر من الكبرى و تحفة الاشراف (۲۳۸/۵) آن را آورده است.

ابن قیم رحمته الله می گوید: خداوند برای کسی که به او توکل کند و به او پناه برد کافی و بسنده است و او کسی است که خوف خائف را به امنیت مبدل می سازد و به پناه جوینده پناه می دهد.

کسی که او را به دوستی گیرد و از او کمک طلبد و به او توکل کند و تماماً به او پناه برد خداوند ولی او می شود و از او محافظت می کند و او را مصون می دارد. و کسی که از او بترسد و پرهیز کند خدا او را در پناه من خود قرار می دهد و تمام منافع مورد نیازش را برای او فراهم می سازد.

در شرح این گفته: «قالها ابراهیم حین القی فی النار» چنین آمده که: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ الْهَتَكُمُ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا نَارُ كُوفِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾ (الأنبياء: ۶۸ - ۷۰)

(برخی به برخی رو کردند) و گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید، ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم شو برای ابراهیم، آنها خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.

شرح این قول: و قالها محمد صلی الله علیه و آله حین قالوا له ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿١٧٣﴾ (آل عمران: ۱۷۳)

چنین است که: بعد از برگشت قریش و احزاب از جنگ احد، خبر رسید که ابوسفیان و پیروان او تجدید قوا کرده اند و قصد دارند دوباره حمله کنند پیامبر صلی الله علیه و آله با هفتاد سواره از شهر خارج شد تا به محل حمراء الاسد رسید، خداوند رعب و وحشت را در دل ابوسفیان انداخت به گونه ای که او و همراهانش برگشتند و در راه به کاروان عبدالقیس برخوردند، ابوسفیان از آنها پرسید کجا می روید، گفتند به مدینه گفت: از جانب من پیامی به محمد برسانید، گفتند قبول، گفت: به او خبر دهید که ما اتفاق کردیم که به سوی او برویم تا باقی مانده آنها را نابود کنیم، هنگامی که خبر را به او رسانیدند

گفت: (حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)، این دو داستان بزرگی و عظمت این حکم را بیان می دارد و اینکه دو نفر از دوستان نزدیک خدا در هنگام مصیبت و شدائد آن را گفته اند. در حدیث آمده^۱ هنگامی که واقعه بزرگ و عظیمی برای شما پیش آمد بگویید حسبنا الله و نعم الوکیل.

۱- حدیث ضعیف است ابن مردویه از ابی هریره بصورت مرفوع آن روایت کرده که همان طور که در الجامع الصغیر آمده مناوی در فیض القدیر (۱/۴۵۵) آن را ضعیف دانسته و البانی هم در ضعیف الجامع (۱۲۹) آن را ضعیف خوانده.

مسائل مطرح شده در این باب:

- ۱- توکل جزء فرایض است.
- ۲- از شروط ایمان است.
- ۳- تفسیر آیه انفال.
- ۴- تفسیر پایان آیه.
- ۵- تفسیر آیه طلاق.
- ۶- بزرگی و شأن کلمه توکل و این که کلمه مذکور سخن ابراهیم و محمد (ص) در شتاد بوده است.

باب

قول خداوند متعال: ﴿ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

﴿ ۱۱ ﴾ (الأعراف: ۹۹)

آیا آنان از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خدا ایمن و غافل شده اند در حالی که از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران ایمن و غافل نمی‌گردند.

قول خداوند متعال: ﴿ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

﴿ ۱۱ ﴾ (الأعراف: ۹۹)

قصد مصنف رحمته از آوردن این آیه تذکر به این مساله است که ایمن بودن از عواقب مکر خداوند جزء بزرگترین گناهان می‌باشد و منافی با کمال توحید است همچنان که ناامیدی از رحمت خداوند چنین است. مومن همواره باید بین خوف و امید زندگی کند، آیات کتاب و سنت بر آن دلالت دارد، و بزرگان و پیشوایان سلف و امت هم به آن اشاره نموده‌اند.

معنی آیه چنین است که خداوند متعال وقتی اوضاع اهل یک سرزمینی را ذکر می‌کند می‌گوید: آنان نباید از مکر خداوند در امان باشند و خوفی از او نداشته باشند در حالی که به تکذیب پیامبران اقدام ورزیده اند، همچنان که می‌فرماید: ﴿ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بِيَتَاءٍ وَهُمْ لَا يُمِنُونَ ﴾ ﴿ ۱۷ ﴾ أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضِحِّي وَهُمْ

يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ (الأعراف: ۹۷-۹۹)

آیا مردمان این شهرها و آبادیها ایمن شدند که عذاب ما شبانه به سراغ آنان رود و در حالی که ایشان غرق در خواب باشند، یا اینکه مردمان این شهرها و آبادیها ایمن شدند از این که عذاب ما چاشتگاهان به سراغشان آید در حالی که سرگرم بازی هستند، آیا آنان از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خداوند ایمن و غافل شده اند، در حالی که از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران ایمن و غافل نمی گردند. در واقع آنان در خوشی و نعمت غرق شدند و گمان نکردند که آن چیزی جز چاره و مکر خداوند در حق آنان نیست.

حسن رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: (کسی که خدا به او وسعت و فراوانی داده در صورتی که مجازات الهی را در پی آن نبیند رای و اندیشه ای ندارد).
قتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: خداوند قومی را به عذاب دچار نمی کند مگر در هنگام رفاه و نعمت و غرور پس از خداوند غافل نشوید.

و در حدیث چنین آمده «اگر دیدی خداوند به بنده ای علیرغم معصیت و نافرمانی آنچه دوست دارد از مال دنیا به او می دهد آن استدراج است» احمد و ابن جریر و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده اند.^۱

اسماعیل بن رافع گفته: بنده ای که به گناه مداومت دارد و همزمان از خدا درخواست مضرت می کند امنیتی که از این طریق نصیبش می شود مکر خداوند است.

ابن ابی حاتم آن را روایت کرده است بعضی از اهل سلف مکر را اینگونه تفسیر کرده اند: خداوند گناهکاران را تدریجاً نعمت و فراوانی می دهد و آنها را از آن طریق

۱- حدیث صحیح است احمد (۱۴۵/۴) و ابن جریر در تفسیرش (۱۱۵/۷) آن را ذکر کرده است عراقی در تخریج الاحیاء (۱۳۲/۴) آن را حدیث حسن دانسته است علامه البانی در الصحیحة (۴۱۳) آن را صحیح شمرده است.

مورد آزمایش قرار می دهد، آنگاه به آنان مهلت می دهد و سر انجام به عذاب خود گرفتار می کند، ابن جریر با همین معنا آن را آورده است.

بنابراین امیدوار بودن به رحمت خدا در عین معصیت و ترک طاعت فریبی از جانب شیطان است تا بنده در عین حال که می‌ترسد از اتخاذ اسباب نجات دهنده‌ای که مانع هلاکت و نابودی او می‌شود خودداری ورزد برخلاف اهل ایمان که اسبابی که منجر به نجات و رستگاری آنها می‌شود کسب می‌کنند و همزمان از خداوند نیز می‌ترسند و از عاقبت خود بیمناکند و خواستار مغفرت و آمرزشند و امید به ثواب و پاداش دارند.

معنایش آنگونه است که خداوند در سخن ابراهیم نقل می‌کند، زمانی که ملائکه به

او بشارت تولد فرزندش اسحاق را دادند ﴿ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا

تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾ (الحجر: ۵۴)

ابراهیم گفت: آیا چنین مژده ای را به من می‌دهید در حالی که پیری گریبانگر من شده است؟ پس چگونه مرا مژده می‌دهید؟

زیرا عادتاً زمانی که زن و مرد رو به کهولت می‌نهند بچه دار شدن آنها غیر ممکن می‌نماید و خداوند بر انجام هر کاری توانا است.

ملائکه گفتند: ﴿ بَشِّرْنَا بِالْحَقِّ ﴿٥٥﴾ (الحجر: ۵۵)

ما تو را به چیز راست و درستی مژده داده‌ایم. چیزی که هیچ مشکلی در آن نیست، و

خداوند متعال هر زمان اراده انجام کاری را بکند می‌گوید باش و آن موجود می‌شود ﴿

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفٰئِطِينَ ﴿٥٥﴾ (الحجر: ۵۵) از زمره مایوسان از رحمت خدا مباش، ابراهیم

علیه السلام گفت: ﴿ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٥٦﴾ (الحجر: ۵۶) چه

کسی است که از رحمت پروردگارش مایوس شود مگر گمراهان. او می‌دانست قدرت و رحمت خداوند بزرگتر و بالاتر از هر چیزی است و آن جمله را بر وجه تعجب گفت:

و مقصود از ﴿ إِلَّا الضَّالُّونَ مِنْكُمْ ﴾ بنا به گفته بعضی: یا افرادی است که مسیر درست

را به خطا رفته‌اند یا کافران هستند مانند این قول: ﴿ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ

الْكٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾ (یوسف: ۸۷) یعنی از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند.

از ابن عباس روایت شده که از رسول خدا ﷺ در مورد کبائر سوال شد، گفت: شرک به خدا، یاس و ناامیدی از بخشش خدا، و ایمن بودن از مکر خدا.

شرح عبارت و عن ابن عباس: «ان رسول الله ﷺ سئل عن الكبائر؟

فقال: الشرك بالله، و اليأس من روح الله و الأمن من مكر الله)

این حدیث را بزار و ابن ابی حاتم از شیب بن بشر، از عکرمة^۱ از ابن عباس روایت کرده‌اند که به جز شیب بن بشر تماما معتمد هستند، ابن معین او را اهل ثقه دانسته و ابو حاتم ثقه بودن او را نمی‌پذیرد.

این کثیر گفته سند آن محل ایراد و اختلاف نظر است و به نظر می‌رسد موقوف باشد.

«الشرك بالله» جزء بزرگترین گناهان کبیره است، ابن قیم رحمته الله می‌گوید: شرک به خدا تغییر مقام ربوبیت است و کم کردن شأن الوهیت و سوء ظن به خداوند جهانیان به تاکید راست و به حق گفته: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾

﴿١﴾ (الأنعام: ١)

ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند (برای آفریدگار خود بتانی را) انباز می‌کنند و ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ ﴿١٣﴾ (لقمان: ١٣) واقعا شرک ستم بزرگی است، به همین خاطر خداوند شرک را فقط با توبه و برگشت از آن می‌بخشاید.

۱- حدیث حسن است: بزار (۱۰۶- کشف الاستار) ابن ابی حاتم در تفسیر ابن کثیر (۴۸۵/۱) عراقی در تخرج الاحیاء (۱۷/۴) آن را حسن دانسته است و البانی نیز در صحیح الجامع (۴۴۷۹) آن را حسن دانسته است

«و الیأس من روح الله» یعنی قطع امید و آرزو از خدا در مورد آنچه از آن و به آن تمایل دارد، که آن بدگمانی به خدا به جهل به وسعت رحمت و بخشش و مغفرت او محسوب می‌شود.

«و الامن من مکر الله» یعنی تدریجا بنده را به عذاب دچار کردن و باز پس گرفتن ایمانی که به او داده شده، که این از جهل به خدا و قدرت او نشأت می‌گیرد، و نوعی غرور و اعتماد به خود به شمار می‌رود.

البته این حدیث کبائر را در سه مورد محصور نکرده بلکه بزرگترین آنها را که در قرآن و سنت ذکر شده‌اند نام می‌برد، زیرا استعداد و شمار گناهان کبیره بسیار زیاد است. ضابطه گناهان کبیره مطابق آنچه علماء و محققین گفته‌اند این است که هر گناهی که خداوند آن را با آتش - لعنت، غضب و عذاب ختم کند مشمول گناه کبیره می‌شود شیخ الاسلام ابن تیمیه بران نفی ایمان را نیز افزوده است.

نظر شارح در این باره چنین است که هر شخصی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن برائت جستته یا گفته: هر کس این کار را انجام دهد از ما نیست، عمل او در برگیرنده گناه کبیره است. و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گناهان کبیره هفتصد گناهند که همه آنها را در یک گناه می‌توان خلاصه کرد جز اینکه هیچ گناه کبیره‌ایی با استغفار باقی نمی‌ماند و هیچ صغیره‌ای با اصرار، صغیره باقی نمی‌ماند.

از ابن مسعود روایت شده که بزرگترین گناهان: شرک به خدا، ایمن بودن از مکر خدا، ناامیدی از رحمت خدا و یاس از بخشش خداوند است. عبد الرزاق آن را روایت کرده است.

شرح عبارت: و عن ابن مسعود رضی الله عنه: اکبر الكبائر: لا شراک بالله و الامن من مکر الله و القنوط من رحمة الله و الیاس من روح الله رواه عبدالرزاق.^۱
ابن جریر آن را با سند صحیح از ابن مسعود روایت کرده است.
«اکبر الكبائر: الشراک بالله» یعنی در ربوبیت و عبادت خداوند برایش شریک قائل شوند. و بر آن اجماع کرده اند.

«و القنوط من رحمة الله» ابو سعادات در مورد آن گفته: شدید ترین نوع یاس و ناامیدی مد نظر است و تذکری بر رجاء و خوف است کسی که از خداوند بترسد ناامید و مایوس نمی شود بلکه به رحمت خداوند چشم دارد، اهل سلف در سلامتی خواستار خوف بودند و در مرض دوستدار رجاء که این راه و رسم کسانی مانند ابوسلیمان الدارانی و مانند او هم هست.

وی گفته: شایسته است بر قلب خوف غالب باشد و اگر رجاء بیشتر از خوف باشد قلب به باطل رفته است.
خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (الملک: ۱۲) کسانی که درنهمان از پروردگار خود می ترسند آمرزش و پاداش بزرگ و فراوانی دارند.

۱- حدیث حسن است عبد الرزاق (۴۵۹/۱۰، ۴۶۰) و ابن جریر (۲۶/۵) و ابی کثیر در تفسیرش (۴۸۴/۱) گفته حدیث بدون شک صحیح است هیثمی (۱۰۴/۱) گفته: اسناد آن صحیح است

و می‌فرماید: ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ (النور: ۳۷) از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می‌گردد.

همچنین ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ (۶۰ - ۶۱) اشخاصی که آنچه را که در توان دارند در حالی که دلهایشان ترسان و هراسان است، عطا می‌کنند و می‌بخشند و به علت اینکه به سوی خدایشان بر می‌گردند، چنین کسانی در خیرات و حسنات مسابقه سرعت می‌دهند و در انجام آنها پیشی می‌گیرند.

و این آیه ﴿أَمَّنْ هُوَ قَلْبُ عَائِذِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ (الزمر: ۹) (آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن) را از عذاب آخرت به دور می‌دارد و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد. در این آیه خوف (حذر) مقدم بر رجا آمده است.

مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

- ۱- تفسیر آیه اعراف.
- ۲- تفسیر آیه حجر.
- ۳- وعده عذاب شدید به کسی که از مکر خدا خود را در ایمن می بیند.
- ۴- وعده عذاب شدید به کسی که دچار قنوط و ناامیدی می شود.

باب: از شرایط ایمان صبر داشتن به خداوند بر مقدرات او است.

شرح عبارت: باب من الایمان بالله، الصبر علی اقدارالله.
 امام احمد رحمته الله می گوید: خداوند متعال در ۹۰ جای قرآن، از صبر یاد کرده است. و در حدیث صحیح چنین آمده که صبر روشنائی است، احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند.^۱

بخاری و مسلم به صورت مرفوع آورده اند که در به شخص عطاء و بخششی بهتر و فراوانتر از صبر داده نشده است.^۲

عمر رضی الله عنه می گوید: خیر و نیکی زندگیمان را با صبر بدست آوردیم (بخاری آن را روایت کرده است).^۳

علی رضی الله عنه می گوید: شأن صبر در ایمان مانند سر در پیکر است. سپس با صدای بلند گفت: کسی که صبر ندارد ایمان هم ندارد.

اشتیاق آن از صبر است به معنی حبس و منع و صبر یعنی نگه داشتن نفس از جزع و فزع کردن و نگه داشتن زبان از شکایت کردن و اعلام نارضایتی، و نگه داشتن جوارح از

۱- جزئی است از حدیث ابی مالک اشعری مسلم: کتاب الطهارة (۲۳۳)(۱): باب فضل وضو و احمد (۳۴۳/۵، ۳۴۴).

۲- بخاری: کتاب الزکاة (۱۴۶۹): باب الاستضعاف عن المسالة. مسلم: کتاب الزکاة (۱۰۵۳)(۱۲۴): باب فضل التعفف و الصبر از حدیث ابوسعید حذری.

۳- بخاری در حاشیه (۱۱)(۳۰۳) کتاب الرقاق آن را آورده است حافظ در الفتح (۳۰۳/۱۱) گفته: احمد در کتاب الزهد با سند صحیحی از مجاهد آن را وصل کرده است: قال عمر...).

سیلی زدن به چهره، گریبان دریدن و امثال آن می‌باشد، ابن قیم رحمته الله این موارد را گفته است.

صبر بر سه قسم است: «صبر کردن آنچه خداوند به آن امر نموده است و آنچه ار آن نهی نموده است و صبر کردن بر مصائبی که خداوند مقدر کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ (التغابن: ۱۱)

هرکسی که به خدا ایمان داشته باشد خداوند دل او را رهنمود می‌گرداند.

اول آیه چنین است ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (التغابن: ۱۱) هیچ واقعه و حادثه ای جز به فرمان و اجازه خدا رخ نمی‌دهد، یعنی به مشیت و اراده و حکمت خداوند. همچنان که خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (الحديد: ۲۲) هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد یا به شما دست نمی‌دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی بوده است و این کار برای خدا ساده و آسان است.

و این فرموده: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾ (البقرة: ۱۵۵ - ۱۵۷)

مژده بده به برد باران، آن کسانی که هنگامی که بلائی بدانان می‌رسد می‌گویند ما از آن خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم، آنان (همان برد باران با ایمان هستند که)

الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان هستند.

ابن عباس در مورد ابتدای آیه (إِلَّا يَأْذَنُ اللَّهُ خَلِيدِينَ) می گوید الا بامر الله یعنی با امر و فرمان خدا که از قدرت و مشیت او نشأت می گیرد مصیبتها وارد می شود ﴿ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ ﴾ التغابن: ۱۱ یعنی کسی که به او مصیبت و سختی می رسد و او آن را تقدیر خداوند در نظر می گیرد و صبرپیشه می کند و تسلیم قضای خداوند می شود، خدا به جای آنچه در دنیا از دست داده هدایت در قلب و یقین و صداقت را نصیب او می کند و آنچه از او گرفته است را به او باز پس می دهد.

﴿ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ (۱۱) التغابن: ۱۱ تذکر به این مساله است که آنچه از علم خدا ناشی می شود در برگیرنده حکمت او است برای همین شخص باید در مقابل آن صبر پیشه گیرد و به آن راضی باشد.

علقمه گفته: او آن مردی است که وقتی مصیبتی به او می رسد می داند از جانب خداوند است بنابراین به آن راضی می شود و تسلیم آن می گردد. و در صحیح مسلم از ابو هریره چنین آمده که رسول الله ﷺ گفت: دو خصلت کفرآمیز در میان مردم است: طعن در نسبت و نوحه خواندن بر مرده.

شرح: قال علقمة (هو الرجل تصيبه المصيبة فيعلم انها من عند الله، فيرضى و يسلم) این اثر را ابن جریر و ابن ابی حاتم روایت کرده اند. علقمة پسر قیس بن عبدالله نخعی کوفی است. در زمان حیات نبی ﷺ متولد شد و احادیث را از زبان ابوبکر، عمر، عثمان، علی، سدر، ابن مسعود، عایشه، رضی الله عنهم و

غیر آنها شنیده است جزو بزرگان تابعین و از علماء برجسته و محل اعتماد است که بعد از هشتاد سالگی وفات نمود.

این اثر را اعمش از ابو ضبیان با همان سیاق ابن جریر روایت می کند.

که دال بر این مساله است که اعمال جزئی از مسمای ایمان به شمار می روند.

سعید بن جبیر می گوید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ التغبین: ۱۱ یعنی رجوع می کند و می گوید: إنا لله و انا الیه راجعون؛ آیه بیان می کند که صبر سبب هدایت قلب می شود و به عنوان پاداش صابرین به آنها داده می شود.

شرح: وفي (صحيح مسلم)^۱ عن ابي هريرة ان رسول الله ﷺ قال اثنتان في الناس هما بهم كفر: الطعن في النسب و النىاحة على الميىت.

یعنی این دو صفت در بین مردم از اعمال دوران جاهلیت هستند و کفر محسوب می شوند و کسی از آن در امان نمی ماند مگر اینکه خدا او را در امان دارد و به او علم و ایمانی بدهد که از طریق آن راه برایش روشن شود، البته متصف به آن کافر مطلق به شمار نمی آید، همان طور شخصی که جزئی از اجزاء ایمان را به جا آورد مومن مطلق به حساب نمی آید کفریکه معرف به ال است مانند (لیس بى العبد و بى الكفر اوالشرك الا ترک الصلاة)^۲.

فاصله بین شخص و کفر چیزی جز ترک نماز نیست.

با کفری که نکره در اثبات است تفاوت دارد.

۱- مسلم: کتاب الايمان (۶۷)(۱۲) باب اطلاق اسم الكفر على الطعن.

۲- مسلم آن را در کتاب الايمان (۸۲)(۱۳۴) باب بيان اطلاق اسم الكفر على من ترك الصلاة تخريج کرده است و آن حدیث مرفوع جابر بن عبدالله با این لفظ آمده: «ان بين الرجل و بين الشرك و الكفر ترك الصلاة» این روایت با همین لفظ نزد ابن ماجه از حدیث انس (۱۰۸۰) هم آمده جز آنکه در آن کلمه کفر وجود ندارد.

(الطعن فی النسب) بیان کردن عیب است مثل این که گفته شود فلانی پسر فلانی نیست گرچه نسبش ثابت باشد.

«و النیاحة علی المیت» یعنی بالا بردن صدا با ذکر خوبیها و صفات مرده. زیرا اعلام نارضایتی است از تقدیر خدا و منافی و مغایر با صبر است، مثلاً شخص نوحه خوان بگوید: ای یاور من، ای بازوی من و چیزهای از این دست، حدیث مذکور دلیل است بر اینکه صبر واجب است و آنچه که مشروعیت آن از دین نقل نشده باشد کفر است.

و در این رابطه از ابن مسعود حدیثی به صورت مرفوع روایت شده کسی که به صورت سیلی خود می زند و گریبان را پاره می کند و ادای جاهلیت را در می آورد از ما نیست.

و لهما عن ابن مسعود مرفوعاً: «لیس منا من ضرب الخدود، و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة» این نص از جمله نصوصی است که وعده به عذاب می دهد و سفیان ثوری و احمد موافق با تأویل آن نیستند زیرا معتقدند اینگونه موثرتر واقع می شود و بیشتر نمایانگر زجر و عذاب است در واقع این اعمال با کمال ایمان واجب در تعارضند «من ضرب الخدود» حافظ می گوی: خَد (گونه) را به خاطر غالبیت آن مطرح کرده است. زیرا ضربه زدن تمام صورت را در برمی گیرد و حکم آن نیز به تمام چهره در بر گیرد.

۱- بخاری: کتاب الجنائز (۱۲۹۴) باب: لیس منا من شق الجیوب مسلم: کتاب الایمان (۱۰۳)(۱۶۶) باب: تحریم ضرب الخدود.

و در (وشق الجیوب) گریبان مدنظر است که یکی از عاداتهای دوران جاهلیت بود در هنگام عزاداری برای مرده گریبان خود را می‌دریدند.

«و دعا بدعوی الجاهلیة» شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: مقصود مرثیه خوانی برای مرده و بر شمردن اوصاف نیکوی او است. دیگران می‌گویند: طلب نابودی و هلاکت است و ابن قیم معتقد است آن مانند فرا خواندن به قبیله گری و عصبیت است، به شیوه ای که افراد به مذاهب و طوائف و مشایخ خاصی تعصب بورزند، بعضی از آنها را از بعضی دیگر برتر بدانند به آن فرا خوانند و با مابقی به دشمنی و عدالت پردازند که تماماً از اداب و رسوم دوران جاهلیت شمرده می‌شوند.

در سنن ابن ماجه و ابن حبان از ابی أمامه آورده است^۱ «که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کرده کسی را که صورتش را می‌خراشد و گریانش را می‌شکافد و خواستار نابودی و هلاکت است» انجام اینگونه کارها با توجه به احادیث جزء کبائر به حساب می‌آیند البته مقدار کم آن در صورتی که شخص صادق باشد و جنبه نوحه سرایی و ناراضی بودن نداشته باشد بخشیده شده است، احمد رحمته الله برای آن نص آورده است بخاطر آنچه برای ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهم بعد از مرگ پیامبر پیش آمد.

در این احادیث آنچه که دلالت بر نهی از گریه کردن باشد وجود ندارد زیرا در (الصحيح)^۲ آمده که پیامبر زمانی که فرزندش ابراهیم فوت کرد فرمود: «چشم گریه می‌کند و قلب محزون است و چیزی جز آنچه خداوند به آن راضی باشد نمی‌گویم و ما برای تو ای ابراهیم محزون و ناراحتیم و در (الصحيحه)^۳ از اسامه بن زید رضی الله عنه چنین آمده:

۱- ابن ماجه: کتاب الجائر (۱۵۸۵) باب: ماجاء فی النهی عن ضرب الخدود و شق الجيوب و ابن حبان (۷۳۷ - موارد) بوضیری در الزوائد آن را صحیح دانسته است و البانی در صحیح الجامع (۴۹۶۸) آن را حدیث حسن خوانده است.

۲- بخاری: کتاب الجنائز (۱۳۰۳): باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم «وانا بک لمحزومون» مسلم: کتاب الفضائل (۲۳۱)(۶۲) باب: رحمة صلی الله علیه و آله و سلم بالصبيان و العیال.

۳- بخاری: کتاب الجنائز (۱۲۸۴) باب: قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم «یعذب الميت ببعض بکاء اهله علیه...».

که نبی ﷺ پیش یکی از دخترانش که بچه اش مرده بود رفت، به او نزدیک شد در حالیکه نفسش می لرزید گویی می خواهد اشک بریزد، آنگاه چشمانش لبریز اشک شد سعد به او گفت ای رسول خدا ترا چه شده است؟ گفت: رحمتی است که خداوند در قلب بندگانش قرار می دهد و پروردگار به بندگان دل رحم خود رحم می کند.

از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند برای بنده اش خیری را بخواهد عقوبت او را در دنیا به تعجیل می اندازد و هنگامی که شر او را بخواهد با گناهش او را نکه می دارد تا می میرد و در روز قیامت او را به سزای کامل اعمالش می رساند.

و عن انس رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «إذا أراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا و إذا أراد بعبده الشر أمسك عنه بذنبه حتی یوفی به یوم القیامة» این حدیث را ترمذی و حاکم روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن دانسته^۱ و طبرانی و حاکم از عبدالله بن مغفل تخریج کرده اند و ابن عبدی از ابوهریره و طبرانی از عمار بن یاسر آن را نقل کرده است

«إذا أراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا» یعنی او را به مصائب و سختی ها دچار می کند تا گناهان او کاهش یابد به نحوی که در قیامت گناهی نداشته باشد که به وسیله آن سزا داده شود.

۱- ترمذی: کتاب الزهد (۲۳۹۶) باب ماجاء فی الصبر علی البلاء گفته: این حدیث حسن و غریب است و حاکم ۳۷۶/۳۴۹، ۴/۱ (۳۷۷) البانی در الصحیحة (۱۲۲۰) بخاطر شواهد و طرقی که آورده آن را صحیح دانسته است.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: سختی ها و مصیبت ها نعمت هستند زیرا کفاره گناهان به حساب می آیند و شخص را به صبر وا میدارند، و شخص با صبر پیشه کردن ثواب می بیند. همچنین سختیها، تضرع و فروتنی در برابر خدا و اعراض و روی گردانی از مردم را می طلبد و مصلحتهای بزرگ دیگری را هم در بردارند، ذات بلا و مصیبت منجر به بخشش گناهان و خطاها می شود و این بزرگترین نعمت است بنابراین مصیبتها برای تمام مردم هم رحمت هستند هم نعمت، مگر اینکه فرد به وسیله آن دچار معصیت بزرگتری شود که در آنصورت به سبب آسیبی که به دینش رسانده برای او شر محسوب می شود، بعضی از مردم هنگامی که مبتلا به فقر و مریضی می شوند گرفتار نفاق و جزع و بی صبری و مرض قلب و کفر ظاهر و ترک بعضی واجبات و انجام برخی محرمات می شوند که به ضرر دین آنها تمام می شود بنابراین صحت و سلامت و دور بودن از بلا یا و مصیبت ها برای چنین افرادی به جهت نتایجی که مصائب برای آنان در بر دارد بهتر است و این بدان معناست که نفس مصیبت بدباشد، همچنان که وقتی مصیبتی به فرد وارد می شود و واکنش او صبر و طاعت باشد، و در حق وی نعمت دینی شمرده می شود و برای او بهتر است، مصیبت بعینه فعل پروردگار است و رحمت و بخشش برای مردم است و خداوند متعال به سبب آن مورد حمد و ستایش واقع شده کسی که مبتلا به مصیبتی واجب می شود و صبر در پیش می گیرد صبر وی به عنوان نعمتی در دین او قرار می گیرد و بعد از بخشش خطاهایش به عنوان رحمت در دین او واقع می شود و به سبب ثنای پروردگارش سلام پروردگار را دریافت می کند، خداوند متعال می فرماید: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ﴾ البقرة: ۱۵۷ گناهان او آمرزیده می شود و درجات معنوی او بالا می رود، هرکس در برابر صبر واجب اینگونه عمل کند این پاداشها را دریافت می دارد.

«و اذا اراد بعبده الشر أمسك عنه بذنبه» یعنی عقوبت گناهش را به تاخیر می

اندازد.

«حتی یوافی به قوم القیامة» که آن به ضمّ یا ء کسر فاء است منصوب به حتی و مبنی برای فاعل است.

عزیزی می گوید: او را بخاطر گناهش در دنیا مورد عقوبت قرار نمی دهد تا در آخرت جزای تمام گناهانش را یکسره بدهد و آخر حدیث همین جمله است.

پیامبر ﷺ فرموده: بزرگی پاداش و جزا بستگی به بزرگی مصیبت و بلا دارد، و خداوند متعال هرگاه قومی را دوست داشته باشد گرفتار بلا و مصیبت می کند، هر کس تسلیم بلا و مصیبت وارده بر خود شود و به آن راضی باشد خداوند مقام رضایت و آسوده خاطری را برای او فراهم می سازد و هرکس از سختیها ناراضی باشد و به خدا خشم بورزد خدا درجه ناآرامی و پیریشانی و خشم را برای او قرار می دهد.

شرح عبارت: و قال النبی ﷺ (إِنْ عِظِمَ الْجَزَاءُ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ وَ إِنْ اللَّهُ إِذَا أَحَبَ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فِيهِ الرِّضَا وَمَنْ سَخَطَ فَلَهُ السَّخَطُ) (حسنه ترمذی) این حدیث ابتدای حدیث دیگری است ولی چون ترمذی هر دو را با سند واحد و صحابی واحدی نقل کرده است مصنف آنها را مانند یک حدیث قرار داده و آن تذکر به این مطلب است که فرد باید در مقدراتی که خداوند برایش پیش می آورد همواره امید وار باشد و به خداوند حسن ظن و گمان نیک داشته باشد، همچنان که خداوند فرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۱۶) لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی دارید و آن چیز برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد و خدا (به رموز کارها آشنا است و از جمله مصلحت شما را) می داند و شما (از اسرار امور بی خبرید و مصلحت خود را چنان که باید و شاید) نمی دانید.

ترمذی می گوید: قتیبه و لیث از یزید بن ابی حبیب از سعد بن سنان از انس برایمان نقل کرده اند آنگاه حدیث قبلی را می آورد و می گوید: با همین سند از نبی ﷺ روایت

شده که: ان عظم الجزاء... الحدیث) و از این لحاظ آن را حدیث حسن و غریب می‌داند، ابن ماجه هم آن را روایت کرده است.^۱

و امام احمد از محمود بن لبید به صورت مرفوع روایت کرده «اذا احب الله قوماً ابتلاهم، فمن صبر فله الصبر، من جزع فله الجزع» اگر خداوند قومی را دوست داشته باشد در پیش روی آنها بلا و مصیبت قرار می‌دهد هر کس صبر پیش گیرد صاحب صبر و پاداش آن می‌شود و هر کس کم صبری و جزع پیش گیرد صاحب جزع و جزای آن می‌گردد. منذری گفته راویان آن محل اعتماداند.^۲

«ان عظم الجزاء» با کسر عین و فتح ظاء است. ضم عین و سکون ظاء هم درست است یعنی کسی که آزمایش و ابتلای او از نظر کمیت و کیفیت بزرگتر باشد پاداش او هم بزرگتر است. با توجه به این حدیث برخی می‌گویند سختی‌ها هرچند کفاره خطاها هستند ولی فرد به خاطر آن مورد ثواب و پاداش هم قرار می‌گیرد ولی ابن قیم ثواب آن را فقط بخشیدن خطاها و اشتباهات می‌داند مگر اینکه سببی برای عمل صالح باشد مانند صبر و رضا و توبه و استغفار، بنابراین فرد بخاطر نتایج حاصل از مصیبت مورد پاداش قرار می‌گیرد به همین سبب در معنای حدیث گفته شده بزرگی پاداش به بزرگی بلا بستگی دارد در صورتی که شخص بر آن صبر کند و به آن راضی باشد.

۱- حدیث حسن است ترمذی: کتاب الزهد (۲۳۹۶): باب ماجاء فی الصبر علی البلاء و ابن ماجه: کتاب الفتن (۴۰۳۱) باب الصبر علی البلاء من حدیث انس البانی در الصحیحة (۱۴۶) آن را حسن دانسته است و ارنائو و ط هم در تخریج شرح السنة (۲۴۵/۵) آن را حسن دانسته است.

۲- حدیث صحیح است احمد (۴۲۷/۵، ۴۲۹). منذری الترغیب (۲۸۳/۴) و هیشمی در المجمع (۲۹۱/۲) حافظ (۱۰۸/۱۰) راویان آن را مورد اعتماد دانسته‌اند. آلبانی در صحیح الجامع (۲۸۲) آن را صحیح می‌داند.

« وان الله تعالى اذا احب قوماً ابتلاهم » به همین خاطر در مضمون حدیثی که سعد از پیامبر ﷺ پرسید «ای الناس اشد بلاء» پیامبر ﷺ فرمود: انبیاء و هر کس شبیه انبیاء است.

شخص بر حسب دینی که دارد مورد آزمایش و سختی قرار می گیرد اگر در دینش سنت و سخت باشد بلا و آزمایشش بزرگتر و عظیم تر است و به همان اندازه که در دین نرم و سست باشد بلا و سختی او هم کمتر و پایین تر است.

بلا و مصیبت پیوسته بنده و عبد (خدا را) در بر می گیرد از وقتی که بر روی زمین گام می نهد و خطا و گناهی ندارد، دارمی و ابن ماجه و ترمذی آن را روایت کرده و صحیح شمرده اند.^۱

این حدیث و امثال آن از ادله توحید هستند و هنگامی که فرد در یابد که انبیاء و اولیاء خدا دچار بلا و مصیبت می شوند که در حقیقت رحمت و بخشش است و جز خداوند کسی نمی تواند مانع آن شود در آن صورت در می یابند که مالک هیچ نفع و ضرری برای خودشان نیستند و به طریق اولی برای دیگران هم نمی توانند باشند، از این رو میل و رغبت به غیر خداوند برای برآوردن نیازی و دور نمودن سختی و مصیبتی حرام است، و گرفتار شدن انبیاء و بزرگان خداوند به بلا و سختی اسرار و حکمتها و مصلحت ها و فرجام نیک و عاقبت به خیری را در بر می گیرد که حدو حصری برای آن نیست «فمن رضی فله الرضا» یعنی از جانب خداوند متعال، رضا صفتی است که خداوند در بعضی جاها به خودش نسبت داده است. همانند این گفته: ﴿جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ

۱- حدیث صحیح است: احمد (۱۷۲/۱، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۵) و ترمذی: کتاب الزهد (۲۳۹۸): باب ماجاء فی الصبر علی البلاء ترمذی گفته: حدیث حسن صحیح است و ابن ماجه: کتاب الفتن (۴۰۲۳): باب الصبر علی البلاء و الداری (۳۲۰/۲) نسائی هم در الکبری آن را روایت کرده، همچنین در تحفة الاشراف (۳۱۸/۳) البانی در الصحیحة (۱۴۳) آن را صحیح دانسته است ارناؤوط در تخریج شرح السنة (۲۴۵، ۲۴۴/۵) آن را صحیح شمرده است.

تَجْرِي مِنْ مَحَبَّاتِ الْأَنْهَارِ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴿البينة: ۸﴾ یعنی: پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای آن) روان است، جاودانه برای همیشه در آن خواهند ماند خدا از ایشان راضی و آنها هم از خدا خشنودند

مذهب اهل سلف و پیروانشان از اهل سنت چنین است که: صفاتی که خداوند به وسیله آنها خودش را توصیف کرده و همچنین رسول اکرم ﷺ او را در آنچه شایسته جلال و عظمت اوست وصف نموده، صفاتی هستند که در اثبات آنها هیچ نمونه و مانندی نیست و در تنزیه خدا از خلاف آن هم هیچ تردیدی نیست. بنابراین اگر خداوند از بنده‌ای راضی شد برای او هر خیری حاصل می‌شود از هر شری در امان می‌ماند و الرضا: به این معنا است که فرد کارش را به خدا واگذار کند و حسن ظن داشته باشد و مایل به دریافت ثواب و پاداش باشد به خاطر اعتماد و محبت به او آسایش و فراغی خیال می‌یابد همچنان که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است. خداوند بنا بر عدل و دادگری خود، هر آسایش و آرامش را در یقین و رضا قرار داده است و نگرانی و ناراحتی را در شک و عصبانیت نهاده است.

«و من سِخَطٌ» با کسر (خ) است: ابو السعادت گفته: کراهت از یک چیز و عدم رضایت به آن را سِخَطٌ گویند هر کس از خدا به خاطر سرنوشت خود خشمناک و ناراحت باشد، خشم و ناراحتی از جانب خداوند به عنوان عقوبتی برای او در نظر گرفته می‌شود، گاه از این حدیث بر وجوب رضا برداشت می‌شود، که رأی برگزیده ابن عقیل همین است اما قاضی عدم وجوب را از آن را اختیار کرده است و شیخ الاسلام و ابن قیم نیز همین را برگزیده اند.

شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: امر در این حدیث به اندازه امر به صبر شدت و صلابت ندارد و ثناء و ستایش یاران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر دارد و این روایت که: «مَنْ لَمْ

يَصْبِرُ عَلَى بَلَائِي و لم يَرْضَ بِقَضَائِي فَلا يَتَّخِذْ رِباً سِوَائِي»^۱: هر کس در برابر مصیبت من صبر پیش نگیرد و به قضاء من راضی نباشد پس پروردگاری غیر من را برگزیند، روایتی اسرائیلی است و از جانب پیامبر ﷺ نیست و شیخ الاسلام رحمه الله می گوید: بالاتر از رضا، این است که شخص مصیبت و ارده بر خود را شکر گوید و آن را نعمتی از جانب خداوند بداند.

۱- حدیث ضعیف است: بیهقی در الشعب (۱/۱۴۹، ۱۵۰) آن را از حدیث انس رضی الله عنه با اسناد ضعیفی نقل کرده است و ابن حبان در المجروحین (۱/۳۲۷) و طبرانی در الکبیر (۲۲/۳۲۰) از ابن هندالداری روایت کرده اند. ابن حبان آن را ضعیف دانسته و عراقی همچنان که در فیض القدير (۴/۴۷۰) گفته اسناد آن ضعیف است به نهج السدید (۴۲۰) مراجعه شود.

مسائل مطرح شده در این باب:

تفسیر آیه التغابن.

صبر بر مصیبت و رضایت و تسلیم در برابر آن جزئی از ایمان به خداست.

طعن در نسب.

وعده شدید خداوند به کسانی که هنگام مصیبت به صورت سیلی می زنند، گریبان را پاره می کنند و ادای جاهلیت را در می آورند.

نشانه اراده خیر خداوند برای بنده اش.

اراده شر خداوند به بنده.

علامت دوست داشتن خدا بنده اش را.

حرام بودن خشم.

ثواب بدست آوردن با رضا از طریق بلا و مصیبت.

آنچه در مورد ریا آمده است:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾﴾ (الكهف: ۱۱۰) یعنی (ای پیغمبر) بگو من فقط انسانی همچون شما هستم و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس، سپس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است باید که کار شایسته کند و در پرستش پرودگارش کسی را شریک او نسازد.

(باب ماجاء فی الریاء) یعنی از نهی و تحدیری که در خصوص ریا در شریعت وارد شده است.

حافظ گفته: ریا مشتق از روایت است و مراد این است که شخص پیش روی مردم و در حضور آنها برای جلب ستایش و تقدیر آنها اظهار عبادت کند و فرق بین ریا و سمعه (آوازه نیکو) در این است که ریا مربوط به عملی است که دیده می‌شود مانند نماز و سمعه مربوط به آن چیزی است که شنیده می‌شود مانند قرائت و وعظ و ذکر، همچنین حرف زدن از عملی که فرد آن را انجام داده است مشمول آن می‌شود.

و قول الله تعالی ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾﴾ (الكهف: ۱۱۰).

یعنی من چیزی از مقام ربوبیت والوهیت را ندارم بلکه تماما برای خداوندی است که هیچ شریکی برای او نیست (فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ) یعنی از او می‌ترسد (فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا).

(أَحَدًا) نکره در سیاق نهی عمومیت پیدا می‌کند و این عموم انبیاء و ملائکه و صالحین و اولیاء و غیر آنها را در بر می‌گیرد. شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: اللقاء را گروهی

از اهل سلف و پیشینیان به آنچه متضمن معاینه است تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند اللقاء خدا یعنی دیدن او در روز قیامت و دلایل مورد استناد خودشان را آورده‌اند.

ابن قیم در مورد آیه می‌گوید: از آنجا که خداوند واحد است و خدایی جز او نیست شایسته است عبادت مختص او باشد، یعنی همچنان که الوهیت مخصوص اوست عبودیت هم باید مخصوص او باشد، و عمل صالح به عملی خالص و بدون ریا گفته می‌شود، و این تعریف البته از طریق سنت مقید شده است. و آیه بیانگر این نکته است که اصل دین که رسول اکرم ﷺ و سایر انبیاء به سبب آن مبعوث شده‌اند این است که تمام عبادتها برای خدا و منحصر به او باشد همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوْحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ (الأنبياء: ۲۵)

ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، فقط مرا پرستش کنید.

و مخالفین این اصل در بین مردم به چند دسته تقسیم می‌شوند: یا طاغوتی است که مخالف ربوبیت و الوهیت خداوند است و مردم را به عبادت خودش فرا می‌خواند یا طاغوتی که مردم را به پرستش بتها دعوت می‌کند یا مشرکی که غیر از خدا را به فریاد می‌خواند و با انواع مختلف عبادتها سعی بر نزدیکی به او را دارد یا کسی که در توحید شک دارد که تنها او حق است یا جایز است شریکی برای خداوند در عبادت قرار دهد یا جاهلی که گمان می‌کند شرک همان دین است و وسیله ای برای تقرب به خداوند محسوب می‌شود که در بین اکثریت عوام به خاطر جهل و تقلید و پیروی از گذشتگان رایج شده است همچنین از این لحاظ که علم به آموزه های پیامبران به فراموشی سپرده شده است و دین در غربت قرار گرفته است.

از ابی هریره به صورت مرفوع روایت شده که: خداوند متعال فرمود: من بی نیازترین شرکاء به شرک هستم هرکس کاری انجام دهد و دیگری را همراه من در انجام آن شریک قرار دهد او را با شرکش رها می کنم، مسلم آن را روایت کرده است.

«و عن ابی هریره رضی الله عنه مرفوعاً «قال الله تعالى: انا اغنی الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك معی فیہ غیری ترکته و شرکته» رواه مسلم.^۱ (من عمل عملاً اشرك فیہ غیری) یعنی هرکس در عملکردش غیر من را منظور کرده باشد او را باشرکی که مرتکب شده است و می گذارم. ابن ماجه می گوید: مقصود این است که من از انجام آن کار بیزارم و آن برای کسی است که او را شریک خدا قرار داده است.

طیبی می گوید: ضمیر منصوب در ترکیه جایز است که به عمل برگردد.

ابن رجب رحمته الله می گوید: عملی که برای غیر خدا باشد چند نوع است:

۱/ گاهی ریا محض است مانند رفتار منافقین خداوند در این باره می فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (النساء: ۱۴۲) منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند و خدای را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبارت او نمی پردازند، چنین ریائی از شخص مومن در فرض نماز و روزه صورت نمی گیرد. و این ریا گاه در صدقه، حج واجب و دیگر اعمال ظاهری رخ می دهد و گاه هم در کارهایی که نفع آنها فراگیر است، به راستی اخلاص در چنین مواردی برای آنها سخت است و گران، شخص مسلم می داند

۱- مسلم: کتاب الزهد (۲۹۸۵) (۴۶): باب من اشرك فی عمله غیر الله.

چنین عملی بیهوده است، و انجام دهنده آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب خداوند است.

۲/گاهی عمل برای خداست ولی توأم با ریا است در این حال اگر ریا در شاکله اصلی عمل دخیل باشد بنا بر دلالت نصوص صحیح آن عمل باطل است. و از احادیث دال بر آن می توان این حدیث را بر شمرد. حدیث شداد بن اوس که حدیثی مرفوع است: «هر کس نماز را با ریا بخواند دچار شرک شده است، و هر کس روزه را به قصد ریا بگیرد دچار شرک شده است و هر کس صدقه را به ریا بدهد دچار شرک شده است و خداوند عزوجل می فرماید: من بهترین تقسیم کننده هستم برای کسی که به من شرک می ورزد و یا هر کس چیزی را شریک من قرار دهد خودش با کم و زیاد عملی که انجام داده است برای شریکی که با او به من شرک ورزیده است، من از او بی نیازم.^۱

و احادیثی در این معنا ذکر نموده است سپس گفته: اگر کسی با نیت جهاد نیت دیگری مانند گرفتن اجرت و نصیب چیزی از غنیمت و تجارت را داشته باشد، اجر و پاداش جهادش کم می شود اما تماماً از بین می رود.

ابن رجب گفته: امام احمد رحمته الله می گوید: تاجر و مستاجر و کرایه دهنده اجرشان به اندازه نیت خالصی است که در غزوات داشته اند و مانند کسی نیستند که با تمام جان و مال بدون ذره ای ریا به جهاد در راه خدا پرداخته اند، و در مورد کسی که دستمزد جهاد را می گیرد می گوید: اگر برای بدست آوردن پول و درهم به جهاد نرفته باشد اشکالی ندارد.

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده که گفت: اگر کسی از شما در یکی از غزوات غنایمی را جمع آوری کند اشکالی ندارد، رزقی است که خداوند به او داده است اما اگر

۱- حدیث ضعیف است احمد (۴/۱۲۵: ۱۲۶) و الحاکم (۴/۳۲۹). هیشمی در (۱۰/۲۲۱) گفته: (در سند آن نهرین حوشب است که احمد و دیگران او را محل اعتماد دانسته اند، حدیث را به غیر از یک نفر همگی ضعیف دانسته اند).

کسی از شما فقط در صورت دادن پول حاضر باشد به جهاد آن جهاد هیچ خیری برای او در بر ندارد از مجاهد رضی الله عنه روایت شده که حج حمال و اجیر و تاجر کامل است و تمام اجرشان را دریافت می کنند زیرا قصد اصلی آنها حج است نه کسب درآمد.

می گوید: اگر اصل عمل برای خدا باشد سپس نیت ریا بر آن حادث شود در صورتی که فقط در ذهن باشد و فرد بتواند بلا فاصله آن را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی را برای او در بر ندارد، اما اگر آن نیت تعلق خاطر او شود آیا منجر به بطلان عملش می شود یا نه؟

و بر اساس اصل نیتش مجاز به انجام آن عمل هست یا نه؟ در جواب این مسأله بین علماء سلف اختلاف وجود دارد، امام احمد و ابن جریر قائل به این هستند که عمل او باطل نمی شود و اصل نیت او مورد توجه قرار می گیرد، که این مسأله از حسن و دیگران هم روایت شده است.

و در این معنا حدیث ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله هم آمده است: او در مورد مردی سوال کرد که کار خیر انجام می دهد و مردم بر انجام آن او را مورد ستایش قرار می دهند.

گفت: این همان خصوصیات عجولانه و بشری مومن است.

که مسلم آن را روایت کرده است.^۱

شارح می گوید: این مطلب تماماً در شرح ابوسعید ان شاء الله خواهد آمد.

۱- مسلم: در کتاب البر و الصلة و الادب (۲۶۴۲) (۱۶۶): باب اذا أثنى على الصالح فهدى بشرى و لا تضره.

از ابوسعید رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: آیا شما را به چیزی که از مسیح دجال برایتان خطرناک تر است آگاه سازم؟ گفتند بله ای رسول خدا، گفت: شرک خفی، به این نحو که فرد به نماز می ایستد و هنگامی که می بیند شخصی دارد او را نگاه می کند به نمازش شکوه و جلال می بخشد) احمد آن را روایت کرده است.

قوله «و عن ابی سعید رضی الله عنه مرفوعاً»: «الا اخبرکم بما هو أخوف علیکم من المسیح الدجال؟ قالوا بلی. قال: الشرک الخفی: یقوم الرجل فی صلی فی زین صلاته لما یری من نظیر الرجل» رواه احمد.^۱

ابی خزیمه در صحیحش از محمود بن لبید روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و گفت: ای مردم، خودتان را از شرک خفی در امان دارید گفتند: ای رسول خدا شرک خفی چیست؟ گفت: شخصی قصد نماز می کند و هنگامی که می بیند دیگری به او نگاه می کند، نمازش را می آراید، این شرک خفی است.^۲

روایت ابو سعید خدری «الشرک الخفی» از این رو آن را خفی می گویند فرد اظهار می دارد عملش برای خداوند است در حالی که قصد او را از انجام آن کار دیگری است. و از شداد بن اوس چنین آمده که گفت: ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله ریاء را شرک

۱- حدیث صحیح است: احمد (۳۰/۳) البانی در صحیح الترغیب (۱۷/۱) و صحیح الجامع (۲۶۰۴) آن را حسن دانسته است. ابن ماجه هم در کتاب الزهد (۴۲۴۰) باب الریاء و السمعة آن را روایت کرده است. و بوحیری در الزوائد آن را حسن دانسته است.

۲- حدیث صحیح است ابن خزیمه (۹۳۷). البانی در صحیح الترغیب (۱۷/۱) آن را حسن دانسته است.

اصغر می نامیدیم. ابن ابی الدنیا در کتاب الاخلاص و ابن جریر در التهذیب آن را روایت کرده‌اند، همچنین طبرانی و حاکم و آن را صحیح دانسته اند.^۱

ابن قیم می گوید: شرک اصغر، ریا کاری و تصنع سازی برای خلق است و سوگند به غیر خدا و گفته های مانند این که مردی به مرد دیگر بگوید: آنچه تو بخواهی و خدا بخواهد، این از جانب خدا و تو ست، به خدا قسم و به تو قسم، من جز خداوند و تو کسی را ندارم، به خدا و به تو پشت بسته ام، اگر خدا نبود و تو نبود این مساله چنین و چنان نمی شد، این گفته ها گاه بر حسب حال گوینده و مقصودی که از آن اراده می کند جنبه شرک اکبر به خود می گیرد.

بدون تردید اخلاص و متابعت شرط صحت عمل و قبول شدن آن هستند همچنان که فضیل بن عیاض رضی الله عنه در مورد قول خداوند متعال ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (الملك: ۲) تا شما را بیازماید که کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود، می گوید: مقصود کاری است که خالص درست باشد گفته شده ای ابوعلی مقصود از خالص و درست چیست؟ گفت عمل اگر خالص باشد و درست نباشد پذیرفته نمی شود و اگر هم درست باشند ولی خالص نباشد باز پذیرفته نمی شود مگر اینکه هم خالص باشد هم درست. خالص عملی است که برای خداوند باشد و صواب (درست) عملی است که مطابق سنت باشد از جمله فوائدی که حدیث در بر دارد دلسوز بودن و ناصح بودن پیامبر است برای امتش و اینکه ریا برای صالحین از فتنه دجال ترسناکتر است و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگان اولیاء با وجود قوت علم و ایمانشان می ترسد، به طریق اولی ترس از شرک اصغر و اکبر برای دیگران چند برابر می شود.

۱- حدیث حسن است طبرانی (۷۱۶۰) و حاکم (۳۲۹/۴) آن را صحیح دانسته است، ذهبی نیز با او موافق است البانی در صحیح الترغیب (۱۸/۱) آن را صحیح دانسته است.

مسائل مطرح شده در این باب:

- ۱- تفسیر آیه کهف.
- ۲- مسأله مهم، رد عمل صالح در صورتی که چیزی از آن برای غیر خدا باشد.
- ۳- بیان سببی که واجب می‌کند آن را که همان کمال بی نیاز است.
- ۴- یکی از اسباب این است که خداوند متعال بهترین شریک است.
- ۵- خوف پیامبر ﷺ از ریای اصحابش.
- ۶- تفسیر این که شخص برای خدا نماز می‌خواند اما زمانی که می‌بیند کسی به او نگاه می‌کند نمازش را می‌آراید.

باب: از جمله شرک این است که انسان با عملش طالب دنیا باشد نه رضای خداوند.

قوله «باب من الشرک: ارادة الانسان بعمله الدنیا»

اگر گفته شود چه تفاوتی بین این معنا و معنای باب قبل وجود دارد؟ می‌گوییم: بین آنها عموم و خصوص مطلق است و در یک اصل قابل جمع هستند و آن این است که اگر انسان با عملش قصد خود آرایی نزد مردم داشته باشد و تصنع سازی کند و مدح و ثنای آنها را بر انگیزد در آن صورت مرتکب ریا شده است همان طور که قبلاً بیان شده مانند اوضاع و احوال منافقین، این مساله نیز به همین شیوه است زیرا فرد با تصنع سازی نزد مردم قصد و اراده مال دنیا را کرده است همچنین خواستار مدح و ستایش و اکرام و اجلال از جانب آنها شده است و تفاوت آن با ریا در این است که شخص اراده عمل صالح را می‌کند تا از آن طریق به کالای دنیایی دست یابد، مانند کسی که به جهاد می‌رود تا مالی را به دست آورد همان گونه که در حدیث آمده است: بنده درهم و دینار نابود است.^۱

یا می‌خواهد غنایمی به چنگ آورد و دیگر اموری که شیخ ما از ابن عباس رضی الله عنهما و

سایر مفسرین در معنای قول خداوند متعال ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾ (هود: ۱۵) کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، ذکر کرده است.

۱- جزئی است از حدیث ابو هریره که آن را نقل کرده است بخاری: کتاب الجهاد (۲۸۸۷): باب حراسة فی الغزو فی سبیل الله و گاه با این شماره می‌آید (۳۳۲).

و مصنف رحمته الله از این معنا چنین اراده کرده است که عمل به خاطر منافع دنیایی شرک و منافی با کمال توحید واجب است و باعث بطن اعمال می گردد، و حتی بالاتر از ریا محسوب می شود زیرا کسی که خود را مرید دنیا قرار داده است اراده او در بسیاری از کارهایش جنبه دنیایی به خود می گیرد اما ریا عارض شخص می شود در بعضی اعمالش و به صورت همیشگی و مداوم همراه او نیست هر چند که مؤمن باید از هر دو تا پرهیزد.

قول خداوند متعال: ﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ (هود: ۱۵ - ۱۶) یعنی: کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (پاداش و دسترنج) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می دهیم، آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا و آخرت انجام می دهند ضایع و هدر می رود و کارهایشان پوچ و بی مورد می گردد.

و قوله تعالى: ﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ (هود: ۱۵ - ۱۶)

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) یعنی ثواب آن را (وَزِينَتَهَا) یعنی مال آن را (نُوفِّ) یعنی به صورت کامل و سرور و شادی وافر پاداش و ثواب تمام اعمالشان را از مال و خانواده و فرزندان می دهیم (وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ سَوْرٍ) یعنی بدون هیچ کم و کاستی.

سپس آیه را نسخ می کند و می گوید: ﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ﴾ (الإسراء: ۱۸) هر کس که دنیای زودگذر (این جهان) را بخواهد آن اندازه که خود می خواهیم و به هر کس که صلاح می دانیم، هر چه زودتر در دنیا بد و عطا خواهیم کرد.

این دو آیه را نحاس در ناسخش روایت کرده است. مراد از نسخ مقید شدن آیه است به نحوی که اطلاق خود را از دست داده است

قتاده می‌گوید: کسی که دنیا تمام هم و تلاش و نیت و آرزویش باشد خداوند پاداش کار او را با برخورداری از حسنات دنیا می‌دهد و در آخرت کار نیکی ندارد که به وسیله آن جزا داده شود. اما مومن در دنیا با حسناتی که انجام داده است پاداش می‌بیند و در آخرت هم بر آن ثواب می‌بیند. ابن جریر با ذکر سند خود آن را آورده است، آن‌گاه حدیث ابو هریره را از ابن مبارک از حیوة بن شریح بیان می‌کند^۱ که گفت: ولید بن ابو ولید، یا ابو عثمان برای من نقل کرد که عقبه بن مسلم از شقی بن ماتع الاصبیحی چنین نقل کرده که (وارد مدینه شد به ناگاه با مردی برخورد کرد که مردم دور و بر او جمع شده‌اند: گفت: این چه کسی است؟) گفتند: ابو هریره. گفت: به او نزدیک شدم تا اینکه پیشاپیش او نشستم در حالی که او برای مردم سخن می‌گفت: هنگامی که ساکت شد و دورو برش خالی شده گفتم: حقیقتاً تو را به یاد می‌آورم آن زمان که حدیثی را برای من نقل کردی که آن را از رسول الله ﷺ شنیده بودی و به آن آگاه و واقف بودی، (گفت: ابوهریره چنین گفت: که حدیثی را برای تو نقل می‌کنم که رسول الله ﷺ در این خانه آن را بمن گفت و غیر از من و او کسی در آنجا نبود پس ابو هریره فریاد بلندی کشید و از حال رفت بعد به هوش آمد و دوباره همین جمله را گفت و از حال رفت و نزدیک بود با چهره بر زمین افتد، مدت طولانی در این وضعیت بود، بعد از بیهوشی گفت: رسول خدا برای من نقل کرد که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که روز قیامت می‌شود برای داوری در بین مردم حاضر می‌شود و می‌بینی هر قومی را زانورده در برابر او می‌بینی، اولین شخصی را فرا می‌خواند کسی است که قرآن را حفظ کرده است و سپس شخصی که در راه خدا کشته شده است و بعد از آن فرد ثروتمند و دارا، خداوند خطاب به قاری قرآن می‌گوید: آیا آنچه برای رسولم فرستادم به تو یاد ندادم؟ می‌گوید: بله ای پروردگار،

۱- حدیث صحیح است ترمذی آن را نقل کرده است ککتاب الزهد (۲۳۸۲): باب ماجاء فی الریاء و السمعة و گفته حدیث حسن و غریب است ابن حبان (۲۸۰۲-موارد) و حاکم (۴۱۸/۱-۴۱۹) آن را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافق است. البانی در صحیح الترغیب (۱۳/۱: ۱۵) آن را صحیح دانسته است همچنین در صحیح الجامع (۱۷۰۹).

خداوند می‌فرماید: چقدر به آنچه می‌دانستی عمل کردی؟ می‌گویی ساعات شب و روز به آن عمل می‌کردم، خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی و ملائکه هم می‌گویند دروغ می‌گویی، و خداوند به او می‌گوید: فقط می‌خواستی بگویند فلانی قاری است و دارد قرائت می‌کند و پاداشت را با آن گفته دریافت کردی. نوبت صاحب مال که می‌رسد خداوند به او می‌گوید: آیا به تو مال و دارایی ندادم تا به کسی محتاج نشوی؟

می‌گویی بله ای پروردگار، خداوند می‌فرماید: با آنچه به تو دادم چه کار کردی؟ سر چشمه رحم و شفقت بودم و با آن مال صدقه می‌دادم، خداوند به او می‌گوید: دروغ می‌گویی و ملائکه هم می‌گویند دروغ می‌گویی و خداوند می‌گوید: بلکه چنین می‌خواستی که بگویند فلان آدم بخشنده‌ای است و پاداش را با گفته مردم دریافت کردی، خداوند پیش کسی که در راه خدا کشته شده می‌رود و به او می‌گوید: برای چه کشته شدی؟ می‌گویی: امر به جهاد در راه تو فرمان داده شدم، آنقدر مبارزه کردم تا کشته شدم، خداوند می‌گوید: دروغ می‌گویی. فرشتگان هم چنین می‌گویند و خداوند می‌گوید: بلکه می‌خواستی بگویند فلانی آدم جسور و شجاعی است و چنین سخنی نیز در حق تو گفته شد و پاداشت را دریافت کردی.

آنگاه رسول الله ﷺ دستی به شانه ام زد و گفت ای ابوهریره این سه نفر اولین خلقی هستند که در روز قیامت آتش به وسیله آنها زبانه می‌کشد.

از مصنف رحمته الله در مورد این آیه سوال شد حاصل آنچه جواب داد چنین است: از جانب سلف امت انواع کارهایی که امروزه مردم آن را انجام می‌دهند و معنایش را نمی‌دانند. ذکر شده است یکی از آنها عمل صالحی است که بسیاری از مردم بخاطر خدا آن را انجام می‌دهند مانند صدقه و نماز و صلّه رحم و احسان به مردم و ترک ظلم و ستم و دیگر اموری که انسان آن را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند فقط برای خدا اما قصد او به دست آوردن ثواب در آخرت نیست بلکه می‌خواهد خدا در همین دنیا با حفظ مالش و رشد و نموآن، امنیت و حصول برای اهل و خانواده اش و تداوم نعمت به او پاداش دهد و برای بدست آوردن بهشت و فرار از آتش تلاش نمی‌کند این فرد ثواب کار خود را در

همین دنیا می بیند و در آخرت برای او بهره ای نیست، این نوع را ابن عباس ذکر کرده است.

نوع دوم: که بزرگتر و مخوفتر از اولی است و مجاهد در شرح آیه ای آن را بیان نموده این است که فرد اعمال صالحه را به نیت ریانه قصد ثواب در آخرت، انجام دهد. نوع سوم: فرد اعمال صالحه را برای به دست آوردن مال انجام دهد مثلاً حج برود برای اکتساب یا هجرت کند تا بهره بیشتری از دنیا ببرد یا با زنی ازدواج کند، جهاد برود برای به دست آوردن عنایم، مصنفدر تفسیر آیه این نوع را هم ذکر کرده است. و یا اینکه مردی برای مشرب فکری که دارد، یا محل کسب و تجارب یا ریاست آنجا آموزش ببیند و علم بیاموزد یا نمازش را به موقع و همیشه انجام بدهد به خاطر وظیفه ای که در مسجد به عهده دارد، همچنان که این امر بسیار واقع می شود.

نوع چهارم: شخص خالصانه طاعت و عبادت خدا را به جا آورد بدون اینکه هیچ شریکی برای او قرار دهد اما این فرمانبرداری در عملی باشد که باعث کفر و منجر به خروج از اسلام گردد و مانند یهود و نصاری وقتی که خدا را عبادت می کنند یا صدقه می دهند و روزه می گیرند بخاطر رضایت خداوند و روز آخرت است یا مانند بسیاری از افراد این امت که در بینشان کفر و شرک اکبر رایج است و باعث می شود آنها به کلی از دایره اسلام خارج شوند، در صورتی که خالصانه خدا را اطاعت می کنند و خواهان ثواب در سرای آخرت هستند اما در قبال اعمالی این پاداش را می خواهند که باعث خروج آنان از اسلام می شود. و متعاقباً مانع قبول شدن اعمالشان می گردد، این نوع هم در تفسیر آیه از انس بن مالک و غیر او بیان شده است، اهل سلف از آن خوف و هراس دارند و بعضی از آنان گفته اند: اگر می دانستیم خداوند تنها یک سجده را از من قبول می کند آرزوی مرگ می کردم چون خداوند می فرماید ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (۲۷) المائدة: ۲۷) خدا کار را تنها از پرهیزکاران می پذیرد.

مصنف رحمته الله سپس می گوید جای طرح این مساله هست که اگر فردی نمازهای پنجگانه و زکات و روزه و حج را بخاطر خدا انجام دهد و خواهان ثواب آخرت باشد و

بعد از انها اعمالی انجام دهد صرفاً بخاطر کسب متاع دنیایی، مثلاً یکدفعه حج برود فقط برای خدا و بار دیگر فقط برای دنیا برود همچنان که در عالم واقع وجود دارد در آن صورت، موضوع رنگ دیگری پیدا می کند. که بستگی دارد کدام یک غالب باشد و بعضی از آنها (اهل سلف) هم گفته اند: قرآن در بسیاری از جاها کسانی که تماماً اهل بهشت هستند یا تماماً اهل جهنم هستند ذکر می کند اما در مورد افرادی که شائبه ای از بهشت و جهنم در آنهاست سکوت می کند.

در الصحيح از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول صلی الله علیه و آله فرموده: نابود باد بنده درهم و دینار، نابود باد بنده که جامه نقش و نگار دار می پوشد، نابود باد بنده‌ای که جامه مخمل بر تن می کند، اگر به او داده شود راضی است و اگر داده نشود خشمناک و عصبانی می‌گردد. نابود باد و زیر و رو شود، و هنگامی که خاری بر تن او بخلد نمی‌تواند آن را در بیاورد خوشابه حال بنده‌ای که افسار اسبش را در راه خدا به دست گرفته است؛ با سری ژولیده و خاک آلود و قدمهای غبار آلود، اگر محافظت و حمایت سپاه را از حمله دشمن بر عهده داشته باشد وظیفه اش را تمام و کمال انجام می‌دهد و لحظه ای غفلت و کوتاهی نمی‌کند و اگر در آخر لشکر و دنبال سپاه باشد به همین نحو وظیفه خود را تماما انجام می‌دهد، اگر اذن و اجازه برکاری را بخواهد به او نمی‌دهند و اگر شفاعت بکند مورد قبول واقع نمی‌شود.

در الصحيح از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول صلی الله علیه و آله فرموده: نابود باد بنده درهم و دینار، نابود باد بنده که جامه نقش و نگار دار می پوشد، نابود باد بنده‌ای که جامه مخمل بر تن می کند، اگر به او داده شود راضی است و اگر داده نشود خشمناک و عصبانی می‌گردد. نابود باد و زیر و رو شود، و هنگامی که خاری بر تن او بخلد نمی‌تواند آن را در بیاورد خوشابه حال بنده‌ای که افسار اسبش را در راه خدا به دست گرفته است؛ با سری ژولیده و خاک آلود و قدمهای غبار آلود، اگر محافظت و حمایت سپاه را از حمله دشمن بر عهده داشته باشد وظیفه اش را تمام و کمال انجام می‌دهد و لحظه ای غفلت و کوتاهی نمی‌کند و اگر در آخر لشکر و دنبال سپاه باشد به همین نحو وظیفه خود

را تماما انجام می دهد، اگر اذن و اجازه برکاری را بخواهد به او نمی دهند و اگر شفاعت بکند مورد قبول واقع نمی شود.^۱

«فی الصحيح» یعنی در صحیح بخاری

«تعس» با کسر (ع) است و جایز است مفتوح هم باشد، یعنی افتاد، سقوط کرد و در اینجا مقصود نابود شدن است، حافظ قائل به این است و البته در جایی دیگر آن را متضاد با سعد یعنی شقاوت و بدبختی آورده است و ابو السعادات گفته: تعس، يتعس هنگامی است که فرد با چهره بر زمین می افتد و دعای هلاکت و نابودی است.

«عبد الی نار» دینار از طلا است و اندازه آن همانند مثقال است در وزن.

«تعس عبدالدرهم» درهم از نقره است. و فقهاء وزن آن را به اندازه یک دانه جو دانسته اند و در نزد ما یک درهم از ضرب بنی امیه وزنش ۵۵ دانه جو است، فرد را از این رو عبد در هم نامیده اند که شخص عملا مقصود و هدف خودش را آنگونه اعلام نموده است و هرکس غیر خدا را در نظر گیرد همان را شریک در عبودیت او در نظر گرفته است همچنان که حال و وضعیت اکثریت این گونه است.

«تعس عبد الحمصیة» ابو السعادات می گوید: لباسی است از خز و پشم علامت گذاری شده و گفته شده «خمیصه» آن است که سیاه و راه راه باشد جمع آن خمائص است «الخمیلة» با فتح (خ) معجم است و ابو السعادات گفته: خمل لباسی است پرزدار از هر چیزی که درست شده باشد.

«تعس و انتکس» حافظ می گوید به صورت مهملة یعنی مرض و بیماری دوباره (به جان او) بیافتد. ابوالسعادات می گوید: یعنی واژگون باد. که نوعی دعا است برای ناکامی و ناامیدی. طیبی می گوید: زیرا آن هنگام که شخص نابود شد با چهره به زمین می افتد و آن هنگام که زیر رو شد پوزه اش به خاک مالیده می شود و از بین می رود.

«و اذا شك» یعنی اگر خاری در تن او فرو رود «فلا انتفش» نمی تواند با منقاش هم آن را در آورد که این سخن ابوسعادات است.

و مقصود این است که هر کس چنین حال و وضعی داشته باشد مستحق دعا بر چنین سرنوشت و سرانجام بدو ناگواری است و قطعا اثرات چنین دعاهایی را در حوادث زیانبار دنیا و آخرت خواهد چشید.

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید: نبی صلی الله علیه و آله مسمای عبد الدینار و درهم و... را بر چنین افرادی نهاده است، جمله ای خبری با مضمون دعا و «تعس و انتکس و إذا اشی ک فلا انتفش» بیانگر حال کسانی است که چون شری به آنان رسد از آن نمی رهند و رستگار نمی شوند، زیرا به وسیله آن نابود می شوند و تباه می گردند و هرگز به مقصود خود نمی رسند و از مکروه رهایی نمی یابند و سرنوشت افرادی که بنده مال باشند همین است. آنها را چنین توصیف کرده که «إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ مُنِعَ سَخَطَ» همچنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ﴾ (التوبة: ۵۸) در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می کنند و ایراد می گیرند اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نمی شود هرچه زودتر خشم می گیرند. بنابراین خشم و رضایت آنها تنها برای غیر خدا است و این سرنوشت تمام کسانی است که وابسته به پست و مقامات دنیایی و سایر اشکال و صورتهای هوای نفس هستند که اگر به آن دست یابند راضی و خشنود می شوند و در غیر اینصورت خشمناک و عصبانی اند. چنین اشخاص بدو بنده هوای نفس خود هستند، زیرا بندگی و عبودیت در اصل همان بندگی و عبودیت قلب است و خضوع و نرمی در برابر آن، و آن کس که طالب و خواهان مال است بندگی و عبادت آن را به جا می آورد، در واقع امور مالی دو نوع است:

۱- آنچه فرد به آن نیاز دارد مانند خوراک و پوشاک و مسکن و مانند آن و آن را

از خداوند طلب می کند و به آن متمایل است در اینجا فرد مال را به خاطر نیازی که به آن

دارد بکار می بردمانند «الاعی که بران سوار می شود و فرشی که بر روی آن می نشیند بدون اینکه برده و در بند آن باشد و بی تاب و بی قرار آن گردد.

۲- آنچه فرد به آن نیاز ندارد که شایسته است به آن تعلق نداشته باشد و اگر داشته باشد بنده آن شده است و کسی که عبد غیر خدا باشد و به غیر او اعتماد داشته باشد حقیقت عبودیت برای خداوند و توکل به خداوند نزد او معنی نخواهد داشت زیرا بخش از عبادت و توکل را بر غیر خدا اختصاص داده است و محق تر از هر کسی بر مسمای این قول رسول ﷺ است.

«تعس عبد الدینار، تعس عبدالدرهم، تعس عبدالخمیصة، تعس عبد الخمیلة»
و او عبد و بنده این امور است، و اگر از خداوند آن را طلب کند اگر به او بدهد راضی و خشنود می شود و اگر ندهد عصبانی و خشمناک می گردد در صورتی که عبد واقعی خداوند کسی است که به آنچه خداوند به آن راضی است راضی باشد و آنچه خداوند از آن منزجر باشند او هم از آن انزجار داشته باشد، با دوستان و اولیاء خدا دوست باشد و با دشمنان خدا دشمن چنین شخص دارای ایمان کامل است.

«طوبی لعبدی» ابوالسعادات گفته طوبی اسم بهشت است همچنین گفته شده آن درختی در بهشت است. تأیید این گفته روایتی است که ابن وهب با سند از ابوسعید آورده است که مردی گفت ای رسول خدا، طوبی چه چیزی است؟ فرمود: درختی است در بهشت که سیر آن ۱۰۰ سال به طول می انجامد، لباس اهل بهشت از جوانه آن به دست می آید، امام احمد آن را چنین روایت کرده است: حسن بن موسی چنین نقل کرد که از عبدالله بن لهیعه شنیده که دراج ابوالسمح برای او نقل کرده که ابوالهثیم از ابو سعید خدری و او هم از رسول الله ﷺ اینگونه نقل کرده که مردی گفت: ای رسول خدا خوشا به حال کسی که تو را دیده و به تو ایمان آورده است گفت: خوشا به حال کسی که من را دیده و به من ایمان آورده و سه بار دیگر می گوید خوشا به حال کسی که به من ایمان آورده و من را ندیده است. مرد به او می گوید مقصود از (طوبی) چیست؟ جوابی که

رسول الله ﷺ می دهد همانی است که در بالا ذکر شده است.^۱ شواهدی برای این حدیث در صحیحین و غیر آن وجود دارد. ابن جریر از وهب بن مبنه اثر عجیب و غریبی را روایت کرده است اینگونه که وهب رضی الله عنه گفته است: در بهشت درختی است که به آن طوبی گفته می شود، سواره می تواند بی وقفه در زیر سایه آن صد سال حرکت کند، گل‌های آن از ریاط (نوعی پارچه نرم و نازک) است و برگ‌های آن از برود (نوعی پوشش و پارف مقلّم) و شاخه های آن از عنبر و پهنای آن از یاقوت و خاک آن از کافور و گل و لای آن از مشک، از ریشه آن چشمه های شراب و شیر و عسل خارج می شود، محل جلوس اهل بهشت است، هنگامی که آنها نشسته اند اگر ملائکه های خداوند بر آنها وارد شدند آنان را رهبری می کنند برگزیده گانی که با زنجیرهایی از طلا بهم وصل شده اند... چهره آنها از حسن و جمال به مانند چراغ است و کرک‌های لباسشان از نرمی به خز مرعزی می ماند.

جامه هایی پوشیده اند که الواحی از یاقوت بران وصل است، با پرهایی از طلا و لباسهایی از دیبای نازک که می درخشد و برق می زند، آنان بر زمین می خوابند و می گویند پروردگار ما را بسوی شما ارسال کرده تا او را دیدار کنید و تسلیم او بشوید، و سوار آنها می شوند در حالی که با سرعتی بالاتر از پرندگان پرواز می کنند، و نرمتر از فرش هستند و بدون هیچ رنج و زحمتی در روی آن می دوند، کنار برادرانشان حرکت می کنند با آنها حرف می زنند، نجوا می کنند، و سواره ها در طرفین هم راه می پیمایند بدون اینکه گوش و کرک هیچ کدام از آنها بادیگری برخوردار کند حتی درخت نیز در مسیر شان خود را کج می کند تا بین دو همراه فاصله ای ایجاد نشود. در ادامه چنین گفته که آنها نزد خداوند رحمان و رحیم می آیند و او خود را بر آنان آشکار می کند تا به او نگاه کنند، هنگامی که او را می بینند می گویند: خداوندا

۱- احمد (۷۱/۳) ابن حبان (۲۶۲۵ موارد) البانی در الصحیحة (۱۲۴۱) و صحیح الجامع (۳۸۱۸) با شواهد و طرق خود آن را صحیح دانسته است.

درود و سلام تنها برای توست و از جانب توست و صاحب جلال و کرامت تنها تو هستی و خداوند تبارک و تعالی در جواب می گوید: سلام و درود برای من است و از جانب من است و رحمت و محبت من در حق شما تحقق یافته است، خوشا به حال بندگانی که در خفا از من ترسیدند و از دستوراتم اطاعت کردند و آنان چنین جواب می دهند: خداوندا ما آنچنان که شایسته عبادت تو است تو را عبادت نکردیم و ارج و منزلت تو را به جا نیاوردیم، به ما اجازه بده خاکسار پاهایت شویم، خداوند می گوید: اینجا منزلگاه سختی و عبادت نیست بلکه جایگاه ماندگاری و نعمت است، من سختی عبادت را از دوش شما برداشته، اکنون آنچه می خواهید از من تقاضا کنید، که هر یک از شما آرزوها و خواسته هایی داشته اید، و آنان از او در خواست می کنند و پایین ترین آنها می گوید: پروردگارا اهل دنیا در امور دنیا با همدیگر به رقابت پرداختند و در آن سخت گرفتند و همدیگر را به تگنا انداختند، خداوندا از هر چیزی که در دنیا بوده از روزی که آن را خلق کردی تا روزی که به پایان بردی به من بهره ایی بده، خداوند می گوید: در آرزویی که کردی کوتاهی و سستی به خرج دادی و پایین تر از شأن و منزلت خودت در خواست کردی، این از جانب من برای تو ارمغانی خواهد بود به دلیل جایگاه بالای من و از آن رو که نه بخشش من کم و اندک است و نه کسی را بی جواب می گذارم، سپس می گوید: خواسته ها و آرزوهایی که بندگانم داشته اند و به آن نرسیده اند و هرگز در خاطرهایشان هم نگنجیده و راه نیافته بر آنان عرضه کنید، و فرشتگان آنان را به تمام خواسته های که در دل داشته اند می رسانند چنان که خواسته ای برای آنان نمی ماند و در آنچه به آنان می دهند: اسبهای بهم بسته شده ای است که بر هر چهار تایی آنها تختی از یاقوت است و بر هر تختی گنبدی از طلای مصرع گذاشته شده و در هر گنبدی فرشی از فرشهایی که مظاهر بهشت است قرار داده شده و همچنین دو تا کنیز حوری، که بر تن هر حوری دو تا لباس از لباسهای بهشت هست و رنگی جز رنگ آنها در بهشت وجود ندارد و هیچ بوی خوشی نیست مگر اینکه از آنها بلند می شود، تابندگی و نور سیمایشان از دل گنبد می درخشد، چنان که اگر کسی آنها را ببیند گمان می کند که جدا از گنبد هستند،

سرهایشان بالای ساقهایشان مانند جوجه کبک سفید رنگی است دریا قوتی قرمز رنگ، و فضل همراهی و مصاحبت با این بندگان خدا را برای خود مانند فضل خورشید بر سنگ و بالاتر از آن می‌دانند بر آنان وارد می‌شوند و سلام می‌کنند و آنها را می‌بوسند و دست می‌دهند و می‌گویند: سوگند به خدا که گمان نمی‌کردیم خداوند مانند شما را بیافریند انگاه خداوند به ملائکه دستور می‌دهد که هر کدام از آنها را منظم و صف وار به جایگاهی که برایشان در بهشت در نظر گرفته شده است راهنمایی کنند.

این اثر را همراه سند ابن ابی حاتم از وهب بن منبه با این اضافات روایت کرده است: به موهبتهایی که پروردگارتان به شما بخشیده است نگاه کنید، آن گاه که در حریم دوست بودید، در اتاقهای ساخته شده از در و مرجان بادرهایی از طلا و تختهایی از یا قوت و فرشهایی از دیبای نازک و براق و منبرهایی از نور که از در و دیوار آن نور همانند شعاع خورشید، جاری بوده، مثل آن همانند ستاره ای درخشان در روز است، و اگر این موهبت‌ها از جانب خداوند فراهم نمی‌شد دیده‌ها نور و روشنی نمی‌یافتند. قصرهای ساخته شده از یاقوت سفید با فرشهایی از حریر سفید وجود نداشتند، همچنین قصرهایی از یاقوت سبز با فرشهایی از دیبای سبز و قصرهایی از یاقوت زرد با فرشهای ارغوانی زرد بودند که درهایی از زمرد سبز و طلای سرخ و نقره سفید با پایه‌هایی از جواهر و تراسهای ساخته شده از گنبدهای مرواریدی در برجهایی از طبقات مرجان، داشته باشند و چون به سوی آنچه خداوند به آنها داده، برگردند، در آنصورت برایشان اسبهایی از یاقوت سفید که در آن روح دمیده شده، و زیر آن نوزادهایی جاودانه قرار داده شده که به دست هر کدام از آنها افسار اسبی از آن اسبها داده شده که لجام و استخوانهای آن از نقره سفید با چینش منظم از در و یاقوت ساخته شده که تختهای آن مفروش به دیبای نازک است.

بوسیله آن اسبها که خرامیده راه می‌روند باغهای بهشت را می‌بینند و هنگامی که به منزلگاهشان بر می‌گردند ملائکه را می‌بینند که بر منبرهای از نور نشسته اند و منتظر آنها هستند تا با آنها دیدار کنند و دست بدهند و سخاوت و بزرگواری پروردگارشان را نسبت

به آنها تبریک بگویند، آنگاه که وارد قصرهایشان می شوند تمام چیزهایی که آن را آرزو نکرده‌اند و نخواستند به آنها بخشیده شده است. و در پیش در هر قصری چهار تا باغ قرار داده شده؛ که دو تا از آن باغها دارای شاخه‌های راست و صاف هستند و دو تا از آنها باغهایی سرسبزی هستند که از شدت پر آبی به سیاهی می زنند و چشمه‌های جوشان و پر آبی در آنهاست زمانیکه به خانه‌هایشان می روند و در آن آرام می گیرند خداوند به آنها می گویند: ﴿ فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ ﴾ (الأعراف: ۴۴) آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافته‌اید می گویند بلی. و خداوند می گوید: آیا به پاداش پروردگارتان راضی هستید؟ می گوید خداوند ما راضی هستیم تو هم از ما راضی باش و خداوند دوباره می گوید بخاطر رضایت من از شما است که ورود به خانه‌ام را بر شما روا دانستم و شما به صورت من نظر افکنید در این هنگام می گوید: ﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّكَ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴾ (الذی أَلْحَنَّا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿۳۵﴾) ﴿ فاطر: ۳۴ - ۳۵﴾ سپاس خداوندی را سزااست که غم و اندوه را از ما زد و د بیگمان پروردگار ما آموزنده (گناهان بندگان) و سپاسگزار کارهای نیک ایشان است خداوندی که در پرتو فضل و لطف خویش ما را در سرای اقامت و ماندگاری جای داد، در آن هیچ گونه رنج و مشقت جسمانی و هیچگونه ناتوانی و واماندگی روحانی به ما دست نمی‌دهد. سیاق این حدیث غریب است و برای بعضی از قسمت‌های آن شواهدی در (الصحيحين) وجود دارد.

خالد بن معدان می گوید: در بهشت درختی هست که به آن طوبی گفته می‌شود تمام آن پستانی است که بچه‌های بهشت از آن شیر می نوشند و اگر زنی سقط بکند بچه‌اش در رودی از رودهای بهشت تا زمان قیامت می ماند و هنگام برانگیختن بچه‌ای ۴۰ ساله می‌شود، بر ابوحاتم آن روایت کرده است

«أخذ بعنان فرسه في سبيل الله» یعنی در جهاد با مشرکین همیشه افسار اسب خود را

گرفته و آماده است.

«أشعث» مجرور است با فتحه، چون اسم غیر منصرفی است که برای وضعیت و وزن فعل به کار برده می‌شود. و «راسه» مرفوع است به دلیل فاعل بودن و مقصود موهای ژولیده است چنان که جهاد در راه خدا شخص را از تمیز کردن و صاف نمودن موهایش بازداشته است «مغبرة قد ماه» با حذف جر صفت دوم برای فرد است «إن کان فی الحراسة کان فی الحراسة» با کسر (ح) یعنی حمایت و مواظبت از پناه و لشکر در برابر هجوم را به تمام و کمال انجام می‌دهد.

«و ان کان فی الساقية کان فی الساقية» یعنی اگر در آخر لشکر هم واقع شود جانش را در اختیار منفعت‌ها و مصلحت‌های جهاد و مبارزه در راه خداوند قرار می‌دهد و در هر مقام و جایگاهی که باشد برای جذب ثواب و جلب رضایت و محبت خداوند اقدام می‌کند.

ابن جوزی رحمته الله می‌گوید: او شخص بی نام و نشان و گمنامی است که در پی اعتلای نام و اوازه نیست و خلخالی می‌گوید: به آنچه امر شده همان را انجام می‌دهد و در جایگاهی که برای او در نظر گرفته شود اقامت می‌گزیند در سرپست و مقامش حاضر می‌شود و غیبت نمی‌کند حراسه و الساقية از آن حیث مطرح شده اند که سختی‌ترین مشقت‌ها را در پی دارند و فضل و ارزش حراست در راه خدا را می‌رسانند.

«إن استأذن لم یؤذن له» یعنی اگر از امراء و فرماندهان اذن و اجازه کاری را بخواهد به او نمی‌دهند چون هیچ منزلت و جایگاهی در نزد آنان ندارد و از کسانی نیست که (بخاطر آنها انجام دهد) و از آنها بخواهد و مقصود او را از عملکردش تنها خداست و آنچه بخواهد در نزد او جستجو می‌کند و می‌یابد.

و «إن شفیع» با فتح حرف اول و دوم «لم یشفع» با فتح فاء مشدّد «یعنی اگر او را در کاری که خداوند و رسول خدا آن را دوست دارند شفیع قرار دهند شفاعت او در نزد امر او فرمانروایان پذیرفته نمی‌شود.

امام احمد و مسلم از ابوهریره به صورت مرفوع چنین روایت کرده‌اند «رب أشعث مدفوع بالابواب لو أقسم على الله لأبره» چه بسا ژولیده مویی که از تمام درها رانده شده اگر بر خدا سوگندی خورد حتماً آن را انجام می‌دهد. حافظ گفته: در آن ترک دوستی مقام و شهرت و فضل گمنامی و تواضع نهفته است.

امام احمد همچنین از مصعب پسر ثابت پسر عبدالله پسر زبیر روایت کرده که گفت: عثمان در حالی که بر روی منبر خطبه می‌خواند چنین گفت: سخنی را که از رسول خدا ﷺ شنیدم برای شما بازگو می‌کنم و هیچ مانعی برای گفتنم جز ظن به شما وجود ندارد از رسول الله شنیدم که می‌گفت: یک شب حراست و پاسبانی در راه خدا با فضیلت‌تر از قیام و روزه هزار شب و روز است.^۱

حافظ ابن عساکر در تعبیری از عبدالله بن مبارک روایت کرده که عبدالله پسر محمد قاضی نصیبین گفت: محمد ابن ابراهیم ابن ابو سکینه برای من نقل کرد که عبدالله ابن مبارک این آیات بطر سوس رابر او املا کرده و متقابلاً به او وعده خروج داد و وی آن را در سال ۱۷۷ برای فضیل بن عیاض سروده است.

ای عابد حرمین اگر ما را می‌دید، می‌دانستی که عبادت تو چیزی جز لعب و بازی کودکانه نیست آن کس که صورتش را با اشکایش رنگ می‌زند، و ما گردنمان را با خون خود رنگ می‌زنیم یا اینکه سپاهانش را در باطل به سختی می‌اندازد، به بامدادان لشکر یان او به رنج می‌افتند بوی خوش برای شما، بوی خوش ما غبار زمین درشت و کم حاصل از گفتارهای پیامبران برای ما آمده است، گفته صحیح و درستی که دروغی در آن نیست، غبار لشکر خدا در بینی انسان با دود و غبار آتش ملتهب و سوزان یکسان نیست.

این کتاب خدا که در بین ما سخن می‌گوید شهید مرده نیست دروغ نمی‌گوید:

۱- ضعیف است: احمد (۱/۶۱، ۶۵)

در ادامه چنین می‌گوید که فضیل را با کتابش در مسجد الحرام دیدم هنگامی که ان را خواند اشک از چشمانش سراریز شد و گفت: ابو عبدالرحمن راست گفت: و من را هم نصیحت کرد آنگاه خطاب به من گفت: تو جزء کسانی هستی که حدیث می‌نویسی؟ گفتم بله، گفت این حدیث را بنویس، و فضیل بن عیاض بر من چنین املا کرد: منصور پسر معتمر از ابو صالح از ابوهریره برای من چنین نقل کرده است که مردی گفت: ای رسول خدا به من عملی را بیاموز که از طریق آن ثواب مجاهدین در راه خدا را به دست بیاورم گفت: می‌توانی نماز بخوانی و سست نشوی و روزه بگیری و افطار نکنی گفت: ای رسول خدا من ضعیف تر از این هستم که بتوانم چنین کاری را انجام بدهم. پیامبر ﷺ می‌فرماید: قسم به آن کس که نفس من در دست او است اگر هم یارای آن را دانستی فضل مجاهدین در راه خدا را به دست نمی‌آوری، آیا ندانسته ای که اسب مجاهد اگر به کندی هم راه برود برای هرگامی حسنات نوشته می‌شود.^۱

۱- بخاری: کتاب الجهاد (۲۷۸۵) باب فضل الجهاد و السیر من حدیث ابی هریره.

- از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:
- ۱- انسان به طریق عملکرد خود به قصد دنیا عمل کند نه آخرت.
 - ۲- تفسیر آیه هود.
 - ۳- تسمیه انسان به بنده درهم و دینار و بنده جامه نقش و نگار دار.
 - ۴- تفسیر این قسم حدیث که اگر به او داده شود راضی است در غیر آن صورت خشمناک و ناراحت است.
 - ۵- تعبیر نابود باد و هلاک و زیر و رو شود.
 - ۶- تفسیر این قسمت از حدیث: هنگامی که خاری برتن او بخلد نمی‌تواند آن را در بیاورد.
 - ۷- ثناء و ستایش مجاهد با صفات و صف شده آن.

باب

آن کس که از علما و امرا در تحریم آنچه خداوند آن را حلال نموده، و حلال دانستن آنچه خداوند آن را حرام کرده است، اطاعت کند. حقیقتاً آنها را اربابانی غیر از خدا در نظر گرفته است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نزدیک است از آسمان بر شما سنگ فرو ببارد، (مصنف رضی الله عنه می‌گوید) رسول الله چنین فرموده، و دیگران می‌گویند ابوبکر و عمر آن را گفته است.

باب من اطاع العلماء و الامراء فی تحریم ما اهل الله أو تحلیل ما حرم الله، فقد اتخذهم ارباباً من دون الله.

لقول الله تعالى: ﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ (التوبة: ۳۱) یعنی: (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند تفسیر این مطلب در نزد مصنف رضی الله عنه هنگام ذکر حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه بیان شده است.

«و قال ابن عباس رضی الله عنهما: «یوشک أن تنزل علیهم حجارة من السماء أقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تقولون: قال ابوبکر و عمر.

«یوشک» با ضم حرف اول و کسر (ش) معمه به معنای نزدیک می شود و شتاب می گیرد.

این گفته از جانب ابن عباس در جواب کسی است که به او گفت: ابوبکر و عمر، تمتع عمره را به حج جایز نمی دانند و معتقدند که افراد حج بهتر است یا چیزی در این معنا و مضمون، ابن عباس معتقد بود که تمتع عمره به حج واجب است. و در این راستا می گوید:

اگر فرد طواف بیت الحرام را انجام داد سعی بین صفا و مروه را تا ۷ مسافت طی نمود، بخواهد یا نخواهد از احرام عمره خارج شده و دلیل آن حدیث سُرَاقَةَ بن مالک است هنگامی که به آنها دستور داد آن حج را عمره قرار بدهند و اگر طواف بیت و سعی بین صفا و مروه را انجام دادند از احلال به عمره خارج شوند، سُرَاقَةَ گفت ای رسول خدا آیا فقط امسال این کار را بکنم یا برای همیشه، فرمود برای همیشه. حدیث در الصحیحین آمده است.^۱

بنابراین اگر شخصی بخواهد در مذاهب علما و اقوال و گفته های آنان و دلایلی که بر آن مطرح کرده اند جستجو و نظر کند اگر ملکه و توانایی سنجش و نظر در آن را داشته باشد می تواند و برای او مانعی وجود ندارد که یکی از آراء را برای خود برگزیند همچنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ

تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ (النساء: ۵۹)

و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر و برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است بخاری و مسلم

۱- بخاری: کتاب العمرة (۱۷۸۵): باب عمرة التنعيم بلفظ الكم هذه خاصة يارسول الله؟ قال لا بل لا بلد «

و مسلم: کتاب الحج (۱۲۱۶)(۱۴۱): باب بیان وجوه الاحرام... من حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه

و دیگران چنین آورده اند که^۱ نبی ﷺ گفت: اگر از امر و فرمان خودم پیروی می کردم قربانی که برای حرم هدیه کرده بودم پشت سر نمی انداختم و اگر حیوانی برای قربانی نداشتم از احرام خارج می شدم، این لفظ را بخاری در حدیث عایشه رضی الله عنها آورده است و در حدیث جابر لفظ آن چنین آمده است: «آنچه را که شما را به آن فرمان دادم انجام دهید و اگر من حیوان را برای قربانی آب نمی دادم همان کاری را که به شما امر کردم انجام می دادم. این حدیث در شمار احادیثی است که قول ابن عباس را تایید می کند و در کل ابن عباس زمانی که دید بخاطر رأی ابوبکر و عمر عده ای از پذیرفتن حدیث روی گردان شدند گفت: یوشک أن تنزل علیهم حجارة من السماء.

امام شافعی رحمته الله می گوید: علما اجماع بسته اند زمانی که برای فردی سنت رسول ﷺ روشن و آشکار شد جایز نیست برای هیچ گروه و دسته ای آن را کنار بگذارد.

و امام مالک رحمته الله چنین می گوید: که هیچ کس در بین ما وجود ندارد درد که (سخنش) رد و مردودی نداشته باشد مگر صاحب این قبر رضی الله عنه سخن بزرگان در این رابطه بسیار است. (یعنی سخن هر کس قابل رد است جز پیامبر رضی الله عنه که سخنش لازم الاتباع است).

۱- بخاری: کتاب الحج (۱۶۵۱) باب تقضى الحائض المناسب كلها الا الطواف بالبيت: كتاب العمرة (۱۷۸۵): باب عمرة التنعيم: كتاب التمني (۷۲۳۰): باب قول النبي ﷺ لو استقبلت من امری ما استدبرت « و مسلم كتاب الحج (۱۲۱۶)(۱۴۳): باب بيان وجوه الاحرام و اللفظ له في الرواية التي ذكرها المؤلف من حديث جابر رضي الله عنه بخاری: كتاب التمني (۷۲۲۹): باب قول النبي ﷺ لو استقبلت من امری ما استدبرت و مسلم: كتاب الحج (۱۲۱۱)(۱۳۰): باب بيان وجوه الاحرام از حدیث عایشه رضی الله عنها

و علما پیوسته در ارتباط با حوادث و رویدادها اجتهاد می‌کنند و بنابر حدیث هر کدام به نتیجه ثواب و درستی برسند برای او دو اجر در نظر گرفته می‌شود و اگر در اجتهادش به خطا رود برای او یک پاداش منظور می‌شود.^۱

اما اگر دلیل (قاطعاً از قرآن و سنت) بیابند باید بر اساس آن عمل کنند و اجتهاد خود را ترک و رها کنند اما اگر حدیثی را در این رابطه نیابند یا اینکه ثبوت آن از جانب نبی ﷺ قطعی نباشد یا اینکه برای آن معارض و مخصص و مانند آن وجود داشته باشد در آن صورت برای امام جایز است که اجتهاد کند.

در عصر امامان چهارگانه رحمتهم افراد احادیث را از کسانی یاد می‌گرفتند که آن را شنیده و استماع کرده بودند چنان که فردی در جستجوی حدیث سالها به مسافرت در شهرها مختلف می‌پرداختند از این رو ائمه به تدوین و تصنیف احادیث با ذکر سند آن روی آوردند و احادیث صحیح و حسن و ضعیف آن را از همدیگر تمیز دادند و فقها نیز در هر مذهب تصنیف و تالیفاتی را ارائه دادند و دلایل و استدلالهای مجتهدین را در آن ذکر نمودند و از این طریق راه را برای طالب علم آسان کردند.

و هرامامی حکم را با دلیل و سندش ذکر می‌کردند. در سخن ابن عباس رضی الله عنه تبعیت و تقلید از دیدگاه امامی خاص بی‌آنکه به دلیل توجه شود به طوری که دلیل نیز در دست است، شدیداً مورد انکار قرار گرفته است، به سبب مخالفت با دلیل. امام احمد گفته: احمد بن عمر البزار و زیاد بن ایوب و ابوعبیده حداد برای ما چنین نقل کرده‌اند که مالک بن دینار از عکرمه از ابن عباس چنین آورده که گفت: از ما نیست مگر کسی که قول نبی را برگزیند و غیر او را رها کند. بنابراین واجب است شخصی که دلیل را ترک کرده به خاطر گفته یکی از علما هرکس که باشد مورد قبول و پذیرش واقع نشود،

۱- در حدیث عمرو بن عاص رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا حکم الحاکم فاجتهدتم أصاب فله أجران و إذا حکم فاجتهدتم أخطأ فله أجر» بخاری آن را تخریج کرده: کتاب الاعتصام (۷۳۵۲) باب أجر الحاکم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ. مسلم: کتاب الافضیة (۱۷۱۶) (۱۵): باب بیان اجر الحاکم إذا اجتهد فأصاب أخطأ.

نصوص ائمه نیز دلالت بر همین دارد و اینکه اجتهاد جایز نیست مگر در مسائلی که دلیلی از کتاب و سنت بر آن وجود ندارد. بعضی از علما این مطلب را با این عبارت مورد توجه قرار داده اند که تقلید از عالم در مسایل اجتهادی اشکالی ندارد. اما اگر مخالفت بکند با کتاب و سنت و رأی اجتهادی را برگزیند (واجب است مورد رد واقع شود همان طور که ابن عباس و شافعی و مالک و احمد گفته اند و بر آن اجماع بسته شده است و همچنان که در کلام امام شافعی گذشت.

امام احمد می گوید: در شگفتم از قومی که اسناد (حدیث) و صحت آن را شناخته اند و به رأی و نظر سفیان عمل می کنند در حالی که خداوند می فرماید ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (النور: ۶۳)

آنان که با فرمان ما مخالفت می کنند باید از این بترسند که بلایی گریبانگیرشان گردد یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (النور: ۶۳)

آیا می دانید مقصود از فتنه چیست؟

فتنه یعنی شرک، زیرا امکان دارد از طریق رد کردن قسمتی از آن قول در دل زیغ و انحراف از حق به وجود بیاید که فرد از آن طریق هلاک می شود.

این کلام را از امام احمد رحمته الله فضل پسر زیاد و ابوطالب روایت کرده اند، فضل از احمد چنین می آورد: در قرآن نظر کردم، اطاعت از رسول را در ۳۳ جا یافتیم. آنگاه شروع می کند به تلاوت این آیه ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (النور: ۶۳)

از گفته او قول خداوند متعال «الفتنه» به معنای شرک را تا آخر آیه (فیهلك) مطرح ساخته سپس به تلاوت این آیه می پردازد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا سَلِيمًا﴾ (النساء: ۶۵) اما نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به

داوری نطلبند سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند.

ابو طالب از احمد چنین می‌آورد که به او گفته شد: گروهی هستند که به حدیث فرا می‌خوانند اما خودشان پایبند رأی سفیان و غیر او می‌شوند. گفت: تعجب می‌کنم از کسانی که استماع حدیث کرده‌اند و اسناد و صحت آن را شناخته‌اند و به سوی آن دعوت می‌کنند، آنگاه از رأی سفیان و دیگران پیروی می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَانُوا آيَا مِي دَانِي فِتْنَه چيست؟ فتنه کفر است خداوند می‌فرماید: (الفتنة اشد من القتل) برگرداندن مرم از دين بدتر از کشتن است. شيخ الاسلام رحمته الله از احمد رحمته الله چنین می‌آورد که آنان حدیث رسول را فرا می‌گیرند اما غبطه هوی و هوس آنها را به سوی رأی می‌کشاند.

عبارت «عرفوا الاسناد» یعنی اسناد حدیث و صحت آن را شناختند، زمانی که سند یک حدیث درست باشد آن حدیث نزد اهل حدیث و دیگر علماء صحیح به شمار می‌آید.

و مقصود از سفیان: همان سفیان ثوری امام زاهد و عابد فقیه و معتمد است، که شاگردانی دارد که پیرو و دنباله رو رأی و نظر او هستند مذهب او مشهور است و علماء رحمته الله در کتابهای که بحث از مذاهب ائمه شده آن را ذکر کرده‌اند مانند: التمهید و الاستذکار ابن عبدالبر و اشرف علی مذاهب الاشراف ابن منذر و المحلی ابن حزم و المغنی ابو محمد عبدالله بن قدامة الجنبلی و دیگر منابع.

گفته امام احمد رحمته الله «عجبت لقوم عوفو الاسناد و صحته...» انکاری است از جانب او بر کس که آن را تأویل می‌کند و بر قلبهای زیغ زده ای که شخص به وسیله آن کافر می‌شود و در حقیقت این امر ناپسند فراگیر شده خصوصاً در بین افراد منتسب به علم، به گونه ای که در رویگردانی از کتاب و سنت عزم بسته‌اند و از متابعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تعظیم اوامر و نواهی او سرباز زده‌اند و از جمله گفته‌های آنان این است و چنین شخصی می‌گوید: فردی که من از او تقلید کرده‌ام به حدیث و ناسخ و منسوخ آن

آگاهتر است و گفته‌هایی از این نحو که نهایت آنها ترک متابعت و پیروی از رسول ﷺ کسی که هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، است در حالی که فرد مورد اعتماد آنها دچار خطا و اشتباه در رأی و گفته و عملکرد) می‌شود چنان که سایر ائمه نیز با او مخالفت می‌ورزیده‌اند و با دلیل از قول او ممانعت می‌کرده‌اند در واقع هیچ امامی نیست مگر اینکه بعضی از علم را داشته باشد نه همه آن را، بنابراین بر هر مکلفی واجب است اگر دلیلی از کتاب و سنت رسول به او رسید و معنای آن را درک کرد و فهمید، همان را برگزیند و عمل کند اگرچه با او مخالفت بورزند. کسانی که با آن مخالفند همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾ (الأعراف: ۳)

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید متوجه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرد).

و خداوند می‌فرماید: ﴿ أُولَئِكَ يَكْفِيهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنْ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةٌ وَذِكْرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ (العنكبوت: ۵۱)

آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود مسلماً در نزول این کتاب رحمت بزرگی در حق بندگان و تذکر سترگی است (برای کسانی که درهای قلب خود را به روی حقیقت می‌گشایند)

مساله اجماع بر این مساله و بیان اینکه مقلد جزء اهل علم به حساب نمی‌آید قبلاً گذشت، و ابو عمر بن عبدالبرو دیگران نیز اجماع بر آن را ذکر کرده‌اند.

می‌گویم (شارح): جز افراد جاهل و مقلد که به کتاب و سنت آگاه نیستند به آنان تمایل دارند و مخالف با آن نیستند و این افراد گرچه گمان می‌کنند از ائمه پیروی می‌کنند اما در حقیقت با آنان مخالفت می‌ورزند و غیر راه آنها را دنبال می‌کنند، همان طور که

گفته های امام مالک و شافعی و احمد بیانگر آن است، البته امام احمد به این مطلب اشاره می کند که تقلید قبل از کامل شدن حجت مورد ذم نیست بلکه از جانب کسی جای ایراد و اشکال دارد که حجت برای او کامل شده باشد اما به سبب گفته یکی از امامان با آن مخالفت کند و این نشأت گرفته از عدم روی آوردن به تدبیر در کتاب و سنت و گرایش به کتابهای متاخرین و از طریق آنها بی نیازی جستن به وحی الهی است و این شبیه اتفاقی است که برای اهل کتاب افتاده به نحوی که خداوند در مورد آنها می گوید:

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُحَمَاءَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (التوبة: ۳۱)

که ذکر آن در حدیث عدی بن حاتم گذشت.

بنابراین، کسی که نفش را در خالص کرده، واجب است هنگامی که کتاب علما را خواند و در آن تامل و تدبیر نمود و گفته هایشان را شناخت، آن را بر آنچه در کتاب و سنت است عرضه کند، و هر مجتهدی از بین علما و طرفداران و منتسبین به مذهب او باید دلیل او را ذکر کنند و حق در مورد یک مساله یک چیز است و به تمام امامان در اجتهادی که کرده اند پاداش و ثواب تعلق می گیرد و کسی منصف است که در کلام آنها و راههای شناخت مسائل و حضور آن در ذهن و تمیز درست از خطا با ادله مورد استناد آنان تدبر و تامل نماید تا دلیل قویتر را شناسایی کند و از همان تبعیت نماید، دلیل بر این اصل در قرآن و سنت بیش از حصر و بیان است همان طوریکه ابوداود با سند از اناس که جزء اصحاب معاذ است نقل کرده که: رسول الله ﷺ زمانی که خواست معاذ را به یمن بفرستد گفت: هنگامی که برای داوری پیش تو بیایند چگونه قضاوت می کنی؟ گفت براساس کتاب خدا، فرمود: اگر آن را در کتاب خدا نیافتی؟ گفت: به سنت رسول الله ﷺ فرمود: اگر در سنت رسول الله ﷺ هم نبود؟ گفت اجتهاد به رأی می کنم و در آن کوتاهی نمی کنم آنگاه پیامبر ﷺ بر سینه او دستی زد و گفت خدا را شکر می کنم که فرستاد رسول خدا را به آنچه رسول خدا به آن راضی است موفق گردانده است. و به ترتیب سند آن را از حارص بن عمر از اناس جزء اصحاب معاذ بن جبل آورده است.

ائمه عليهم السلام در شرح و بیان مسائل کوتاهی نکرده‌اند اما زمانی که همان مطلب در سنت بیان شده باشد از تقلید کردن از خودشان نهی کرده‌اند زیرا آنان به این امر آگاهی دارند که در دنیای علم چیزهایی^۱ هست که آن را فراموش کرده‌اند و دیگران یاد گرفته‌اند و از این دست مسائل بسیارند و کسی که در اقوال و گفته‌های علما نظر کند این نکته بر او پوشیده نمی‌ماند.

ابو حنیفه رضی الله عنه می‌گوید: اگر سخنی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیابم آن را بر سر و چشم می‌نهم و همچنین سخن صحابه را بر سر و چشم می‌نهم، اما آنچه از تابعین آمده باشد ما هم افرادی هستیم مانند آنها، و همچنین می‌گوییم: اگر چیزی گفتم که با کتاب خدا مخالفت داشته باشد آن را ترک کنید، به او گفته شد: اگر قول تو با قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت داشته باشد چی؟ گفت: قول من را کنار بگذارید و به قول رسول عمل کنید. به او گفته شد اگر با گفته صحابه مغایرت داشته باشد چی؟ گفت: به گفته صحابه عمل کنید.

ربیع می‌گوید: از شافعی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: اگر در کتاب من بر خلاف سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیزی یافتید به آنچه رسول گفته عمل کنید و قول من را کنار بگذارید. و گفته: اگر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالف با رأی و نظر من باشد، رأی من را به دیوار بکوبید (و زیر پا نهد).

مالک: از گفته هر کس می‌شود پیروی کرد یا آن را ترک نمود به غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همانند این قول قبلا نیز از او بیان شده است. بعد از ذکر این موارد هیچ عذری برای مقلد باقی نمی‌ماند و اگر ما کلام علما را در این رابطه کوتاه و مختصر بیان کرده‌ایم به این دلیل بوده که از مقصود اصلی خود دور نشویم و آنچه ذکر کرده‌ایم برای کسی که طالب هدایت باشد کفایت می‌کند.

۱- حدیث منکر است: ابو داود: کتاب الا قضیه (۳۵۹۲)(۳۵۹۳): باب اجتهاد الرأی فی القضاء بخاری و ترمذی و عقیلی و دارقطنی و ابن حزم و ابن طاهر و ابن جوزی و ذهبی و سبکی و ابن حجر و دیگران آن را ضعیف دانسته‌اند، مراجعه شود به الضعیفة البانی (۸۸۱).

«لعله اذا رد بعض قوله» یعنی قول رسول الله ﷺ «ان يقع في قبله شيء من الزرع فيهلك» تذکری بوده از جانب مصنف رحمته بر این مطلب که رد کردن قول رسول رحمته سبب انحراف قلبها و عامل هلاکت در دنیا و آخرت محسوب می شود همچنان که خداوند رحمته ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾﴾ (الصف: ۵) متعال می فرماید: آنان چون از حق منحرف شدند خداوند دلهايشان را بیشتر از حق دور داشت، خداوند مردمان نافرمان را هدایت نمی دهد. شیخ الاسلام رحمته در معنی قول خداوند متعال (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) می گوید: اگر مخالف امر رسول رحمته از کفر و شرک و عذاب دردناک بر حذر داده شده باشد، مخالفت او بیانگر کفر او و در افتادن به عذاب الیم است بدیهی است که عذاب دردناک به خاطر صرف انجام معصیت است اما اضافه شدن کفر برای کوچک شمردن امر رسول رحمته است. همان طور که ابلیس لعنت خدا بر او باد چنین کرد. ابو جعفر بن جریر رحمته از ضحاک نقل می کند که در مورد: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ) گفت: بر قلب او مهر زده می شود و ایمن نیست از اینکه کفر را بر زبان آورد و گردنش از آن طریق زده می شود.

ابن جریر می گوید: «عن» بدان سبب آمده زیرا معنی کلام چنین است: بپرهیز از کسانی که از امر او خود را بر حذر می دارند و از آن روی می گردانند و به آن پشت می کنند.

«أوی صی بهم» یعنی در زندگی زود گذر دنیا عذاب و رنج خداوند بخاطر مخالفت با امر و دستور او آنها را در بر گیرد.

از عدی بن حاتم روایت شده که شنید پیامبر ﷺ در این آیه را قرائت می‌کند ﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورُهُمْ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ (التوبه: ۳۱)

می‌گوید: به او گفتم ما آنها را عبادت نکرده‌ایم گفت: آیا آنان حرام نمی‌کنند حلال خدا را و شما هم آن را حرام می‌دانید و حلال نمی‌کنند حرام خدا را و شما هم آن را حلال می‌پندارید، گفتم بله، گفت: عبادت آنها همین است. احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و حسن دانسته‌اند.

از عدی بن حاتم روایت شده که شنید پیامبر ﷺ در این آیه را قرائت می‌کند ﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورُهُمْ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ (التوبه: ۳۱)

می‌گوید: به او گفتم ما آنها را عبادت نکرده‌ایم گفت: آیا آنان حرام نمی‌کنند حلال خدا را و شما هم آن را حرام می‌دانید و حلال نمی‌کنند حرام خدا را و شما هم آن را حلال می‌پندارید، گفتم بله، گفت: عبادت آنها همین است. احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و حسن دانسته‌اند.^۱

این حدیث به طرق گوناگونی روایت شده، ابن سعد و عبد بن حمید و ابی منذر و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و أبو شیخ و ابن مردویه و بیهقی آن را روایت کرده‌اند.

از عدی بن حاتم رضی الله عنه یعنی طائی مشهور. و حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشرج با فتح (ح) - مشهور به سخاوت و بخشش است ف عدی در شعبان سال ۹ هجری بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و اسلام آورد و ۱۲۰ سال عمر کرد.

حدیث دلالت دارد بر اینکه اطاعت از احبار و رهبان در آنچه نزد خداوند معصیت به شمار می‌آید عبادت آنها و غیر خدا به حساب می‌آید و جزء شرک اکبر است که خداوند آن را نمی‌بخشد به خاطر قول خداوند متعال در آخر آیه ﴿ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا إِلَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ (۳۱) (التوبه: ۳۱) و همانند این قول خداوند ﴿ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجِدُوا لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمْهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾ (الأنعام: ۱۲۱) از گوشت حیوانی نخورید که به (هنگام ذبح عمداً) نام خدا بران برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا بخاطر بتان سر بریده شده است) چرا که خوردن از چنین گوشتی نافرمانی از امر خداوند است بی‌گمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا اینکه با شما منازعه و مجادله کنند، اگر از آنان اطاعت کنید بی‌گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود، و این جزء اموری است که بسیاری از مردم و به کسانی که از آنها تقلید کرده‌اند گرفتار آن شده‌اند چرا که آن دلیل را معتبر نشمرده‌اند.

و با مقلد بودن مخالفت ورزیده‌اند و از این حیث عمل آنها شرک به حساب می‌آید. برخی افراط کرده‌اند و اخذ به دلیل را - که مورد ما نیز همین است - ناپسند دانسته‌اند یا حرام اعلام نموده‌اند و فتنه در اینجا بزرگتر و عظیم‌تر شده است و آنان چنین اظهار می‌دارند که اخذ دلیل وظیفه مجتهد است زیرا ما نسبت به ما از ادله آگاهی

بیشتری دارند و چه بسا آنها زبان به نکوهش کسانی که پایبند دلیل شده اند می گشایند و شکی نیست که این به دلیل غریب بودن اسلام است همان طور که شیخ ما رحمته الله در المسائل بیان می دارد؛ اوضاع و احوال تغییر پیدا کرد تا جایی که در نزد اکثریت عبادت راهبان جزء افضل ترین اعمال شد و بر آن اسم ولایت را گذاشتند و عبادت احبار همان علم و فقه شد و بعد شرایط به گونه ای شد، شخصی که جزء صالحین نبود و به تعبیر دیگر در شمار جاهلین قرار داشت مورد عبادت قرار گرفت.

اما اطاعت و فرمانبرداری از امیران و حاکمان در امور مخالف شرع خدا و رسول خدا در گذشته و حال در بیشتر ممالک بعد از خلفای راشدین امر رایج و عادی به شمار می رفته است در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﴿ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغِيْرُهُدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾ (القصص: ۵۰)

پس اگر (این پیشنهاد تو را نپذیرفتند) و پاسخت نگفتند بدان که ایشان فقط از هواها و هوسهای خود پیروی می کنند، آخر چه کسی گمراه و سرگشته تر از آن کسی است که در دین از هوی و هوس خود پیروی می کند بدون اینکه رهنمودی از جانب خداوند باشد مسلماً خداوند مردمان ستم پیشه را رهنمود نمی نماید. از زیاد بن حدیر نقل شده است که گفت: عمر رضی الله عنه به من گفت: آن کس که اسلام را نابود می کند می شناسی؟ گفتم: نه، گفت: لغزش عالم، جدال منافق با قران و حکم امامان گمراه، دارمی آن را روایت کرده است

خداوند ما و شما را از زمره کسانی قرار دهد که به حق هدایت می شوند و بدان عمل می کنند.

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

- ۱- تفسیر آیه نور.
- ۲- تفسیر آیه برائت.
- ۳- آگاهی از معنای عبادت که عدی آن را منکر شده است.
- ۴- تمثیل ابن عباس به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و تمثیل احمد به سفیان.
- ۵- تغییر اوضاع و احوال تا جایی که در نزد اکثریت عبادت رهبان جزء برترین اعمال گشته و به نام ولایت مشهور است و عبادت احبار: همان علم و فقه است و شرایط دوباره به نحوی تغییر یافت که شخص که جزء صالحین نبود و به تعبیری در شماره جاهلین قرار داشت مورد عبادت واقع شد.

باب قول خداوند متعال ﴿الَّذِينَ يَرْمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا
 أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ
 يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ
 الْمُنَافِقِينَ يُصَدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
 أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾﴾ (النساء: ۶۰ - ۶۲)

ای پیغمبر آیا تعجب نمی کنی از کسانی که می گویند: بدانچه بر تو
 نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود
 تصدیق کتابهای آسمانی، بهنگام اختلاف) می خواهند داوری را به پیش
 طاغوت ببرند و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان
 داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند و شیطان می خواهد که ایشان
 را بسی گمراه کند و زمانی که بدیشان گفته شود به سوی چیزی بیایند که
 خداوند آن را برد محمد ﷺ نازل کرده است و به سوی پیغمبر روی آورید
 منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می کنند اما چگونه است که
 چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد به پیش
 تو می آیند و به خدا سوگند می خورند که ما مقصودی جز خیر خواهی
 (مردم) و اتحاد(ملت) نداشته ایم.

خداوند متعال می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَرْمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا
 أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (النساء: ۶۰)

عماد بن کثیر رحمته الله می گوید: آیه کسانی را که از کتاب و سنت روی گردانیده اند
 مورد مذمت قرار می دهد و آنها را نکوهش می کند که داوری را به پیش آنچه که باطل
 است و طاغوت نام دارد می برند. و توضیحات علامه بن قیم در مورد طاغوت و حد و

حدود آن پیشتر بیان شد، هر چیزی که فرد به وسیله آن از حدو حدود خودش تجاوز کند طاغوت نام دارد حال معبود باشد یا آنچه از آن تبعیت و اطاعت می‌شود. بنابراین هر کس داوری، را به غیر کتاب و سنت ببرد در واقع داوری را به پیش طاغوت برده که خداوند بندگان مؤمنش را دستور داده که به آن کفر ورزند. در واقع داوری جز به کتاب و سنت و کسی که با آنها حکم کند درست نیست و هر کسی به غیر آن دو متوسل شود از شرع خدا و رسولش ﷺ خارج شده است و آن را در جایگاهی قرار داده که شایسته آن نیست و همچنین هر کس چیزی غیر خدا را عبادت کند، عبادت طاغوت را به جا آورده است و اگر معبود صالح باشد عبادت عابد برای او به امر و فرمان شیطان بر می‌گردد همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَيْنَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا نَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتَرُونَ ﴿٣٠﴾﴾ (یونس: ۲۸ - ۳۰)

روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردم) جملگی (کافران و مومنین) را گرد می‌آوریم سپس به کافران می‌گوییم: شما و معبودهایتان در جای خود بایستید بعد آنها را از هم جدا می‌سازیم و معبودهایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده اید بلکه به وسوسه شیطان و به سخن دل‌گوش فرا داده اید و مجسمه ما را بخاطر منافع خود پرستش نموده‌اید، معبود حق ذات پروردگار است همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی‌خبر بوده ایم، در آنجا (که میدان حشر و پهنه گردهمائی است) هر کسی کارهایی که قبلاً در دنیا کرده است می‌آزماید و جملگی مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می‌شوند و چیزهایی که به دروغ ساخته و به هم یافته بودند از میان بر می‌خیزند، همانند این قول خداوند ﷻ ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ (سبأ: ۴۰ - ۴۱)

(یاد آور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می آورد سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینان شما را به جای من پرستش می کرده اند، می گویند تو منزهی (از این نسبت‌های ناروائی که به ساحت مقدست داده اند ما بهیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم)

و تنها تو یار و یاور ما بوده ای نه آنان، بلکه ایشان جنیان را می پرستیده اند و اکثر آنان به ایشان ایمان داشته اند) و اگر جزء کسانی بود که به عبادت خودش فرا می خواند یا اینکه درخت، سنگ، قبر و دیگر اموری بود که مشرکان از آنها بت‌هایی به شکل افراد صالح و ملائک درست می کردند در آن صورت آن جزء طاغوتی به شمار می آید که خداوند متعال بندگانش را امر کرده که به عبادت آنها کافر شوند و از آنان و عبادت هر معبودی به غیر خدا بیزاری جویند که تمام اینها جزء عمل شیطان و از آراستهای او به شمار می رود، در واقع او است که به هر باطلی فرا می خواند و آن را برای انجام دهنده اش می آراید اعمالی که تماماً مخالف با توحید و لا اله الا الله می باشد و توحید نپذیرفتن تمامی طاغوت‌هایی است که پرستشگران به غیر از خداوند آن را عبادت می کنند همان طور که خداوند می فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ (الممتحنه: ۴) در (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که به او گرویدند، الگوی خوبی برای شماست، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما چیزهایی که می پرستید بیزار و گریزانم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید. هر شخصی که غیر خدا را عبادت کند با این عمل از حد و حدود خویش تجاوز کرده و شأن عبادت را برای کسی قائل شده که مستحق آن نیست.

امام مالک رحمته الله می گوید: طاغوت آن چیزی است که به غیر خدا پرستش می شود.

و آن کس که به داوری غیر خدا و رسول خدا فرا می خواند، آنچه رسول آن را آورده ترک کرده است و از آن رویگردان شده است. و برای خداوند شریکی در طاعت و فرمانبرداری قرار داده است و همچنین با رسول ﷺ در اموری که خدا به او دستور داده است مخالفت ورزیده است، خداوند در این رابطه می فرماید: ﴿وَأَن أٰحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرَهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ (المائدة: ۴۹)

(و به تو ای پیغمبر فرمان می دهیم به اینکه در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند).

و قول خداوند متعال ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (النساء: ۶۵)

اما نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گریه های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته باشند و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

بنابراین هر کس با امر خدا و رسول خدا به مخالفت برخیزد و در بین مردم به غیر آنچه خداوند فرو فرستاده حکم کند و در آن تابع هوی و هوس خود باشد طناب اسلام و ایمان از گردن او کنده شده هر چند گمان که مؤمن است. و خداوند کسی رکه اراده چنین کاری را بکند مورد سرزنش قرار می دهد و گمان بر ایمانشان را در ضمن این قول (ی زعمون) که دلالت بر نفی ایمان دارد مورد تکذیب قرار می دهد. زیرا (ی زعمون) غالباً برای کسی به کار برده می شود که ادعایی می کند اما به دلیل مخالفت با موجب آن و انجام عملی که منافی با آن ادعا باشد، در غگو به شمار می رود. تحقق آن در این گفته خداوند متعال است ﴿وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (النساء: ۶۰).

چرا که پذیرفتن طاغوت رکن توحید به شمار می رود همچنان که در آیه بقره است. و اگر شخصی چنین رکنی را حاصل نکرده باشد موحد محسوب نمی شود و توحید

اساس ایمان است. و به وسیله آن است که تمام اعمال شایسته می شوند و با نبود آن است که فاسد می گردند همان طوری که در سخن خداوند متعال آمده است ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ (البقره: ۲۵۶).

کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد به محکم ترین دستاویز در آویخته است. پس داوری بردن پیش طاغوت ایمان آوردن به او است.

﴿وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (النساء: ۶۰) خداوند در این آیه روشن می کند که داوری بردن به طاغوت از اموری است که شیطان به آن دستور می دهد و برای کسانی که از او اطاعت کنند آن را تزئین و زیبا می کند، همچنین در آن تبیین این مساله است که شیطان به وسیله آن هر کس را گمراه بیابد گمراه می سازد و از آنجا که آن را با مصدر تاکید کرده و با بعد و دوری وصف نموده بزرگترین گمراهی و دورترین فاصله از هدایت را می رساند.

در آیه چهار مسأله مطرح شده: ۱- آن (داوری بردن) جزئی از اراده شیطان است. ۲- گمراهی است ۳- با مصدر مورد تاکید قرار گرفته ۴- با دوری از حق و هدایت وصف شده است. پاک و منزّه است خداوند! براستی این قران بزرگ و عظیم، در اوج بلاغت و شیوایی است و بیش از هر چیز بیانگر کلام خداوند جهانیان است که آن را به رسول بزرگوارش وحی نموده است آن بنده صادق و امینی که آن را به مردم ابلاغ نموده است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ (النساء: ۶۱) خداوند متعال بیان می دارد که این صفت، صفت منافقان است و هر کس خواهان آن باشد و آن را انجام دهد هر چند گمان ایمان به خود را داشته باشد اما ایمان ندارد و در نهایت دوری از آن واقع شده است.

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: این دلیل است براینکه هر کس به پذیرفتن داوری کتاب و سنت فرا خوانده شد و از آن سرباز زد جزء منافقین به حساب می آید.

«يَصُدُّونَ» لازم است و به معنای روی بر می گردانند است، زیرا مصدر آن صدوداً می باشد.

چه بسیار کسانی که متصف به این وصف شده اند به خصوص در بین کسانی که ادعای علم می کنند. در صورتی که آنان از آنچه کتاب خدا و سنت رسول ﷺ واجب کرده به سوی رأی کسانی که بسیار دچار خطا و اشتباه می شوند روی گردانند: افرادی در تقلید خود را مقلد امامان چهارگانه می دانند در صورتی که تقلید کردن برای آنها جایز نیست و درست نیست به گفته کسی که گفته اش قابل اعتماد نیست، تکیه کنند. آنان قول مخالفت کتاب و سنت و قواعد شرعیت را معتمد قرار می دهند و فتوی را جز به وسیله آن صحیح نمی دانند. در بین چنین افرادی پیرو رسول ﷺ غریب و تنها است همان طور که تذکر به آن در باب پیشین گذشت.

تدبیر در این آیات و آیات بعد از آن، رویگردانی بیشتر مردم از حق و عمل به آن را در بیشتر اوقات نمایان می سازد

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾﴾ (البقره: ۱۱)

ابوالعالیه در مورد آن می گوید: مقصود این است که در زمین سرکشی نکنید زیرا کسی که در زمین به مخالفت خدا برخیزد و امر به معصیت خدا کند در زمین فساد به پا کرده است زیرا صلاح زمین و آسمان با اطاعت از خدا و رسول او مهیا می شود. خداوند متعال در مورد برادران یوسف اینگونه خبر می دهد: ﴿ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنُ أَيَّتُهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسُرِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا وَقَبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَن جَاءَ بِهِ جِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سُرِقِينَ ﴿٧٣﴾﴾ (یوسف: ۷۰ - ۷۳)

ندا دهنده ای از اطرافیان یوسف فریاد بر آورد ای کاروانیان شما دزدید (بایستید و تکان مخورید)، (برادران یوسف از این صدا بهم آمدند و) رویدیشان کرده گفتند: چه چیز گم کرده اید؟ گفتند: پیمانہ شاه را گم کرده ایم و هر کس آن را برگرداند بار شتری

را برابر آن می گیرد (رئیس آنان هم تاکید کرد و گفت:) و من شخصاً این پاداش را تضمین می کنم، (برادران یوسف) گفتند: به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم تا در سرزمین (مصر) فساد و تباهی کنیم و ما هیچگاه دزد نبوده ایم. آیه دلالت دارد بر اینکه هر معصیتی در زمین فساد به شمار می آید. و معنی مناسب آیه این است که: داوری بردن به غیر خدا و رسول خدا از اعمال منافقان است و فساد در زمین محسوب می شود.

و آیه تذکری است بر این مسأله که نباید فریب گفته های اهل هواء و هوس را خورد اگرچه آن را با ادعایی که می کند بیاراید و همچنین تحدیری است بر غافل نشدن با رأی در صورتی که دلیلی از کتاب و سنت بر صحت آن نیآورده باشد چه بسیارند کسانی که صدق را با دروغ می شمارند و رد می کنند و کذب را درست می دانند و قبول می کنند و این جزئی از فساد در زمین است و اثرات بیشتری از فساد بر آن مترتب می شود و به گونه ای که شخص را از حق خارج و داخل در باطل می سازد. از خداوند بخشش و سلامت و دور شدن دائمی از گناهان را در دین و دنیا و آخرت خواهانیم.

با تدبر در می یابیم که اوضاع و احوال بیشتر افراد چنین است مگر کسی که خداوند او را محفوظ داشته باشد و بر او با قوت و شدت ادعای ایمان منت نهاده باشد و به او عقل کاملی را هنگام ورود شهوتها داده باشد و از بصیرت نافذی در برخورد با شبه ها برخوردار کرده باشد و این فضل خداوند است به هر کس که بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیمی است.

قول خداوند متعال: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (الأعراف: ۵۶)

در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی نکنید و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه بفریاد بخوانید، بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (الأعراف: ۵۶)

ابوبکر بن عیاش در مورد آیه می گوید: خداوند محمد را برای اهل زمین فرستاد در حالی که آنها غرق در فساد بودند و به وسیله محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنها را اصلاح کرد. بنابراین هر کس به خلاف آنچه محمد آورده دعوت کند جزء مفسدین فی الارض به شمار می رود.

ابن قیم رحمۃ اللہ علیہ می گوید: اکثریت مفسران چنین گفته اند که در زمین با انجام معصیت ها فساد بر پا مکنید و به جز اطاعت از خداوند فرا نخوانید بعد از اینکه خداوند با فرستادن رسولان و بیان شریعت آن را آباد کرده است، به تسلیم شدن به سوی خدا فرا خوانید که عبادت غیر خداوند و دعوت به غیر او، شرک است و شرک بزرگترین فساد در زمین بشمار می آید و در حقیقت فساد زمین همان شرک ورزیدن به او اطاعت از متبوعی غیر رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بزرگترین فساد در زمین محسوب می شود و هیچ آبادانی و اصلاحی برای آن و اهل آن جز از طریق وحدانیت خداوند به اطاعت و عبادت و دعوت به سوی او نه غیر او وجود ندارد و همچنین این نکته که اطاعت و تبعیت تنها برای رسول او باشد و دیگران تنها در شرایطی که به اطاعت از رسول امر کننده، پیروی کردن از آنها واجب می شود، اما اگر به انجام معصیت و خلاف شرعی دستور دادند گوش کردن و دنباله روی از آنان جایز نیست.

هر کس در اوضاع دنیا تدبر و تعمق کند هر آبادانی و عمرانی که در آن یافت به سبب توحید و عبادت و اطاعت از رسول خداوند است و هر شر و فتنه و بلا و قحطی و کمبود و تسلط دشمن و... در عالم به دلیل مخالفت با رسول خدا و دعوت به غیر فرمان خدا و رسول خدا است و چه تطابق این آیه با معنی آن چنین است که داوری به غیر خدا و رسول خدا بردن از بزرگترین اموری است که دنیا را با معصیت و گناه فاسد، می‌سازد. هیچ آبادانی جز با داوری کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ به وجود نمی‌آید و راه و روش مومنین همین است همان طوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا نُبَيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (النساء: ۱۱۵)

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند بعد از آنکه راه هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد او را همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بدجایگاهی است

قول خداوند متعال: ﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ (المائدة: ۵۰)

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیز کار بهتر از خدا حکم می‌کند.

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ (المائدة: ۵۰)

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: خداوند کار کسانی را که از حکم خداوند که مشتمل بر هر خیری و دوری‌کننده از هر شری است سرباز می‌زنند و خارج می‌شوند و به سوی آراء کسانی که بدون سندی از شرع و بر اساس هوی و هوس آن را وضع کرده‌اند می‌روند، زشت و ناپسند می‌شمارد و از آن نهی می‌کند.

همان طور که در دوران جاهلیت بر اثر جهل و گمراهی به همان آراء حکم می‌کردند و همان گونه که تاتار سیاستهای چنگیز خان را که در کتابی به اسم «یاسا» درج شده بود اجرا می‌کردند آن برگرفته از احکام شریعتهای گوناگون یهودی، نصرانی و اسلامی بود، و بخش زیادی از آن احکام نیز صرفاً بر اساس هوی و هوس شخصی استخراج شده بودند. بنابراین در بنیان شریعتی مقدم بر حکم کتاب و سنت شده بود و هر کس چنین کاری انجام دهد کافر است و جنگیدن با او تا زمانی که به حکم خدا و رسول خدا برگردد و به غیر آن دو، کم و زیاد حکم نکند واجب است.

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ (المائدة: ۵۰)

استفهام انکاری است یعنی هیچ حکمی بهتر از حکم خداوند متعال نیست و این به خاطر به کار بردن فعل افعال تفضیل است که در طرف دیگر آن مشارکتی وجود ندارد. چه کسی عادلتر است در حکم داوری از خداوند، از نظر کسی که شریعت خدا را

فهمیده، درک کرده، ایمان آورده، و یقین دارد به اینکه خداوند حاکم ترین حاکمان است و مهربانتر است نسبت به بندگان از والدین نسبت به فرزندان آگاه به مصالح بندگان است، توانا بر انجام هر کاری است و در گفتار و کردار شرع و تقدیرش حکیم است.

آیه مذکور تحذیری است بر حکم جاهلیت و ترجیح آن بر حکم خدا و رسول خدا. و هر کس آن را انجام دهد از حکم برتر که حق باشد سرباز زده و به ضد آن که باطل باشد روی آورده است.

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کسی از شما ایمان ندارد مگر اینکه هوای او تابع آن چیزی باشد که من آورده‌ام. نووی می‌گوید: حدیث صحیح است، آن را در کتاب الحجة باسند صحیح روایت کرده ایم.

عن عبدالله بن عمرو رضی الله عنها: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «لا یومن احدکم حتی یتبعوا هواه تبعاً لما جئت به» قال النووی: حدیث صحیح، رویناه فی کتاب الحجة بسند صحیح^۱

۱- حدیث ضعیف است: مختصر الحجة علی تارک المحجة (شماره ۲۵) که دار الکتب به صورت نسخه خطی آن را چاپ کرده است و بغوی در شرح السنة (۲۱۳/۱) ابن ابی عاصم در السنة (۱۲/۱) آن را تخریج کرده است و البانی در تخریج المشکاة (۵۹/۱) آن را به حسن بن سفیان در الاربعین (ف ۱/۹۵) و قاسم بن عساکر در اربعینش نسبت داده است و گفته حدیث غریب است حافظ بن رجب در جامع العلوم و الحكم (۳۶۴) به سه دلیل آن را محل اشکال دانسته و البانی در تخریج المشکاة (۵۹/۱) آن را ضعیف دانسته است.

این حدیث را شیخ ابو الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی در کتاب «الحجۃ علی تارک المحجۃ» با سند صحیح روایت کرده است همان طور که مصنف رحمۃ اللہ علیہ آن را از نووی ذکر نموده است، طبرانی و ابو بکر بن عاصم و حافظ ابو نعیم آن را در «اربعین» که شرط شده اخبار صحیح در آن بیاید روایت کرده‌اند و شاهد آن در قرآن این قول خداوند متعال است ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ (المائدہ: ۱-۶۵) اما، نه!... به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گیریهای خود به داوری نطلبند و این قول خداوند متعال ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (الأحزاب: ۳۶) هیچ مرد وزن مومنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشد، اختیاری از خود در آن ندارند. و همچنین این گفته پروردگار: ﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾ (القصص: ۵۰)

سپس اگر (این پیشنهاد تو را نپذیرفتند و) پاسخت نگفتند بدان که ایشان فقط از هوی و هوسهای خود پیروی می کنند.

«لا یومن احدکم» یعنی جز کسانی که به سبب آن دارای کمال ایمان واجب هستند و خداوند به سبب آن وعده وارد شدن به بهشت و نجات یافتن از آتش را داده است نمی شوید و ممکن است از اهالی اسلام درردیف اهل معصیت و بی ادبی قرار گیرید.

«حتی ی کون هواه تبعاً لما جئت به»

هوی (با الف مقصوره) یعنی آنچه نفسش آن را می خواهد و دوست دارد به آن تمایل دارد اگر آن چیزی که نفس شخص آن را دوست دارد و به آن گرایش دارد. و مطابق با آن عمل می کند، تابع آورده های رسول با شد و بر خلاف آن عمل نکند، در آن صورت این صفت، صفت اهل ایمان مطلق به حساب می آید و اگر چنین نباشد و به

خلاف آموزه های نبی ﷺ عمل کند یا در پاره ای مواقع، یا اینکه بیشتر وقتها، کمال ایمان واجب از او منتفی خواهد شد، همچنان که در حدیث ابوهریره آمده است.^۱

«فرد زانی زنا نمی کند مگر اینکه در هنگام زنا مومن نیست، شخص دزد، دزدی نمی کند مگر اینکه در هنگام دزدی مومن نیست یعنی فرد با معصیت کمال ایمان واجب را ملغاً می سازد و در مرتبه پایین تری از تسلیم قرار می گیرد و ایمانشان کاهش می یابد و ایمان بر او اطلاق نمی شود مگر با قید معصیت و فسق مثلاً گفته می شود: مومن عاصی، یا مومنی که به دلیل گناه فاسق است و او مطلق ایمانی که شخص به وسیله آن از اسلام خارج نمی شود را داراست»، همچنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِمْ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ﴾ (النساء: ۹۲) باید برده مومنی را آزاد کند.

ادله بر این مطلب از جانب سلف امت و پیشوا یا نشان اینگونه بیان شده است که ایمان قول و عمل و نیت است که با طاعت زیاد می شود و با گناه و معصیت کم می شود و دلایل آن در کتاب و سنت بی شمار است. مثلاً قول خداوند متعال ﴿ وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ﴾ (البقرة: ۱۴۳)

و خدا ایمان شما را که (انگیزه پیروی از پیغمبر است) ضایع نمی گرداند. یعنی به خاطر نماز تان به سمت بیت المقدس قبل از اینکه قبله تغییر کند. و مانند گفته پیامبر ﷺ به وفد عبدالقیس: به شما امر می کنم تنها به خداوند ایمان داشته باشید آیا می دانید تنها به خداوند ایمان داشتن یعنی چه؟

۱- بخاری: کتاب الاشربة (۵۵۷۸): باب قول الله تعالى ﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ مسلم: کتاب الایمان (۵۷)(۱۰۰): باب نقصان الایمان بالمعاصی و نفيه عن الملتبس بالمعصیمة علی ارادة نفي كماله.

شهادت به اینکه هیچ الهی به غیر از الله وجود ندارد، این حدیث در الصحیحین و السنن آمده است^۱ و دلیل بر اینکه ایمان زیاد می شود این قول خداوند متعال ﴿وَزَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ (المدثر: ۳۱) و بر ایمان مومنان نیز بیفزاید. و همچنین این قول ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ (التوبه: ۱۲۴) اما مومنان بر ایمانشان می افزاید. بر خلاف مرجئه گفتند ایمان همان قول است و اشاعره که گفتند ایمان تصدیق است.

به لحاظ عقل و شرع معلوم است: که نیت حق، تصدیق حق است، عمل به آن، تصدیق آن است و قول حق نیز، تصدیق حق است و اهل بدعت چیزی نگفته اند که گفته اهل سنت و جماعت را منتقی سازد. ستایش و منت مختص خداوند است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَآءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ (البقرة: ۱۷۷)

اینکه (به هنگام نماز) چهره هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید نیکی (تنها همین) نیست بلکه نیکی آن است که به خدا، روز واپسین، فرشتگان، کتاب های آسمانی و پیغمبران ایمان بیاورید و (مال) خود را با وجود علاقه ای که بدان دارید به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه آزاد سازی بردگان صرف کنید و نماز را بر پادارید و زکات را بپردازید و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد

۱- بخاری: کتاب الایمان (۵۳): باب اداء الخمس من الایمان مسلم: کتاب الایمان (۱۷)(۲۴)، بابا امر بالایمان بادلہ تعالی و رسولہ ﷺ و شرایع الدین ابوداود: کتاب الاشریة (۳۶۹۲): باب فی الاوعیة الترمذی: کتاب الایمان (۲۶۱۱): باب ماجاء فی اضافة الفرائض الی الایمان و النسائی: کتاب الایمان (۱۲۰/۸): باب اداء الخمس

بستند-وفا می کنند؛ و در برابر محرومیتها و بیماریها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می گویند.

یعنی اعمال ظاهری و باطنی که در این آیه گفته شده و به آن عمل کردند. شاهد آن در کلام عرب این گفته آنهاست: عمل کننده صادق. (عامل راستگوست).

خداوند متعال هوی و هوس به معنای چیزی که مخالف پیام رسول ﷺ باشد را اله

نامیده است. و می فرماید: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ۗ هُوَ يُرْسِلُ الرِّيحَ وَهُوَ لَئِيمٌ أَلِيمٌ﴾ (الفرقان: ۴۳) آیا دیدی آن کسی را که هوی و هوس خود را معبود خویش می کند، بعضی از مفسران گفته اند: مقصود این است که شخص چیزی را نمی خواهد مگر اینکه بر آن سوار می شود.

ابن رجب رحمته الله می گوید: معنی حدیث چنین است که انسان مومنی که کمال ایمان واجب را داشته باشد به شمار نمی رود مگر اینکه محبت او تابع او امر و نواهی و آنچه که رسول آورده باشد یعنی دوست بدارد آنچه که به آن امر شده و کراهت داشته باشد از آنچه که نهی شده است و گاه در قرآن همانند این معنی در غیر از جایگاهش آمده است و خداوند سبحان نکوهش کرده است کسی را که دوست داشته باشد چیزی را که خداوند از آن بدش می آید و کراهت داشته باشد از چیزی که خداوند دوست دارد.

همانطوری که می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ ۗ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ (محمد: ۲۸) اینگونه (جان بر گرفتن ایشان) بدان خاطر است که آنان بدنبال چیزی می روند که خدای را بر سر خشم می آورد و از چیزی که موجب خشنودی او است بدشان می آید و لذا خداوند کارهای نیک ایشان را باطل و بی سود می گرداند.

بنابراین بر هر مومنی واجب است به گونه ای خدا را دوست داشته باشد که اثرات آن محبت بر او واجب شود و اگر محبتش به اندازه ای زیاد شد که مندو باتی که او را به وی نزدیک می کند انجام دهد فضل و رحمت است و واجب است به اندازه ای از آنچه خداوند از آن کراهت دارد کراهت داشته باشد که دوری کردن از محرّمات بر او واجب

شود و اگر کراهت به قدری زیاد شد که به مرحله کراهت تنزیهی رسید آن فضل خداوند است.

هر کسی خدا و رسول خدا را صادقانه دوست بدارد واجب است دروناً آنچه خدا و رسول خدا دوست دارند دوست داشته باشد و آنچه خدا و رسول خدا ناپسند ناپسند بدارد، و به آنچه خدا و رسول خدا به آن راضی هستند راضی باشد و به آنچه ناراضی هستند ناراضی باشد و با اعضا و جوارحش به مقتضای این حب و بغض عمل کند و اگر با جوارحش چیزی را بر خلاف آن انجام داد مثلاً بعضی از مواردی که خدا و رسول خدا ناپسند می شمارند انجام بدهد و یا آنچه خدا و رسول خدا دوست دارند ترک کند در حالی که توانایی و اطاعت بر انجام آن را دارد. در آن صورت محبت واجب او کاهش یافته است و واجب است از آن توبه کند و به تکمیل محبت واجبی پردازد که در صورت کامل شدن رکن عبادت به حساب می آید. بنابراین تمام معصیت ها و گناهان از مقدم شمردن هوای نفس بر محبت خدا و رسول خدا نشأت می گیرد. خداوند مشرکان را در برخی جاهای در کتابش به پیروی از هوای نفس و صف کرده است مثلاً می فرماید:

﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ (القصص: ۵۰)

سپس اگر (این پیشنهاد تو را نمی پذیرفتند و) پاسخ ندادند بدان که ایشان فقط از هواها و هوسهای خود پیروی می کنند.

همچنین بدعت از تقدیم هوای نفس بر شرع نشأت می گیرد، برای همین اهل آن را اهل هوی می نامند و معصیت نیز از تقدیم هوی بر محبت خدا و محبت آنچه او دوست می دارد ناشی می شود.

و در مورد دوست داشتن اشخاص: واجب است دوست داشتن افراد تابع آنچه رسول الله (ص) آورده است باشد بنابراین بر مومن واجب است نسبت به کسانی که خداوند آنها را دوست دارد از ملائکه و رسولان و پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین عموماً، محبت داشته باشد و از نشانه های شیرینی و حلاوت ایمان این است که فرد آنچه را

دوست دارد فقط به خاطر خداوند دوست داشته باشد و دوستی با دشمنان خدا و هر آن کس که خداوند از آنها کراهت دارد را برخورد حرام بداند و اینگونه دین تماماً مختص خداوند می‌شود و هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و دشمن بدارد و بدهد و منع کند، ایمانش کامل شده است و کسی که حب و بغض و دادن و ممانعت کردنش به سبب هوای نفسش باشد، آن نقص در ایمان واجب او به شمار می‌رود بر او توبه آن واجب می‌شود.

شعبی می‌گوید: بین مرد منافق و مرد یهودی اختلاف و درگیری پیش آمد، یهودی گفت: محمد را داور قرار دهیم - به خاطر اینکه می دانست محمد رشوه نمی گیرد - منافق گفت: داوری را پیش شخصی از بین یهود ببریم، زیرا به این امر که آنها رشوه می گیرند آگاهی داشت، با همدیگر اتفاق کردند که پیش کاهنی از جهیننه بروند و او را داور بین خود قرار دهند که این آیه نازل شد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَرْعُمُونَ﴾ (النساء: ۶۰)^۱ و گفته شده در مورد دو مرد که با هم خصومت داشتند نازل شده است، یکی از آنها گفته داوری را به پیش پیامبر ببریم و دیگری گفته به نزد کعب بن اشرف ببریم، آنگاه به نزد عمر برای رفع اختلاف می روند، یکی از آنها ماجرا را برایش تعریف می کند، عمر خطاب به کسی که به داوری رسول الله راضی نبوده می‌گوید: آیا چنین بوده؟ او می‌گوید بله، آنگاه او را با ضرب شمشیر به قتل می‌رساند.

«و قال الشعبي» منظور عامر بن شراحیل کوفی است که عالم دوران خود بود و بسیار دانشمند و صاحب فنون بود می گفت: صفحه ای را سیاه نکردم مگر اینکه آن را حفظ

۱- با این لفظ ضعیف است ابن جریر به صورت مرسل آن را روایت کرده است (۹۷/۵). دلیل آن که مصنف با این گفته «و قیل: نزلت فی رجلین...» آن را ذکر نموده است موضوع بودن آن است، واحدی در اسباب نزول ص ۱۰۷، ۱۰۸ و بغوی در تفسیرش (۱/ ۵۵۲) آن را بررسی کرده اند و در اسناد آن افراد دروغگو وجود دارند. در سبب نزول این آیه آنچه طبرانی (۱۲۰۴۵) و غیر او از ابن عباس آورده اند درست است که گفت: ابو برده اسلمی کاهنی بود که در بین یهود مشاجرت و اختلافاتشان را داوری و قضاوت می کرد، گروهی از مسلمانان نیز در نزد او رفع خصومت می کردند این بود که این آیه نازل شد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَرْعُمُونَ﴾ { هیشمی (۶/۷) گفته رجال آن صحیح هستند حافظ در الاصابة (۱۹/۴) گفته سند آن خوب است و دو سری در النهج السدید آن را مطرح کرده است.

نمودم. وی بسیاری از صحابه زمان خود را درک کرده بود. ذهبی گفته هشتاد و چند سال سن کرد

آنچه شعبی گفته بیانگر این مطلب است که منافق بیشترین کراهت را نسبت به یهود و نصاری به حکم خدا و رسول خدا دارد و بیشترین دشمنی را با اهل ایمان دارد همان طور که در قدیم و در حال منافقان بیشترین کمک را به دشمنان اسلام و مسلمین کرده‌اند و بیشترین حرص را به خاموشی نور اسلام و ایمان داشته‌اند و هر کس در تاریخ و وقایع آن تدبر کند می بیند که وضعیت گذشته و حال منافقان اینچنین بوده است. خداوند پیامبرش ﷺ را از اطاعت و نزدیکی به آنها بر حذر داشته است و در جاهایی از کتابش او را به جهاد با آنها تشویق کرده است خداوند می فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ (التحریم: ۹) ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.

و در داستان حضرت عمر رضی الله عنه و اینکه منافقی را که خواهان داوری به نزد کعب بن اشرف یهودی بود به قتل رسانید دلیل است بر کشتن کسی که کفر و نفاق را آشکار کند. کعب بن اشرف بیشترین دشمنی و اظهار آن و آزار و اذیت را بر پیامبر ﷺ روا داشت و پیامبر ﷺ به سبب او عهد و پیمانش را نقص کرد و کشتن او را جایز شمرد.

مسلم در صحیحش از عمرو چنین روایت می کند: که از جابر شنیدم می گفت رسول الله فرمودند: چه کسی خود را برای کعب بن اشرف آماده می کند به راستی او خداوند و رسول خدا را بسیار اذیت کرده است، محمد بن مسلمة گفت: ای رسول خدا آیا دوست داری من او را به قتل برسانم؟ گفت: بله: به من این اجازه را بده که (سخنی) با او بگویم. گفت: بگو محمد پسر مسلمة پیش کعب رفت و به او گفت: این مرد از ما صدقه خواسته و به شدت با ما به معارضه برخاسته، هنگامی که کعب آن را شنید گفت: و همچنین، به خدا از دست او به تنگ خواهی آمد، محمد گفت: ما تا الان از او تبعیت کرده ایم اما دوست نداریم او را رها کنیم و (منتظریم) ببینیم کارش به کجا خواهد کشید، محمد بن مسلم به کعب گفت: از تو می خواهم به من مساعدتی کنی (چیزی به من قرض

بدهی) کعب گفت: چه چیزی را نزد من بابت قرض گرو می گذاری؟ محمد گفت چه می خواهی؟ کعب گفت: زنانان را نزد من گرو بگذارید (رهن کنید).

محمد گفت: تو زیباترین مرد عرب هستی چگونه زنانان را گرو بگذاریم؟ کعب گفت: فرزندانان را گرو بگذارید؟ فرزندانان سرزنش و نکوهش می شوند و گفته می شود، که برای دو پیمانہ گندم به گرو گذاشته شدند. ولی سلاح خودمان را می توانیم در نزد تو گرو بگذاریم. کعب: نیز پذیرفت و تایید کرد محمد به او وعده داد که حارث ابوعبس بن جبرو عباد بن بشر را به نزد او (کعب) بیاورد. سپس همگان آمده او را در یک شب دعوت کردند. او نیز بر نزد آنها حاضر شد. سفیان می گوید غیر از عمر افراد دیگری گفته اند، همسر کعب به او گفت: من صدایی می شنوم که گویا صدای خون است. کعب گفت اینها محمد بن مسلمة، برادر رضاعی و ابونائله هستند، جوانمرد چون به جمعی در شبی دعوت شود اجابت می کند محمد به دوستان خود گفت: اگر کعب بیاید من دستم را بر سراو می کشم، اگر برای شما ممکن بود پس در مقابل شماست (و او را بکشید) هنگامی که برآنان وارد شد خود را آراسته و پیراسته بود.

به او گفتند: چه بوی خوشی از تو استشمام می کنیم گفت: آری. فلانی به عنوان خوشبو ترین زنان عرب تحت نکاح من است محمد گفت پس به من اجازه می دهی از بوی خوشت استشمام کنم؟ گفت استشمام کن! محمد بویدن او را آغاز کرد و سپس گفت: اجازه می دهی دوباره تکرار کنیم؟ دوباره بر سراو دسترسی پیدا کرد به دوستان خود گفت در مقابلشان است (اقدام کنید) به محض این گفتن وی را به قتل رسانیدند.

در داستان عمر بیان شده است که منافق پنهان اگر نفاقش را آشکار ساخت کشته می شود همانطوری که در صحیح بخاری و مسلم و کتابهای دیگری آمده است که پیامبر ﷺ فردی را که نفاقش را آشکار نمود به سبب صمیمت وی به مردم و جلب

رضایت آنها از کشتن وی منصرف شد. پیامبر ﷺ در این خصوص فرمود: مردم نگویند که محمد یارانش را می کشد. سلام و درود و فراوان خداوند بر او.^۱

۱- بخاری: کتاب المناقب (۳۵۱۸) باب ما ینهی من دعوی الجاهلیة مسلم: کتاب البر و الصلة (۲۵۸۴)(۶۳): باب نصر الاخ ظالماً أو مظلوماً عن جابر بن عبدالله رضی الله عنها است

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه نساء و کمک گرفتن از آن برای فهم بهتر طاغوت

دوم: تفسیر آیه بقره ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴾

﴿ ۱۱ ﴾ البقره: ۱۱

سوم: تفسیر آیه ﴿ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ﴾ الأعراف: ۵۶ پس از

اصلاح زمین در آن فساد نکنید.

چهارم: تفسیر ﴿ أَفَحُكْمَ الْجَهْلِیَّةِ یَبْغُونَ ﴾ المائده: ۵۰ آیا حکم جاهلیت را جویا

هستند؟!

پنجم: گفته شعبی پیرامون سبب نزول آیه نخست.

ششم: تفسیر ایمان راستین و ایمان دروغین.

هفتم: داستان عمر رضی الله عنه با آن منافق.

هشتم: ایمان جز برای کسی که هوای نفس او تابع آن چیزی باشد که

پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، حاصل نمی‌شود.

باب: انکار چیزی از اسماء و صفات خداوند

خداوند متعال فرموده است ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ﴿٣٠﴾﴾ (الرعد: ۳۰) هر چند آنان منکر رحمن هستند، بگو او پروردگار من است بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.

مصنف می گوید: باب انکار چیزی از اسماء و صفات خداوند.

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ﴿٣٠﴾﴾ یعنی هر چند آنان منکر رحمن هستند، بگو او پروردگار من است بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.

سبب نزول این آیه در کتابهای تفسیر و غیر تفسیر معلوم و مطرح شده است، توضیح اینکه مشرکان مکه از روی دشمنی منکر اسم (الرحمن) شدند. خداوند متعال فرمود ﴿قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (الإسراء: ۱۱۰) یعنی: بگو یا با اسم الله و یا با رحمن به کمک بطلبید، خدا را به هر کدام بخوانید او دارای نامهای زیباست (الرحمن) اسم و صفت خداوند است، این اسم دلالت می کند بر اینکه رحمت صفت خداوند سبحان است و از جمله صفات کمال او محسوب می شود.

پس هنگامی که مشرکان اسمی از اسمهای خداوند را انکار کردند و آن اسم نیز از زمره اسمائی است که بر کمال خداوند سبحان و ستوده شده دلالت دارد، انکار معنای این اسم و معنای اسمهایی نظیر آن نیز همانند انکار مشرکان است. جهم بن صفوان و کسانی که از وی تبعیت کردند می پندارند که این اسم (رحمن) بر صفتی متکی و قائم به

خداوند دلالت ندارد در این دیدگاه گروهایی از معتزله، اشاعره و دیگران از آنها پیروی کرده‌اند از این رو بسیاری از اهل سنت آنها را کافر پنداشته‌اند. علامه ابن قیم رحمته الله می‌گوید؟ پنجاه درصد از یک دهم علمای شهرهای مختلف از کفر آنها تقلید کردند که امام لالکائی و حتی پیش از وی طبرانی از آنها حکایت کرده‌است، جهیمیه و کسانی که قائل به تعطیل صفات هستند، صفات کمال و جلالی که خداوند خود را بدان توصیف نموده و رسولش نیز او را بدان وصف کرده‌است انکار کردند.

و تعطیلی این صفات از جانب آنان بر اساس وضع اصل باطلی است که خود وضع کرده‌اند و می‌گویند این صفات، صفات اجسام است و لازمه اثبات آنها اثبات جسمانیت خداست، که منشاء گمراهی افکار شان همین موضوع است. از صفات خدا تنها همان چیزی را می‌فهمند که از ویژگیهای صفات مخلوقات می‌فهمند. در ابتدای دیدگاه فاسدشان خداوند را به موجودات ناقص، جمادات و چیزهای معدوم تشبیه کرده‌اند، از این رو نخست خداوند را به مخلوقات تشبیه کرده‌اند. در ثانی صفاتش را تعطیل کرده‌اند.

ثالثاً: خداوند را به هر ناقص و معدومی همانند ساخته‌اند. و صفاتی را که خداوند خود را بدان توصیف کرده و رسول او نیز خداوند را به آن صفات متصف دانسته و کتاب و سنت بدان دلالت دارند، ترک گفته‌اند، همان صفاتی که شایسته عظمت و جلال خداوند است. و این دیدگاهی است که سلف صالح این امت و پیشوایان بر آن بودند، برای خداوند چیزی را ثابت دانستند که خود برای خود ثابت کرده و پیامبرش او را بدان وصف، توصیف نموده‌است و اثبات همان بی‌انکه شبیه و نظیری برای آن یافت شود و منزله داشتن خداوند از هرگونه عیب و نقص بی‌انکه صفتی از صفات او تعطیل شود. از این رو سخن گفتن پیرامون صفات فرع و زیر شاخه سخن پیرامون ذات است و در حقیقت دنباله‌رو آن است و همانطوریکه این اهل تعطیل برای خداوند ذات بی‌مانندی را اثبات می‌کنند.

اهل سنت نیز همین موضوع را ثابت می‌کنند با این تفاوت که صفات کمال و جلالی که خداوند برای خود ثابت کرده و رسولش نیز او را بدان توصیف نموده‌است را برای

خداوند علاوه بر ذات ثابت می‌کنند، بی آنکه همانندی میان صفات او و صفات مخلوقاتش قائل شوند. چرا که آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ ایمان آورده اند و دچار هیچگونه تناقض گویی نشده‌اند ولی اهل تعطیل از این جهت به آنچه در کتاب و سنت است کافر گشته اند و دچار تناقض شده‌اند سخن اهل تعطیل به حمد و منت خداوند با دلیل عقلی و نقلی و اجماع اهل سنت از صحابه و تابعین گرفته تا تابع تابعین و پیشوایان مسلمانان باطل می‌گردد.

علما رحمهم الله در پاسخ و رد بر جهمیۀ معطله، معتزله، اشاعره و دیگران و در باطل ساختن اینگونه بدعتها و تناقض و سخنان بی جای آنها کتابها نوشته اند و از جمله آنها امام احمد در در مشهور خود و کتاب السنۀ فرزندش عبدالله و صاحب کتاب «الحیدة» عبدالعزیز کنانی در رد بر بشر مریسی، کتاب السنۀ ابو عبدالله مروزی، رد عثمان بن سعید بر کافر ستیزه گر بشر مریسی، کتاب التوحید پیشوای پیشوایان محمد بن خزیمه شافعی، کتاب السنۀ ابوبکر الخلال، ابو عثمان صابونی شافعی، شیخ الاسلام انصاری، ابو عمر بن عبدالبر نمیری، بسیاری از پیروان پیشوایان چهارگانه اهل سنت و یاران آنها، اهل حدیث از جمله متأخرین آنها مثل ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه، شیخ الاسلام رحمه الله ابن تیمیه و یارانش و دیگران که رحمه خداوند بر همگان باد. حمد و منت از آن خداوند است که سنت و اهل آن را با وجود خواسته های گوناگون و دیدگاههای مختلف باقی گذاشت. خداوند داناترین است.

در صحیح بخاری آمده است که علی گفت: با مردم پیرامون چیزی که می شناسند سخن بگویید!
آیا می خواهید که خدا و فرستاده اش تکذیب شوند؟!

مصنف می گوید: در صحیح بخاری^۱ آمده است که علی گفت: با مردم پیرامون چیزی که می شناسند سخن بگویید! آیا می خواهید که خدا و فرستاده اش تکذیب شوند؟!

علی، همان امیر المومنین ابوالحسن علی بن ابی طالب، یکی از خلفای راشدین است. سبب این سخن وی - والله اعلم - اتفاقی بود که در دوران خلافت وی مبنی بر روی آوردن مردم به روایت حدیث به وقوع پیوست. و داستان پردازان و اهل وعظ فراوان شدند و در سخن وری و داستان پردازی خود احادیثی را روایت می کردند که چندان برای مردم مأنوس و معروف نبود، چه بسا برخی مردم آنها را ناپسند داشته انکار می کردند، گاهی برخی از آن احادیث دارای اصل و یا معنی صحیحی بوده و به همین سبب پاره ای مفسد ایجاد می شد از این رو امیر المومنین رضی الله عنه آنها را ارشاد نمود تا با عامه مردم در مورد چیزی سخن بگویند که برای آنان شناخته شده و در دین و احکام دین به آنان سود می رساند.

از قبیل بیان حلال و حرامی که علماً و عملاً بدان مکلف شده اند، نه اینکه آنها را از اصل دینشان باز دارد به طوری که منجر شود به اینکه حق را رد کنند و آن را بپذیرند و حق را در میان خود تکذیب نمایند، بویژه مردم در زمان وی دچار اختلاف گشته و در دین بر مجادله و مکابره دچار شده بودند.

۱- بخاری: کتاب العلم (۱۲۷) «باب من حض بالعلم قوماً دون کراهیه الایفهموا»

استاد مصنف رحمته الله دوست نداشت چیزی بر مردم قرائت شود که در اصل دین، عبادات و معاملاتشان که شناخت آن بر آنها لازم است، سود بخش باشد و آنها را از مطالعه کتابی مثل المنعش، المرعش و التبصره ابن الجوزی باز می داشت به سبب اینکه با مطالعه آنها شخص از آنچه سودمندتر و واجب تر است باز می ماند و چیزهایی در آنهاست که خداوند آنها را می داند و اعتقاد داشتن به آنها سزاوار و شایسته نیست و شخص می بایست خود را از آنچه که خداوند از آن مطلع است به دور دارد و به حدی اکتفا کند که بدان علم دارد و به او سود می رساند.

امیر المومنین معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه نیز داستان پردازان را از قصه سرایی منع می کرد به سبب اینکه در قصه های خود چیزهایی نامانوس مطرح کرده و در نقل روایات به تساهل رفتار می کردند و مسائلی از این است. و به همین سبب می گوید: جز امیر یا مامور کسی حق ندارد داستان سرایی کند و برای مردم داستان بگوید.^۱

و همه این موارد در جهت محافظت از لزوم ثبات و استواری در صراط مستقیم، در علم و عمل، و قصد نیت است و به منظور ترک تمامی بدعتها و ابزارهایی است که شخص را از صراط مستقیم باز می دارد. خداوند توفیق دهنده شخص به راستی و درستی است و هیچ توان و نیرویی نیست مگر آنکه از جانب اوست.

۱- این روایات به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله به طریق حدیث عوف بن مالک با لفظ «لا یقص الا امیر او مامور او مختال» روایت شده است ابو داود: کتاب العلم (۲۶۶۵) باب فی القصص آنرا تخریج کرده است البانی در صحیح الجامع (۷۶۳۰) آنرا صحیح دانسته است.

عبد الرزاق از معمر از ابن طاوس از پدرش از ابن عباس روایت کرده است که وی مردی را دید، در هنگامی که حدیثی از پیامبر ﷺ در خصوص صفات برای او روایت شد به خاطر ناپسند داشتن آن بر خود لرزید، ابن عباس گفت: اینان چرا می‌ترسند؟ هنگام شنیدن محکم آن دچار ترس و خوف می‌شوند و در هنگام شنیدن متشابه هلاک می‌گردند. پایان^۱

مقصود مصنف از عبدالرزاق همان ابن همام صنعانی محدث است، محدث یمن و صاحب تصنیفات. بیشتر روایتهای وی از معمر بن راشد همراه و یاور زهری است. همان شیخ عبدالرزاق است که بسیاری از او روایت کرده‌اند.

مَعْمَرُ با فتحه دویم و سکون عین - ابو عروه بن ابی عمرو راشد ازدی حرانی سپس یمانی، یکی از سرشناسان و دوستان محمد بن شهاب زهری است که افراد زیادی از او روایت کرده‌اند.

مقصود از ابن طاوس همان عبدالله بن طاوس یمانی است معمر می‌گوید: از همه مردم در عربی داناتر بود بنا بر گفته ابن عیینة و در سال صد و سی دو در گذشت. مقصود از عبارت «از پدرش» همان طاوس بن کیسان جندی، پیشوای علم است بنا بر گفته ابن الجوزی نامش ذکوان بود.

(شارح) او از پیشوایان علم و علمی گسترده داشت. در تهذیب الکمال از ولید موقری از زهری روایت شده است که گفت: نزد عبد الملک بن مروان رفتم. به من گفت ای زهری از کجا آمدی؟ گفت: گفتم: از مکه؟ گفت: چه کسی سیادت آنجا و اهل آنجا را بر عهده دارد؟ گفتم: عطاء بن ابی رباح گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی است. گفت: چگونه بر آنان ریاست و سیادت یافته است. گفتم از موالی است

۱- صحیح است: ابن ابی عاصم «السنة (۴۸۵) آنرا تخریج کرده است.

گفتم: با دیانت و روایت (حدیث) گفت: اهل دیانت و روایت شایسته سیادت هستند. گفت: چه کسی سیادت اهل یمن را بر عهده دارد؟ گفتم: طاوس بن کیسان گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم از موالی است.

گفت: چگونه بر آنان سیادت یافته است؟ گفتم به همان شیوه ای که عطا سیادت یافت.

گفت: او نیز شایسته است. گفت: چه کسی سیادت اهل مصر را بر عهده دارد؟ گفتم یزید بن حبیب. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی گفت: اهل شام را چه کسی سیادت می کند؟ گفتم: مکحول. گفت: از عرب است یا از موالی؟ برده ای بود که زنی از هذیل او را آزاد کرد گفت: اهل جزیره را چه کسی سیادت دارد؟ گفتم: میمون بن مهران. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفت: گفتم: از موالی است.

گفت: سیادت اهل خراسان با چه کسی است؟ گفت: گفتم با ضحاک بن مزاحم. گفت: از عرب است یا موالی؟ گفت: گفتم: از موالی است گفت سیادت اهل بصره با چه کسی است؟ گفتم با حسن بصری است. گفت از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی. گفت: وای بر تو! چه کسی سیادت کوفه را بر عهده دارد؟ گفت: گفتم ابراهیم نخعی. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفت: گفتم از عرب است گفت وای بر تو ای زهری، از دست من رهایی یافتی، در این شهر موالی بر عرب سیادت داشتند به طوری که بر من بر آن خطبه می خواندند و عرب زیر نظر آنها قرار داشت.

زهری گفت: گفتم ای امیر المومنین سیادت بر اساس دین است، هر کس آنرا حفظ کند سیادت و رهبری می یابد و هر کس آنرا ضایع سازد سقوط می کند. مقصود از ابن عباس همانگونه که قبلاً گذشت همان دانشمند امت و مفسر بزرگ قرآن است، که پیامبر ﷺ برای وی دعا کرده فرمودند: پروردگارا او را در دین فهم و به او تأویل بیاموز.^۱

۱- تخریج آن در شماره ۴۴ گذشت.

یاران او از پیشوایان تفسیر از جمله مجاهد، سعید بن جبیر، عطا بن ابی رباح، طاوس و غیره از او روایت کرده‌اند.

عبارت «اینان چرا می‌ترسند؟» در واقع با این عبارت پرسشی از یاران خود می‌پرسد و به عموم مردمی که در مجلس او حضور داشتند اشاره می‌کند که هر گاه چیزی از محکم قرآن و معنای آن را بشنوند با شنیدن آن دچار ترس می‌شوند ولی هر گاه چیزی از احادیث صفات را بشنوند همانند منکرین آنرا ناپسند داشته به خود می‌لرزند و با شنیدن آن، ایمان واجبی که خداوند متعال بندگان مومن خود را بدان ملزم کرده است، برای آنان حاصل نمی‌شود و بدان ایمان نمی‌آورند.

ذهبی می‌گوید: وکیع از اسرائیل سخنی را به این مضمون روایت کرد که هر گاه خداوند بر کرسی نشست، مردی که نزد وکیع نشسته بود به خود لرزید و کیع از این حالت او خشمگین شد و گفت: اعمش وسفیان را در یافتیم که اینگونه سخنان نزد آنها گفته می‌شد ولی آنها انکار نمی‌کردند (یعنی انکار اینگونه سخنان از سوی سلف صالح از جمله تا بعین صورت نگرفته است) عبدالله بن احمد این اثر را در کتاب «الرد علی الجهمیه» آورده است.

چه بسا ممکن است سخنانی از این دست که ایمان به آنها واجب است ترک شوند و از سوی افرادی مورد قبول واقع شوند چنین افراد همانند حالت کسانی است که

خداوند در خصوص آنان می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ

بِبَعْضٍ ۚ﴾ البقره: ۸۵ یعنی: آیا به پاره ای از کتاب ایمان آورده و به قسمتی دیگر کفر می‌ورزید؟

تنها کسی از کفر در امان و سلامت است که بر واجبات خود عمل می‌کند، از جمله چیزهای که عمل به آنها واجب است می‌توان ایمان به تمامی کتاب خدا و یقین به آن را بر شمرد، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ ﴾ (آل عمران: ۷)

یعنی اوست که کتاب را بر تونازل کرده است و بخشی از آن آیه های محکمات است و آنها اصل و اساس این کتاب هستند و بخشی از آن آیه های متشابهات است، اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است برای فتنه انگیزی و تاویل به دنبال متشابهات می افتند. در حالی که تاویل آنها را جز خدا کسی نمی‌داند و راسخان در دانش می گویند ما به همه آنها ایمان داریم همه از سوی خدای ماست و جز صاحبان عقل متذکر نمی شوند. پس اینان همان کسانی هستند که ابن عباس مطرح کرده است آنچه را که ایمان بدان واجب است به سبب اینکه معنایش را در قرآن نمی‌دانند ترک می گویند در حالیکه حق است و هیچ مومنی در آن تردید نمی‌کند و برخی نیز معنایی غیر از آنچه مقصود خداوند است می فهمند و بر معنای دیگری آنرا حمل می‌کنند همان طوری که اهل بدعت مثل خوارج، شیعه و امثال آنها بدان دچار شده اند، برخی از آیات را بنابر بدعت خود تاویل می‌کند.

در دین نوآوری کرده و از صراط مستقیم خارج می شوند آنچه از سوی اهل بدعت اتفاق افتاد و تحریف معنایی که در آیات دچار شده اند همگی مفهوم سخن ابن عباس رضی الله عنهما را روشن می گرداند.

عامل این بدعت ها، نادانی پدید آورندگان آنها و کوتاه فکری و نفهمیدن و دریافت نکردن علوم شرعی به گونه ای درست از سوی آنهاست. همچنین این علوم را از افراد دانا و شایسته که معانی آیات را می فهمند و خداوند آنها را به شناخت آن معانی توفیق داده است اخذ نمی‌کنند، همان افرادی که خداوند به آنان توفیق داده نا نصوص را با یکدیگر تطبیق و توفیق دهند و مخالفت ظاهری نصوص را رفع کنند و متشابه را به محکم بر گردانند، این روش اهل سنت و جماعت در همه زمانها و مکانهاست، تمام ستایشات

همراه با تعظیم و اجلال از آن خداوند است، خداوندی که ستایش او را نمی توانیم شمارش کرد و تمجیدش از شمار خارج است.

یاد آوری آنچه که از علمای سلف در خصوص متشابه وارد شده است.

سیوطی در «الدر المنثور» می گوید: حاکم - و صحیح دانسته^۱ - از ابن مسعود از پیامبر ﷺ آورده است که پیامبر ﷺ فرمودند: کتاب نخست از یک باب و بر یک حرف نازل می شد، سپس قرآن از هفت باب و بر هفت حرف نازل شد. مثل زجر، امر، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. پس حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید. بدانچه امر شده‌اید عمل کنید و از آنچه نهی شده‌اید دست بکشید، از مثالهای آن عبرت بگیرید؛ به محکم آن عمل نماید به متشابه آن ایمان بیاورید و بگوید «به همه آنها ایمان آوردیم و همه از جانب پروردگاران است. سیوطی می گوید: عبد بن حمید از قتاده در خصوص این فرموده خداوند: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ﴾ آل عمران: ۷ یعنی: اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است به دنبال متشابهات می افتند، روایت کرده است، این گروه خواهان تاویل شده، در تاویل خود خطا کرده و دچار فتنه شدند دنبال متشابهات رفته و در این میان به هلاکت افتادند.

عبد بن حمید، ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در خصوص این فرموده خداوند (آیات محکمت) آورده اند که گفت: از جمله این آیات محکم:

﴿قُلْ نَعَالُوا أَتَلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ مَلَاقٍ مِّنْ نَّرْفِكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا

۱- حسن است: حاکم (۵۵۳/۱) البانی نیز در الصحیحة (۵۸۷) آنرا حسن دانسته است.

وَمَا بَطُنْ وَلَا تَقْنُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾
 وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا
 تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ
 وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
 فَتَفْرَقَ بِيكُم عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾ ﴿(الأنعام: ١٥١ - ١٥٣)

و آیات: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ
 أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَأَخْفِضْ لَهُمَا
 جَنَاحَ الدَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ
 تَكُونُوا صَادِقِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾ وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ
 السَّبِيلِ وَلَا تُبْدِرْ بَدْرًا ﴿٢٦﴾ إِنْ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾
 وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً
 إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾ ﴿(الإسراء: ٢٣ - ٢٩) هستند.

ابن جریر از طریق ابومالک از ابو صالح از ابن عباس و از طریق مره از ابن مسعود و
 جمعی از صحابه رضی الله عنهم آورده است: محکمات همان ناسخاتی هستند که بدانها
 عمل می شود و متشابهاً منسوخاتی هستند که به آنها عمل نمی شود. عبد بن حمید، ابن
 جریر و ابن ابی حاتم و اسحاق بن سوید آورده اند که یحیی بن یعمر و ابو فاخته این آیه
 (هن أم الكتاب) را تکرار می کردند، ابو فاخته گفت: آیات محکم همان ابتدای سوره ها
 یا همان آیاتی هستند که به سوره از طریق آنها وارد می شوند و قرآن از آن استخراج
 می شود. مثلاً (الم ذالک الكتاب) سوره بقره از این آیه استخراج شده و سوره آل عمران
 نیز از این آیات که می فرماید: (الم الله لا اله الا هو)

یحیی نیز گفت: آیات محکم همان آیاتی است که فرائض، امر و نهی و حلال و
 حرام، حدود و ستونهای دین در آنها مطرح شده است.

ابن جریر از محمد بن جعفر بن زبیر آورده است که گفت: محکمت همان آیاتی هستند که حجت پروردگار و عصمت بندگان دفع دشمنی و باطل در آنها مطرح شده و هیچگونه تحریف و تغییری در آنچه برای آن وضع شده است در آنها وجود ندارد و (آخر متشابهات) در صدق و راستی آنها تشابه وجود دارد، تغییر و تحریف و تاویل بر آنها راه می یابد و بندگان به وسیله آن دچار آزمایش و ابتلا می گردند. همانگونه که خداوند آنان را به حلال و حرام می آزماید تا به باطل نگروند و از حق منحرف رویگردان نشوند.

ابن ابی حاتم از مقاتل بن حیان آورده است که خداوند بدان خاطر فرموده است (هن ام الکتاب) آنها اصل و مادر کتاب هستند» که کسی از اهل دین نیست که به آنها راضی و خشنود نباشد و (و آخر متشابهات) یعنی: آنچه به ما رسیده است از قبیل (الم) (المص) و (الم).

از نظر بنده (شارح) در هیچکدام از این آثار چیزی که بیانگر تشابه بودن اسما و صفات خداوند باشد مطرح نگشته است و آنچه نفی کنندگان صفات می گویند مبنی بر اینکه اسما و صفات در زمره متشابهاتند ادعای بی دلیل است.

هنگامی که قریش شنیدند پیامبر ﷺ از «الرحمن» یاد می‌کند این اسم را انکار کردند از این رو خداوند در خصوص آنان فرمود: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ (الرعد: ۳۰)

یعنی حال آنکه آنان به الرحمن کفر می‌ورزند.

منصف می‌گوید: هنگامی که قریش شنیدند پیامبر ﷺ از «الرحمن» یاد می‌کند این اسم را انکار کردند از این رو خداوند در خصوص آنان فرمود: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ (الرعد: ۳۰) یعنی حال آنکه آنان به الرحمن کفر می‌ورزند.

ابن جریر از قتاده روایت کرده است ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ برای ما یاد آور شده است در زمان صلح حدیبیه هنگامی که با مشرکان قریش مصالحه کرد نوشت «این آن چیزی است که محمد رسول خدا با آن مصالحه کرده است مشرکان قریش گفتند: اگر توفرساده خود باشی در آنصورت اگر با تو بجنگیم بر تو ظلم روا داشته ایم بلکه بنویس این آنچه‌ی است که محمد بن عبدالله طبق مفاد آن مصالحه کرده است، یاران پیامبر ﷺ گفتند ای رسول خدا به ما اجازه بده تا با آنان بجنگیم. پیامبر ﷺ فرمودند خیر. همانگونه که آنها می‌خواهند بنویسید من محمد بن عبدالله هستم. هنگامی که نویسنده «بسم الله الرحمن الرحیم» را نوشت قریش گفتند، ما رحمن را نمی‌شناسیم - اهل جاهلیت در ابتدای هر چیز می‌نوشتند باسمک اللهم - یعنی خداوندا با نام تو آغاز می‌کنیم، یاران پیامبر ﷺ گفتند، ای رسول خدا اجازه بده تا با آنها بجنگیم، پیامبر ﷺ فرمود: خیر بلکه هر چه آنها می‌خواهند همانگونه بنویسید.

همچنین از مجاهد روایت شده این آیه خداوند: ﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتَلَّوْا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ

تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ﴿۳۰﴾ (الرعد: ۳۰) بدینگونه ترا در میان ملتی فرستادیم که ملتهای فراوانی پیش از آنان آمده‌اند و رفته‌اند تا آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم بر آنان بخوانی، بگو او پروردگار من است جز او خدایی نیست براو توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست، را تلاوت کرد و گفت: این همان چیزی است که رسول خدا ﷺ با قریش در صلح حدیبیه با آن مکاتبه کرد نوشت «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتند: رحمن را نمی‌نویسیم و اصلاً نمی‌دانیم رحمن چیست؟

و تنها با «باسمک اللهم» آغاز می‌کنیم و می‌نویسیم از این رو خداوند متعال فرمودند (و هم یکفرون بالرحمن).

از ابن عباس رضی الله عنهما نیز روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ در حالت سجده خداوند را با اسامی یا رحمن و یا رحیم می‌خواند، مشرکان گفتند این مرد گمان می‌کند که یکی را می‌خواند در حالیکه او دو نفر را می‌خواند پس خداوند این آیه را نازل کرد که می‌فرماید ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (الإسراء: ۱۱۰)

یعنی بگو: چه الله را بخوانید و چه رحمن را با هر کدام که خداوند را بخوانید او دارای اسمهای نیکو است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از
 نخست: عدم ایمان با انکار چیزی از اسماء و صفت.
 دوم: تفسیر آیه سی ۳۰ سوره رعد.
 سوم: ترک سخن پیرامون چیزی که شنونده آنرا نمی فهمد و نمی
 شناسد.

چهارم: یادآوری علت و سببی که منجر به انکار خدا و رسول خدا ﷺ
 می شود، اگر چه منکر تعدد نوزد و در کار خود دچار عمد نشود.
 پنجم: سخن ابن عباس در مورد کسی که اگر چیزی پیرامون اسماء و
 صفات خداوند شنید و آنرا ناپسند داشت ولی آن چیز حق و درست بود
 آن فرد هلاک می شود، یعنی آنچه در خصوص اسماء و صفات خداوند از
 زبان پیامبر ﷺ و یا قرآن کریم مشاهده کردیم که برای ما مفهوم نبود آنرا
 انکار نکنیم بلکه همانگونه که خدا و رسول ﷺ گفته اند به آن ایمان
 بیاوریم بی آنکه منکر آن بشویم.

باب: خداوند متعال فرموده است: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (النحل: ۸۳)
 یعنی: نعمت خدا را می‌شناسند و با وجود شناخت و آگاهی آنرا انکار می‌کنند و بیشترشان کافرند.

مصنف می‌گوید: باب: خداوند متعال فرموده است: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (النحل: ۸۳)
 یعنی: نعمت خدا را می‌شناسند با وجود شناخت و آگاهی آنرا انکار می‌کنند و بیشتر ایشان کافرند. مصنف رحمته الله علیه همان چیزی را که علما در خصوص معنای آن گفته‌اند همان را مطرح کرده است.

ابن جریر می‌گوید: اهل تاویل در خصوص معنای نعمت دچار اختلاف نظر شده‌اند. از سفیان از سدی آورده است که گفت: نعمت، همان محمد صلی الله علیه و آله است. و دیگران می‌گویند: معنای آیه مذکور آن است که آنها می‌دانند نعمتهایی که خداوند در این سوره برای آنان بر شمرده است از سوی خداوند است، در حقیقت با این سوره به آنان نعمت بخشیده است حال آنکه آنرا انکار می‌کنند به گمان اینکه این نعمتها را از پدران خود به ارث برده‌اند.

ابن جریر از مجاهد در خصوص این فرموده خداوند: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا لَكُمُ) آورده است که گفت: نعمت همان مسکن، چهار پایان و چیزهای است که از آن رزق خود را تامین می‌کنند و همان پوششهایی از آهن و لباس است که کافران قریش آنها را می‌شناسند و با این وصف منکر آنها می‌شوند با این توجیه که می‌گویند: این نعمتها از آن پدران و نیاکان ما بود که برای ما به ارث نهاده‌اند. و دیگران (غیر از مجاهد) هم گفته‌اند، معنای آن این است که هر گاه به کفار گفته می‌شد چه کسی به

شما روزی داده است اقرار داشتند به اینکه خداوند روزی دهنده آنهاست ولی سپس با این گفته که آنها را با میانجیگری و شفاعت معبودانمان به ما می‌دهد سخن و اقرار اولیه خود را انکار می‌کردند.

مصنف رحمته الله نظیر چنین چیزی را از ابن قتیبه نیز آورده است. منظور از ابن قتیبه همان ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، قاضی مصر، نحوی لغوی، صاحب تالیفات سودمند و بدیعی که تمام علوم را در بر دارند، است. در بغداد اشتغال داشت. از اسحاق بن راهویه و همردیفان او حدیث شنیده است در سال ۲۷۶ از دنیا رفته است.

علاوه بر آنچه مصنف مطرح کرده و دیگران گفته‌اند: از عون بن عبدالله بن قتیبه بن مسعود هذلی ابو عبدالله کوفی زاهد، از پدرش و عایشه و ابن عباس نیز مضمون فوق روایت شده است. همچنین قتاده، ابوزبیر، زهری، احمد بن معین نیز از وی روایت کرده‌اند.

بخاری می‌گوید: ابو عبدالله کوفی بعد از سال صد و بیست هجری وفات یافت. وی در خصوص این فرموده (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تَتَّبِعُونَهَا لَكُم مِّنْ نَّعْمَتِ اللَّهِ) می‌گوید: انکار نعمت از سوی کفار اینگونه بود که می‌گفتند: اگر فلانی نبود چنین و چنان نمی‌شد و اگر فلان شخص دخالت نمی‌کرد دچار چنین و چنان نمی‌شدم.

مجاهد در خصوص معنای انکار نعمت در آیه مذکور می‌گوید: آن به این معناست که مثلاً شخص می‌گوید: این مال است که از نیاکان من به ارث برده‌ام. عون بن عبدالله می‌گوید: مشرکان می‌گفتند: اگر فلان شخص نبود اینگونه نمی‌شد، قتیبه می‌گوید: مشرکان می‌گفتند: این (نعمت یا دارایی) با شفاعت معبودان حاصل گردیده است.

ابوالعباس - پس از حدیث زید بن خالد که در آن آمده است خداوند متعال فرمود: از بندگان من کسانی با ایمان صبح را آغاز کردند تا پایان حدیث - که قبلاً نیز گذشت - می‌گوید: نظیر این در کتاب و سنت فراوان است که خداوند پاک و منزّه کسانی را که انعام خداوندی را به غیر او نسبت می‌دهند و برای او شریک قائل می‌شوند، نکوهش کرده است. برخی از سلف (صالح) گفته‌اند نسبت به غیر خدا می‌توان این گفته آنها نیز باشد که می‌گویند: باد آرام بود و ملوان ماهر، و سخنانی شبیه این که در زبان بسیاری از مردم جاری است.

مقصود مصنف از ابوالعباس شیخ السلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن تیمیه، امام گرانقدر است.

عبارت «پس از حدیث زید بن خالد» قبلاً در باب استسقاء به انواء مطرح گردیده است.

سخن شیخ الاسلام دلالت دارد بر اینکه حکم این آیه عام و در خصوص هر کسی است که نعمتهای خداوند را به غیر او نسبت می‌دهد و اسباب آنرا از غیر خدا می‌داند، همانگونه که در سخن مفسران مطرح شده و در این باب نیز به برخی از آنها اشاره شد.

شیخ ما^{رحمه}الله می‌گوید: در این باب اجتماع دو ضد در دل مطرح شده است به این معنا که چنین سخنی، انکار نعمت نامگذاری شده است.

مقصود از مجاهد، همان استاد تفسیر، امام ربانی، مجاهد بن جبر مکی، مولی نبی مخزوم است. فضل بن سیوان می گوید: از مجاهد شنیدم که گفت: قرآن را چندین بار به ابن عباس عرضه داشتم در هر آیه ای که پیش وی قرائت می کردم می ایستادم و در خصوص اینکه در چه موردی نازل شده؟ چگونه نازل شده و معنایش چیست؟ از او می پرسیدم. وی در سن هشتاد سه سالگی و در سال صد و دو هجری وفات یافت. رحمت خداوند بر او باد.

ابن جریر در خصوص معنای آیه مذکور دیدگاه نخست را برگزیده است ولی دیگران می گویند آیه به صورت عموم تمام آن معانی که علما در خصوص آن مطرح کرده اند را در بر می گیرد، که دیدگاه درست نیز همین دیدگاه است. و الله اعلم.

از جمله مسائلی که در باب مطرح گردید، عبارتند از:

نخست: تفسیر شناخت نعمت و انکار آن.

دوم: شناخت اینکه چنین چیزی بر زبان بسیاری از مردم ساری و

جاری است.

سوم: چنین سخنی انکار نعمت تلقی و نامگذاری شده است.

چهارم: اجتماع دو ضد در دل انسان.

باب

خداوند فرموده است: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقره: ۲۲) یعنی: پس شرکاء و همانندهایی برای خدا بوجود نیاورید، در حالیکه شما می دانید.

مصنف می گوید: خداوند فرموده است: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقره: ۲۲) یعنی: پس شرکاء و همانندهایی برای خدا بوجود نیاورید، در حالیکه شما می دانید.

«ند» یعنی مانند و نظیر. قرار دادن ند برای خداوند همان اختصاص انواع عبادت یا چیزی از آن به غیر خداست. همانند و ضعیف بت پرستان، کسانی که اعتقاد شان بر این است، افرادی را که به فریاد می خوانند و امیدوار به آنها هستند به ایشان سود می رسانند، بلا را دفع کرده و برایشان شفاعت می کنند.

آیه مذکور در این سیاق مطرح شده است که خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقره: ۲۱ - ۲۲)

یعنی: ای مردم خدای خود را پرستند، آنکه شما را و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده اند تا راه پرهیز کاران گیرید، خدای ما کسی است که زمین را بر ایشان بگسترده و آسمان را کاخی بیافرید و از آن آب فرو فرستاد و با آن انواع ثمرات را بوجود

آورد تا روزی شما گردند، پس شرکا و همانند هایی برای خدا بوجود نیاورید در حالی که شما می دانید. عباد بن کثیر در تفسیر خود از ابوالعالیه نقل کرده است که گفت: انداد یعنی شریکان و همانندان. ربیع بن انس، قتاده، سدی، ابو مالک و اسماعیل بن ابی خالد نیز چنین دیدگاهی دارند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا يَعْنِي: برای خداوند چیزی از انداد را که نفع و ضرری نمی رساند شریک قرار ندهید، حال آنکه می دانید او تنها پروردگارتان است و تنها او به شما رزق و روزی می دهد نه غیر او. و دانسته اید آن کسی که رسول خدا شما را به سوی او فرا می خواند و به یگانگی او دعوت می دهد، حق است و تردیدی در آن نیست. قتاده نیز چنین نظری دارد از قتاده و مجاهد در خصوص (فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا مَا رَوَيْتَ شَدِيدًا) می گویند: مقصود از انداد همانند هایی از مردان که در نافرمانی خداوند از آنها تبعیت می کنند.

ابن زید می گوید: انداد همان معبودهایی هستند که همراه خدا قرار داده اند و همان چیزی را برای آنان قرار می دهند که برای خداوند قرار داده اند. از ابن عباس روایت شده است که می گوید: انداد یعنی اشباه (همانندان).

مجاهد در خصوص (وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا مَعْنَاهُ) می گوید: یعنی در تورات و انجیل می دانید که تنها خداوند معبود یگانه است.

مجاهد حدیثی را از حارث اشعری یاد آور شده است که در مسند احمد^۱ مطرح شده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند یحیی بن زکریا علیه السلام را به پنج سخن فرمان داد تا خود بدان ها عمل کند و بنی اسرائیل را نیز به انجام آنها فرمان دهد. نزدیک بود که آنها را به تاخیر بیاورد و درنگ کند تا اینکه عیسی علیه السلام به او گفت:

۱- صحیح است: احمد (۴/۱۳۰، ۲۰۲، ۳۴۴) و ابن حبان (۱۵۵۰- موارد) آنرا تصحیح کرده است. همچنین حاکم (۱/۴۲۱، ۴۲۲) و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است البانی در الصحیح الترغیب (۱۷۲۰) آنرا صحیح دانسته است.

خداوند ترا به پنج سخن فرمان داده است تا بدانها عمل کنی و بنی اسرائیل را به انجام آن ها فرمان دهی یا تو آنها را به بنی اسرائیل ابلاغ کن یا اینکه من آنها را ابلاغ می کنم، یحیی گفت: ای برادر می ترسم اگر تو در این کار بر من پیشی بگیری خداوند مرا عذاب داده، و در زمین فرو برد، پس یحیی بنی اسرائیل را در بیت المقدس گرد آورد به طوری که مسجد پر شد در بالکن ها (پشت بام) نشستند. پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

خداوند مرا به پنج سخن فرمان داده تا بدانها عمل کنم و شما را نیز به آنها فرمان

دهم:

نخست اینکه خداوند را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید. مثل این همانند مثل کسی است که از مال شخصی خود با طلا و یا پول برده ای را می خرد، برده شروع به کار کردن می کند بهره وری آن به غیر صاحب می رسد، کدامیک از شماها راضی هستید که برده اش اینگونه باشد، خداوند شما را خلق کرده و به شما رزق و روزی داده است پس او را بندگی کنید و کسی را ذره ای شریک او مسازید.

دوم اینکه شما را به نماز فرمان دهم، مادامی که بنده به غیر خدا توجه ندارد خداوند رویش را به سوی بنده خود می کند، پس چون نماز می خوانید به غیر توجه نکنید (پس روی خدا با شماست).

شما را به روزه فرمان دهم که مثل آن همانند مثل شخصی است که با کیسه ای از مشک در میان یک دسته از مردم است که همگان بوی مشک را حس می کنند، چرا که بد بو شدن دهان روزه دار در نزد خداوند از بوی مشک هم خوشبو تر و بهتر است.

شما را به صدقه فرمان دهم، چرا که مثل آن همانند مثل کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دستانش را بر پشت گردنش بسته است، او را پیش آورده تا گردنش را بزنند به آنها می گوید: آیا در قبال آزادی جانم از من فدیة می پذیرید؟ شروع می کند از کم تا زیاد هرچه دارد برای رهایی جان خود می بخشد تا اینکه جانش را نجات دهد.

و به شما فرمان دهم که خداوند را بسیار یاد کنید، زیرا مثل آن همانند مثل کسی است که دشمن به سرعت به دنبال اوست تا اینکه به پناهگاه محکمی می رسد و در آن

پناه می گیرد بنده هنگامی که به یاد و ذکر خدا است در محکم ترین پناهگاهها از شر شیطان پناه برده است.

مجاهد در ادامه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند من نیز شما را به پنج چیز فرمان می دهم که خداوند مرا بدان فرمان داده است: جماعت، گوش دادن، اطاعت، هجرت و جهاد در راه خدا؛ هرکس به اندازه یک وجب از جماعت خارج شود طناب اسلام از گردن او خارج شده است مگر اینکه دوباره بدان برگردد. و هرکس همانند دوران جاهلیت غیرخدا را به فریاد بخواند از زمره زانو زدگان در جهنم خواهد بود. گفتند ای رسول خدا اگرچه نماز بخواند و روزه بگیرد؟ پیامبر (ص) فرمود: آری اگرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمانش نیز بر این باشد که مسلمان است. مسلمانان را با اسامی که خداوند بر آنان نهاده است بخوانید، خداوند عزوجل آنان را مسلمین و مومنین و بندگان خدا نامیده است.

این حدیث حسنی است که این آیه: (أَنَّ اللَّهَ خَلَقَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ فَاعْبُدوه وَ لا تشرکوا به شیئاً) «یعنی: خداوند شما را خلق کرده و به شما روزی بخشیده است پس برای او بندگی کنید و چیزی را شریک او مسازید» برای این حدیث شاهد و گواه است این آیه بر توحید و یکتا پرستی خداوند بی آنکه شریک و همتایی داشته باشد دلالت دارد. بسیاری از مفسران برای اثبات وجود سازنده و خالق بدان استدلال کرده اند که به طریق اولی بر توحید عبادت خداوند نیز دلالت دارد، آیاتی که بر این مضمون دلالت دارند در قرآن بسیار فراوانند از ابو نواس در خصوص آن پرسیدند و در پاسخ به صورت شعر گفت:

در گیاهانی که در زمین می رویند بنگر و تامل کن، آثاری که خداوند صاحب ملک بجای گذاشته را تماشا کن، چشمهایی از نقره که با مردمکانی از طلای گذاخته می نگرند و نظاره گرند بر شاخه های زبر جد گواهی می دهند که خداوند شریکی و همتایی ندارد.

ابن معتز نیز در قالب شعری می‌گوید: جای شگفت و تعجب است که چگونه خداوند نا فرمانی می‌شود یا چگونه منکری او را انکار می‌کند در حالی که در هر چیزی نشانه‌ای است که بیانگر یگانگی و وحدانیت اوست.

از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص آیه مذکور روایت شده است که گفت: انداد یعنی همان شرک، از راه رفتن مورچه بر روی سنگی صاف در دل شب پوشیده تر و پنهان تر است. از جمله شرک این است که بگویی: سوگند به خدا و به زندگی تو ای فلانی یا سوگند به زندگی من، یا بگویی اگر سگ فلانی نبود دزد به نزد ما می آمد و یا اگر مرغابی در خانه نبود حتماً دزد می آمد. یا گفته فرد به دوستش مبنی بر اینکه اگر خدا و تو بخواهید یا بگوید اگر خدا و تو نبودید، فلان چیز را در آنجا قرار نمی داد، تمامی این موارد شرکند. این اثر را ابن ابی حاتم روایت کرده است.

مصنف رحمته الله می گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص آیه مذکور روایت شده است که گفت: انداد یعنی همان شرک، از راه رفتن مورچه بر روی سنگی صاف در دل شب پوشیده تر و پنهان تر است. از جمله شرک این است که بگویی: سوگند به خدا و به زندگی تو ای فلانی یا سوگند به زندگی من، یا بگویی اگر سگ فلانی نبود دزد به نزد ما می آمد و یا اگر مرغابی در خانه نبود حتماً دزد می آمد. یا گفته فرد به دوستش مبنی بر اینکه اگر خدا و تو بخواهید یا بگوید اگر خدا و تو نبودید، فلان چیز را در آنجا قرار نمی داد، تمامی این موارد شرکند. این اثر را ابن ابی حاتم روایت کرده است.

ابن عباس رضی الله عنهما بیان داشته است که تمامی این موارد شرکند، حال آنکه امروزه بر زبان بسیاری از کسانی که توحید و شرک را نمی شناسند، جاری است. ابن عباس از اینگونه امور هشدار داده است که اینها از جمله مواردی هستند که بسیار ناپسندند و نهی از آن و سخت گیری نسبت به آن واجب است به سبب اینکه از بزرگترین گناهان به شمار می روند و این تذکر ابن عباس در واقع هشدار است به چیزهایی که در درجه پایین تری از شرک بالاتر و بزرگتر قرار دارند، تا شخص متوجه شرکای بالاتر و بزرگتر هم بشود.

از عمر بن خطاب رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هرکس به غیر خداوند سوگند یاد کند در واقع کافر یا مشرک شده است. ترمذی این حدیث را روایت کرده و آنرا حسن دانسته است و حاکم نیز آنرا صحیح قلمداد کرده است.

ابن مسعود نیز گفته است: اگر از روی دروغ به خدا سوگند بخورم در نزد من دوست داشتنی تر است از اینکه به غیر خدا از روی درست و راست سوگند یاد کنم.

مصنف می گوید: از عمر بن خطاب رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هرکس به غیر از خداوند سوگند یاد کند در واقع کافر یا مشرک شده است. ترمذی این حدیث را روایت کرده و آنرا حسن دانسته است و حاکم نیز آنرا صحیح قلمداد کرده است.^۱

و عبارت «در واقع کافر یا مشرک شده است» ممکن است که از روی شک راوی باشد که بین شرک و کفر متردد شده است و ممکن است که «أو» به معنای و او عطف باشد که در آنصورت معنای آن می شود «در واقع کافر و مشرک شده است» یعنی هم کافر است و هم مشرک.

که معنای کفر در این صورت کفری پایین تر از کفر اکبر، یا که همان شرک اصغر است. از ابن مسعود نیز از این لفظ نظیر این روایت وارد شده است.

۱- صحیح است: ترمذی: کتاب الایمان و النذور (۱۵۳۵) باب ماجاء فی کراهیة الحلف بغیر الله، حاکم (۱۸/۱)، (۲۹۷/۴) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما است، البانی نیز در صحیح الجامع (۶۰۸۰) آنرا تصحیح کرده است ابو داود نیز در کتاب الایمان و النذور (۳۲۵۱) آنرا روایت کرده است.

مصنف می گوید: ابن مسعود نیز گفته است: اگر از روی دروغ به خدا سوگند بخورم در نزد من دوست داشتنی تر است از اینکه به غیر از خدا از روی درست و راست سوگند یاد کنم.^۱

معلوم است که سوگند به خدا از روی دروغ یکی از گناهان کبیره است ولی شرک اگر چه شرک اصغر نیز باشد از بزرگترین گناهان بزرگتر و مهمتر است، همانگونه که قبلاً نیز گذشت. هنگامیکه شرک اصغر اینگونه است پس شرک اکبری که موجب جاودانه ماندن در آتش است چگونه است؟ شرکهایی مانند به فریاد خواندن غیر خدا، طلب یاری از او، و میل و رغبت به سوی او و نیازهای خود را به او عرضه کردن همانگونه که بیشتر مردمان این امت در حال حاضر و قبلاً دچار آن گشته اند. کارهایی از قبیل تعظیم برای قبرها، برگزیدن آنها به عنوان بت و پرستشگاه، ساختن بنا و ساختمان بر آنها، برگزیدن آنها به عنوان مسجد، بنا نهادن گنبد و ضریح به اسم مرده برای عبادت آن کس که بر روی او بنا شده و تعظیم کردن او با دل و زبان و عمل به انها روی آوردن. گرفتاری به این شرک بزرگی که خداوند آنها را نمی بخشد، بسیار بزرگ و فراگیر شده است به طوری که نهی قرآن عظیم در این زمینه را ترک گفته اند و همچنین نهی قرآن از چیزی که چنین شرکی بدان ختم می شود را نادیده گرفته اند.

خداوند متعال فرموده است: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْكُذْبِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا إِنَّا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ (الأعراف: ۳۷)

یعنی: چه کسی ستمکار تر از کسانی است که بر خدا دروغ می بندند یا اینکه آیات او را تکذیب می نمایند؟! نصیب مقدرشان بدیشان می رسد تا آنگاه که فرستادگان ما به سراغشان می آیند تا جانشان را بگیرند، می گویند: معبودهایی که جز خدا می پرستید

۱- صحیح است: طبرانی در الکبیر (۸۹۰۲) با سند صحیح آنها را روایت کرده است. المنذری در الترغیب (۶۰۷/۳) آنها آورده و همچنین هیثمی در المجمع (۱۷۷/۴) که روایان وی همگی صحیح اند.

کجایند؟ می‌گویند: از ما نهان و نا پیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند.
خداوند متعال آنان را به سبب اینکه در دنیا غیر او را به فریاد می‌خواندند کافر قلمداد کرده است.

خداوند فرموده است: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (۱۸: الجن) یعنی مساجد از آن خداست همراه خدا احدی را به فریاد مخوانید.

همچنین خداوند فرموده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ (۲۰: قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا) (الجن: ۲۰-۲۱) یعنی بگو تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را انباز او نمی‌کنم بگو من نمی‌توانم هیچگونه زیانی و سودی به شما برسانم و به هیچ وجه نمی‌توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم.

این مشرکان کار را وارونه کرده‌اند و با آنچه که پیامبر ﷺ به امت خود ابلاغ کرد و از خود به آنان خبر داده است مخالفت ورزیدند و با او به گونه‌ای رفتار کردند که شرک به خداست و از آن نهی شده‌اند و خود را به غیر خدا وابسته ساختند تا جایی که یکی از آنها به حدی پیش رفت که در قالب یک شعر اینگونه می‌سراید.

ای گرامی‌ترین مخلوقات، در هنگام فرا رسیدن اتفاق فراگیر جز تو کسی ندارم تا به او پناهنده شوم، اگر از روی کرم و بخشش در روز معاد دستم را نگیری، به همین بسنده کن که بگویی ای لغزنده پای (یعنی هر توجه تو در آن روز مایه رستگاری و خوشی من است).

دنیا و رفع نیازهایش همه از بخشش و کرم تست و علم لوح و قلم نیز از جمله علوم است که تو می‌دانی (یعنی تو به همه چیز حتی لوح و قلم نیز مطلع هستی و آگاهی داری).

به این مخالفت بسیار بزرگ با کتاب و سنت که در ابیات فوق مطرح شده است

بنگر!

در حقیقت دشمنی ورزیدن با خدا و فرستاده اوست آنچه این شاعر گفته است همان چیزی است که در دوران بسیاری به ویژه کسانی که مدعی علم و معرفتند نفوذ کرده است. به همین سبب این منظومه و امثال آنرا قرائت می‌کنند، چرا که قرائت و تعظیم آنرا از مسائلی می‌دانند که آنها را به خداوند نزدیک می‌کند، باید گفت: انا لله و انا الیه راجعون.

به این نادانی بزرگ بنگر، به طوری که معتقد است برای او جز پناه بردن و پناهنده شدن به غیر خدا راه نجاتی وجود ندارد، به این تمجید بیش از اندازه و بزرگنمایی که از حد و اندازه گذشته است، بنگر! همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است و می‌فرماید: مرا آنگونه که مسیحان، پسر مریم را بزرگ کردند و از حد گذرانند، بزرگ نکنید، من بنده‌ای بیش نیستم، پس بگوید: بنده و رسول خدا. که مالک و دیگران آن را روایت کرده‌اند.^۱

خداوند فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ

إِنِّي مَلَكٌ﴾ (الأنعام: ۵۰) یعنی بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های خداوند در تصرف من است و نمی‌گویم که من غیب می‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام.

۱- تخریج آن در شماره (۱۶۰) گذشت. انگونه که مولف در اینجا بیان کرده است مالک آنرا روایت نکرده است.

به طریق حدیفه از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: نگویید: اگر خدا بخواهد و فلانی بخواهد، بلکه بگویید: اگر خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد. ابو داود این حدیث را با سند صحیح روایت کرده است.

از ابراهیم نخعی نیز روایت شده است که وی ناپسند می داشت از اینکه کسی بگوید: پناه می برم به خدا و به تو، ولی جایز است که بگوید: اول به خدا و سپس به تو پناه می برم.

همچنین جایز می دانست که شخص بگوید اگر خدا و سپس فلانی نبود، ولی این را جایز نمی دانست که شخص بگوید اگر خدا و فلانی نبودند.

مصنف می گوید: به طریق حدیفه از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: نگویید: اگر خدا بخواهد و فلانی بخواهد، بلکه بگویید: اگر خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد. ابوداود این حدیث را با سند صحیح روایت کرده است.

این بدان خاطر است که معطوف بر واو با معطوف علیه مساوی است. چرا که واو برای مطلق جمع وضع شده است و مقتضی ترتیب و یا تعقیب نیست. مساوی قرار دادن مخلوق با خالق شرک است. اگر در مسائل کوچک باشد - آنطور که ذکر شد- شرک اصغر است ولی اگر در مسائل بزرگتر باشد شرک اکبر تلقی می شود، همانگونه که خداوند در خصوص مشرکان در سرای آخرت می گوید: ﴿ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۹۷﴾

إِذْ نُسُوۡبِكُمْ رَبِّۙ اَلْعٰلَمِيۡنَ ﴿۹۸﴾ (الشعراء: ۹۷ - ۹۸) یعنی: به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم هنگامی که شما را با پروردگار عالمیان برابر می دانستیم.

بر خلاف معطوف به حرف «ثم» که خود به لحاظ زمانی اندکی پس از معطوف علیه می باشد. تابع شدن آن محذوریتی در پی ندارد.

مصنف می گوید: «از ابراهیم نخعی نیز وارد شده است، ناپسند می داشت از اینکه کسی بگوید: پناه می برم به خدا و به تو، ولی جایز است که بگوید: اول به خدا و سپس به تو پناه می برم».

همچنین جایز می دانست که شخص بگوید: اگر خدا و سپس فلانی نبود، ولی این را جایز نمی دانست که شخص بگوید: اگر خدا و فلانی نبودند».

فرق میان آنچه جایز است و آنچه جایز نیست مطرح شد، ولی اینگونه موارد در خصوص کسی است که زنده و حاضر و دارای قدرت و سبب در آن چیز باشد، و چنین کسی است که در حق او می توان سخنان جایز مذکور را مطرح کرد، ولی در خصوص مردگانی که هیچگونه احساسی نسبت به کسانی که آنان را به فریاد می خوانند، ندارند و هیچ قدرتی برای نفع و ضرر رسانیدن به کسی در دستشان نیست، ذره‌ای از موارد پیشین را نمی توان در حق آنان گفت: در آویختن و دلبستگی به آنان به اندازه ناچیزی و به هیچ وجهی جایز نیست. قرآن این مقوله را روشن نموده و ندا سر می دهد که آنان اگر ذره‌ای از چیزهایی که گذشت از مردگان بخواهند در واقع آنها را معبود خود قرار داده‌اند.

و یا اگر فردی با عمل ظاهری و باطنی به یکی از آنها (مردگان) تمایل پیدا کند، در حقیقت آنرا معبود تلقی کرده است. بنابراین هر کس در قرآن تدبر کند و از فهم آن بهره گیرد در دین خود آگاهی می یابد و توفیق تنها به کمک و یاری خداوند میسر است.

علم از روی اجبار بدست نمی آید بلکه با اسبابی حاصل می شود که برخی از علما در قالب شعر بدان اشاره کرده‌اند گفته‌اند: ای برادر! تنها با شش سبب به علم می‌رسی که ترا از تفصیل آن به شرح ذیل آگاه می‌کنم:

علم با هوش، حرص، تلاش، در آمد گذران، راهنمایی استاد و طول زمان حاصل می‌شود.

از همه این موارد ششگانه بزرگتر این است که خداوند متعال شخصی را از درک و حفظ بهره مند سازد و در تحصیل علم خود را به سختی بیاندازد، خداوند توفیق دهنده

بندگان خود است و به هر کس که بخواهد توفیق می دهد. همانگونه که می فرماید:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ (النساء: ۱۱۳)

یعنی: خداوند چیزی را به تو آموخته است که نمی توانستی آنرا بیاموزی و بدانی، فضل خدا در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

چه نیکو گفته است علامه ابن قیم رحمته الله از انجایی که (در قالب شعری) می گوید:

جهل درد کشنده ای است که درمان آن دو چیز است که آندو در اصل و ریشه با

هم متفق اند؛

آندو یکی نص قرآن و دیگری نص سنت است که طیب آن عالم ربانی (علم تربیت

یافته) است.

علم سه دسته است و دسته چهارمی از آن در میان نیست و حق نیز

روشن و آشکار است:

علم به اوصاف معبود و به فعل و اسمهای او که خداوند رحمن است.

و علم به امر و نهی او که همان دین اوست و علم به پاداش او در روزی که دوباره به

پیشگاهش می رویم. که همه اینها در قرآن و سنت کسی که به عنوان پیامبر برای ابلاغ

قرآن مبعوث گشته است، وجود دارد.

سوگند به خدا هر فردی که مدعی مهارت و سخنوری است، اگر غیر از ایندو

(کتاب و سنت) را بگوید: هذیان گفته است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه سوره بقره در خصوص انداد.

دوم: صحابه رضی الله عنهم تفسیر آیه ای را که در خصوص شرک اکبر نازل شده است به شرک اصغر نیز تعمیم داده اند.

سوم: سوگند به غیر خدا شرک است.

چهارم: اگر شخصی به غیر خدا از روی راستی درست سوگند بخورد از سوگند دروغین بر خدا، بدتر و بزرگتر است.

پنجم: تفاوت میان «واو» و «ثم» در لفظ.

باب: آنچه پیرامون شخصی که با سوگند به خداوند قانع نمی‌شود،
آمده است

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به پدرانتان سوگند یاد
نمایید، و هر کس به خدا سوگند یاد نمود، پس او را تصدیق کنید و بدان
راضی شوید، زیرا هرکس بدان راضی نشود، او به عنوان بنده‌ی خدا
محسوب نمی‌گردد». ابن ماجه آنرا به سندی حسن روایت کرده است.

مصنف می‌گوید: رحمته الله «باب: آنچه پیرامون شخصی که با سوگند به خداوند قانع
نمی‌شود، آمده است»

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به پدرانتان سوگند یاد نمایید، و هر
کس به خدا سوگند یاد نمود، پس او را تصدیق کنید و بدان راضی شوید، زیرا هرکس
بدان راضی نشود، او به عنوان بنده‌ی خدا محسوب نمی‌گردد». ابن ماجه آنرا به سندی
حسن روایت کرده است.^۱

در خصوص نهی از سوگند یاد کردن به غیر خدا به طور عموم، قبلاً مطالبی گفته
شد. از این رو نیازی نیست، دوباره سوگند به پدران مطرح شود.

و عبارت «(من حلف له بالله فی صدق) و هر کس به خدا سوگند یاد نمود، پس او
را تصدیق کنید» تصدیق سوگند خورنده به خدا، از جمله چیزهایی است که خداوند بر

۱- صحیح است «ابن ماجه کتاب الکفارات (۲۱۰۱) باب من حلف له بالله فلیرض، البانی در الارواء
(۲۷۶۵) و صحیح الجامع (۷۱۲۴) این روایت را صحیح قلمداد کرده است.

بندگان خود واجب گردانیده است و در کتاب خود آنها را بر چنین عملی تشویق نموده است.

خداوند متعال فرموده است ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

﴿التوبه: ۱۱۹﴾

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید و در جای دیگر فرموده ﴿وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ﴾ (الأحزاب: ۳۵) یعنی: مردان و زنان راستگو و فرموده است ﴿فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ (محمد: ۲۱) یعنی اگر با خدا راست باشند برای ایشان بهتر خواهد بود. این آیات در واقع توصیف حالت نیکوکاران است. همانطوری که خداوند فرموده است:

﴿وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مِنَ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (البقره: ۱۷۷)

یعنی: بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد و مال خود را باوجود علاقه ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و در ماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهند و در راه آزاد سازی بندگان صرف کنند، نماز را برپا دارد و زکات بپردازند. هنگامی که پیمانی می‌بندد بدان وفا کنند، و به هنگام فقر و بیماری و به هنگام نبرد، شکیبایی ورزند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزگاران اینانند.

و عبارت «و هر کس برای او به خدا سوگند خورده شد باید به آن راضی باشد و اگر کسی به چنین سوگندی راضی نشد خداوند به چنین نارضایتی اجازه و فرمان نداده است» اگر شخص به حکم شریعت هیچگونه دلیلی علیه طرف مقابل خود جز سوگند نداشته باشد در چنین شرایطی می‌تواند او را سوگند دهد. بی تردید باید به چنین سوگندی راضی باشد ولی اگر سوگند خوردن به نحوی باشد که در میان مردم جاری

است و برای عذر خواهی و اظهار بی گناهی و مسائلی از این دست که برخی برای برخی دیگر سوگند می خورند. حق هر مسلمانی بر مسلمان دیگر است که چنین سوگندی را بپذیرند. حق هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر این است که نسبت به هم نیکو گمان باشند و مادامی که خلاف ادعا می سوگند خورده ثابت نشده باشد باید سوگندش را بپذیرد. همانگونه که در اثری از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است، فرمود: سخنی که از زبان یک مسلمان خارج می شود مادامی که می توانی آنرا به معنای درست و خیری حمل کنی گمان بد و شر را به آن سخن نیز این به معنای حسن ظن داشتن مسلمان به مسلمان دیگر است.

بر صاحب فهم و درک پوشیده نیست که روایت مذکور در برگیرنده فروتنی، الفت، مهربانی و سایر مصالحی است که خداوند آنها را دوست دارد و این ویژگیهای از ابزارها و وسایل همگرایی دلها در جهت اطاعت از خداوند است، ضمن اینکه این خصوصیات در زمره اخلاق نیکویی است که از جمله سنگین ترین اعمال در ترازوی اعمال بنده محسوب می گردند. همانگونه که در حدیث آمده است از صفات برگزیده اخلاقی است.

پس ای برادر دلسوز و مخلص! در آنچه ترا با خدا درست می کند و رابطه ات را با او می سازد درنگ کن و بیاندیش: و آن چیزی نیست جز بر پا خواستن برای ادای حقوق خدا، حقوق بندگان خدا، ایجاد سرور و شادمان در میان مسلمانان و اجتناب از اینکه از آنان جدا شوی و با آنان قطع رابطه کنی و باید که زندگی را بر آنان شیرین و گوارا کنی، چرا که این قطع ارتباط با آنان و ناگوار و تلخ کردن زندگی آنان، چنان ضرر بزرگی در پی دارد که به ذهن و خیال هم نمی رسد. تفصیل سخن در این زمینه در کتابهای ادب و غیره وارد شده است که می توان برای معلومات بیشتر به آنها مراجعه کرد. پس هر کس به آنها عمل کند و آنچه باید آنرا ترک نمود، ترک گوید: بیانگر فزونی دین و کمال عقل اوست. خداوند توفیق دهنده و یاریگر بنده ضعیف و تهیدست خود است. و الله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: نهی از سوگند یاد کردن به پدران و نیاکان.
دوم: دستور و فرمان به کسی که برای او از خداوند سوگند یاد کرده‌اند
مبنی بر اینکه به چنان سوگندی رضایت دهد و بپذیرد. (دستور شریعت
است که فرد سوگند خورنده را بپذیرد و بدان راضی باشد).
سوم: وعده عقاب و عذاب بر کسی که چنان سوگندی را نپذیرد و قبول
نکند.

باب: پیرامون چنین سخنی که فرد بگوید: «آنچه خدا و تو بخواهی»

از قُتیلَه روایت شده است: که یک یهودی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: شما شرک می‌ورزید و می‌گویید: آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی (و همچنین) می‌گویید: سوگند به کعبه. پس پیامبر ﷺ به یاران خود فرمان داد هرگاه خواستند سوگند یاد کنند بگویند: سوگند به پروردگار کعبه و همچنین بگویند: آنچه خدا بخواهد، سپس تو بخواهی. نسائی این حدیث را روایت کرده و آنرا صحیح دانسته است.

مصنف این باب را به مبحثی اختصاص داده که در آن اگر شخص انجام فعلی را به خواست خدا و خواست بنده‌ای از بندگان خدا مشروط کند، چنین سخنی مورد نهی پیامبر ﷺ واقع شده است.

از قُتیلَه روایت شده است یک نفر یهودی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: شما شرک می‌ورزید و می‌گویید: آنچه خدا و تو بخواهی و همچنین می‌گویید: سوگند به کعبه. پس پیامبر ﷺ به یاران خود فرمان داد هرگاه خواستند سوگند یاد کنند بگویند به پروردگار کعبه سوگند و همچنین بگویند آنچه خدا و سپس تو بخواهی. نسائی این حدیث را روایت کرده^۱ و آنرا صحیح دانسته است.

۱- صحیح است: نسائی: کتاب الایمان و النذور (۶/۷) باب الحلف بالكعبة البانی در الصحیحة (۱۳۶) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

مقصود از قتیله (دختر صفی انصاری یکی از صحابیات مهاجرین است) که تنها یک حدیث در سنن نسائی از وی روایت شده که حدیث مذکور در همین باب است که آنرا عبدالله بن یسار جعفی از وی روایت کرده است.

از جمله مطالبی متضمن در روایت مطرح شده در روایت، پذیرفتن حق از هر کسی که باشد، و نهی از سوگند یاد کردن به کعبه است، با وجود اینکه کعبه خانه خدا است و قصد و اراده رفتن به آنجا و آهنگ آنجا کردن به قصد حج و عمره بر هر فرد توانایی فرض و واجب است، که این به معنای نهی شرک به طور عام بوده و ذره ای از آن هم درست و شایسته انسان نیست، نه برای فرشته مقرب و نه برای پیامبری که فرستاده شده از سوی خداوند است و نه برای کعبه ای که خانه خدا در زمین خداست و اینکه می بینی که مردم امروزه به کعبه سوگند یاد می کنند و چیزی از آن می خواهند که کسی جز خداوند قادر به انجام آن نیست. واضح و آشکار است که کعبه نه سودی می رساند و نه ضرری، خداوند برای بندگان خود طواف بر آن و عبادت در نزد آن را تشریح کرده و آن مکان را قبله گاه امت محمد ﷺ ساخته است. طواف بر آن مشروع، ولی سوگند به آن و خواستن از آن نامشروع و ممنوع است. پس ای مکلف! بر توست که میان آنچه مشروع و آنچه ممنوع است تفاوت قائل شوی، اگر چه هر فردی از افراد جاهل که همانند چهار پا یانند با تو مخالفت کنند، آنها نه تنها چهارپایند بلکه از چهارپایان نیز گمراهترند.

و عبارت «شما شرک می ورزید و می گوید آنچه خدا و تو بخواهی» بنده اگر چه خواست و اراده دارد ولی خواست و اراده وی تابع مشیت و خواست خداست و قدرت اراده هیچ چیزی را جز به اراده و خواست خداوند ندارد. همانگونه که خداوند فرموده است: ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ۖ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝﴾ (التکویر: ۲۸ - ۲۹) یعنی: برای کسانی از شما که بخواهند راه راست را در پیش بگیرند و حال آنکه نمی توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد.

و در جایی دیگر فرموده است: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ أَخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۝﴾

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝﴾ (الإنسان: ۲۹ - ۳۰)

یعنی: این (قرآن) اندرز و یاد آوری است برای هر کس که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند. شما نمی توانید بخواهید مگر اینکه خدا بخواهد، بی گمان خداوند بس آگاه و کار بجاست

این آیات و حدیث مذکور پاسخی است بر قدریه و معتزله که قدر را نفی می کنند. همان کسانی که مدعی اند که بنده خواست و مشیتی دارد که با آنچه خداوند از او خواسته و آنرا اراده کرده است مخالفت می کند. انشاء الله در باب منکرین قدر، دلایلی که ادعای آنان را باطل سازد، خواهد آمد. چرا که آنان (منکرین قدر خداوند) مجوس این امت هستند.

ولی اهل سنت و جماعت در این باب و مسائل دیگر به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ متمسک می شوند، معتقدند که مشیت و خواست بنده در همه چیز و در تمامی اعمال و گفتار تابع مشیت و خواست خداوند است. خواه موافق شریعت خداوند باشد و خواه مخالف آن، در همه شرایط تابع خواست خداست هر آنچه موافق شریعت خداست خداوند آنرا دوست دارد و بدان راضی و خشنود است و آنچه مخالف آن است آنرا از بنده نمی پسندد. همانطوری که خداوند متعال فرموده است ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ (الزمر: ۷)

یعنی: اگر کفر پیشه کنید خداوند از شما بی نیاز است، ولی کفر را برای بندگان خود راضی نیست.

لذا بنابر حدیث مذکور، سوگند یاد کردن به کعبه شرک است. چرا که پیامبر ﷺ آن شخص یهودی را به دلیل سخنی که مطرح کرد؛ مبنی بر اینکه شما شرک می ورزید، تایید نمود.

و همچنین نسائی از ابن عباس روایت کرده است که مردی به پیامبر ﷺ گفت: آنچه خدا و تو بخواهی. پیامبر ﷺ فرمود: آیا مرا همتای خدا قرار می دهی؟ بلکه بگو آنچه تنها خداوند بخواند.

ابن ماجه از طفیل - برادر مادری عایشه - روایت کرده است که گفت: در خواب دیدم گویا به نزد عده ای از یهودیان رفتم. گفتم: شما مگر همان گروهی نیستید که می گوئید عزیز پسر خداست؟ گفتند: مگر شما همان کسانی نیستند که می گوئید: آنچه خدا بخواند و محمد بخواند سپس به دسته ای از مسیحان گذشتم و گفتم: مگر شما کسانی نیستید که می گوئید: مسیح پسر خداست؟ گفتند: مگر شما همان کسانی نیستید که می گوئید: آنچه خداوند بخواند و محمد بخواند. هنگامی که صبح شد به هر کسی که رسیدیم این موضوع را گزارش کردم. سپس نزد پیامبر ﷺ آمده به او نیز خبر دادم. فرمود: آیا کسی را از این موضوع با خبر ساختی؟ گفتم: آری. پیامبر ﷺ خداوند را حمد و ثنا گفت و فرمود: طفیل خوابی را دیده که برخی از شما ها را از آن مطلع ساخته است. شما سخنی به زبان می آوردید که فلان و بهمان چیز مانع می شد که شما را از آن باز دارم و نهی کنم. (و آن اینکه) نگوئید: آنچه خدا بخواند و محمد بخواند، بلکه بگوئید آنچه تنها خداوند بخواند.

مصنف می گوید: همچنین نسائی از ابن عباس روایت کرده است که مردی به پیامبر ﷺ گفت: آنچه خدا و تو بخواهی پیامبر ﷺ فرمود: آیا مرا همتای خدا قرار می دهی؟ بلکه بگو آنچه تنها خداوند بخواند.^۱

این مقوله روایت قبلی را در شرک بودن مساله مذکور تایید می کند، چون این دو با «او» به آن عطف شده و حکم آنها مساوی است.

عبارت «آیا مرا همتای خداوند قرار می دهی؟» بیانگر آن است که هر کس بنده را با خداوند مساوی قرار دهد، اگر چه در شرک اصغر هم باشد، در واقع او را همتای خداوند قرار داده است «چه آن بنده خود بخوهد و چه ابا کند و چنین چیزی را نخواهد. برخلاف آن چیزی که جاهلان می گویند و شریک را در نوع خاصی از عبادت می دانند و در واقع عبادت خاصی را عبادت تلقی کرده و همان را نهی شده تلقی می کنند و در همان یک نوع عبادت شرک را خلاصه می کنند، هر کس را که خداوند خیری برای او بخوهد وی را فهم در دین عطا می کند.^۱

مصنف می گوید:^۲ ابن ماجه از طفیل - برادر مادری عایشه - روایت کرده است که گفت: در خواب دیدم گویا به نزد عده ای از یهودیان رفتم. گفتم: شما مگر همان گروهی نیستید که می گوید عزیر پسر خداست؟... تا آخر.

مقصود از طفیل برادر مادری عایشه همان بن عبدالله بن سخره برادر مادری عایشه و صحابی است که یک حدیث در نزد ابن ماجه از وی روایت شده که انهم حدیث مذکور در این باب است.

این روای او حق است به همین سبب رسول خدا ﷺ آنرا تایید و به مقتضای آن عمل کرده است.

آنها را از اینکه بگویند آنچه خدا و رسول خدا بخوانند نهی کرده و به آنان فرمان داد که بگویند آنچه تنها خداوند بخوهد (همه خواستها منوط به خواست خداوند است

۱- ترجمه حدیث «من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین» با این لفظ بخاری: کتاب العلم (۷۱) باب من یرد الله خیراً یفقهه فی الدین و مسلم: کتاب الزکاة (۱۰۳۷)(۱۰۰) باب الهی عن المساله از حدیث معاویه روایت کرده اند.

۲- صحیح است: ابن ماجه: کتاب الکفارات (۲۱۱۸) باب النهی ان یقال ماشاء الله و شئت البانی در الصحیحة (۱۳۸) با شواهد خود آنرا صحیح دانسته است

وخواست هیچکس را نباید در تساوی با خواست او مطرح کرد (تردید نیست که برای اخلاص کاملتر آن است که فرد بگوید اگر خداوند بخواهد و سپس فلانی بخواهد و چنین سخنی از شرک دور تر است چرا که فرموده پیامبر ﷺ تصریح دارد بر توحیدی که از هر جهت با همتا گزینی برای خداوند منافات دارد بنابراین شخص آگاه و با بصیرت بالاترین مراتب کمال را برای خود در مقام توحید و اخلاص بر می‌گزیند.

عبارت «فلان و بهمان چیز مانع می‌شد که شما را از آن (سخن) باز دارم» در برخی طرق وارد شده است که شرم پیامبر ﷺ از آنان مانع می‌شد که آنها را از چنان سخنی باز دارد ولی پس از آنکه طفیل داستان خواب خود را برای وی ﷺ مطرح ساخت و پیامبر ﷺ خطاب به مردم آنها را به طور رساو بلیغ از گفتن چنان سخنی بازداشت. پس از آن به طور مداوم پیامبر ﷺ این مساله را به یاران خود ابلاغ می‌کرد تا اینکه دینش را کامل و نعمتش را بر او تمام نمود و او نیز به طور آشکار دریافت او را به همگان رسانید که درود و صلوات و سلام خداوند بر او ﷺ و بر تمامی پیروان و یارانش.

همچنین روایت مورد بحث این باب بیانگر و مؤید مفهوم این فرموده پیامبر ﷺ نیز است که می‌فرماید: رویای درست «راست» جزئی از چهل و شش اجزای نبوت است.^۱

(شارح) اگر چه رویا خواب است ولی در واقع وحی است امرو نهی که با وحی ثابت می‌شود با آن نیز ثابت می‌گردد. والله اعلم (البته مقصود رویای صادقانه است).

۱- بخاری: کتاب التعبیر (۶۹۸۷) باب الرویا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءاً من النبوة: مسلم: کتاب الرویا (۲۲۶۴)(۷) از حدیث عبادة بن صامت.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: شناخت یهود از شرک اصغر.

دوم: هنگامی که با فهم انسان هوا و هوس آمیخته باشد (دچار مشکل و درگیر هوس می شود و از حق باز می ماند).

سوم: فرموده پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه «آیا مرا همتای خداوند قرار می دهی؟» پس وضعیت کسی که در قالب شعر می گوید: کسی جز تو ندارم تا به او پناه ببرم و دو بیت بعد از آن که قبلا گذشت چگونه است و با او چگونه برخورد خواهد شد؟!

چهارم: اراده خدا را در کنار اراده پیامبر ﷺ آوردن شرک اصغر است، چون پیامبر ﷺ فرمود: فلان و بهمان مرا از گفتن آن بازداشت. (اگر شرک اکبر بود نمی توانستند مانع او شوند).

پنجم: رویای صادق و درست از اقسام وحی محسوب می شود.

ششم: رویای صادق گاهی سبب تشریح برخی از احکام می شود.

باب: هرکس روزگار را دشمنام دهد در واقع خداوند را آزرده است

فرموده خداوند است که می‌فرماید: ﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ (الجاثیه: ۲۴)

یعنی: منکران رستاخیز می‌گویند حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، کسی ما را هلاک نمی‌سازد، آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند، بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند.

مصنف این باب را اینگونه آغاز کرده است و می‌گوید: باب: هرکس روزگار را دشنام دهد، در واقع خداوند را آزرده است فرموده خداوند است. که می‌فرماید: ﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ (الجاثیه: ۲۴)

یعنی: منکران رستاخیز می‌گویند حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، کسی ما را هلاک نمی‌سازد، آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند.

عماد ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: خداوند از زبان دهریان کافر و کسانی از مشرکان عرب که با آنان در انکار معاد هم سخن هستند خبر می‌دهد که ﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ﴾ یعنی: جز این دنیا دنیای دیگری در کار نیست، عده ای می‌میرند و گروهی زندگی می‌کنند و در پی آن نه قیامتی وجود دارد و نه رستاخیزی در کار است. این سخن مشرکان عرب و منکران رستاخیز بود و فیلسوفان الهی آنان نیز چنین می‌گفتند. آنان خلقت نخستین و بازگشت به سوی پروردگار را انکار می‌کردند. فیلسوفان دهری و دوری «که منکر پدید آوردنده هستند»، معتقدند که در هر سی و شش هزار سال هر چیزی به همان حالتی که در ابتدا بوده است بر می‌گردد و گمان کرده‌اند که این روند و چرخش به طور متناوب به گونه ای پایان ناپذیر تکرار می‌شود. با چنین باوری با عقل ستیز کرده و نقل و شریعت را نیز دروغ پنداشته‌اند و تکذیب کرده‌اند، به همین سبب گفته‌اند (وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) «جز پروردگار کسی ما را نمی‌میراند».

به خداوند نیز فرموده است (وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) یعنی علمی بدان ندارند بلکه تو هم و تخیل می‌کنند.

در صحیح از ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «خداوند فرموده است: فرزند آدم مرا می‌آزارد، روزگار را ناسزا می‌گوید در حالیکه من روزگارم، شب و روز را من می‌گردانم. در روایتی نیز آمده است که روزگار را ناسزا نگویند چرا که خداوند همان روزگار است.»

حدیثی که صاحبان دو کتاب صحیح^۱ (مسلم و بخاری) و ابو داود و نسائی از روایت سفیان بن عینه از زهری و از سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده‌اند بدین نحو است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا می‌آزارد، روزگار را ناسزا می‌گوید در حالیکه من روزگارم، شب و روز را من می‌گردانم. در روایتی نیز آمده است که روزگار را ناسزا نگویند، چرا که خداوند همان روزگار است.^۲

در روایتی دیگر آمده است «فرزند آدم نگوید: ای روزگار خراب شده (نفرین بر روزگار) زیرا که من روزگار هستم شب و روز را گسیل می‌دارم، و اگر بخواهم آندو را نگه می‌دارم و در قبضه خود می‌گیرم».^۳

(بغوی) در شرح السنه می‌گوید: حدیث (مورد بحث در متن اصلی) حدیثی است که مسلم و بخاری بر صحت آن اتفاق نظر دارند و از طریق معمر به چند جهت از ابوهریره روایت کرده‌اند. معنایش این است که عادت عرب بر این بود که در هنگام نزول

۱- بخاری التفسیر (۴۸۲۶) باب سورة الحائیه. مسلم کتاب الالفاظ من الادب (۲۲۴۶) (۱) باب النهی عن سب الدهر

۲- مسلم: کتاب الالفاظ من الادب (۲۲۴۶) باب النهی عن سب الدهر.

۳- مسلم: کتاب الالفاظ من الادب (۲۲۴۶) (۳) باب النهی عن سب الدهر از حدیث ابوهریره.

حوادث طبیعی و بلا یا روزگار را نکوهش و ناسزا می گفت: زیرا هر گرفتاری و بلائی که برای آنان پیش می آمد را به روزگار نسبت می دادند و می گفتند گرفتاریها و مصیبتهای دهر گرفتارشان کرده است، پس هرگاه سختی که به آنان می رسید به روزگار نسبت می دادند و فاعل این سختی ها را ناسزا می گفتند. لذا نکوهش و ناسزاگویی آنان در واقع به خداوند - عزوجل - بر می گشت، چرا که در حقیقت فاعل آن خداوند بود. به همین دلیل از ناسزاگویی روزگار نهی شدند (این مختصری بود از آنچه در شرح السنه پیرامون این موضوع مطرح شده است).

ابن جریر به همین طریق با سیاق بسیار عجیبی روایت مذکور را آورده است و می گوید: مردمان دوران جاهلیت می گفتند: تنها روز و شب ما را هلاکت می سازند (می میرانند) و در واقع روز و شب است که ما را هلاک ساخته و می میرانند و زنده می سازند. بنابراین خداوند در کتاب خود فرمود: ﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا اللَّهُ ﴾ و روزگار را ناسزا گفتند. پس خداوند عزتمند و با جلال فرمود: فرزند آدم مرا می آزارد. روزگار را ناسزا می گوید، حال آنکه من روزگارم هر کاری در دست من است روز و شب را می گردانم.

ابن ابی حاتم نیز از احمد بن منصور، از سریق بن نعمان از ابن عیینه حدیث قدسی مذکور را روایت کرده است. سپس از یونس، از ابن وهب، از زهری، از ابو سلمه، از ابوهریره روایت کرده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرماید: خداوند متعال می فرماید: فرزند آدم روزگار را نکوهش می کند در حالیکه من روزگارم، روز و شب در دست من است این حدیث را صاحب الصحیح روایت کرده است و همچنین نسائی از حدیث یونس بن یزید آنرا آورده است.

محمد بن اسحاق از علاء بن عبدالرحمن از پدرش، از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند - عزوجل - می فرماید: از بنده ام طلب قرض کردم به

من نداد. و بندهام مرا نکوهش می کند و می گوید: ای وای روزگار، در حالی که من روزگارم.^۱

شافعی، ابو عیید و دیگر پیشوایان در تفسیر «روزگار را ناسزا نگویند زیرا که خداوند همان روزگار است» می گویند؛ عرب در دوران جاهلیت هنگامی که گرفتار بلا و مصیبت و سختی می شدند و می گفتند ای روزگار خراب شده (نفرین بر روزگار) این کارها را به روزگار نسبت می داد و آنرا ناسزا می گفتند و بد گویی می کردند در حالیکه فاعل آنها تنها خداوند متعال است. بنابراین گویا خداوند را بد گویی می کردند.

چرا که در حقیقت انجام دهنده آنها خداوند بود. به همین خاطر و به این اعتبار از ناسزا گویی روزگار آنها را بازداشت. زیرا که خداوند همان روزگاری بود که آنان عنوان کرده و آن کارها را به وی نسبت می دادند. این نیکوترین تفسیر پیرامون عبارت مذکور است - و مقصود در حقیقت همین است و الله اعلم.

ابن جریر و کسانی از ظاهریه که از وی تبعیت کرده اند در این خصوص دچار خطا و اشتباه شده اند که روزگار (دهر) را به استناد همین حدیث از اسمهای نیکوی خداوند به شمار آورده اند.

با عبارت «شب وروز را من می گردانم» معنای حدیث بیان گردیده است و گردانیدن (تقلیب) او در حقیقت همان تصرف وی در شب و روز است به گونه ای که مردم دوست دارند یا کراهت دارند.

در این حدیث یک قسمت اضافه نیز وجود دارد که مصنف رحمه الله علیه آنرا نیاورده است و آنهم عبارت «بی‌دی الامر» تمام کارها به دست من است.

۱- احمد (۵۰۶،۳۰۰/۲) ابن خزیمه (۲۴۷۹) و حاکم (۴۱۸/۱) سند آن ضعیف است. قسمت آخر حدیث را ابن ابی عاصم در السنة (۵۹۸) با این لفظ آورده است که «لیشتمنی ابن آدم یقول و ادهره... بنابراین گفته البانی سند این روایت حسن است».

مصنف در ادامه می گوید: در روایتی نیز آمده است که روزگار را ناسزا نگوید چرا که خداوند همان روزگار است.

معنای این روایت همان است که در حدیث قبل بدان تصریح شده است به این تعبیر که من روزگارم و شب و روز را من می گردانم، یعنی هر خیر و شری که در طول روزگار و گذران شب و روز جاری می شود به اراده و تدبیر، و علم و حکمت خداوند متعال است هیچ گیری در آن با او مشارکت ندارد. هر چه بخواهد شدنی و هر چه نخواهد نشدنی است. بنابراین آنچه در هر دو حالت شدن و نشدن بر بنده واجب است ستایش او و گمان نیکو داشتن به اوست و باید با توبه به او بازگشت و به او مراجعه نمود.

همانطوری که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَقَطَعْنَا فِي الْأَرْضِ أُمَّامًا مِّنْهُمْ الصَّلْحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَهُمْ

بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾ (الأعراف: ۱۶۸)

یعنی: ایشان را به نیکی ها و بدیها آزمایش کردیم تا باز گردند.

و همچنین فرموده است ﴿ وَبَلَوْنَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾ (الأنبياء:

۳۵)

یعنی: ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها کاملاً می آزمایشیم و سرانجام به سوی ما برگردانده می شوید.

کسانی که کارها را به روزگار نسبت داده اند، فراوانند همانگونه که در اشعار مولودون (شعرای جدید) مثل ابن معتز، متنبی و دیگران، آمده است. اینکه سالها را به سختی و شدت توصیف کنند، نسبت فعل به روزگار محسوب نمی شود مثلاً خداوند فرموده:

﴿ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَا كُنَّ مَا قَدَّمْتُمْ هُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ (يوسف: ۴۸)

یعنی: سپس بعد از آن هفت سال سخت خواهد آمد. برخی از شعرا گفته اند:

ترجمه شعر: در مفهوم زمان شبها چیز شگفتی هستند که لحظات گذران (عمرها) میان آنها پیچیده و گشوده می شوند. (تنگی و گشایش گذشت لحظات در میان آنها به وقوع می پیوندد).

کوتاهی آنها با اندوه و غمها طولانی است و درازی و طولانی بودن آنها با خوشی و شادمانی کوتاه است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: نهی از ناسزاگویی و نکوهش روزگار (زمانه).
دوم: نامگذاری نکوهش روزگار به آزار رساندن خداوند (یعنی کسی که روزگار را ناسزا بگوید گویا خداوند را آزرده است).
سوم: تأمل و اندیشه اینکه خداوند همان روزگار است.
چهارم: شخص اگر چه در دل خود نیز اراده کند و گاهی ناسزاگو و نکوهشگر محسوب می‌شود.

باب (درستی یا نادرستی عبارتی مثل) قاضی القضاة و امثال آن

در صحیح به طریق ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: فرو مایه ترین اسم نزد خداوند، اسم مردی است که ملک الاملاک (صاحب ملکها) نامیده می‌شود، حال آنکه مالکی (صاحبی) جز خداوند وجود ندارد.

سفیان می‌گوید: شاهنشاه نیز از این دست اسمهاست.
لفظ «أخنع» یعنی او ضع: فرو مایه ترین، پست ترین.

مصنف این باب را به درستی یا نادرستی برخی از اسمها اختصاص داده است. مثل اسم قاضی القضاة یعنی قاضی تمامی قاضیان، و اسمی نظیر آن که به نوعی مختص خداوند است و مسمای آن برازنده خدای متعال است. این مقوله و شرح را مصنف با حدیثی که در این باب وارد شده است قیاس کرده و قاضی القضاة را به ملک الاملاک که در حدیث مطرح شده به دلیل تشابه معنای آنها در یک حکم تلقی نموده و از آن نهی کرده است.

مصنف می‌گوید: در صحیح به طریق ابوهریره^۱ از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: فرو مایه ترین اسم نزد خداوند، اسم مردی است که ملک الاملاک (صاحب ملکها) نامیده می‌شود، حال آنکه مالکی (صاحبی) جز خداوند وجود ندارد. چرا که این لفظ تنها به خداوند متعال تعلق دارد و در واقع او صاحب همه ملکهاست. مالکی بزرگتر و

۱- بخاری: کتاب الادب (۶۲۰۶) باب أبغض الاسماء الی الله مسلم: کتاب الادب (۲۱۴۳) (۲۰) باب تحریم التسمی بملک الاملاک و بملک الملوک.

عظیم تر از او وجود ندارد. صاحب همه ملکها و داری جلال و بخشش فراوان است. هر ملک و صاحب اختیار بودنی را خداوند به هر کدام از بندگانش که بخواهد می‌دهد و مالکیت‌های دیگران عاریه و امانتی است که در اندک زمانی به سرعت به او برگردانده خواهد شد. صاحب اختیار و مالک اصلی این‌ها خداوند است. گاه آنچه را که فردی در اختیار و تملک خود دارد از تملک او خارج می‌کند. و گاهی نیز مالکیت و صاحب اختیار بودن آن فرد را از مملوک خارج می‌سازد.

و از آن حقیقتی جز اسم آن که مسمايش از بین رفته باشد باقی نمی‌ماند، ولی پادشاهی و مالکیت پروردگار جهانیان دائم و کامل است و پایانی ندارد.

دادگری در دست اوست، هر کس را بخواهد پست و فرومایه می‌کند و هر کس را بخواهد بالا می‌برد. با علم خود و نگهبانانی که بر بندگان گماشته است، اعمال آنها را نگه می‌دارد و هر فردی با عملکرد خود مجازات می‌شود؛ اگر عمل او خیر باشد مجازات وی نیز خیر است و اگر عملش شر باشد به تبع آن با شر مجازات می‌شود. همانگونه که در حدیث آمده است پروردگارا تمام حمد و سپاس از آن توست و پادشاهی و اختیار همه چیز در دست توست. تمام خیرات در دست تو و به دست توست و تمامی کارها به سوی تو بر می‌گردند. هر آنچه خیر است از تو خواهانم و از هر آنچه شر است به تو پناه می‌برم.

مقصود از سفیان (در متن اصلی) همان سفیان بن عیینة است. مقصود از شاهنشاه، همان است که در نزد غیر عرب (فارسها) به پادشاه همه سرزمینها یا صاحب اختیار تمام ملک‌ها می‌گفتند: به همین سبب سفیان بن عیینة آنها را مثال زد، چون در واقع تعبیری از ملک‌الاملاک نزد غیرعربهاست.

در روایتی دیگر آمده است شخص مسمی به آن اسم (ملک‌الاملاک)، مبعوض ترین و خبیث ترین فرد نزد خداست. لفظ «أغیظ» یعنی منفورترین و مغضوب ترین فرد نزد خداست والله اعلم.

و لفظ «أخبت» نیز یعنی چنان فردی نزد خداوند خبیث و ناپاک است، بنابراین چنین فردی اوصافی را به سبب خود بزرگ بینی و همچنین تعظیم و بزرگداشت مردم برای او طوری که شایستگی بزرگی نیست، در خور جمع کرده است.

چنین شخصی روز قیامت پست و فرومایه است به همین دلیل نزد خدا خبیث ترین و منفورترین و حقیرترین افراد است، چرا که فرد خبیث و منفور در نزد خدا، روز قیامت پست ترین و ناپاک ترین فرد است به دلیل اینکه با نعمتهایی که خداوند به وی عطا کرده بود بر مردم خود برتری فروخت و خود را بزرگ پنداشت.

لفظ «أخنع» یعنی اوضع: فرومایه ترین، پست ترین. پس آنچه را که در معنای اغیظ گفتیم.

مفید این معنا است آن فرد نزد خدا منفورترین و حقیرترین فرد است. (که أخنع نیز در واقع به هیمن معناست).

حدیث باب بیانگر برحذر داشتن مردم از خود بزرگ بینی است، همانطوری که ابوداود از ابو مجلز روایت کرده است که گفت: معاویه رضی الله عنه بر ابن زبیر و ابن عامر وارد شد پس ابن عامر بر خواست ولی ابن زبیر به حالت خود نشسته باقی ماند، معاویه به ابن عامر گفت: بنشین، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود: هر کس دوست داشته باشد که مردم برای او به پا شوند منزلگاهی از آتش برای خود برگزیده است.

ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده است و می گوید: حسن است.^۱

از ابو امامه رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه بر عصایی تکیه کرده بود بر ما وارد شد، برای او به پا خواستیم، سپس به ما فرمودند: همچون غیر

۱- صحیح است: ابوداود: کتاب الادب (۵۲۲۹) باب فی قیام الرجل للرجل: ترمذی: کتاب الأدب (۲۷۵۴) باب ماجاء فی کراهیة قیام الرجل للرجل، البانی نیز در الصحیحة (۳۵۷) آنرا صحیح دانسته است.

عربها هنگام وارد شدن کسی که برخی به منظور تعظیم برای برخی دیگر به پا می‌خیزند، برپا نشوید، ابو داود این حدیث را روایت کرده است.^۱

صفت «أعیط» که به منفورترین ترجمه شد، از جمله صفاتی است که همانند سایر صفاتی که به طریق کتاب و سنت به خداوند داده اند مورد اختلاف واقع شده و همان مباحثی که میان فرق مختلف در خصوص صفات خداوند وجود دارد، در این صفت نیز صدق می‌کند. هیچ صفاتی نیست که در کتاب و سنت وارد شده باشد مگر اینکه تبعیت از آن و اثبات آن به گونه ای که شایسته جلال و عظمت خداوند است، واجب می‌باشد. اثبات این صفات برای خداوند بدون تشبیه و منزه داشتن خداوند بی‌آنکه یکی از این صفات تعطیل شوند و این در خصوص تمامی صفات صدق می‌کند و همگی در یک حکم اند. که دیدگاه اهل سنت و جماعت از صحابه و تابعین و تمام کسانی که بعد از آنها بوده اند و در زمره فرقه راهیافته از میان فرقه های هفتاد و سه گانه اند، همین دیدگاه است.

این اختلاف و چند دستگی در اواخر قرن سوم و پس از آن به وجود آمد و چنین اختلاف و تفرقه و چند دستگی و خروج از صراط مستقیم در میان امت برای کسانی که آگاهی و اطلاع دارند، پوشیده نیست. خداوند یگانه یاری رسان و کمک کننده‌ای است.

۱- ضعیف است: ابوداود کتاب الادب (۵۲۳۰) باب فی قیام الرجل للرجل

البانی در الصحیحة (۳۴۶) ان را تضعیف کرده است و می‌گوید: ضعیف است و در سند آن آشفتگی و ضعف و جهالت وجود دارد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: نهی از اینکه فردی ملک الاملاک نامیده شود.
دوم: نهی از هر چیزی که در معنای ملک الاملاک است مثل قاضی القضاة.
سوم: فهم و درک سخت گیری در این زمینه ها و امثال آن، با قطع نظر از اینکه ممکن است در دل معنای اصلی آن مد نظر نباشد.
چهارم: فهم و درک اینکه چنین اسمهایی مختص خداوند سبحان است.

باب: احترام گذاشتن به اسمهای خداوند و تغییر نام افراد به سبب
اسماء خداوند

از ابو شریح روایت شده است که وی را ابوالحکم می خواندند، پیامبر ﷺ به وی فرمودند: خداوند خود حکم است و حکم هر چیزی در دست اوست. پس ابو شریح گفت: قوم من هرگاه دچار اختلاف می شدند به نزد من آمده در میان آنان حکم (قضاوت) می کردم و هر دو دسته از حکم من راضی می شدند. پیامبر ﷺ نیز فرمودند: چه نیکوست این (عملکرد تو). آیا فرزندی داری؟ گفت (سه فرزند بنام) شریح، مسلم و عبدالله (دارم) پیامبر ﷺ فرمود: کدامیک بزرگتر است؟ گفتم: شریح. پیامبر ﷺ فرمود: پس تو ابوشریح هستی. ابو داود و دیگران این حدیث را روایت کرده اند.

مصنف می گوید: باب: احترام گذاشتن به اسمهای خداوند و تغییر نام افراد به سبب
اسماء خداوند.

از ابو شریح روایت شده است که وی ابوالحکم کنیه شده بود پیامبر ﷺ به وی فرمودند: خداوند خود حکم است و حکم هر چیزی در دست اوست. پس ابو شریح گفت: قوم من هرگاه دچار اختلاف می شدند به نزد من آمده در میان آنان حکم (قضاوت) می کردم و هر دو دسته از حکم من راضی می شدند. پیامبر ﷺ نیز فرمودند: چه نیکوست این (عملکرد تو).

آیا فرزندی داری؟ گفت (سه فرزند بنام) شریح، مسلم و عبدالله (دارم) پیامبر ﷺ فرمود: کدامیک بزرگتر است؟ گفتم: شریح. پیامبر ﷺ فرمود: پس تو ابوشریح هستی ابو داود و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند.^۱

مقصود از ابوشریح آنگونه که در خلاصه التهذیب آمده است، همان ابوشریح خزاعی است. نامش خویلد بن عمرو است در روز فتح مکه اسلام آورد. بیست حدیث از وی روایت شده است دو حدیث را بخاری و مسلم باهم اتفاقاً روایت کرده‌اند و یک حدیث را نیز تنها بخاری آورده است. ابو سعید مقبری، نافع بن جبرو عده ای دیگر از وی حدیث روایت کرده‌اند ابن سعد می‌گوید به سال شصت و هشت در مدینه وفات یافت. شارح می‌گوید نام وی هانی بن یزید کنندی است. که این گفته حافظ است. و بنا بر گفته‌ای نامش حارث ضبابی است که این سخن به مزی نسبت داده شده است.

لفظ «یکنی» در عبارت عربی همان کنیه است: آنچه که با «أب» یا «أم» و امثال آن شروع می‌شود. ولی لقب اینگونه نیست مثل زین العابدین و نظیر آن. عبارت پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه خداوند خود حکم است و حکم هر چیزی در دست او است. یعنی خداوند سبحان در دنیا و آخرت حکم است. در دنیا به طریق وحی که پیامبران و فرستادگان خود نازل کرده است در میان بندگان خود حکم می‌کند و هیچ قضیه و مسأله ای نیست مگر اینکه خداوند در آنچه بر پیامبرش نازل کرده از قران و حکمت، حکم کرده است. خداوند شناخت این احکام را برای بیشتر علمای این امت آسان نموده است، و این امت در گمراهی اتفاق و اجماع نظر نمی‌کنند. اگر در پاره ای از احکام علما دچار اختلاف شده‌اند به ناچار یکی از آنها باید بر آن حکم حقیقی که مد نظر خداوند است درست

۱- صحیح است: ابو داود کتاب الادب (۴۹۵۵) باب فی تغییر الاسم القبیح نسائی کتاب آداب القضاء (۲۲۶/۸) باب اذا حکموا رجلا ففضی بینهم، البانی در الارواء (۲۶۱۵) و صحیح الجامع (۱۸۴۱) این حدیث را صحیح دانسته است.

رسیده باشد پس هر کس که خداوند او را از نیروی فهم بهره‌مند ساخته و به او ملکه درک بخشیده باشد به وسیله آن به سخن درست و صحیح از قول و دیدگاه‌های علما می‌برد، چنین فهمی از طریق فضل و منت و احسان خداوند برای آن شخص آسان می‌گردد که هیچ بخشش و فضلی از چنین عطیه‌ای بالاتر و ارجمند تر نیست. از خداوند فضل و کرمش را درخواست می‌کنیم!

در دنیا و آخرت حکم در دست اوست همانند این سخن خداوند که فرموده است:

﴿ وَمَا أَخْلَقْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ۗ ﴾ (شوری: ۱۰) یعنی: در هر چیزی که

دچار اختلاف شدید حکم آن در دست خدا است و همچنین فرموده است: ﴿ فَإِن نَّزَعْتُمْ

فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۗ ﴾

(النساء: ۵۹)

یعنی: و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر او بر گردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است. پس ارجاع حکم به خدا در واقع ارجاع آن به کتاب اوست و ارجاع حکم به رسول او نیز ارجاع آن به پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام حیاتش و ارجاع آن به سنت وی صلی الله علیه و آله پس از مرگ ایشان است.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را به یمن فرستاد به وی فرمود: بر چه اساسی حکم می‌کنی؟ گفت: با کتاب خدا. فرمود: اگر در کتاب خدا نیافتی (به چه حکم می‌کنی)؟ گفت: با سنت رسول خدا حکم می‌کنم. گفت: اگر در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم آن مسأله را نیافتی؟ گفت: با نظر خود اجتهاد می‌کنم و حکم می‌دهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام حمد و ثنا ویژه خداوندی است که فرستاده رسول خدا را در آنچه که رسول خدا را خشنود می‌سازد موفق گردانید.^۱ معاذ از بزرگترین دانشمندان صحابه نسبت به احکام و شناخت حلال و حرام و کتاب و سنت بود. بنابراین اجتهاد را در

۱- تخریج آن در شماره (۳۴۰) گذشت.

مساله ای که حکمی در کتاب و سنت پیرامون آن نیامده است برای وی جایز دانست. بر خلاف آنچه امروزه و یا قبلاً از سوی برخی از اهل تفریط و کوتاهی اتفاق می افتد، مبنی بر اینکه از حکم کتاب و سنت غافل و جاهلند و گمان می کنند که اجتهاد با وجود جهل آنها از حکم کتاب و سنت برای آنان نیز جایز است. یعنی بی آنکه در خصوص حکم یک مساله به کتاب و سنت مراجعه کنند با به رأی و نظر خود فتوای دهند).

در روز قیامت تنها خداوند است که حکم می کند هنگامی که برای حکم نهایی در میان بندگان نازل می شود، پس با علم خود در میان بندگان حکم می کند. و اوست که هیچ عمل پوشیده ای از اعمال بندگانش بروی و پنهان و پوشیده نیست. از این رو فرموده است ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۴۰)

یعنی: خداوند ذره‌ای ظلم و ستم روا نمی دارد و اگر از کسی کار نیکی سرزند، آن را چند برابر می گرداند و از سوی خود پاداش بزرگی عطا می کند. حکم در روز قیامت تنها بر اساس نیکی ها و بدیهاست. حق مظلوم را از ظالم اگر آن ظالم نیکی هایی داشته باشد از نیکی های وی خواهد گرفت و اگر نیکی هایی نداشته باشد بدیهای مظلوم را اگر نه بر بدیهای ظالم می افزایشد. نه ذره ای بر ظلم ظالم بیش از اندازه می افزایشد و نه از حق مظلوم به اندازه نا چیز کم می کند.

عبارت ابو شریح مبنی بر اینکه «قوم من هر گاه دچار اختلاف می شد به نزد من آمده در میان آنان حکم می کردم و هر دو طرف دسته از من راضی می شدند» پیامبر ﷺ نیز فرمودند: چه نیکوست این (عملکرد تو).

معنای این عبارت و الله اعلم - این است هنگامی که قوم ابو شریح دریافتند که وی شخصی با انصاف و عدالت گر در میان آنهاست و پی بردند که او به آنچه هر دو طرف را خشنود سازد، معرفت دارد، به همین سبب در نزد آنان مقبول و مورد رضایت آنان بود. در واقع در میان مردم اصلاحگر بود.

چرا که مدار صلح بر رضایت است نه الزام و یا مراجعه بر جادوگران و اهل کتاب از یهود و نصاری و همچنین مدار و محور صلح و حکم استناد به وضعیت و احوال اهل جاهلیت مبنی بر مراجعه به بزرگان و گذشتگان آنان که مخالفت با کتاب و سنت باشد، نیست. همانطوری که امروزه بسیار اتفاق افتاده است. (یعنی نمی توان برای حکم نهایی به بزرگان دوران جاهلیت مراجعه کرد بلکه باید به کتاب خدا و سنت پیامبرش مراجعه شود).

همچون وضعیت طاغوتیان که به حکم خدا و رسول خدا توجهی ندارد بلکه آنچه در نزد آنان معتمد است همان حکمی است که بر اساس هواهای نفسانی و نظرات شخصی و جمعی مطرح می شود.

برخی از مقلدان نیز به این دسته ملحق می شوند، همان کسانی که تقلید آنها از نظرات فردی به آنان اجازه نمی دهد تا آنچه را که درست و صحیح و موافق کتاب و سنت است بپذیرند. خداوند کمک کنند و یاریگر است.

سخن پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه آیا فرزندی داری؟ وی گفت: (سه فرزند بنام شریح، مسلم و عبدالله (دارم) پیامبر ﷺ فرمود: کدامیک بزرگتر است؟ گفتم: شریح. پیامبر ﷺ فرمود: پس تو ابوشریح هستی. این داستان بیانگر آن است که در کتبه غالباً فرزند بزرگتر در نظر گرفته می شود، این مفهوم و معنا علاوه بر حدیث مذکور در جاهای دیگری نیز مطرح شده است. و الله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: احترام به اسمهای خدا و صفات آن، اگر چه معنای آن مد نظر
نباشد.

دوم: تغییر اسم فرد به خاطر احترام گذاشتن به اسم خدا.
سوم: برگزیدن اسم فرزند بزرگتر برای کنیه.

باب: تمسخر و شوخی کردن با چیزی که در آن یاد خدا یا قرآن یا رسول خداست

خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَلَيْسَ وَعَائِنِيهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴾ (التوبه: ۶۵)

یعنی: اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بپرسی. می گویند بازی و شوخی می کردیم، بگو آیا با خدا و آیات او و پیامبرش می توان بازی و شوخی کرد؟!

از ابن عمر، محمد بن کعب، زیدبن اسلم و قتاده - که حدیث بعضی از این افراد در حدیث بعضی دیگر تداخل شده است - روایت شده است که مردی در غزوه تبوک گفت: «از این خوانندگان (قرائت کنندگان) ما، شکم باره تر، دروغگو تر و ترسو تر در هنگام نبرد کسی را ندیده ایم. که مقصود وی محمد ﷺ و یاران گرامی ایشان بود. عوف بن مالک به وی گفت: دروغ گفتنی بلکه تو منافق هستی» به رسول خدا ﷺ خبر خواهم داد عوف نزد رسول خدا رفت تا او را از این سخن وی با خبر سازد. پس دریافت که قرآن از وی پیشی گرفته است. آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمده در حالیکه رسول خدا ﷺ به قصد حرکت کرد سوار شتر خود شد پس آن مرد گفت: ای رسول خدا ﷺ ما غرق سخنان دوستانه جمعی بودیم و راه را اینگونه بر خود قطع می کردیم (از راه حق باز می ماندیم) ابن عمر می گوید: گویا من به او می نگریستم که خود را به کمر بند شتر پیامبر ﷺ آویخته بود و سنگها بر پاهایش فرو کوبیده می شدند. در حالی که می

خود را به کمر بند شتر رسول خدا ﷺ در آویخته بود در حالی که (در حین حرکت شتر) پاهایش به سنگ لاختها فرو کوبیده می شد و رسول خدا ﷺ به او توجهی نمی کرد. عبد الله بن وهب می گوید: هشام بن سعد از زید بن اسلم از عبدالله بن عمر به من خبر داد و گفت: مردی در هنگام غزوه تبوک در یک مجلس گفت: مثل این قرائت کنندگان کسی را شکم باره تر و دروغگوتر تر سوتر در هنگام نبرد ندیده ام، یکی از آن مجلس گفت: دروغ گفتی، بلکه تو منافق هستی، به رسول خدا ﷺ خبر خواهیم داد پس سخن وی به رسول خدا ﷺ رسید و آیات مذکور (قرآن) نازل شد. عبدالله عمر می گوید: من دیدم که او (آن مرد منافق) خود را به کمر بند شتر پیامبر ﷺ آویخته بود و سنگها او را فرو می کوبیدند. در حالیکه می گفت: ای رسول خدا ﷺ ما غرق سخنان بیهوده شده و بازی می کردیم.

رسول خدا ﷺ نیز می فرمود: ﴿أَيُّ اللَّهِ وَعَائِنَهُ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ (۶۵-۶۶) لَا تَعْتَدِرُوا فَلَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿التوبة: ۶۵-۶۶﴾

لیث نیز از هشام بن سعد به همین شیوه روایت کرده است.

ابن اسحاق می گوید: جماعتی از منافقان از جمله آنها ودیعۀ بن ثابت برادر بنی امیه بن زید بن عمر و بن عوف و مردی از اشجع همپیمان بنی سلمۀ که به او مخشی بن حمیر می گفتند به رسول خدا ﷺ اشاره می کردند در حالیکه او ﷺ به جنگ تبوک عازم بود. برخی از آنان به برخی دیگر می گفتند آیا می پندارید که آدم کش بنی اصفهر همانند آدم کشان عربند و ایندو به یکدیگر شبیه اند (مقصودشان تمسخر کردن پیامبر ﷺ بود)؟! (در خطاب تمسخر آمیز و نیشخند گونه به مومنان می گفتند) سوگند به خدا فردا ما به همراه شما (دشمن مومنان) از ترس و لرز مومنان گرفتار بندها و ریسمانهای اسارت آنان هستیم. مخشی بن حمیر نیز گفت: سوگند به خدا دوست داشتم هر کدام از ما به صد

۱- حسن است ابن جریر (۱۱۹/۱۰) و ابن ابی حاتم (۶۴/۴) از ابن عمر این حدیث را روایت کرده است.

ضربه شلاق محکوم می شدیم در عوض از آیات قرآن که در خصوص جنگ با شما (اهل تبوک) نازل شده است رهایی می یافتیم.

رسول خدا ﷺ به عمار بن یاسر فرمود برو نزد این گروه که با سخنان خود آتش بر پا کرده اند در خصوص آنچه گفتند: از آنان پرس، اگر انکار کردند به آنان بگو آری چنین و چنان گفتید عمار به سوی آنان رهسپار شد و سخن پیامبر ﷺ را به آنان گفت، پس آنان به نزد رسول خدا ﷺ آمده از وی عذر خواهی می کردند و پوزش می طلبیدند و دیعۀ بن ثابت می گوید - و رسول خدا ﷺ بر شتر خود ایستاد - در حالیکه یکی از آنان کمر بند شتر رسول خدا ﷺ را گرفته بود گفت: ما غرق (سخنان بیهوده) و سرگرم بودیم و مخشی بن حمیر گفت ای رسول خدا (ص) نام من و نام پدرم به وسیله من زمین گیر شد. گویا مراد در آیه مذکور او بوده است که خداوند فرموده است: ﴿إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً﴾ (التوبة: ۶۵ - ۶۷) یعنی: اگر گروهی از شما را ببخشم گروهی دیگر را عذاب می دهم. در این آیه مخشی بن حمیر نیز مد نظر است، وی که عبدالرحمن نامیده شده است. از خداوند خواست در مکانی شهید شود که کسی آنجا را نداند، در روز جنگ یمامه کشته شد و اثری از وی پیدا نشد.

عکرمه در تفسیر این آیه می گوید: مردی - که انشاءالله از جمله کسانی است که خداوند او را بخشیده است - می گفت: پروردگارا من آیه ای را می شنوم که وقتی به آن توجه می کنم پوستم از شنیدن آن می لرزد و دلها جلا می یابند. پروردگارا مرگم را کشته شدن در راه خود قرار بده، تا کسی نگوید که من او را کفن و دفن و غسل کردم. گفت: پس در روز جنگ یمامه کشته شد همه افراد مسلمان پیدا شدند بغیر از او.

خداوند می فرماید: (لَا تَعْتَدُوا فَمَا كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) یعنی: عذر نیاورید چرا که بعد از ایمانتان کافر شدید.

یعنی با این گفته خود که تمسخر کردید کافر شدید. (إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ).

که مخشی بن حمیر از جمله این دسته است که خداوند آنها را بخشید، (نُعَذِّبُ طَائِفَةً) یعنی: گروهی را عذاب می دهیم؛ خداوند تمامی شما را نمی بخشد بلکه به ناچار برخی از شما عذاب داده خواهید شد. (بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ) یعنی آنان مجرم بودند؛ مقصود اینکه با چنان سخن ناروا و اشتباهی مجرم گشتند. پایان.

شیخ الاسلام می گوید: خداوند به پیامبر ﷺ فرمان داد تا به آنان بگوید (فَدَكَّرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) یعنی پس از ایمانتان کافر شدید. بنابر این سخن کسانی که می گویند آنان پس از ایمان زبانی خود کافر شدند و در دل خود کافر بودند، صحیح نیست. زیرا ایمان بازبان با وجود کفر قلب. ایمان مقرون به کفر است.

گفته نمی شود بعد از ایمانتان کافر شدید چرا که آنان نیز همیشه ذاتاً کافر بودند. اگر مقصود این باشد که شما پس از اظهار ایمان، کفرتان را ظاهر کردید. پس آنان برای مردم آشکار نکردند بلکه تنها برای خواص آنان آشکار کردند و با خواص مردم همیشه آنگونه بودند و لفظ دلالت ندارد که آنها همیشه منافق بودند.

شیخ الاسلام رحمته الله در جای دیگر می گوید. آیه در واقع خبر داده است که آنان پس از ایمانشان کافر شدند و کفر شان هم به سبب همان سخنی بود که گفتند. چرا که خودشان هم اقرار داشتند که ما سخن کفر آمیز گفتیم و غرق در سخنان بیهوده و سرگرم بودیم. این گفته آنان بیانگر آن است که تمسخر کردن آیات خداوند کفر است.

چنین سخن تمسخر آمیزی تنها از کسی ممکن است صادر شود که سینه اش برای آن گشایش یافته و راحت می تواند آنرا به زبان جاری سازد و اگر در قلب او ایمان بود وی را از چنین گفتاری باز می داشت. قرآن بیان می کند که ایمان قلبی بر حسب خود مستلزم عمل ظاهری نیز است.

مثلاً خداوند فرموده است:

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتُونَكَ بِذِكْرٍ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ

يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ (النور: ٤٧ - ٥١)

یعنی: می گویند به خدا و پیامبر ایمان داریم. و اطاعت می کنیم اما پس از این ادعا گروهی از ایشان رویگردان می شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده می شوند تا در میانشان داوری کند بعضی از آنان رویگردان می گردند. ولی اگر ایمان به حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند آیا در دلهایشان بیماری است؟ یا شک و تردید دارند یا می ترسند خدا و پیامبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه خودشان ستمگرند. مومنان هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و رستگاران واقعی ایشانند.

بنابراین ایمان را از کسی که از اطاعت پیامبر ﷺ رویگردان شده نفی کرده است. و خبر می دهد که مومنان چون به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا در میان آنها حکم کنند. می شنوند و اطاعت می کنند. در حقیقت بیان کرده است که شنیدن و اطاعت از لوازم ایمان است. پایان.

همچنین روایت مذکور در این باب بیانگر آن است که انسان گاهی با سخنی که به زبان می آورد و یا عملی که از او سر می زند کافر می گردد و شدیدترین و خطرناکترین وجه کفر آن است که شخص در قلب خود نیز کافر شود، چنین کفری همچون دریای بی کران است. علاوه بر این بیانگر ترس از نفاق اکبر است چرا که خداوند پیش از آنکه آنان سخنان کفر آمیز مذکور را بگویند بر ایشان ایمان را ثابت کرده است همانطوری که

ابن ملیکه می گوید: با سی تن از یاران پیامبر ﷺ برخورد کردم که همگی آنان از نفاق بر خود می ترسیدند.^۱ از خداوند سلامت، بخشش و عافیت در دنیا و آخرت را خواستاریم.

۱- بخاری به صورت معلق (۱۰۹/۱) آنرا آورده است. ابن ابی خيثمه در تاریخ خود آنرا به طور متصل ذکر کرده است همچنین محمد بن نصر مروزی در کتاب الایمان و ابوزرعہ دمشقی در تاریخ خود آنرا به صورت مستقل آورده اند. همانطوری که حافظ در الفتح (۱۱۰/۱۰) گفته است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
 نخست: بسیار نیز با اهمیت است اینکه شخص اگر خدا و آیات و
 رسولش را مسخره کند کافر است.

دوم: تفسیر آیه همین است، حال هر کسی که آنرا انجام دهد مشمول این
 حکم خواهد بود.

سوم: تفاوت میان سخن چینی و دلسوزی برای خدا و رسول خدا ﷺ
 چهارم: تفاوت میان بخشش و عفو که خداوند دوست دارد و شدت و
 سخت گیری با دشمنان خدا

پنجم: برخی از عذر خواهی ها شایستگی قبولی و پذیرش را ندارند.

باب

این فرموده خداوند که: ﴿وَلَيْنَ أَذَقَنَّهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتُهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْبَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾﴾ (فصلت: ۵۰)

یعنی: اگر ما به او (انسان) به دنبال ناراحتی و زیانی که به او رسیده است از سوی خود مرحمتی روا داریم، گستاخانه خواهد گفت: این حق من است. و اصلاً گمان نمی‌برم که قیامتی در میان باشد و اگر (به فرض هم) به سوی پروردگارم بر گردم. حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم ما کافران را مسلماً از کارهایی که کرده‌اند، آگاه خواهیم کرد و حتماً عذاب سخت و فراوانی را بدیشان می‌چشانیم.

مجاهد در تفسیر سخن چنین فردی که در این آیه حالت او مطرح شده است می‌گوید: این مرحمت خداوند با عملکرد من حاصل شده و من شایستگی و استحقاق آنرا داشته‌ام.

ابن عباس می‌گوید: مقصود آن فرد این است که آن رحمت و مرحمت خداوندی از جانب خود او (آن فرد) است.

و خداوند در جای دیگر از زبان قارون می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (القصص: ۷۸)

یعنی: قارون گفت: این مال در سایه آگاهی و دانشی که دارم به من داده شده است. قتاده در تفسیر این گفته قارون از بیان قرآن کریم می‌گوید: یعنی: من از طریق علم به شیوه‌های کسب و تجارت، این ثروت و مال را بدست آورده‌ام.

برخی نیز گفته اند: مقصود این است که من این ثروت و مال را به طریق آگاهی خداوند مبنی بر اینکه شایستگی داشتن آنرا دارم از طرف او دریافت کرده ام. که این در واقع به معنای سخن مجاهد است که در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی به دلیل شرف و برگزاری که نزد خداوند دارم این مال و دارایی به من عطا شده است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است از رسول خدا شنید که می‌فرمود: سه نفر در میان بنی اسرائیل بودند که یکی جذامی، دیگری کچل و سومی نابینا بود. خداوند خواست که آنها را آزمایش کند. پس فرشته ای را به نزد آنان فرستاد در ابتدا به نزد فرد جذامی آمد به او گفت: چه چیزی برای تو از همه چیز دوست داشتنی تر است؟ گفت: رنگ نیکو و پوستی خوب و پسندیده و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‌اند از من زودده شده‌اند.

پس از آن فرشته دستی بر او بکشید و آن چیز ناپسند (بیماری پوستی) از وی زودده شد و پوستی نیکو و رنگی پسندیده به وی بخشیده شد، فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوبتر است؟ گفت: شتر یا گاو - که ابن اسحاق در این شک کرده است - پس شتر حامله ای به وی عطا شد، فرشته به وی گفت: خداوند برای تو در آن برکت قرار دهد. گفت: سپس نزد کچل آمد به وی گفت: چه چیزی برای تو از همه محبوبتر است؟ گفت: بوی خوب و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‌اند از من زودده شده اند، پس فرشته دستی بر او کشید و این ننگ و عار از وی زودده شد و موی نیکو و پسندیده به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوب تر است؟ گفت: گاو و شتر. پس گاو حامله ای به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: خداوند در آن برای تو برکت قرار دهد، فرشته نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز در نزد تو چیست؟ گفت:

اینکه خداوند بینایی ام را به من برگرداند، تا به وسیله آن مردم را ببینم. پس فرشته دستی بر او کشید و بینای اش را خداوند به او برگرداند. فرشته به وی گفت: کدام مال را بیشتر دوست داری؟ گفت: گوسفندی زایا (حامله).

شتر، گاو و گوسفند این سه نفر زاییدند و بچه دار شدند. هر کدام از این سه نفر صاحب دشتی از شتر، گاو و گوسفند شدند. سپس فرشته به شکل و شمایل فرد جذامی به نزد او آمده و گفت: مردی تهیدست هستم که تمام اسباب سفرم از من قطع شده و امروز جز خدا و تو کسی که نیازم را به وی ابراز کنم به خاطر کسی که به تو رنگ و پوست نیکو و مال بخشید، شتری را از تو می خواهم تا در این سفر باقیمانده برای ادامه سفر برای من کفایت کند، آن مرد گفت: حقوق آن فراوان است. فرشته گفت: گویا من ترا می شناسم. تو همان نیستی که به سبب پلیدی جذام، مردم ترا فقیر کرده بودند؟ پس خداوند عزوجل به تو مال بخشید؟ آن مرد گفت: این مال نسل به نسل به من ارث رسیده است. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند ترابه همان حالت نخستین برگرداند. گفت: سپس فرشته به شکل فرد کچل به نزد او آمد عین همان گفته هایی را که به جدا می گفته بود به این فرد نیز گفت: فرد کچل نیز همانند اولی او را رد کرد. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند ترا به حالت اولیه ات برگرداند.

سپس فرشته به شکل و شمایل نابینا به نزد وی آمد گفت: مردی تهیدست و مسافر در راه مانده هستم اسباب سفر از من قطع شد (قادر به ادامه سفر نیستم) جز خدا و تو کسی را ندارم تا به وی ابراز نیاز کنم به خاطر کسی که بینایی ات را به تو برگرداند، گوسفندی از تو می خواهم تا کفایت ادامه سفرم باشد. فرد نابینا گفت: من انسان نابینایی بودم که خداوند بینایی ام را به من بازگردانید هر چه را که می خواهی از

گوسفندان من برای خود برگیر و هر چه را خواستی برای من بگذار. سوگند به خدا امروز هر چیزی که بر می‌گیری بر تو به خاطر خداوند سخت نمی‌گیرم. فرشته گفت: مالت را نگهدار که شما امتحان شدید. خداوند از تو خشنود و راضی گشت، ولی بر آن دو نفر خشمگین شد. این روایت را مسلم و بخاری آورده اند.

مصنف رحمته این باب را با این سخن خداوند متعال آغاز کرده است که می‌فرماید:

﴿وَلَئِنْ أَدَقَّتْهُ رَحْمَةٌ مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ﴾ (فصلت: ۵۰)

در ادامه سخنانی را از ابن عباس و دیگر مفسران در خصوص معنای این آیه و آیات بعد از آن آورده است که معنای آنرا کامل و بی کم و کاست بیان کرده است. اینکه هر کدام از آنان معنای آیه مذکور را به یک چیزی حمل کرده‌اند. به معنای اختلاف نظر آنان در برداشت معانی متعدد نیست. بلکه هر کدام از معانی مذکور فردی از مجموع معانی آن است.

عماد بن کثیر رحمته می‌گوید: این فرموده خداوند: ﴿ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ، عَلَيَّ عَلِيمٌ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ﴾ (الزمر: ۴۹) ترجمه: هنگامی که از سوی خود نعمتی بدو (انسان) عطا می‌کنیم خواهد گفت: این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانی ام به من داده شده است، چنین نیست بلکه وسیله آزمایش او است.

خداوند با این آیه خبر داده است که انسان در حالت و وضعیتی که به ضرری دچار شده است به درگاه خداوند گریه و زاری می‌کند و به سوی او بر می‌گردد و او را به فریاد می‌خواند، سپس چون خداوند نعمتی را به او عطا کرده، طغیان و سرکشی می‌کند و می‌گوید (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ، عَلَيَّ عَلِيمٌ عِنْدَهُ، مَا يَعْنِي بِرَأْسِاسِ كَارِدَانِي خُودِمِ بِهٖ مِنْ عَطَا شُد).

یعنی: از آنجایی که خداوند شایستگی مرا می دانست این نعمت را براساس شایستگی به من عطا کرده است. و اگر من نزد خدا خوش اقبال نبودم، خداوند این نعمت را به من نمی بخشید ولی خداوند می فرماید: (بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ مَّا يَعْنِي أَنْ كَوْنَهُ نَيْسَتُ كِه تُو مِي پنداری بلکه آن وسیله ای است برای اینکه خداوند ترا آزمایش کند؛ تا معلوم گردد که اطاعت می کنی یا نافرمانی سر می گیری؟ با وجود اینکه از قبل ما بدان علم داریم. با وجود اینکه آن مایه آزمایش آنهاست ولی ﴿ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾ الزمر: ۴۹ بیشتر آنان نمی دانند و به همین سبب چنین سخنانی را به زبان می آوردند و چنان ادعایی را دارند ﴿ قَدْ قَالُوا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴿ الزمر: ۵۰ یعنی: کسانی که پیش از اینان بودند و شرایط اینها را داشتند نیز چنین می گفتند، گمان و ادعای بسیاری از افراد در امتهای گذشته چنین بود ﴿ فَمَا آغَىٰ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾ الزمر: ۵۰ یعنی: آنچه را کسب کردند آنان را از وعده خداوند بی نیاز ساخت. سخنشان درست نبود. جمع کردن و کسب کردن سودی به حال آنان نداشت، همانطوری که خداوند از وضعیت قارون خبر می دهد که:

﴿ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ؕ أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾ (القصص: ۷۶ - ۷۸) یعنی: وقتی قوم او (قارون) بدو گفتند: مغرورانه شادمانی نکن که خدا شادمان مغرور را دوست نمی دارد. به وسیله آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را بجوی و بهره خود از دنیا را فراموش نکن و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز به او نیکی کن و در زمین تباهی مجوی که خدا تبهکاران را دوست نمی دارد. قارون گفت: این مال در سایه آگاهی و دانشی که دارم به من داده شده است مگر ندانسته است که خداوند نسلهای زیادی را نابوده کرده است، که از او قدرت بیشتری و

در گردآوری مهارت بیشتری داشته‌اند. روز قیامت گناهکاران از گناهانشان پرسیده نمی‌شوند (به اندازه ای واضح و آشکار است که نیازی به پرسش نیست).

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾

(سبأ: ۳۵)

یعنی: گفتند: ما مال و فرزند بیشتری داریم بنابراین عذاب داده نمی‌شویم.

مصنف رحمته در ادامه به حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه استناد کرده است، به این نحو که از ابوهریره رضی الله عنه شده است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند که می‌فرماید: سه نفر در میان بنی اسرائیل بودند که یکی جذامی، دیگری کچل و سومی نابینا بود. خداوند خواست که آنها را آزمایش کند. پس فرشته ای را به نزد آنان فرستاد. در ابتدا به نزد فرد جذامی آمد به او گفت: چه چیزی برای تو از همه چیز دوست داشتنی تر است؟ گفت: رنگ نیکو و پوستی خوب و پسندیده و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‌اند از من زدوده شده‌اند.

پس آن فرشته دستی بر او کشید و آن چیز ناپسند (بیماری پوستی) از وی زدوده شد و پوستی نیکو و رنگی پسندیده به وی بخشیده شد. فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوبتر است؟ گفت: شتر یا گاو - که ابن اسحاق در این شک کرده است - پس شتر حامله‌ای به وی عطا شد فرشته به وی گفت: خداوند برای تو در آن برکت قرار دهد. گفت: سپس نزد کچل آمد به وی گفت: چه چیزی برای تو از همه محبوبتر است؟ گفت: موی خوب و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‌اند از من زدوده شده‌اند. پس فرشته دستی بر او کشید، این ننگ و عار از وی زدوده شد و موی نیکو و پسندیده به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوب تر است؟ گفت: گاو و شتر. پس گاو حامله‌ای به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: خداوند در آن برای تو برکت قرار دهد. فرشته نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز در نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند بینایی ام را به من برگرداند. تا به وسیله آن مردم را بینم. پس فرشته دستی بر او کشید و بینای اش را خداوند به او برگرداند. فرشته به وی گفت: کدام مال را بیشتر

دوست داری؟ گفت: گوسفندی زایا (حامله)، شتر، گاو و گوسفند این سه نفر زاییدند و بچه‌دار شدند. هر کدام از این سه نفر صاحب دشتی از شتر، گاو و گوسفند شدند. سپس فرشته به شکل و شمایل فرد جذامی به نزد او آمده و گفت: مردی تهیدست هستم که تمام اسباب سفرم از من قطع شده و امروز جز خدا و تو کسی که نیازم را به وی ابراز کنم ندارم، به خاطر کسی که به تو رنگ و پوست نیکو و مال بخشید، شتری را از تو می‌خواهم تا در این سفر باقیمانده برای ادامه سفر برای من کفایت کند. آن مرد گفت: حقوق آن فراوان است. فرشته گفت: گویا من ترا می‌شناسم. تو همان نیستی که به سبب پلیدی جذام مردم ترا فقیر کرده بودند پس خداوند عزوجل به تو مال بخشید؟ آن مرد گفت: این مال نسل به نسل به من ارث رسیده است. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند ترا به همان حالت نخستین برگرداند. گفت: سپس فرشته به شکل فرد کچل به نزد او آمد، عین همان گفته‌هایی را که به جذامی گفته بود به این فرد نیز گفت: فرد کچل نیز همانند اولی او را رد کرد. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند ترابه حالت اولیه‌ات برگرداند.

سپس فرشته به شکل و شمایل نابینا به نزد وی آمد و گفت: مردی تهیدست و مسافر در راه مانده هستم اسباب سفر از من قطع شد (قادر به ادامه سفر نیستم) جز خدا و تو کسی را ندارم تا به وی ابراز نیاز کنم به خاطر کسی که بینایی‌ات را به تو برگرداند گوسفندی از تو می‌خواهم تا کفایت ادامه سفرم باشد. فرد نابینا گفت: من انسان نابینایی بودم که خداوند بینایی‌ام را به من بازگردانید هر چه را که می‌خواهی از گوسفندان من برای خود بگیر و هر چه را خواستی برای من بگذار. سوگند به خدا امروز هر چیزی که بر من می‌گیری بر تو به خاطر خداوند سخت نمی‌گیرم. فرشته گفت: مالت را نگهدار که

شما امتحان شدید. خداوند از تو خشنود و راضی گشت، ولی بر آن دو نفر خشمگین شد، این روایت را مسلم و بخاری آورده‌اند.^۱

لفظ «الناقة العشرا» یعنی ماده شتری که حامله است

و «النتج» به معنای زاییدن است و در روایتی نیز به صورت «فتج» آمده است. ناتج شتر در واقع همان قابله است برای زن که بچه را از او بیرون می‌کشد.

عبارت «وَلَدٌ هَذَا» یعنی ولادتش را بر عهده گرفت. در شتر انتج به کار می‌رود. مولد، ناتج و قابله همه به یک معنا هستند ولی قابله برای غیر حیوان به کار می‌رود.

«انقطعت بی الحبال» یعنی اسباب از من قطع شده است. حبال: اسباب.

عبارت «لا أجهدک» یعنی در آنچه برای خود بر می‌گیری بر تو سخت نمی‌گیرم، هر چه می‌خواهی بردار (هر آنچه خواستی بردار) که نووی این قسمت اخیر را گفته است.

این حدیث، حدیث بسیار بزرگی است و بسیار جای عبرت دارد که دو نفر اول نعمت خدا را انکار کردند و نعمتی را که از سوی خداوند بود اقرار نکردند و نعمت را به کسی که آنرا بخشیده است نسبت ندادند. حق خداوند را ادا نکردند، پس خداوند بر آنان خشم گرفت، ولی شخص نابینا به نعمت خداوند اعتراف نمود و آنرا به نعمت دهنده اصلی نسبت داد و حق را در آن ادا نمود و با عملی کردن ارکان سه گانه شکر، مستحق رضایت و خشنودی خداوند گشت. ارکان سه گانه ای که تنها با بجا آوردن آنها شکر تحقق می‌یابد، عبارتند از: اقرار به نعمت، نسبت دادن آن به خداوند و بخشش آن در چیزی که خداوند دوست دارد.

۱- بخاری: کتاب احادیث الأنبياء (۳۴۶۴) باب حدیث الرص، اعمی و اقرع بنی اسرائیل. مسلم: کتاب

الزهد و الرقائق (۲۹۶۴) (۱۰)

علامه ابن رقیم رحمته الله می گوید: اصل شکر به معنای اعتراف بر نعمتِ نعمت دهنده بر وجه فروتنی، خواری و محبت است پس هر کسی که نعمت را نشناسد و بدان جاهل است شکر بجا نیاورده است.

و هر کس نعمت را بشناسد ولی نعمت دهنده را نشناسد باز هم او را شکر نکرده است. هر کس نعمت و نعمت دهنده را بشناسد ولی او را انکار کند همانطوری که منکر نعمت و نعمت دهنده انکار می کند چنین فردی به آن نعمت کافر شده است و هر کس نعمت و نعمت دهنده را بشناسد و بدان اقرا کرده و آنرا انکار نکند، ولی برای نعمت دهنده فروتنی نکند، او را دوست نداشته باشد و بدان راضی نباشد، چنین فردی نیز شکر گزاری نکرده است. هر کس نعمت و نعمت دهنده را بشناسد و بدان اقرار کند و برای نعمت دهنده فروتنی نماید او را دوست داشته و به آنچه داده است خشنود و راضی باشد و آنرا در جهت اطاعت و دوست داشتن نعمت دهند به کار گیرد، چنین شخصی شاکر نعمت او است که به ناچار علم قلبی و عملی که به دنبال آن علم می آید، لازمه شکر هستند، که آن عمل در واقع همان گرویدن به سوی نعمت دهنده و دوست داشتن و فروتنی برای اوست.

عبارت «قدرنی الناس» مردم او را به سبب اینکه از نزدیکی و دیدن وی کراهت داشتند، رها و فرو نهاده بودند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه ﴿ وَلَئِنْ أَدَقَّنَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ ﴾ فصلت: ۵۰. تا آخر

آیه

دوم: معنی: ﴿ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي ﴾ فصلت: ۵۰ خواهید گفت: که این از آن من

است.

سوم: معنی ﴿ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ﴾ القصص: ۷۸ یعنی با علم و آگاهی

خودم این نعمت به من عطا شده است.

چهارم: عبرتها و درسهای بزرگی که در این داستان شگفت انگیز وجود

دارد.

باب

در خصوص این فرموده خداوند که ﴿ فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ ﴾ (الأعراف: ۱۹۰) یعنی: اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها داد، (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثر دانستند و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتایانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند.

مصنف این باب را با این فرموده خداوند آغاز کرده است که می‌فرماید: ﴿ فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ ﴾ (الأعراف: ۱۹۰) امام احمد رحمته الله در معنای این آیه می‌گوید: عبد الصمد از عمر بن ابراهیم از قتاده از حسن از سمره از پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که از حواء فرزندی متولد شد، شیطان بر حواء طواف می‌کرد و فرزندان او چندان زنده نمی‌ماند. شیطان به وی گفت: نامش را عبدالحارث بگذار، در آنصورت زنده می‌ماند. پس حواء فرزندش را عبدالحارث نام نهاد و زنده ماند. این کار براساس وحی شیطان و فرمان او صورت می‌گرفت.^۱

ابن جریر نیز از محمد بن بشار بندار، از عبدالصمد بن عبدالوارث این حدیث را روایت کرده و می‌گوید این حدیثی حسن و غریب است.

۱- ضعیف است: احمد (۱۱/۵) ترمذی کتاب التفسیر (۳۷۷) باب و من سورة الاعراف.

و تنها از حدیث عمر بن ابراهیم آنرا می‌شناسم و برخی آنرا از عبدالصمد بی آنکه آنرا رفع کند (به پیامبر ﷺ نسبت دهد) روایت کرده‌اند. حاکم نیز در المستدرک خود از حدیث عبدالصمد به صورت مرفوع آورده است و می‌گوید این حدیث سندش صحیح است ولی مسلم و بخاری آنرا نیاورده‌اند. امام احمد نیز آنرا از ابو محمد بن ابی حاتم در تفسیر خود از ابو ذرعه رازی، از هلال بن فیاض از عمر بن ابراهیم به صورت مرفوع روایت کرده است.

ابن جریر می‌گوید: ابن وکیع از سهیل بن یوسف از عمرو از حسن در خصوص این فرموده خداوند (جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا) برای ما روایت کرد که وی گفت: این در خصوص برخی از پیروان ادیان است و برای آدم نبوده است. بشرین معاذ از یزید، از سعید از قتاده برای ما روایت کرده است که گفت: حسن می‌گفت: آنان یهود و نصاری هستند. خداوند فرزندان را به آنان بخشید و آنها نیز این فرزندان را یهودی و مسیحی کردند. این اسناد از حسن رحمه الله علیه صحیح است.

عماد ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: از جمله آثاری که در این زمینه وارد شده، این است که محمد بن حصین از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که گفت: حواء برای آدم علیه السلام فرزندان را می‌زاید و آنان را به بندگی خداوند وا می‌داشت و به اسامی مثل عبدالله، عبید الله و نظیر آنان آنها را نامگذاری می‌کرد و آنان می‌مردند، ابلیس نزد آندو (آدم و حوا) آمد و گفت: اگر شما با اسم دیگری غیر از آن اسمها آنها را نامگذاری کنید در آنصورت زنده می‌مانند. پس فرزندی پسر از حوا متولد شد و نامش را عبدالحارث نهادند. که مقصود فرموده خداوند یعنی ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ

شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَّىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾

نظیر آن اثر را سعید بن جبیر نیز از ابن عباس آورده است که ابن ابی حاتم آنرا روایت کرده است.

جماعتی از پیروان ابن عباس نظیر مجاهد، عکرمه و سعید بن جبیر و از طبقه دوم نیز افرادی نظیر قتاده، سدی و جمعی از افراد پس از آنها از مفسران و متأخرین که بی شمارند این اثر را از ابن عباس دریافت کرده‌اند.

عماد بن کثیر می‌گوید: گویا که اصل آن - و الله اعلم - از اهل کتاب گرفته شده است.

(شارح) به نظر می‌رسد چنین چیزی بسیار بعید است.

ابن حزم می‌گوید: (علما) بر تحریم اسمی که بیانگر بندگی غیر خداست اتفاق نظر کرده‌اند؛ اسامی مثل عبد عمرو، عبد الکعبه، و اسامی که نظیر آن هستند، بجز عبد المطلب.

مصنف در اینجا سخن ابن حزم را آورده است که می‌گوید: (علما) بر تحریم اسمی که بیانگر بندگی غیر خداست، اتفاق نظر کرده‌اند؛ اسامی مثل عبد عمرو، عبد الکعبه، و اسامی که نظیر آن هستند، بجز عبد المطلب». ابن حزم همان دانشمند اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم قرطبی ظاهری است.

وی دارای تالیفاتی نیز است در سن ۷۲ سالگی و به سال ۴۵۶ هـ در گذشت.

عبد المطلب در اینجا همان جد رسول خدا ﷺ است. وی همان ابن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خریمه بدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است که بالاتر از عدنان مورد اختلاف واقع شده است تردیدی نیست که از نسل اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام هستند.

ابن حزم رحمه الله علیه اتفاق علما را مبنی بر تحریم هراسمی که در آن نسبت بندگی به غیر خداست، حکایت نموده است. چرا که این کار شرک در الوهیت و ربوبیت محسوب می‌شود.

زیرا مردم همگی ملک خدا و بنده او هستند. خداوند آنها را تنها به بندگی خود و توحید ربوبیت و الوهیت خود فرا خوانده است. برخی از آنها برای خداوند بندگی کرده و او را در ربوبیت والوهیت یگانه می‌دارند.

و عده ای از آنها نیز در الوهیت برای او شریک قرار داده ولی به ربوبیت و اسماء و صفات او اقرار کرده و باور دارند که احکام قدری خداوند بر آنان جاری است و چاره ای از آن نیست.

همانطوری که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ (مریم: ۹۳).

یعنی: هر آنچه در آسمانها و زمین است برای خداوند رحمن بندگی می کنند. این همان پرستش و بندگی عام است ولی بندگی و پرستش خاص، تنها به کسانی که اهل اخلاص و فرمانبرداری از خداوند هستند، اختصاص دارد. همانگونه که خداوند می فرماید:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ (الزمر: ۳۶) یعنی: آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست. و آیاتی شبیه این آیه که بیانگر پرستش و عبادت به معنای خاص اند.

اینکه گفته است بجز عبدالمطلب این استثنایی از عموم و برگرفته از کل است. به این معناست که نامگذاری به این نام محذوریت و مخالفتی ندارد. چرا که اصل آن به معنای بندگی برده است (یعنی برده مطلب است).

در اینجا عبد به معنای برده است، به این توضیح که مُطلب، برادر هاشم به مدینه آمد و این برادر زاده اش یعنی شبیه در میان دایی هایش از قبیله بنی نجار خزرچ رشد و نمو کرد. زیرا هاشم با زنی در آن قبیله ازدواج کرده بود و این فرزند محصول آن ازدواج بود. هنگامی که در میان دای هایش به سن نوجوانی و تمیز رسید، با عمویش مطلب به مکه، شهر پدر و عشیره اش سفر کرد، اهل مکه می پنداشتند که او برده مطلب است و گفتند: این برده مطلب است. پس این اسم بر وی تعلق گرفت و همان معروف شد و تنها با همین اسم از او یاد می کردند و او را فرا می خواندند. لذا در اصل آن معنای مورد نظر (بندگی غیر خدا) باقی نماند.

و پیامبر ﷺ خود فرموده است که من فرزند عبدالمطلب هستم.^۱ این شخص در میان قریش و عرب بلند آوازه شد به طوری که در دوران جاهلیت سرور و شریفترین شخصیت قریش محسوب می شد، همان کسی است که چاه زمزم را حفر کرد و سقایت (آب دادن به حاجیان) به دست او و سپس به دست فرزندان او افتاد.

عبدالله نیز پدر رسول ﷺ یکی از فرزندان عبدالمطلب است، در زمان حیات پدرش وفات یافت.

حافظ صلاح الدین علانی در کتاب «الدرة السنية فی مولد خیر البریة» می گوید سن پدرش عبدالله هنگامی که آمنه از وی برای رسول خدا ﷺ حامله شد، حدود هیجده سال بود. سپس به مدینه رفت تا برای خانواده اش خرما بیاورد که در آنجا در نزد دایی هایش فرزندان عدی بن نجار در گذشت، در حالیکه بنا بر قول صحیح پیامبر ﷺ در شکم مادر بود.

(شارح) پیامبر ﷺ هنگامی که از مادرش متولد شد تحت کفالت جدش عبدالمطلب قرار داشت

حافظ ذهبی می گوید: پدرش عبد الله در گذشت در حالیکه پیامبر ﷺ بیست و هشت ماهه بود. بنا بر قولی کمتر از آن سن داشت و بنا بر قولی نیز وی در شکم مادر بود. برای خرما به مدینه رفته بود که در آنجا در گذشت. و بنا بر قولی نیز از مدینه گذشته و از شام بر می گشت، بیست و پنج سال زندگی کرد. که واقد می گوید: سخن اخیر ثابت ترین سخن در خصوص سن و فات اوست.

مادر پیامبر ﷺ آمنه در حالیکه به همراه او ﷺ از دیدار دایی های پدرش از قبیله بنی عدی بن نجار به سوی مکه بر می گشت در ابواء در گذشت، ام ایمن وی را به نزد جدش برد.

و تا زمان مرگ جدش تحت کفالت وی بود، پیامبر ﷺ در هنگام وفات جد خود هشت ساله بود که جدش سر پرستی او را به عمویش ابو طالب وصیت کرد.

۱- قسمتی از حدیث براء بن عازب که بخاری آنرا آورده است بخاری کتاب الجهاد (۲۸۶۴) باب من قاد دابة غیره فی الحروب. مسلم کتاب الجهاد و السیر (۱۷۷۶) (۷۸) باب فی غزوة حنین.

از ابن عباس در خصوص آیه مورد بحث این باب روایت شده است که گفت: هنگامی که آدم با او (حوا) همبستر شد وی حامله شد، پس شیطان به نزد آندو آمد و گفت: من همان همراه شما هستم که شما را از بهشت خارج ساخت یا از من اطاعت کنید و یا اینکه برای آن طفل (داخل رحم) دو شاخ گوزن نر قرار خواهم داد تا در شکم تو خارج شده و آنرا بشکافد و حتما این کار را خواهم کرد حتما. تاکید می کرد تا آندو را بترساند، آدم و حوا نام فرزند خود را عبدحارث نامیدند و از اطاعت شیطان سرباز زدند. پس آن طفل مرده متولد شد. سپس بار دیگر حامله شد و شیطان دوباره نزد آندو آمد سخن گذشته خود را دوباره تکرار کرد. آندو نیز از اطاعت سرپیچی کردند، آن طفل دوباره مرده متولد شد. سپس (برای بار سوم) حامله شد و شیطان نیز نزد آنان آمد و سخن قبلی خود را یادآور شد. دوستی فرزند به آنان دست یافت و چیره گشت، در نتیجه نامش را عبد الحارث نهادند و سخن خداوند مبنی بر اینکه (جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا) ناظر بر این معناست. این روایت را ابن ابی حاتم آورده است.

وی با سند صحیح از قتاده روایت کرده است که گفت: در اطاعت از آن شریک هستند نه در عبادت. و با سند صحیح از مجاهد در خصوص این فرموده که ﴿لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا﴾ الأعراف: ۱۸۹ روایت کرده است که گفت: آندو ترسیدند از اینکه طفل آنها انسان نباشد. که معنای همین روایت را از حسن، سعید و دیگران نیز روایت کرده است.

مصنف رحمته الله در اینجا به سخن ابن عباس در خصوص آیه مذکور استناد کرده است

که نظیر آن در معنای قبلی از ابن عباس مطرح کردیم.

شیخ ما^{رحمه}الله می گوید: این شرک در صرف نامگذاری بوده است و حقیقت شرکی که ابلیس آنرا می خواست تحقق نیافته است. چنین محلمی نیکوست. در واقع بیان می دارد که آنچه از سوی پدر و مادر اتفاق افتاد مبنی بر اینکه فرزندشان را عبد الحارث نامگذاری کردند، آن تنها یک نامگذاری صرف بوده و آندو نفر قصد آنرا نداشتند که او را به بندگی غیر خداوند بنامند معنای سخن قتاده همین است. مبنی بر اینکه در اطاعت از آن شریک هستند نه عبادت. (یعنی از شیطان اطاعت کردند نه اینکه او را عبادت کنند).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
 نخست: تحریم هر اسمی که بیانگر نسبت بندگی به غیر خداوند است.
 دوم: تفسیر آیه: ﴿ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ [الأعراف: ۱۹۰]
 سوم: شرک در نامگذاری صرفاً در آن نامگذاری بوده و حقیقت معنای آن مد نظر نبوده است.
 چهارم: بخشیدن فرزند صالح دختر نیز از نعمتهای خداوند است.
 پنجم: سلف میان شرک در اطاعت و شرک در عبادت تفاوت قائل بودند.

باب

پیرامون این فرموده خداوند متعال که فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱۸۰) (الأعراف: ۱۸۰)

یعنی: و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند، و شریک برایش قائل می‌شوند)، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند.

مصنف از این باب را با سخن خداوند آغاز کرده است که می‌فرماید: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ) از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خداوند دارای نود و نه اسم است.

یعنی از صد یک رقم کمتر هر کس آنها را برشمارد وارد بهشت می‌شود. خداوند فرد و واحد است از این رو فرد را دوست دارد. این حدیث را مسلم و بخاری در صحیح خود از حدیث سفیان بن عیینه روایت کرده‌اند.^۱

همچنین بخاری آنرا از ابویمان از ابوزناد از اعرج از سفیان روایت کرده است.^۲

۱- بخاری: کتاب الدعوات (۶۴۱۰) باب لله مائة اسم غیر واحد. مسلم: کتاب الذکر و الدعاء (۲۶۷۷) (۵)

باب فی اسماء الله تعالی و تفضل من احصاها.

۲- بخاری: کتاب التوحید (۷۳۹۲) باب ان لله مائة اسم الا واحداً.

{ترمذی نیز} از جوزجانی از صفوان بن صالح از ولید بن مسلم از شعیب با سند خود مثل روایت مذکور را آورده است.

و پس از این سخن که خداوند فرد است و فردیت را دوست دارد، اضافه می‌کند که او همان خداوندی است که معبود بر حقی جز او نیست، سپس این صفات را بر می‌شمارد، رحمن، رحیم، ملک، قدوس، سلام، مومن، مهمین، عزیز، جبار، متکبر، خالق، باری، مصور، غفار، قهار، وهاب، رزاق، فتاح، علیم، قابض، باسط، حافظ، رافع، معز، مذل، سمیع، بصیر، حکم، عدل، کبیر، حفیظ، مقیت، حبیب، جلیل، کریم، رقیب، حبیب، واسع، حکیم، ودود، مجید، باعث، شهید، الحق، وکیل، قوی، متین، ولی، حمید، محصی، مبدی، معید، یحیی، مصیت، الحی، قیوم، واجد، ماجد، واحد، منتقم، عفو، رؤوف، مالک، ملک، ذو الجلال، والاكرام، مقسط، جامع، غنی، مغنی، معطی، المانع، الصار، النافع، النور، الهادی، البدیع، باقی، وارث، رشید و صبور.^۱

سپس ترمذی می‌گوید: این حدیث، حدیث غریب است به وجه دیگری نیز از ابوهریره روایت شده است در بسیاری از روایات جز این حدیث ذکر از اسماء نیامده است.

آنچه که جماعتی از حافظان بدان اعتماد کرده‌اند این است که در حدیث مذکور اسماء خدا به صورت تفصیلی بر شمرده شده است و در واقع اسماء خداوند در آن مندرج شده است. مثلاً همانطوری که ولید بن مسلم و عبدالملک بن محمد صنعانی از زهیر بن محمد روایت کرده‌اند که گفت: آنگونه که به من رسیده بسیاری از اهل علم به این نود و نه اسم که در حدیث مطرح شده قائلند، یعنی آنها را از قرآن جمع آوری کرده‌اند

۱- ضعیف است: ترمذی کنای الدعوات (۳۵۷) باب رقم (۸۳) می‌گوید حدیث غریبی است. ابن حبان (۲۳۸۴- موارد) حاکم (۱۶/۱) ابن تیمیه در الفتاوی (۴۸۲/۲۲) و ابن کثیر در تفسیر خود (۲/۲۶۹) و ابن حزم در المحلی (۳۱/۸) به ضعف این حدیث اشاره کرده‌اند. البانی در ضعیف الجامع (۱۹۴۳) و آرنائو و ط در تخریج جامع الاصول (۱۷۴/۴ / ۱۷۵) این حدیث را ضعیف قلمداد کرده‌اند.

همانطوری که از جعفر بن محمد و سفیان و ابو زید لغوی نیز روایت شده است و الله اعلم.

این مطلبی است که عماد بن کثیر در تفسیر خود آورده است. سپس می‌گوید: باید دانسته شود که اسمای نیکوی خداوند در همین نود و نه اسم منحصر گشته است به دلیل روایتی که احمد از زید بن هارون از فضیل بن مرزوق از ابو سلمه جهنمی از قاسم بن عبدالرحمن از پدرش از عبدالله بن مسعود و او نیز از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند: هر فردی که دچار غم و اندوه من شود اگر بگو: پروردگارا من بنده توام و فرزند بنده و کنیز تو هستم، پیشانی «زمام» من در دست توست. فرمان تو در حق من نافذ و حکمت در حق من عین عدالت است. الهی من از تو به وسیله هر اسمی که خود را بدان نامیده‌ای یا در کتابت نازل کرده‌ای یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای یا آنرا نزد خود در علم غیب برگزیده‌ای مسألت می‌نمایم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور چشمم و دوری کننده رنج و غم من بگردانی، حتما خداوند غم و اندوهش را از بین برده و تبدیل به شادی و شادمانی می‌کند.

گفتند: ای رسول خدا آنرا آموزش ندهیم؟ فرمودند: آری لازم است بر کسی که آنرا شنیده است به دیگران تعلیم دهد، ابوحاتم و ابن حبان در صحیح خود آنرا آورده‌اند.^۱

عوفی می‌گوید: از ابن عباس در خصوص این فرموده خداوند که (وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ) روایت شده است که گفت: الحاد ملحدان این است که لات را در اسماء خداوند فرا می‌خوانند.

ابن جریح از مجاهد در خصوص آیه فوق روایت کرده است که گفت: لات را از الله و عزى را از عزير اشتقاق می‌کردند.

۱- صحیح است: احمد (۳۹۱/۱) ابن حبان (۲۳۷۲- موارد) ابن قییم در بدائع الفوائد (۱/۱۶۶) و شفاء العلیل (۲۷۴) آنرا صحیح دانسته است. البانی نیز در الصحیحۃ (۱۹۹) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

قتاده در خصوص یلحدون می گوید یعنی یشرکون، شریک می ورزند. علی بن طلحه از ابن عباس آورده است که گفت: الحاد یعنی تکذیب و دروغ پنداشتن.

اصل الحاد در کلام عرب یعنی امتناع از میانه‌روی (رویگردانی از راه درست و راست) میل به کزی ظلم و انحراف. لحدّ قبر از آن گرفته شده است به سبب اینکه از سمت حفره به سوی قبله انحراف پیدا کرده است.

ابن قیم رحمته الله در قالب شعری می گوید: حقیقت الحاد تمایل به شریک قرار دادن تعطیل کردن صفات و انکار است. اسمهای خداوند متعال همگی اسامی و اوصافی است که خداوند خود را به بندگانش بوسیله آن معرفی می کند و همگی بر کمال او - جل و علا- دلالت دارند.

ابن قیم می گوید: (الحاد چند حالت دارد؛ یا انحراف شخص با جحد و انکار است، یا با انکار معانی صفات و تعطیل کردن آنهاست، و یا اینکه صفات را از معانی درست و صحیح تحریف و وارونه جلوه دادن و خارج ساختن صفات از معنای حقیقی با تأویلات ناصحیح است.

یا اینکه اسماء و صفات خداوند را برای این مخلوقات قرار دادن است، همان کاری که اهل اتحاد (وحدت وجودیها) می کنند. آنها اسماء و صفات خداوند را همان بر این هستی قرار داده اند چه این اسماء محمود باشند چه مذموم. تا جایی که پیشوای آنان می گوید: خداوند به هر اسم پسندیده ای از نظر عقل و شرع و عرف و به هر اسم ناپسندی از نظر عقل و شرع و عرف نامیده می شود. حال آنکه خداوند بسیاری متعالی تر و بلند تر است از آنچه آنها می گویند. پایان.

به نظر من (شارح) آنچه تمامی اهل سنت و جماعت - پیشینیان و متاخرین بر آن باورند: اثبات صفات خداست آنگونه که خود را بدان توصیف کرده و همچنین آنگونه که پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم او را توصیف نموده و شایستگی جلال و عظمت اوست، اثباتی بدون هر گونه تشبیه و منزّه داشتن او از هر گونه نقص و عیبی، بی آنکه صفتی از صفات او را

تعطیل کنیم. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ

الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ (الشوری: ۱۱)

یعنی: چیزی شبیه و مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

سخن پیرامون صفات فرع و زیر شاخه سخن در خصوص ذات خداوند است و در واقع دنباله رو آن است. همانگونه که دانستن ذات حقیقی بی مانند به مخلوقات خداوند واجب و لازم است، صفات نیز اینگونه است. هر کس چیزی از آن صفاتی که خداوند خود را بدان توصیف کرده و یا پیامبرش او را توصیف نموده است، انکار کند، یا آنرا به غیر از معنای ظاهری‌اش تأویل نماید، چنین شخص جهمی و از راه و روشی غیر از راه و روش مومنان تبعیت کرده است. که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ (النساء: ۱۱۵)

یعنی: کسی که با پیامبر ﷺ دشمنانگی کند بعد از آنکه راه هدایت برای او روشن شده است او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌کنیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بدجا یگامی است. همچنین به ابن قیم رحمه الله تعالی می‌گوید: فایده ارزشمند این است که آنچه به عنوان خبر و صفت پروردگار متعال قرار می‌گیرد چند قسم است: نخست: آنچه به خود ذات خداوند بر می‌گردد مثل وجود او ذات او (هست او).

دوم: آنچه به وصف و نعت او بر می‌گردد. مثل علیم، قدیر، سمیع، (شنوا) و بصیر (بینا) سوم: آنچه به افعال او بر می‌گردد. مثل خالق و رازق.

چهارم: تنزیه محض خداوند (یعنی منزّه داشتن وی از هر نقص) پس به ناچار در عین حال که صفاتی را برای او ثابت میدانیم باید او را به طور محض از هر عیب و نقصی منزّه بداریم. صفاتی مثل قدوس (پاک) و سلام از اینگونه صفاتی تنزیهی هستند.

پنجم: بیشتر مردم این اسم را مطرح نکرده‌اند - و آن اسمی است که به صفت معینی اختصاص ندارد بلکه به مجموعه ای از صفات کمال خداوند و معانی فراوانی دلالت دارند، مثل مجید، عظیم و صمد. مجید یعنی کسی که به صفات متعددی از صفات کمال متصف است و دلالت لفظ آن اینگونه است. در واقع برای وسعت و فراوانی و کثرت وضع شده است. أمجد الناقه: یعنی به آن علف داد. مثلاً خداوند فرموده است ﴿ذُو الْعَرْشِ

الْمَجِيدُ ﴿۱۵﴾ البروج: ۱۵ مجید صفت تخت واقع شده است.

به دلیل وسعت، بزرگی و شکوهش (تخت مجید یعنی تختی که وسیع و با شکوه است).

این مطلب جای تأمل و اندیشه دارد که چگونه اسم مجید در کنار طلب درود و سلام فرستادن بر پیامبر ﷺ (در نماز) آمده است. انگونه که پیامبر ﷺ در تحیات نماز به ما آموزش داده است، چرا که آنجا در مقام درخواست بیشتر و در معرض وسعت بخشش و فزونی و دوام آن مطرح شده است.

از این رو برای چنین خواسته‌ای بجا و شایسته و متقاضی بود که در آنجا اسمی که متناسب با آن خواسته است مطرح گردد و آورده شود. همانگونه که برای طلب غفران و بخشش می‌گوییم: اغفر لی و ارحمنی إنک انت الغفور الرحیم: یعنی مرا ببخش و به من رحم آور که فقط تو غفور و رحیمی. خداوند را با دو وصف غفور و رحیم بودن که مقتضای چنان در خواستی است، می‌خواند و طلب می‌کند.

در واقع بیانگر آن است که با توسل به صفات و اسماء خداوند باید از او در خواست نمود.

توسل به خداوند از طریق صفات و اسماء نیکویش نزدیکترین، و محبوبترین وسایل برای بندگان، در نزد خداوند است. از جمله موید این مقوله حدیثی است که ترمذی

روایت کرده است مبنی بر اینکه: با گفتن یا ذالجلال و الاکرام شعله‌ور و فروزان شوید یعنی ای کسی که صاحب شکوه و ارجمندی و بخشش هستی.^۱

همچنین فرموده است: پروردگارا من از تو می‌خواهم که چون حمد و ثنا از آن توست. معبود بر حقی جز تو وجود ندارد و تو تنها منّانی. ای خداوندی که آسمانها و زمین را بدون هر گونه الگوی قبلی به وجود آورده‌ای، ای کسی که صاحب شکوه و اکرام هستی.^۲

این در حقیقت همان در خواست کردن از او و توسل جستن به او با حمد و ستایش اوست. اینکه او تنها معبود یگانه و منان است در واقع توسل جستن به او با اسماء و صفات اوست. و چنین دعایی چقدر شایسته و سزاوار اجابت است و بزرگترین جایگاه در نزد خداوندی است که از او خواسته می‌شود و در خواست می‌گردد که این باب بسیار بزرگی از مباحث توحید و یکتا پرستی است.

ششم: صفتی که در کنار هم قرار گرفتن دو صفت یا اسم حاصل می‌شود و در واقع معنا و مفهومی افزونتر از حالت مفرد آن صفت دارد مثل الغنی الحمید، الغفور القدیر، الحمید المجدید، به همین ترتیب عموم صفات مقترن و اسمهای دو گانه که در قرآن کریم

۱- صحیح است: ترمذی: کتاب الدعوات (۳۵۲۴، ۳۵۲۵) باب شماره (۹۲) احمد (۱۷۷/۴) نسائی در الکبری (همانطوری که در تحفة الاشرف (۱۶۷/۳) از حدیث انس رضی الله عنه آورده است. البانی با طریق و شواهد خود در الصحیحة آنرا صحیح قلمداد کرده است).

۲- صحیح است: قسمتی از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه که گفت: من با پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودم که مردی نماز می‌خواند و گفت: اللهم « احمد (۱۵۸، ۱۲۰/۲)، ۲۴۵، ۲۶۵) ابو داود: کتاب الصلاة (۱۴۹۵) باب الدعاء. ترمذی کتاب الدعوات (۳۵۴۴) باب خلق الله مائة رحمة، نسائی: کتاب السهو (۵۳/۳) باب الدعاء بعد الذکر، ابن ماجه: کتاب الدعاء (۳۸۵۸) باب اسم الله اعظم. حاکم آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز باوی موافقت کرده است (۵۰۳/۱؛ ۵۰۴) ابن حبان (۲۳۸۲ موارد) ارناؤوط در تخریج شرح السنة (۳۶/۵، ۳۷) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

مطرح شده اند. چرا که غنی خود صفت کمال است حمد نیز مثل آن است، جمع شدن این دو صفت در کنار هم کمالی دیگر محسوب می شود.

و در واقع ستایش و ثنای خداوند به سبب غنا و حمد اوست. و ستایشی است از اجتماع این دو وصف. یعنی سه نوع ثناء با تفرد و اجتماع این دو وصف برای پروردگار تحقق می یابد).

الغفور القدير، الحميد المجيد. العزيز الحكيم به همین ترتیب سایر صفات جمعی که همگی جای تامل و درنگ دارند و شناخت این صفات از شریف ترین و ارجمندترین معارف است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: اثبات اسماء خداوند.

دوم: نیکو بودن این اسماء.

سوم: دستور خداوند مبنی بر اینکه او را با این اسماء بخوانند.

چهارم: رها کردن و به حال خود وا گذاشتن کسانی که با این اسماء مخالفت کرده و جاهل و ملحدند.

پنجم: تفسیر الحاد (انحراف) در صفات و اسمای خداوند.

ششم: وعده عذاب بر کسانی که در صفات و اسماء خداوند الحاد می‌کنند. (منحرف می‌شوند و به تاویلات دست می‌زنند و آنرا تحریف می‌کنند).

باب: در مورد منع از سلام گفتن بر خدا

در صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هنگامی که در نماز با پیامبر ﷺ بودیم گفتیم: سلام بر خدا از سوی بندگانش. سلام بر فلانی و فلانی. پس پیامبر ﷺ فرمودند: نگوئید سلام بر خدا چرا که خداوند خود سلام است.

مصنف این باب را با سخنی تحت عنوان منع از گفتن سلام بر خدا آغاز کرده است. مقصود از صحیح، صحیح بخاری است ولی این حدیث در ابو داود، نسائی و ابن ماجه نیز روایت شده است.^۱

که این حدیث قسمتی از حدیث شقیق بن سلمه از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که گفت: ما هنگامی که با رسول خدا در نماز برای سلام دادن نشستیم گفتیم سلام بر خداوند پیش از سلام بر بندگانش. سپس می گفتیم سلام بر فلان و فلان. پس پیامبر ﷺ فرمودند: نگوئید بر خدا چرا که خداوند خود سلام است و در پایان آن تشهد اخیر را

۱- بخاری: کتاب صفة الصلاة (۸۳۵) باب ما یتخیر من الدعاء در الشهد و لیس بواجب مسلم: کتاب الصلاة (۴۰۲)(۵۸) باب الشهد فی الصلاة ابو داود کتاب الصلاة (۹۶۸) باب الشهد نسائی: فی کتاب الیهو (۵۰/۳، ۵۱) باب تخیر الدعاء در الصلاة علی النبی. از حدیث شقیق بن سلمه از عبدالبدین مسعود رضی الله عنه

می‌خواندیم. ترمذی نیز^۱ از حدیث اسود بن یزید از ابن مسعود این روایت را آورده است، ضمن اینکه سبب نهی از آن عمل را اینگونه عنوان کرده است که خداوند خود سلام است و سلام نیز از جانب اوست.

پیامبر ﷺ هرگاه نمازهای واجبش تمام می‌شد سه بار (در پایان هر نماز) استغفار می‌کرد و می‌فرمود: (اللهم انت السلام و منک السلام. تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام) یعنی: پروردگارا تو سلام هستی و هر سلامتی از جانب توست، ای خداوند صاحب جلال و بخشش و پر از خیر و برکت تو به همه چیز برکت می‌بخشی.^۲

در حدیث آمده است که سلام مذکور و درود و سلام بهشتیان برای پروردگار پر خیر و برکت و متعالی خودشان است.^۳ در وحی خداوندی آمده است که خداوند متعال بر بهشتیان سلام می‌فرستد همانطوری که خداوند متعال فرموده است ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ

رَّحِيمٍ ﴿٥٨﴾ (یس: ۵۸)

سخن از جانب خداوند به بهشتیان سلام است. (یعنی با سلام از آنان استقبال می‌کند). این سخن که خداوند خود سلام است بدین معناست که خداوند از هر نقصی سالم و از هر تمثیلی بری است او به تمام کمالات متصف و از هر عیب و نقصی منزّه و بری است.

۱- ترمذی: فی الصلاة (۲۸۹) باب ماجاء فی التشهد من حدیث الاسود من یزید از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نسائی نیز آنرا تخریج کرده است (۲۳۷/۲، ۲۳۸) ضمن اینکه وی نیز به همین روش روایت کرده است.

۲- مسلم آنرا تخریج کرده است کتاب المساجد (۵۹۱)(۱۳۵) باب استحباب الذکر بعد الصلاة و بیان صفتة از حدیث ثوبان رضی الله عنه.

۳- منکر است. قسمتی از حدیث طویلی است که ابن ابی دنیا و ابو نعیم به طور متصل روایت کرده اند که رفع آن آنگونه که منذری در الترعیب و الترهیب (۲۷۱/۴) آورده است منکر است.

علامه ابن قیم رحمته الله در بدائع الفوائد می گوید: «السلام» اسم مصدر است و از جمله الفاظ دعا محسوب می شود که متضمن انشاء و اخبار است (یعنی هم بیانگر امر است و هم گزارش و خبر) جنبه خبری آن با جنبه انشایی اش تناقض ندارد. در حقیقت به معنای همان سلام مطلوب و مورد و سلام فرستادن است. که دو دیدگاه مشهور در این امر وجود دارد: نخست اینکه سلام در اینجا همان خداوند عزوجل است و معنای سلام از جانب خدا بر بندگان در واقع همان نزول برکات وی بر آنهاست. بنابراین در میان اسماء خداوند عزوجل تنها سلام بدین معنا برگزیده شده است.

دوم اینکه «سلام» مصدری است به معنای سلامت. که در هنگام سلام و درود فرستادن همین مطلوب و مد نظر می باشد. دلیل طرفداران این دیدگاه این است که سلام به صورت نکره می آید. فرستنده سلام می گوید: سلام علیکم، اگر اسمی از اسما خدا بود به این شیوه استعمال نمی شد و از دلایل دیگر آن ها این است که مقصود از سلام، معنای اسم خدا نیست بلکه تنها مقصود آن اعلام سلامت به صورت خبری و دعایی است.

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: حکم نهایی این است که گفته شود: از مجموع این دو دیدگاه می توان حق را شناخت و در واقع حقیقت در جمع کردن این دو دیدگاه است و هر کدام از این دو نظر در برگیرنده قسمتی از حق هستند. و از مجموع آندو می توان به نظر درست و صحیح دست یافت که دست یافتن به نظر درست تنها با یک قاعده روشن می گردد و قاعده این است، هر کس که خداوند را با اسامی نیکویش به فریاد می خواند حق آن است که هر مطلوبی را باید از وی بخواهد و به اسمی از اسمهای او متوسل شود که آن مطلوب را در بر بگیرد و مقتضی آن باشد و آن اسم با حصول آن مطلوب مناسبت داشته باشد تا داعی بوسیله آن اسم از خداوند آنچه مطلوب را بخواهد و بوسیله آن به خداوند متوسل شود.

پس هرگاه گفت: پروردگارا مرا ببخش و توبه ام را بپذیر به حق که تو توبه پذیر و بخشاینده هستی. (تواب و غفور هستی) در واقع دو چیز را از خداوند خواسته و با دو اسم

از اسامی خداوند که مقتضی دست یافتن به مطلوب اوست خداوند را به فریاد خوانده و دعا کرده است.

پیامبر ﷺ هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه از وی درخواست کرد که چه دعایی را بخواند فرمودند، بگو پروردگارا بر خود فراوان ستم کردم و تنها تو گناهان را می بخشی پس از جانب خود بر من مغفرت و بخششی عطا کن و به من رحم کن و به حق که تو غفور و رحیم هستی.^۱

از آنجاییکه جایگاه سلام در چنان شرایطی جایگاه در خواست سلامتی است که از همه چیز نزد شخص مهمتر است، لذا در درخواست خود اسمی از اسمهای خداوند را آورده است و آن همان «السلام» است که از خداوند بوسیله این اسم سلامت را در خواست می کند. بنابراین لفظ سلام دو معنا را در بر می گیرد. نخست: نام خدا دوم: در خواست سلامت که مقصود اصلی گوینده سلام همین است.

در واقع سلام علیکم متضمن اسمی از اسامی خدا و طلب در خواست سلامت از اوست. که این بهره آن جای تامل و درنگ دارد و حقیقت سلام در واقع برائت و رهایی و نجات از هر گونه شر و عیب است.

تمام مشتقات سلام بر این محور می چرخد و این جمله دعایه که می گویند «سَلِّمْكَ اللهُ» از همین معناست.

همچنین دعای مومنان بر روی پل صراط که می گویند «رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ»^۲ یعنی پروردگارا به سلامت نجاتم ده، و یا این گفته که می گویند: سَلِّمْ الشَّيْءَ لِفُلَانٍ یعنی این

۱- بخاری: کتاب التوحید (۸۳۸۷) باب و كان الله سمياً بصيراً) مسلم: کتاب الذکر و الدعاء (۲۷۰۵)(۴۸) باب استحباب خفض الصوت بالذکر از حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما.

۲- از حدیث مغیره بن شعبه است که می گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: شعار مومن بر (پل) صراط: رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ است. ترمذی این روایت را در کتاب صفة القيامة (۲۴۳۴) باب ماجا فی شأن الصراط آورده است. البانی آنرا در ضعیف الجامع (۳۹۹۷) تضعیف کرده است. بخاری صفة الصلاة (۸۰۶) باب فضل السجود از حدیث ابو هریره مبنی بر اینکه سخن انسان در آن روز رب سلم سلم است. حافظ در

چیز را به فلانی تسلیم کن و تنها به او اختصاص بده و دیگران را از آن رها سازد و خود را نیز برهان، از این معناست.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا

لِرَجُلٍ﴾ (الزمر: ۲۹)

یعنی: خداوند مردی را مثل زده است که صاحبان مختلف دارد و مردی دیگر که تنها یک صاحب دارد.

مترجم: (مقصود در اینجا برده ای است که صاحبان مختلف یا یک صاحب دارد) که رجلاً سَلَمًا الرجل یعنی: تنها از آن یک نفر است و هیچ شخص دیگری صاحب و مالک آن نیست. همچنین سلم به معنای صلح در برابر حرب (جنگ) نیز از همان معناست. چرا که هر کدام از طرفین جنگ خود را از اذیت دیگری نجات و رهایی می دهد. به همین دلیل بر وزن مفاعله استعمال شده و گفته می شود مسالمة مثل مشارکت. قلب سلیم نیز از همین معناست یعنی قلبی که از عیب و دغل پاک و مصفا شده است. حقیقت سلام این است که فرد خود را برای خداوند رها سازد و تنها برای او اخلاص داشته باشد و از هر گونه عقل و غش، شرک و گناه و مخالفت با امر خدا رهایی یابد. در دوستی خود با خداوند و معامله نیکو با او استقامت ورزید و پایداری کند و این چیزی است که رستگاری از عذاب خدا و پیروزی به لطف و کرم خداوندی را برای بنده تضمین می کند و مایه و ضامن اطمینان اوست.

اسلام از همین ماده سلامت و سلام گرفته شده است چرا که آن تسلیم و فرمانبرداری و رهایی از شائبه های شرک برای خداست. مسلمان تسلیم پروردگارش شده و خود را برای او اخلاص کرده است. همانند برده ای که خود را برای صاحب خود تسلیم کرده و هیچکس دیگری حق مشارکت در آن را ندارد به همین سبب خداوند این

الفتح (۱۱/۳۹۴) می گوید: لزوم این شعار مومن آن نیست که آنرا به نطق بیاورد بلکه انبیاء آن را به زبان می آوردند برای مومنان دعای سلامت می کنند بنابراین شعار مومن نامیده شده است.

دو مثال را بر طبق آیه ای که گذشت برای مسلمان خالص به پروردگار و مشرک زده است تا نمونه ای از این دو نوع انسان مشرک و مسلم باشد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر سلام.

دوم: شرح اینکه سلام همان تحیت و درود است (حفظ و حیات همه جانبه).

سوم: اینکه شایسته نیست بر خداوند سلام بفرستیم چون خود او سلام است.

چهارم: علت سلام نفرستادن بر خداوند.

پنجم: آموزش سلام و تحیاتی که شایسته خداوند است.

بابی پیرامون این سخن که فرد بگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش

در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش یا پروردگارا اگر خواستی به من رحم کن. بلکه باید در خواسته خود عزم خود را جزم کند (با قاطعیت بخواهد) چرا که خداوند مجبور کننده‌ای ندارد. مسلم آورده است پس فرد باید چیز بزرگی از خداوند بخواهد چرا که آنچه خداوند می بخشد در پیشگاه وی بزرگ و سنگین نیست.

مصنف رحمته الله این باب را پیرامون این سخن که فرد بگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش، آغاز کرده است.

یعنی چنین سخنی جایز نیست. به دلیل حدیثی که در این باب مطرح شده از چنین گفتاری نهی شده است.

در ادامه مصنف می گوید: ^۱ در صحیح از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: پروردگارا اگر خواستی به من رحم کن. بلکه باید در خواسته خود عزم را سخ داشته باشد (با قاطعیت بخواهد) چرا که کسی خداوند را مجبور نمی کند. مترجم: یعنی خداوند هر چه را بخواهد بی آنکه کسی او را ملزم سازد انجام می دهد.

۱- بخاری: کتاب الدعوات (۶۳۳۹) باب اليعزم المسألة فإنه لا مكره له. مسلم کتاب الذكر و الدعاء (۲۶۷۹)(۹) باب العزم بالدعاء و لا يقل شئت.

بر خلاف بنده که گاهی مورد درخواست در خواست کننده را به وی می‌دهد به دلیل نیاز، ترس، و یا امیدی که به او دارد، پس آنچه را که در خواست کننده از او درخواست کرده است به وی می‌دهد در حالی که از روی کراهت و اجبار به درخواست او پاسخ داده است، درخواست کننده از مخلوق این ویژگی و شایستگی را دارد که نیازش را به اراده فردی که از او درخواست می‌شود مشروط و معلق کند. از ترس اینکه مبادا وسیله مورد درخواست را در حالت کراهت و عدم طیب خاطر به او بدهد. برخلاف در خواستی که از پروردگار جهانیان می‌شود، زیرا خداوند شایسته ویژگی مذکور نیست چرا که او در کمال بی‌نیازی نسبت به مخلوقات خود، کمال بخشش و کرم است همه خلق محتاج و نیازمند در گاه اوست و پلک به هم زدنی از پروردگار جهانیان و بخشش او بی‌نیاز نیستند.

در حدیث آمده است^۱ که «دست راست خداوند پر است بخشش آن با گذرو جریان شب و روز چیزی از آن را نمی‌کاهد. آیا می‌دانید آنچه را که وی زمان خلقت آسمانها و زمین بخشیده است؟ این همه بخشش از آنچه در دست راست اوست نکاسته است در دست دیگر او نیز قسط است به وسیله آن هر کسی را که بخواهد پایین می‌آورد و هر که را بخواهد بالا می‌برد».

خداوند متعال با حکمتی می‌بخشد و با حکمتی منع می‌کند او با خبر و حکیم است. برای کسی که از خداوند می‌خواهد شایسته است که با عزم راسخ و تصمیم قاطع از وی بخواهد چرا که او هیچ چیزی را به بنده‌ای از روی کراهت و یا عظمت مورد در خواستی نمی‌بخشد.

[مترجم: یعنی: اینگونه نیست که مساله برای خداوند بسیار بزرگ باشد بلکه همه بخششها برای وی ناچیز و بی‌مقدار است و هیچ اثری در داشته‌های او ندارد].

۱- بخاری: کتاب التوحید (۷۴۱۱) باب قول الله تعالی (لما خلقت بیدی) مسلم: کتاب الزکاة (۹۹۳) (۳۷) باب الحث علی النفقة و تبشیر المنفق بالخلف از حدیث ابو هریره رض الله عنه.

برخی از شاعران در ستایش ممدوح خود گفته‌اند:

کوچکی او در چشم کوچک بزرگ جلوه می‌کند بزرگیها و قدرتمند در چشم بزرگ او کوچک می‌شود (صغیر جلوه می‌کند) چنین وصفی به نسبت کسانی است که ارباب دنیا هستند و گرنه بنده گاه می‌بخشد و بیشتر اوقات منع می‌کند و گاهی نیز از روی کراهت می‌بخشد بیشتر حالت او را بخل در بر گرفته است.

و به نسبت چنین حالتی که او دارد بخشش وی چندان بزرگ نیست ولی بخشش خداوند متعال بر بندگانش همیشگی و مستمر است و پیش از آنکه بنده بخواهد اضافه به او می‌دهد و آن هنگامی است که بنده نطفه ای است در رحم مادر. نعمتهایش به جنین در شکم مادر پر بارش و حاصل خیز است به نیکوترین شیوه جنین را تربیت می‌کند.

هنگامی که مادر آنرا متولد کرد، پدر و مادر را بر وی می‌گمارد و بر نعمتهای گذشته می‌افزاید که با نعمتهای خداوند او را بزرگ و تربیت می‌کند تا قوت و نیرو می‌گیرد و قدرتمند می‌شود. در طول زندگی خود از نعمتهای خداوند می‌غلطد، اگر زندگی‌اش بر اساس ایمان و پرهیزگاری باشد نعمت خداوند متعال بر او هنگامی که وفات می‌کند چندین و چندین برابر فزونی می‌گیرد و از نعمتهای دنیا به مراتب بیشتر و بالاتر نصیب او می‌شود که تنها خداوند و میزان آن را می‌داند، نعمتهایی که خداوند بلند مرتبه برای بندگان مومن و متقی خود آماده کرده است.

و هر نعمتی که بنده بدان می‌رسد اگر چه پاره ای از آنها در دست مخلوقین باشد، همه آنها به اجازه و اراده و احسان اوست. به آن بنده خود. پس تنها خداوند شایسته ستایش در برابر تمام نعمتهاست. خداست که آنها را برای آن بنده اراده کرده و مقدر نموده است و بر اساس کرم و فضل خود بر بندگان داده است. نعمت و فضل از آن اوست، پس حمد و ثنای نیکو نیز ویژه اوست.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ

یعنی آنچه از نعمتها دارید همه از سوی خداست و گذشته از آن هنگامی که زیاتی به شما می رسد او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید. گاهی خداوند به سبب حکمتی، خواسته بندهاش را رد می کند و به او نمی دهد و آنچه از منع و عطا که شایسته بندهاش باشد او خود می داند و گاه آنچه را که بنده از او خواسته است، در آن وقتی که مقدر و معین کرده است به او می بخشد یا اینکه بیشتر از آنچه از وی خواسته است، به او می دهد^۱ پر خیر و برکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

عبارت عربی «و لی عظیم الرغبة» که مسلم روایت کرده است، یعنی خواسته اش را بزرگ کند و حاجتی که از پروردگارش می خواهد بزرگ باشد. زیرا خداوند بر اساس کرم و بخشش و احسان خود چیزی های بسیار بزرگی را می بخشد.

خداوند متعال چیزی را که می بخشد در نظرش بزرگ نیست، یعنی هیچ چیزی در نزد او بسیار بزرگ جلوه نمی کند، اگر چه برای مخلوق آنچه بسیار بزرگ باشد. زیرا کسی که از مخلوق می خواهد هر چه را که آن مخلوق به خواهنده می دهد، موجب کاهش داشته هایش می شود و در واقع با بخشیدن دارایی اش فرو کش می کند و کم ارزش تر می شود، بر خلاف بخشش و عطا پروردگار عالمیان که بخشش او با کلام اوست، همانگونه که می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ، كُنْ فَيَكُونُ﴾ (۸۲)

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾ (یس: ۸۲-۸۳)

یعنی: هرگاه خدا چیزی را بخواهد بشنود کار او تنها این است که خطاب به آن بگوید: بشو و آنهم می شود. پاک و منزّه است خداوندی که بندگان هر گز قدر او را نمی دانند هیچ معبود بر حقی جز او نیست و جز او پروردگاری وجود ندارد.

۱- مسلم: کتاب الذکر و الدعا (۲۶۷۸) (۷) باب العزم بالدعاء و لایقل إن شئت.

- از جمله مسائلی که در این باب مطرح کردید عبارتند از:
- نخست: نهی از استثناء در دعا کردن.
- دوم: بیان علت نهی از استثناء.
- سوم: عبارت «ایعزم المسألة» یعنی به طور راسخ و قاطع بخواید.
- چهارم: چیز بزرگ خواستن.
- پنجم: علت اینکه شخص آنچه را که می خواهد، بسیار بزرگ باشد.

باب: اینکه شخص به کسی نگوید بنده و کنیز من

در صحیح از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: به «رَبَّتْ» غذا بده یا برای ربت آب وضو بریز (وضو بگیر) بلکه (بجای رب) بگوید: سرور و مولای من. و هیچکدام از شما (به برده و کنیز) خود نگوید: بنده و کنیز (أمة) من، بلکه بگوید: پسر جوان یا دختر جوان یا غلام من.

مصنف این باب را با بحثی تحت این عنوان که شخص به کسی نگوید بنده و کنیز من، آغاز کرده است.

سپس حدیثی را که در صحیح از ابوهریره^۱ روایت شده است به عنوان شاهد مثال و سند گفته خود آورده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: به ربت غذا بده یا برای ربت آب وضو بریز (وضو بگیر) بلکه (بجای رب) بگوید: سرور و مولا و هیچکدام از شما (به برده و کنیز) نگوید: بنده و کنیز (أمة) من بلکه بگوید: پسر جوان یا دختر جوان یا غلام من.

این الفاظ که مورد نهی واقع شده اند اگر چه در لغت اینگونه اطلاق شود ولی پیامبر ﷺ به منظور تحقق توحید و پیشگیری از وقوع در شرک و جلوگیری از ابزارهایی که منجر به شرک می شوند از آن نهی فرموده اند. زیرا در لفظ آن تشریک معنا وجود دارد هم برای خداوند و هم برای غیر او به کار می رود.

۱- بخاری: کتاب العتق (۲۵۵۲) باب کراهة التناول علی الرقیق. مسلم کتاب الالفاظ من الادب (۲۲۴۹)(۱۵) باب حکم اطلاق لفظة العبد و الامة و المولى و السيد.

چرا که تنها خداوند رب تمامی بندگان است و اگر بر غیر خدا نیز اطلاق شود در آن اسم با خداوند مشارکت داده شده است. به همین سبب پیامبر ﷺ از آن نهی کرده‌اند اگر چه در به کار گرفتن آن، شریک قرار دادن برای خداوند در ربوبیت آنگونه، که خود توصیف کرده است مد نظر نباشد.

معنای رب در آنجا این است که وی مالک اوست و به این اعتبار بر مالک آن شخص لفظ رب اطلاق می‌شود. پس نهی از آن به سبب دوری گزیدن و یا قطع کردن ماده تشریک میان خالق و مخلوق به قصد تحقق توحید و دوری از شرک اگر چه در لفظ نیز باشد، است.

و این یکی از نیکوترین مقاصد و اهداف شریعت است به دلیل اینکه بیانگر تعظیم پروردگار متعال و دور ساختن او از هر گونه مشابهت به مخلوقات خود است. بنابراین رسول خدا ﷺ آنان را به چیزی که جایگزین این لفظ شود راهنمایی کرد و آنهم گفتن لفظ سرورم و مولایم است. همچنین سخن وی در خصوص اینکه کسی از شما نگوید: بنده و کنیز من. چرا که بنده بنده خداست و کنیز نیز کنیز خداست. خداوند متعال فرموده

است: ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ (مریم: ۹۳)

یعنی: تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند برای خداوند رحمان بندگی می‌کنند. اطلاق این دو کلمه بر غیر خداوند در واقع شریک قرار دادن در لفظ برای خداوند است. و به خاطر تعظیم خداوند متعال و رعایت ادب و دوری از شرک تحقق یافتن توحید، پیامبر ﷺ از اندو نهی فرموده اند و آنها را راهنمایی کرده است تا بگویند پسر جوان، دختر جوان یا غلام من. این در واقع از باب حمایت مصطفی ﷺ از حریم توحید بوده است. امتش را به هر چیزی که در آن نفع و سود وجود دارد، مطلع ساخت و آنها را از هر چیزی که در آن نقصان در دین است بازداشت. هیچ خیری نیست مگر اینکه آنها را بدان راهنمایی کرده است بویژه در تحقق توحید. و هیچ شری نیست مگر اینکه آنها را از آن بر حذر داشته بویژه هر چیزی که به طور لفظ نیز فرد را به شرک نزدیک گرداند، اگر چه فرد قصد و نیت آنها نداشته باشد. توفیق و رستگاری از طریق خداوند حاصل می‌گردد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: نهی پیامبر ﷺ از گفتن الفاظی مثل عبدی (بنده من) و امتی
(کنیز من).

دوم: برده به ارباب خود رب نگوید و نباید به برده گفته شود که به
ربت غذا بده. (که مقصود ارباب است).

سوم: تعلیم نخست اینکه به برده بگوید دختر جوان، پسر جوان یا غلام
من.

چهارم: تعلیم دوم اینکه برده به صاحب خود بگوید سرور و مولای من.
پنجم: آگاهی به مراد و مقصود پیامبر ﷺ از چنین بازداشتی، که
مقصود و مراد وی چیزی جز تحقق توحید و عایت آن نبود گرچه در لفظ
نیز باشد.

باب: اگر کسی بخاطر خداوند چیزی را در خواست کرد، رد نمی‌شود.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بخاطر خدا از شما چیزی در خواست کرد به او بدهید و هر کس به خاطر خدا از شما پناه خواست پناهِش دهید و هر کس شما را فرا خواند اجابتش کنید، هر کس کار نیکی در حق شما انجام داد برایش جبران کنید، و اگر نتوانستید جبران کنید برای او دعا کنید تا جایی که ببینید که شما برای او جبران کرده اید (یعنی فراوان در حق او دعا کنید). ابوداود و نسائی این حدیث را با سند صحیح روایت کرده‌اند.^۱

مصنف این باب را با نهی از اینکه فردی را به سبب در خواستش رد کنیم، آغاز کرده است و سپس به حدیثی استناد جسته که ظاهر حدیث بیانگر نهی از رد خواهنده‌ای است که بخاطر خداوند چیزی را تقاضا می‌کند، ولی این عموم نیاز به تفصیل بر حسب آنچه در کتاب و سنت آمده است، دارد. اگر خواهنده ای چیزی را خواست که در آن حق دارد مثل بیت المال واجب است که اجابت شود و از آن به اندازه و استحقاق او وجوباً به وی داده می‌شود. همچنین اگر شخص نیازمندی از فردی که مالش افزون بر نیاز اوست چیزی را بخواهد باید به توجه به وضعیت و در خواست او به او ببخشد، اگر فرد نیازمند از کسی درخواست کرد که افزون بر نیاز خود نداشت، مستحب است که مسؤل با توجه به وضعیت خود به وی بدهد، به طوری که به او و فرزنداش ضرری نرسد و اگر

۱- تخریج آن قبلا در شماره ۳۰۱ گذشت.

خواهنده در وضعیت اضطراری و نیاز شدید باشد، واجب است که به میزان دفع ضرورتش وی را بهر مند سازد و به وی ببخشد.

جایگاه انفاق (بخشش) یکی از شریفترین جایگاهها در دین است و تفاوت مردم در آن به میزان شکل دهی به شخصیت خود بر اساس بخشش و کرم و ضد آندو بخل و مال دوستی است. اولی در کتاب و سنت پسندیده و دستور داده شده است ولی دومی مذموم و نکوهیده است.

خداوند متعال بندگانش را به دلیل نفع فراوان، گستردگی و فزونی ثواب انفاق، بدان تشویق کرده است مثلاً فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَكِيمٌ ﴿٣٧﴾

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٨﴾ (البقره: ۲۶۷ - ۲۶۸).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از قسمتهای پاکیزه اموالی که بدست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده ایم ببخشید و به سراغ چیزهایی ناپاک نروید تا از آن ببخشید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن چیزهای پلید را دریافت کنید، مگر با اغماض و چشم پوشی در آن و بدانید که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است، شیطان شما را وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه فرمانتان می‌دهد و خداوند رحمت گستر و آگاه است. و در جایی دیگر فرموده است ﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ ءَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفِقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ (الحديد: ۷).

یعنی: ببخشید آنچه را که خداوند شما را در آن جانشینان (نسلهای قبل از شما و نماینده خداوند) قرار داده است.

نفاق و بخشش از خصوصیات نیکوی مطرح شده در این فرموده خداوند است که

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَأَبْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ﴾ البقرة: ۱۷۷

یعنی: اینکه چهره‌هایتان را سوی مشرق و مغرب کنید نیکی نیست بلکه نیکی آن است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشید و مال خود را با وجود علاقه ای که بدان دارید به خویشاوندان و یتیمان و در ماندگان دهید. انفاق و بخشش را خداوند بعد از اصول ایمان و پیش از نماز مطرح کرده است و این - والله اعلم - به سبب گستردگی نفع آن است. خداوند انفاق را در ضمن اعمالی قرار داده است که بدان فرمان داده، بندگان را به پذیرش آنها دعوت کرده و به آنان اجر بسیار بزرگ وعده داده است خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ
وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (الأحزاب: ۳۵)

یعنی: مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان مردان فرنیبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا؛ مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا مردان فروتن و زنان فروتن مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، مردانی که بسیار خدا را یاد می کنند و زنان که بسیار خدا را یاد می کنند، خداوند برای همه آنان پاداش و آموزش بزرگی فراهم ساخته است.

پیامبر ﷺ یارانش را به صدقه تشویق می کرد حتی زنان را نیز. و این نشأت گرفته از دلسوزی وی برای امت و تشویق آنها به چیزی است که در دنیا و آخرت به آنان سود

می‌رساند خداوند انصار رضی الله عنهم را به سبب ایثار و فداکاری شان مورد ستایش قرار داده است و می‌فرماید:

﴿ وَيُؤْتِرُونَكَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ (الحشر: ۹).

یعنی: آنان (مهاجرین) را بر خود ترجیح می‌دادند هر چند که خود سخت نیازمند باشند کسانی که از بخل نفس خود را، نگهداری، مضمون و محفوظ کردند ایشان قطعاً رستگارند. ایثار همانگونه که این آیه بیان می‌کند، یکی از بالاترین و برترین ویژگیهای مومنان است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿٩﴾ (الإنسان: ۸ - ۹)

یعنی: به بینوا یتیم و اسیر به خاطر خدا خوراک می‌دهند (و به زبان حال می‌گویند) ما شما را تنها به خاطر ذات خدا و خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و سپاس‌گزاری نمی‌خواهیم.

آیات و احادیث در خصوص فضل صدقه و بخشش بسیار فراوانند و هر کس برای آخرت در تلاش باشد در این کار (انفاق) رغبت فراوان نشان می‌دهد. توفیق در دست خداوند است.

عبارت «هر کس شما را فرا خواند اجابتش کنید» این از جمله حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر است، که دعوت همدیگر را اجابت گویند و اینگونه موارد، اسباب الفت و محبت میان مسلمانان است.

عبارت «هر کس کار نیکی در حق شما انجام داد برایش جبران کنید» پیامبر ﷺ امتش را بر جبران کارهای نیکی که دیگران در حق او می‌کنند فرا خوانده است کارهای نیکی که نشان دهنده مروت است و خدا و پیامبرش آنرا دوست دارند، همانطوری که حدیث مذکور بدان دلالت دارد. تنها انسانهای فرومایه و پست در پی جبران و قدر دانی

از خوبیهای دیگران نیستند و در این امر سستی می‌کنند و برخی از افراد فرومایه نیز در عوض خوبی و نیکی، بدی می‌کنند همانطوری که بسیاری از مردم اینگونه با یکدیگر رفتار می‌کنند. از خداوند بخشش و گذشت در دنیا و آخرت را مسالت داریم. برخلاف کسانی که اهل تقوا و ایمانند، آنان بدی را نیز با خوبی پاسخ می‌گویند و این عمل را به منظور اطاعت از خداوند و به خاطر دوستی او از طریقی که او بدان راضی و خشنود است انجام می‌دهند، همانگونه که خداوند فرموده است:

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ (۹۶) ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (۹۷) ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ (۹۸) ﴿(المؤمنون: ۹۶ - ۹۸)

یعنی: بدی را با نیکی و نامطلوب را با بهترین شیوه پاسخ بگو، ما کاملاً از چیزهایی که می‌گویند آگاهیم و بگو پروردگارا خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم. و خویشتن را در پناه تو می‌دارم، از اینکه (اهریمنان) در امور تصمیم‌گیری من حضور یابند و گرد آیند. و در جای دیگر فرموده است ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (۳۴) ﴿وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ﴾ (۳۵) ﴿(فصلت: ۳۴ - ۳۵)

یعنی (بدی و زشتی را) به نیکو ترین شیوه پاسخ بده، نتیجه این کار آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنانگی بوده است. به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خصلت نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره‌بزرگی (از ایمان و تقوا داشته باشند). اینان کسانی هستند که از پیش از سوی خداوند متعال سعادت آنان تعیین و تضمین شده است.

عبارت «اگر نتوانستید جبران کنید، برای او دعا کنید» رسول خدا ﷺ آنان را به این مقوله راهنمایی کرده است که دعا در حق کسی که جبران نمی‌تواند بکند خود یک نوع جبران است و برای فرد نیکی کننده بر اساس عمل نیکی که انجام داده است دعا می‌شود.

عبارت «تا جایی که ببینید و باور کنید که شما برای او جبران کرده اید» احتمال دارد که فعل عربی «تروا» با فتحه تا مد نظر باشد که به معنای دانستن است یعنی بدانید که شما برای او جبران نموده اید، موید این مطلب عبارتی است که در سنن ابو داود^۱ از حدیث ابن عمر روایت شده است مبنی بر اینکه به صورت «حتی تعلموا» آمده است یعنی: تا اینکه بدانید، که به دلیل تصریح این مساله همین نظر دوم پذیرفته می‌شود. همچنین در سنن ابوداود آمده است، اگر کسی از شما به خاطر خدا تقاضایی کرد، تقاضایش را اجابت کنید.^۲ یعنی آنچه از شما می‌خواهد به او بدهید. و ابوداود در روایت ابونهیك از ابن عباس آورده است که گفت: هر کس در جهت رضای خدا از شما چیزی خواست به او بدهید.^۳ در روایت این حدیث توسط عبیدالله قواریری همانند حدیث ابن عمر آمده است هر کس از شما به خاطر خدا در خواست کرد.^۴

۱- ابوداود: کتاب الادب (۵۱۰۹) باب فی الرجل یستعیز من الرجل از حدیث ابن عمر.

۲- ابوداود آورده است «ومن سالکم بالله فاعطوه» هر کس به خاطر خدا از شما در خواست کرد به او بدهید.

۳- ابوداود: کتاب الادب (۵۱۰۸) باب فی الرجل یستعیز من الرجل حدیث ابن عباس که لفظ عربی آن بدینگونه است و من سالکم بالله فاعطوه.

۴- ابوداود کتاب الادب (۵۱۰۸) باب فی الرجل یستعیز من الرجل از حدیث ابن عباس و به همین لفظ از حدیث ابن عمر رضی الله عنه نیز آورده است

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
 نخست: پناه دادن کسی که به خاطر خداوند پناه می خواهد.
 دوم: بخشیدن به کسی که به خاطر خدا درخواست می کند.
 سوم: پاسخ به دعوت و فرا خواندن کسی و اجابت کردن دعوت او.
 چهارم: جبران عمل نیکی که در حق فرد انجام می شود.
 پنجم: کسی که چیزی ندارد تا خوبی دیگران را با آن جبران کند در حق آن شخص نیکو کار دعا کند.
 ششم: سخن پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه آنقدر در حق وی دعا کنید تا بدانید که دعای شما در حد جبران نیکی او بوده است.

باب: از وجه خدا تنها برای بهشت درخواست می‌شود

از جابر روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: از وجه خدا تنها برای رسیدن به بهشت درخواست می‌شود. ابوداود این حدیث را روایت کرده است.

مترجم: گویا وجه خدا به عنوان یکی از صفات خداوند وسیله ورود به بهشت شده است تا فرد بوسیله آن از خداوند بهشت را درخواست کند.

مصنف این باب را با نهی از اینکه از وجه خدا جز بهشت درخواست نمی‌شود، آغاز کرده است.

سپس حدیث جابر را که ابوداود آورده است مورد استناد قرار می‌دهد که جابر گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: از وجه خدا جز بهشت درخواست نمی‌شود.^۱ ولی در اینجا سوالی مطرح می‌شود و آن اینکه در دعای پیامبر ﷺ هنگامی که از طائف پس از تکذیب شدن او توسط مردم طائف و افرادی از مردم مکه که در طائف بودند، بر می‌گشت در ضمن دعایی که مأثور نیز است فرمودند: پروردگارا از ضعف

۱- ضعیف است: ابوداود کتاب الزکاة (۱۶۷۱) باب کراهیة المساله بوجه الله عزوجل همانگونه که در فیض القدير (۲/۲۲۰) آمده است ابن قطن و دیگران آنرا ضعیف دانسته اند. البانی در ضعیف الجامع (۶۳۶۶) آنرا تضعیف کرده است.

نیروی خود و از اندکی چاره اندیشی و از شر مساری خود بر مردم به تو شکایت می کنم تو پروردگار مستضعفین هستی تو پروردگار منی به چه کسی مرا وا می گذاری؟^۱

آیا مرا به بیگانه ای می سپاری تا بر من روترش کند یا اینکه کارم را به دشمنی وا می گذاری؟ اگر این خشم تو بر من نباشد باکی ندارم، جز اینکه عافیت و بخشش تو بر من وسیعتر است. در پایان این دعا فرموده است پناه می برم به نور روی تو که تاریکی ها به وسیله آن درخشیده است و کار دنیا و آخرت بوسیله آن درست می شود از اینکه خشم تو شامل حال من شود یا اینکه عذاب تو بر من نازل شود تو شایسته آن هستی که (بندگان را) سرزنش کنی تا اینکه خشنود شوی (بندگان عملی انجام دهند که تو را خشنود و راضی سازند در غیر اینصورت مستحق سرزنش تو هستند).

هیچ نیرو و توان و حرکتی نیست مگر اینکه از جانب خداوند است. و در حدیثی که پیرامون اذکار روایت شده آمده است:^۲ پروردگارا توشایسته ترین فرد برای یادآوری هستی و سزاوارترین کس برای پرستش هستی - که در پایان آن آمده است - پناه می برم به نور روی تو که مایه درخشش آسمانها و زمین است.

در حدیثی دیگر آمده است که «پناه می برم به روی ارجمند (کریم) خداوند و به اسم عظیم او به کلمات کامل و شامل او از شر هر سرزنش و ملامت و از شر هر آنچه خلق کرده ای (یعنی آنچه پروردگار خلق کرده است) و از شر این روز و روزهای پس از این و از شر دنیا و آخرت. امثال اینگونه دعا ها در احادیث مرفوع باسند صحیح یا حسن فراوانند.

۱- ضعیف است: طبرانی آنرا در الکبیر از حدیث عبدالله بن جعفر روایت کرده است. هیشمی (۳۵/۶) پس از آنکه این روایت را به طبرانی نسبت داده می گوید: در سند آن ابن اسحاق وجود دارد موثق مدلس است ولی دیگر رجال آن موثقند از ناووط در تخریج زادالعماد آنرا تضعیف کرده است. همچنین البانی در تخریج فقه السیره محمد غزالی رحمته الله علیه ۱۳۵، ۱۳۶ آنرا تضعیف کرده است.

۲- ضعیف است: طبرانی در الکبیر (۸۰۲۷) از ابوامامه روایت کرده است. هیشمی (۱۱۷/۱۰) می گوید در سند آن فضال بن جبیر وجود دارد که به اتفاق ضعیف است.

جواب این است که احادیثی از این دست که وارد شده است در خواست چیزی است که شخص را به بهشت نزدیک می‌سازد یا ممانعت از اعمالی است که مانع نزدیکی به بهشت هستند. پس این درخواستهای پیامبر صلی الله علیه و آله به وجه خداوند و نور وجه او چیزی است که شخص را به بهشت نزدیک می‌سازد، همانطوری که در حدیث صحیح آمده است.^۱

«پروردگارا از تو بهشت و آنچه مرا به آن نزدیک می‌گرداند از قول و عمل، طلب می‌کنم و به تو پناه می‌برم از آتش جهنم و از هر سخن و عملی که مرا بدان نزدیک کند.»

آنچه گفته شد بر خلاف خواسته‌های دنیایی است، مثل طلب مال، رزق، وسعت در زندگی روزمره به منظور تمایل و گرایش به دنیا. صرفنظر از اینکه فرد با این خواسته‌ها قصد آنرا داشته باشد که در عمل به آخرت به وی کمک کنند بی تردید حدیث مذکور دلالت بر منع از این دارد که شخص نیازهای دنیایی‌اش را به وسیله وجه خدا در خواست کند. بنابراین احادیث مذکور تعارض با یکدیگر ندارند. و این بر کسی پوشیده نیست و الله اعلم.

حدیث مطرح شده در این باب از جمله دلایل متواتر از کتاب و سنت دال بر اثبات وجه (روی) خداست. روی خدا از جمله صفات کمال اوست و سلب این صفات نشانگر نهایت نقص و شبیه ساختن خداوند به چیزهای ناقص است و سلب آن همانند سلب تمامی صفات یا برخی از آنهاست و کسانی که این صفت را سلب می‌کنند در واقع دچار بزرگترین چیزی شده‌اند که باید از آن می‌گریختند و فرار می‌کردند. خداوند متعال بسیار بلند مرتبه و متعالی تر است از آنچه ظالمان و ستمگران می‌گویند.

۱- صحیح است: قسمتی از حدیثی که احمد (۱۳۴/۶، ۱۴۶، ۱۴۷) روایت کرده است. ابن ماجه کتاب الدعاء باب الجوامع من الدعاء از حدیث عایشه رضی الله عنه و ابن حبان (۲۴۱۳- موارد) و حاکم (۵۲۱/۱-۵۲۲) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است البانی نیز در الصحیحة (۱۵۴۲) و صحیح الجامه (۱۲۸۷) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

ولی روش اهل سنت و جماعت از گذشتگان و جانشینان آنها، ایمان به صفات خدا
 آنگونه که خود در کتابش خود را توصیف کرده و یا پیامبر ﷺ در سنت خود او را
 چنانکه شایسته و سزاوار اوست، توصیف کرده است، می‌باشد. برای او هر صفتی را که
 خود در کتابش برای خود ثابت کرده است یا پیامبرش برای وی ثابت نموده است ثابت
 می‌کنند. همانندی با مخلوق را از او نفی می‌کنند.

همانگونه که ذات خداوند همانند هیچ ذات دیگری نیست، صفات او نیز مانند
 صفات دیگر موجودات نیستند. و هر کس صفات را از خداوند نفی کند در واقع کمال او
 را سلب کرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: نهی از اینکه فردی از خداوند به واسطه وجه او چیزی را
بخواهد، مگر اینکه آن چیز نهایت تمام خواسته‌ها (بهشت) باشد. (یعنی به
واسطه وجه خداوند بهشت را بخواهد).
دوم: اثبات صفت وجه (روی) برای خداوند متعال.

باب: آنچه (در شریعت) پیرامون «لو» (اگر) آمده است

خداوند متعال فرموده است: ﴿يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا﴾
(آل عمران: ۱۵۴)

یعنی: منافقان می‌گویند: اگر ما هم کاره‌ای بودیم (بر روش درست بودیم) در آنجا (جنگ احد) کشته نمی‌شدیم.

مصنف می‌گوید: آنچه پیرامون «لو» (اگر) آمده است. یعنی وعده عذاب و نهی که در شریعت پیرامون گفتن «اگر» هنگام وقوع اتفاقات ناگوار، وارد شده است. مثل گرفتاریهایی که بر اساس تقدیر خداوند رخ می‌دهد زیرا بیانگر عدم پایداری و نشان‌دهنده تاسف و حسرت فرد نسبت به چیزی است که گذشته است.

به طوری که دست یابی مجدد به آن ممکن نیست. بلکه واجب تسلیم شدن در برابر قدر و انجام دادن آنچه در مسیر بندگی لازم است و آن هم صبر و پایداری بنده در قبال آنچه از بدی که بدان دچار شده است. چرا که ایمان به قدر یکی از اصول ششگانه ایمان است. مصنف رحمه الله علیه ادات تعریف (ال) را بر «لو» اضافه کرده است و گفته است «الو» در اینجا همانند نظائر آن مفید تعریف (معرفه کردن) نیست. چرا که مراد همان لفظ (لو) است.

مصنف رحمه الله در ادامه به سخن خداوند استناد کرده است که می‌فرماید (يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا) که این سخن برخی از منافقان در روز جنگ احد به سبب ترس، وحشت و بزدلی آنها بود.

ابن اسحاق می‌گوید: یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر از پدرش از عبدالله بن زبیر برای ما روایت کرد و گفت: زبیر گفت: همراه با رسول خدا ﷺ هنگامی که ترس و وحشت شدیدتر شد، دیدم که خداوند خوابی را برای ما فرستاد، هیچکدام در میان ما نبود مگر اینکه سرش را در سینه‌اش فرو برد (خوابید) گفت: سوگند به خدا سخن معتب بن قشیر را همانند خوابی می‌شنیدم که می‌گفت: اگر کار به دست ما بود در اینجا کشته نمی‌شدیم. در پی این گفته وی بود که این سخن خداوند نازل شد که فرموده است: (يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَتَلْنَا هَهُنَا) این کلام در واقع ناظر بر گفته معتب است. که ابن ابی حاتم این^۱ مساله را روایت کرده است.

خداوند متعال در ادامه فرموده است: ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ﴾ آل عمران: ۱۵۴ یعنی: بگو: اگر در خانه هایتان هم بودید آنان که کشته شدن در سرنوشتشان بود به قتلگاه خود می‌آمدند. یعنی این چیزی است که از سوی خداوند عزوجل تعیین و مقدر شده بود و حکمی حتمی و لازم است، نه می‌توان از آن گریخت و نه چاره‌گریزی از آن است.

عماد بن کثیر در خصوص این فرموده خداوند که: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لَا خَوْفَهُمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا﴾ (آل عمران: ۱۶۸) یعنی: آنان کسانی هستند که نشستند و به برادران خود می‌گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند کشته نمی‌شدند. مقصود این است که اگر مشورت ما را مبنی بر نشستن و عدم خروج برای جنگ گوش می‌دادند، با افرادی که کشته شدند آنها نیز کشته نمی‌شدند. خداوند فرمود: ﴿قُلْ فَأَدْرَأُ عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (آل عمران: ۱۶۸) یعنی: بگو پس مرگ را از خود بدور دارید اگر راست می‌گویید. یعنی اگر بوسیله نشستن و بیرون رفتن

۱- حس است: همانطوری که ابن کثیر در تفسیر خود (۴۱۸/۱) گفته است. ابن اسحاق این موضوع را روایت کرده است. ابن جریر (۹۴/۴) با سند حسن از زبیر روایت کرده است نگ: النهج السدید (۵۳۲).

شخص از مرگ و کشته شدن سالم می ماند پس شایسته شماسست که نمیرید. ولی به ناچار مرگ به سراغ شما خواهد آمد اگرچه در برجهای بسیار بلند و کشیده باشید بنابراین مرگ را از خودتان دفع کنید اگر راستگو و صادق هستید.

مجاهد از جابر بن بن عبدالله نقل کرده است که گفت: این آیه در خصوص عبدالله بن ابی و یارانش نازل شده است، یعنی عبدالله بن ابی بود که چنان سخن نفاق آمیزی را به زبان آورد.

بیهقی از انس روایت کرده است که ابو طلحه گفت: در مصاف ما در روز جنگ احد، چرتی ما را در برگرفت، شمشیرم پی در پی می افتاد و آنرا بر می داشتم. ولی گروه دیگر - منافقان - غمی جز غم جان خودشان را نداشتند از همه کس ترسوتر، وحشتناکتر، فرو مایه تر برای حق بودند که خداوند در خصوص آنان فرموده است ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (آل عمران: ۱۵۴) یعنی: در خصوص خداوند همانند دوران جاهلیت گمان باطل می زدند، منافقان اهل شک و تردید به خداوند عزوجل بودند.

در همان آیه پیش از قسمت مذکور خداوند فرموده است ﴿قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ آل عمران: ۱۵۴ ترجمه: تنها برای خودشان اهمیت قائل بودند در فکر خودشان بودند به دلیل ترس و نگرانی و پریشانی، آن خواب کوتاهی که نصیب مومنان شد، آنان را در برنگرفت. چرا که آنان در خصوص خداوند همانند دوران جاهلیت گمان باطل داشتند.

شیخ الاسلام رحمته الله علیه آنچه از سوی عبدالله بن ابی در غزوه احد اتفاق افتاد را مطرح کرده، می گوید: وی هنگامی که در جنگ احد گناره گیری کرد گفت: (محمد) نظر من و خودش را رها کرده و نظر دو نفر جوان (یا نوجوان) را بر می گزیند؟ همین که چنین سخنی را به زبان آورد بسیاری از مردم به همراه او جنگ را رها کرده و کناره گیری نمودند، بسیاری از آنان پیش از این اتفاق منافق نبودند؛ آنان مسلمان بودند. و چنان ایمانی داشتند که نور آن ضرب المثل بود. اگر پیش از آن دوران سخت و پیش از نفاق خود می مردند حتماً بر اسلام می مردند. مومنان حقیقی بودند که در ایام محنت و سختی

در احد ثابت قدم ماندند و نه از زمره منافقان حقیقی که با سختی و محنت از ایمان برگشتند و مرتد گشتند.

این وضعیت بسیاری از مسلمان دوران ما و یا بیشتر آنهاست. هر گاه به سختی دچار شوند که اهل ایمان ایمانشان دچار زوال و انحطاط گردد، ایمانشان بسیار کاهش پیدا می کند و بسیاری از آنان منافق می شوند. برخی از آنان هنگامی که دشمن غلبه پیدا کند ارتداد و برگشتن از دین خود را اظهار می کنند از این نمونه مسلمان دیده ایم و غیر ما نیز دیده اند و جای عبرت و پندگیری است.

اگر در حالت راحتی و عافیت باشند و یا مسلمانان بردشمنان خود پیروز شوند آنان خود را در زمره مسلمان جا زده و مسلمان می شوند در ظاهر و باطن به انبیا ایمان دارند ولی ایمانی که در سختی ها ثابت قدم نیست. به همین سبب در میان اینان ترک واجبات و شکستن محارم گسترش پیدا می کند و فزونی می گیرد.

اینان همان کسانی هستند که به زبان می گویند ایمان آورده ایم و در خصوص آنان گفته شده ﴿لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۴) یعنی: ایمان نیاورده اید بلکه بگویید تسلیم شده ایم چرا که ایمان هنوز به دلها نیتان راه نیافته است. اینجا همان ایمان مطلق مورد نظر است که اهل آن مومنان حقیقی هستند، ایمان هر گاه به طور مطلق در کتاب خدا به کار رفت همین ایمان است.

همانطوری که کتاب و سنت نیز بدان دلالت دارند، شکی به چنین ایماندارانی در هنگام سختی دست نمی دهد، سختی هایی که ایمان را در دلها به جنش در می آورد. تمام. همانطوری که شیخ الاسلام رحمته الله گفته است ما نیز نمونه های فراوان از منافقان به چهره مسلمان امروزی را دیده ایم که چگونه در وقت غلبه پیدا کردن دشمن چهره واقعی خود را نمایان می سازند و این جای عبرت و پند دارد.

و اینکه چگونه به دشمنان علیه مسلمانان کمک می کنند. چگونه بر دین طعن می زنند و دشمنی و شماتت خود را آشکار می سازند و چگونه به آنان برای خاموش کردن نور اسلام و از بین بردن اهل اسلام مسائل دیگری که در این مجال نمی گنجد بر دشمنان مسلمانان کمک و یاری می رسانند. تنها خداوند یاری رسان است.

در صحیح از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند برای آنچه به تو سود می رساند تقلا کن، از خداوند طلب کمک کن، ناتوانی به خود راه نده. و اگر به چیزی دچار شدی، نگو: اگر فلان کار را انجام می دادم چنین و چنان می شد. بلکه بگو خداوند مقدر کرده و هر چه او خواست انجام می شود، چرا که اگر، راه عمل کردن شیطان را می گشاید.

مقصود مصنف از صحیح یعنی مسلم^۱ که از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای آنچه به تو سود می رساند تقلا کن، از خداوند طلب کمک کن، ناتوانی به خود راه نده. و اگر به چیزی دچار شدی، نگو: اگر فلان کار را انجام می دادم چنین و چنان می شد. بلکه بگو خداوند مقدر کرده و هر چه او خواست انجام می شود، چرا که اگر، راه عمل کردن شیطان را می گشاید. مصنف رحمته الله این حدیث را مختصر کرده است و صورت کامل آن به این شیوه است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مومن قوی بهتر و در نزد خدا از مومن ضعیف محبوبتر است» و در همه اهل ایمان (هر دوی آنها) خیر وجود دارد. تقلا کن برای آنچه به تو سود می رساند یعنی در زندگی دنیوی و معاد. مقصود اینکه فرد برای ایجاد اسبابی که بنده را در دنیا و آخرتش سود می رساند باید حریص و تلاشگر باشد. اسبابی که خداوند متعال در شریعت خود برای بندگانش تشریح کرده است، اعم از اسباب واجب؛ مستحب و مباح و بنده نیز در حین انجام اسباب باید تنها از خداوند طلب کمک کند نه غیر او. تا سبب او کامل شود و در حق او سودمند واقع گردد. در واقع باید اعتماد وی در اخذ سبب به خداوند باشد، چرا که خداوند پدید آورنده سبب و مسبب است، هیچ سببی سود نمی رساند مگر اینکه

۱- قسمتی از حدیث ابوهریره که مسلم آنرا در صحیح خود، کتاب القدر (۲۶۶۴)(۳۴) باب فی الامر بالقوه و ترک العجز.

خداوند بوسیله آن به کسی سود برساند در انجام سبب باید اعتمادش به خداوند باشد انجام سبب سنت (قانون طبیعت است) و توکل بر خداوند توحید است. هر گاه این دو با هم جمع شوند مقصود فرد به اذن و اجازه خداوند تحقق می یابد.

در عبارت عربی «و لا تعجزن» نون برای تاکید خفیفه است. پیامبر ﷺ از عجز و ناتوانی نهی کرده و آنرا نکوهیده تلقی کرده است. سستی و ضعف از نظر شرع و عقل مذموم و نکوهیده است.

در حدیث آمده است^۱ که زیرک کسی است که نفس خود را مطیع خود ساخته و برای بعد از مرگ عمل کند.

و عاجز کسی است که نفس از هوای خود تبعیت کند و از خدا آرزوهای کوتاه دنیایی را تمنا کند. پیامبر ﷺ وی را بر اساس حدیث مذکور ارشاد نموده است که اگر دچار حادثه‌ای ناگوار شدید نگوید اگر من چنین کردم چنین و چنان می شد بلکه بگوید: خداوند مقدر کرده و هر آنچه او بخواهد انجام می شود

یعنی: چنین اتفاقی اساس تقدیر خداوند بوده و تسلیم برای قدر او واجب است و همچنین رضایت بر قدر خداوند لازم بوده برای آن ثواب و پاداش محسوب می شود. عبارت «اگر، راه شیطان را می گشاید» یعنی از آنجایی که در آن تاسف بر گذشته و حسرت بر آن و نکوهش قدر است بیانگر نفوذ شیطان می باشد و تاسف و حسرت و نکوهش با صبر و خشنودی منافات دارد.

صبر لازم و واجب، و ایمان به قدر فرض است. خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

۱- ضعیف است: احمد (۱۲۴/۴) ترمذی: کتاب صفة القيامة (۲۴۵۹) باب شماره (۲۵) ابن ماجه: کتاب الزهد (۴۲۶۰) باب ذکر الموت و الاستعداد له از حدیث شداد ابن اوس. حاکم به شرط بخاری آنرا صحیح است (۵۷/۱) و ذهبی نیز با این سخن که «لا والله ابوبکر واه» تعقیب کرده است یعنی ابوبکرین مریم خیالی است. البانی در تخریج ریاض الصالحین (۶۷) آنرا تضعیف کرده است.

يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ (الحديد: ٢٢ - ٢٣)

یعنی: هیچ رخدای در زمین به وقوع نمی پیوندد یا به شما دست نمی دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی بوده است و این کار برای خداوند ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدرفته است و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانیده است، خداوند هیچ شخص متکبر فخر فروشی را دوست نمی دارد.

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: صبر برای ایمان به منزله سر برای جسد است. امام احمد می گوید: خداوند صبر را در نود جای قرآن آورده است.

شیخ الاسلام رحمته الله ضمن آوردن حدیث این باب به طور کامل - در خصوص معنای آن می گوید: در آنچه بدان مامور گشته، ناتوانی و عجز به خود راه ندهد و بدانچه برای او مقدر گشته بی صبری نکند. بعضی از مردم هر دو شر (عجز و بی صبری) را در خود جمع کرده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کوشش و تقلا در آنچه سودمند است و طلب یاری و کمک از خداوند، فرمان داده است. امر به معنای وجوب است و اگر مقتضی وجوب نباشد عمل به آن مستحب است و از عجز و ناتوانی نهی کرده است و می فرماید: خداوند عجز و ناتوانی را نکوهش و سرزنش می کند.^۱

عاجز در واقع ضد آن کسانی است که خداوند فرموده است: (الذین هم ینصرون) یعنی: کسانی که یاری می رسانند دستور به صبر و نهی از عجز و ناتوانی از انجام آنچه خداوند بدان فرمان داده است، در جاهای بسیاری آمده است و ان به دلیل این است که انسان در میان این دو امر واقع شده است، امری که به انجام آن مامور شده است، بر

۱- ضعیف است: احمد (۲۵/۶) ابو داود: کتاب الاقضیه (۳۶۲۷) باب الرجل یحلف علی حقه از حدیث عوف بن مالک الشجعی رضی الله عنه. البانی در تخریج الکلم الطیب (۱۳۷) آنرا تضعیف کرده است و همچنین در ضعیف الجامع (۱۷۵۹).

اوست که چنین امری را انجام داده و برای آن تلاش و تقلا کند از خداوند طلب کمک کند و عجز و ناتوانی به خود راه ندهد و امری دیگر که بدون اختیار خود بدان دچار شده است و بر اوست که در چنین امری صبر و پایداری کند و از بی صبری و جزع پرهیزد. به همین سبب برخی از عاقلان - ابن مقفع و دیگران - گفته اند: امور دو چیزند: امری که در آن می توان چاره اندیشی و تدبیر کرد پس نباید از انجام آن ناتوانی به خود راه داد. و امری دیگر که نمی توان در خصوص آن چاره اندیشید و تدبیر کرد، نباید از این امر بی صبری و ناشکیبایی کرد. این مقوله در تمامی امور صدق می کند ولی در خصوص مومن باید گفت: آنچه در آن جای تدبیر و چاره اندیشی است همان چیزی است که خداوند بدان فرمان داده و آنرا دوست دارد. زیرا خداوندی را به چیزی فرمان نمی دهد که خارج از اراده و تدبیر او باشد، چرا که خداوند هیچکسی را بیشتر از اندازه و وسعش مکلف نمی کند. در واقع خداوند او را به هر خیری که در آن جای تدبیر و اراده و چاره اندیشی است فرمان داده است و آنچه در آن جای تدبیر و چاره اندیشی نیست همان چیزی است که بدون فعل و اراده خود بدان دچار می شود.

و اسم نیکی ها و بدیها هر دوی این امور را بر می گیرد.

افعالی که خداوند بدان فرمان داده است و در واقع جای تدبیر و اراده دارد مثل این

فرموده خداوند: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ

لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ (الأنعام: ۱۶۰)

یعنی: هر کس عمل نیکی را انجام داده باشد برای او ده برابر آن پاداش در نظر

گرفته می شود و هر کس عمل بدی مرتکب شده باشد همانند آن مجازات خواهد شد.

و در جای دیگر فرموده است ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ﴿٧﴾

(الاسراء: ۷)

یعنی: نیکی و بدی که انجام می دهید در واقع به نفع یا ضرر خودتان خواهد بود و در

واقع به خودتان نیکی و بدی کرده اید.

و خداوند فرموده است: ﴿ وَحَزُوا سَيِّئَةً سَيِّئَةً مِّثْلَهَا ۗ ﴾ (الشوری: ۴۰) یعنی: مجازات هر بدی، بدی مثل آن خواهد بود و یا مثل این فرموده خداوند: ﴿ بَكِلْ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ ۗ ﴾ (البقره: ۸۱) یعنی: آری هر کس مرتکب بدی می‌شود و گناهش او را احاطه کند.

آیات فراوانی از این دست وجود دارند. والله اعلم.

قسم دوم: گرفتاریها و نعمتهایی که بدون اراده و نقش بنده برای او پیش می‌آیند. خداوند متعال فرموده است: ﴿ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ ۗ ﴾ (النساء: ۷۹)

یعنی: هر نیکی که به تو می‌رسد از جانب خداست و هر بدی که بدان دچار می‌شوی از جانب خود توست و آیه پیش از این آیه نیز در همین مورد است. نیکی در این دو آیه نعمت‌ها و بدی همان مصیبت‌ها و گرفتاری‌هاست. این آن قسمت دوم است. شیخ الاسلام رحمته مطرح شدن آن را در این جایگاه پنداشته است و ممکن است که ناسخ آنرا ساقط کرده باشد و الله اعلم.

سپس شیخ الاسلام رحمته می‌گوید: انسان هنگامی که به انجام اعمالی فرمان داده می‌شود مامور بر این نیست که به قدر بنگرد، بلکه هنگامی که گرفتاریهایی برای او پیش می‌آید که هیچگونه چاره‌ای نمی‌توان برای دفع آن اندیشید باید به قدر خداوندی باور داشته باشد. بنابراین هر چه از رفتار آدمیان یا بغیر رفتار و اعمال آنان برای تو پیش می‌آید بر آن صبر و مقاومت کن، راضی باش و تسلیم شو. خداوند متعال فرموده است: ﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۗ ﴾ (التغابن: ۱۱)

یعنی: دچار هیچ مصیبتی نمی شوید مگر به اذن خداوند و هر کس به خداوند ایمان بیاورد او قلبش را هدایت می کند. به همین سبب آدم به موسی گفت: 'آیا مرا به خاطر امری که خداوند چهل سال قبل از خلق من بر من مقدر کرده است سرزنش می کنی؟ آدم برای موسی حجت آورده است.

زیرا موسی به آدم گفت: چرا ما و خودت را از بهشت خارج ساختی؟ او را به سبب مصیبتی که حاصل عملکردش بود ملامت نمود، نه بدان سبب که آن کار آدم گناه بود، زیرا ملامت وی به خاطر گنااهش - همانگونه که بسیاری از مردم می پندارند - مقصود حدیث مذکور نیست. چرا که آدم از گناه خود توبه کرده بود کسی که از گناه توبه کند گویا اصلاً گناهی مرتکب نشده است و به اتفاق علما سرزنش و ملامت توبه کننده جایز نیست. پایان.

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: این حدیث اصول بسیار بزرگی از اصول ایمان را تضمین کرده و در بر گرفته است:

نخست: خداوند پاک و منزّه به محبت توصیف شده و به طور حقیقی محبت می ورزد.

دوم: خداوند متقضا و موافق اسماء و صفات خود را دوست دارد پس قوی است و مومن قوی و نیرومند را دوست دارد. او فرد است و فرد را دوست دارد. زیباست زیبایی را دوست دارد. علیم است و علما را دوست دارد. نظیف است و نظافت را دوست دارد. مومن است و مومنان را دوست دارد. محسن است و محسنان را دوست دارد، صابر است و صابران را دوست دارد، شاکر است و شاکران را دوست دارد.

جز اینکه محبت او نسبت به مومنان متفاوت است برخی را بیشتر از بعضی دیگر دوست دارد.

۱- بخاری: کتاب القدر (۶۶۱۴) باب تحج آدم و موسی عندالله. مسلم کتاب القدر (۲۶۵۲) باب حجاج آدم و موسی علیه السلام از حدیث ابو هریره رضی الله عنه.

سعادت و خوشبختی انسان در گرو تقلاى او در جهت آن چیزی است که در دنیا و آخرت به او سود می رساند. حرص: در واقع همان به کارگیری تلاش و تمام توان خود است هر گاه حریص با چیزی که به وی سود می رساند مواجه شود حرص و تقلاى او ستودنی است و تمام کمال او در این او امر جمع شده است که حریص باشد و حرص او در جهتی باشد که به وی سود می رساند، زیرا حرص بر چیزی که سودی به وی نمی رساند یا فعلی که بدون حرص به او نفع می رساند به همان میزان کاهش و از بین رفتن حرص، کمال او نیز از بین می رود و نقصان می یابد. و خیر و نیکی تمامی تمامی اش در حرص بر چیزی است که سود می رساند.

از انجایی که حرص و تقلاى انسان به کمک، خواست و توفیق خداوند بستگی دارد، خداوند به انسان فرمان داده است تا از او کمک و یاری بطلبد تا تلاش و کوشش وی تحقق یابد. از این رو فرموده است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ الفاتحه: ۵ تنها ترا می پرستیم و از تو یاری می طلبیم.

بنابراین تلاش و تقلاى انسان برای آنچه که به او سود می رساند عبادت خداوند متعال محسوب می شود و این عبادت جز به کمک و یاری خداوند تحقق نمی یابد به همین دلیل خداوند به او فرمان داده است تا او را پرستند و از او یاری بطلبند، کسی که برای آنچه به او سود می رساند تلاش و تقلا می کند بر خلاف انسان عاجز، در واقع از خداوند طلب یاری و کمک می کند، این آیه در واقع راهنمایی و ارشاد انسان به بزرگترین اسباب دسترسی به مقدر قبل از وقوع آن است و تقلا برای رسیدن به مطلوب با استقامت و طلب کمک از کسی که فرمان امور به دست اوست و مصدر تمامی امور است و تمامی امور به او بر می گردند.

اگر چیزی از دست انسان در رفت که بر آن قدرت نداشت دو حالت دارد: یا عجز و ناتوانی است که کلید عمل شیطان است در نتیجه عجز او را به گفتن «اگر» و او می دارد حال آنکه در اینجا «اگر» گفتن نه تنها فائده‌ای ندارد بلکه کلید سرزنش، ناتوانی، خشم، تاسف، و اندوه است و همه اینها از جمله عمل شیطان است که پیامبر ﷺ از

گشودن دروازه عمل شیطان به این شیوه نهی فرموده است و به حالت دوم فرمان داده است و آنهم توجه به قدر خداوند و لحاظ کردن آن است و اینکه آنچه خداوند برای او مقدر کرده است هیچکس نمی‌تواند آنرا از بین ببرد و احدی نمی‌توان بر آن غلبه پیدا کند. در اینجا برای او سودمند تر از قدر خداوندی و مشیت نفوذ کننده او که موجب لزوم مقدر شده است، شاهدانی وجود ندارد. اگر این منتقی شود وجود آن چیز نیز ممتنع است، به همین سبب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: اگر چیزی بر تو غالب گشت نگو: اگر چنین می‌کردم چنین و چنان می‌شد بلکه بگو: خداوند مقدر کرده و هر چه او بخواهد می‌شود.

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن شخص را به چیزی ارشاد کرده است که در هر دو حالت به او نفع می‌رساند؛ هم در حالت دستیابی به مطلوب و هم در حالت از دست دادن آن پس این حدیث از جمله آموزه‌هایی است که بنده هرگز از آن بی‌نیاز نیست، حتی ضروری‌ترین چیز برای بنده است؛ و چرا که آن در برگیرنده اثبات قدر و کسب و اختیار و بر جا آوردن بندگی به صورت ظاهری و باطنی در دو حالت رسیدن به مطلوب و یا عدم رسیدن به آن است. توفیق از جانب خداوند است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر دو آیه از سوره آل عمران.

دوم: نهی صریح پیامبر ﷺ از گفتن «اگر»، در هنگام دچار شدن به یک مصیبتی.

سوم: تعلیل مسأله فوق مبنی بر اینکه عمل شیطان را در وجود انسان می گشاید و راه نفوذش را باز می کند.

چهارم: ارشاد به گفتن سخن نیکو و پسندیده.

پنجم: دستور به تلاش و کوشش در جهت چیزی که سود می رساند با طلب کمک و یاری از خداوند.

ششم: نهی از ضد تلاش و کوشش یعنی عجز و ناتوانی.

بابی پیرامون نهی از نکوهش و بدگویی کردن باد.

از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: باد را بدگویی نکنید اگر چیزی از آن را دیدید که آنرا ناپسند می‌دارید بگویید: پرودگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه را که باد برای آن فرمان داده شده طلب می‌کنم و به تو پناه می‌برم از شر این باد و از شر آنچه باد برای آن فرمان داده شده است. ترمذی این روایت را صحیح دانسته است.

مصنف این باب را با نهی از نکوهش و بدگویی باد آغاز کرده است. در ادامه به حدیثی استناد کرده است که از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: باد را بدگویی نکنید اگر چیزی از آن را دیدید که آنرا ناپسند می‌دارید بگویید: پرودگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه را که باد برای آن فرمان داده شده طلب می‌کنم و به تو پناه می‌برم از شر این باد و از شر آنچه باد برای آن فرمان داده شده است. ترمذی این روایت را صحیح دانسته است.^۱

زیرا باد از سوی خداوند متعال پدید آمده و براساس خلقت و فرمان او تشکیل می‌شود. خداوند است که آنرا به وجود آورد و بدان فرمان داده است، پس نکوهشگر آن

۱- صحیح است: ترمذی: کتاب الفتن (۲۲۵۲) باب ماجاء فی النهی عن سب الريح. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن صحیح است. البانی با شواهد و روشهای خود در صحیح الجامع (۷۱۹۲) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

در واقع پدیدآورنده آنرا نکوهش و بدگویی کرده است که آنهم خداوند سبحان است. همانگونه که قبلا در خصوص نکوهش و بدگویی روزگار مطرح شد، این مساله نیز همانند آن است و تنها کسی که به خدا و دین او جاهل است و از شریعت او که برای بندگان تشریح نموده بی خبر است چنین عملی را انجام می دهد.

پیامبر ﷺ اهل ایمان را از اینکه سخنی همانند جاهلان و ستمگران بگویند نهی کرده و بازداشته است و آنها را راهنمایی کرده که در هنگام وزیدن باد چه بگویند از این رو فرموده است: اگر بادی را دیدید که در نظرتان ناگوار و ناپسند بود بگویید: پروردگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه که باد برای آن فرمان داده شده طلب می کنم.

مقصود این است که هرگاه در هنگام وزیدن باد آنرا ناگوار و ناپسند یافتید، یکتاپرستانه به سوی پروردگارتان برگردید. و بگویید: پروردگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه را که باد برای آن فرمان داده شده طلب می کنم و به تو پناه می برم از شر این باد و از شر آنچه در آن است و از شر آنچه باد برای آن فرمان داده شده است. این دعا بیانگر بندگی کردن برای خدا و اطاعت از او و پیامبرش است و طلب دفع شر و بلا از خداوند است و خود را در معرض فضل و کرم و نعمت او قرار دادن است و این حالت حالت یکتا پرستان و ایمانداران است، بر خلاف وضعیت و حالت اهل فسق و سرکشی، همان کسانی که از چشیدن طعم توحید که حقیقت ایمان است محروم گشته اند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید، عبارتند از:
نخست: نهی از بدگویی و نکوهش باد.
دوم: راهنمایی کردن انسان به سخن سودمند هنگامی که یک چیز ناخوشایند را مشاهده می‌کند.
سوم: راهنمایی و ارشاد به اینکه باد مأمور خداوند است.
چهارم: اینکه باد گاهی به خیر و گاهی نیز به شر فرمان داده می‌شود.

باب

فرموده ی خداوند متعال فرموده است:

﴿يَظُنُّوكَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾﴾ (آل عمران: ۱۵۴)

یعنی: درباره خداوند پندارهای نادرستی همچون پندارهای جاهلیت داشتند و می گفتند آیا چیزی از کار (جنگ) نصیب ما می شود، بگو همه کارها در دست خداست در دل خود چیزهایی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند اگر کار به دست ما بود در اینجا کشته نمی شدیم، بگو: اگر در خانه های خود هم بودید آنان که کشته شدن در سر نوشتشان بود به قتلگاه خود می آمدند و کشته می شدند تا خداوند آنچه را که در سینه ها دارید بیازماید و تا آنچه را دلها دارید خالص گرداند و خداوند بدانچه در سینه هاست آگاه است.

مصنف رحمته الله این باب را با سخن خداوند آغاز کرده است که می فرماید:

﴿يَظُنُّوكَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ

كُنُفٌ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۖ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾ (آل عمران: ۱۵۴)

این سخن را خداوند در ضمن و سیاق واقعه جنگ احد مطرح آمده، که پیش از آن فرموده است ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۵۴)

یعنی: سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی به گونه خواب سبکی بر شما چیره کرد که گروهی از شما فرا را گرفت.

این گروه در واقع همان اهل ایمان، ثبات و پایداری و توکل درست بودند. آنان به این نظر قاطعیت داشتند که خداوند پیامبرش را یاری داده و آنچه آرزو دارد انجام خواهد شد به همین سبب خداوند فرموده است: ﴿طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾ (آل عمران: ۱۵۴) و گروهی دیگر تنها در بند خود بودند یعنی به سبب نگرانی، دلواپسی و ترس، خواب آنان را فرانگرفت. چرا که آنان (يَطُئُونَ بِاللَّهِ عَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ نِعَاسًا) مورد خداوند پندارهای نادرستی چون پندارهای جاهلیت داشتند. همانطوری که خداوند در سوره فتح فرموده است ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنْتَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوِيًّا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ (الفتح: ۱۲)

یعنی: بلکه شما گمان می‌بردید که پیامبر ﷺ و مومنان هرگز به سوی خانواده خود برنمی‌گردند این در دل‌هایتان آراسته گشته بود و گمانهای بدی می‌کردید و مردمان تباه شده و بی‌سودی بودید.

آری آنان معتقد بودند هنگامیکه مشرکان در آن زمان کوتاه پیروز شدند کار مومنان را تمام شده و پایان یافته می‌دانستند. بر این باور بودند که اسلام و پیروانش هلاک و نابود شده‌اند و این شیوه کسانی است که اهل تردید و دودلی هستند و چون امری از امور ناگوار پیش آید چنین پندارهایی را در سر می‌پرورانند.

از ابن جریج روایت شده است که گفت: به عبدالله بن ابی گفته شد. فرزندان (بنو) خزرج کشته شدند، گفت: آیا دیگر چیزی برای ما مانده است؟ (آیا ما دیگر کاره ای هستیم).

خداوند فرموده است: ﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَ السَّوِّءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ﴾ (الفتح: ۶)

یعنی: به خداوند گمان بد می‌برند، بدیها و بلاها تنها ایشان را در برمی‌گیرد.

ابن قیم رحمته الله در خصوص آیه نخست این باب می‌گوید: ظن (گمان) مذکور در این آیه اینگونه تفسیر شده است که خداوند پاک و منزّه فرستاده اش را یاری نمی‌رساند و کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکست خورده محسوب می‌شود و او صلی الله علیه و آله و سلم خود را برای کشتن تسلیم خواهد کرد و تسلیم قتل خواهد شد. همچنین ظن و گمان آنان اینگونه تفسیر می‌شود که آنان می‌پنداشتند آنچه دچار آن شده‌اند با قضا و قدر خداوند نبوده است و حکمتی در آن نبوده است بنابراین منکر حکمت و قدر و منکر آن بودند که کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کمال و تمام خواهد رسید و دین او بر تمامی ادیان و مکاتب چیره خواهد شد و این همان گمان بدی بود که در خصوص منافقان و مشرکان در سوره فتح مطرح نموده است.

این گمان همان گمان و پندار بد است، چرا که گمان و پنداری است در خصوص خداوند که خداوند برانزنده و شایستگی چنین گمانی نیست و سزاوار حکمت، حمد و ثنا وعده درست و راست خداوند نیست. هرکس گمان کند که باطل بر حق چیره شده و به طور مداوم و مستمر بر آن غلبه خواهد کرد، به طوری که حق به وسیله آن از بین رفته و نابود می‌شود و یا منکر قضا و قدر خداوند شود، و یا منکر این شود که قدر خداوند بر اساس حکمت آشکاری است که مستحق حمد و ثناست و گمان کند که آن اتفاق بر اساس خواسته و ارده مجردی از اراده خداوند شکل گرفته است، چنین گمانهایی گمان کسانی است که کفر ورزیده‌اند پس وای به حال کسانی که کفر ورزیده‌اند، از آتش جهنم.

و بیشتر مردم به آنچه که برای آنان و یا غیر آنان اتفاق می‌افتد گمان بد دارند و هیچکس از آن در سلامت نیست مگر کسی که خداوند و اسماء و صفاتش را بشناسد و از مقتضای حکمت و حمد خداوند آگاهی یابد. پس هر انسان هوشیار و دلسوزی برای خود باید به چنین شناختی عنایت و توجه کند برای آن اهمیت قائل شود و به سوی خداوند توبه نماید و از گمان بد خود نسبت به پروردگارش طلب مغفرت کند.

اگر در احوال انسانها جستجو کنی سردرگمی و سرزنش قدر را از آنها در خواهی یافت و این سخن را از آنان خواهی شنید که می‌گویند شایسته بود که فلان کار چنین و چنان می‌شد، چه به صورت جداگانه و مستقل و چه به طور گسترده و پراکنده این (سخن شنیده می‌شود) در خویشتن خویش جستجو کن بنگر که آیا تو (از چنین سخنان و گمانهایی) سالم هستی؟

ترجمه شعر: اگر از آن نجات یافتی در حقیقت از یک امر بسیار بزرگ نجات پیدا کرده ای در غیر اینصورت من ترا نجات یافته و پیروز شده نمی‌بینم.

علامه ابن قیم رحمته الله در خصوص کلامی که پیرامون جنگ احد در قرآن کریم مطرح شده است می‌گوید:

گمانی که در آنجا مطرح شده و خداوند پاک و منزّه شایسته چنان گمانی نیست، اینگونه تفسیر شده است که آنان (مشرکان و منافقان) گمان می‌کردند خداوند فرستاده اش را یاری نمی‌کند و کار پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین رفته تلقی می‌کردند و می‌پنداشتند که او تسلیم شده و به قتل خواهد رسید و اینکه آنچه آنان دچار شده اند بر اساس قضا و قدر الهی نبوده است و حکمتی نداشته است، در نتیجه با گمانه زنی خود منکر حکمت و قدر

خداوند بودند و منکر آن بودند که کار پیامبر ﷺ به فرجام خواهد رسید و دین او کامل شده، بر تمامی ادیان چیره می‌گردد. این همان گمان بدی است که منافقان و مشرکان دچار آن شده بودند و در سوره فتح مطرح شده است. از آنجایی که می‌فرماید:

﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّكَ السُّوءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (الفتح: ۶)

تا اینکه مردان و زنان منافق و مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند بدیها، و بلاها تنها ایشان را در بر می‌گیرد و خداوند برایشان خشمگین می‌گردد و آنان را نفرین می‌کند و دوزخ را برای آنان آماده می‌سازد و دوزخ چه بازگشتگاه بدی است. چنین گمانی همان گمان جاهلیت است و این گمان به اهل جهل و نادانی نسبت داده می‌شود، نه اهل حق. چرا که این گمان، گمانی است که سزاوار اسماء حسنی، صفات علیا و شایسته ذات مبرای خداوند از هر عیب و بدی، نیست و بر خلاف آن چیزی است که حکمت و حمد و یگانگی خداوند در ربوبیت و الوهیت خود شایسته آن است و همچنین سزاوار وعده راستینی که خداوند در آن خلف نمی‌کند و سخن پیشین خداوند در خصوص پیامبران مبنی بر اینکه آنان را یاری کرده خوارشان نمی‌سازد، نیست و برخلاف آن است که خداوند وعده داده است که لشکر یان خود را چیره خواهد ساخت، هر کس گمان کند که خداوند فرستادگانش را یاری نخواهد کرد، کارشان را به تمام نخواهد رساند پیامبران و حرفشان را تایید نکرده و بر دشمنان چیره و پیروز و برتری نخواهد داد، کتاب و دینش را یاری نخواهد رساند، همچنین گمان کند که شرک بر توحید و باطل بر حق به طوری چیره و استقرار خواهد یافت به طوری که حق به گونه‌ای از بین می‌رود که هر گز بر پا نخواهد شد. چنین شخصی به خداوند گمان بد برده و چیزی را به وی نسبت داده است که بر خلاف آن چیزی است که شکوه، کمال اسما و صفات او سزاوار و شایسته آن هستند. زیرا حمد، عزت حکمت و الوهیت خدا چنان گمانی را نمی‌پذیرد، و ابا دارد از اینکه حزب و لشکر او شکست بخورند و نصرت و یاری همیشگی از آن دشمنان خدا و منحرفان از راه او باشد هرکس چنین گمانی نسبت

به خداوند داشته باشد او را و صفات و اسماء او را نشناخته است. همچنین اگر کسی منکر آن باشد که آنچه اتفاق افتاده است با قضا و قدر خداوند بوده است، منکر چنین امری نیز خداوند و ربوبیت و پادشاهی و عظمت او را نشناخته است. همچنین هر کس منکر شود که خداوند آنچه را مقدر کرده بر اساس حکمت آشکار و هدفی شایسته بوده که مستحق ستایش و تمجید است یا بر این باور باشد که آنچه اتفاق افتاده بر اساس یک اراده صرف و بدون هر گونه حکمت و هدفی رها شد. و بی جهت و مقصود خلق گردیده است نمی کند و کار باطلی صورت پذیرفته است. باز هم او را نشناخته است. زیرا خداوند کار بیهوده نمی کند و هیچ چیزی را بی هدف رها نمی سازد و بی جهت و مقصود خلق نمی کند و کار باطل انجام نمی دهد.

به همین سبب فرموده است: ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ (ص: ۲۷)

(۲۷)

یعنی: (خلقت باطل) گمان کسانی است که کفر ورزیده اند پس وای به حال کسانی که کفر ورزیده اند از شر آتش جهنم. بیشتر مردم در امور مربوط به خود و یا دیگران دچار بدگمانی نسبت به خداوند هستند و تنها کسانی که خداوند و اسماء و صفاتش را شناخته اند به مقتضای حکمت و حمد او شناخت حاصل کرده اند از گمان بد در امان و سالم اند.

هر کس از رحمت خدا ناامید شود و از روح خداوند دچار یأس و دودلی شود در واقع به خداوند بدگمان شده است. هر کس بر خداوند جایز بداند که دوستان خودش را با وجود اخلاص و احسانی که نسبت به او دارند عذاب می دهد و آنها را با دشمنان خود برابر قرار می دهد در واقع دچار بدگمانی نسبت به خداوند شده است.

و هر کس گمان کند که خداوند بندگاش را بی هدف خلق کرده است و هیچگونه امر و نهی در خصوص آنان صادر نکرده است، نه پیامبرانی برای آنان فرستاده و نه کتابهایی نازل کرده است بلکه همانند چهار پایان بی هدف و مقصود آنها را رها کرده است، در واقع به خداوند دچار گمان بد شده است.

هر کس گمان برد که خداوند بندگانش را پس از مرگشان برای ثواب و عقاب در جایی که نیکوکاران را پاداش دهد و حقیقت چیزی را که مردمان در آن دچار اختلاف شده اند روشن سازد، و راستی و درستی فرستادگان خود را و دروغگویی دشمنان آنها را آشکار سازد، جمع نمی کند، در واقع به خداوند گمان بد برده است.

هر کس معتقد باشد که خداوند عمل صالح او را ضایع می گرداند، آن عملی که خالصانه برای خداوند انجام داده و بدون برآمدن چیزی از جانب بنده، عملش را باطل می نماید و خداوند او را معاقبه می کند بدون این که در چیزی دخالت نموده باشد یا با اختیار خود به انجام کاری پرداخته باشد و قدرت و اراده ای را برای کسب آن به راه انداخته باشد، و یا این که معتقد باشد که خداوند عز وجل با اجرای معجزاتی - که وسیله تأیید پیامبران است - بر دست دشمنان دروغگویش، به پشتیبانی آنان برمی آید و جهت گمراه کردن بندگانش، آن معجزات را برای آنان فراهم می سازد، و اشکالی ندارد و برای خداوند زیننده است که کسانی را تعذیب دهد و او را به میان پست ترین پستان بفرستد که در طول عمر برای خداوند بندگی کرده اند، و کسانی را نیز به بهشت و اعلیٰ علین منتقل دهد که در طول عمر به عداوت و دشمنی دین و پیامبرش صلی الله علیه و آله پرداخته اند و زیندگی هر کدام از این دو امر برای او مساوی می باشد، و جز از طریق روایتی صادق صحت یکی و عدم وقوع دیگری شناخته نمی شود، زیرا عقل نمی تواند به زشتی یکی و زیبایی دیگری حکم نماید، در غیر این صورت گمانی بد را به او نسبت داده است.

و هر کس معتقد باشد که خداوند راجع به خود، صفات و افعالش اخباری را بیان داشته که ظاهر آن باطل می باشند و حاوی تشبیه و تمثیل هستند و حقیقت را رها ساخته و راجع بدان جز اشاره هایی بعید و پیچیده، به چیزی تصریح نموده و پیوسته به تشبیه، تمثیل و باطل تصریح نموده و از آفریده های خود خواسته که از تراشه های ذهن، نیرو و افکار خود بهره جویند و در راستای تحریف سخنان خداوند برآیند و آن را تأویل نمایند و احتمالاتی زشت و تأویلاتی را برای آن در نظر گیرند که با معما بیشتر شباهت داشته باشد

تا با کشف و بیان؛ و برای شناخت اسماء و صفات خود آنان را به عقل و آرای شخصیشان محول نموده نه به کتاب و سنت پیامبرش. بلکه از آنان خواسته که کلام و سخنان خداوند را چنان معنی نمایند که از خطاب و لغت آنان فهم می‌شود، و با وجود این که توانایی تصریح به حقیقتی را داشته که تصریح بدان لازم و ضروری به نظر می‌رسید و آنان را از در افتادن به اعتقاد باطل نجات بدهد، اما چنین کاری را انجام نداده است، بلکه خلاف راه هدایت و وضوح را برای آنان ترسیم نموده، هر کس چنین اعتقاداتی داشته باشد، او گمان بدی را در حق وی اظهار داشته است، زیرا هر کس چنین پندارد که خداوند نمی‌تواند برای تعبیر از حق، الفاظی صریح و روشن را استعمال نماید، او در مورد قدرت و توان خداوند به عجز و ناتوانی اعتقاد پیدا کرده و هر چند که به زبان بگوید او قادر و توانا است. و اگر کسی معتقد باشد که خداوند حقیقت را روشن ننموده و از وضوح و روشنی و از تصریح به حق عدول نموده و بندگان را با وهم و گمان روبرو ساخته و آنان را وارد باطل و محال و عقیده‌ی فاسد نموده است، هر کس چنین پنداری داشته باشد، او نسبت به حکمت و رحمت خداوند ظن و گمانی بد را در نظر گرفته است. و هر کس معتقد باشد که او و پیشوایانش صریح و روشن پرده را از حق برداشته‌اند نه خدا و رسولش، و حق و هدایت در کلام و عبارات آنان یافت می‌شود، و از ظاهر کلام خداوند تشبیه، تمثیل و گمراهی می‌تراود و از ظاهر کلام پیشینیان آنان حق برمی‌آید، این بدترین گمان نسبت به خداوند می‌باشد

تمامی اینان گمانهای بدی را نسبت به خداوند دارند و کسانی هستند که همانند دوران جاهلی گمانهایی باطل را در حق خداوند اظهار می‌دارند. هر کس در خصوص خداوند دچار این گمان شود که چیزی در ملک (قلمرو پادشاهی) او اتفاق می‌افتد که او نمی‌خواسته و خود قادر به ایجاد و پدید آوردن آن نیست در واقع نسبت به خداوند گمان بدزده است.

و هر کس گمان کند که خداوند از ازل تا به ابد عمل خود را تعطیل کرده در آنصورت خداوند به قدرت بر انجام فعل توصیف نشده است (یعنی صفت قدرت بر انجام

فعل از خداوند نفی شده است) پس از آن که قادر بر انجام فعلی نبود به انجام آن قدرت یافت و این دیدگاه نیز بدگمانی نسبت به خداوند است.

هر کس گمان کنند که خداوند نمی شنود و نمی بیند و از موجودات و از تعداد آسمانها و ستارگان و بنی آدم و حرکات و افعالشان آگاهی ندارد و چیزی از موجودات به صورت غیبی نمی داند، در واقع دچار بدگمانی نسبت به خداوند شده است.

هر کس گمان کند که خداوند نه سمع دارد و نه بصر، نه علم دارد و نه اراده، و کلامی ندارد با آن سخن بگوید: با هیچکدام از بندگان خود سخن نمی گوید و هرگز تکلم نمی کند، نه گفته و نه می گوید، نه امری دارد و نه نهی که کسی را بدان فرمان دهد یا از چیزی باز دارد. در واقع به خداوند گمان بدزده است.

هر کس گمان کند که خداوند بالای آسمانها بر تخت خود و جدا از مخلوقات خود نیست، و نسبت خداوند به تخت و عرش خود همانند نسبت ذات او به پست ترین و پایین ترین موجودات و مکانهایی است که از گفتن آن مکانها سرپیچی می کند و خداوند همانگونه که بالاست پایین نیز است و یا اگر کسی بگوید پاک و منزّه است خداوند من که پایین تر است و پست تر است همانند آن است که بگوید خداوند بلند مرتبه پاک و منزّه است، بدترین و زشتترین گمان را نسبت به خداوند رواداشته است.

و هر کس گمان کند خداوند دوست نمی دارد و راضی و خشنود نمی شود، خشمگین و غضبناک نمی گردد، دوست نمی دارد و دشمنی نمی کند و یا به کسی از بندگان نزدیک نمی شود و کسی نیز به او نزدیک نمی گردد و ذات شیطانها در نزدیکی به ذات او همانند نزدیکی فرشتگان مقرب و اولیاء رستگار به ذات اوست. در واقع به خداوند گمان بد زده است، و هر کس نسبت به خداوند گمان کند که او میان دو چیز ضد هم تساوی برقرار می کند یا میان دو چیز مساوی از هر جهت جدایی می افکند یا بندگی صحیح و خالصانه طولانی مدت را با یک گناه کبیره که پس از آن انجام شده است و انجام دهنده آن را به سبب آن گناه کبیره برای همیشه در جهنم باقی می ماند تمام اطاعت و بندگی او از بین رفته در عذاب جاوید وارد می شود، و همانند کسی که

یک لحظه هم به خداوند ایمان نیاورده است و تمام عمرش را در بر انگیختن خشم خدا و دشمنی با او و پیامبران و دینش سپری کرده است، در واقع چنین باورهایی گمان بد زدن به خداوند است.

هر کس گمان کند خداوند فرزند یا شریکی دارد یا فردی بدون اجازه او در پیشگاهش شفاعت می‌کند یا در میان خدا و خلق او واسطه‌هایی وجود دارند که نیازهایش را رفع می‌کنند و یا خداوند برای بندگان خود اولیائی را قرار داده است که به غیر از خدا به وسیله آنها به خداوند نزدیک می‌جویند و به وسیله آنها به خداوند می‌رسند و آنها را واسطه‌هایی بین خود و خدا می‌دانند، آنها را به فریاد خوانده و از آنان می‌ترسند در واقع بدترین و زشت‌ترین گمان را نسبت به خداوند روا داشته است.

و هر کس گمان کند که بدآنچه نزد خداست می‌تواند با گناه و نافرمانی خود بدان برسد همانطوری که با اطاعت و تقرب جستن به خداوند می‌تواند بدان رسید، در واقع بر خلاف حکمت خداوند گمان کرده است و بر خلاف مقتضای مصداق اسماء و صفات خداوند پنداشته است و این بدگمانی به خداوند است.

هر کس گمان کند اگر چیزی را به خاطر خداوند ترک کند و خداوند در عوض چیز بهتری به او نمی‌دهد و یا عملی را به خاطر خدا انجام دهد خداوند برتر از آن را به وی نمی‌بخشد در واقع دچار بدگمانی نسبت به خداوند شده است

هر کس گمان کند که خداوندی آنکه بنده سبب شود و یا مرتکب جرمی شود بر او خشم گرفته و مجازات و محروم خواهد ساخت و تنها با صرف خواسته و اراده خود چنین خواهد کرد در واقع نسبت به خداوند بدگمانی کرده است.

هر کسی گمان کند که اگر در ترس و اشتیاق (رغبت و رهبت) خود نسبت به خداوند صادق باشد به سوی خداوند کرنش برده از او بخواهد از خداوند طلب کمک کرده و به او توکل کند خداوند او را بی پاسخ گذشته و آنچه او در خواست کرده است به وی نمی‌بخشد در واقع به خداوند گمان بدزده و بر خلاف آنطوری که شایستگی خداوند است گمانه زنی کرده است.

هر کس گمان کند که خداوند همانطوری که برای اطاعت به او پاداش می‌دهد در معصیت نیز پاداش خواهد گرفت و در دعای خود نیز چنین چیزی را بخواهد بر خلاف مقتضای حکمت و حمد خداوند گمان زده و بر خلاف شایستگی خداوند گمان کرده است در حالیکه خداوند چنین نمی‌کند.

هر کس گمان کند که اگر خداوند را خشمگین سازد و دچار نافرمانی به درگاه او شود سپس غیر خداوند رابه دوستی گیرد و غیر از خدا فرشته یا بشر زنده یا مرده‌ای را به فریاد خواند و از او امید داشته باشد تا نزد خداوند به او سودی برساند و از عذاب خداوند او را نجات بخشد در واقع به خداوند گمان بدزده است.

بیشتر مردم حتی همگی آنان - مگر کسانی که خداوند بخواهد - به خداوند بدگمانی و به او گمان بد می‌زنند.

و بیشتر بنی آدم اعتقاد دارند که خداوند از حق و بهره آنان می‌کاهد و آنها بیشتر از آنچه خداوند برای آنان خواسته است و به آنان بخشیده است استحقاق دارند و زبان حال آنان می‌گوید: پروردگارم به من ستم روا داشته است و از آنچه مستحق آن بودم مرا را از آن بازداشت و در واقع شخصیت آنها و رفتارشان گویای چنین باوری است. اگر چه به زبان منکر چنین باوری است به خود جسارت آنرا نمی‌دهد تا بدان تصریح کند که هر کس در نفس خود جستجو کند و در شناخت پوشیده‌های آن غوطه ور شود، آنرا در نفس خود پوشیده می‌بیند همانند پوشیدگی و پنهان شدن آتش در چخماق تفنگ، آتش زنه (چخماق) هر کس را که خواستی روشن کن شررهای آتش آنرا به تو خواهد گفت. (از شررهای آتش آن نزا با خبر خواهد ساخت).

در هر کس که جستجو کنی از او بدگویی و سرزنش قدر را در خواهی یافت. و می‌بینی که خلاف آنچه که برای وی اتفاق افتاده است را پیشنهاد و عرضه می‌کند. مثلاً می‌گوید: شایسته بود که چنین و چنان می‌شد. چه به طور جداگانه و چه به طور گسترده و فراگیر، خودت جستجو کن آیا تو از این (بیماری) سالمی؟

اگر از آن نجات یافتی در واقع از یک امر بسیار بزرگ نجات یافته ای در غیر این صورت ترا نجات یافته و پیروز شده نمی یابم و نمی بینم.

پس هر انسان هوشیار و دلسوزی باید در این جایگاه و زمینه نفس خود را مورد توجه و اعتنا قرار دهد، و به سوی خداوند توبه نماید و در هر زمانی که به پروردگارش بدگمان شده است، از درگاه او طلب مغفرت کند، به نفس خود سوظن داشته باشد که خمیر مایه هر بدی و منبع هر نوع شرک مرکب از جهل و ظلم است و نفس سزاوارتر است از بدگمانی نسبت به حاکمترین حاکمان، عادلترین عادلان، بخشنده ترین بخشندگان وی نیاز ستوده شده ای که بی نیاز مطلق و کامل است.

حمد و سپاس کامل و حکمت کامل از آن اوست از هر بدی در ذات و صفات افعال و اسماء خود منزّه است، ذات او از هر جهت کمال مطلق است و صفات او نیز کمال مطلق است

تمامی کارهای او حکمت و مصلحت، رحمت و عدل است و تمام اسماء او نیکویند.

ترجمه شعر:

به پروردگارت گمان بد نبر چرا که او از همه چیز و همه کس شایسته تر به زیبایی است.

هرگز بر نفس خود گمان نیکو نبر، چگونه بر چیزی که ظالم، جنایتکار و بسیار نادان است گمان نیکو می بری؟!

بگو: ای نفس پناهگاه هر چه بدی هستی! آیا از نفسی که مرده و بخیل است انتظار و امید داری؟

اگر به نفس خود بدگمان شوی آنرا مستحق بدگمانی خواهی یافت، خیر دیدن از نفس همانند یک چیز محال است.

اگر در نفس خود پاکی و نیکی می بینی این پاکی و نیکی موهبت های پروردگار با جلال و شکوه است.

این خوبیها نه از نفس است و نه برای نفس است، بلکه از جانب خداوند رحمان است و کسی که راهنما بوده مستحق شکر است. ابن جریر در تفسیر ﴿الظَّالِمَاتِ بِاللَّهِ ظَنُّكَ السَّوْءَ﴾ در این فرموده خداوند که ﴿وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ بِاللَّهِ ظَنُّكَ السَّوْءَ﴾.

در تفسیر خود می گوید: گمانشان به خداوند این بود که پیامبر ﷺ و اهل ایمان به او را بر دشمنانشان یاری نمی دهد، سخن خداوند آشکار و چیره نخواهد شد تا بر سخن کافران سرترا و بالاتر واقع شود این از گمانهای بدی بود که آنها در اینجا نسبت به خداوند داشتند.

خداوند بلند مرتبه به زنان و مردان مشرک منافق که اینگونه بدیها را گمانه زنی می کردند؛ فرمود: گرفتاری و عذاب بر شما دور می زند و شما را در بر گرفته است.

قراء در خصوص قرائت ﴿دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ اختلاف نظر دارند عموم قاریان کوفه آنرا ﴿دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ یعنی با فتحه سین «سو» قرائت کرده اند. قرائت برخی از قاریان بصره ﴿دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ با ضمه سین، فرا می گوید: فتحه بر روی سین مشهور تر است و بسیار کم اتفاق می افتد که عرب بگوید ﴿دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ یعنی با ضمه سین.

و عبارت: ﴿وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ﴾ الفتح: ۶ یعنی از سوی خداوند دچار خشم و غضب او شده و آنها را مورد نفرین خود قرار داده و از رحمت خود دور ساخت (وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ) یعنی: جهنم را برای آنان آماده ساخت تا در روز قیامت بدان داخل شوند (وَسَاءَتْ مَصِيرًا لَكَ) یعنی: جهنم منزلگاه بسیار بدی است که این مردان و زنان منافق و مشرک بدان داخل می شوند عماد بن کثیر رحمه الله علیه می گوید: خداوند متعال فرموده است: ﴿وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ بِاللَّهِ ظَنُّكَ السَّوْءَ﴾ یعنی: منافقان و مشرکان خداوند را در حکم خود متهم می کردند و نسبت به پیامبر ﷺ و

یارانش دچار این گمان شده بودند که کشته شده و همگی از بین خواهند رفت. به همین سبب خداوند متعال: ﴿عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ در خصوص معنای آیه دیگر، عین همان سخن ابن جریر رحمه الله علیه را گفته و با وی هم نظر است. سخن ابن قیم را آنگونه که مصنف در متن آورده است در شرح جلوتر از مصنف مطرح کرده‌ام تا تمام سخن وی در یک جا مندرج شود و ابتدا تا انتهای آن پیوستگی و انسجام داشته باشد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: تفسیر آیه سوره آل عمران.
دوم: تفسیر آیه سوره فتح.
سوم: گفتن این مطلب که ظن و گمان بد به خداوند انواع و اقسام بی شماری دارد.
چهارم: تنها کسانی از بدگمانی به خداوند در امان و سالم می مانند که اسماء و صفات خداوند را بشناسند و همچنین خود را بشناسند.

بابی پیرامون آنچه در شریعت در خصوص منکران قدر آمده است

ابن عمر می‌گوید: سوگند به کسی که جان ابن عمر به دست اوست. اگر یکی از کسانی که منکر قدر هستند همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خداوند انفاق کند، خداوند از او نمی‌پذیرد تا اینکه به قدر او ایمان آورد. سپس به سخن پیامبر ﷺ استناد کردند که فرمودند: ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران روز آخرت و قدر خیر و شر خداوند ایمان بیاوری. که مسلم این حدیث را روایت کرده است.

مصنف این باب را به منکران قدر اختصاص داد. و عقاب و عذاب شدیدی که برای منکرین قدر در شریعت اسلام آمده را مطرح نموده است.

ابو داود^۱ از عبد العزیز بن ابی حازم از پدرش از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: قدریه مجوس این امت هستند.

اگر بیمار شدند آنان را عیادت نکنید و اگر بیمرد بر آنان حاضر نشوید. از عمر غلام^۲ غفره از یکی از انصار از حذیفه بن یمان رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر امتی مجوسی دارد، مجوس این امت همان کسانی هستند که می‌گویند، قدر وجود ندارد، هر کدام از آنان بمیرد بر جنازه اش حاضر نشوید.

۱- حسن است: ابو داود: کتاب السنة (۴۶۹۱) باب فی القدر. البانی در تخریج السنة ابن عاصم (۳۳۸، ۳۳۹) با شواهد و طرق فراوانی آنرا حسن دانسته است.

۲- حسن است: احمد (۴۰۶/۵، ۴۰۷) ابو داود: کتاب السنة (۴۶۹۲) باب فی القدر.

البانی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (۳۲۹) آنرا حسن تلقی کرده است.

و اگر بیمار شدند به عیادتشان نروید، آنان پیروان دجالند، خداوند بر خود حق دانسته که آنان را به دجال ملحق کند.

مصنف رحمته الله در ادامه به اثر و روایت ابن عمر استناد کرده است که گفت: سوگند به کسی که جان ابن عمر به دست اوست اگر یکی از کسانی که منکر قدر هستند همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خداوند انفاق کند خداوند از او نمی پذیرد تا اینکه به قدر او ایمان آورد. سپس به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد کردند که فرمودند: ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز آخرت و قدر خیر و شر خداوند ایمان بیاوری. که مسلم این حدیث را روایت کرده است.

این حدیث را مسلم ابو داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه^۱ از یحیی بن یعمر روایت کرده اند که گفت: نخستین کسی که در بصره پیرامون قدر سخن گفت معبد جهنی بود، من و حمید بن عبدالله حمیری به حج یا عمره رفتیم و با خود گفتیم، چه خوب است اگر با یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخورد کنیم و از او پیرامون آنچه که اینان در خصوص قدر می گویند پرسیم؟

خداوند به ما توفیق داد تا عبدالله بن عمر را در داخل مسجد ملاقات کردیم. من و دوستم او را احاطه کردیم، من گمان بردم که دوستم (همراهم) سخن گفتن با او را به من واگذار خواهد کرد (اینگونه نشد بلکه) با عبدالرحمن (خود شروع کرد و گفت:): مردمانی در میان ما آشکار شده اند که قرآن را قرائت می کنند و طالب علم اند ولی گمان می کنند که قدری در کار نیست. ابن عمر گفت: اگر با آنان برخورد کردی به آنها بگو که من از شما بیزارم و شما هم از من بری هستید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست،

۱- مسلم: کتاب الایمان (۸/۱) باب بیان الایمان و الاسلام و الاحسان، ابو داود: کتاب السنة (۴۶۹۵) باب فی القدر، ترمذی: کتاب الایمان (۲۶۱۰) باب ماجاء فی وصف جبرئیل صلی الله علیه و آله و سلم الایمان و الاسلام، نسائی: کتاب الایمان (۹۷/۸) باب نعت الاسلام ابن ماجه در المقدمة (۶۳) باب فی الایمان.

(سوگند ابن عمر بود) اگر برای هر کدام از شما ها به اندازه کوه احد طلا باشد و در راه خدا آنرا انفاق نماید از او پذیرفته نمی شود تا اینکه به قدر خداوندی ایمان بیاورید.

سپس گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه برای من ضمن حدیثی گفت: هنگامی که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم ناگهان مردی، ظاهر شد که لباس او بسیار سفید و موهایش بسیار سیاه بود در او اثری از سفر دیده نمی شد، کسی در میان ما او را نمی شناخت. تا اینکه روبروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زانو به زانوی او صلی الله علیه و آله و سلم نشست و دستانش را بر روی رانهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهاد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را برای من تعریف کن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اسلام آن است که گواهی بدهی هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد فرستاده اوست. نماز را بر پا داری و زکات را پردازی، روزه گرفته، حج خانه خدا را در صورت توانایی و استطاعت بجا آوری. وی گفت: راست گفتی: از اینکه می پرسید و تصدیق کرد تعجب کردیم. گفت: مرا از ایمان باخبر ساز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قدر خیر و شر ایمان بیاوری (تصدیقشان کنی) گفت: راست گفتی. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مرا از احسان باخبر ساز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند احسان آن است که خداوند را چنان پرستش کنی که گویا او را می بینی و اگر تو هم او را نمی بینی او ترا می بیند؟

گفت: مرا از قیامت با خبر ساز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: کسی که از او سوال می شود داناتر از پرسشگر نیست. گفت: پس مرا از نشانه های آن با خبر کن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اینکه کنیز بانوی خود را به دنیا می آورد (کنایه از بی حرمتی و زورگویی فرزندان به مادر یا پدر) و می بینی با برهنه عریان فقیر چوپان کاخ نشین شده است (یا پا برهنه های عریان فقیر چوپان در ساختن ساختمانهای بلند و عظیم با یکدیگر رقابت می کنند یا از روی تفاخر ساختمانهای بلند و بالا می سازند) سپس آن شخص رفت (عمر رضی الله عنه می گوید) سه روز صبر کردم - در روایتی آمده است که مدتی سپری شد - سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند ای عمر: می دانی پرسشگر چه کسی بود؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمودند آن جبرئیل بود، به نزد شما آمده بود تا دیتان را به شما بیاموزد.

در این حدیث ایمان به قدر از اصول ششگانه ایمان است. بنابراین هر کس به قدر خیر و شر ایمان نیاورد در واقع اصلی از اصول دین را رها کرده و آنرا انکار نموده است و شبیه کسانی است که خداوند در خصوص آنان می فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ

وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ (البقره: ۸۵)

یعنی: آیا به قسمتی از کتاب ایمان آورده و به قسمت دیگر کفر می ورزید؟

از عباده بن صامت روایت شده است که به فرزند خود گفت: گفت: ای فرزندم! مزه‌ی ایمان را نمی‌یابید و به حقیقت علم به خدا راه پیدا نمی‌کنید، مگر این‌که به قضا و قدر اعم از خیر و شرش ایمان داشته باشید، گفتم: ای پدر! چگونه می‌توانم خیر و شر قدر را از هم جدا کنم؟ گفت: این را بدان، آنچه که از دست داده‌اید، نمی‌توانستی هرگز بدان دست یابی، و آنچه به تو رسیده، هیچ احدی نمی‌توانست آن را از تو باز دارد، ای فرزندم! از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: خداوند ﷻ قبل از هر چیزی قلم را آفرید و خطاب به وی فرمود: بنویس، قلم نیز رخدادهای هستی را از همان لحظه تا روز قیمت به نگارش درآورد. ای فرزندم! اگر بمیری و مطابق آن نوشته عمل نکرده باشید، وارد آتش می‌شوید.

از عباده بن صامت قبلا در باب فضل توحید حدیث مطرح شد این حدیث را ابو داود از وی روایت کرده است. امام احمد نیز حدیث مذکور را به طور کامل روایت کرده است و می‌گوید: حسن بن سوار از لیث از معاویه از ایوب بن زیاد برای ما روایت کرد که عباده بن ولید بن عباده از پدرش برای من گفت: بر عباده وارد شدم در حالیکه او مریض بود و انتظار می‌رفت که در شرف مرگ می‌باشد. گفتم ای پدر جان، مرا وصیت کن و کوتاهی نکن (تلاش کن چیزی به من توصیه کنی) گفت: در نزد من بنشینید.

گفت: ای فرزندم، طعم ایمان را نخواهی چشید و به حقیقت علم به خدا نخواهی دست یافت مگر اینکه به قدر خیر و شر او ایمان بیاوری. گفتم: پدر جان، چگونه برای من ممکن است خیر و شر قدر بشناسم؟

گفت: بدان هر چه به تو اصابت نکرد (در خصوص تو به خطا رفته) هرگز دچار آن نخواهی شد و هر چه بر تو مقدر است که بدان دچار شوی، هرگز به خطا نخواهد رفت. ای فرزندم از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌گفت: نخستین چیزی که خداوند خلق کرد، قلم

بود. پس به آن گفت: بنویس پس در آن لحظه هر پدیده ای تا روز قیامت مقدر شد و جریان پیدا کرد (سرنوشتشان مشخص و معین گشت) ای فرزندم: اگر بمیری و بر این باور نباشی بر آتش داخل خواهی شد. ترمذی با سند متصل به عطا بن رباح از ولید بن عباده از پدرش این حدیث را روایت کرده است، و می گوید: حسن صحیح غریب است.^۱

این حدیث و احادیثی نظیر آن بیانگر شمول علم خداوند متعال و احاطه آن بدانچه در دنیا و آخرت پدیده آمده است، همانطوری که خداوند متعال فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِئَعْلَمَوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (الطلاق: ۱۲)

یعنی: خدا همان کسی است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است تا بدانید خداوند بر هر چیزی تواناست و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است.

هنگامیکه در خصوص قدر از امام احمد رحمته الله علیه پرسیده شد گفت: قدر یعنی قدرت رحمن. ابن عقیل این سخن احمد رحمته الله علیه را بسیار به نیکی پسندید و معنایش این است که هیچ چیزی نمی تواند مانع قدرت خداوند باشد. نفی کنندگان قدر در واقع کمال قدرت خداوند متعال را منکر شده اند در نتیجه از راه راست گمراه گشته اند.

برخی از سلف می گویند: با منکران قدر از طریق علم مناظره و گفتگو کنید، اگر به قدر خداوند اقرار کردند نشانگر کوتاه آمدن از ادعایشان است ولی اگر انکار کردند کافر شده اند.

۱- صحیح است: احمد (۳۱۷/۵) ابو داود: کتاب السنه (۴۷۰۰) باب القدر روایت ترمذی در دو جا نزدی آمده است: کتاب القدر (۲۱۵۵) باب (۱۷) می گوید حدیث غریبی است کتاب التفسیر (۳۳۱۹) باب و من سوره ن- می گوید: حدیث حسن غریبی است در همین باب از ابن عباس نیز روایت شده است. البانی در السنه ابن ابی العاصم (۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵) با شواهد و طرق خود آنرا صحیح دانسته است.

در مسند و سنن از ابن دیلمی آمده است که گفت: نزد ابی بن کعب آدمم و گفتم: در من چیزی (شکی) از قدر وجود دارد. پیرامون چیزی برای من سخن بگو که شاید از قلبم خارج شود. وی گفت: اگر همانند کوه احد طلا ببخشی خداوند از تو نمی پذیرد مگر اینکه به قدر ایمان بیاوری. بدان آنچه برای تو اتفاق افتاده است از تو به خطا نخواهد رفت و آنچه نسبت به تو به خطا رفته (برای تو مقرر و مقدر نشده است) هرگز دچار آن نخواهی شد. اگر با این حالت می مردی از اهل آتش می شدی. گفت: نزد عبدالله مسعود، حذیفه بن یمان و زیدبن ثابت آدمم همگی آنها چنان سخنی را از پیامبر ﷺ نقل کردند. این حدیث، حدیث صحیحی است که حاکم در صحیح خود آنرا روایت کرده است.

مصنف در اینجا به استناد حدیثی که در مسند و سنن ابوداود از ابن دیلمی روایت شده، استناد نموده است مقصود از ابن دیلمی همان ابو بسر یا ابو بشر که برخی اولی را صحیح می دانند است.

نامش عبدالله بن فیروز است. لفظ حدیثی که ابو داود آورده است به این شیوه است که گفت: اگر خداوند اهل آسمانها و زمین را عذاب می کرد در حقیقت بر آنان ظلم و ستم نکرده است.

و اگر بر آنان رحم می کرد در آنصورت رحمت او بهتر بود برای آنان از اعمالی که انجام داده اند. اگر همانند کوه احد طلا می بخشیدی خداوند از تو نمی پذیرفت تا اینکه به قدر او ایمان بیاوری و بدان آنچه برای تو مقدر شده است که بدان دچار شوی هرگز به خطا نخواهد رفت و آنچه برای تو اتفاق آن مقدر نگشته است هرگز برای تو اتفاق نخواهد افتاد، گفت نزد عبدالله بن مسعود آدمم او نیز چنان سخنی را گفت، سپس نزد حذیفه بن یمان آدمم او نیز سخنی همانند سخن آنان را گفت. بعد از آن نزد زید بن ثابت

آدم او نیز همانند گفته آنان را از پیامبر ﷺ برای من روایت کرد. ابن ماجه این روایت را تخریج کرده است.^۱

عماد بن کثیر رحمه الله علیه می گوید: از سفیان از منصور از ربیع بن حراش از مردی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: بنده ای ایمان نیاورده است تا اینکه به چهار چیز ایمان بیاورد: شهادت بدهد بر اینکه معبود بر حقی جز الله نیست و من رسول خداوند هستم و مرا به حق مبعوث کرده است. به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان بیاورد، به قدر خیر و شر او ایمان بیاورید.^۲

ترمذی نیز از نضر بن شمیل از شعبه از منصور همان را روایت کرده است و همچنین از حدیث ابو داود طیالسی از شعبه از ربیع از علی روایت کرده است و یادآور شده است. در صحیح مسلم از روایت عبدالله بن وهب و دیگران از ابو هانی خولانی از ابو عبدالرحمن حُبلی از عبدالله عمرو، ثابت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند پنجاه هزار سال پیش خلق کردن آسمانها و زمین اندازه مخلوقات را نوشت (مقدر نمود) ابن وهب اضافه کرده است که اگر چه عرش (تخت) او بر آب بود. ترمذی^۳ آنرا روایت کرده است و گفته است که حدیث حسن غریب است.

همه این احادیث و احادیثی که در معنای آنهاست بیانگر وعده عذاب شدید بر عدم ایمان به قدر هستند و این خود دلیل است علیه نفی کنندگان قدر از معتزله و دیگران.

۱- صحیح است: احمد (۱۸۲/۵) از حدیث زید بن ثابت، ابو داود کتاب السنة (۴۶۹۹) باب فی القدر، ابن ماجه در مقدمه (۷۷) باب فی القدر از حدیث ابی بن کعب که البانی در السنة ابن ابی عاصم (۲۴۵) آنرا صحیح دانسته است.

۲- صحیح است: ترمذی: کتاب القدر (۲۱۴۵) باب ماجاء فی الایمان بالقدر خیره و شره ابن ماجه در المقدمة (۸۱) باب فی القدر طیالسی (۲۳/۱) که البانی در صحیح الجامع (۷۴۶۰) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

۳- مسلم: کتاب القدر (۲۶۵۳) (۱۶): باب حجج آدم و موسی علیها السلام. ترمذی: کتاب القدر (۲۱۵۶) باب شماره {۱۵}

و یکی از دیدگاههای آنان جاودانه ماندن گناهکاران در آتش جهنم است، چنین اعتقادی خود از بزرگترین گناهان و عظیم ترین نافرمانی هاست. در حقیقت اگر با توجه به تواتر نصوص کتاب و سنت در اثبات قدر آنان را اقامه حجت شده تلقی کنیم.

در واقع حکم جاودانه ماندن در آتش دوزخ را علیه خود صادر کرده‌اند، در صورتی که توبه نکنند و این لازمه مذهب آنهاست. چرا که قدر از طریق دلایل کتاب و سنت به طور متواتر ثابت شده است و همچنین عدم جاودانه ماندن اهل گناهان کبیره ای که موحدند با ادله کتاب و سنت به اثبات رسیده است (حال آنکه آنان منکر این مساله هستند).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
 نخست: بیان وجوب ایمان به قدر.
 دوم: بیان کیفیت ایمان.
 سوم: از بین رفتن عمل کسی که به قدر ایمان ندارد.
 چهارم: آگاهی از اینکه کسی که به قدر ایمان ندارد طعم ایمان را نمی
 چشد.

پنجم: یاد آوری نخستین چیزی که خداوند خلق کرده است.
 ششم: تمام مقادیر و اندازه در یک لحظه ای که خداوند اراده کرد تا روز
 قیامت نوشته شدند.

هفتم: بیزاری پیامبر ﷺ از کسی که به قدر ایمان نمی آورد.
 هشتم: روش متداول سلف این بود که شبهه را با سوال کردن از علما
 رفع می کردند.

نهم: علما نیز به کسانی که پرسش می کردند به طوری که شبهه
 پرسشگر رفع شود پاسخ می گفتند و آنان نیز کلام و سخن را فقط به
 پیامبر ﷺ نسبت می دادند (یعنی با رأی خود نظر نمی دادند).

باب آنچه در خصوص تصویر گران (مجسمه سازان) آمده است

از ابوهریوه رضی الله عنه روایت شده است^۱ که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال فرموده است:

چه کسی ظالم تر و ستمگر تر از آن کسی است که می رود تا همانند من خلق کند (اگر می تواند و راست می گوید) پس ذره یا دانه گیاه یا دانه جویی را خلق کند. مسلم و بخاری این حدیث را آورده اند.^۲

مسلم و بخاری از عایشه رضی الله عنها نیز روایت کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بدترین عذاب در روز قیامت عذاب کسانی است که با مخلوقات خداوند شبیه سازی می کنند^۳ (یعنی چیزهای را می سازند و انرا به ساخته های خداوند شبیه و مانند می کنند)

(همچنین) مسلم و بخاری از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر تصویرگر (مجسمه سازی) در آتش خواهد افتاد، هر تصویر (مجسمه ای) که درست کرده است برای او در آن نفس قرار داده می شود تا به وسیله آن در جهنم عذاب داده شود.

۱- بخاری: کتاب اللباس (۵۹۵۳) باب نقض الصور و مسلم: کتاب اللباس و الزینة (۲۱۱۱)(۱۰۱) باب تحریم صورة الحيوان.

۲- بخاری: کتاب اللباس (۵۹۵۴) باب ماوطی من التصاویر، مسلم: کتاب اللباس و الزینة (۲۱۰۶)(۹۲) باب تخريم تصویر صورة الحيوان.

۳- بخاری به روش خود آنرا آورده است کتاب البیوع (۲۲۲۵) باب بیع التصاویر التي ليس فيها روح، مسلم: کتاب اللباس و الزینة (۲۱۱۰)(۱۰۰) باب تحریم تصویر صورة الحيوان.

مسلم و بخاری به صورت مرفوع از ابن عباس آورده اند که هر کس صورت (مجسمه‌ای) را در دنیا بسازد مجبور می‌شود تا در آن روح بدمد، (آنرا زنده کند) در حالیکه قادر به دمیدن روح در آن نیست.^۱

مصنف رَحِمَهُ اللهُ این باب را با آنچه در خصوص تصویر گردان آمده است «آغاز نموده است»

و مقصود از آنچه آمده است یعنی: عقوبت و عذاب شدیدی که در خصوص این افراد در شریعت مطرح شده است پیامبر ﷺ علت در پی داشتن چنین عقوبتی را خود بیان کرده است و آنهم مشابهت و همانند سازی با خلقت خداوند است. زیرا خلق و امر از آن خداوند است، او پروردگار و صاحب اختیار هر چیزی است و او خالق همه چیز است، اوست که تمامی مخلوقات را شکل و صورت بخشیده است و در آنها نفسهایی دمیده است که به وسیله آن زندگی و حیاتشان حاصل گشته است. همانگونه که خداوند فرموده است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلْنا سُلْطَةً مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ. وَجَعَلْنا لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ ﴿٩﴾ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾﴾ (السجدة: ۷-۹)

یعنی: آن کسی است که هر چه را آفریده، نیکو آفرید. و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس خداوند ذریه او را از عصاره آب ضعیف و ناچیزی پدید آورد، آنگاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید اما شما کمتر شکر او را بجای می‌آورید.

۱- بخاری: کتاب الباس (۵۹۶۳) باب من صور صورة كلف أن ينفخ فيها و ليس بنافخ، مسلم: کتاب الباس و الزينه (۲۱۱۰)(۱۰۰) باب تحريم تصوير الحيوان.

تصویرگر هنگامی که شکل و صورتی را به شکل مخلوق خداوند مثل انسان یا چهار پا و حیوان درست می‌کند در واقع با خلقت خداوند همانند سازی و شبیه سازی کرده است. لذا آنچه را که درست کرده است روز قیامت مایه عذاب او خواهد بود. و در آن روز مکلف می‌شود که در آن روح بدمد و به آن حیات و زندگی بخشید ولی قادر به چنین کاری نیست. به دلیل اینکه گناه او بزرگترین گناه است، عذاب و عقاب او نیز شدیدترین عذاب خواهد بود.

بنابراین هنگامیکه حال و وضع صورتگری که به زعم خود مثل مخلوق خدا و شبیه آنرا ساخته است اینگونه باشد، حال وضع کسی که مخلوق خداوند را در برابری و همسانی خداوند قرار می‌دهد چگونه خواهد بود؟! خداوند را به مخلوقش شبیه و مانند می‌کند و عبادتی را که مأمور شده است تنها به خداوند اختصاص دهد، برای آن مخلوق انجام می‌دهد.

اعمالی را که تنها شایسته است برای خداوند انجام شود و تنها خداوند آنرا از بنده می‌پذیرد و بدان خشنود و راضی می‌شود برای غیر خداوند انجام می‌دهد، پس وضعیت چنین فرد و یا افرادی چگونه خواهد بود؟

تساوی و همسان قرار دادن مخلوق با خالق با به جا آوردن حقی که هیچ مخلوقی شایستگی و استحقاق آنرا ندارد و شریک قرار دادن آن مخلوق برای خداوند پاک و بلند مرتبه با انجام چیزی که تنها ویژه خداوند است، بزرگترین گناهی است که خداوند بوسیله آن نافرمانی می‌شود. به همین سبب پیامبران خود را گسیل داشت و کتابهایش را نازل کرد، برای بیان چنین شرکی، برای بازداشتن از آن و خالص گردانیدن عبادت با انواع گوناگونش برای خداوند متعال، بنابراین خداوند متعال فرستادگان خود و کسانی را که از آنان اطاعت کرده‌اند نجات خواهد داد و هر کس را که توحید را انکار کرده و بر شرک و همتا قراردادن برای خداوند استمرار ورزند هلاک خواهد ساخت چرا که هیچ گناهی بزرگتر از آن نیست به همین سبب خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ

بِهِ وَغَفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾ (النساء: ۴۸) -
(۱۱۶)

یعنی: خداوند شریک قرار دادن برای خود را نمی بخشد و غیر از آنرا برای هر کس که بخواهد می بخشد. یا در جای دیگر فرموده است: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (الحج: ۳۱) یعنی: کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار از آسمان فرو افتاده است و پرندگان او را می ربایند یا اینکه تند باد او را به مکان دوری پرتاب می کند.

مسلم از ابو الهیاج روایت کرده است که گفت: علی رضی الله عنه به من گفت: آیا ترا بدآنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدان فرستاده (مأمور کرده) نفرستم؟ اینکه هر تصویری را که بر خوردی خراب کنی و هر قبر بلندی که می بینی با خاک یکسان نمایی.^۱

مصنف در اینجا به روایتی که مسلم از ابو الهیاج روایت کرده، استناد نموده است که گفت: علی رضی الله عنه به من گفت: آیا ترا بدآنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدان فرستاده (مأمور کرده) نفرستم؟ اینکه هر تصویری را که بر خوردی خراب کنی و هر قبر بلندی که می بینی با خاک یکسان نمایی.

این حدیث تصریح دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به همین منظور گسیل داشته و مأمور ساخته است.

تخریب و نابود ساختن تصاویر به دلیل مشابهت آنها با مخلوقات خداوند بوده است ولی یکسان بودن قبرها با زمین به منظور پیشگیری از وقوع در شرک و جلوگیری از اسباب و ابزارهای که منجر به آن می شوند. از این رو خوف فتنه تعظیم قبور و ارباب قرار دادن آنها وجود دارد. مصروف کردن همت و توان خود برای اینگونه امور و امثال آنها از مصالح، مقاصد و واجبات دین هر گاه مورد تساهل و کوتاهی قرار گرفته، آنچه محذور و ممنوع بوده اتفاق افتاده است و فتنه ارباب قبرها بالا گرفته و قبر پرستی فزونی پیدا کرده است و قبرستان جایگاهی برای تعظیم کنندگان و پرستندگان قبرها شده و به همین منظور به آنجا سفر می کنند و عبادات اصلی و مهم را برای قبرها انجام می دهند عباداتی مثل دعا، طلب یاری و کمک کردن، تضرع نمودن، قربانی و ندور انجام دادن و سایر اعمال مشرکانه‌ای که از آنها بر حذر داشته شده‌اند.

۱- مسلم: کتاب الجنائز (۹۶۹)(۹۳) باب الامر بتسوية القبر.

علامه ابن قیم رحمته الله می گوید: هر کس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خصوص قبرها و آنچه در این خصوص امر کرده و آنچه از آن نهی نموده و آنچه اصحاب وی بر آن بودند در کنار رفتار و عقیده مردم امروز قرار دهد، در خواهد یافت که یکی ضد دیگری و مناقض آن است به طوری که این دو هر گز با همدیگر جمع نخواهند شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز گزاردن به سوی قبرها نهی کرده است ولی اینان به سوی آن و در کنار آن نماز می خوانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از برگزیدن قبرها به عنوان مساجد منع کرده است ولی اینان بناهایی را بر آنها می سازند و آنها را همانند خانه های خدا بارگاه می نامند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن کردن چراغ بر قبر نهی کرده است ولی اینان به منظور روشن کردن شمع و چراغ بر آنها چه وقفها که نمی کنند! پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرده است که قبرها عید واقع شوند ولی اینان چه اعیاد و مناسکی که در آن انجام نمی دهند، در قبرستانها مانند گردهمایی برای عید یا بیشتر از آن گردهم می آیند و اجتماع تشکیل می دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به همسطح بودن قبرها با زمین فرمان داده است.^۱ همانطوری که مسلم در صحیح خود از ابو الهیاج اسدی که در این باب مطرح شده روایت کرده است. همچنین حدیث ثمامه بن شفی که مسلم آورده است وی گفت: ما به همراه فضاله بن عبید در رودس در سرزمین روم بودیم یکی از همراهان ما در گذشت فضاله دستور داد که قبرش همسطح زمین باشد. سپس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به هموار و همسطح بودن قبرها فرمان دادند.

اینان در مخالفت با این حدیث زیاده روی می کنند، قبر را همانند خانه از زمین بالا می برند و بر آن ضریح و گنبد بر پا می کنند.

۱- مسلم: کتاب الجنائز (۹۶۹)(۹۲) باب الامر بالتنسوية القبر.

پیامبر ﷺ از گچکاری و ساختمان سازی بر قبر نهی فرموده است، همانطوری که مسلم در صحیح خود^۱ از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ از گچکاری قبر و ستون و بنا قرار دادن بر آن نهی کرده است.

از نوشتن بر قبر نهی کرده است همانطوری که ابو داود در سنن خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا ﷺ از گچکاری و نوشتن قبرها نهی فرمودند.^۲ ترمذی می گوید: حدیث حسن صحیح است در حالیکه اینان تخته سنگهایی بر روی قبرها قرار داده و بر آن قرآن چیزهای دیگری می نویسند.

رسول خدا ﷺ از اینکه غیر از خاک قبر بر قبر اضافه شود نهی کرده است، همانطوری که ابو داود^۳ مثل حدیث قبل از جابر روایت کرده است که رسول خدا ﷺ از گچکاری، نوشتن، و اضافه کردن بر قبرها را نهی فرمودند در حالیکه اینان آجر و گچ و سنگ را به قبر می افزایند و اضافه می کنند. ابراهیم نخعی می گوید: آنان (یاران پیامبر ﷺ) از آجر قرار دادن بر قبرهایشان کراهت داشتند. مقصود اینکه تعظیم کنندگان قبرها، کسانی که قبرها را به عنوان عید برگزیده اند بر آنها چراغ روشن کرده مسجد و گنبد به آنچه پیامبر ﷺ بدان فرمان داده مخالفت می ورزند و با آنچه آورده است می جنگند و بزرگتر از همه اینکه قبرها را مسجد بر می گزینند و بر آنها چراغ روشن می کنند و این کار از گناهان کبیره است. فقها اعم از پیروان احمد و دیگران به تحریم این کار تصریح کرده اند.

۱- تخریج آن در شماره {۱۷۱} گذشت.

۲- صحیح است: ابو داود: کتاب الجنائز (۳۲۲۵) باب فی البناء علی القبر با لفظ «نهی أن یقید علی القبر و أن یجصص و ینبی علیه: ترمذی کتاب الجنائز (۱۰۵۲) با لفظ «نهی النبی ﷺ أن تجصص القبور و أن یکتب علیها و أن ینبی علیه و أن توطأ، البانی در احکام الجنائز (ص ۲۰۴) آنرا صحیح دانسته است.»

۳- صحیح است: ابو داود: کتاب الجنائز (۳۲۲۵) باب فی البناء علی القبر، البانی با روشهای خود در احکام الجنائز (ص ۲۰۴) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

ابو محمد مقدسی می گوید: اگر روشن کردن چراغ بر قبرها مباح بود انجام دهنده آن نفرین نمی شد. چرا که این کار هدر دادن بیهوده مال و زیاده روی در تعظیم و بزرگداشت قبرهاست که بسیار به تعظیم بتها شبیه است. در ادامه می گوید: به دلیلی این خبر، مسجد برگزیدن قبرها جایز نیست، چرا که پیامبر ﷺ فرمودند: خداوند یهود و نصاری را به دلیل اینکه قبرهای انبیا و صالحان را مسجد قرار دادند نفرین و لعن کرده است و از آنچه آنان انجام داده اند برحذر داشته است. این حدیث به صورت متفق علیه روایت شده است.^۱ زیرا گچکاری کردن قبرها و نماز گزاردن در نزد آنها به بزرگداشت و تعظیم برای تنها به طریق سجده کردن برای آنها و تقرب جستن به آنها شبیه است چنانچه روایت کردیم که سرآغاز پرستش بتها تعظیم مرده ها از طریق ساختن تصویر و مجسمه صاحبان آنها و مسح کردن بر آنها و نماز گزاردن در کنار آنها بود. پایان.

گمراهی این مشرکان گمراه به جایی رسیده است که برای قبرها مراسم حج تشریح کرده اند و مناسک و آدابی برای آن قرار داده اند تا جایی که برخی از تندروانشان در این زمینه کتاب تالیف کرده و آنرا «مناسک حج المشاهد نامیده است».

یعنی: آداب حج بارگاهها تا زیارت این قبرها را به خانه خدا (بیت الحرام) همانند و تشبیه کنند. پنهان و پوشیده نیست که چنین کاری جدایی از دین اسلام و وارد شدن در دین بت پرستان است به این تعارض و ضدیت بزرگی که میان آنچه پیامبر ﷺ تشریح کرده و مقصود وی از نهی در خصوص قبرها که قبلا گذشت بوده است و آنچه اینان وضع کرده و مقصودشان بوده است بنگر. بی تردید مفاسد این کار آنها بی شمار است.

از جمله مفاسد عملکرد آنان؛ بزرگداشت یک مکان و دچار فتنه و گمراه شدن به وسیله آن، برگرفتن جاهای خاص به عنوان عید که همیشه بدانجا مراجعه می کنند و آداب خاصی را در آن جا انجام می دهند، بار سفر بستن برای آن مکانها، مشابهت عملکرد آنان با اعمال بت پرستان با انجام اعمالی نظیر اعتکاف بر آن قبرها و ایستادن و ماندن در جوار

۱- تخریج آن در شماره (۱۶۶) قبلا گذشت.

آنها، آویختن ستر و پوشش بر آنها و نگهداری دادن بر آنها به طوری که پرستندگان آن قبرها یا مکانها، مجاورت در نزد آنها را بر مجاورت مسجد الحرام ترجیح می‌دهند و نگهداری آنها بالاتر و برتر از خدمت به مساجد می‌دانند، از نظر آنان بسیار شنیع و ناپسند است برای کسی که نگهدارنده و قیم آنجاست از اینکه در یک شب شمعی که در آن مکان آویخته شده، خاموش شود؛ وای به حال او اگر چنین چیزی صورت گیرد، از جمله اعمال دیگری که انجام می‌دهند نذر و قربانی برای آن و نگهداران و متولیان آن است. اعتقاد چنین مشرکانی این است که بوسیله آن مکان یا شخص بلا رفع شده و بر دشمنان خود پیروز می‌شوند، باران فرو می‌ریزد و گرفتاریها رفع می‌گردند، نیازها پایان یافته و مظلوم یاری داده می‌شود و کسی که می‌ترسد، در پناه آنها در امن و امان است. از جمله مفساد دیگری که این اعمال آنها دارد این است که مشمول نفرین و لعنت خدا و رسول خدا می‌شود. چرا که بر قبرها مسجد قرار داده و بر آنها چراغ روشن کرده‌اند. در کنار قبرها دچار شرک اکبر شده‌اند با این اعمال خود صاحب آن قبرها را آزار و اذیت می‌کنند. زیرا آنان از این کار به شدت کراهت دارند و آنها ناپسند می‌شمارند. همانگونه که مسیح علیه السلام ناپسند می‌دارد آنچه را که در کنار قبر او انجام می‌دهند. به همین ترتیب انبیاء، اولیاء و مشایخ با عملی که همانند آن مسیحیت انجام می‌دهند اذیت می‌شوند و مایه رنجش خاطر آنان است. در روز قیامت از این مشرکان تبری می‌جویند همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعُآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾﴾ (الفرقان: ۱۷ - ۱۸)

یعنی: روزی که خداوند همه مشرکان را به همراه همه کسانی که بجز خدا می‌پرستیدند گرد می‌آورد و می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده‌اید یا اینکه خودشان گمراه گشته‌اند، آنان می‌گویند تو منزّه و بدور هستی. ما را نسزد که جز تو

سرپرستانی برای خود برگزینیم و لکن آنان و پدران و نیاکانشان را برخوردار نموده ای تا آنجا که یاد ترا فراموش کرده‌اند و مردمانی تباہی شده و هلاک گشته‌اند.

خداوند به مشرکان می‌فرماید: ﴿فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ﴾ (الفرقان: ۱۹) یعنی آنچه می‌گویید شما را تکذیب می‌کنند و دورغگو می‌شمارند.

در جایی دیگر فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۗ﴾ (المائدة: ۱۱۶)

یعنی: و (آنگاه را به یاد آور که) خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفته‌ای که بجز الله من و مادرم را هم دو معبود دیگر بدانید؟ عیسی می‌گوید ترا منزله از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی، سزاوار من نیست که چیزی به ناحق بگویم و فرموده است:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهٰؤُلَاءِ اِذَا كُنْتُمْ اَعْبَادًا ۗ قَالُوا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ وَلِيْنَا مِن دُونِهِمْ ۗ بَلْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُّؤْمِنُوْنَ﴾ (سبأ: ۴۰ - ۴۱)

از مفاسد دیگر آن از بین بردن سنت‌ها و زنده کردن بدعت‌ها، برتری دادن این قبرها و مکانها بر مکانهایی که بهترند و در نزد خداوند دوست داشتنی‌ترند. قبر پرستان مقصودشان از این اعمال تعظیم و احترام و فروتنی و لطافت قلب و با تمام وجود معتکف شدن بر مردگان است. همان کارهایی که در مساجد انجام نمی‌دهند و آن حالتها با نظیر و شبیه آنها در مساجد برای آنان حاصل نمی‌شود، آنچه پیامبر ﷺ در خصوص زیارت قبرها تشریح نموده و بدان اجازه داده است، صرفاً به منظور یاد آوری آخرت و نیکی در حق صاحب قبر از طریق دعا کردن و رحمت فرستادن بر او، طلب مغفرت برای او و درخواست عافیت و بخشش برای او بوده است. که با این کار زیارت کننده هم به خود و هم به مرده نیکی می‌کند. ولی این مشرکان مساله را دگرگون ساخته و دین را وارونه کرده‌اند. هدف زیارت را شریک خدا قرار دادن مرده تلقی کرده‌اند از او یا بوسیله او می‌

خواهند و نیازهایشان را از او درخواست می‌کنند. نزول برکت را از او طلب می‌کنند و از او می‌خواهند به آنان بر دشمنانشان نصرت و یاری برساند و کارهایی از این دست در واقع هم به خودشان بدی می‌کنند و هم به مرده مذکور.

رسول خدا ﷺ مردم را به منظور سد ذریعه (پیشگیری از اسبابی که منجر به شرک می‌شوند) از زیارت قبرها بازداشت. هنگامی که توحید در دل‌هایشان جایگزین گشت، به شیوه‌ای که خود تشریح نموده است به آنان اجازه زیارت قبور را داد. و آنها را از اینکه بیهوده گویی کنند و زشت بگویند نهی کرده است و بزرگترین زشت‌گویی شرک گفتاری و رفتاری در کنار قبرهاست.

در صحیح مسلم^۱ از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: قبرها را زیارت کنید که آنها مرگ را برای شما یادآور می‌شوند.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است گفت: رسول خدا ﷺ بر قبور مدینه گذر کرد پس رو به آنها نمود و فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور، خداوند ما و شما را پیامورزد. شما پیشتر از ما رفتید و ما نیز به دنبالتان خواهیم آمد. احمد و ترمذی این حدیث را روایت کرده‌اند که ترمذی آنرا حسن تلقی کرده است.^۲

این همان زیارتی است که پیامبر ﷺ برای امت خود تشریح نموده و به آنان تعلیم داده است. آیا چیزی از آنچه اهل شرک و بدعت بدان اعتماد و تکیه می‌کنند وجود دارد؟ یا اینکه آنها از هر جهت در تضاد با آن چیزی می‌بینند که آنها انجام می‌دهند و بر آن هستند؟ چه نیکوست سخن مالک بن انس که می‌گوید: پایان این امت جز با آنچه که ابتدای آن اصلاح شده نخواهد شد. هر میزان تمسک امتهای به عهدی که با

۱- قسمتی از حدیث ابو هریره که مسلم آنرا آورده است: کتاب الجنائز (۹۷۶)(۱۰۸) باب استئذان النبی ﷺ و ربه عزوجل فی زیارة قبراهم که تخریج آن در شماره {۱۸۰} گذشت.

۲- ترمذی: کتاب الجنائز (۱۰۵۳) باب ما یقول الرجل إذا دخل المقابر. البانی آنرا در احکام الجنائز ص (۱۹۷) و ضعیف الجامع (۳۳۷۱) تضعیف کرده است این حدیث را آنگونه که مؤلف گفته است احمد روایت نکرده است.

پیامبران بسته اند ضعیف شده و ایمانشان کاهش یافت در عوض آن شرک و بدعت در میان آنان فزونی پیدا کرد.

سلف صالح توحید خود را سره و خالص گردانید و از حریم آن دفاع کرد و رعایت نمود. به طوری که هر گاه یکی از آنان به پیامبر ﷺ سلام می داد سپس قصد دعا داشت رویش را به سوی قبله می چرخاند.

و پشت خود را به دیوار قبر کرده سپس دعا می کرد. از امامان چهارگانها اهل سنت نص وارد شده است که در هنگام دعا رو به قبله می ایستادند و حتی در نزدیکی و جوار قبر دعا نمی کردند. زیرا دعا کردن عبادت است. ترمذی و دیگران روایت کرده اند که دعا همان عبادت است^۱ سلف عبادت را تنها به خداوند اختصاص می دادند و برای او خالص می کردند و آنرا در نزد قبرها انجام نمی دادند مگر آنچه که پیامبر ﷺ بدان اجازه داده بود، نظیر دعا برای صاحبان قبرها و طلب مغفرت و بخشش برای آنان.

ابو داود از ابوهریره^۲ آورده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند منازل خود را قبر قرار ندهید قبر مرا عید قرار ندهید، بر من صلوات بفرستید هر جا که باشید صلوات شما به من می رسد. سند این روایت جید و راویان آن موثق و مشهورند.

مقصود از منازلتان را قبر قرار ندهید یعنی اینکه نماز، دعا، قرائت قرآن را در آن تعطیل نکنید که به منزله قبرها شوند پیامبر ﷺ به اختصاص دادن نافله در منازل دستور داده و از اختصاص آن به قبرها نهی فرموده است و این برخلاف و ضد عملکر مشرکان یهودی و مسیحی و نظایر آنهاست.

۱- صحیح است: ابو داود: کتاب الصلاة (۱۴۷۹) باب الدعاء، ترمذی کتاب الدعوات (۳۳۷۲) باب فی فضل الدعاء، نسائی در الکبری: همچنین در تحفة الاشراف (۳/۹) ابن ماجه کتاب الدعاء (۳۸۲۸) باب فضل الدعاء احمد (۲۶۷/۴) از حدیث نعمان بن بشیر رضی الله عنه ترمذی و ابن حبان (۲۳۹۶) و حاکم (۴۹۰/۱، ۴۹۱) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است، البانی در صحیح الجامع (۳۴۰۱) و ارناؤوط در تخریج شرح السنة (۱۳۸۴) آنرا صحیح تلقی کرده اند.

۲- تخریج آن در شماره (۱۹۵) گذشت.

مفاسد بسیار بزرگی در تعظیم قبرها و برگزیدن آنها به عنوان عید وجود دارد که فقط خداوند از آن آگاه است. خداوند به سبب آن بر کسی که در قلب آن وقار خداوند و غیرت توحید و نکوهش شرک باشد خشمگین نمی‌شود. از جمله مفاسد قبرها عبارتند از: عید برگزیدن آنها، نماز گزاردن در آنها، طواف کردن بر آنها، بوسیدن و لمس کردن آنها، پاشیدن خاک آنها بر چهره، پرستش صاحبان آنها، طلب کمک و یاری از آنها، در خواست پیروزی، رزق، عافیت و پرداخت دین از آنها، گشایش گرفتاری‌ها، در خواست رفع اندوه و غم از آنها و انواع در خواست‌هایی که بت پرستان از بت‌های خود تقاضا می‌کردند. اگر به اغراق کنندگانی که قبرها را عید می‌گیرند بنگری، هنگامی که قبرهای مورد نظر خود را از دور می‌بینند از زین شترها و چهارپایان سواری خود پایان آمده، پیشانی خود را بر زمین گذاشته و زمین را می‌بوسند، دستارهایشان را برداشته، داد و فریادشان بلند می‌شود، به حدی گریه می‌کنند که حق‌گریه آنان شنیده می‌شود، از کسی طلب یاری و کمک می‌کنند نه جهان را آغاز می‌کند و نه چیزی را بر می‌گرداند، فریاد زده‌اند ولی از مکانی بسیار دور، هنگامی که به قبر نزدیک می‌شوند دو رکعت نماز بجا می‌آورند. می‌پندارند که به اجر و پاداشی دست یافته‌اند حال آنکه بر کسی که به دو قبله نماز می‌خواند پاداشی نیست، می‌بینی در اطراف قبر سجده و رکوع می‌کنند و از مرده فضل و رضوان می‌طلبند حال آنکه دستان خود را از پیشیمانی و حسرت پر می‌کنند. پس اشک‌هایی که در اینجا ریخته می‌شود برای غیر خدا - حتی برای شیطان - است. صداهایی که بلند می‌شوند نیز برای غیر خداست. از مرده نیازها طلب می‌شود و رهایی از مشکلات درخواست می‌گردد. رفع اندوه و بی‌نیازی از صاحب قدرتان و سلامت عافیت از بیماری‌ها و بلاها را از آنان می‌خواهند. پس شروع به طواف کردن و چرخیدن به دور قبر می‌کنند. در واقع با این کار آن قبر را به بیت الحرام که خداوند آنرا مبارک و هدایت‌گر عالمیان قرار داده است، تشبیه می‌کنند. سپس شروع به بوسیدن و لمس کردن آن قبر می‌کنند. آیا حجر الاسود را دیده‌ای که زیارت کنندگان خانه خدا با آن چکار می‌کنند؟ گروه مشرکان با قبرها چنان اعمالی و حتی بیشتر از آن انجام

می دهند چنان که پیشانی و صورتشان را بدان می مالند، به طوری که برای خداوند و در پیشگاه اوسجده نمی کنند و پیشانی به زمین نمی مالند. سپس مناسک حج قبر را با کوتاه کردن موی سر و تراشیدن ریش کامل می کنند. بهره خود را از آن بت می گیرند لذا هیچگونه بهره و نصیبی در نزد خداوند ندارند. قربانی کنندگان برای آن بت قربانی می کنند. که نماز، مناسک و قربانی های آنان برای غیر خداوند که پروردگار جهانیان است، انجام می گیرد. اگر به آنان بنگری می بینی برخی از آنان به برخی دیگر تهنیت و شاد باش می گویند. و به یکدیگر می گویند، خداوند به شما و ما پاداش کامل و بهره کافی عطا کند هنگامی که از زیارت و حج قبر بر می گردند کسانی که با آنان به آن مناسک رفتند و هم فکر آنان هستند، از آنان می خواهند تا ثواب حج قبر را به همان بهای کسی که به حج بیت الحرام نرفته اند عوض کنند. می گویند: خیر، با حج تمام سالهای بیت الحرام قابل برابری و معاوضه نیست. (یعنی ثواب زیارت آن قبور و انجام مناسک یک بار آن را بیشتر از چند بار مکه و بیت الحرام می دانند) و الله اعلم.

این تمام آن چیزهای نیست که از آنان حکایت کردیم و تمامی بدعت ها و گمراهی های آنان را بر نشمرده ایم. چرا که گمراهی ها و بدعت های آنان بیش از آن است که بخاطر برسد و در خیال بگنجد. منشاء و سر آغاز پرستش بت ها در میان قوم نوح - همان گونه که قبلا گذشت - این گونه بود. هر کس کمترین بویی از علم و درک برده باشد می داند که از مهمترین مسائل جلوگیری از اسبابی است که منجر به چنان حرام و محظوری می شود و صاحب شریعت خود آگاه تر است به عاقبت و سرانجام آنچه که از آن نهی می کند و آنچه که این مسائل منجر به آن می شوند. و خود در نهی از آن و عذابی که در پی آن می آید حاکمتر و قاضی تر است. می داند که خیر و هدایت در اتباع و اطاعت و در همان چیزی است که او گفته است و شر و گمراهی در نافرمانی از شریعت او و مخالفت با آن است.

این سخن ابومحمد مقدسی رحمه الله علیه بود.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: سخت گیری شدید بر تصویر گران (مجسمه سازان).

دوم: تذکر و یاد آوری علت سخت گیری فوق و آن هم به علت ترک ادب با خداست به دلیل این گفته خداوند که از طریق حدیث قدسی وارد شده است که فرموده است: کیست ظالم تر از آن کسی که می رود تا همچون مخلوق من را خلق کند.

سوم: هشدار و یادآوری قدرت خداوند و ناتوانی تصویرگران به دلیل این فرموده خداوند که اگر می توانند خلق کنند پس یک ذره یا دانه گیاه یا دانه جو را خلق کنند.

چهارم: تصریح به اینکه تصویرگران (مجسمه سازان) از همه مردم بیشتر عذاب خواهند دید.

پنجم: خداوند به تعداد هر مجسمه‌ای یک نفر را خلق می‌کند تا صورتگر (مجسمه ساز) به وسیله او عذاب داده شود.

ششم: خداوند مجسمه ساز را مکلف می‌کند که در آنچه شکل داده و خلق کرده است روح و حیات بدمد.

هفتم: دستور شریعت مبنی بر نابودی مجسمه‌ها در صورت یافت شدن آنها.

باب: آنچه پیرامون زیادی سوگند خوردن آمده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾ (المائده: ۸۹)

یعنی: سوگندهای خودتان را حفاظت کنید. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: سوگند رونق دهنده (بالا برنده) کار و از بین برنده کسب است. مسلم و بخاری این حدیث را روایت کرده اند.

مصنف می گوید: باب: آنچه پیرامون زیادی سوگند خوردن آمده است.

یعنی نهی و عذابی که برای این کار در شریعت وارد شده است. سپس به فرموده خداوند استناد کرده است که می فرماید:

(وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ) ابن جریر می گوید یعنی: سوگند هایتان را بدون دادن کفاره رها نکنید. مفسران دیگر از ابن عباس روایت کرده اند، مقصود این است که سوگند نخورید. و دیگران گفته اند مقصود این است که سوگند هایتان را از شکستن یا عمل نکردن (به مصداق آن) حفظ و مراقبت کنید. مراد مصنف از آیه همان نظر ابن عباس است، این دو قول متلازم هم اند. زیرا لازمه سوگند زیاد، شکستن زیاد همراه با کم توجهی و عدم تعظیم برای خداوند است. همچنین بیانگر سایر خصالی است که با کمال توحید واجب یا عدم آن منافات دارد.

سپس مصنف به حدیثی استناد کرده است که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است. که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم:.... الی آخر حدیث. که علاوه بر مسلم و بخاری ابو داود و نسائی نیز آن را آورده اند.^۱

معنای حدیث مذکور این است هنگامی که فرد بر کالای خود سوگند خورد مبنی بر اینکه فلان و بهمان قیمت برای آن داده شده یا آنرا به فلان و بهمان قیمت خریده است. مشتری در واقع او را در گفته اش صادق می پندارد و بیشتر از قیمت آن از وی می خرد، در حالی که فروشنده دروغگوست و به صرف طمع به افزایش قیمت سوگند خورده است. پس از خداوند متعال نافرمانی کرده است. که با از بین رفتن برکت آنچه گرفته مجازات و عقوبت داده می شود. هرگاه برکت کسب او از بین رفت نقصی که بر کسب او وارد می شود بسیار بزرگتر است از آن افزونی و زیادتیی که با سوگند برای او حاصل شده است و چه بسا بهای آن کالا به کلی از بین برود. آن چه نزد خداست تنها با اطاعت از او قابل دسترسی است. اگرچه دنیا برای نافرمان زینت داده شود ولی عاقبت آن نابودی، از بین رفتن و عذاب است.

۱- بخاری: کتاب البیوع (۲۰۸۷): باب یمحق الله الربا و یربی الصدقات. مسلم: کتاب المساقات (۱۶۰۶)(۱۳۱) باب النهی عن الحلف فی البیع. ابو داود، کتاب البیوع (۳۳۳۵): باب کراهیة الیمین فی البیع. نسائی: کتاب البیوع (۲۴۶/۷): باب المنفق سلعته بالحلف الکاذب.

از سلمان رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سه نفرند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و پاکشان نمی‌کند و دارای عذابی دردناک هستند، سفید موی (پیر) زنا کار، فقیر مستکبر و شخصی که تنها بضاعت و توانای‌اش این است که با سوگند خود خرید و فروش می‌کند. طبرانی آنرا با سند صحیح روایت کرده است.

مصنف رحمته الله به حدیثی که از سلمان رضی الله عنه روایت شده استناد کرده است که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند... تا پایان حدیث. که طبرانی با سند صحیح آنرا روایت کرده است.^۱

شاید مقصود از سلمان، سلمان فارسی باشد. همان ابو عبدالله، با آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه اسلام آورد و در جنگ خندق حضور داشت، ابو عثمان نهدی، شرحبیل بن سمط و دیگران از وی روایت کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص وی فرموده است: سلمان از ما اهل بیت است، خداوند از یاران من چهار نفر را دوست دارد، علی، ابوذر، سلمان و مقداد. ترمذی و ابن ماجه آنرا روایت کرده‌اند.^۲

۱- صحیح است: طبرانی در الکبیر (۶۱۱۱) و الصغیر (۲۱/۲) هینمی در المجمع (۷۸/۴): می گوید: در صحیح به روایت آن احتجاج کرده اند. البانی در صحیح الجامع (۳۰۶۷) آنرا صحیح قلمداد کرده است.
 ۲- ضیف است، این حدیث در اصل دو حدیث است که مصنف آنرا یکی قرار داده است. که اولی همان «سلمان منا اهل البیت» است که طبرانی در الکبیر (۶۰۴۰) و حاکم (۵۹۸/۳) آورده است. سند آن جدا ضعیف است. عجلونی در کشف الخفا آن را تضعیف کرده است. البانی نیز در ضعیف الجامع (۳۲۷۲) آن را جدا ضعیف دانسته است. ولی دوم: با لفظ «إن الله أمرني الاربعة... الحدیث. که ترمذی: در کتاب المناقب (۳۷۱۸) جاب ۲۱ آورده است ابن ماجه در المقدمه (۱۴۹) و دیگران باشند ضعیف آورده اند. البانی نیز در الجامع الجامع (۱۵۶۶) آنرا تضعیف کرده است.

حسن می گوید، سلمان فرمانروای سی هزار نفر بود در یک عباتی برای آنها خطبه می خواند که نصف آن را پهن کرده و نصف دیگرش را به تن می کرد. در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت. ابو عبیده می گوید: سال سی و ششم از سیصد و پنجاه سال احتمال دارد که سلمان بن عامر بن اوس ضبی باشد. اینکه سه نفر هستند که خداوند با آنان سخن نمی گوید، به معنای نفی کلام خداوند با این نافرمانان و دلیل بر این است که خداوند با کسی که از او اطاعت کرده است سخن می گوید.

کلام صفتی از صفات کمال اوست. ادله کتاب و سنت دال بر آن بسیار روشن و آشکار است. و این همان دیدگاهی است که اهل سنت و جماعت بر آنند مبنی بر متکی بودن و بر پا شدن افعال با خداوند است. و اینکه فعل با خواست و مشیت او تحقق و به صورت تدریجی تحقق می یابد و خداوند همیشه متصف به آن است او به وجود آورنده تک تک چیزهاست. و پدید آورنده هر جنسی است. همان طوری که نظر پیشوایان حدیث و دیگران از پیروان شافعی و گروههای دیگر همین است. خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)

اگر امر او به چیزی تعلق گرفت و اراده آن را کرد به آن می گوید بشو و بی درنگ خواهد شد. این آیه با حروفی که بیانگر آینده است و افعالی که به حال و آینده دلالت دارند آمده است و این قبیل در قرآن کریم فراوانند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می گوید: اگر - نفات صفت کلام - به ما بگویند: این لازمه آن است که حوادث قائم به کلام خداوند باشند. می گوئیم کدامیک از سلف پیش از شما و پیشوایان قبلی آن را انکار کرده اند؟ (یعنی همینگونه است و تردیدی در آن نیست). نصوص قرآن کریم و سنت به اضافه عقل صریح، متضمن و موید آن است. لفظ حوادث مجمل است. گاه اتفاقات و نقصها و کاستیها مورد نظر است. در حالیکه خداوند متعال از آن منزّه است بلکه از کلام و افعال و امثال آنها را اگر بخواهد جایگزین آن می سازد (همان چیزهایی که کتاب و سنت بدان دلالت دارند. نظر درست و صحیح، نظر و دیدگاه اهل علم و حدیث است. که می گویند خداوند همیشه هر وقت که

خواست و اراده کرد متکلم بوده است. افرادی مثل ابن مبارک، احمد بن حنبل و دیگر پیشوایان اهل سنت بر این نظرند.

(شارح) مقصود از بر پا شدن حوادث به وسیله خداوند متعال، یعنی قدرت او بر آنها و بوجود آمدن آنها با خواست و فرمان خداوند. والله اعلم.

اینکه فرموده است خداوند آنان را پاک نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار آنهاست یا عذاب دردناکی دارند، به سبب بزرگی گناهشان، عقوبت و عذاب آن نیز بزرگتر و عظیم است. به سبب این سه چیزی که بزرگترین عقوبتها را خواهند دید.

عبارت عربی «أشی‌مط زان» که سفید موی زنا کار یا پیر زناکار ترجمه شده است به صورت تصغیر استعمال شده است و این به منظور تحقیر اوست. چرا که دواعی معصیت در حق او ضعیف است. و بیانگر آن است آنچه او را به گناه و نافرمانی وا داشته است صرفاً دوست داشتن گناه و نافرمانی و فجور و عدم ترس او از خداست. ضعف داعی گناه و نافرمانی همراه با انجام آن موجب شدت مجازات بر گناهکار و نافرمان است. بر خلاف جوان که گاهی قوت داعیه شهوت با وجود اینکه از خداوند می‌ترسد، بر وی غلبه پیدا می‌کند و گاهی به خود آمده و پشیمان می‌شود و خود را به سبب آن گناه سرزنش و ملامت می‌کند، در نتیجه به آن گناه پایان داده و به خداوند بر می‌گردد.

فقیر مستکبر نیز همانند پیر زناکار، چیزی ندارد تا او را به کبر و خود بزرگ بینی فرا خواند. زیرا غالباً فراوانی مال، نعمتها و ریاست، فرد را به کبر می‌کشاند. ولی فقیر مستکبر داعیه ای ندارد تا او را به استکبار بکشاند در نتیجه این استکبار و خود بزرگ بینی او بی آنکه داعیه ای داشته باشد بیانگر آن است که کبر و بزرگ بینی طبیعت و سرشت اوست و قلب او را پوشیده و فرا گرفته است. پس عقوبت و مجازات او نیز بزرگتر می‌شود. به دلیل نبود داعیه ای برای چنین خلق مذمومی که از بزرگترین گناهان است.

اینکه می‌فرماید مردی که بضاعت خود را در خرید و فروش، سوگند به خداوند قرارداد داده است. اسم شریف الله در عبارت عربی منصوب است. یعنی: سوگند به الله. بضاعتش را آن قرار داده به دلیل این است که همیشه ملازم آن است و سوگند به خدا بر

این شخص غلبه پیدا کرده است. تمامی این اعمال بیانگر آن است اگرچه انجام دهنده آنها موحد باشد ولی توحید او ضعیف است. با توجه به آنچه در قلب اوست و بر زبان و عملش آشکار گشته و با توجه به گناهان بزرگی که با وجود اندکی داعیه گناه از او سر زده است، اعمال او ضعیف و سست است.

از خداوند سلامت و عافیت تقاضا داریم و از هر عملی که بدان راضی و خشنود نیست و آنرا دوست ندارد به او پناه می بریم.

در صحیح از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت شده است که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند، بهترین امت من کسانی هستند که هم قرن من اند، سپس کسانی که پس از آنها می آیند، سپس نسلی که بعد از آنها می آیند. عمران می گوید: نمی دانم که پس از قرن خود دو نسل (قرن) را گفت یا سه قرن. (در ادامه فرمودند) سپس بعد از آن گروهی می آیند که مشاهده می کنند و شهادت نمی دهند، خیانت می ورزند و امانت داری نمی کنند، (نمی توان به آنان امانت سپرد)، نذر می کنند و به نذر خود وفا دار نیستند. چاق و چلگی در میان آنان آشکار می شود.

مقصود مصنف از «در صحیح» یعنی صحیح مسلم. ابوداود و ترمذی نیز آن حدیث را آورده اند. بخاری نیز با لفظ «خیر کم» به جای «خیر امتی» این حدیث را آورده است. مصنف رحمته الله در اینجا به حدیثی که عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده استناد نموده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین امت من کسانی هستند که همقرن من اند. سپس کسانی که قرن پس از آنها می آیند، سپس نسلی (قرنی) که پس از آنها می آیند. عمران می گوید: نمی دانم، که پس از قرن خود، دو قرن را گفت، یا سه قرن. سپس بعد از آن گروهی می آیند که مشاهده می کنند و شهادت نمی دهند، خیانت می ورزند و امانت داری نمی کنند. نذر می کنند و به نذر خود وفادار نیستند، چاق و چلگی در میان آنان آشکار می شود.^۱

۱- بخاری: کتاب فضائل اصحاب البنی رضی الله عنهم (۳۶۵۰): باب فضائل اصحاب البنی رضی الله عنهم مسلم: کتاب فضائل الصحابه (۲۵۳۵) (۲۱۴): باب فضل الصحابه ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم ابوداود: کتاب السنة (۴۶۵۷): باب فی فضل اصحاب رسول صلی الله علیه و آله ترمذی: کتاب القرن (۲۲۲۲): باب ماجاء فی القرن الثالث.

عبارت «بهترین امت من همقرن من اند یا کسانی هستند که در قرن من اند» به دلیل فضیلت و برتری آن قرن در علم و ایمان و اعمال صالحی که مسابقه دهندگان نیکی و خوبی برای آن اعمال مسابقه می‌دهند و عمل کنندگان از یکدیگر پیشی می‌گیرند و برتری می‌جویند. خیر و نیکی در آن قرن غلبه پیدا کرده و طرفداران آن فزونی یافت. شر و پیروان آن کاهش پیدا کرد. اسلام و ایمان در آن قرن عزت و قدرت داشت و علم و علما در آن قرن فراوان شد.

سپس نسلی که در قرن بعد از قرن پیامبر ﷺ آمدند نسبت به قرنهای بعدی برترند چرا که اسلام (حقیقی) در آن آشکارتر و انگیزه برای پذیرش آن نسبت به نسلهای بعد بیشتر بود. هم اشتیاق برای اسلام بیشتر بود و هم کسانی که بدان پایبند و برپادارنده آن بودند افزونتر بود. بدعتهایی که در آن آشکار می‌شد بی‌درنگ انکار شده و احساس خطر می‌کردند و آن را از بین می‌بردند بدعتهایی مثل بدعت خوارج، قدریه و شیعه. این بدعتها اگر چه در آن قرن آشکار شد ولی پیروان آنها و بوجود آورندگان آنها در نهایت ذلت، بدبختی و پستی بودند و کسانی از آنها که معاندت می‌کردند و توبه نمودند کشته می‌شدند.

اینکه عمران بن حصین می‌گوید: نمی‌دانم که پیامبر ﷺ دو قرن بعد از خود را مطرح کرد یا سه قرن. این شک راوی حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه است. ولی آنچه در روایات مشهور است، قرون برتر همان سه قرن نخست اند. قرن سوم از حیث فضل و برتری پایین تر از قرن های پیش از خود است. چرا که بدعتها فزونی پیدا کرد ولی علما نیز فراوان بودند و اسلام در آن قرن غالب و پیروز و جهاد نیز بر پا بود. سپس پیامبر ﷺ وقوع ظلم و جفا در دین و کثرت هوا و هوس گرایی را پس از سه قرن مذکور مطرح می‌کند.

می‌فرماید: سپس بعد از آن سه قرن گروهی می‌آیند که مشاهده می‌کنند ولی شهادت نمی‌دهند، به دلیل اینکه شهادت دادن را کم اهمیت می‌پندارند. و خود را برای

صدق و راستی خالص نکرده‌اند و این مسائل به سبب کمی دیانتشان و ضعف اسلامشان است.

فرموده است « خیانت می‌ورزند امانت داری نمی‌کنند یا به آنان امانت سپرده نمی‌شود » دلالت دارد بر اینکه خیانت بر آنان غلبه پیدا کرده و یا بر بیشتر آنان غالب گشته است.

فرموده است: « نذر می‌کنند و وفا نمی‌کنند، یعنی آنچه بر آنان واجب است ادا نمی‌کنند. آشکار شدن اینگونه اعمال پست و نکوهید بیانگر ضعف اسلام و عدم ایمان آنهاست.

فرموده است: « چاقی در میان آنان آشکار می‌گردد » چاق شدن آنان به سبب میل و تمایل آنان به دنیا و رسیدن به شهوتها و تنعم از آنها و غفلت و بی‌خبری آنان از سرای آخرت و عمل نکردن برای آنجاست.

در حدیث آمده است که هر زمانی که به مردم می‌گذرد نسل‌های بعد از آن زمان بدتر از نسل‌های قبل است (و این روند ادامه می‌یابد) تا اینکه با پروردگارتان مواجه شوید. (به درگاه او حاضر شوید).

می‌گوید: ^۱ آنها از پیامبرتان ﷺ شنیدم. همیشه و به طور مداوم شر در امت رو به فزونی می‌رود. تا شرک و بدعت در میان بسیاری از آنان آشکار شود تا جایی که این شرک و بدعت کسانی را به علم و تعلیم و تالیف را نیز در بر خواهد گرفت.

(شارح) بلکه خود آنهايي که به علم و تعلیم اشتغال دارند نیز به سوی شرک و گمراهی و بدعت فرا می‌خوانند و در این زمینه کتابهایی در شعر و نثر تالیف می‌کنند. به خداوند از آنچه موجب خشم اوست پناه می‌بریم.

۱- بخاری: کتاب الفتن (۷۰۷۸): باب لایاتی زمان الا الذی بعده شرمه.

در صحیح از ابن مسعود روایت شده است: که رسول خدا فرمودند: بهترین مردم، (مردم) قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنها (مردم قرن) می آیند. سپس کسانی که بعد از آنها می آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می آیند. سپس گروهی می آیند که شهادت هر کدام از آنها بر سوگندشان و سوگندشان بر شهادتشان پیشی می گیرد.

ابراهیم (نخعی) می گوید: ما را در حالیکه کوچک بودیم برای شهادت و عهد (پیمان) می زدند.

مصنف در ادامه به روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه استناد کرده است که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین مردم (مردم) قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنها (مردم قرن من) می آیند. سپس کسانی که بعد از آنها می آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می آیند. سپس گروهی می آیند که شهادت هر کدام از آنها بر سوگندشان و سوگندشان بر شهادتشان پیشی می گیرد.^۱

(شارح) این وضعیت کسی است که تمام رغبت و میلش را صرف دنیا می کند و معاد را فراموش کرده است. از این رو مساله شهادت و سوگند چه بصورت تحمل و چه بصورت ادا از نظر او کم اهمیت است. به سبب کمی ترس او از خدا و عدم توجه و اهمیت او به این امر. که این امر بر بیشتر مردم غلبه یافته. و خداوند یاری گرو کمک کار است. هنگامی که در صدر نخست اسلام اینچنین موضوعی اتفاق افتاده است پس در سالها و دوران های بعدی به مراتب بیشتر شده است. پس از چنین مردمانی بر حذر باش.

۱- بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم (۳۶۵۰): باب فضائل اصحاب النبی مسلم: کتاب فضائل الصحابة (۲۵۳۳) (۲۱۰): باب فضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم. که لفظ «الذین یلونهم» برای بار سوم در حدیث بخاری و مسلم نیامده است.

اینکه ابراهیم می گوید ما را در حالیکه کوچک بودیم به خاطر شهادت و عهد (پیمان) می زدند. بیانگر فزونی علم تابعین (قرن پس از قرن پیامبر ﷺ و قوت ایمان و معرفت آنان به خداوند است. و اینکه آنان به وظیفه خود در مساله امر به معروف و نهی از منکر پابرجا بودند. چرا که این وظیفه بزرگترین جهاد است و دین جز با آن برپا نمی شود. این در واقع ایجاد رغبت برای تمرین کودکان و کوچکتران برای اطاعت از پروردگارشان و بازداشتن آنان از آنچه به ضررشان است. این فضل و کرم خداست به هر کس که بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل بسیار بزرگ است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: توصیه و سفارش به حفظ و مراقبت از سوگند و پیمان.

دوم: خبر دادن از اینکه سوگند موجب فزونی و رونق کالا می‌شود ولی در عوض از بین برنده برکت کسب است.

سوم: وعده عذاب سخت برای کسی که تنها با سوگند خرید و فروش می‌کند. (یعنی در خرید و فروش سوگند می‌خورد).

چهارم: تذکر به این مطلب که اگر داعیه انجام گناه اندک باشد مجازات آن گناه به نسبت آن بزرگتر می‌شود.

پنجم: نکوهش کسانی که سوگند می‌خورند ولی به مصداق آن عمل نمی‌کنند و به سوگند خود وفادار نیستند.

ششم: تمجید و ستایش پیامبر ﷺ از قرون سه گانه یا چهار گانه نخست و یادآوری آنچه پس از آن اتفاق خواهد افتاد.

هفتم: نکوهش کسانی که شاهد یک امری هستند ولی برای آن شهادت نمی‌دهند. (در واقع کتمان می‌کنند).

هشتم: سلف کودکان یا کوچکترها را برای شهادت و وفاداری به عهد و پیمان تنبیه می‌کردند و می‌زدند.

باب آنچه در خصوص عهد خدا و عهد رسول خدا (ص) آمده است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴾ (النحل: ۹۱)

یعنی: به پیمان خدا وفا کنید هرگاه که بستید و سوگندها را پس از تأکید، نشکنید، در حالیکه خدا را آگاه و گواه خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید.

مصنف این باب را با آنچه در خصوص عهد خدا و عهد رسول خدا ﷺ در شریعت آمده است، آغاز کرده است. و به این فرموده‌ی خداوند استناد می‌کند که می‌فرماید:

﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴾ (النحل: ۹۱)

عماد ابن کثیر می‌گوید: این از جمله چیزهایی است که خداوند به آن فرمان می‌دهد و آن وفا به عهد و پیمان‌ها و محافظت بر سوگندهای موکد است. بنابراین می‌فرماید: (ولا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها) یعنی سوگندهایتان را پس از تأکید آنها نقص نکنید. میان این فرموده و آیه ﴿ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ ﴾ (البقره: ۲۲۴) یعنی: خدا را آماج سوگندهای خویش نکنید.

و آیه ﴿ ذَلِكَ كَفْرًا أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ﴾ (المائده: ۸۹)

یعنی: آن کفار سوگندهایتان است هنگامی که سوگند می خورید سوگندهایتان را حفظ کنید، تعارضی وجود ندارد؟

یعنی سوگندهایتان را بدون کفار ترک نکنید. همچنین بین آیه مذکور و آنچه در صحیح مسلم و بخاری آمده است تعارضی وجود ندارد. در صحیح بخاری و مسلم آمده است،^۱ من، به خدا سوگند، سوگندی نمی خورم مگر اینکه غیر آن موردی که برای آن سوگند خورده‌ام اگر بهتر باشد، آنچه را که بهتر است انجام می‌دهم و کفار سوگند را که عمل نکرده‌ام پرداخت می‌کنم. میان این حدیث و تمامی آیه‌ای که در اینجا مطرح شد تعارضی وجود ندارد.

و آیه این است که خداوند می‌فرماید: (وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا) یعنی: سوگندهایتان را پس از توکید آنها نشکنید و نقض نکنید. زیرا در اینجا سوگندهایی مراد است که در عهد و پیمانها به کار گرفته شده و در داخل آنها جای دارد. نه سوگندهایی که به منظور برانگیختن یا منع کردن باشد. از این رو مجاهد در خصوص آیه مذکور می‌گوید: مقصود از حلف (سوگند) همان سوگندهای جاهلیت است.

آنچه را که احمد از جیبربن مطعم روایت کرده مؤید گفته مذکور است. جیبربن مطعم می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: در اسلام سوگند (حلف) وجود ندارد، هر سوگندی که در جاهلیت بود. اسلام تنها شدت را بر آن افزود. مسلم^۲ نیز مثل آنرا روایت کرده است. معنایش این است که با وجود اسلام نیازی به سوگندی که در جاهلیت انجام

۱- بخاری: کتاب کفارات الأیمان (۶۸۱۸): باب الإستثناء فی الأیمان. مسلم: کتاب الأیمان (۱۶۴۹) (۷): باب ندب من حلف یمیناً فرأى غیرها خیراً منها، آنچه را که بهتر است انجام می‌دهد و بر دیگری کفار می‌دهد.

۲- احمد (۸۳/۴). مسلم: کتاب فضائل الصحابة (۲۵۳۰) (۲۰۶): باب مؤاخاة النبی (ص) بین اصحابه رضی الله عنهم.

می‌دادند نیست. زیرا در تمسک به اسلام شخص از آنچه در جاهلیت بود بی‌نیاز می‌گردد و اسلام برای او کفایت می‌کند.

خداوند فرموده است (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) خداوند می‌داند آنچه شما انجام می‌دهید. در واقع تهدید و وعده عذاب برای کسی است که سوگند و پیمانش را پس از تاکید آن نقض کرده است.

از بریده روایت شده است که گفت رسول خدا ﷺ هنگامی که امیری را برای یک لشکر یا گروه برگزید، او را به ترس از خدا و رفتار نیکو با کسانی از مسلمانان که با او هستند توصیه کرد و گفت: بانام خداوند نبرد را آغاز کنید، در راه خدا با کسانی که به خدا کفر ورزیده اند بجنگید. نبرد کنید ولی در غنیمت زیاده روی نکنید، پیمان نشکنید، کسی را مثله نکنید و بچه هارا نکشید.

هرگاه با دشمن مشرکتان مواجه شدید، آنها را به سه خصلت - یا خصال - فرا بخوان هر کدام از آنها را پذیرفتند از آنها بپذیر و از آنان دست بکش. سپس آنان را به اسلام فرا بخوان، اگر پاسخ مثبت دادند از آنان قبول کن. سپس آنان را به تغییر مکان از منزل خود به منزل مهاجرین دعوت کن. و به آنان خبر بده که اگر چنین کاری انجام دهند، همانند مهاجرین پاداش خواهند گرفت، و هر چه بر سر مهاجرین بیاید بر سر آنان نیز خواهد آمد. اگر از تغییر مکان به آنجا سر باز زدند آنها را با خبر ساز که همانند مسلمانان بیابانگرد هستند، حکم خداوند متعال بر آنان جاری می شود. در غنیمت وفیء چیزی نصیب آنان نمی شود. مگر اینکه به همراه مسلمانان جهاد کنند. اگر از جهاد ابا کردند از آنان جزیه بخواه. اگر پرداخت جزیه را قبول کردند از آنان دست بکش و جزیه را بپذیر. اگر سر پیچی کردند از خداوند طلب کمک کن و با آنان بجنگ. اگر مردمان یک قلعه را محاصره کردی و از تو خواستند که برای آنان عهد خدا و عهد پیامبر ﷺ قرار دهی. برای آنان عهد خدا و عهد رسول خدا را قرار نده. بلکه پیمان (عهد) خودت و یاران را برای آنان قرار بده. چرا که اگر شما پیمان خود و یاران خود را بشکنید، ساده تر و پایین تر است از اینکه پیمان خدا و رسولش را بشکنید. اگر ساکنان یک قلعه را محاصره کردی و از تو خواستند با حکم خدا بر آنان داوری کنی، با این عنوان داوری نکن. بلکه با

حکم خود در میان آنان داوری کن. چرا که تو نمی دانی. آیا در خصوص آنان درست به حکم خداوند می رسی یا خیر؟ مسلم این حدیث را روایت کرده است.

مقصود از بریده همان ابن حصیب اسلمی است، این حدیث روایت پسرش سلیمان از اوست. که در المفهم آنرا گفته است.

عبارت « رسول خدا ﷺ هنگامی که امیری را برای یک لشکر یا گروه برگزید، او را به ترس از خدا و رفتار نیکو با کسانی از مسلمانان که با او هستند توصیه کرد». مسأله فقهی این عبارت برگزیدن امیر و فرمانده و وصیت و سفارش به آنان است.

حربی می گوید: سریه: به دسته ای که به صد نفر یا نزدیک آن برسد، گفته می شود. جیش؛ نفرات آن بیشتر از نفرات سریه است. تقوای خدا؛ یعنی دوری گزیدن و پرهیز کردن از عقوبت و عذاب او به طریق اطاعت و فرمانبرداری از او.

(شارح) تقوای خدا با عمل به آنچه خداوند فرمان داده و پایان دادن و دست کشیدن از آنچه خداوند نهی کرده است، تحقق می یابد.

عبارت «رفتار نیکو داشتن با مسلمانانی که همراه او هستند» یعنی: پیامبر ﷺ توصیه کرد که با مسلمانان همراه خود به نرمی و نیکویی رفتار کند و در برابر آنان فروتن و متواضع باشد و خود برترینی نکند.

عبارت « با نام خداوند نبرد را آغاز کنید ». یعنی در انجام مقدمات جنگ و سر آغاز آن از خداوند طلب کمک کنید و برای او اخلاص بورزید. (شارح) باء در بسم الله در حدیث مذکور برای استعانت و توکل بر خداست.

عبارت « بجنگید با کسانی که به خدا کفر ورزیده اند » این عموم تمامی کافران اعم از محاربین و غیر آنها را در بر می گیرد. و تنها کسانی از آنها که عهد و پیمان بسته اند، یا راهب و زنان و بچه هایی که به سن بلوغ نرسیده اند استثناء شده اند، و به دنبال آن فرموده

است فرموده است: «بچه ها را نکشید» از کشتن راهبان و زنان نیز نهی فرموده است. چرا که غالباً جنگی از سوی آنان انجام نمی‌شود؛ اگر کسانی از آنان در جنگ مشارکت داشته و یا برای جنگ تدبیر و چاره اندیشی کرد کشته می‌شوند. در خصوص فرزندان و اولاد نیز همین حکم جاری است که کشته نمی‌شوند. عبارت عربی «ولا تفلّوا و لا تغدروا اولاثمّلوا» یعنی: در برداشت غنیمت زیاده روی نکنید، پیمان نشکنید و کسی را مثله نکنید. غلول: یعنی برداشتن از غنیمت قبل از قسمت آن. غدر؛ شکستن پیمان. تمثیل در اینجا همان مثله کردن مرده است مثل بریدن بینی، گوش و کارهای بیهوده، انجام دادن با او. که در تحریم این امور اختلافی میان علما نیست. عبارت اینکه «هرگاه با دشمن مشرکان مواجه شدی، آنها را به سه خصال - یا خلال - فرا بخوان».

در این عبارت برای راوی شک و تردید ایجاد شده است که خصال گفته است یا خلال. که معنای هر دوی آنها یکی است. عبارت «هر کدام از آنها را پذیرفتند، از آنها بپذیر و از (جنگ با) آنان دست بکش».

در خصوص نصب کننده آیتهنّ دو نظر وجود دارد که شارح آنها را مطرح کرده است؛ نخست بنا بر اشتغال بودن منصوب است. دوم: بنا بر نزع خافض (حذف حرف جر) منصوب شده است.

عبارت «سپس آنها را به اسلام فراخوان». روایت در تمامی نسخه های کتاب مسلم به همین شیوه آمده است. یعنی با افزودن ثم (سپس) ولی درست اسقاط ثمّ است. همانطوری که در غیر از کتاب مسلم روایت شده است. کتابهایی مثل مصنف ابوداود، کتاب الأموال ابو عبید، چرا که آن ابتدای تفسیر خصلتهای سه گانه است.

عبارت «سپس آنان را به تغییر مکان از منزل خود به منزل مهاجران دعوت کن». یعنی: به مدینه دعوت کن. در ابتدای کار هجرت به مدینه برای هر کسی که به اسلام می‌گردید واجب بود.

این بیانگر آن است که هجرت بر تمامی کسانی که از اهل مکه و غیر آن، ایمان آورده‌اند واجب است.

عبارت «اگر از تغییر مکان (کوچ کردن) به آنجا سر باز زدند» یعنی: هر کس اسلام بیاورد، هجرت و جهاد نکند، نه از خمس و نه از فی چیزی به او داده نمی‌شود.

امام شافعی رحمه الله علیه این حدیث را مشمول اعراب (بیابانگردان عرب) می‌داند و چیزی از فی را برای آنان در نظر نمی‌گیرد. بلکه از ثروتمندان آنان صدقه گرفته می‌شود و به فقرا پرداخت می‌گردد. همان طوری که جهاد گران و سربازان و سپاهیان از نظر شافعی از صدقه حقی ندارند هر مالی باید برای اهل آن صرف شود. مالک رحمه الله علیه و ابوحنیفه رحمه الله علیه میان این دو مال تفاوتی قائل نیستند و هر دو را مساوی هم می‌دانند و صرف هر دو را برای کسی که ضعیف است جایز می‌دانند.

از نظر ابوحنیفه رحمه الله علیه از تمامی کافران بجز مشرکان عرب و مجوس آنان گرفته می‌شود. امام شافعی می‌گوید: تنها از اهل کتاب گرفته می‌شود، چه عرب باشد چه غیر عرب. که ظاهر مذهب و قول امام احمد همین است و از مجوس نیز گرفته می‌شود. (شارح) زیرا پیامبر ﷺ از آنان (مجوس) گرفت و فرمود: با آنان به روش اهل کتاب رفتار کنید.^۱

علما در مقدار واجب جزیه اختلاف نظر دارند. مالک می‌گوید: برای کسی که طلا دارد چهار دینار و برای کسی که سکه (پول) دارد چهل درهم. اینکه آیا برای کسی که ضعیف و ناتوان است کاهش داده می‌شود یا خیر؟ دو نظر در این خصوص وجود دارد: شافعی می‌گوید: بر فقیر و ثروتمند یک دینار واجب است.

۱- مالک در الموطأ (۲۷۸/۱) در الزکاة: باب جزیه اهل الکتاب و المجوس آنرا روایت کرده است. این حدیث شواهدی دارد که به آن قوت می‌بخشد به جامع الاصول (۲/۶۶۰-۶۶۱) به تحقیق ارنائوط مراجعه شود.

ابو حنیفه رحمه الله علیه و کوفیان می گویند: بر ثروتمند چهل و هشت درهم و بر متوسط بیست و چهار درهم و بر فقیر دوازده درهم که نظر احمد بن حنبل نیز همین است.

یحیی بن یوسف مرمری حنبلی رحمه الله (در قالب شعری) می گوید:
 با یهود و نصاری و گروه مجوس بجنک (به مبارزه برخیز). اگر تسلیم شدند از آنان جزیه بگیر. بر آنها که بر سطح پایین (فقیر) هستند دوازده درهم فرض است و بر متوسط آنها از حیث مال و دارایی بیست و چهار درهم جزیه واجب است.
 کسانی که توانایی دارند و ثروتمند هستند و چهل و هشت درهم واجب است که پردازند. ولی از بچه ها، زنان، پیران از کار افتاده و نابینا و خانه نشین آنها جزیه ساقط می شود.

همچنین از فقیر، مجنون یا برده مسلمان و هر کسی که از سوی آنان بر او واجب است که چیزی به او بدهند، جزیه گرفته نمی شود و ساقط می گردد.
 در نزد مالک و تمام علما تنها بر مردان آزاد بالغ غافل جزیه فرض است نه غیر آنها. تنها از کسی که تحت سیطره مسلمانان است گرفته می شود، نه کسی که از منزل خود دور است و تحویل آن به سرزمین اسلامی واجب است. یا با آنان جنگیده است.
 اینکه می فرماید «اگر ساکنان یک قلعه را محاصره کرده و از تو خواستند با حکم خدا بر آنان داوری کنی..... تا آخر».

این حجت و دلیلی است برای فقها و اصولیانی که می گویند: در اجتهاد مصیب یک نفر است؛ (یعنی اگر در خصوص یک مساله چند نفر فتوا دهند و نظرات آنان گوناگون باشد فتوای یک نفر صحیح و به حق اصابت کرده است). و در مذهب مالک و دیگران همین معروف است. وجه استدلال به آن بدین نحو است که نص است در خصوص اینکه خداوند متعال حکم معینی را برای مسائل اجتهادی داده است. هر کس موافق آن رای داد مصیب است و هر کس موافق آن حکم صادر نکرد خطا کار محسوب می شود.

عبارت «اگر مردمان یک قلعه را محاصره کردی و از تو خواستند که با آنان عهد خدا و پیامبر ﷺ ببندی (قرار دهی).^۱ تا آخر.

در عبارت عربی آن، ذمه: عهد، پیمان، تخفیر، نقض کنی، بشکنی، هنگامی که شخصی پیمان می شکند می گویند؛ أخضرت الرجل. حضرت: اجرت: به او پاداش دادم. معنای عبارت این است که پیامبر ﷺ ترسید از اینکه مبدا حق وفای به عهد را نشناسد. همانند تمامی عربها. گویا مقصود وی این بود که اگر از سوی شخص تجاوزگر نقص پیمانی صورت گیرد، شکستن پیمان خلق ساده تر و کم اهمیت تر از شکستن عهد و پیمان خداوند است. والله اعلم.

سخن سودمند اینکه مصنف رحمته الله در خصوص دعوت دادن پیش از آغاز جنگ مورد سؤال واقع شد.

در پاسخ آمده است که مذهب مالک احادیثی که پیرامون دعوت قبل از جنگ مطرح شده است را با همدیگر جمع کرده است. و مالک می گوید: پیش از آنکه کافران دعوت داده شوند نباید با آنان جنگ کرد، جنگ و غافلگیری با آنان آغاز نمی شود مگر اینکه دعوت به آنان برسد پس از دعوت جایز است که با آنان جنگ آغاز شود و غافلگیر شوند. دیدگاهی که مالک بر آن رفته است صحیح است. زیرا قانده دعوت این است که دشمن بداند مسلمانان برای دنیا و عصبیت (تعصبات نژادی، ملی، گروهی، حزبی و غیره) نمی جنگند. بلکه برای دین جنگ می کنند اگر این را دانستند دانستن این نیت خود عاملی برای گرایش و تمایل آنان به پذیرش حق می شود. برخلاف آن زمانی که از مقصود و هدف مسلمانان جاهل باشند و گمان کنند که مسلمانان برای پادشاهی و دنیا می جنگند و در نتیجه بغض و سرکشی آنان نسبت به مسلمانان فزونی یابد والله اعلم.

۱- مسلم: کتاب الجهاد و السیر (۱۷۳۱) (۲): باب تأمیر الإمام الأمراء علی البعوث و وصیة اباهم بآداب الغزو و غیرها.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: فرق میان عهد و پیمان خدا و پیامبر ﷺ و عهد و پیمان مسلمانان.

دوم: در تردید میان دو کار ارشاد به آن کاری که انجام آن خطر کمتری دارد، انجام می‌شود.

سوم: فرموده پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه در راه خدا با نام و استعانت از او نبرد را آغاز کنید.

چهارم: فرموده وی ﷺ مبنی بر اینکه با هر کسی که به خداوند کفر می‌ورزد نبرد کنید.

پنجم: فرموده وی ﷺ مبنی بر اینکه با استعانت از خداوند با کافران بجنگید.

ششم: تفاوت میان حکم خدا و حکم علما و مجتهدان.

هفتم: در اینکه صحابی در صورت نیاز، حکمی را می‌دهد که نمی‌داند آیا حکم خداست یا خیر؟

باب: آنچه پیرامون سوگند یاد کردن به خداوند وارد شده است.

از جناب بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مردی گفت: سوگند به خدا، خداوند فلانی را نمی بخشد. خداوند عزوجل فرمودند: آن کیست بر من سوگند می خورد که فلانی را نمی بخشم؟ من او را (آن فلانی را) بخشیدم و عمل تو را از بین بردم. (عمل کسی که چنان سخنی را به زبان آورد و رحمت خدا را در حد و حصر قرار داد). مسلم این حدیث را روایت کرده است.

در حدیث ابو هریره آمده است. «گوینده آن سخن مرد عبادتگری بود. ابو هریره می گوید سخنی را به زبان آورد که دنیا و آخرت خود را تباه ساخت.»

مصنف این باب را با آنچه پیرامون سوگند یاد کردند به خداوند (در شریعت) وارد شده است، آغاز نموده است. در ادامه حدیث جناب بن عبدالله را آورده است که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مردی گفت: سوگند به خدا. خداوند فلانی را نمی بخشد. خداوند عزوجل فرمودند: آن کیست بر من سوگند می خورد که فلانی را نمی بخشم؟ من او را بخشیدم و عمل ترا (گوینده سخن را) از بین بردم. که مسلم این حدیث را روایت کرده است.^۱

۱- مسلم: کتاب البر و الصله (۲۶۲۱) (۱۳۷): باب النهی عن تقییط الإنسان من رحمة الله تعالى

عبارت: «یتألی» یعنی سوگند خوردن. الألیة با تشدید یعنی سوگند. از حدیث ابوهریره نیز که بغوی در شرح السنه با سند خود از عکرمة بن عمار آورده است، صحیح است که وی گفت: وارد مسجد مدینه شدم که شیخی مرا مورد خطاب قرار داد و گفت: ای یمامی. در حالیکه من او را نمی شناختم. گفت: در خصوص مردی که می گوید به خدا سوگند، که خداوند تو را هرگز نمی بخشد و وارد بهشت نمی کند، چه نظری داری؟ گفتم: تو کیستی - خداوند به تو رحم کند -؟ گفت: ابوهریره. گفتم: این سخنی است که برخی از ماها به بعضی از نزدیکان خود یا همسر و خادم خود در هنگام عصبانیت می گوئیم. ابوهریره گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: دو مرد از بنی اسرائیل با همدیگر دوست بودند. یکی از آنها در عبادت کردن کوشا بود و گویا دیگری گناه می کرد. اولی به او می گفت: از گناه کردن کوتاه بیا. و دومی می گفت: مرا با پروردگارم تنها بگذار (در کار من دخالت نکن). یک روز آن فرد گناه کار را در حال انجام گناه بزرگی دید، گفت: از این کار کوتاه بیا. آن مرد دوباره گفت: مرا با پروردگارم تنها بگذار. آیا تو را به عنوان نگهبان من برگزیده اند. شخص نخست به او گفت: به خداوند سوگند، خداوند تو را نمی بخشد و هرگز تو را وارد بهشت نمی کند. گفت: خداوند فرشته ای را به نزد آن دو فرستاد آن دو را قبض روح کرد. پس نزد خداوند حاضر شدند. خداوند به فرد گناهکار فرمود: با رحمت من وارد بهشت شو. و به دیگری فرمود: آیا می توانی رحمتم را از بنده ام ممنوع کنی (باز داری)؟ گفت: خیر، ای پروردگار من. خداوند فرمود: او را به آتش ببرید. ابوهریره گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست؛ با گفتن یک سخن دنیا و آخرت خود را تباه ساخت.

حدیث مذکور را ابو داود نیز در سخن^۱ خود از ابو هریره رضی الله عنه با این لفظ روایت کرده است که گفت: دو مرد در بنی اسرائیل با همدیگر دوست بودند یکی از آنها گناه می کرد و دیگری در عبادت کوشا بود. فرد کوشا در عبادت همیشه وقتی دیگری را مشغول گناهی می دید، به او می گفت: کوتاه بیا (بس کن)، یک روز او را مشغول گناهی دید و به او گفت: بس کن. (کوتاه بیا). او نیز (در جواب) گفت: مرا با پروردگارم تنها بگذار. مگر تو نگهبان و مراتب من هستی؟ عبادتگر به او گفت: سوگند به خدا، خداوند ترا نمی بخشد. و ترا وارد بهشت نمی کند.

پس هر دوی آنها قبض روح شدند. در نزد پروردگار جهانیان حضور یافتند. خداوند به فرد عبادتگر گفت: آیا نسبت به من علم داشتی، یا اینکه بر آنچه در دست من است قادر بودی؟

سپس به شخص گناهکار گفت: برو داخل بهشت شو. و در خصوص دیگری گفت: او را به جهنم روانه کنید.

مصنف گفته است: در حدیث ابوهریره آمده است گوینده آن سخن مرد عبادتگر بود. ابوهریره می گوید: سخنی را به زبان آورد که دنیا و آخرت خود را تباه ساخت. در واقع اشاره دارد به آن قسمت از حدیث که می گوید یکی از آن دو گناهکار و دیگری در عبادت کوشا بود.

این احادیث بیانگر خطر زبان و اهمیت حفظ و کنترل آن است. همان طوری که در حدیث معاذ آمده است.^۲

۱- حسن است؛ بغوی در شرح السنة (۴۱۸۷) از طریق عکرمه بن عمار بن مضمم بن جوس از اب هریره. ار ناؤو ط در تخریج بر شرح السنة سند آن را حسن دانسته است. ابوداود: کتاب الادب (۴۹۰۱) باب فی النهی عن البغی، احمد نیز (۳۶۳، ۳۲۳/۲) آورده است.

۲- صحیح است؛ احمد (۲۳۷/۲۳۱/۵) آنرا روایت کرده است. ترمذی: کتاب الإیمان (۲۶۱۶). باب ماجاء فی حرمة الصلاة. و ابن ماجه: کتاب الفتن (۳۹۷۳): باب کف اللسان فی الفتنه. البانی در صحیح الجامع (۵۰۱۲) آن را صحیح دانسته است.

« گفتم: ای رسول خدا ﷺ ما بر آنچه پیرامون آن سخن می گوئیم نیز مواخذه می شویم؟ فرمود: مادرت به عذایت بنشیند ای معاذ.

آیا غیر از این است که مردم را محصولات (دست آورده های) زبانشان با صورتها یا بینی هایشان بر آتش جهنم می کوبند. والله علم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
نخست: بر حذر داشتن از اینکه فرد (برای چیزی که بدان علم ندارد) به
خدا سوگند یاد کند.

دوم: آتش جهنم از بند کفشان بر ما نزدیکتر است.

سوم: بهشت نیز همانند جهنم از بند کفشان به ما نزدیکتر است.

چهارم: شاهد گفته های مذکور اینکه ابو هریره گفته است: فرد با گفتن
سخنی دنیا و آخرت خود را تباه ساخت.

پنجم: شخص گاهی با یک سبب که آن ناپسند ترین چیز در نزد اوست
و بخشیده می شود.

باب: به واسطه خداوند از مخلوق او طلب شفاعت نمی‌شود.

از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت شده است که گفت: بیابانگردی نزد پیامبر ﷺ آمده و گفت: ای رسول خدا، جانها ضعیف و فرسوده شده، فرزندانمان گرسنه و اموالمان نابود گشته است. از پروردگارت برای ما طلب آب(باران) کن. ما به واسطه خداوند بر تو وبه وسیله تو برخداوند طلب شفاعت میکنیم. پیامبر ﷺ فرمودند: سبحان الله! سبحان الله! (یعنی: پاک و منزّه است خداوند). همچنان تسبیح می گفت تا اینکه از چهره‌های اصحاب او نیز (ناپسندبودن آن سخن) نمایان گشت. سپس فرمود: وای به حالت. آیامی دانی خداوند کیست؟ منزلت خداوند بسیار بزرگتر است از آنچه می گویی. به واسطه خداوند در نزد کسی طلب شفاعت (میانجیگری) نمی‌شود. این حدیث را ابوداود روایت کرده است.

مصنف این باب را با عدم واسطه قرار دادن خداوند برای میانجیگری و شفاعت از مخلوق او، آغاز کرده است.

در ادامه حدیثی را مطرح کرده است که سیاق ابوداود در سنن خود کاملتر است از آنچه مصنف رحمه الله علیه آورده است. و لفظ آن اینگونه است که از جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش و او از جدش روایت کرده است که گفت: عرب بیابانگردی نزد پیامبر ﷺ آمد. گفت: ای رسول خدا ﷺ جانها به لب رسیده، زن و فرزندان ضایع گشته، اموال نابود شده و چهارپایان از بین رفته اند. از خداوند برای ما طلب باران کن. ما از تو می خواهیم در نزد خدا برای ما میانجیگری و شفاعت کن و به واسطه خدا از تو در نزد تو طلب شفاعت و میانجیگری می کنیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: وای به

حالت: آیا می دانی چه می گویی؟ رسول خدا ﷺ خداوند را منزّه داشت و تسبیح گفت: همچنان تسبیح می گفت: تا جایی که از چهره اصحاب او نیز (کراهت رسول خدا از گفته وی) نمایان گشت. تخت او بر آسمان ها همانند این است با انگشتان خود گفت مثل قبه ای بر آن است. (تخت خداوند بر آسمانها همانند قبه ای بر آنهاست).

تخت او همانند ناله شتر در زیر سوار کار، در زیر فشار خداوند می نالد.^۱

ابن بشار در خصوص حدیث او می گوید: خداوند بالای عرش خود و عرش او بالای آسمانهای اوست.

حافظ ذهبی می گوید: ابوداود آن روایت را با سند حسن نزد خود روایت کرده است و این را از حدیث محمد بن اسحاق بن یسار در رد جهیمیه آورده است.

عبارت « وای به حالت به واسطه خداوند در نزد کسی از مخلوقاتش طلب شفاعت (میانجیگری) نمی شود».

چرا که خداوند بلند مرتبه پروردگار همه چیز و صاحب اختیار و پادشاه همه است. تمامی خیر به دست اوست. هیچ مانعی برای آنچه او می دهد وجود ندارد و آنچه را که او منع کرده هیچ کسی نمی تواند بدهد و ببخشد. هیچکس نمی تواند حکم و تصمیم او را بر گرداند. هیچ چیزی و یا کسی نمی تواند ذره ای در آسمانها و زمین خداوند را عاجز و ناتوان سازد چرا که او دانا و قدرتمند است. چون به چیزی اراده کند و بگوید باش، بی درنگ پدید می آید.

مردم و آنچه در دست آنهاست در ملکیت او هستند و هرگونه بخواهد در آنها تصرف می کند. اوست که هر میانجی به نزدش میانجیگری و شفاعت می کند. به همین سبب پیامبر ﷺ سخن عرب بیابانگرد را ناپسند داشت و انکار نمود. اینکه پیامبر ﷺ

۱- ضعیف است: ابوداود: کتاب السنة (۴۷۲۶): باب فی الجهیمیه. سند آن ضعیف است. البانی در تخریح السنة ابن ابی عاصم (۵۷۵ / ۵۷۶) آنرا ضعیف کرده است. أرناؤوط در تخریح شرح السنة (۱۷۵/۱۷۶) آنرا تضعیف کرده است.

خداوند را تسبیح گفت و عظیم داشت بدان خاطر بود. چنان سخنی در شأن و شایسته خالق پاک و ستوده شده نبود. شأن و منزلت خالق بسیار والاتر و عظیم تر از آن است. از جمله مسائلی که این حدیث در بر گیرنده آن است عبارتند از: اثبات بلند مرتبگی خداوند نسبت به مخلوقش، اینکه عرش (تخت قدرت و پادشاهی خداوند) بالای آسمانهای اوست، تفسیر استواء بر علو و بلندی همانطوری که صحابه؛ تابعین و امامان تفسیر کرده‌اند، برخلاف دیدگاه معطله، جهمیه، معتزله و پیروان آنها از قبیل اشاعره و امثال آنها، کسانی که در اسماء خدا و صفات او الحاد می‌ورزند و آنرا از معنایی که برای آن وضع شده و بدان دلالت می‌کند به معنای دیگری حمل می‌کنند. همچنین اثبات صفات خداوند متعال که بیانگر کمال اوست - جل و علا - آنگونه که سلف صالح و پیشوایان چهارگانه اهل سنت و پیروان آنها، همان کسانی که متمسک به سنت هستند، بر آن نظر بودند آنان همان چیزی را برای خداوند ثابت کرده‌اند که خداوند خود برای خود ثابت کرده و پیامبرش ﷺ برای او ثابت نموده است. صفات کمالی که شایسته جلال و کبریایی اوست، اثباتی که بدون هر گونه تمثیل است و تنزیه (منزه داشتن او) بدون هر گونه تعطیلی صفات و اسماء او.

علامه ابن قیم رحمته الله در مفتاح دارالسعادة پس از آنکه پروردگارش را با شگفتیهای آفرینشش معرفی می‌کند می‌گوید: دوم اینکه: باید دید خود را از این فراتر برد و با بصیرت و آگاهی درونی نگریست. پس درهای آسمان به روی او گشوده می‌شود و در زوایا و گوشه و کنار آن و ملکوت آن در میان فرشتگان جولان می‌دهد. سپس پی در پی و یکی پس از دیگری درها به سوی او گشوده شده تا اینکه به طریق قلب به عرش رحمن سیر و سلوک می‌کند، به وسعت، عظمت، شکوه و جلال و کبریایی و ارجمندی او می‌نگرد. آسمانهای هفتگانه و زمین های هفتگانه را در مقایسه با عظمت و کبریایی او همچون حلقه ای افتاده در بیابان وسیع و گسترده می‌یابد. فرشتگان را می‌بیند که اطراف تخت پادشاهی (عرش) او را با زمزمه تسبیح و ستایش خداوند در بر گرفته‌اند و به تقدیس و تکبیر او مشغولند. و امر و تصمیم و دستور فرماندهی خداوند از بالای عرش او

به منظور تدبیر ممالک و لشکریانش که جز پروردگار و صاحب اختیار آنها کسی بران مطلع نیست، نازل می‌شود. فرمان او مبتنی بر مرده شدن گروهی و زنده شدن گروهی دیگر، عزتمندی قومی و ذلت و خواری قومی دیگر، ایجاد پادشاهی برای عده ای و صلب آن از برخی دیگر و دگرگونی نعمتی از یک محلی به محلی دیگر، فرود می‌آید و نازل می‌شود.

همچنین فرمان او نازل می‌شود تا نیازمندیهای موجودات با توجه به اختلاف، تضاد و تنوع و کثرتی که دارند از قبیل ترمیم شکسته، بی نیاز کردن فقیر، شفای مریض، رفع گرفتاری، بخشش گناه، رفع ضرر، یاری مظلوم، هدایت سرگشته، تعلیم جاهل، بازگرداندن تباه شده، پناه پناهنده، کمک کردن ضعیف و ناتوان، یاری رساندن اندوهگین، کمک و یاری رساندن به ناتوان، انتقام گرفتن از ستمگر و کوتاه کردن دست او از دشمنی، رفع شوند. این ها فرمانهایی است که در میان عدل، فضل، حکمت و رحمت او می چرخند و در تمام زوایای عالم اجرا می شوند. گوش دادن به ذره ای از آنها خداوند را از ذره دیگر باز نمی دارد. فراوانی نیازمندیها و مسائل با وجود گوناگونی زبانها، و تضاد آنها و همزمانی مطرح شدن آنها، او را دچار اشتباه و خطا نمی کند. با اصرار، اصرارکنندگان خسته و دل آزرده نمی شود. ذره ای از ذخیره هایش نمی کاهد، هیچ معبود بر حقی جز او نیست شکست ناپذیر، با حکمت است. در آن هنگام قلب در پیشگاه خداوند رحمن سرافکنده و فروتنانه در برابر هیبت، خاشعانه در برابر کبریایی و عظمت او و مطیع در برابر عزت او، می ایستد.

و در پیشگاه پادشاه آشکار حقیقی به سجده می افتد، سجده ای که در آن سر خود را تا روز قیامت بلند نمی کند. این است سفر قلب. در حالیکه خداوند در جایگاه، منزلگاه و محل پادشاهی و فرماندهی خود است و این از بزرگترین نشانه های خداوند و شگفتیهای خلقت اوست. به! که چه سفر با برکت و پررونقی است!! و چقدر سود و بهره آن عظیم و منفعت آن ارحمند و سرانجامش نیکوست. سفری که حیات بخش جانها،

کلید سعادت و توشه عقل و مغزهاست. نه آن سفری که گوشه ای از عذاب را در پی دارد. پایان سخن ابن قیم رحمه الله علیه.

ولی در خصوص طلب شفاعت به واسطه پیامبر ﷺ در هنگام حیاتش باید گفت: مقصود این است که فرد از پیامبر ﷺ بخواهد که برای او از درگاه خداوند دعا کند و در واقع میانجی جلب دعای او باشد این امر تنها به پیامبر ﷺ اختصاص ندارد. بلکه از هر انسان زنده صالحی این امید است که دعایش مورد اجابت خداوند قرار گیرد. و اشکالی ندارد که فردی از او بخواهد تا در حق وی چیزهای خاص یا عامی را از درگاه خداوند دعا کند و بخواهد. همانطوری که پیامبر ﷺ هنگامی که عمر رضی الله عنه می خواست به عمره برود به او فرمودند: ای برادر جان! ما را از دعاهای خوبت (صالحت) فراموش مکن.^۱

در خصوص مرده نیز جایز است که بر جنازه، قبر و جاهای دیگری در حق او دعا کنیم. و تنها همین در خصوص مرده مجوز شرعی دارد. ولی فراخواندن او و یادخواست دعا کردن از او نه تنها مشروع نیست و در شریعت بدان اجازه داده نشده است، بلکه کتاب و سنت بر نهی از آن دلالت دارد و در خصوص آن وعده عذاب شدید آمده است.

همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ

مِنْ قِطْمِيرٍ ۚ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ

بِشْرِكِكُمْ ۗ (فاطر: ۱۳ - ۱۴)

۱- ضعیف است: قسمتی از حدیث ابن عمر مبنی بر اینکه عمر از پیامبر ﷺ برای عمره اجازه خواست پس پیامبر ﷺ به وی اجازه داد و فرمود... تا پایان حدیث. ابوداود: کتاب الصلاة (۲۴۹۸): باب الدعاء. ترمذی: کتاب الدعوات (۳۵۶۲): باب (۱۲۱). ابن ماجه: کتاب المناسک (۲۸۹۴): باب فضل دعاء الحاج که سند آن ضعیف است. البانی در تخریج المشکاة (۲۲۴۸) و ضعیف الجامع (۶۲۹۲) آنرا تضعیف کرده است.

یعنی: بجز خداوند کسانی را که به فریاد می خوانید، حتی مالکیت و حاکمیت پوسته نازک خرمایی را ندارند. اگر آنها را به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی شنوند، (به فرض) اگر هم بشوند، توانایی پاسخگویی به شما را ندارد. و در روز قیامت شرک ورزی شما را رد می کنند. خداوند در این آیات بیان کرده است که دعای کسی که نمی شنود و استجاب نمی کند شرک است. و آنکس که به فریاد خوانده شده است در روز قیامت فریاد خواننده را انکار می کند و با او دشمنی می ورزد. همانطوری که در آیه ای از سوره

احقاف آمده است: ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كُفْرِينَ ﴿٦﴾ (الأحقاف: ٦)

یعنی: و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می کنند

بنابراین هر مرده و غائبی نمی شنود و اجابت نمی کند و سود و زیان نیز نمی رساند. از انس رضی الله عنه روایت شده است که مرمانی به پیامبر ﷺ گفتند: ای رسول خدا و ای بهترین ما و ای فرزند ما، ای سرور ما و ای فرزند سرور ما. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای مردم! درست سخن بگوئید و شیطان شما را فریب ندهد. من محمد بنده خدا و فرستاده اویم. دوست ندارم مرا بیشتر از آن جایگاهی که خداوند عزوجل به من داده است، بالا ببرید. نسائی آنرا با سند جید روایت کرده است.

صحابه رضی الله عنهم به ویژه پیشگامان آنها مثل خلفای راشدین از هیچکدام آنها و دیگران نقل نشده است که آنان پس از وفات پیامبر ﷺ نیازهایشان را به او عرضه کرده باشند حتی در زمانهای خشکسالی.

همانگونه که برای حضرت عمر رضی الله عنه اتفاق افتاد^۱ هنگامی که با مردم برای طلب باران و نماز استسقاء خارج شدند، ابن عباس عموی پیامبر ﷺ را برای این منظور واسطه و امام قرار داد. و به او گفت که برای مردم طلب باران کند. چرا که او زنده و

۱- صحیح بخاری: کتاب الاستسقاء (۱۰۱۰): باب سؤال الناس الإمام الاستسقاء إذا قحطوا. از حدیث

حاضر بود و می توانست از پروردگارش بخواهد. اگر طلب باران کردن از افراد پس از مرگشان جایز بود، حتما عمر رضی الله عنه و پیشگامان نخستین از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در چنان شرایطی از پیامبر صلی الله علیه و آله در خواست دعا می کردند.

بدین ترتیب تفاوت میان زنده و مرده آشکار می گردد. زیرا مقصود از درخواست دعا کردن از زنده هنگامی تحقق می یابد که او حاضر باشد. آنان در واقع با درخواست دعا از کسی که خداوند را به فریاد می خواند و به درگاه او کرنش می برد، رو به خدا می کنند، و در حقیقت خود نیز از پروردگار خود می خواهند و او را به فریاد می خوانند. هر کس از آنچه مشروع و صحیح است به چیزی که مشروع نیست بگراید در حقیقت گمراه شده و دیگران را نیز گمراه کرده است.

اگر به فریاد خواندن مرده نیکو و پسندیده بود اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در این امر بر دیگران پیشی گرفته و نسبت به آنها حریص تر، از آنان شایسته تر و به حق دعا کردن از مرده آگاهتر و بر پا دارنده تر بودند. هر کس به کتاب خدا تمسک جوید نجات می یابد و هر کس آنرا رها کرده و به عقل خود اعتماد کند هلاک و نابود می شود و توفیق با خداوند تحقق می یابد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
 نخست: انکار بر کسی که خداوند را واسطه شفاعت از پیامبر ﷺ قرار داد.

دوم: سخن آن فرد چنان در چهره پیامبر ﷺ دگرگونی و تغییر ایجاد کرد که در چهره اصحاب هم نمایان شد.

سوم: پیامبر ﷺ سخن او را مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ را واسطه و میانجی میان خود و خداوند قرار داد، انکار نکرد.

چهارم: آگاهی از تفسیر سبحان الله (پاک و منزّه است خداوند از هر عیب و هر نقصی)

پنجم: مسلمانان از پیامبر ﷺ هنگامی که در قید حیات بود درخواست طلب باران از درگاه خداوند می‌کردند.

باب: آنچه در خصوص حمایت و جانبداری پیامبر ﷺ از حریم توحید، و جلوگیری وی از راههای شرک، در شریعت وارد شده است.

از عبدالله بن شخیر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: با گروه بنی عامر به نزد رسول خدا ﷺ رهسپار شدم. به او گفتم: تو سید ما هستی. پیامبر ﷺ فرمودند: سید(سرور) تنها خداوند تبارک و تعالی است. گفتیم: تو از مابا فضیلت تر و ارجمندتری. پیامبر ﷺ فرمودند: این سخن یا قسمتی از آنرا بگوئید، شیطان شما را اجیر خود نسازد، این حدیث را ابوداود باسند جید روایت کرده است.

مصنف این باب را نیز به آنچه که در خصوص حمایت پیامبر ﷺ از حریم توحید و جلوگیری از راههای شرک، در شریعت آمده است، آغاز می کند.

حمایت و جانبداری پیامبر ﷺ از توحید یعنی حفظ و مراقبت از آن در مقابل گفتارها و رفتارهایی که توحید به وسیله آن نقض پیدا می کند و نابود می گردد. این قبیل حمایت ها در سنت ثابت از پیامبر ﷺ فراوان وارد شده است. از جمله اینکه فرموده است «مرا همان گونه که مسیحیان عیسی پسر مریم را بالا بردند، فراتر از حد خودم بالا نبرید، من تنها بنده خداوند هستم، بگوئید بنده خدا و فرستاده او.^۱

و همچنین سخن وی که قبلا نیز گذشت فرمود: از من طلب کمک و یاری نشود بلکه تنها از خداوند عزوجل طلب یاری و استغاثه می شود.^۲ و احادیثی نظیر این احادیث. پیامبر ﷺ از مدح و ستایش و سخنان افراط آمیز در خصوص خود و دیگران نهی کرده است. مثلا هنگامی که شخصی یک انسان دیگر را می ستود، پیامبر ﷺ به وی

۱- تخریج آن در شماره (۱۶۰) گذشت.

۲- تخریج آن در شماره (۱۳۵) گذشت.

فرمود: وای به حالت، گردن دوستت (آنکس که به مدح و مشغولی) را قطع کردی... تا آخر حدیث.

ابوداود^۱ از عبدالله بن ابی بکره و او نیز از پدرش روایت کرده است که مردی، مرد دیگر را در نزد پیامبر ﷺ ستود پیامبر ﷺ به طور مکرر سه بار به او فرمود: گردن دوستت را قطع کردی. و فرمود: هرگاه با افراد ستایشگر و مداح برخود گردید بر چهره هایشان خاک بپاشید. که مسلم، ترمذی و ابن ماجه از مقداد بن اسود، حدیث اخیر را روایت کرده‌اند.^۲

در حدیث مورد بحث در این باب پیامبر ﷺ از اینکه به او بگویند: تو سید (سرور ما) هستی، نهی کرده و فرمودند: سید (سرور) تنها خداوند تبارک و تعالی است. و آنها را باز داشت از اینکه بگویند: تو برترین و ارجمندترین ما هستی. و به آنان فرمود: شیطان شما را اجیر نکند و نفریبد.^۳

۱- ابوداود: کتاب الادب (۴۸۰۵): باب فی کراهیة التمداح. در این حدیث کوتاهی شده است چون بخاری نیز در کتاب الادب (۶۱۶۲): باب ماجاء فی قول الرجل «و یلک» و مسلم در کتاب الزهد (۳۰۰۰)(۶۵)؛ باب النهی عن المدح إذا کان فیہ افراط آورده اند.

۲- مسلم: کتاب الزهد (۲۰۰۲)(۶۹) باب النهی عن المدح إذا کان فیہ افراط. ترمذی: کتاب الزهد (۲۳۹۳): باب ماجاء فی کراهیة المدحة و المداحین. ابن ماجه: کتاب الادب (۳۷۴۲) باب المدح. ابوداود همچنین در کتاب الادب (۴۸۰۴) باب فی کراهیة التمداح آورده‌اند.

۳- صحیح است: ابوداود: کتاب الادب (۴۸۰۶) باب کراهیة التمداح. احمد (۴/۲۵) حافظ در الفتح (۱۷۹/۵) می گوید رجال آن موثقند بجز یک نفر. البانی در صحیح الجامع (۳۵۹۴) آنرا تصحیح کرده است.

همچنین در حدیث انس که می‌گوید: ^۱ مردمانی گفتند: ای رسول خدا، ای بهترین ما و فرزند بهترین ما... الی آخر. پیامبر ﷺ ناپسند داشت از اینکه با مدح و ثنا با او روبه‌رو مواجه شوند در نتیجه مدح و ثنای آنان، منجر به غلو و افراط در خصوص وی شود.

پیامبر ﷺ خبر داده است که وقتی شخصی دیگری را مدح و ثنا می‌گوید - اگر چه از آنچه را می‌ستاید در آن فرد نیز باشد - باز هم مدح و ثنای او از عمل شیطان است. چرا که موجب آن می‌شود که فرد ستوده شده خود را بزرگ بیندارد و این با کمال توحید منافات دارد. زیرا عبادت دارای محوری است که آن محور به دور مرکز خود نمی‌چرخد مگر با چیزی که بیانگر نهایت خواری در نهایت محبت باشد. و کمال ذلت و خواری مقتضی فروتنی، خشیت و اطاعت بی‌چون و چرا برای خداوند متعال است. از این رو شخص موحد تنها نفس خود را شایسته نکوهش و سرزنش در حق پروردگار خود می‌بیند. همچنین حب و دوست داشتن به نهایت خود نمی‌رسد مگر اینکه شخص آن چیزی را دوست بدارد که خداوند دوست می‌دارد و اعمال و اقوال و انگیزه‌هایی را ناپسند و زشت بدارد که خداوند ناپسند می‌دارد. در نتیجه اگر فردی مدح و ستایش در حق خود را دوست بدارد با آنچه که خداوند برای بنده می‌پسندد و دوست دارد مخالف است. شخص ستایش‌گر او را دچار خود بزرگی بینی و فریب کرده است در نتیجه مرتکب گناه شده است. جایگاه بندگی از اساس با ستایش مخالف است و آن را نمی‌پسندد و از آن کراهت دارد. و نهی از مدح و ستایش در واقع برای حفظ این جایگاه است. هنگامی که بنده خواری و محبت خود را برای خداوند خالص گردانید. اعمال او نیز خالص شده و صحیح است. ولی هرگاه چیزی از این شائبه‌های مخالف توحید را در خواری و ذلت و محبت نسبت به خداوند، وارد کرد. در واقع بر جایگاه بندگی او نقض و

۱- صحیح است: نسائی فی عمل الیوم و اللیلة (۲۵۰). احمد (۱۵۳/۳، ۲۴۲، ۲۴۹) سند آن صحیح است.

فساد راه یافته است. هرگاه ستایش او منجر به خود بزرگ بینی و غرور فرد ستوده شده شود، در یک کار بزرگی گرفتار شده است که با عبودیت ویژه خداوند منافات دارد. همانطوری که در حدیث قدسی آمده است؛ کبریایی پیراهن و عظمت ردای من است. هر کس در ذره‌ای از آن با من در بیافتد او را عذاب خواهم داد.^۱ در حدیثی آمده است که هر کس در قلب او اندک ذره ای از کبر (خود بزرگ بینی) باشد وارد بهشت نخواهد شد.^۲

گاهی دوست داشتن ستایش، سبب و عامل این آفات است. تکبر و غرور همانند خوردن هیزم توسط آتش، نیکی‌ها را می‌خورد. مدح و ستایش در حق شخصی که ستایش‌گر است منجر به آن می‌شود که شخص مذکور، مدوح (ستایش شده) را از جایگاه اصلی خود فراتر برده و به جایگاهی که مستحق او نیست برساند. همانطوری که در اشعار بسیاری از این ستایش‌گران زیاده روی‌هایی وجود دارد که پیامبر ﷺ از آنها نهی فرموده و امتش را از افتادن در چنین وضعیتی بر حذر داشته است. و در اشعار بسیاری از آنها چیزهایی مطرح شده است که به شرک در الوهیت، ربوبیت و مالکیت (پادشاهی) تصریح دارد. همانطوری که قبلاً به اندکی از آنها اشاره شد. پیامبر ﷺ نیز چون خداوند جایگاه بندگی او را کامل گردانید ناپسند می‌داشت از اینکه فردی او را بستاید و ثناگوی او باشد. و این کراهت و ناپسندی از سوی وی به منظور حفظ این جایگاه بود. و دلسوزانه امت خود را به ترک چنین خصلت‌هایی راهنمایی کرد. تا از جایگاه مقام عبودیت و توحید، در برابر چیزهایی که موجب فساد آن می‌شوند، و یا شرک و وسائل آن را بر آن جایگاه می‌افزایند، حفاظت و مراقبت کند.

۱- مسلم: کتاب البرو الصلوة (۲۶۲۰)(۱۳۶): باب تحریر الکبر. از حدیث ابو سعید خدری و ابوهیرة با یکدیگر.

۲- مسلم: کتاب الإیمان (۹۱)(۱۴۷): باب تحریم الکبر و بیانه. از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه.

خداوند فرموده است: ﴿ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ ﴾ (البقره: ۵۹)

یعنی: ستمگران سخنی را که (برای هدایت و راهنمایی) به آنان گفته شد وارونه جلوه دادند و آن را با سخن دیگری عوض کردند. این شاعران و مشرکان عملی را که پیامبر ﷺ از آنها نهی فرموده است، از بهترین وسائل نزدیکی به خداوند و بزرگترین نیکی به شمار آورده‌اند.

علما در خصوص نامیدن فرد به سید (سرور، آقا) اختلاف نظر دارند. علامه ابن قیم در کتاب بدائع الفوائد می‌گوید: علما در خصوص جایز بودن اطلاق اسم سید بر بشر دچار اختلاف شده‌اند. عده ای آنرا منع کرده‌اند و از مالک نیز منع آن نقل شده است. این عده به همان سخن پیامبر ﷺ که فرمود: سید (سرور) تنها خداوند تبارک و تعالی است،^۱ استدلال کرده‌اند. و برخی نیز جایز می‌دانند، به این استدلال که پیامبر ﷺ به انصار فرمودند: برای سیدتان (سرورتان) به پاخیزید.^۲ این حدیث از حدیث نخست صحیح تر است. این دسته می‌گویند، یکی از چیزهایی است که به اسم اضافه می‌شود به تمیمی نمی‌شود گفت: سید کننده و یا به پادشاه نمی‌توان گفت: سید بشر. بنابراین جایز نیست که این اسم برای خداوند اطلاق شود. این گفته جای تأمل و نظر دارد. زیرا اگر سید به خداوند متعال اطلاق شود به منزله مالک، سرور، پروردگار است نه به آن معنایی که بر مخلوق اطلاق می‌گردد. و السلام.

(شارح) از ابن عباس رضی الله عنه به صورت صحیح روایت شده است که در خصوص این فرموده خداوند که ﴿ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعَى رَبًّا ﴾ (الأنعام: ۱۶۴) یعنی: آیا غیر از خداوند

۱- تخریج آن در شماره (۴۵۰) گذشت.

۲- قسمتی از حدیث ابو سعید خدری که بخاری در کتاب المغازی (۴۱۲۱) باب مرجع النبی (ص) من الاحزاب و فخرجه الی بنی قریظه و مسلم: در کتاب الجهاد و السیر (۱۷۶۸) (۶۴): باب جد از قتال من تقض العهد آورده‌اند.

پروردگاری بجویم، می گوید: رب یعنی الله و سید. و در خصوص این فرموده خداوند
(الله و صمد) می گوید: صمد یعنی سیدی که در تمامی سیادت ها کامل است.
ابووائل می گوید: او سیدی است که سیادت او به انتهای سیادت رسیده است.
(سیادتی فراتر از آن نیست).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:
 نخست: بر حذر داشتن مردم از غلو و افراط نسبت به دیگران.
 دوم: پیامبر ﷺ برای کسی که به او گفت: سیدنا (سرورما) شایسته ندانست.
 سوم: با وصف اینکه آنان جز حق نمی گفتند به آنان گفت: شیطان شما را نفریب و اجیر نکند.
 چهارم: فرموده پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه دوست ندارم مرا از جایگاهی که دارم بالاتر ببرید.

باب:

آنچه در خصوص این فرموده خداوند آمده است که می‌فرماید: ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ سُبْحَانَهُ ۗ وَنَعْلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ (الزمر: ۶۷) یعنی: آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد. و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود خداوند پاک و منزّه از آن چیزی است که شریک او قرار می‌دهند و فراتر از اندیشه بشر است.

مصنف این باب را با سخن خداوند آغاز کرده است که می‌فرماید: ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ سُبْحَانَهُ ۗ وَنَعْلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ یعنی احادیث و آثاری که در خصوص این فرموده خداوند آمده اند را مورد بررسی قرار داده است. عماد ابن کثیر رحمه الله علیه در خصوص آیه مذکور می‌گوید: خداوند می‌فرماید: مشرکان خدا را آنگونه که شایسته اوست نشناخته‌اند، تا جایی که همراه او غیر او را پرستیدند، خداوند همان عظیمی است که هیچ چیزی عظیم تر از او نیست. بر هر چیزی قادر و مالک و صاحب اختیار است. همه چیز تحت غلبه و قدرت اوست.

مجاهد می‌گوید: در خصوص قریش نازل شده است. سُدی می‌گوید: یعنی آنگونه که باید خداوند را عظیم و ارجمند نداشته‌اند، محمد بن کعب می‌گوید: اگر خداوند را آنگونه که باید می‌شناختند و قدرشناس او بودند او را تکذیب نمی‌کردند. علی بن ابی

طلحه از ابن عباس روایت کرده است که گفت: آنان کافرانی هستند که به قدرت خداوند بر خود ایمان نیاوردند. هر کس ایمان بیاورد که خداوند بر هر چیزی تواناست. در واقع قدر خداوند را آنگونه که شایسته اوست شناخته است. و هر کس بدان ایمان نیاورد در واقع قدر خداوند را نیز نشناخته است. احادیث فراوانی در خصوص این آیه وارد شده است. که روش آن و امثال آن مذهب و روش سلف است.. آن هم گرفتن معنای ظاهری آن به همان شیوه ای که آمده بدون هرگونه کیفیت و تحریف.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: یکی از احبار (دانشمندان یهود) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده گفت: ما در می‌یابیم که خداوند آسمانها را بر انگشتی، زمینها را بر انگشتی، درخت را بر انگشتی، آب را بر انگشتی، خاک را بر انگشتی و سایر مخلوقات را بر انگشت دیگری از انگشتان خود قرار می‌دهد. سپس می‌گوید: من پادشاه (صاحب اختیار) هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله در تصدیق سخن او خندید به طوری که دندانهای پیشین او نمایان گشت. سپس این آیه را قرائت فرمودند که: ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾ این حدیث به اتفاق مسلم و بخاری روایت شده است.

مصنف رحمته الله حدیث ابن مسعود را در این باب مطرح کرده است. بخاری در چند جا از صحیح خود این حدیث را آورده است. همچنین امام احمد، مسلم، ترمذی و نسائی^۱ همگی از حدیث سلیمان بن مهران و او نیز از اعمش از ابراهیم از عبیده از ابن مسعود به همان شیوه روایت کرده‌اند.

امام احمد می‌گوید: معاویه از اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله برای ما روایت کرد که وی گفت: مردی از اهل کتاب به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ترا باخبر سازم از اینکه خداوند تمام موجودات را بریکی از انگشتان خود قرار می‌دهد، آسمانها را بر

۱- بخاری: کتاب التفسیر (۴۸۱۱): باب ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ کتاب التوحید (۷۴۱۴، ۷۴۱۵) باب قول الله تعالی ﴿ لَمَّا خَلَقَتْ بَيْدِي ﴾ (۷۴۵۱). باب قول الله تعالی ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ﴾ (۷۵۱۴) باب کلام الرب عزوجل يوم القيامة مع الأنبياء و غيرهم. مسلم: کتاب صفات المنافقين (۲۷۸۶)(۶۹) کتاب صفة القيامة و الجنة و النار، احمد (۴۵۷/۱)، ترمذی: کتاب التفسیر (۳۲۳۸) باب و من سورة الزمر.

انگشتی، زمین ها را بر انگشتی، درختان را بر انگشتی، خاک را بر انگشتی و دیگر موجودات خود را بر انگشتی دیگر قرار می دهد. در پی آن می گوید من پادشاه (صاحب اختیار) هستم. رسول خدا ﷺ به منظور تصدیق سخن آن دانشمند اهل کتاب خندید به طوری که دندانهای پیشین او نمایان گشت. و خداوند این آیه را نازل فرمود ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ بخاری و مسلم و نسائی به روشهایی از اعمش این حدیث را نقل کرده اند.

همچنین امام احمد می گوید: حسین بن حسن اشقر برای ما از ابو کدینه از عطاء، از ابوضحی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: یک نفر یهودی بر پیامبر ﷺ گذشت در حالیکه او ﷺ نشسته بود، به پیامبر ﷺ گفت: ای ابو القاسم در مورد این چه نظری داری که خداوند روزی آسمانها را بر اینجا - به انگشت سبابه خود اشاره کرد -

زمین را بر اینجا، و کوهها را بر اینجا و سایر مخلوقات را بر اینجا قرار می دهد؟ در هر کدام از آن موارد به یکی از انگشتان خود اشاره می کرد. در پی این سؤال خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾

ترمذی نیز در التفسیر با سند خود از ابو ضحی مسلم بن صبیح این ایه را روایت کرده است، و می گوید: صحیح غریب است، و جز به این وجه وجه دیگری را نمی شناسم. در روایتی از مسلم آمده است: کوهها و درختان بر انگشتی از انگشتان او هستند، سپس آنها را می لرزاند و می گوید: من پادشاهم من الله هستم.

در روایتی از بخاری آمده: «آسمانهای هفتگانه بر انگشتی، آب و خاک بر انگشتی و سایر مخلوقات بر انگشتی دیگر قرار داده شده است». مسلم و بخاری این حدیث و روایت را آورده اند. مسلم از ابن عمر به صورت مرفوع آورده است که «خداوند روز قیامت آسمانها را به هم می پیچد، سپس با دست راست خود آنها را می گیرد و می فرماید: من پادشاهم، کجایند ستمگران؟ کجایند متکبران؟ سپس زمینهای هفتگانه را به هم می پیچید و با دست چپ خود آنها را می گیرد، سپس می فرماید: کجایند ستمگران؟ کجایند متکبران؟^۱

از ابن عباس روایت شده است که گفت: آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در دست خداوند رحمن جز همانند دانه خردلی در دست هر کدام از شماها نیست.

بخاری می گوید: سعید بن عفیر از لیث برای ما گفت، که عبدالرحمن بن خالد بن مسافر از ابن شهاب از ابو سلمه بن عبدالرحمن روایت کردند که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: خداوند زمین را بر گرفته و آسمان را با دست راست خود در هم می پیچید، سپس می فرماید من پادشاهم، پادشاهان زمین کجایند؟ به این وجه تنها بخاری روایت کرده است. و مسلم با وجه دیگری آنها آورده است. بخاری در جای دیگر می گوید: مقدم بن محمد از عموی خود قاسم بن یحیی برای ما از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال روز قیامت زمین ها را با انگشتی بر می گیرد در حالیکه آسمان در دست راست اوست. سپس می فرماید: من تنها پادشاه هستم، با این وجه نیز تنها بخاری روایت کرده است ولی

۱- مسلم: کتاب صفات المنافقین (۲۷۸۸)(۲۴): کتاب صفة القيامة و الجنة و النار.

مسلم با وجه دیگری آنرا آورده است. امام احمد حدیث^۱ مذکور را به طریق دیگر و با لفظ ساده تر از سیاق مذکور و طولانی تر از آن روایت کرده است. و می گوید: عفان از حماد بن سلمه برای ما گفت که اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از عییدالله بن مقسم از ابن عمر به ما خبر داد که رسول خدا ﷺ این آیه را در یک روز بر روی منبر قرائت فرمودند که:

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ، سُبْحَانَهُ، وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ در حالیکه با دست خود می فرمود اینگونه - دست خود را پشت و رو می کرد. (به هم می پیچید). پروردگار متعال خود را می ستاید و می فرماید: من جبارم، من متکبرم، من پادشاهم، من شکست ناپذیرم، من کریم هستم. منبر چنان به وسیله رسول خدا می لرزید که گفتیم الان می افتد.

مصنف در ادامه به حدیث مرفوعی از ابن عمر که مسلم روایت کرده است استناد نموده است. که روایت مسلم نیز همینطور است که مصنف بدان اشاره کرده است. حمیدی می گوید: آن روایت کامل است. مسلم آنرا از حدیث سالم از پدرش روایت کرده است. ولی بخاری از حدیث عییدالله از نافع از ابن عمر رضی الله عنه آنرا اینگونه آورده است که گفت: خداوند روز قیامت زمینها را قبضه کرده آسمان در دست راست اوست. مسلم نیز آنرا از حدیث عبدالله بن مقسم روایت کرده است.

(شارح) این احادیث و احادیثی که در معنای آنها هستند بر عظمت خداوند و قدرت عظیم و فراوان و عظیم بودن مخلوقات او دلالت دارند. خداوند سبحان و متعال از طریق صفات خود و شگفتی های مخلوقاتش، خود را برای بندگانش معرفی کرده است. همگی معرف و بیانگر کمال او و تنها معبود حقیقی بودن او هستند. و بیانگر آنند که در ربوبیت و الوهیت خود هیچ شریکی ندارد. همچنین دلالت دارند بر اثبات صفات برای او آنگونه

۱- صحیح است: احمد (۷۲/۲) و ابن خزیه در التوحید (۷۲). ابن ابی عاصم در السنة (۵۴۶) همانطوری که البانی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (۵۴۶) می گوید سند آن به شرط مسلم صحیح است.

که جلال و عظمت او شایسته آن است. اثبات صفات کمال برای او بدون هر گونه تمثیل و تنزیه او بدون اینکه منجر به تعطیلی صفات او شود. و این همان دیدگاهی است که کتاب، سنت بر آن دلالت دارند، و سلف این امت و امامان آن و کسانی که به نیکویی از روش آنها تبعیت می‌کنند و در اسلام و ایمان دنباله رو آنان هستند، بر چنین دیدگاهی هستند.

پس در معنا و مضامینی که در این احادیث صحیح آمده است تأمل کن و ببیندیش، اینکه پیامبر ﷺ پروردگارش را با ذکر صفات کمال او آن گونه که شایسته عظمت و جلال اوست تعظیم کرده است و یهود را در آنچه پیرامون خداوند در خصوص صفات دال بر عظمت او خبر دادند تصدیق نمود. همچنین در آن اثبات بالای عرش بودن خداوند مطرح شده است. پیامبر ﷺ در خصوص آن نفرموده است که ظاهر آن مراد نیست، چرا که در آن صفات خداوند به صفات مخلوق او تشبیه شده است و اگر این حق بود، امین خداوند آنرا بر امت خود ابلاغ می‌کرد. خداوند دین را به وسیله آن کامل گردانید و نعمت خود را به طریق آن بر همگان تمام نمود، و بلاغ مبین را به همگان ابلاغ نمود. صلوات و سلام خداوند بر او و بر پیروان و یارانش و بر کسانی که تا روز قیامت از آنان تبعیت می‌کنند.

ابن جریر می‌گوید: یونس به من گفت که ابن وهب به من خبر داد و گفت: ابن زید گفت: پدرم از رسول خدا روایت کرد که فرمودند: آسمانهای هفتگانه در کرسی خداوند همانند هفت درهم است که در سپر انداخته باشند.

صحابه رضی الله عنهم از پیامبر شان ﷺ توصیف پروردگار خود را با صفات کمال و جلال او فرا گرفتند. و بدان ایمان آوردند. به کتاب خدا و آنچه را که در آن پیرامون صفات پروردگارشان مطرح شده است ایمان آوردند. همانطوری که خداوند می‌فرماید:

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ ؕ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ﴾ (آل عمران: ۷)

یعنی: راسخان در علم می‌گویند به تمامی آنچه در قرآن آمده است ایمان آورده‌ایم همه از جانب پروردگار ماست. کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند و تابع تابعین آنان و پیشوایان حدیث و ائمه فقها همگی خداوند را آنگونه که خود، خویشان را توصیف کرده و پیامبرش ﷺ او را توصیف نموده است، توصیف کرده‌اند. و ذره‌ای از آن صفات را انکار نکرده‌اند. و هیچکدام از آنان نگفته است که ظاهر آن مراد نیست و یا لازمه اثبات ظاهری آنها تشبیه است. بلکه گوینده چنین سخنانی را به شدت انکار کردند و در پاسخ به این شبهات کتابهای ارجمند معروفی تألیف نمودند. که در دست اهل سنت و جماعت موجود است.

شیخ الاسلام احمد بن تیمیه رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: کتاب خدا از ابتدا تا پایانش و سنت رسول خدا ﷺ و سخن صحابه و تابعین و سخن سایر امامان و پیشوایان همگی چه به صورت نص و چه به شکل ظاهری لبریزند از اینکه خداوند متعال بالای همه چیز است او بالای عرش و در بالای آسمانها بر عرش خود قرار گرفته است. مثل این فرموده خداوند

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۗ﴾ (فاطر: ۱۰)

یعنی: گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می گیرد و خدا کردار پسندیده را بالا می برد. و فرموده است: ﴿يَلْعَسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ (آل عمران: ۵۵) یعنی: ای عیسی ما ترا قبض روح کرده و به سوی خود بالا می بریم. و فرموده است: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ (النساء: ۱۵۸) بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد. و فرموده است: ﴿ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ﴾ (المعارج: ۳ - ۴) یعنی: صاحب درجات و مقامات عالی است، فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می روند.

همچنین خداوند متعال فرموده است ﴿يُدَبِّرُ الْأُمُورَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ (السجده: ۵) یعنی: خداوند از آسمان به زمین تدبیر امور می کند و سپس به سوی او باز می گردد و بالا می رود.

یا فرموده است: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ (النحل: ۵۰) یعنی: از بالای خود از پروردگارشان می ترسند.

یا فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ﴾ (البقرة: ۲۹) یعنی: خداوند آن کسی است که همه موجودات و پدیده های روی زمین را برای شما آفرید، آنگاه به آسمان پرداخت و آنرا هفت آسمان منظم ترتیب داد.

یا فرموده است: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُهَا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأعراف: ۵۴) یعنی: پروردگار شما خداوندی است. که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت با شب روز را می پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است. و فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می آفریند و همگی تحت تنها او فرمان

می دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

فرموده است: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ﴾ (یونس: ۳) یعنی: پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید. سپس به اداره جهان هستی پرداخت. زمام اداره جهان هستی به دست اوست. کسی نمی تواند میانجی باشد مگر به اذن او. خداوند دو نوع توحید را در این آیه مطرح کرده است.

خداوند فرموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ﴾ (الرعد: ۲) یعنی: خدا همان کسی است که آسمانها را چنانچه می بیند بی ستون بر افراشت، سپس بر عرش خود قرار گرفت.

و فرموده است: ﴿تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ ۗ﴾ (طه: ۴ - ۵) یعنی: از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. خداوند مهربانی است که بر تخت سلطنت قرار گرفته است.

ابن جریر می‌گوید: ابوذر رضی الله عنه گفته است: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: کرسی در عرش همانند حلقه آهنی است که بر پشت تپه ای از زمین انداخته باشند.^۱

از ابن مسعود روایت شده است که گفت: میان آسمان نزدیک و آسمانی که بعد از آن آمده پانصد سال فاصله است و میان هر آسمان و آسمان دیگری که بعد از آن است پانصد سال فاصله است. میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال فاصله است. و میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال فاصله است و میان کرسی و آب نیز پانصد سال فاصله است. عرش بالاتر از آب است و خداوند نیز بالای عرش است. چیزی از اعمال شما بر او پوشیده نیست، این اثر را ابن مهدی از حماد بن سلمه از عاصم از زرّ از عبیدالله روایت کرده است. مسعودی نیز از عاصم از ابووائل از عبدالله به همان شیوه قبل روایت کرده است. حافظ ذهبی رحمته الله نیز آنرا آورده است و می‌گوید: طرق زیادی دارد.^۲

خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُذُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ۝۵۸ ﴾
الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِهِ

۱- صحیح است: ابن ابی شیبہ در کتاب العرش (شماره ۵۸ - الکویت) آنرا روایت کرده است. ذهبی فی العلو (۱۵۰ - مختصر البانی) و بیهقی در الاسماء والصفات ص (۵۱۰) از حدیث ابوذر. البانی در الصحیحة (۱۰۹) و مختصر العلو (ص ۱۳۰) آنرا صحیح قلمداد کرده است.

۲- حسن است. ابن خزیمه در التوحید. ص (۱۰۵، ۱۰۶، ۳۷۶، ۳۷۷) ذهبی در العلو (۶۴) بیهقی در الاسماء (ص ۴۰۱).

خَيْرًا ﴿٥٩﴾ (الفرقان: ۵۸-۵۹) یعنی: برخداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی میرد و حمد و ثنای او را بجای آور و همین کافی است که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است. آن کسی است که آسمانها و زمین را و همه چیزهای میان آندو را در شش دوره آفریده است. و آنگاه برتخت نشسته است و او دارای رحمت فراوان است پس از شخص بسیار آگاه پرس و فرموده است:

﴿ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا سَفِيحٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ إِلَى السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾ ﴾ (السجده: ۴-۵) یعنی: خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آندو است در شش دوره بیافرید و سپس برتخت فرماندهی جهان قرار گرفت بجز خدا برای شما هیچ یابوری و شفيعی وجود ندارد، آیا یادآور می شوید؟ خداوند از آسمان گرفته تا زمین را زیرپوشش تدبیر خود قرار داده است. سپس تدبیر امور در روزی که اندازه آن هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید، انجام می گیرد. و فرموده است:

﴿ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ ﴾ (الحديد: ۴) یعنی: اوست که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس برتخت قرار گرفت و او می داند چه چیزی به زمین نازل و چه چیزی از آن خارج می شود. و چه چیز از آسمان پایین و چه چیز از آن بالا می رود. و او در هر کجا که باشید با شماست. و خدا می بیند هر چیزی را که انجام می دهید. در این آیه خداوند عموم علم، قدرت، احاطه و رؤیت خود را مطرح کرده است.

و فرموده است: ﴿ ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ

فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ ﴿١٧﴾ ﴾ (الملك: ۱۶-۱۷) یعنی: آیا از

کسی که در آسمان است. خود را در امان می‌دانید، که دستور بدهد و زمین بشکافد و آنگاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا اینکه از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما گمارد. آنگاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است. خداوند متعال فرموده است: ﴿ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴾ (فصلت: ۴۲) یعنی: از سوی خداوندی که با حکمت و ستوده شده است نازل گشته است.

فرموده است: ﴿ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾ (الجاثیه: ۲) یعنی: کتاب نازل شده از طرف خداوندی که شکست ناپذیر با حکمت است.

همچنین خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنُ لِي صِرَاحًا لَّعَلِّيْ اَبْلُغُ الْاَسْبَابِ ﴿۳۶﴾ اَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ اِلَىٰ اِلٰهِ مُوسٰى وَاِنِّى لَاطْمِنُہٗۗ كَذِبًا ﴿۳۷﴾ ﴾ (غافر: ۳۶ - ۳۷) یعنی: فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز شاید من به وسائلی دست یابم. وسائلی آسمانها تا به خدای موسی دست یابم هر چند که من گمانم بر این است که موسی دروغگوست. این پایان سخن ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ است.

در تألیفاتی که امامان رحمۃ اللہ علیہم در رد بر نفی کنندگان صفات خداوند مثل جهمیه، معتزله، اشاعره و امثال آنها تألیف کرده‌اند اقوال صحابه و تابعین را آورده‌اند. از جمله آنها روایتی است که ذهبی در کتاب العلو و دیگران با سند صحیح از ام سلمه همسر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت کرده است. وی در خصوص این فرموده خداوند ﴿ الرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اَسْتَوٰی ﴿۵﴾ ﴾ (طه: ۵) گفت: استواء مجهول نیست و کیفیت آن برای عقل قابل درک نیست اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است.

از سفیان بن عیینہ رحمۃ اللہ علیہ ثابت شده است گفت: هنگامی که ربیعہ بن ابی عبدالرحمن در خصوص کیفیت استواء مورد سؤال واقع شد گفت: استوا مجهول نیست کیفیت قابل درک نیست. رسالت از جانب خداست و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مسئول ابلاغ آن بود و ما نیز باید تصدیق کنیم. ابن وهب می‌گوید: ما نزد مالک بودیم که مردی وارد شد و گفت: ای ابا عبدالله رحمۃ اللہ علیہ ﴿ الرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اَسْتَوٰی ﴿۵﴾ ﴾ (طه: ۵) استوا چگونه است؟ مالک سرش را فرو

افکند و لرزه ای بر اندامش افتاد و گفت: همان طوری که خودش توصیف کرده است نمی توان گفت چگونه است. چگونگی در خصوص آن منتفی است. و تو دچار بدعت شدی و اهل بدعت هستی. او را خارج سازید. بیهقی با سند صحیح از ابن وهب روایت کرده است. همچنین از یحیی بن یحیی نیز روایت کرده است که لفظ آن به این شیوه است که گفت: استواء مجهول نیست، کیفیت نیز معقول نیست، ایمان بدان واجب و سؤال از آن بدعت است.

ذهبی می گوید: به آنان بنگر چگونه استواء را برای خداوند ثابت کردند. و خبر دادند که استواء خداوند بر عرش معلوم است و لفظ آن نیاز به تفسیر ندارد و کیفیت را از آن نفی کردند.

بخاری در صحیح خود آورده است که مجاهد در خصوص (استوی) می گوید: بر عرش علو و بلندی پیدا کرد. (یا بر روی آن قرار گرفت).

اسحاق بن راهویه می گوید: از چندین نفر از مفسران شنیدم که می گفتند: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) یعنی بر روی آن قرار گرفت و بالای آن رفت.

شواهد آن در سخنان صحابه، تابعین و پیروان آنها فراوانند. از جمله آنها سخن عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در قالب شعر است که می گوید:

گواهی دادم که خداوند حق است و آتش جهنم جایگاه کافران است.
عرش (تخت فرماندهی خداوند) بر بالای آب می چرخد و بالای عرش پروردگار جهانیان است.

فرشتگانی نیرومند عرش را حمل می کنند فرشتگان خداوند که نشانه دارند. حاکم و بیهقی با صحیح ترین سند از علی بن حسین بن شقیق روایت کرده اند که گفت: از عبدالله بن مبارک شنیدم که می گفت: پروردگاران را (اینگونه) می شناسیم که بر بالای آسمانهای هفتگانه بر روی عرش خود قرار گرفته است. از مخلوقات خود جداست و دیدگاهمان همانند دیدگاه جهیمه نیست. (که تاویل و نفی می کنند).

دارمی می گوید: حسن بن صباح بزاز از علی بن حسین بن شقیق برای ما روایت کرد. که وی از ابن مبارک آورده است که چون از او پرسیدند چگونه پروردگارمان را بشناسیم؟ گفت: (اینگونه) که او بالای آسمان هفتم، بر روی عرش جدا از مخلوقات خود قرار دارد.

سخن اوزاعی نیز قبلاً گذشت که گفت: ما - و تمامی تابعین - می گوییم. خداوند بلند مرتبه از مخلوقات خود جداست. به آن گونه ای که در سنت وارد شده است ایمان می آوریم.

ابوعمر طلینکی در کتاب الأصول می گوید: مسلمانان اهل سنت اجماع و اتفاق نظر دارند که خداوند با ذات خود بر روی عرش قرار گرفته است. همچنین در این کتاب می گوید: اهل سنت اتفاق نظر دارند برای اینکه خداوند متعال به طور حقیقی بر روی عرش قرار گرفته است نه مجازی. سپس با سند خود از مالک آورده است که خداوند در آسمان است و علم او در تمامی مکانهاست. سپس در همین کتاب می گوید: مسلمانان اهل سنت اتفاق نظر دارند که معنای (و هو معکم ای نما کنتم) یعنی او با شماست هر جا که باشید.

و آیاتی با این مضمون در قرآن. بدان معناست که علم او با شماست و خداوند بالای آسمانهاست و با ذات خود بر عرش آنگونه که خود خواسته قرار گرفته است. این لفظ او در آن کتاب است.

اینگونه سخنان از صحابه، تابعین و امامان فراوان است. برای خداوند آنچه را که در کتاب خود، بر زبان فرستاده خود به طور حقیقی، آنگونه که شایسته جلال و عظمت اوست، ثابت شده است، همان را ثابت می دانند. و همانندی با مخلوقات را از او نفی می کنند. برای او تمثیل و کیفیت در نظر نمی گیرند.

حافظ می گوید نخستین باری که سخنی پیرامون انکار بالای عرش بودن خداوند شنیدم. سخن جعد بن درهم بود. که تمامی صفات را انکار می کرد، در نتیجه خالد بن عبدالله قسری او را به قتل رساند و داستان آن مشهور است. که این دیدگاه را جهم بن

صفوان پیشوای جهمیه از او گرفت. و بعد از او آن را آشکار ساخته و به شبهاتی پیرامون آن استدلال نمود که این موضوع در اواخر عصر تابعین به وقوع پیوست. امامان آن عصر گفته او را انکار کردند از جمله آنان، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک، لیث بن سعد، ثوری، حماد بن زید، حماد بن سلمه، ابن مبارک و بعد از آنان پیشوایان رهیافته دیگر.

اوزاعی، پیشوای شامیان در سال صد و پنجاه هنگام ظهور این بحث سختی دارد که به طریق زیر از وی روایت شده است: عبدالواسع ابهری با سند خود از ابوبکر بیهقی آورده است. ابو عبدالله به ما خبر داد که محمد بن علی جوهری - در بغداد - از ابراهیم بن هیشم از محمد بن کثیر مصیصی برای ما روایت کرد که از اوزاعی شنیدم می گفت: ما - و تمامی تابعین - می گوئیم. خداوند بالای عرش خود است. و به آنچه از صفات او که در سنت وارد شده است ایمان می آوریم. بیهقی این روایت را در الصفات آورده است که راویان آن امامان موثقی هستند.

امام شافعی رحمته الله می گوید: خداوند اسماء و صفاتی دارد که کسی توان رد کردن آنها را ندارد. هرکس پس از ثبوت حجت بر او مخالف آنها باشد کفر ورزیده است. ولی پیش از اقامه حجت به دلیل جهل معذور است. این صفات را ثابت می دانیم و تشبیه را از آن نفی می کنیم. همانطوری که خداوند از خود نفی کرده است و می فرماید ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (الشوری: ۱۱) چیزی شبیه و مانند او نیست در حالی که شنوا و بیناست. این قسمت از فتح الباری نقل شده است.

از عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا می دانید فاصله میان آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم: خدا و فرستاده اش داناترند. فرمود: طول مسیر آن پانصد سال است. و هر آسمان از آسمان دیگر به طول پانصد سال فاصله دارند. حجم (ضخامت) هر آسمان به طول پانصد سال است و میان آسمان هفتم و عرش دریایی است. که فاصله پایین ترین قسمت آن تا بالاترین قسمت آن به اندازه فاصله آسمان تا زمین است. خداوند متعال بالای آن آب (دریا) قرار دارد. و هیچ چیزی از اعمال فرزندان آدم بر او پوشیده نیست. ابوداود و دیگران این حدیث را آورده اند.^۱

مصنف رحمه الله علیه روایت عباس بن عبدالمطلب را در اینجا به صورت مختصر آورده است. آنچه در سنن ابوداود آمده اینگونه است که از عباس بن عبدالمطلب روایت شده است که گفت: در بطحاء در میان جمعی بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آن حضور داشت. که ابری بر آنان گذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن نگریست و فرمود: این را چه می نامید؟ گفتند: ابر. فرمود: ومزن (هم گفته می شود). گفتند: مزن. فرمود: (وهمچنین) عنان (نیز گفته می شود). گفتند: (آری) عنان - ابوداود می گوید در عنان کاملاً مطمئن و مطلع نیست - (یعنی تردید دارد) - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا فاصله میان آسمان و زمین را می دانید؟ گفتند: نمی دانیم. فرمود: فاصله میان آندو، هفتاد و یک یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه سال است. سپس آسمانی که بالای آن است نیز فاصله اش به همین اندازه است. به

۱ - ضعیف است: ابوداود: کتاب السنة (۴۷۲۳) (۴۷۲۴) (۴۷۲۵): باب فی الجهمیة. ترمذی: کتاب التفسیر (۳۳۲۰): باب و من سورة الحاقه. ابن ماجه در المقدمة (۱۹۳): باب فیما انکرت الجهمیة. احمد (۲۰۶/۱، ۲۰۷) و دیگران. ذهبی در العلو ص (۴۹، ۵۰) و الباتی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (۵۷۷) آنرا تضعیف کرده اند.

همین ترتیب هفت آسمان فاصله یکسانی دارند، سپس بالای آسمان هفتم دریایی است که فاصله پایین ترین قسمت آن تا بالاترین قسمتش هم اندازه فاصله دو آسمان از یکدیگر است. سپس بالای آن هفت بز کوهی وجود دارند که فاصله میان سمها تا زانوهایشان به اندازه فاصله دو آسمان از همدیگر است. سپس بر پشت آنها عرش (تخت فرماندهی خداوند) قرار دارد که قسمت پایین تر آن با بالاترین قسمت آن به اندازه فاصله دو آسمان فاصله، وجود دارد. سپس خداوند بالای آن است.

ترمذی و ابن ماجه آنرا روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: حسن غریب است. حافظ ذهبی می‌گوید: ابوداود آنرا با سند حسن روایت کرده است.

ترمذی مثل آنرا از حدیث ابو هریره نیز روایت کرده است که در آن آمده است. فاصله میان دو آسمان پانصد سال است. که منافاتی میان این دو حدیث وجود ندارد. چرا که اندازه پانصد سال بر اساس راه رفتن قافله (کاروان) و اندازه هفتاد و چند سال بر مبنای راه رفتن نامه رسان محاسبه شده است. زیرا صحیح است که فرد بگوید: میان ما و مصر با اعتبار راه رفتن عادی بیست روز فاصله است. و به اعتبار راه رفتن نامه‌رسان سه روز فاصله وجود دارد. از سماک نیز معادل این حدیث روایت شده است.

(شارح) اما آنچه از احادیث مذکور به صراحت فهمیده می‌شود و به طور آشکار بدان دلالت دارند، همانگونه که آیات محکم پیشین و احادیث صحیح و سخن سلف از صحابه، تابعین و تابع تابعین بدان دلالت داشتند، بالای عرش بودن خداوند است. حدیث مذکور شواهد فراوانی در صحیح مسلم و بخاری و سایر کتب حدیثی دارد.

گفته کسانی که آنرا تضعیف کرده‌اند چندان قابل توجه نیست به دلیل کثرت شواهدی که نپذیرفتن آنرا محال و غیر ممکن می‌کند همچنین تأویل آن از ظاهرش نیز غیر ممکن و محال است.

این حدیث و احادیثی نظیر آن بر عظمت خدا. کمال او و عظمت مخلوقات او دلالت دارد.

و اینکه او متصف به صفات کمالی است که خود در کتابش، خود را آنگونه توصیف کرده است. و پیامبرش ﷺ او را بدان توصیف کرده و بیانگر کمال قدرت اوست و غیر از او هیچکس شایستگی پرستش را ندارد. توفیق و پیروزی در دست اوست.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (الزمر: ۶۷) : تمامی زمین در روز قیامت در قبضه دست و قدرت اوست.

دوم: این علوم (علم به صفات و اسماء خدا) و امثال آن در زمان پیامبر ﷺ در نزد یهود باقی بود به همین سبب آنرا انکار نکرده و تأویل ننمودند.

سوم: هنگامی که آن عالم اهل کتاب مسأله مذکور را نزد پیامبر ﷺ مطرح کرد. پیامبر ﷺ آن را تصدیق نمود و قرآن نیز در تأیید آن نازل شد.

چهارم: خنده پیامبر ﷺ هنگامی که این علم عظیم را از زبان یک اهل کتاب شنید.

پنجم: تصریح به یادآوری دستان خدا و اینکه آسمانها در دست راست او و زمینها در دست دیگر او قرار دارند.

ششم: تصریح در نامیدن دست چپ برای خداوند.

هفتم: یادآوری ستمگران و متکبران در هنگام به دست گرفتن آسمانها و زمین توسط خداوند.

هشتم: سخن پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه آسمانها و زمین برای خداوند به اندازه دانه خردلی در کف هر کدام از شماهاست.

نهم: عظمت و بزرگی کرسی به نسبت آسمان.

دهم: عظمت عرش به نسبت کرسی.

یازدهم: عرش غیر از کرسی و آب است.

دوازدهم: فاصله میان هر آسمان نسبت به آسمان دیگر.

سیزدهم: فاصله میان آسمان هفتم و کرسی.
چهاردهم: فاصله میان کرسی و آب.
پانزدهم: اینکه عرش بالای آب قرار دارد.
شانزدهم: خداوند بالای عرش است.
هفدهم: فاصله میان آسمان و زمین.
هیجدهم: حجم (تراکم و ضخامت) هر آسمان پانصد سال است. (پانصد سال راه رفتن).
نوزدهم: دریایی که در بالای آسمانها قرار دارد فاصله پایینترین قسمت آن تا بالاترین قسمت آن پانصد سال (راه رفتن) است. والله علم.
تمام حمد و ثنا ویژه پروردگار جهانیان است. و درود و سلام بر سرور ما محمد و بر تمامی پیروان و یارانش.

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم